بازرسی شد
۳۷ - ۳۶

۷۴۵۸

کتابخانه مجلس شورای ملی

کشف الغمه یا مناقب اهل البیت و جلاء الاحزان و جلاء الاذهان ۲ جلدی

مؤلف ابوالحسن حسین بن علی جرجانی

موضوع ..... شماره قفسه ۱۲۰۵۴

شماره ثبت کتاب

۷۴۵۴۱

۵۸۴۵

۱۰۹۶۱

بازدید شد
۱۳۸۴

حلی - فهرست شده
۱۲۰۵۳

حلی - فهرست شده
۱۲۰۵۳

بازدید شد
۱۳۸۴

بازرسی شد
۳۷ - ۳۶

۷۴۵۸
کتابخانه مجلس شورای ملی
کشف الغمه یا مزار (جلاء الاحزان و جلاء الاذهان) جلد ۲
مؤلف ابوالحسن حسین بن علی جرجانی
موضوع
شماره قفسه ۱۲۰۵۴
شماره ثبت کتاب
۷۴۵۴۱
۵۸۴۵

۱۰۹۶۵

خطی - فهرست شده
۱۲۰۵۳

خطی - فهرست شده
۱۲۰۵۳

دانش کوزه گرای - الحق ۱۰ در علوم
از نظر دانش سلیم است که مؤلف در پایان ۱۵۹۰ است.
البرق - سبز در الغرب سوب البشکه است
۷۳۵۲

خطی - فهرست شده
۲۰۵۳

مجلس شورای ملی
کتابخانه

مجلد رابع از تفسیر کاشف

سورت یس شاد و سه آیت از آن مالک روایت کرد که گفت از رسول صلعم شنیدم که گفت هر چیزی
دلیست و دل قرآن یس است هر که این سورت بخواند چنان باشد که دوازده بار قرآن ختم کرده باشد
و رسول صلعم این سورت خواند که عام کرد اندر خیر را خوانند و داعه خوانند از آنکه از خواننده عذاب
دفع کند و قاضیه خوانند بر آنکه حاجت خواننده روا باشد و هر که این سوره بخواند مر او را ثواب
بیست حج نویسند و هر که بشنود او را ثواب آن بدهند که هزار دینار در راه خدای صرف کند و هر که بنویسد
و بشوید و بخورد هر علتی و دردی که در دل او بود برود و هر آن بیمار که بر این او بخوانند بعد دهر روز
فرشته فرود آید و از پیش و پس او صف زنند و بر او صلوات می فرستند و استغفار میکنند و بر
نماز وی و دفن حاضر باشند و هر آن بیمار که او در سکرات مرگ بخواند ملک الموت جان او بر آرد
تا آنکه که بخواند او را شربتی دهد از بهشت آن شربت بخورد چون بمیرد سیراب بود و بر

بسم الله الرحمن الرحیم

یس والقرآن الحکیم انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم تنزیل العزیز
الرحیم لتنذر قوما ما انذر آباؤهم فهم غافلون لقد حق القول
علی اکثرهم فهم لا یؤمنون انا جعلنا فی اعناقهم اغلالا فهی الی الاذقان
فهم مقمحون وجعلنا من بین ایدیهم سدا ومن خلفهم سدا
فاغشیناهم فهم لا یبصرون سزاوار و سوی نیست خلاف کرده اند بعضی گفته اند قرآن است
عبد الله عباس گفت یا انسان است اما ابی سعید جبیر گفت یا محمد است و دیگر قول انک لمن المرسلین
و قول سلام علی آل یاسین بر وراق گفت یا سید البشر است خلایق بحرمت قرآن محکم و یا حکمت که قرآن جمله
بیغمبران رسلی و فرستادگان بحق بر راست و طریق مستقیم و این آیه رد است بر کافران که گفته اند
گفت رسالت نوست نه رسول نیست تنزیل العزیز این قرآن تنزیل خدای است غالب غلبه کننده بخشاینده بر فرستاده
و راست نه کنند و فرا افتاده خبر بر آن آیه فرستاده تو قرآن را تا بترسانی و آگاهی کرده بر آنچه بر آن اشاره
آن بترسانند از عذاب خدای یا بترسانی قومی را که پدران ایشان را بترسانیدند یا آنکه چیزی با ایشان فرستادند

یا نیافتند بگرد ناوردان را نیافته تکبیر گفتند پادشاه بفرمود تا ایشان را محبوس کردند خبر بعیسی
رسید شمعون را بیامد ایشان فرستاد و او و عیسی بود بیامد و در شهر رفت با حاشیه ملک صحبت
و دوستی کرد و او را با ادب و نیکو سیرت یافته خبر او پیش پادشاه بگفتند او را بخواند عقل و ادب
او را بدید و او را بخود مقرب کرد اینده تا بگذرد گفت او ملک شد هر که دو مرد را در زندان باز داشته
کرا ایشان ترا با دیده بگرد و موت سیکرده اند گفت آری گفت سخن ایشان شنیده تا خود چه میگویند گفت
که خشم من مرا منع کرد گفت اگر صواب بینی ایشان را بخوان و سخن ایشان بشنو تا چه میگویند کس فرستاد و
ایشان را حاضر کرد شمعون گفت شما کیستید گفتند رسولان رسول خدایم شمعون گفت بچه کار آمده اید
گفتند آمده ایم تا ملک را و قوم او را از عبادت اصنام با عبادت خدای خوانیم گفت برین چه میگویید دلیلی
دارید گفتند بلی ابرئ الاکمه والابرص وشفاء المرضی باذن الله ملک گفت کوری بیارید که
حاضر کرده اند که چشم وی با پیشانی وی یکی بود ایشان دعا کردند خدای تعالی چشم کور را بشکافت
گلاد و کرد و هر که نه دو چشم و چشم وی نهاده اند حال بفرمان خدای حق تعالی گفت
در وی پدید آمد ملک بعجب فرو ماند شمعون گفت ایها الملک تو نیز از خدایان خود
این بگفت پادشاه گفت مرا از تو هیچ پوشیده نیست خدایان من جمادانند از
نفعی و ضرری نباشد آنگاه گفت اگر خدای شما توانند که مرده زنده کند ما بخدایان آوریم گفتند
ما بر هر چیزی قادرست ملک گفت هفت روزست که پسر عنانی مرده است و او را دفن نکرده ام
بانتظار پدر شما را و از زنده کنید ما ایمان آوریم گفتند روا باشد او را بیاورند از حال خود
بود و بوی گرفته ایشان دعا کردند و شمعون دعا کرد و بر خدای تعالی او را زنده کرد اینده بر پای خاست
و گفت ای قوم از خدای بترسید و بخدای ایمان آرید که هفت روز گذشته است که بر من مرا دعوت وادی مرگ آتش
برای آنکه شرک بودم در آسمان بگشادند بر فایه را دیدم که برای من هر شفاعت می کرد گفت ایشان هر
چه کرد اند گفت این شمعون است و عیسی و این دو حواریان دیگر این سخن در ملک کرد
شمعون عند آن حال گفت من شمعون ملک را دعوت کرد و او ایمان آورده و جمعی بسیار از لشکر ایشان
محمد بن اسحق گفت او ایمان نیاورد و قصه گفتن ایشان کرد خبر بحبیب نجار رسید بتاختن بیامد و بر
انکار کرد و بجا رسن افتاد المدینة رجل یسعی اقصا المدینة اذ جاءها چون بفرستادیم با صل این
دو مرد را بکی نام یاریس بود و دیگر را ماروص ایشان هر دو رفتند و دعوت کردند اهل انطاکیه را و ایشان
تکذیب کردند ما ایشان را بمعنی یاریس و ماروص را تعزنا کردیم و قدر کردیم عیسی و آن شمعون بود

گفتند آن رسولان که ما ایشان فرستاده اند برسالت و پیغام گذاری اهل انطاکیه گفتند نیستید
شما مگر آدمی مثل ما و خدای نفرستاده هیچ چیزی و نیست که روح زنان ایشان گفتند خدای ما
میداند که ما فرستادگانیم بشما و بر ما هیچ نیست الا رسانیدن مشهور و روشن اهل آن شهر گفتند ما بشما
فال بد گرفتیم و شما را شوم گرفتیم اگر باز نایستید شما را سنگسار کنیم یا بشما رسد از ما عذابی دردناک
آن رسولان گفتند فال بد شوی شما با شماست از کفر و معاصی شما فتاده گفت طائرکم معکم
کردار بد شماست که با شماست آیا ذکرتم آیا اگر شما را یاد دهند و پند گویند شما این جواب گویید
که بشما فال بد گرفتیم و گفتند ای اگر شما منقطع شوید و از پند گفتن بدانید که شما را شومی با شما
بسبب کفر شما بل انتم قوم مسرفون که شما قومی سرفایند و از حد در گذشتگانید از انجا که کسانی را
از ایشان تمنی و تبرک می یابد که شما نسبا کنید وجاء من اقصی المدینة رجل یسعی قال
یا قوم اتبعوا المرسلین اتبعوا من لا یسئلکم اجرا وهم مهتدون وما لی لا
اعبد الذی فطرنی والیه ترجعون ءاتخذ من دونه آلهة ان یردن
الرحمن بضر لا تغن عنی شفاعتهم شیئا ولا ینقذون انی اذا لفی ضلال
مبین انی آمنت بربکم فاسمعون قیل ادخل الجنة قال یا لیت قومی یعلمون
بما غفر لی ربی وجعلنی من المکرمین وآمد مردی از دور ترین جای انطاکیه و از جبیب نجار بود
لاقیس بیامد و بر طریقه امر معروف گفت ای قوم متابعت کنید آنکس را که از شما مزد نمیخواهد
و بیمار راستند و براه گفته توبه دین مانیستی بر دین ایشانی و خدای ایشان را می پرستی او گفت وما لی
لا اعبد الذی فطرنی و بچه بود مرا که نپرستم آن خدای را که مرا آفرید و بپرورانید و مرجع
مرجع شما باو خواهد بود ای بدو و این خدایان دیگر کرم که اگر او من رنجوری خواهد
ایشان مرا هیچ سود ندارد و مرا از عذاب او نتوانند رهانید زیرا که ایشان را پرستم
بیشتر خدای کرد ضلالت هویدا و روشن باشم انی آمنت بربکم من ایمان آوردم بخدای
شما بشنوید و فرمان من برید که شما را نصیحت کردم و حق را روشن کردانیدم آن قوم چون سخن
شنیدند هر دو بار آوردند و قصد کشتن او کردند دفع کند تا دزدیده کند و بیا
ورد او گفت انکم اخذتم قومی خداوندا ای قوم مرا سدی گفت که سنگسارش
کردند او گفت انکم اخذتم اهل قومی خداوندا ای قوم مرا بیارزیدید و از حد بر گذرانیدند
و گواه او را نا گهان بسبب کرامت دلی حال خطاب کرد ندا و را که ای حبیب در بهشت رو حبیب چون
بهشت بدید گفت قوم من بدانستندی و آگاه گشتندی بآنچه خدای من مرا بیارزید و مرا از جمله برگزیدگان
بهشت کرد اینده از رسول صلعم روایت کرده اند که سابقان امت گفت سه کس اند که طرفة العینی و خدای عاصی نشده
علی ابن ابی طالب و صاحب یس و مومن آل فرعون و گفت الصدیقون ثلثة حبیب النجار مومن آل فرعون و
حزبیل مومن آل فرعون و علی ابن ابی طالب وهو افضلهم وما انزلنا علی قومه من بعده من جند
من السماء وما کنا منزلین ان کانت الا صیحة واحدة فاذا هم خامدون
یا حسرة علی العباد ما یاتیهم من رسول الا کانوا به یستهزءون الم یروا کم اهلکنا
قبلهم من القرون انهم الیهم لا یرجعون وان کل لما جمیع لدینا محضرون
گفتند چون حبیب نجار را بکشتند خدای تعالی بر ایشان خشم گرفت جبرئیل را بفرستاد تا بانگ بر ایشان زد ایشان
جمله بر جای بمردند چنانکه گفت وما انزلنا نفرستادیم بر قوم وی از پس کشتن وی هیچ لشکری از آسمان برای
هلاک کردن ایشان چنانکه فرستادیم روز بدر فرشتگان را و پیش از آن هم نفرستادیم ان کانت الا صیحة و نیست
بنود برای هلاکت الا یک آواز و آن چنان بود که جبرئیل بیامد و بجانب شهر ایشان بگرفت و بانگ بر ایشان زد
ایشان همه بمردند یعنی ما ایشان را نه بلشکری هلاک کردیم بآسانترین چیزی و آن یک بانگ جبرئیل بود که بر ایشان
زد یا حسرة علی العباد ای حسرتا و اندوها که بر آن بنده کان باشد در قیامت از انکه ایشان نیاوردند و گفتند که این
حکایت قول کافران است که گفتند آنگاه که پیغمبران را گفتند و عذاب مشاهده کردند که این حسرت و اندوه
که ما است برای پیغمبران که اگر کشته شدند بر دست ما بایشان آورد می ما این عذاب یا نرسید حقیقت
سخنی آنست که حسرت را ندا کرد و گفت ای حسرت بیا که این هنگام آنست که تو حاضر شوی در این هنگام استهزاء
ایشان است به پیغمبران یعنی ایشان سزای آنند که بر ایشان حسرت برند آنگاه گفت که ما یاتیهم من رسول
هیچ پیغمبر بایشان نیامد الا که بآن پیغمبر استهزا کردند و افسوس داشتند ای محمد بینید و نیندیشید کافران
و مشرکان عرب که ما پیش از ایشان بسیاری را هلاک کردیم از اهل هر عصری که ایشان با اهل دنیا بآن
عصر رجوع نکردند و باز نیامدند چون میدانید که چنین است چرا امتناع نمیکنید و ان کل لما
بدرستی که خلایق را هر نزدیک ما حاضر کرده اند تا حساب کرده شود و جزای آن داده شود
وآیة لهم الارض المیتة احییناها واخرجنا منها حبا فمنه یاکلون
وجعلنا فیها جنات من نخیل واعناب وفجرنا فیها من العیون لیاکلوا
من ثمره وما عملته ایدیهم افلا یشکرون سبحان الذی خلق الازواج
کلها مما تنبت الارض ومن انفسهم ومما لا یعلمون وآیتی دیگر است
ایشان را و دلیلی دیگر بر قدرت خدای تعالی بر بعث زمین مرده بی نبات که باز زنده کردیم آنرا بباران

وازانجا بیرون آوردیم دانه که شما ازوی میخورید از انواع حبوب که غذای شما باشد وکردیم در زمین
بوستانها از انواع درختان خرما وانگور وروان کردیم در آن بوستانها چشمهای آب روان تا مردمان از میوهای
آن میخورند آنچه خدا بدیشان آفریده است از میوها وآنچه دستهای ایشان در آن عمل کرده از نشاندن درخت
وآب دادن وغیر آن از انواع عمارت من ثمره النفافات است از تعلم با غیبت یعنی میوهای خدای که از نخل
وغیره است واز قدرت او کرده دستهای ایشان ای خدایا شکر تو کنانند وسپاس نمیدارند باین نعمت که
با ایشان کرده است آن خدایی که بیافرید از انجا ایشان نداشتند وخدای ایشان را بر آن اطلاع
نداده زنینه بین وغیره رها از جمادات وحیوانات سبح وآیة لهم اللیل نسلخ منه
النهار فاذا هم مظلمون ۞ والشمس تجری لمستقر لها ذلک تقدیر العزیز
العلیم ۞ والقمر قدرناه منازل حتی عاد کالعرجون القدیم ۞ لا الشمس
ینبغی لها ان تدرک القمر ولا اللیل سابق النهار وکل فی فلک یسبحون
وآیتی ونشانی ودلالتی دیگر است ایشان را بر آنکه خدای قادر است وقادر بر آنکه مرده زنده کرداند وآن نشان
شب است که ما آفریدیم که آنرا بیست بآن وکنیم روز را در روشنی از روز زایل میکردانیم تیرگی را که بینی
که ایشان در تاریکی آیند وآفتاب میرود بجای قرار که او راست وحدی ونهایتی ووقتی معین که آن حد
که برسد از فلک خویش در آخر سال آن حد ونهایت را تشبیه بمستقر ساخته است عبد الله میگفت
مراد بمستقر نهایت بعد قرار نگیرد تا بمنازل نرسد قتاده گفت تا بوقتی معین که از آن در نگذرد وگفته
میرود تا غایت کار او نزدیک منقرض شدن دنیا ابو غفاری از رسول صلعم روایت کرده که مستقر آفتاب
نزدیک عرش است ذلک آن رفتن که آفتاب راست تقدیر خدای است غالب بعظمت خویش بر جمله
مخلوقات عالم بجمله معلومات آنکه گفت والقمر قدرناه منازل که ما تقدیر کردیم ماه را بمنزلها و
آن بیست وهفت منزلست که هر یکی روز در منزلی باشد واز آن بجا نرسد چون بمنزل آخرین رسد پنهان
شود شاخ خرما در زمین تاریک وزرد وخمیده واین شاخ در خشک ماه چنین شود ماه را بدین وجه بوی
تشبیه کرد باریکی وزردی وکژی لا الشمس ینبغی لها نه آفتاب را سزد که ماه را دریابد از انکه او قطع منازل
در یک ماه یکسال کند وماه در یک ماه یکسال کند وآفتاب وفلک ماه جداست هر یکی را فلکی است بر حرکت
خاصه هیچکدام را که دیگری را ادراک کند نه شب بر روز سبقت تواند گرفت وهر یکی از ایشان در فلک
میروند وشنا میکنند وآیة لهم انا حملنا ذریتهم فی الفلک المشحون وخلقنا لهم
من مثله ما یرکبون ۞ وان نشأ نغرقهم فلا صریخ لهم ولا هم ینقذون

الا رحمة

الا رحمة منا ومتاعا الی حین ۞ واذا قیل لهم اتقوا ما بین ایدیکم وما خلفکم لعلکم
ترحمون ۞ وما تأتیهم من آیة من آیات ربهم الا کانوا عنها معرضین
آیتی ودلالتی دیگر است ایشان را آنکه ما فرزندان ایشان را بر کشتی بار کرده گفته اند که مراد بذریه
زنان اند بر آنکه ایشان کشت زار فرزندان اند وتخصیص ایشان بحمل بر ضعف ایشان است
یعنی ضعفا را در کشتی نشاندیم وباد را مسخر کردانیدیم بر اندن کشتی تا هر کجا که ایشان را باید میراند
وبیافریدیم برای ایشان مانند کشتی آنچه بر وی نشینند وبار بر وی نهند از شتران گفته مراد بآن کشتی
کشتی نوح است که بر آن ایشان را حمل کرده اند وکشتی وفرزندان در صلب ایشان بودند واین از عبد الله
عباس روایت کرده اند آنکه گفت واین نشأ نغرقهم ما اگر خواهیم ایشان را در دریا غرق کردانیم که هیچ
فریاد رسی نباشد ایشان را نه ایشان را برهانند ونجات دهند از آنکه کس نباشد که ایشان را نجات دهند
مگر ما که رحمت کنیم بر ایشان وبرخورداری دهیم ایشان را از زندگانی تا بوقت آجال ایشان که در آن وقت
بمیرند واذا قیل لهم وچون گویند ایشان را که بترسید وحذر کنید از آنچه در پیش شماست از عقاب عبد الله
عباس گفت آنچه پیش شماست از گناه ما کرده حذر کنید از کرده آن وآنچه در پشت شماست از گناه کرده
حذر کنید از آن بتوبه قتاده گفت آنچه در پیش شماست از وقایع وحوادث وآنچه از
پس شماست از کارها قیامت حذر کنید تا باشد که برحمت کنند وما تأتیهم من آیة وهیچ آیتی بایشان
نیامد از آیات خدای الا که از آن روی بگردانیدند یعنی هر حجتی ودلیلی که بایشان می آمد اعراض میکردند
واذا قیل لهم انفقوا مما رزقکم الله قال الذین کفروا للذین آمنوا انطعم
من لو یشاء الله اطعمه ان انتم الا فی ضلال مبین ۞ ویقولون متی
هذا الوعد ان کنتم صادقین ۞ ما ینظرون الا صیحة واحدة تأخذهم
وهم یخصمون ۞ فلا یستطیعون توصیة ولا الی اهلهم یرجعون ۞ ونفخ فی
الصور فاذا هم من الاجداث الی ربهم ینسلون ۞ چون گویند ایشان را نفقه
کنید از آنچه خدای شما را روزی کرده است ودر دیشان را طعام دهید آنانکه کافرانند مومنان را گویند
ای روزی دهیم ما آنکس را که هیچ طعام که اگر خدای خواستی که ویرا طعام دهد طعام دادی نیست شما که مومنانید
الا در ضلالتی روشن وگفتند که این چنان مومنان است مگر کافران یعنی مومنان کافران را گفتند که شما در
گمراهی روشنید واین چنان بود که رسول صلعم کافران را تحریص میکرد بطعام دادن در دیشان کافران گفتند
که عهد دعوی میکند که خزاین آسمان وزمین راست آنگاه از ما طعام میخواهد آنگاه حکایت کرد از گفتار کافران

۵۳

گفت میگویند این منکران بعث و قیامت که کجا خواهد بود آن وعدهٔ قیامت و رسیدن او اگر شما مسلمانانید
راست میگویید انگاه بجواب ایشان گفت ما ینظرون ای نگرند و منتظر نمی باشند الا یک آواز را که آن دمیدن
اسرافیل بود در صور ما خذهم بگیرد آن آواز ایشان را و ایشان با یکدیگر خصومت میکنند در مسائلات
و کارها و خود میفهمند که بکار خود مشغول باشند که ناگاه در صور دمیده اگر خواهند که وصیتی کنند نتوانند
و اگر خواهند با خانهای خویش باز گردند ملت نیابند و نفخه سه است نفخهٔ فزع است و نفخهٔ
الصعق و نفخهٔ الصعق فی السموات و من فی الارض و نفخهٔ احیا و نفخهٔ
فی الصور فاذا هم من الاجداث در صور دمیده شود نوبتی که ایشان از گورها برخیزند و روی
بشتابند تا بصحرای قیامت در خبر است که از نفخهٔ اول تا دم چهل روز بود و از دوم تا سیم چهل سال
قالوا یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا هذا ما وعد الرحمن و صدق المرسلون
ان کانت الا صیحة واحدة فاذا هم جمیع لدینا محضرون فالیوم لا تظلم
نفس شیئا و لا تجزون الا ما کنتم تعملون چون از گورها برخیزند این کافران
گویند وای بر ما ما را از این خوابگاه ما که بر آن گفت چون اهوال قیامت بینند و دوزخ را مشاهده کنند
آنچه دیده باشند از عذاب آن را خواب خوانند عبد الله عباس و ابو کعب و قتاده
گفته اند که این کفار گمان برند که اولین النفختین عذاب نکرده باشند مگر بنزدیک او چون خوابی باشد
انگاه چون بدانند گویند این آنست که خدای مهربان ما را وعده کرده و پیغمبران ما را خبر داده اند و راست گفته
و این اقرار کافران را سود ندارد بر آنکه آن حال اینجا باشد ان کانت الا صیحة نباشد الا یک صیحه
و یک آواز که ایشان را بنزدیک ما حاضر کرده باشند پس آن روز که ایشان را حاضر کنند بر هیچ نفسی ظلم
نکنند و هر کسی از نیکی و کم نکنند و جزا و پاداش ندهند الا بر آنچه میکنند ان اصحاب الجنة
الیوم فی شغل فاکهون هم و ازواجهم فی ظلال علی الارائک متکئون لهم
فیها فاکهة و لهم ما یدعون سلام قولا من رب الرحیم و امتازوا الیوم
ایها المجرمون الم اعهد الیکم یا بنی آدم الا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو
مبین و ان اعبدونی هذا صراط مستقیم حق تعالی حکایت کرده از آنچه در آن روز گویند
ناشنوندگان را ترغیبی باشد بر عملی که ثمرهٔ آن عمل این باشد که گویند بدرستی که اهل بهشت امروز در کارهای
و شغلی اند چگونه شغلی که صفت آن در وهم هیچ واصف نگنجد و عبارت هیچ قایل نیاید ابن عباس گفت
این شغل بلهو و طرب باشد به نظارهٔ بردن دختران و شنودن آوازهای کلبی گفت از دوزخیان

دعوا

و عذاب ایشان مشغول باشند و پروای ایشان ندارند و گفته اند چنین مشغول باشند ملکی بی مذل
و جوانی بی پیری و تندرستی بی بیماری و عزتی بی ذل و راحتی بی شدت و نعمتی بی محنت و بقایی بی فنا و زندگانی
بی مرگ و خوشی بی چشم و انسی بی وحشت طاوس گفت اگر بدانستندی که با این نعمت از که مشغول
این نعمت بر ایشان مقصور شدی بعضی حکما از مفسران حدیث پرسیدند که اکثر اهل الجنة بله گفت
من رضی عن الله بالجنة فهو ابد اکثر اهل بهشت ابد بر آن باشد که بنعمت از نعم مشغول باشد فاکهون
شادان و خرم باشند و خوشدل و زمان ایشان در بهشت در بساط بر تختهای آراسته تکیه زده لهم فیها
ایشان را باشد در بهشت هر چه که خواهند و ایشان را است در بهشت آنچه تمنا کنند و آرزو خواهند و ایشان را
باشد سلام از خدای که بر ایشان مهربان است که با ایشان بگوید و از قبل حق بدیشان رسانند
یعنی خدای بر ایشان سلام کند هم بواسطه و هم بی واسطه و امتازوا الیوم و جدا شوید و دور گردید
از مومنان ای کافران گناهکار و این خطاب آن وقت باشد که کافران که مومنان را حشر کنند و در بهشت
برند ضحاک گفت هر کافری را در دوزخ خانهٔ باشد که در آن خانه ترک کنند و در بهشت ناپدید گردد و گرد
نبیند الم اعهد الیکم با شما عهد نکردیم و شما را نفرمودیم که شیطان را بپرستید که شیطان شما را
دشمن هویداست و روشن و پرستیدن و طاعت من دارید که پرستیدن من راه راست است
و لقد اضل منکم جبلا کثیرا افلم تکونوا تعقلون هذه جهنم التی کنتم
توعدون اصلوها الیوم بما کنتم تکفرون الیوم نختم علی افواههم و تکلمنا
ایدیهم و تشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون و لو نشاء لطمسنا علی اعینهم فاستبقوا
الصراط فانی یبصرون و لو نشاء لمسخناهم علی مکانتهم فما استطاعوا
مضیا و لا یرجعون و من نعمره ننکسه فی الخلق افلا یعقلون بدرستی
که شیطان گمراه کرد از شما خلق بسیار را با نکه ایشان را با ضلالت دعوت کرد ای شما دریابید و
عقل را کار بفرمایید که ثابت شیطان میگفت هذه جهنم این آن دوزخ است که شما را وعده می
دادند ملازم شوید امروز این آتش را و سوخته شوید بآن سبب کفر شما که این دوزخ جزای کافرانست
امروز مهر بر دهنهای شما نهیم تا سخن نتوانید گفتن و دستهای ایشان با ما سخن گویند و پایهای ایشان گواهی
دهند بر ایشان بآنچه کسب کرده باشند تا اعضا چگونه گواهی دهند بعضی مفسران گفته اند آتش و بخار
بر اعضا بیافرینند تا سخن گویند و گفته اند علامتی پدید آرد که مردم بداند که ایشان گناهکار اند چون بدینسان
و اقرار دهند فرماید تا فرشتگان بر ایشان گواهی دهند عقبة بن عامر از رسول صلعم روایت کرده

که اولا عضوی که برای گواهی دهد و سخن گوید بر آن چپ باشد آنگاه گفت وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا
چشمهای ایشان را پدید کرده ایم چنانکه اثر چشم بر ایشان پیدا نباشد پس ایشان پیشی گیرند بر یکدیگر بر آنچه عادة
کرده اند چگونه آن راه را به بینند که چشم ندارند و گفت معنی آنست که اگر خواهیم ایشان را بر عمی و ضلالت
رها کنیم از طریق خدا و تحلیه انکه چگونه راه به بینند بی توفیق و الطاف و اگر خواهیم ایشان را
از این خلقت بگردانیم بامخوک و بوزینه کنیم نتوانند که از آن بگذرند و خود را با حال اول آورند وَمَنْ نُعَمِّرْهُ
و هر کرا ما عمر دهیم و زندگانی بیشتر از کرده ایم او منکس و باز گونه کنیم در خلق تا از پیر قوة ضعیف شود و از پیر
زیاده تر جسم ناقص گردد و از زیرکی و دانایی بجهل و نادانی رسد أَفَلَا يَعْقِلُونَ آیا عقل ندارند تا اندیشه
کنند و بدانند چون اندیشه نکنند چنانکه عقل ندارند وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ
إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ لِيُنْذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ
أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَامًا فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ وَذَلَّلْنَاهَا
لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ وَلَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَمَشَارِبُ أَفَلَا يَشْكُرُونَ
ساحر است صلی الله علیه و آله و سلم شعرها موخیم و او نتواند که شعر گوید و آنچه روایت کرده اند که او گفت أَنَا النَّبِيُّ
لَا كَذِبْ أَنَا ابْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبْ اتفاقی بود که افتاد و او را دیوان سخن موزون نیافتاده بی قصد و او
نداند که آن موزون است آورده اند که روزی رسول صلعم با بنی بیت شلی نزد کفی اثب و الاسلام
در فرما هیا کفت کفی بالاسلام و الشیب ناهیا فرمود گفت یا رسول الله او این چنین نگفته است گفت آری شعر
کاین نیست عایشه گفت کان الشعر احسن الحدیث و آیه رد است بر آنانکه گفته که رسول شاعر است
و قرآن شعر است گفت نیست آنچه او میخواند آیه مکتوبه و قرآنی روشن تا بترساند آنکس را که زنده باشد
یعنی عاقل و متامل زیرا که جاهل و نادان چون مرده است و لیشبه گفتار و عید به کافران چون بوعید
تر چه نشنوند آنی نیست که ما بیافریدیم برای ایشان از آنچه دست قدرت ما کرده و منه و کس
نیست چهارپایان که ایشان را مالک اند و در تصرف ایشان است و در ضبط ایشان و مسخر ایشان و رام کرده ایم
برای ایشان چهارپایان را بعضی مرکوب ایشان است که بر او می نشینند و بعضی ماکول ایشان است که از و
میخورند و غذای خود می سازند چون گاو و گوسفند و ایشان را در آن منفعتهاست از پوست ایشان و پشم ایشان
و از او متاع و فراش می سازند از پوشیدنی و افکندنی و از پیه ایشان سخن زنند و این نعمت را شکر نمی کنند
یا اتخذوا من دون الله آلهة لعلهم ینصرون لا یستطیعون نصرهم و هم لهم
جند محضرون فلا یحزنک قولهم انا نعلم ما یسرون و ما یعلنون أو لم یر

الانسان

الانسان انا خلقناه من نطفة فاذا هو خصیم مبین و ضرب لنا مثلا و نسی خلقه
قال من یحیی العظام و هی رمیم قل یحییها الذی انشأها اول مرة و هو بکل خلق
علیم بدون خدا خدایانی گرفته تا باشد که ایشان را یاری کنند یعنی کافران لا یستطیعون
این بتان نتوانند یاری کردن ایشان و نه شفاعت کردن ایشان و این کافران لشکری باشند مر بتان را
حاضر کرده فردای قیامت بتان را در پیش دارند و بت پرستان را در پس چنانکه لشکر در پیش پادشاه رود
و هر دو را بدوزخ برند فلا یحزنک قولهم اندوه گیر مکن و سخنان ایشان در تکذیب و دروغ گفتن
و دروغ زن داشتن تو بدانیم ایشان در نهان بدارند و آنچه آشکارا میکنند و این بر سبیل تهدید و
وعید است أو لم یر الانسان آیا نمیداند آدمی که ما او را آفریدیم از نطفه خوار و حقیر پس او با این ما چگونه
تکبر کند که اصل سکاء و هویدا و روشن است و گفته شد که از آنکه او آبی مهین بود تخمی بود توانا پس
خصومت کرد ابن عباس گفت این انسان عبد ابی سلول بود قتاده گفت ابی خلف جمحی بود سعید جبیر گفت
عاص بن وایل بود روزی پیش پیغمبر آمد پاره استخوان پوسیده در دست گرفته آنرا بمالید خاکی شد
بر باد داد گفت ای محمد تو گمان می بری که این را زنده خواهد کرد چنانکه خدای از گفتار وی حکایت کرد
و ضرب لنا مثلا برای ما مثلی زد با آن استخوان پوسیده و آفرینش خود را فراموش کرد که ما او را
از نطفه آفریدیم گفت این استخوانها که زنده خواهد کرد اینده بگوی ای محمد
مر این کافر منکر بعث را که زنده کرده اند این استخوانهای ریزیده را آن خدایی که او را اول بار بیافرید
و او از هر آفرینش داناست بر آفرینش دانا است چون این آیات آمد رسول صلی الله علیه و آله و سلم
بروی خواند گفت پس خدای تعالی ما را زنده کرد اند گفت آری و بدوزخ برد الذی جعل لکم من الشجر
الاخضر نارا فاذا انتم منه توقدون أو لیس الذی خلق السموات و الارض
بقادر علی ان یخلق مثلهم بلی و هو الخلاق العلیم انما امره اذا اراد شیئا
ان یقول له کن فیکون فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء و الیه ترجعون
زنده کرد اند استخوانهای ریزیده آن خدای که قادر است بر آنکه بکرد و بیافرید برای شما از درخت سبز آتش را
پس شما از این درخت سبز آتش بر افروزید عبد الله عباس گفت آن درخت است که در او آتش باشد
کبریت خوانند و بکردن را عفار چون کسی را آتش باید از این درخت دو شاخ ببرد که آب از او بچکد و آنرا
بر یکدیگر سایند آتش از میان آن بیرون آید و حکما گفته اند هیچ درخت نباشد که در او آتش نباشد مگر درخت
عناب أو لیس الذی استفهام است بر سبیل تقریر اما آنکس که بیافرید آسمان و زمین و زمین را قادر نباشد بر آنکه مثل

ایشان بیافریند بلی قادر باشد و قادر و او آفریدگار دانا است انما امره او چیزی که خواهد که در وجود
آرد آنرا بی توقفی در وجود آرد فعل او بخلاف افعال اجسام است از آنکه افعال اجسام بمباشرة عمل قدرت
باشد و با تعب و رنج باشد اما افعال او نه چنین است اوقاد را ذات چون خالص شود داعی وجود
چیزی آن چیز باشد چون قدرت چنین باشد چگونه آن مقدور عاجز شود و اعادة از جمله آنست که صحة
مقدور دارد پس قادر باشد فسبحان الذی بیده ملکوت آن خدای که ملک جمله اشیا است
پادشاهیت که همه چیزها بدست قدرة اوست

سورة والصافات

صد و هشتاد
آیت و مکیست هر که در هر آدینه بخواند و بر از جمله آفات و بلیات نگاه دارد در دنیا و روزی برو فراخ
گردانند و اگر در آن روز و در آن شب بمیرد شهید شود بر انگیزند و با شهیدان حشر کنند ابی کعب از رسول صلعم
روایت کرد که هر که این سوره بخواند بعدد هر یوم و بر اولاد حسنه بنویسند و اندیشه و المعین

بسم الله الرحمن الرحیم

والصافات صفا فالزاجرات زجرا فالتاليات ذكرا ان الهكم لواحد
رب السموات والارض وما بينهما ورب المشارق انا زينا السماء الدنيا
بزينة الكواكب وحفظا من كل شيطان مارد لا يسمعون الى الملا الاعلى
ويقذفون من كل جانب دحورا ولهم عذاب واصب الا من خطف
الخطفة فاتبعه شهاب ثاقب

بحیث فرشتگان که در آسمان صف زده اند در نماز و عبادة چنانکه مؤمنان در دنیا جماعة صف زنند یا بفرشتگانی
که در هوا پرها گسترانند منتظر امر خدای باشند تا چه چیز فرماید ایشان را و بفرشتگانی که ابرها را زجر میکنند
از جایی بجایی میرانند و خلایق را از معیت باز میدارند پس بآن فرشتگانی که خوانند گاه ذکر اند کتاب
خدای را که در وقت حوادث بخوانند و معجزات بر وقف جزیره هند و یقین را بر یقین می افزایند و گفته
که سوگند بنفوس مؤمنانی که در نماز صف زده باشند پس از آنکه از نماز فارغ گردند مردم را بمواعظ و زواجر
رعایت منع کنند پس آنگاه ذکر را که قرآنست خوانند و گفته که فالزاجرات زاجرات اند که صف زنند آنگاه روی
بجذب آرند و بانگ بر اسبان زنند آنگاه قرآن خوانند و ذکر خدای کنند بچنین سوگند که خدای شما
یکیست و این جواب آنست که ایشان گفتند اجعل الآلهة الها واحدا خدایی که خداوند آسمانهاست
و خداوند زمینها و آنچه در میان آنست از انواع حیوانات و جمادات و خداوند مشرقهاست
آن جایها که آفتاب از آنجا بر آید و عبد الله مبارک آفتاب را سیصد و شصت جایگاه فرو شده است

و برآمدن هر روز از جایی دیگر باید و بجایی دیگر فرو شود انا زینا السماء الدنیا بدرستی که ما آراستیم
آسمان دنیا را که نزدیکست بزینة ستارگان ابن عباس گفت بضیاء و روشنایی ایشان و ربایی و کواکب مختلفه
خواسته باشد چون شکل بنات النعش و پروین و غیر آن که هر یکی را شکلی و صورتی دیگر است گفت ستارگان را
برای زینة آفریدیم برای نگاه داشتن از هر دیو ستیزه که چون خواهد که استماع سخن فرشتگان کند
بشهاب از آن ستارگان او را زخم کنند لا یسمعون طلب سماع و شنودن نتوانند کردن از ملاء اعلی که فرشتگان
[illegible] سازا گویند و بیند از دیو ایشان از هر جانبی از جانبهای آسمان ناگوش باسخن فرشتگان
نکنند دحورا کنند ایشان را دور کردنی و ایشان را باشد عذابی دایم که منقطع نشود الا من خطف الخطفة
مگر آنکسی که برباید ربودنی سخن فرشتگان را چون بشنود بمانند که دیعت و دیاید ستارهٔ روشن که چون
پاره آتش نماید و دیو را بسوزد فاستفتهم اهم اشد خلقا ام من خلقنا انا خلقناهم
من طين لازب بل عجبت ويسخرون وقالوا واذا ذكروا لا يذكرون واذا
رأوا آية يستسخرون وقالوا ان هذا الا سحر مبين ءاذا متنا وكنا ترابا
وعظاما ءانا لمبعوثون او ءابآؤنا الاولون قل نعم وانتم داخرون فانما هي
زجرة واحدة فاذا هم ينظرون وقالوا يا ويلنا هذا يوم الدين هذا يوم
الفصل الذي كنتم به تكذبون

ایشان را بپرس آیا ایشان سخت خلق تر اند و دشوار
تر اند و آفریدن ایشان یا آنچه بیافریدیم ما از آسمانها و زمین و دریاها و کوهها و حیوانات دیگر ما ایشان را یعنی
آدم را که ایشان از نسل وی اند از گل آفریدیم و آنچه او را از گل آفریده او را چه قوت و صلابت باشد
بل عجبت که تو عجب میداری از انکار کردن ایشان بعث و حشر را با چندین دلالت و ایشان تمسخر
میکنند از کار بعث و حشر گفتند آیه در کلبه بن الاشیم آمد و او را از سخنی هزوه کرد و ابن الاشیم
گفتند و اذا ذکروا و چون ایشان را پند دهند و بترسانند پند نگیرند و نترسند و چون دلالتی
و معجزاتی بینند در تمسخر و افسوس بالغت نمایند و گویند نیست این معجزه یا این قرآن الا جادو بی
هویدا و نیز گویند او چون بمیریم و خاکی و استخوانی گردیم ما را برانگیزانند و بدان چیزها که ما زنده
کرده اند که چندین روز بر ایشان گذشته است و با خاک یکی شده اند قل نعم بگوی ای محمد که آری
بدان شما را و شما را زنده کرده اند و شما خوار و حقیر باشید فانما هی زجرة بدرستی که آن زنده کردن
زجرة باشد و نفخه که اسرافیل در صور دمد تو بینی که ایشان در حال زنده گردند و برخیزند و گویند ای وای بر ما
از آنچه ما کرده ایم از معاصی و کفران روز حساب و جزا است ایشان را گویند بر سبیل تقریع و توبیخ این روز فصل

وقضاست میان خلق وجدا کرده حق از باطل که شما تکذیب او می‌کردید درین روز جدا کننده میان اهل
بهشت و دوزخ اهل بهشت را بثواب و کرامت و اهل دوزخ را بعقاب و اهانت احشروا الذین
ظلموا وازواجهم وما کانوا یعبدون من دون الله فاهدوهم الی صراط
الجحیم وقفوهم انهم مسئولون ما لکم لا تناصرون بل هم الیوم مستسلمون
واقبل بعضهم علی بعض یتساءلون قالوا انکم کنتم تاتوننا عن الیمین
قالوا بل لم تکونوا مؤمنین وما کان لنا علیکم من سلطان بل کنتم قوما طاغین
خطاب فرشتگان را کوید ایشان را که این ظالمان را و کافران را که کنید ایشان را با امثال و اشباه
ایشان از عاصیان و مشرکان را با مشرکان و زانیان را با زانیان و خمارانرا با خمارانرا و هر یکی از ایشان را با دیوی
از ایشان و آنچه آنانی پرستیده اند بدون خدای از معبودان بر راه نمایید ایشان را و فرایش دارید
بر راه دوزخ تا بدان راه روند بدوزخ و نیز از آنکه بدوزخ برید بدارید ایشان را که از ایشان سوال خواهند کردن
و بخواهند پرسیدن از آنچه کرده اند رسول صلعم کفت روز قیامت هیچ کس را نکذارند که قدم از قدم بر
دارد تا آنکه از پنج چیز بپرسند عن شبابه فیما ابلاه وعن عمره فیما افناه وعن ماله من این
اکتسبه وعن وضعه وماذا عمل فیما علم از جوانی تا در چه به پیری رسانید و از زندکانی تا در چه باخر
برد و از مال تا از کجا کسب کرد و در چه صرف کرد و از علش تا بدانچه دانست عمل کرد و از سعید جبیر
روایت است که این سوال از ولایت امیرالمومنین علی ابن ابی طالب علیه الصلوة والسلام باشد
تا بوی تولا کرد یا نکرد و ای برادر بدبختی که او را تولا و تبرا نباشد ما لکم چیست شما را ای کافران که نصرت
یکدیکر نمی‌کنید و انتقام نمیکشید کفته که این جواب ابوجهل است که او کفت نحن جمیع منتصر بل هم الیوم
تسلیم که ایشان امروز تن در داده اند و کردن نهاده اند انکاه کفت که ایشان روی بیکدیکر آورند و از یکدیکر
سوال کنند و ملامت یکدیکر کنند رؤسا از اتباع و سفله پرسند و ایشان را پرسند و با یکدیکر خصومت
کنند اتباع و فروتران کویند شما از دست راست ما در آمدید و ما را فریب و غرور دادید تا این راه ما
اختیار کردیم و کفتند که از سر کوکنه در آمدید و با ما سوکند خوردید که راه راست اینست و کفتند که از سر
قهر و غلبه آمدی و نیز ما را از حق باز داشتید انکاه رؤسا و مهتران و پیشوایان ایشان جواب باز دهند
و کویند نه که شما خود مؤمن نبودید و اختیار ایمان نکردید ما را بر شما حجتی و برهانی و قدرتی نبود شما که بودید طاغی
و باغی بودید از حق و کفر شتابید و فرمان حق نبردید و فرمان پیغمبران و اهل توحید حق علینا قول
ربنا انا لذائقون فاغویناکم انا کنا غاوین فانهم یومئذ فی العذاب

مشترکون

مشترکون انا کذلک نفعل بالمجرمین انهم کانوا اذا قیل لهم لا اله الا الله
یستکبرون ویقولون ائنا لتارکوا آلهتنا لشاعر مجنون بل جاء بالحق و
صدق المرسلین انکم لذائقوا العذاب الالیم وما تجزون الا ما
کنتم تعملون پس واجب و لازم شد بر ما کفتار خدا را که چشنده عذاب و کشنده عقاب
دوزخ باشیم بسبب عصیان و مخالفت فرمان که میکردیم شما را بجا بکرده بدانکاه خدا و کفت ایشان را یعنی
تابعان و متبوعان روز قیامت در عذاب مشترک باشند همچنانکه ایشان تخفیف عذاب نکنند انا کذلک
ما همچنین کنیم با کافران و کناه کاران از آن سبب که چون پیش ایشان کلمه لا اله الا الله کفته می‌شد با ایشان را
باین کفتار فرمودندی ایشان تکبر کردندی و استخفاف نمودندی باین کفتار و با کسانی که ایشان را باین دعوت
کردندی و یقولون و میکویند یعنی ایشان کفتندی در دنیا که ای ما برای کفتار شاعری دیوانه ترک خدایان
خود کیریم و بپرسیدن ایشان بکذاریم ایشان رسول را دیوانه خواندندی شاعر کفتندی دیوانه ایشان بود
که سخن متناقض کفتندی از آنکه شاعر را بیرون از علوم عقلی علم ذوق و علم جمع و شعر باشد با چندین علوم
چکونه شاعر دیوانه باشد و این سخن بدان ماند که کسی کوید فلان مکرم دیوانه است با آنکه در کمال عقل و علوم
انکاه رد جواب ایشان کرد و کفت نه که محمد صلعم حق آورد و دین اسلام اظهار کرد و پیغمبران را تصدیق کرد
انکاه ایشان را کفت شما بآنچه کردید و کفتید عذاب دردناک بچشید وما تجزون و شما را جزا نهند مکر بجز
آنچه میکنید از اعمال الا عباد الله المخلصین اولئک لهم رزق معلوم فواکه وهم
مکرمون فی جنات النعیم علی سرر متقابلین یطاف علیهم بکاس من معین
بیضاء لذة للشاربین لا فیها غول ولا هم عنها ینزفون وعندهم
قاصرات الطرف عین کانهن بیض مکنون لیکن بندکان خاص و خالص خدای
که بادهٔ باخلاص کفته ایشان را است در بهشت روزی معلوم و معد انکاه تفسیر روزی کرد و کفت میوه‌هایی
که از خوردنی آن لذت یابند و این حکم است بر آنکه اهل بهشت بر حفظ صحت خویش در بهشت محتاج قوت و
کفته اند مراد معلوم موقوفات یعنی دایم بادا و شبانکاه چنانکه ولهم رزقهم فیها بکرة وعشیا ایشان
که ایمن اند انکاه در بهشتها با تکیه بر تختها آراسته نشسته روی بیکدیکر آورده یطاف علیهم سبکردانند
بر ایشان کاسی پر از شراب معین و معین آبی بود که بر روی زمین میرود دیده و مرئی انکاه وصف کرد آن
شراب را و کفت بیضاء لذة سفید و با لذت و راحت و کسانی را که آن شراب بخورند در وی نباشد فساد عقلی یعنی
عقل را زایل نکند و در سر و خمار نیاورد و ایشان را مست لایعقل کرداند و عندهم نزد ایشان باشد

زنانی که چشم خود را بر شوهران خود قصر کرده باشند و در دیگری نگاه نکنند فراخ چشمان و کشیده چشمان
باشند و بینداء ایشان نازک و سفیدی بشره و سفیدی اعضا چون بیضه مرغ اند که آنرا پوشیده باشند
گرد شکی بوی نرسد و تغییر نکرده ان کرد هوا و تابش آفتاب رنگ نکرده اند فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ
عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ ۝ قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ إِنِّي كَانَ لِي قَرِينٌ ۝ يَقُولُ أَئِنَّكَ لَمِنَ
الْمُصَدِّقِينَ ۝ أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَإِنَّا لَمَدِينُونَ ۝ قَالَ هَلْ أَنتُم مُّطَّلِعُونَ
فَاطَّلَعَ فَرَآهُ فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ ۝ قَالَ تَاللَّهِ إِن كِدتَّ لَتُرْدِينِ ۝ وَلَوْلَا نِعْمَةُ رَبِّي
لَكُنتُ مِنَ الْمُحْضَرِينَ ۝ أَفَمَا نَحْنُ بِمَيِّتِينَ ۝ إِلَّا مَوْتَتَنَا الْأُولَىٰ وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ ۝
إِنَّ هَٰذَا لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ۝ لِمِثْلِ هَٰذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ ۝ پس ایشان بر تختها روی
بیکدیگر آورده از یکدیگر سؤال کنند و یکدیگر را می پرسند چنانکه عادت باشد که جمعی دوستان که یکدیگر
ندیده باشند چون بهم رسند احوال یکدیگر پرسند گوینده از میان ایشان گوید مرا در دنیا قرینی و همدمی
بجاهد گفت شیطان بود منافق گفت دوبرادر بودند دیگران گفتند دو شریک بودند یکی کافر و دیگری
مومن بود نام قرین و همدم گفت که تو از جمله آنانی که راست دارند کان بعث و نشور اند ای ما چون بمیریم
و خاک و استخوان گردیم ما زنده کرده اند و حساب ما کنند و جزا ما بدهند چون گوینده این سخن یکی بود
خدای تعالی بکی از جمله فرشتگان را گوید تا ایشان را گوید که هیچ میخواهید تا بحال این قرین واقف شوید و دوزخ
بچشید پس او مطلع شود و بنگرد و بیاد میان دوزخ بینند روی بوی آورد و بگوید که بخدای که نزدیک بود
که تو مرا هلاک کردانی بدعوت کردن تو مرا بکفر و معاصی و اگر نه نعمت خدای و لطف وی بودی و نگاه داشت وی
من نیز از جمله حاضران دوزخ بودم أَفَمَا نَحْنُ بِمَيِّتِينَ این سخن مومنان است که در بهشت از فرشتگان
سؤال کنند و گویند آیا ما جاوید باشیم در این بهشت جاویدی که مرگ در عقب نباشد و ما نمیریم و شربت مرگ
نچشیم غیر از آنکه چشیده ایم ما را پس از این عذاب نباشد و گفته اند که آن سخن آن مومنان است که با آن کافر در دوزخ
وی بود میگوید آیا چه آیت عام است در حق هر دو که یکی دیگری را دعوة با ضلالت کند مثال گفت دو برادر
بود که یکی مومن بود و دیگری کافر و گفته اند دو شریک و انبان بودند مومن را یهودا نام بود و کافر را نطرس شریک
کافر گفت آنچه میگویند که ما زنده کرده اند و بهشتی و دوزخیست آن همه باطل است و دروغ ما را همین یک مرگ
بیش نخواهد بود و دیگر ما زنده نگردانند این مومن مر آن کافر را که در میان دوزخ باشد و ما را گوید پس بیا
سرنشت ولایت و تحریر که می نویسکنی که ما نمیریم مگر مرگ اول و دیگر ما زنده نگردانند اکنون بدیدی که هر چه کرده
و گفتی همه باطل بود و خدای ما را زنده گردانید تو را از عذاب و مقابح من در این نعمت و ثواب بدرستی که این فوز عظیم

و رستگاری بزرگ است و بمثل باکمال که ما را در بهشت است برای چنین ظفر و ثواب باید که عاملان عمل کنند و نفس
خود را کار فرمایند أَذَٰلِكَ خَيْرٌ نُّزُلًا أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ ۝ إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِّلظَّالِمِينَ ۝
إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ ۝ طَلْعُهَا كَأَنَّهُ رُءُوسُ الشَّيَاطِينِ ۝ فَإِنَّهُمْ لَآكِلُونَ
مِنْهَا فَمَالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ ۝ ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْهَا لَشَوْبًا مِّنْ حَمِيمٍ ۝ ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ
لَإِلَى الْجَحِيمِ ۝ إِنَّهُمْ أَلْفَوْا آبَاءَهُمْ ضَالِّينَ ۝ فَهُمْ عَلَىٰ آثَارِهِمْ يُهْرَعُونَ ۝ وَلَقَدْ
ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ ۝ آیا آن چه گفتیم چون طرفی از احوال بهشت اعلام کرده فرمود که ای غافلان بنگرید
و اندیشه کنید تا آن روز معلوم تا انواع نعمت و اصناف فواکه است بهتر است که نزل و روزی شما باشد یا درخت
زقوم حاصل رزق معلوم و لذة سرور است و حاصل زقوم محنت دوزخ و شور است که حاصل زقوم محنت دوزخ
و شور است چیزی بهتر از دیگری جایی گوینده که در اندیشه که چیزی باشد در زقوم هیچ چیز نیست و این چنان
باشد که یکی را گوید چیزی بهتر باشد و نفع بیشتر با ایشان نماند و بدانند که آنچه ایشان اختیار کرده هیچ عاقل
اختیار نکند و ایشان مقر شوند که در زقوم هیچ چیز نیست و غرض آن باشد که تا فساد رای و جهل ایشان آشکارا
گردانند زقوم میوه ایست در نهایت کراهت و نهایت تلخی و در خبر تحت گفته و ناخوش بوی تا جعلناها بدرستی که
ما درخت زقوم را فتنه ظالمان و امتحان کافران گردانیدیم قتاده گفت و جهت فتنه آن بود که ایشان
گرایکه محمد میگوید عذاب در دوزخ چگونه درخت زقوم باشد چه آتش درخت سوزد و آتش چگونه روید
و گفته که معنی فتنه عذاب یعنی ما این درخت را عذاب ظالمان گردانیدیم و گفته که زقوم بلغت بربر و افریقیه
خرما باشد و شهد کافران گفته که محمد ما را بان تهدید میکند و میگوید که طعام شما در دوزخ این باشد
و احمد روزان چنین بر وجه استهزا و افسوس گفتند خدای تعالی در ایشان رد کرد و گفته چنانست که ایشان
میپندارند درخت زقوم در حقی باشد که در بن دوزخ و قعر او روید شکوفه او یعنی میوه که از وی بر آید
آید پنداری که چون سرهای دیوان است چه در کتابت دوزخ نباشد که شاخهای
آن درخت در آنجا نباشد تشبیه میوه اش در زشتی و کریهی بسر دیوان کرده است یعنی بدان با آنکه سر دیو
کریه بدانست برای آنکه در دلها مقرر است و نفسها مصور است زشتی آن نادر عرب و عجم هر چیزی را
که زشت باشد گویند دیو را ما گفته اند عرب درختی است معروف بقبیح المنظر که او را رؤس الشیاطین
خوانند فَإِنَّهُمْ لَآكِلُونَ مِنْهَا ایشان را باد کرد برند که از غایت گرسنگی از آن درخت بخورند و شکمها پر
کرده اند آنگاه تشنه شوند آب خواهند بعد از آن مدتی در از ایشان را شراب دهند آن حمیم که آب گرم
سوزانده آنگاه ایشان را باد کرد برند که آنرا جحیم خوانند آتش آن بنایت افروخته باشد آنگاه بیان کرد

وگفتند ایشان را آن پدران بود که پدران خود را گمراه یافتند بر طریقه و مذهب پدران خود برفتند و پیرانشان
شتافتند ولقد ضل قبلهم بدرستی که ضلال و گمراه شدند بیشترین پیشینگان و همیشه چنین بوده است
اهل حق اند که بوده اند و اهل باطل بسیار بوده اند ولقد ارسلنا فیهم منذرین فانظر
کیف کان عاقبة المنذرین الا عباد الله المخلصین ولقد نادینا نوح
فلنعم المجیبون ونجیناه واهله من الکرب العظیم وجعلنا ذریته هم
الباقین وترکنا علیه فی الآخرین سلام علی نوح فی العالمین انا کذلک
نجزی المحسنین انه من عبادنا المؤمنین ثم اغرقنا الآخرین یاد میدهد
ایشان پیغمبران فرستادیم بیم کننده و آگاه دهنده پس تو بنگر ای محمد که عاقبت آنان که پیغمبران با ایشان
چگونه بود و بکجا رسید از عذاب و هلاک انگاه طرفی از قصه نوح آغاز کرد و گفت نوح پیغمبر را ابتدا کردند
و از او نصرت خواست و گفت خداوندا اینک مغلوبم فانتصر کافران بر من غلبه کردند تو مرا نصرت ده و دادن
از ایشان بستان ما او را جواب دادیم و نیکو اجابت کننده یاشیم ما بندگان خواننده و دریابنده خود را و
برهانیدیم او را و اهل او را از اندوه بزرگ و آن اندوه غم غرق بود کافران را غرق کردیم و فرزندان او را باقی
گذاشتیم و ایشان را خلیفه زمین کردانیدیم نوح را سه پسر بود سام و حام و یافث سام پدر عرب
بود و پارسیان و رومیان و حام پدر سیاهان از شرق تا مغرب از هند و حبشه و زنگبار و یافث پدر ترک
و خزر و یاجوج و ماجوج بود و چهار دختر داشت و ترکنا علیه و رها کردیم بر او در میان پسران نیکوی
و سلام بر روی هر که می آید و میگذرد سلام علی نوح فی العالمین و سلام بر نوح پیغمبر باد در میان جهانیان
انا کذلک نجزی المحسنین ما همچنین جزا دهیم نیکوکاران را و نوح ما را از جمله بندگان مؤمن بود ثم اغرقنا الآخرین و دیگران
نجات دادیم و دیگران را هلاک کردیم وان من شیعته لابراهیم اذ جاء ربه بقلب سلیم
اذ قال لابیه وقومه ماذا تعبدون ائفکا آلهة دون الله تریدون فما ظنکم
برب العالمین فنظر نظرة فی النجوم فقال انی سقیم فتولوا عنه مدبرین
فراغ الی آلهتهم فقال الا تاکلون ما لکم لا تنطقون فراغ علیهم ضربا
بالیمین فاقبلوا الیه یزفون از جمله اتباع و پیروان نوح ابراهیم بود در اصول دین و مبرکردن
بر انکار کافران اذ جاء ربه چون بخدای رسید با دلی سلامت از شرک و کفر و نفاق هشام بن عوف گفت که پدر
مرا گفت بنگر از جمله دهقانان بنائی که ابراهیم هر کسی را نصیحت کرد از آن جا که گفت عشر آذر و قوم او را که بت پرستان
بودند که شما چه چیز را می پرستید ای خدایان بدروغ را میخواهید که پرستید بدون خدای و قصد عبادة ایشان

بکنید

بکنید کار شما چنین است بخدای عالمیان چه چیز و پندارید که خدای با شما کند چون غیر او را عبادة کرده باشید
ابراهیم با ایشان از سر وعظ و نصیحت در آمد چون سود نداشت خواست تا با ایشان کید و مکر نماید تا تنبیهی
باشد ایشان را اتفاق چنان افتاد که ایشان را عیدی بود خواسته تا بعید گاه روند ابراهیم را گفتند تو نیز با ما
بیا ابراهیم گفت من رنجورم مرا بیمار و رنجوری مینماید گفتند ابراهیم را تبویه بود که چون ستاره مخصوص بجای
مخصوص رسیدی و بر آن بگذشتی چون در نگریدی آن ستاره بنزدیک آن جای رسیده بود او گفت انی سقیم مرا وقت
نوبت بیماری رنجور خواهم شد و گفتند مراد بنجوم بنات و کیاهات از هر نبات که او را ساق نباشد
او را نجم خوانند و آن خبر که ابوهریره روایت کرده که رسول صلعم ما کذب ابراهیم الا ثلث کذبات کلها بجاهد
بها عن دین ابراهیم دروغ گفت الا سه دروغ که آن جهاد کرد از دین خویش یکی آنکه گفت انی سقیم من رنجورم
و دیگر رنجور و دیگر آنکه گفت چون بتان را شکسته بود هذا کبیرهم و سیم آنکه راه را گفت او خواهرت و نبود
این خبر واحد است و دلیل عقل بآن ترک نتوان کرد و اگر سیم دارند که ابراهیم این گفت تا ویش آنست که من خواهم
شدن یعنی رنجور خواهم شد اگر تواند که فعلی بکند و با ایشان سخن گفتن و او خواهر میخواند دین قوم
عنهم چون ایشان سخن ابراهیم بشنیدند بشتافتند و بگردانیدند و برفتند پس ابراهیم قصد بتان کرد و ایشان را
عادة بود که روز عید انواع طعامها پیش بتان بردندی و چون از عید باز آمدندی آن طعامها را بر تبرک بخوردندی
چون ایشان برفتند ابراهیم تبر برگرفت و در بتخانه رفت و در آنجا هفتاد بت بود از سنگ و چوب
و سیم و آهن و زر و بتی بود مستلزم که از زر ساخته بود و دو یاقوت در چشم وی نشانده
طعام در پیش بتان بود ابراهیم از سر تمسخر بتان را گفت الا تاکلون هی نخورید چیست شما را که سخن نمیگوئید
انگاه بر بتان رفت و آن تبر را بر ایشان زد بقوة هر چه تمامتر تا همه را خورد و درهم شکست
و میان را هلاک کرد و تبر بر دوش بتان نهاد و ایشان چون آن حال بدیدند گفتند من فعل هذا این با خدایان ما که
کرده است بعضی گفتند که این را ابراهیم کرده باشد که ما پیش از این از وی شنیده ایم که او بدی این قوم
میگفت پس همه روی با ابراهیم نهادند و می شتافتند قال اتعبدون ما تنحتون والله خلقکم
وما تعملون قالوا ابنوا له بنیانا فالقوه فی الجحیم فارادوا به کیدا فجعلناهم
الاسفلین وقال انی ذاهب الی ربی سیهدین رب هب لی من الصالحین
فبشرناه بغلام حلیم چون با ابراهیم رسیدند گفتند ای ابراهیم این با خدایان ما تو کرده اوجواب
داد که نه این بزرگ ایشان کرده باشد از او بپرسید گفتند تو میدانی که ایشان سخن نتوانند گفتن پس شما
می پرستید و چرا می پرستید آنرا که شما می تراشید والله خلقکم خدای شما را بیافرید و آنچه شما میکنید وی سازد

بنا ان اصل آن جوهر خدای آفریده است آفریده را چگونه پرستند عاقلان مجبر را در خانه تسکین نیست
بر آنکه افعال بندگان خلق خدا است و آفریده وی اگر چنان بودی بایستی که ایشان عمل خود پرستیدندی
و عمل نتوان پرستیدن ایشان سمول و نخوت خود ساخته و تراشیده خود را پرستیده چون ابرهیم بیزار ایشان را
الزام کرد و حجت بر ایشان لازم شد گفتند برای او بنایی سازید عبد الله عباس گفت حابطی بنا کردند
بنا کردند از سنگ در از در آسمان سحاب شد و پهنای او بیست ارش و آنرا بر هیزم کردند و آتش در وی
زدند آنگاه ابرهیم را در منجنیق نهادند و در آتش انداختند خدای تعالی آتش را سرد با سلامت کرد اینست
چنانکه قصه وی در سورة الانبیاء فَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا با ابرهیم کید کردند و بدی خواستند
ما ایشان را فرو تر از و ذلیل کردانیدیم ایشان را هلاک کردانیدیم و ابرهیم را نجاة دادیم وَقَالَ إِنِّي
ذَاهِبٌ ابرهیم گفت من روندهم و هجرت کننده بجایی که خدای فرموده است با بحاران و آن زمین شام
و خدای مرا هدایت کند و آنچه مقصود منست آنگاه دعا کرد و از خدای فرزند خواست و گفت رَبِّ هَبْ لِي
خداوندا مرا فرزندی بخش از فرزندان صالح حق تعالی دعا وی اجابت کرد و او را بشارت داد بزبان جبرئیل و
آنگاه بخود اضافت نکرد و گفت ما او را بشارت دادیم به پسری بردبار که کارها بتحمل کند و کدام حلم باشد
عظیم تر از حلم وی چون پدرش گفت ای پسر را فرموده اند که ترا ذبح کنم گفت بکن آنچه ترا فرموده اند ذبح
فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانْظُرْ مَاذَا تَرَى
قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ فَلَمَّا أَسْلَمَا
وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي
الْمُحْسِنِينَ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ وَفَدَيْنَاهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ وَتَرَكْنَا
عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ إِنَّهُ مِنْ
عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ خداوند و پروردگار وی او را نام اسمعیل چون بآن حد رسید که باید خود
سعی تواند کرد و بجایی که پدرش رود تواند رفت معنی آن کنند او درین وقت سیزده ساله بود ابن زید
گفت مراد بسعی عبادة است مقاتل گفت مراد بسعی مناسک و مرده است ابرهیم گفت ای پسر کسی در خواب بینم
که ترا می کشم معنی آن کنند که ابرهیم شب ترویه که هشتم ذی الحجه است بخواب دید که یکی وی را گفت ای ابرهیم
خدای ترا میفرماید که این پسر را بکش ابرهیم آن روز بر خواست و همه روز اندیشه کرد تا آن امر از خدای
یا وسوسه ایست از شیطان آن روز روز ترویه نام نهادند چون شب دیگر بود در خواب دید چنانکه شب
اول دیده بود بشناخت و بدانست که آن شب را شب عرفه و آن روز را روز عرفه خواستند چون بیقین بدانست

پسر را گفت

پسر را گفت فَانْظُرْ مَاذَا تَرَى علما را درین پسر که بذبح فرموده اند خلاف است جمعی از صحابه چون عبد الله مسعود
و عبد الله عباس و بیک روایة از امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه الصلاة والسلام و از ابن عمر
چون سعید جبیر و قتاده و غیر ایشان گفته که ذبیح اسحق بود و دیگران گفته اسمعیل بود و این قول اصح است
عمر است و یک روایة از عبد الله عباس و سعید ابن المسیب و حسن بصری و مجاهد و غیر ایشان و در اخبار
ما این ظاهر تر است و بیشتر عبد الله عباس را پرسیدند که ذبیح کدام بود از فرزندان ابرهیم گفت نه عمت
ایدر و اسحق گفت جدود ان گفتند که ذبیح اسحق بود و دروغ گفتند بلکه ذبیح اسمعیل پیغمبر بود رسول خدای
گفت انا ابن الذبیحین من پسر دو کشته ام و آن آفت که روایة کردند که چون عبد المطلب را در خواب
نمودند و فرمودند که چاه زمزم را طلب کن و پاک کردان او جهد می کرد و می جست و نمی یافت نذر کرد که
اگر خدای بر دست من پدید آرد یک فرزند را قربان کنم چون چاه زمزم بر دست وی پدید آمد خواست که بنذر
وفا کند با خود گفت این فرزندان کدام را اختیار کنم بر ذبح درین اندیشه میکرد او را گفتند بقرعه بیرون
توان آورد زن قرعه بنام عبد الله بر آمد پدر رسول و فرزند محمدی در بیابان او ظاهر بود و او را زهد فرزندان
خود دوست داشتی خواست تا او را قربان کند بنی هاشم جمع شدند گفتند ما را حاکمیم که در ناحیه او
آثار خیر می باید گفت پس من حکم کنند او را فدیه کن با شتری چند گفت هم بقرعه کنم بفرمود تا ده
شتر حاضر کردند قرعه بنام عبد الله بر آمد ده دیگر زیاده کردم بنام وی بر آمد همچنین می افزود تا بصد
رسید قرعه بنام اشتر بر آمد گفتند این صد اشتر را قربان کن و فدای عبد الله کن گفت انصاف نباشد
که ده بار بنام عبد الله بر آمد و یکبار بنام اشتر عبد الله را رها کنم تا شتر را قربان کنم ده بار دیگر قرعه بنام هم
بنام اشتر بر آمد آن صد اشتر را قربان کرد از اینجا در شرع چنین آمد که دیة مردی مسلمان در شرع صد اشتر
باشد فَدَيْنَاهُ فِدَاءً ابن الذبیحین من پسر دو ذبیح یکی اسمعیل و یکی عبد الله و سیاق آیت دلیلست
بر آنکه ذبیح اسمعیل بود بدلیل آنکه چون از قصه ذبیح بپرداخت حدیث اسحق کرد و قصه ذبیح بر اختلاف
روایات آفت که چون خدای تعالی ابرهیم را فرزند بداد که بدو عاخواسته بود چون بالیده شد ابرهیم
او را بغایت دوست داشتی خدای تعالی خواست تا امتحان کند ابرهیم را بتسلیم فرزند و اسمعیل را بتسلیم
جان تا بر ابرهیم نموده که فرزند را قربان کن چنانکه گفت إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ چون این معنی در خواب
بخواب دید پسر را گفت يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ من در خواب چنان دیدم او پسر که ترا می کشم
بنگر تا چه می بینی اهل اشارة گفته چون ابرهیم این سخن بگفت اسمعیل گفت او پدر تو دعوی دوستی میکنی بجهتی
آنکه تا لا جرم ترا بدین تازیانه ادب کنند تو مرا پدری نه همچون پدران دیگر و من ترا پسر نه چون پسران دیگر

اگر جان داشتی از عرش تا ثرا با حمد فرمان او قربان کردی بی نظر مرا کوشید فانظر ماذا ترى فی ای مرا از جان
و رمان خوشتر دان مرا پدر سپر از بن چه دیدی امر بیار زنده ای اگر یا ابت افعل ما تؤمر اسمعیل تن در داد
و دلنهاد گفت پدر را آنچه ترا فرموده اند بیاید کردن انشاء الله که مرا از جمله صابران یابی محمد اسحق گفت ابرهیم
بنام بود و اسمعیل با مادرش هاجر بکه بود وقتی که خواستی ابرهیم که اسمعیل را به بیند جبرئیل بیامدی و براق
بیاوردی تا ابرهیم برنشستی بامداد از شام برفتی و فیلوله بکردی و نماز دیگر بشام باز آمدی آن وقت
که این خواب دید بعادت برنشست و بمکه آمد و اسمعیل را بدید او را یافت بالیده و قامت گشته
گفت ای پسر کارد و رسنی با خود بیار این کوهها رویم و بارهیمه بیاوریم اسمعیل کارد و رسنی برداشت
چون بنصف رسید خواب با او بگفت اسمعیل گفت عزازة و کرامة ای پدر دست و پای من برسن به بند
تا اضطراب نکنم تا فرمان خدای بواجبی بجای آری و جامه خود از خون من دور دار تا خون من بر جامه تو نشود
که ترا به باید شستن و نیز مادرم نه بیند که بغم شود و آن پیراهن خود در من پوش تا بر روی تو جا دادن بر من
آسان شود و اگر بتوانی یکشب درین صحرا توقف کن و پیش مادرم مرو تا باشد که مرا یاد فراموش کند
که هر روزی گذشت کمین گشت و چون باز نزد یک مادرم روی او را از من سلام گوی و این پیراهن نزد او بری
تا یاد کاین باشد ابرهیم گفت چنین کنم نعم العون علی امر الله نیک یاری تو بر فرمان خدای آنگاه ابرهیم
اسمعیل را بخوابانید و روی او بر زمین نهاد و کارد برآورد تا بر حلق او براند از بر پشت آوازی شنید
که یا ابرهیم قد صدقت الرؤیا سدی گفت کارد بر حلق اسمعیل نهاد و بمالید هیچ کار نکرد و
چندانکه بمالید کارد از دست بیفکند ندا آمد که یا ابرهیم قد صدقت الرؤیا و فدیناه بذبح عظیم
چون پدر و پسر تن در دادند و فرمان خدای را گردن نهادند و ابرهیم و اسمعیل را روی بر زمین نهاد تا بجز
کند کارد بر حلقش نهاد بزید اسمعیل گفت ای پدر شفقت پدرانه میکنی ارد که حلقم بری انا که رویم می بینی کارد
بر قفا زن نه کارد بر قفا او نهاد و بمالید کارد نکرد و نبرید چون تسلیم ابرهیم و اسمعیل ظاهر گشت
و ناداه ربنا ان یا ابرهیم ما آوازه دادیم که ای ابرهیم خواب راست کردی و آنچه ترا فرمودیم بجای آوردی ابرهیم
شاد شد و شکر کرد خدایرا انا کذلک نجزی المحسنین ما هم چنین جزا دهیم نیکوکاران را بعد از شدت
فرج دهیم و بعد از محنت راحت دهیم آنگاه فرمود ان هذا لهو البلاء المبین بدرستی که
آنچه ابرهیم را فرمودیم و در خواب نمودیم ابتلا و امتحان عظیم بود با و مخلص بحق آن فیه مناز کرده و ما فدیناه
و اسمعیل را باز خریدیم از قربانی کردن بگوسفندی نیز که عبد الله عباس گفت این گوسفند آن بود که هابیل
بن آدم قربان کرد سعید جبیر گفت بر آن عظیم خواند که چهل خریف در بهشت چرا کرده بود ابرهیم

چون آواز شنید که یا ابرهیم روی باز پس کرد جبرئیل ایستاده بود سر کبش بدست گرفته گفت خدای تعالی ترا
سلام میرساند و میگوید من این قربانرا قبول کردم و این کبش را فدیه فرستادم ابرهیم تکبیر کرد و جبرئیل
نیز تکبیر کرد و آن گوسفند نیز تکبیر کرد ابرهیم او را بر جای اسمعیل بخوابانید و گفت عبد الله عباس گفت
بآن خدای که جان من بفرمان اوست که من دریدمی اسلام سر کبش دیدم از خانه کعبه آویخته زیر
ناودان و چون اسمعیل را فدا آمد ابرهیم سر و باد کنار گرفت و بوسه بر روی وی داد و گفت ای
پسر خدای تعالی ترا از دبین داد آنگاه بنزدیک مادرش فرستاد و او را از این حال خبر داد مادرش بگریست
و گفت یا خلیل الله پسر را خواستی که بکشی پنهان من کعب الاحبار گفت چون ابرهیم فرزند را به برد تا قربان کند
ابلیس گفت اگر اکنون برائیان ظفر نیابم هرگز نیابم پیش مادرش آمد گفت ای بیچاره بیخبری از آنکه فرزند ترا
ابرهیم می برد تا بکشد مادرش گفت برو فحال مکوی کاو از آن رحیم تر است که فرزند خود را بکشد گفت
جهان فرزند خود را کشته تا وی بکشد گفت دعوی میکند که خدای فرموده است گفت اگر خدای فرموده باشد
که قربان کن چه شاید کردن فرمان خدایرا بجای باید آورد مادر رضا دادیم و تسلیم کردیم ابلیس ناامید گشت
پیش اسمعیل آمد گفت ای بیچاره پدر ترا می برد تا بکشد گفت بچه علت گفت میگوید که خدای تعالی فرموده است
گفت فرمان خدایراست رضینا بحکم الله و سلمنا لامره از او نومید شد پیش ابرهیم آمد و گفت ای ابرهیم
شنیدم که شیطان ترا در خواب خیالی فاسد نموده است که پسر را بکش زنهار فرمان وی نبری ابرهیم
بدانست که شیطان است بانگ بر وی زد از وی باز گشت خایب و خاسر عبد الله عباس گفت ابرهیم بمنی
اول رسید شیطان آمد تا وی را تعرض کند هفت سنگ بوی انداخت و از آنجا بجمره دوم رفت ابرهیم چون بآنجا
رسید شیطان را بخواب دید هفت سنگ دیگر بوی انداخت از آنجا بجمره عقبه آمد هفت دیگر بینداخت آن سنگ
انداختن در مواضع از جمله مناسک شد و ترکنا علیه و بگذاشتیم بر ابرهیم ثنای نیکو را تا بازپسین تا بدامن
قیامت که قصه ایشان بخوانند و بر ایشان صلوات میفرستند تا همچنین که ابرهیم را یاد آوردیم یاد آوردیم
دهیم نیکوکاران را و ابرهیم ما را از جمله بندگان مومن بود و بشرناه باسحق نبیا من الصالحین
و بارکنا علیه و علی اسحق و من ذریتهما محسن و ظالم لنفسه مبین
و لقد منینا علی موسی و هرون و نجیناهما و قومهما من الکرب العظیم
و نصرناهم فکانوا هم الغالبین و آتیناهما الکتاب المستبین
و هدیناهما الصراط المستقیم و ترکنا علیهما فی الآخرین سلام علی موسی
و هرون انا کذلک نجزی المحسنین انهما من عبادنا المؤمنین

ما بشارت دادیم ابرهیم را بفرزندی چون اسحق پیغمبری از پیغمبران و صالحان و بشارت ابرهیم بدو بخیرات بوجود پسر
و بوجود آن پسر پیغمبر من الصالحین برای آن گفت که فرزندان دو نوع بودند چنانکه گفت وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ مُحْسِنٌ
وَظَالِمٌ لِنَفْسِهِ مُبِينٌ نیکوکاران بودند و ظالمان نفس خود نیکوکاران انبیای او و صیا بودند برای این وصف
کرد ایشان را بحسن و آنان را که نامعصوم بودند بظالم خواند وَلَقَدْ مَنَنَّا عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ ما منت نهادیم
بر موسی و هرون بنعمتها که بر ایشان کردیم از فهم طیبات و آفات از ایشان و برهانیدیم ایشان را و قوم ایشان را
از اندوه بزرگ و آن ترس فرعون بود که ایشان را می کشت و خدمت می فرمود و کارهای درشت و سخت و
یاری کردیم ایشان را بر فرعون و قوم او و بآنکه فرعون و قوم او را هلاک کردیم تا چنانکه ایشان غالب بودند بر
فرعونیان بحجت غالب شدند بنصرة و دادیم ما ایشان را یعنی موسی و هرون را کتابی روشن یعنی توریة
و راه نمودیم ایشان را براه راست باقدار و تمکین و از راحت علت و فساد در انواع الطاف که عنده
آن بر ایشان استقامت ثبات کردند و بگذاشتیم بر ایشان در میان باز پسینان از امت نام نیکو و سلام و ثنا
نا قصه ایشان بخواستند و سلام و صلوات بر ایشان میفرستند اِنَّا كَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ما همچنین جزا
دهیم نیکوکاران را ایشان از جمله بندگان مؤمن ما بودند وَإِنَّ إِلْيَاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ إِذْ قَالَ
لِقَوْمِهِ أَلَا تَتَّقُونَ أَتَدْعُونَ بَعْلًا وَتَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ اللَّهَ
رَبَّكُمْ وَرَبَّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ فَكَذَّبُوهُ فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ
الْمُخْلَصِينَ وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ سَلَامٌ عَلَىٰ إِلْ يَاسِينَ إِنَّا كَذَٰلِكَ نَجْزِي
الْمُحْسِنِينَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ الیاس از جمله پیغمبران مرسل بود عبد اسود گفت
الیاس داد دین پیغمبر بود باقی مفسران گفتند پیغمبر بود از بنی اسرائیل از فرزندان هرون بن عمران بود اهل تفسیر
گفتند چون حزقیل از دنیا برفت بنی اسرائیل بعد از وی احداث کردند و عهدها و خطاها بشکستند توریة را پس
پشت افکندند و روی به بت پرستیدن آوردند هر پیغمبری که خدای فرستاد بعد از موسی تجدید توریة فرستاد
نه شریعتی نو و این عهد پادشاهی بود ناواجب بت پرست نام او بعل بود و با لاوی بیت کز بود و او را چهار
روی بود جوف بود گاهی شیطان بیامدی و در شکم او شدی و سخن گفتی پیغمبری که در وی تحریص بود بر بت
پرستیدن و این پادشاه را زنی بود نام او ایزبل بدترین خلق خدای بود وقتی بجایی رفتی این زن را بجای خود
بنشاندی و او بیامدی بسخن گفتن و حکم کردی و او هفت شوهر را بجیله کشته بود و او را هفتاد
فرزند از هر شوهر و دیگر شوهر او را دو پسر صالح بود بوستانی داشت جای خوش بود هر وقت پادشاه
با زن باین بوستان آمدی نزهت روزی زنش گفت ایها الملک این بوستان لایق است از وی بباید ستد ملک گفت

بنا بر

بنا بر که وی همسایه ماست و سخت صالح است ظلم زشت باشد از پادشاه قوی بر رعیت ضعیف و اجابت نکرد
تا وقتی اتفاق افتاد که ملک غایب شد این زن را بافت که بوستان غصب کند بر وی بهانه گرفت و گفت تو پادشاه
را دشنام داده جمعی را بیاورد تا بر وی گواهی دادند بدروغ و وی را بهانه و بیرون کشت و بوستان را بغصب
فرو گرفت چون پادشاه باز آمد گفت بد کردی که بشتابی این روز کار بر ما جرا آیا خدا نمی بیند آن
مظلوم خشم گرفت الیاس را فرستاد که برو و آن ظالم را بگو که من انتقام این بکشم تا وزن ترا در این بوستان
هلاک کنم چنانکه کس بتمامی رحمت نکند و هیچکس دفن نکند و گوشت شما در دام بخورند و استخوانهای شما را
کرگ و سگ بخورند و بپوسید کرد الیاس بیامد و پیغام بگذارد ملک گفت تو دروغ گفتی و هر کس که دعوی پیغمبری
کرد نه از قبل خدای بود و ما برین که هستیم از بت پرستیدن و نیستیم جز بر هدایت و راه شاه نیستیم الیاس جواب
داد ملک خواست تا وی را بگیرد و سیاست کند الیاس بگریخت و بر کوهی بلند در غاری پنهان شد و خدای را
عبادت میکرد هفت سال چندانکه وی را طلب میکردند نیافتند الیاس دعا کرد و گفت خدایا وی را مبتلا کردان
ببلایی که از من مشغول شود ملک پسری داشت که جهان روشن بچشم او بدی خدای تعالی وی را بیماری سخت
داد ملک دل مشغول شده دعا و تضرع میکرد و پیش آن بت که نام او بعل بود هیچ سود نداشت چهار صد
مرد بودند که خدمت بت میکردند ایشان را گفت هانا که بعل از ما ملول شده است شما را بولایت شام
باید رفت و از بتان دیگر درخواست نمایید که این پسر را شفا دهد ایشان از شهر بیرون آمدند و بدامن آن کوهی
که الیاس در آنجا بود الیاس چون از ایشان خبر یافت پیش ایشان آمد و ایشان را وعظی سخت گفت و از خدای بترسانید
و گفت بروید و پادشاه را بگویید که بیمار بپرست بیب دعای نفت و شفا او را بر خدای شما ایمان آرید خدا
وی را شفا دهد و ملک بر تو نگاه دارد و خدای تعالی از الیاس ترسی عظیم در دل ایشان انداخت ایشان با شهر
آمدند و پادشاه را خبر دادند او گفت ای عجب من ندانستم که در طلب ویم چرا وی را نگرفتید و نیاوردید
ایشان گفتند ای ملک ما را چنان از وی هیبت بود که خواستیم که بشتاب از پیش او بگریزیم پادشاه لشکری فرستاد
و طلب کرد نیافت گفت بلا الیاس بزنیاریم حیله باید ساخت بخانه مرد را بخواند و گفت بروید و پیش وی اظهار
اسلام کنید تا بر شما اعتماد کند آنگاه وی را بگیرید و ایشان بیامدند و از این سخن آوازه دادند الیاس متردد شد
آخر گفت بار خدایا اگر باین عذر از من عذر از ایشان برآرد چاره آنتی بیامد از آسمان و ایشان را بدخت کردی
دیگر آمدند بدعای الیاس هلاک شدند و گروه سیم همچنین این ملک را وزیری بود صالح و ایمان در نهان سیده است
ملک دانستی و گفت ترا باید رفتن و الیاس را بفریفتن و زیر آمد و الیاس را آواز داد الیاس را و بشناخت
بیرون آمد و یکدیگر را در بر گرفتند و بگریستند و از هر گونه سخن گفتند وزیر الیاس را گفت یا نبی الله اگر خدای

خدمت تو باشم واگر فرمایی بروم بجایی دیگر که من این نباشم بر ایشان که مرا نهم دانند خدای تعالی وحی کرد با الیاس
که بفلسطین تا با تو می باشد و از آنجا بروید هر کجا که خواهید که شما را از چشم ایشان بپوشم این طاغی را بنفس خود
مشغول کنم و پیرش را جان بردارم تا از شما مشغول شود آن روز پیر ملک مرد و خاکی نشست الیاس و آن مرد
سوی بیامدند بخانه زنی که مادر یونس ابن متی بود فرود آمدند و یونس را بدستوری شد و بود چون الیاس را
دید با وی ستانش شد الیاس آنجا مقام کرد مدتی آنگاه برخواست و بآنجا خود رفت و آن زن را گفت فلان
جای اگر ترا کاری پیش آید و بمن حاجت باشد مرا آنجا طلب چون الیاس برفت بسی بر نیامد که یونس متوفی شد
مادرش بخود بر میگشت پیش یکی الیاس آمد الیاس او را نفرین کرد گفت آن زن گفت من بر آن آمدم تا بیایی
و دعا کنی تا خدای ویرا زنده کرداند الیاس گفت من این چیز بفرمان خدای نتوانم کرد چون حق تعالی وحی کرد و بدعا کردن
اجازت داد الیاس بیامد و دعا کرد خدای تعالی یونس را زنده کرد اینده الیاس را بگرفت چون مدتی برین برآمد الیاس
دلتنگ شد و در خدای نیاید گفت با خدایا مرا بیش ازین طاقت نمانده است با خدایا اگر مصلحت دانی مرا
با پیش خود بری و اگر دعای من در حق ایشان اجابت کن هفت سال از ایشان باران بگیر حق تعالی گفت من ایشان
را بیم نمی کنم پنج سال گفت نه گفت سه سال گفت روا باشد الیاس دعا کرد خدای تعالی از ایشان باران باز گرفت
و گفت جز بدعای تو ایشان را باران ندهم قحط در میان ایشان همه چهارپایان ایشان بمردند و بسیاری مردم هلاک شدند
الیاس گفت با خدایا روزی من از کجا باشد گفت مرغی را برق موکل کرده ام تا از زمینی دیگر بتو روزی آورد
و از شیر بکجایی رسید که مدتها بگذشتی که کس ندیدی و الیاس متفکر شهر رفتی و آن با خود داشتی اگر وقتی
در شهر بود نان شیر ندی گفتندی که الیاس آنجا گذشته است عبد الله عباس گفت در آخر سالها
الیاس بیوه زنی بگذشت او را گفت هیچ طعامی هست گفت آری قدری آرد هست و پاره روغن زیت از آنجا طعامی
ساخت الیاس بخورد و دعا کرد او را خدای تعالی برکت داد مار او خمها او را برکت کرد و روغن زیت و آرد آنجا بگذشت
بخانه پیرزنی دیگر رسید که او را پسری بود و الیسع بن اخطوب نام داشت و از قحط رنجور بود الیاس را بخانه برد
دعا کرد خدای تعالی الیسع را عافیت داد مادر و پسر هر دو ایمان آوردند و الیسع با الیاس برفت و الیاس پیر شده
بود و الیسع جوان بود خدای تعالی وحی کرد با الیاس که ای الیاس روزی دران شد و خلقی بسیار هلاک شد الیاس گفت
با خدایا من دعا کنم بیامد و قوم را گفت و قوم بحق و قحطی را بدیدند ایمان آوردند من دعا کنم تا خدای تعالی
برداشت گفتند نکنیم گفت بروید و بتان را حاضر کنید و دعا کنید اگر ایشان اجابت کنند و شما را باران دهند
من دست از دعوت بدارم و اگر من دعا کنم و خدای من باران دهد و بعضی شما بسیار کرده اند ایمان آرید گفتند
نیکو گفتی و بتان را حاضر کردند و بسیار تضرع و زاری کردند باران نیامد گفتند تو دعا کن او دعا کرد خدای تعالی باران

فرستاد

فرستاد و قحط داد ایشان را عهد بشکستند و وفا نکردند خدای تعالی گفت الیاس را که ایشان را بگو وقت هلاک
ایشان است و بفلان جایگه رو و بنشین و مترس الیاس و الیسع بآنجا رفتند و نشستند اسبی دیدند از آتش
الیاس بجست و بر آن اسب نشست اسب در هوا شد الیسع گفت مرا چه باید کرد او کلیدی داشت بوی انداخت
و گفت تو در زمین خلیفه منی و خدای تعالی الیاس را در برده داده بود تا در هوای بریدی و اگر خواستی بعد هم برفتی و حاجت
طعام و شراب از وی برداشت و خدای تعالی دشمن را بر ایشان مسلط کرد اینده تا این پادشاه را بکشت و زن ویرا
بکشت و ایشان را در آن بوستان بینداخت تا سباع ایشان را بخورد و خدای تعالی پس از الیسع را به پیغمبری فرستاد
به بنی اسرائیل و قوم بسیار را و ایمان آوردند و او با عمار بنبوت قیام نمود تا آنگاه که خدای تعالی او را با پیش خود برد
سعید ابن ابی سعید بصری روایت کرد که مردی گفت من با رفیقی وقت گرسنگی مردی را دیدم او را گفتم تو کیستی
جواب نداد بار دیگر پرسیدم گفت من الیاسم فرزند برسیدم افتاد که خود را نگاه نتوانستم داشت گفتم بخدای برق
که دعا کن تا خدای این فرزند از من برداره دعا کرد من ساکن شدم و در آن دعا هفت نام خدا بر زبان راند یا بن یا
حیم یا حنان یا منان یا حی یا قیوم و دو نام دیگر بزبان سریانی بگفت و دست بر گرفت من نهاد و خنکی بدست
آن بدستهای من رسید آنگاه او را گفتم وحی بنبوی آید گفت تا خدای محمد را بفرستاد و وحی بمن نیامد گفتم امروز
چند پیغمبر زنده اند گفت چهار در آسمان اند دو ادریس و عیسی و دو زمین من و خضر گفتم خضر کجا باشد گفت بحر ابر
دریا گفتم او را بینی گفت آری هم در بیابان و قت سیاه و اهل شام قتال بود گفتم چگونه در میان گفت جبابرت
طاغی یا غی از آنکه در کار زار قاتل و مقتول هر دو بجهنم اند گفتم من حاضر بودم اما هیچ نگفتم اکنون توبه کردم که دیگر چنان
جای حاضر نشوم گفت نیکو میکنی مادر بزرگ بودیم که دو قاتل پیش ما نهادند از شیر خشک بخوردند و من و او و آنان ما نیکی
دیدیم بخوردیم آن نمه دیگر از پیش ما برداشتند من ندانم که ناگه برداشت و که نهاد و داشتم چرا سبکه داشتم بیامد
بی آنکه کسی و بیامد الیاس برفت گفتم من با تو بیایم گفت نتوانی گفتم من مجرم و زن و فرزند ندارم گفت
بروز کی گفتم من ترا کی بینم گفت اگر اتفاق افتد به بینی آنگاه از چشم من فراشد ندانم تا کجا شد فذلک قوله وان
الیاس لمن المرسلین الیاس از جمله پیغمبران مرسل بود چون گفت قوم خود را از خدای بترسید از خدای نمی ترسید
که بعل را می پرستید و بعل نام بت ایشان بود و شهر ایشان را بعلبک بر آن خوانند الیاس گفت او بعل را می پرستید و رها
میکنید پرستیدن خدای که بهترین آفرینندگان است خدای که پروردگار شما است و پروردگار پدران
پیشین شما است فکذبوه الیاس را بدروغ داشتند پس ایشان حاضر کرده اند کان عذاب خدای که
عبادت باخلاص کردند و دعا کردیم و الیاس با ایشان چنین این کلمه را که ایشان گویند سلام بر آل یاسین و گفتند که
آل یاسین آل محمد است و یاسین نامی است از نامهای او انا کذلک نجزی المحسنین جزا دهیم نیکوکاران را و از جمله بندگان مؤمن بود

وَإِنَّ لُوطًا لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ۝ إِذْ نَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ ۝ إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ ۝ ثُمَّ دَمَّرْنَا
الْآخَرِينَ ۝ وَإِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ ۝ وَبِاللَّيْلِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ۝ وَإِنَّ يُونُسَ
لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ۝ إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ ۝ فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ ۝ فَالْتَقَمَهُ
الْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ ۝ فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ ۝ لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ۝
فَنَبَذْنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَقِيمٌ ۝ وَأَنْبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ ۝ وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى
مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ ۝ فَآمَنُوا فَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ ۝ لوط از جمله پیغمبران مرسل بود چون برهان

ویا واهل دین ویرا از عذابی که کافرانرا کردیم الا پیرزنی را که از جمله اهل وی بود نجات دادیم ویرا در میان
هالکان بود پس آنگاه کافرانرا بر آوردیم از دیگران وهمه را هلاک کردیم وشما در نجات وباز گانی بر ایشان
ومنزلهای ایشان میگذرید چه در روز وچه در شب افلا تعقلون ای عقل ندارید چرا اعتبار نمیگیرید وعبرت
نمیگیرید آنگاه گفت بدرستی که یونس از جمله پیغمبران مرسل بود چون بکشتی پر از مردم عبدالله عباس گفت یونس
قوم خود را گریخته ووعده عذاب داد واز میان ایشان برفت چون ایشان ایمان آوردند وخداوند عذاب
از ایشان برداشت اوندانست که ایشان ایمان آورده اند چون قبیله که عذاب از ایشان دفع شد از جهات و
شوش خود با میان ایشان نرفت روی بجانب دریا نهاد ودر کشتی نشست که در او مردم بسیار بودند وبار بسیار بود
کشتی باستاد وهیچ نرفت ملاحان گفتند در میان شما بنده گریخته هست وعادت کشتی اینست که چون بنده گریخته
در او باشد نرود یونس گفت همچنین است آن بنده گریخته منم اگر میخواهید که کشتی بسلامت برود مرا در دریا
اندازید گفتند حاش لله ما بر تو سیمای صالحان می بینیم تا بدریا فکنیم آخر کشتند قرعه زنیم تا بنام که بر آید قرعه زدند
چند بار بنام یونس بر آمد فذلک قوله تعالی فساهم فکان من المدحضین یعنی قرعه زدند بنام یونس بر آمد پس
از جمله آنان شد که قرعه بر ایشان غلبه کند وبدریا اندازند یونس را بگرفتند تا بدریا اندازند خداوند تعالی بآن حوت
وحی کرد که دریا بیا بنده مرا ونگذار تا بپوست او نخراشی که او طعمه تو نیست من شکم تو زندان او خواهم کرد یونس را بگرفت
کشتی بردند ماهی بیامد ودهن باز کرد وویرا از بحار بردند تا بجهار گوشه کشتی بردند ماهی بر آمد ودهن باز میکرد
کشتند همانا روزی وقت است ویرا باز انداختند ماهی ویرا بگرفت وفرو برد وهو سقیم او مستحق ملامت بود برای
آنکه از میان قوم خود رفته بود بی فرمان خداوند فلولا انه کان من المسبحین اگر نه آنستی که یونس از جمله تسبیح کنندگان بود این بماند که گفت
از جمله نماز کنندگان بود مقاتل گفت از جمله مخلصان وشیعیان بود سعید جبیر گفت آن خواست که او گفت آن ساعت که آمد
الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین لبث فی بطنه در شکم وی بماند وی در شکم ماهی تا روز قیامت
که خلقان را حشر کنند وشکم ماهی گور او شدی فنبذناه بالعراء پس بینداختیم او را بزمین وصحرای خالی از درخت واو بیمار

در بیخبر بود

در بیخبر بود مقاتل گفت سه روز در شکم ماهی بود ضحاک گفت بیست روز سدی گفت چهل روز فرو دیا نیدیم
برا وی درختی که بروی سایه افکند چه اندام او چون گوشت سرخ شده بود وپوست تنک گشته که اگر آفتاب بر وی
آمدی بسوختی گفتند این درخت کدو بود وخاصیت آن بود که مگس گرد او نگردد مقاتل گفت چون صبا از درخت آن
درخت بنشست وخداوند بر کوهی را امر کرد تا وقتی بیامدی واو را شیر دادی وآنگاه بر آنگاه او را فرستادیم
برسالت با جمله آن شهر وایشان سی هزار مرد بودند زمین موصل گفت که بیست وانده یا بیش بل ایشان
ایمان آوردند ما برخورداری دادیم ایشانرا از عمر وادای حین تا زمان اجل ایشان فاستفتهم الربک البنات
ولهم البنون ۝ ام خلقنا الملائکة اناثا وهم شاهدون ۝ الا انهم من افکهم
لیقولون ۝ ولد الله وانهم لکاذبون ۝ اصطفی البنات علی البنین ما لکم کیف
تحکمون ۝ افلا تذکرون ۝ ام لکم سلطان مبین ۝ فاتوا بکتابکم ان کنتم صادقین
وجعلوا بینه وبین الجنة نسبا ولقد علمت الجنة انهم لمحضرون ۝ سبحان الله
عما یصفون ۝ الا عباد الله المخلصین ۝ ای بپرس از ایشان بر سبیل تقریع وتوبیخ ای ایشان
بر چه گرد مانند وکدام آنست که گفته الملائکة بنات الله فریشتگان دختران خداوند بپرس از ایشان که چرا
چنین باید گرد که خدای را دختران باشد وشما را پسران واین که فریشتگان را مادینه میخوانند از کجا میگویند
ای ما فریشتگان را می آفریدیم ایشان حاضر بودند ودیدند که فریشتگان مادینه اند چون حاضر نبودند ندیدند ان
کجا میگویند که ایشان مادینه اند الا انهم بدان واگاه باش که این کافران از دروغ صریح ایشان است
آنکه میگویند که خداوند فرزند زاد وفریشتگان دختران وی اند وانهم لکاذبون بدرستی که ایشان دروغ زن اند
بر دروغ زن اند برای خود دختران اختیار کرد بر پسران شما پس اختیار میکند بر دختران خداوند دختر اختیار کند
بر پسر ما لکم چیست شما را وچه افتاده است چگونه حکم میکنید کجا روا باشد که وی را فرزند باشد وفرزند نا
باشد که جسم باشد وخدای جسم نیست وی را شهوت وفرزند نباشد ام لکم یا شما را حجتی هست هویدا روشن
بر نیک دروغ گوینده از کتابی که خداوند فرستاده باشد اگر هست ورست میگویید کتاب خود بیارید وابن برای آن
گفت تا عجز ایشان ظاهر کرده وجعلوا بینه وبین الجنة نسبا کافران میان خدای وجنیان نسبتی پدید کردند
بآنچه گفتند الملائکة بنات الله وگفته اند که این زنادقه گفتند که خدای آفریدگار خیر است وابلیس آفریدگار
ولقد علمت الجنة جنیان بحقیقت میدانند که ایشانرا بحساب گاه حاضر خواهند کرد وبدوزخ خواهند برد
یعنی جنیان با گویند که این مقالت را نگاه تنزیه کرده ذات خود را از آنچه ایشان گفته وبیان منزه کرده خدای
استثنا که از ایشان آمد که این سخن بگفته گفت هر آینه دوزخ حاضر کرده اند مگر بندگان خاص خالص

فانكم وما تعبدون ما انتم عليه بفاتنين الا من هو صال الجحيم وما منا الا
له مقام معلوم وانا لنحن الصافون وانا لنحن المسبحون وان كانوا ليقولون لو ان
عندنا ذكرا من الاولين لكنا عباد الله المخلصين فكفروا به فسوف يعلمون
ولقد سبقت كلمتنا لعبادنا المرسلين انهم لهم المنصورون شما كه مشركانيد
ومعبودان شما كه بتان شما اند در فتنه نتوانيد انداختن هيچكس را بر خدا و مگر نتوانيد كه دل او مگر آنكس را
كه خدا او را خذلان كند بسبب معصيت تا بكرد ارد خويش مستوجب سوختن كردد با آتش دوزخ آنكاه كفت
اى جبرئيل بكوى محمد را كه از ما هيچكس نيست الا كه او را مقامى معلوم است و ما فرشتكانيم كه در آن مقام خدا را پرستند و ما از بجا فرا
نروند يا هر كه را مقامى است از عبادت كه آنجا عبادت كند و از آن در نكذرد و آنكه چنين باشد بر حد خود ايستاده
بر عبادت نه دختران و ما هم كه صف زنند كانيم براى عبادت و نماز چون اين آيه آمد مسلمانان نيز نماز صفها بكشيدند
و جماعت كردند و هيچ ملة نبود است و ما هم تسبيح كوينده كانيم و نماز كننده كان عبد الله
عباس كفت در آسمان مقدار بيستى جا باشد الا كه بر وى فرشته باشد در تسبيح و نماز آنكاه ذكر بتان اهل مكه
كرد و كفت بدرستى كه اهل مكه مى كويند اكر نزديك ما كتابى و ذكرى بودى از كذشتكان ما نيز از جمله بندكان صالح
بودى ايشان چنين مى كفتند چون قرآن بديشان آمد باين كافر شدند آرى زود باشد كه بدانند آنچه كرده اند
چون جزاى آن بينند و لقد سبقت بدرستى كه پيشى كرفت و سابق كشت كلمه ما براى بندكان مرسل خود از پيغمبران
و آن كلمه اينست كه ايشان منصور و مظفر اند يعنى ما حكم كرديم بنصرت ايشان و ان جندنا لهم
الغالبون فتول عنهم حتى حين وابصرهم فسوف يبصرون افبعذابنا
يستعجلون فاذا نزل بساحتهم فساء صباح المنذرين وتول عنهم حتى
حين وابصر فسوف يبصرون سبحان ربك رب العزة عما يصفون
وسلام على المرسلين والحمد لله رب العالمين و اين سخن كفته ايم و حكم رانده
تشكر غالب باشند پس تو اى محمد از ايشان اعراض كن و روى بكردان تا زمانى اندك بكذرد آنكاه ترا بقتال ايشان
فرماييم و بنكر با ايشان در وقت عذاب ما چكونه خوار و حقير باشند كه زود باشد كه ايشان را نيز معلوم شود و به
بينند عذاب خود را از قتل و اسر و ظفر تو بر ايشان آيا بعذاب ما تعجيل مى كنند و باستعجال عذاب مى خواهند
كه چون عذاب ما ساحت و ميان سراى ايشان فرود آيد بد باشد صباح آن انكه بيم كرده باشند و روى از ايشان
بكردان تا زمانى اندك و زمانى طولانى و بنكر و به بين آنچه وصف آن نتوان كرد كه ايشان
نيز زود باشد كه به بينند كه پاكست و منزه خداى تو آن خداى كه خداوند عزت است از آنچه وصف مى كنند

و درود و سلام

و درود و سلام بر پيغمبران باد و شكر و سپاس مر خداى عالميان را از اميرالمؤمنين على عليه الصلوة والسلام
روايت است كه هر كه خواهد به پيمانه نام و پيمانه دهنده باشد كه آخر سخن وى كه از مجلس برخيزد اين باشد
كه بكويد سبحان ربك رب العزة عما يصفون وسلام على المرسلين والحمد لله رب العالمين

سورة ص والقرآن مكيت هفتاد و هشت آيت

از ابى كعب روايت است كه رسول
كه هر كه سوره ص بخواند او را خداى تعالى چندان مزد دهد كه بوزن كوهها باشد كه با داود تسبيح كرده اند
و او را از كناهان صغيره و كبيره نكاه دارد و از محمد باقر عليه الصلوة والسلام روايت است كه هر كه اين سوره ص
در شب آدينه بخواند او را از خيرة دنيا و آخرة بدهند آنچه كمتر انداده باشند مكر پيغمبر مرسل را يا فرشته
مقرب را و خداى تعالى او را به بهشت برد و از اهل البيت او هر كه را خواهد و بعده هر كه مؤمن باشد

بسم الله الرحمن الرحيم

ص والقرآن ذي الذكر بل الذين كفروا في عزة وشقاق كم اهلكنا من قبلهم
من قرن فنادوا ولات حين مناص وعجبوا ان جاءهم منذر منهم وقال
الكافرون هذا ساحر كذاب نافع از قارى عبد الله عباس پرسيد كه صاد چه باشد كفت نام
دريايى است كه در يكى بود و عرش خداى بر او بود آنكاه ترشب بود و نه روز و ذلك قوله وكان عرشه على الماء
سعيد جبير كفت كه نام دريايى است كه بآن زنده كرده اند خلقان را در ميان دو نفخه سدى كفت ناميست از
نامهاى خداى و كفته اند كه اشارت است بنزديكى از نامهاى خداى كه در اول و در صلت چون صمد و صانع
و صادق و اهل اشاره كفته كه صاد اشارت است بصاد محمد و قلوب اشارت است بقرآن محمد صيد دنياى خدا
شناسان كرد بقرآن خداى تعالى قسم ياد كرده و سوكند خورده بحرمت ص و بحرمت قرآن و خداوند ذكر
و شرف و ذكر و موعظه كه اين قرآن معجزيست دليل بر صدق محمد و اكر صاد نام سوره باشد سبق اين بود
كه اين سوره آفت كه جمله فصحا را عاجز كرده اند از معارضه آورده اند آنكاه قسم ياد كرده بقرآن و ذكر بآيات
و شرف و انه لذكر لك وقومك و ذكر موعظات و ياد كردن آنچه بدان محتاج باشند از شرايع
و غير آن از توحيد و عدل و ذكر انبيا و احوال قيامت بل الذين كفروا في عزة نه آنكسانى كه كافر شدند
از اهل مكه ايشان در عزت و تكبر اند از قبول كردن حق و خلاف و عداوت با اهل حق كه منتظر شبه
و چشم دارى عذاب ما را نمى توانيم كه ايشان را هلاك كرده ايم چنانكه پيشتر ايشان هلاك كرده ايم و ديكر از آنكاه
ايشان را كرده و كفتند و چه هلاك كرده ايم از پيش ايشان كروهى را كه چون عذاب ما مشاهده كردند فرياد بر آوردند
و استغاثه كردند ايشان را كه بفرياد نرسيد و هنكام كريختن نبود تا بكريزند و از عذاب برهند عبد الله عباس كفت

کفار یکدیگر چون قتال کردند و کار بر ایشان سخت شد می گفتند فانطلق الملأ منهم
یکدیگر را بدیگری رفتند بعتاب با ایشان فرود آمد بعادة خود گفتند فانطلق خدای آیه فتح
که ولادت حین شاهد این فکام که چنین نیست و عجبوا ان جاءهم ایشان عجب داشتند از آنکه پیغمبری
با ایشان آمد ترسانده و اعلام کننده هم از ایشان و هم از نفس ایشان که او را می شناسند و میدانند
که هرگز از وی کذبی و دروغی در وجود نیامده است از این همه کافران وفا نکنند که این مرد
جادو است دروغ زن اجعل الآلهة الها واحدا ان هذا لشیء عجاب
فانطلق الملأ منهم ان امشوا واصبروا علی آلهتکم ان هذا لشیء یراد
ما سمعنا بهذا فی الملة الآخرة ان هذا الا اختلاق ءانزل علیه
الذکر من بیننا بل هم فی شک من ذکری بل لما یذوقوا عذاب
چون رسول خدای دعوه کرد و پیغمبری آشکارا کرد اینده مشرکان یک یک و دو دو اسلام می آمدند بزرگان
که برخاستند و پیش ابوطالب آمدند و گفتند تو سید و رئیس مایی و این پسر برادرت کار ما تنگ کرد خویشان
و اتباع را بفریفت ابوطالب رسول را حاضر کرد و بر سبیل وساطت و میانه ایشان سخن گفت رسول ایشان را
گفت شما را چه زیانست که مساعدة من کنید بیک کلمه که بآن کلمه مالک عرب و عجم شوید و همه شما را مطیع
و منقاد کردند ایشان گفتند ما را بده کلمه مساعدة کنیم این کلمه کدام است گفتند بگویید لا اله الا الله
ایشان چون این سخن بشنیدند برمیدند و گفتند اجعل الآلهة الها واحدا احمد خدایان بسیار را یکی
کرد اینده این همه خلایق را چگونه یک خدا کفایت بود این چیزی سخت با عجب است و انطلق الملأ منهم
جمعی بزرگان و اشراف ایشان چون ولید مغیره و ابوجهل و هشام و عتبه و شیبه و عاص بن وائل
برفتند و گفتند یکدیگر را که بروید و صبر کنید بر خدایان خود که ما را در دین محمد هیچ حیله و چاره
نمانده که این کار محمد کاریست که خواسته شده و برای وی پرداخته شده یا خود چیزیست که از
حوادث و نوایب ایام است بدست کسی بر نیاید دفع کردن او جز صبر کردن چاره دیگر نیست
و گفته اند که معنی اینست که بر پرستیدن بتان خود صبر کنید که این کاریست که خدایان شما خواسته است
و تقدیر و قضاست تا معلوم شود که ایشان با کفر قدیمی برده اند و کفر خود بتقدیر خدا گفته
اند ما سمعنا بهذا فی الملة الآخرة ما شنیدیم این حدیث در دین و ملت باز پسین یعنی
ترسایی که ترسایان بیک خدای نگویند بسه خدای گویند نیست این سخن الا سخنی دروغ یعنی محمد دروغ
میگوید بر خدای که خدا او را فرستاده است و قرآن را بر وی وحی کرده ءانزل علیه الذکر از میان ما همه

این ذکر

این ذکر که قرآنست بر وی فرستاده اند او را چه اختصاص بود باین ذکر گفتند بل هم فی شک
نه که ایشان در شک اند از ذکر من و وحی من که ایشان هنوز عذاب نچشیده اند اگر چشیده بودندی
و از عذاب من خبر داشتندی این سخن نگفتندی ام عندهم خزائن رحمة ربک العزیز الوهاب
ام لهم ملک السموات والارض وما بینهما فلیرتقوا فی الاسباب جند
ما هنالک مهزوم من الاحزاب یا نزد یکان کافرانست خزینهای رحمت خدای یعنی بدست
ایشان نیست تا هر که ایشان بخواهند میدهند و هر که را ایشان را باید می نهند و مراد برحمت نبوة است
چنانکه در آیه گفتند هم یقسمون رحمة ربک ام لهم ملک السموات یا خود ملک و پادشاهی آسمان
و زمین و آنچه در میان آنست ایشان راست تا ایشان در آنچه تعلق بخدای دارد سخن گویند و انکار بر سبیل
تهکم گفت که بر خویشتن پدید و در راههای آسمان و عرش مستولی گردید تا آنچه تدبیر کار عالم و نظام امور بنی آدم نگاه
میدارید و با کس که ایشان را باید و می فرستند انکار خبر داد از حال ایشان و گفتند این جماعت که این سخن
گفته اند شکسته از جمله لشکر کفار و تو بر ایشان مظفر و منصور خواهی بود تا وبال این آیه روز
بدر پدید آید که آن بزرگان ایشان هفتاد مرد را بکشتند و هفتاد را اسیر کردند پس قاوبهدا ایشان پاک مدار
و گفتار ایشان در حساب میار کذبت قبلهم قوم نوح وعاد وفرعون ذو الاوتاد و
ثمود وقوم لوط واصحاب الایکة اولئک الاحزاب ان کل الا کذب الرسل
فحق عقاب وما ینظر هؤلاء الا صیحة واحدة ما لها من فواق وقالوا
ربنا عجل لنا قطنا قبل یوم الحساب خداوند جل جلاله پیغمبر را تسلی و دلخوشی میدهد
و میگوید ای محمد بدان که تو اولین پیغمبری که قوم او را بدروغ داشتند بلکه پیش از تو پیغمبران را تکذیب کردند
چنانکه قوم نوح او را تکذیب کردند و عاد هود را و فرعون و قوم او موسی را و فرعون را ذو الاوتاد گفتند
و ذو الاوتاد بعضی از برای آنکه گفت که ملک و پادشاهی ثابت داشت و برای آنکه مردمان را بچهار میخ عذاب کردی
و دو دست زدی و دو پای و هر که دی نامرد ندی و ثمود صالح را تکذیب کردند و قوم لوط لوط را و اصحاب
الایکه شعیب را این جماعت احزاب بودند الا که تکذیب کردند پیغمبران خود را پس واجب شد بر ایشان و نازل
آمد ایشان را عذاب من برای کفر و تکذیب ایشان را انکار کنت وما ینظر هؤلاء و نمی نگرند این جماعت که کفار مکه
اند و منتظر باشند مگر یک آواز را که بیاید آنرا هیچ درنگی و زمانی و مهلتی نباشد و از رسول روایت کرده اند
که این صیحه نفخه صور است ابن عباس گفت مادام ایشان را بسر از آن رجوع نباشد باد نیا مجاهد گفت
مادام آنرا مهلتی نباشد و قالوا ربنا و گفتند این کافران که ای خداوند ما پیش از روز حساب که روز قیامت است نصیب

از عذاب یا سان در دنیا عطا کنت این آفت که نصر ابن لدر بگرفت اللهم ان کان هذا هو الحق من عندک
فامطر علینا حجارة من السماء یا سنگی از آسمان بما بارد ویروی آمد و هلاک شد و خداوند حق و فرستاد سالک
سائل بعذاب واقع عبد الله عباس کنت صحیفه اعمال ما بدهد تا در آن نیکی در دنیا و این از اینها کنند
چون خداوند این آیه فرستاد فاما من اوتی کتابه بیمینه و اما من اوتی کتابه بشماله وقت ما باشد
و وقت قطع باشد عبد الله عباس کنت کانت منایا علی اذا ارکاعها اذا استطالوه فاذا اعرض فظ قط
بنها بدیدت اصبر علی ما یقولون واذکر عبدنا داود ذا الاید انه اواب
انا سخرنا الجبال معه یسبحن بالعشی والاشراق والطیر محشورة کل له
اواب وشددنا ملکه وآتیناه الحکمة وفصل الخطاب
صبر کن ای محمد بر آنچه این کافران میگویند و یاد کن بنده ما داود را که خداوند قوة بود بر عبادت و عمل اعبا
رسالت و بنوة بر دشمنان دین که بسنگی کافری چون جالوت هلاک کرد انه اواب بدرستی که او بسیار توبه
کردی هر وقت و هر ساعت توبه نو کردی انا سخرنا الجبال معه ما کوهها سخر کردانیدیم تا با وی تسبیح کردندی
با بامداد و شبانگاه هر کوه که داود تسبیح کردی کوهها با وی تسبیح کردندی و مرغان را نیز سخر کردیم تا با وی جمع
شدندی و با وی تسبیح کردندی در جزیرت که داود هر گاه که در محراب زبور خواندی مرغان هوا بیامدندی
و بر وی گرد شدندی بسماع آواز او همه برای آواز او تسبیح کردندی و گفتند که معنی آنست که همه جانداران تسبیح
کردندی انگاه گفت وشددنا ملکه ما ملک و پادشاهی وی قوی کردیم عبد الله عباس گفت از قوی تر پادشاه بنی
در عبادت و هر شب سی هزار مرد محراب او نگاه داشتندی فذلک قوله وشددنا ملکه ای الحرس عسکره
از عبد الله عباس روایت کرده که دو مرد از بنی اسرائیل پیش داود آمدند مدعی کاری دعوی کرد و مدعی علیه انکار میکرد
گفت هیچ بینه داری گفت نه گفت بزید تا سر بکرم ایشان برفتند داود آن شب در خواب دید که
مدعی علیه را بخواند و بفرمای تا بکشند داود از خواب در آمد و در آن توقف کرد دیگر بار
بدید با تشدید کس فرستاد و ایشان را حاضر کرد مدعی علیه را گفت مرا فرموده اند که ترا بکشم گفت مرا بینه کجا گفت آری
مرا کشتن تو فرموده اند و نگفتند که بینه طلب دار چون بدانست که او بخواهد کشتن گفت با بخانه بدانکه من
پدر این مرد بکشتم و این گاو را وی بستدم مرا نه برادر کا و سیفرستاند بکشتن برادر خود آن مرد سیفرستاند کشتن داود
بفرمود تا وی را بکشتند جبت وی در بنی اسرائیل سخت شد فذلک قوله وشددنا ملکه ای بالهیبة وآتیناه الحکمة
و او را حکمت دادیم یعنی زبور و علم شریعت وفصل الخطاب و علم احکام و قضایا یا و کلام زن نا دهیچ
حکم فرمانده و امیر المؤمنین علی گفت که این آن بود که دو را گفتند مدعی را بینه نباید و مدعی علیه سوگند

وهل اتیک نبؤا الخصم اذ تسوروا المحراب اذ دخلوا علی داود ففزع منهم قالوا
لا تخف خصمان بغی بعضنا علی بعض فاحکم بیننا بالحق ولا تشطط واهدنا
الی سواء الصراط ان هذا اخی له تسع وتسعون نعجة ولی نعجة واحدة فقال اکفلنیها
وعزنی فی الخطاب آنچه قصاص جهال آورده اند در تفسیر این آیه لایق حرم انبیا نباشد و با انبیا چیزی
که عقل و شرع از آن مانعست چگونه خواست توان کرد که آن همه منقول و از قبول قول ایشان چنانکه آورده
اند که ابلیس بصورت مرغی ملون بیامد و در محراب نماز میکرد در پیش وی بنشست داود نماز قطع
کرد تا مرغ را بگیرد مرغ از پیش وی بپرید و بر بام رفت داود از پی وی برفت مرغ بر بام سرای او رها
رفت و برفت مرغ در سرای او رها در پی او داود نگاه کرد زنی او را دید برهنه غسل میکرد داود بر وی
عاشق شد او را بجنگ فرستاد و فرمود تا او را در پیش تابوت بداشتند یکی و سه نوبت تا آنکه کشته
شد و داود زن او را بخواست و این جمله که بداود حوالت کردند عقل و شرع مانع این است و اعتقاد
این خلل عظیم بود در دین اما آنچه جایز است و روا آنست که در اخبار آمده است که او را زنی بخواست
که او صاحب جمال بود و داود هم نود و نه زن داشت او نیز بخواهند که این زن فرستاد خویشان زن داود
رغبت کردند بر او حرمت پادشاهی و بیغمبری وی یا در رغبت نکردند داود را بود که تیمار تر کنند خواهند که
وی کردند تا او را بخواستی و چون نکرد ترک ندب کرد توبه و استغفار وی از آن بود حارث
بن اعور از امیر المؤمنین علی علیه الصلوة والسلام روایت کرده که وی گفت هیچ زن پیش من نیاورده اند که او صاحب زن
او را بدل او دکند الا من او را دو حد بزنم حدی برای نبوة و حدی برای اسلام چون داود آن زن را بخواست
رنجی بدل او رسانید و فرشته فرستاد بصورت دو مرد تا پیش داود آمدند بشکل دو خاصم تا او را تنبیه
کنند بر آنچه وی کرد بیامدند و دستوری خواستند در این گفتند این وقت عبادت و اوقات مبارکست
تا وی بیرون آید ایشان باز گشتند در راه بام گرفتند و از بام پیش داود آمدند و گفتند که از سوراخ محراب
در آمدند و خداوند از این قصه رسول را خبر داد و گفت وهل اتیک نبؤا الخصم هیچ آمد خبر آن دو خصم چون از
دیوار محراب در آمدند داود از ایشان بترسید گمان برد که جمعی دشمنانند که بقصد او آمده اند از آن سبب که بی
وقت آمدند و از در نیامدند و بصورت مردمان روز کار نبودند چون بدیدند که داود بترسید قالوا
لا تخف داود گفتند که مترس که ما دو خصیم یکی بر دیگری ستم میکند فاحکم بیننا میان ما حکم کن بحق و از حد
در مگذر و سبیل و مداهنه مکن و ما را هدایت کن براه راست داود ایشان را گفت حال شما چیست مدعی و
مدعی علیه گفت یکی از ایشان گفت ان هذا اخی بدرستی که این شخص برادر منست او را نود و نه ماده میشت

وعدد بنجه کتاب کنه از زن و مرا یک ماده و میش بیشتر نیست مرا کفیلنیها آن یک را بتن ده و مرا کفیل آن
کرد ان ما از ان من صد باشد و در خطاب بر من غلبه کرد یعنی آن یک را بخواست و من بخواستم غلبه او را
بود فقط وعزنی فی الخطاب دلیل میکند بر این روایة که ایشان هر دو یعنی داود و اوریا آن زنا می
خواستند بداود دادند و باوریا ندادند و لفظ تسع وتسعون نعجة واحدة میکند دلیل بر این روایة
که در شرع داود روا بود که یکی زنان دارد دیگری کو یدکی زن و ورا رها کن تا من ورا بخواهم چون این روایت بود
داود اوریا را گفت زنان رها کن داود زن ورا بخواست زیرا که دعوی اینست که وی نود و نه نعجه
دارد و من یکی را گفت که او را با من گذار و بر این روایة هم حرجی لازم نمی آید قال لقد ظلمک
بسؤال نعجتک الی نعاجه وان کثیرا من الخلطاء لیبغی بعضهم علی بعض
الا الذین آمنوا وعملوا الصالحات وقلیل ما هم وظن داود انما فتناه فا
استغفر ربه وخر راکعا واناب فغفرنا له ذلک وان له عندنا لزلفی
وحسن مآب داود گفت اگر چنین است که تو میگوئی بر تو ظلم کرده است و گفتند که داود از
نعم پرسید که چگونه در این دعوی گفت است میگوید همچنین کردم داود گفت بدرستی که ظلم کرد بر تو با نعجه
از تو بخواست آن یک نعجه را با گوسفندان تو و نیز هم گفته تا صد تمام باشد آنگاه بر این نیز گفت که بسیاری
از همسایگان و آمیختگان با یکدیگر بغی ایشان بر بعضی ستم میکنند مگر آنانکه ایمان آورده‌اند و عمل صالح کرده‌اند
و ایشان خود اندکند و داود چون این سخن بگفت در میان در اندیشید با یاد آورد بدانست که حال و قصه
او است با اوریا و این ابتلا و امتحان بود او را فاستغفر ربه از خدای خود آمرزش خواست و بیفتاد
سجده وفرو شد و بر روی بر خاک نهاد و با خدای رجوع کرد و خبر است که داود چهل روز سر از سجده بر نداشت
مگر برای نماز و چنانه آن بگریست که آب چشم وی گیاه از زمین بر آمد فغفرنا له بیامرزیدیم داود را از ترک
سنه و ب داود است نزدیک ما فرجی نزدیک و بازگشتنی نیکو با ثواب و رحمة یا داود انا جعلناک
خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق ولا تتبع الهوی فیضلک عن
سبیل الله لهم عذاب شدید بما نسوا یوم الحساب وما خلقنا السماء والارض
وما بینهما باطلا ذلک ظن الذین کفروا فویل للذین کفروا من النار داود را ما
گفتیم در زمین ما حکم کن و میان مردمان حکم بحق کن و میان ایشان هوا مکن که هوا ترا از راه خدای گمراه کند
و راه هوا بخلاف راه خدا است ان الذین بدرستی که آنانکه از راه خدای گمراه شدند عذابی سخت است
بسبب نسیان ایشان روز حساب را آنگاه گفت وما خلقنا السماء و ما زمین را و آسمان را باطل نیافریدیم و بی غرض

موسانا

موسانا که چون کافران گفتند و آنچه در میان آنست بعبث ایجاد نکردیم بلکه بحق آفریدیم و برای غرضی صحیح تا خلایق
را در دنیا فنی و بی و در نیابی باشد ذلک آن آفریدن و غرض کار جمع کافران است وای بر کافران
از آتش دوزخ و عذاب آن ام نجعل الذین آمنوا وعملوا الصالحات کالمفسدین فی
الارض ام نجعل المتقین کالفجار کتاب انزلناه الیک مبارک لیدبروا
آیاته ولیتذکر اولوا الالباب یا کافران می‌پندارید این کافران و چنین می‌پندارند
که ما زمین و آسمان را باطل آفریدیم و بی غرضی که موسانا چون کافران گفتند صلحا را چون فاسقان کرده‌ایم یعنی که
خدا باطل باشد مومن و کافر و صحیح و معلول برابر باشد در زمین و هر که در میان ایشان بزرگ‌تر دهد حکیم نباشد
و خدای حکیم است کتاب انزلناه این قرآن کتابیست بارک بسیار خیر و نفع بتو رسانیده و فرستادیم تا
در آیات بدرستی و نیکو دانند و بیشتر کنند خداوندان عقل را تا تعظ شوند و متعجر و وهبنا لداود
نعم العبد انه اواب اذ عرض علیه بالعشی الصافنات الجیاد فقال انی
احببت حب الخیر عن ذکر ربی حتی توارت بالحجاب ردوها علی فطفق
مسحا بالسوق والاعناق ما داود را فرزندی دادیم چون سلیمان چه نیکو بنده بود سلیمان
بدرستی که او را بسیار رجوع و اناب بود با حضرت خود جمله کارها و تسبیح و تقدیس خدای بسیار کرده اذ
عرض علیه چون بروی عرضه کردند بشبانگاه وقت نماز دیگر اسبان تیز رو را که عادت ایشان آن بود که بر سر
قوایم ایستادندی و یک پای کشاده سب بر زمین نهادندی کلبی گفت این هزار اسب بود که سلیمان از دشمن آورده
آورده بود مقاتل گفت از پدرش رسیده بود حسن بصری گفت از دریا آورده بودند سلیمان نماز پیشین کرده بود
و بر کرسی نشسته آن اسبان بروی عرضه میکردند و او بآن مشغول بود آن نماز بکلی فوت شد تا که نصف را بر او
عرضه کردند و صد باز نگاه کرد آفتاب فرو شده بود گفت ردوها علی باز گردانید این اسبان را با نزدیک
من اسبان را باز آوردند و ایستاد و آن اسبان را پی میکرد و میبرید تا میکشتند و صد قدر سیدند کفارة
آنرا که نماز دیگر را فوت شده بود و صد اسب مانده بود هر اسبی نیکو که اکنون هست همه از آن اسبان
چون سلیمان آن اسبان را پی کرد و صد اسب قربان خدا کرد و ایشان را با مراد و بر اسبان همه بر پی
و شبانگاه بگاه باز آورد و عبد الله عباس از پیغمبر علیه الصلوة والسلام روایت کرده که سلیمان
که سلیمان خواست که بجهاد رود فرمود تا اسبان را بروی عرضه کردند مشغول شد تا آفتاب فرو شد و نماز دیگر فوت
شد فرمود تا آن آفتاب را باز گردانیدند خطاب کرد که ردوها علی آفتاب را بفرمان خدای باز آوردند تا اسبان را دیگر
بکار آرد و فرمود فقال انی احببت سلیمان گفت من دوست میدارم اسبان را که خدای تعالی نماز بر گزیدم و گفته‌اند که خیر

بمعنی خویش است یعنی دوستی خیر من ذکر خدای کردم و مراد بخیر خیلت حتی توارت تا انکه پوشیده
شد آفتاب والحجاب کفته اند که این حجاب کوهی است از پس کوه قاف که آفتاب فرو شود تطفق
مسحا عبد الله عباس کفت منوآنست که دست بساق ایشان فرو مالید بر سبیل اکرام و محبت و بعضی کفته
که ایشان را وقف کرد در سبیل خدای جهاد کردن و ساق ایشان بداغ کرد وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ
وَأَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي
لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً
حَيْثُ أَصَابَ وَالشَّيَاطِينَ كُلَّ بَنَّاءٍ وَغَوَّاصٍ وَآخَرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ
هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَى
وَحُسْنَ مَآبٍ جاهلان خدا از تفسیر و قصه این آیه آورده اند که سبب امتحان سلیمان بود که سلیمان در
بعضی مزارات دختری را از دختران ملوک پیروی بیاورد و تخت صاحب حال بود سلیمان او را دوست میداشت
و او با سلیمان نمیساخت پس حسد بر کرفت سلیمان او را کتای زن بهتر از من ملکی و بهتر از من مرد کجا بی زن کفت
چنین است ولیکن خیال بد من از چشم من دور نشود اکر بخواهی که من خوش شوم فرمان ما صورت
بدین بسازند تا من در روی نکرم و خوشدل کردم تا صورت ساختند آن زن
جمعی کیتکان آنرا بر سیده اند مدت چهل روز و سلیمان از آن بیخبر بود آصف برخیا را از آن خبر شد سلیمان را
کفت خواهم که خطبه کنم و بجز از ثنا کوم سلیمان کفت روا باشد و خطبه کرد و بر پیغمبران ثنا کرد و بر سلیمان
ثنا کرد بر روزکار کذشته و او با زبت سلیمان از آن دلتنک شد چون آصف از منبر بر آمد سلیمان کفت
چکونه بود که پیغمبران را بر عموم ثنا کفتی و حدیث مرا بروزکار کذشته باز نمیتی آصف کفت برای انکه روز چهل روز است
تا در سرای تو بت می پرستند و آن از بیخبری سلیمان چون از آن خبر یافت آن صورت را بشکست و آن زن را بسوخت
کرد چون از مجلس حکم باز آمد خواست تا در تراج رود بر عادة انکشتری بیرون کرد بزنی داد و آن انکشتری بود
که ملک و بنی او در وابسته بود جن و انس و وحوش و طیور بسحر آن بود خدا رحم شبه سلیمان بر افکنده نام وی
صخره تا بیامد و انکشتری بسته و بجای سلیمان بنشست و همه رعیت مسخر وی شدند و شبه آن دیو بر سلیمان
افکند تا چون بیرون آمد زن را کفت انکشتری بده زن بانکار بر وی زد کفت سلیمان انکشتری را بکرفت
و برفت و او را بیرون راند شاکرد خود بر اند سلیمان هر کجا که برفت و او را از میزبان راند و میکفتند که تو دیوی
و بدانست که این فتنه ایست روی در بیابان نهاد چهل روز بسر کرد و تضرع و زاری میکرد تا خدای رحم توبه وی
قبول کرد و این دیو چهل روز راه دین سلیمان زیر و زبر کرد و با زنان سلیمان خلوت کرد آصف چون آن بدید کفت

مکر سلیمان

کفت مکر سلیمان دیوانه شده است یا مرده و قصه دراز کوید انکه کفته چون مدت تخت بر آن فتنه
بیامد و دیو را از انجا دور کرد دیو بکریخت و در هوا شد و انکشتری در دریا انداخت ماهی کرفت و فرو برد
و آن ماهی بدست سلیمان افتاد و انکشتری را بشکم ماهی بیرون آورد و او را پادشاهی و نبوة باز آمد عجب از آن
قومی که این تهمت کویند و خواننده و اعتقاد کنند و باور دارند که خدای رحم شبه سلیمان بر دیو افکند
و شبه دیو بر سلیمان و او را تمکین کند و ملک و نبوة بدست کیرد و شریعت بکرداند و بنزد آن سلیمان
ظفر دهد تا با ایشان فساد کند اکر کوید دین اندیشه کند باید که این محض کفر و خروج است از دین
مسلمانی و تاویل درست آنست که ابن هریره از رسول صلعم روایت کرده که سلیمان صد زن و کنیز کرداشت
با خود کفت امشب کرد هم بر آیم تا خدای تعالی مرا صد پسر بدهد که در راه خدای تعالی شمشیر زنند و جهاد کنند چنین کرد
از قضا و خدای از آن زنان هیچ باز نکرفت الا یک زن و او کودکی مرده زاد و او را بیاورد و بر تخت سلیمان
افکندند ذلک قوله تعالی وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَأَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ وَيَجْمَعُ عَنْ تِلْكَ
الْمَقَالَةِ شَيْخُ كفت و بعضی کفت و بعضی سزاوار که سلیمان را پیری بود شیخ خاره و او را دوست داشتی شیاطین
قصه کرده اند که او را هلاک کنند اکر او بیاید باسامان کند که سلیمان چون از این خبر یافت
و او را بفرستکان ابرسیده تا او را نکاه دارند زمانی بر آن برآمد و دستوری شد فرشتکان بیاوردند تا بر روی تخت
نهادند و تاویل دیکر آنست که سالی از سالها که سلیمان بیمار شد و تخت لا فرشته ناچنان شد که کوئی وی
نیست بر روی تخت افکنده قال رَبِّ اغْفِرْ لِي سلیمان کفت ای خداوند مرا بیامرز و ملکی بخش مرا که پس
از من کس را نباشد و نشاید که تو خداوند بخشنده و بغایت سلیمان این دعا کرد بر آن تا این ملک آیت نبوت
و معجزه پیغمبری و باشد و اکر شل آن کسی را بود و آن از بهر آن بود که معجزه بود خارق عادة و ملک سلیمان
باین صفت بود از طاعت جن و انس و سباع و وحوش و طیور و تسخیر ریاح و مانند آن بر این طریق مصلحت
کفت تبر وجه بخل و من بعده یعنی و بعضی چنانکه یکی از ما کوید لا اطیع احدا بعدک او غیرک من پس از تو
کس را طاعت ندارم و وجهی دیکر آنست که باین ملک آخرة خواست و ثواب بهشت یعنی ملکی که نشاید کسی را
و نبود پس از آن کسی بآن رسیده باشم که بآن رسیده و بیاید آن تاویل و قوة این وجه قوله تعالی اغفر لی و بعضی
کفته اند که این سوال بدستور خدای بود و خدای فرمود و بر تا این دعا کند تا از کمه دریافتی علم وی بود که هر کس
که جز از سلیمان بود ملک آن چنان و بدیعه باشد و جز بمعجزت نکاه نتوان داشت که ملک بدین سوال
کفت سلیمان با آن ملک و سلطنت بکطرفة العین بر آسمان نداشتی پیوسته می آمدی و افکندی و با خضوع
و خشوع ابو هریره روایت کرده که دوش نماز میکردم شیطان پیش من آمد بصورت دیو و خدای را از و نکاه کرده خواستم

که ویرا بکیهم و به بندم دیگر بار یاد کردم که سلیمان گفت وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي فَسَخَّرْنَا لَهُ
الرِّيحَ باد را مسخر کردیم تا بفرمان او میرفت رفتنی نرم تا هر کجا خواستی برسد و الشیاطین و دیوان را مسخر
کردیم تا هر بنایی که خواستی ساختندی برای وی چون قصر و بتیه و تیب المقدس و جفان کالجواب و قدور راسیات
بنا کردند و هر غواصی را که بدریا فرو شدندی و جواهر برآوردندی و آخر بن دیوان را دیگر هر دو را با یکدیگر
بسته بود و بند ها انگاه گفت هَذَا عَطَاؤُنَا ابن عطا و بخشش ما است اگر خواهی گناه کن و آن را هاکن و دست
بر نه آنرا که خواهی از دیوان و اگر خواهی نگاه دار و بند وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَى که سلیمان را نزدیک ما قربت
زیاده بر آنچه داده ایم او را بازگشتی نیکو وَاذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ
الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ ارْكُضْ بِرِجْلِكَ هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَشَرَابٌ
وَوَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنَّا وَذِكْرَى لِأُولِي الْأَلْبَابِ
وَخُذْ بِيَدِكَ ضِغْثًا فَاضْرِبْ بِهِ وَلَا تَحْنَثْ إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ
إِنَّهُ أَوَّابٌ و یاد کن بنده ما را ایوب هنگامی که ندا کرد او بر پروردگار خود چون بخواند
خدا را وگفت شیطان مرا رنج و عذاب رسانید بنصب رنج او بود و نفس و عذاب بدن او و آن را نصبت
با شیطان که او را وسوسه کردی تا از این بلا شکایت کردی و جزع آشکارا کند و از این انتها با خدای که پناه
با او داد و ویرا از این کفایت کند و بلا را از وی کشف کند ارکض برجلک ما او را گفتیم پای در زمین زد چشمه
آب سرد و خوش برون آمد و گفتیم این غسلگاه است ترا آب سرد و خوش چون غسل کنی رنج ظاهرت را زایل
کرد و چون آب را بخوری رنج باطنت نیکو کرد و گفتند که چشمه بیرون آمد از یکی غسل کرد و از دیگری آب بان
خورد همه رنجها وی زایل گشت و وَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ و ما اهل او را با وی بخشیدیم یعنی بان
دادیم و هم چندانی دیگر از اهل و مال او بعوض یک زن دو زن و بعوض یک فرزند دو فرزند و مال او را مضاعف
کردانیدیم تا حق باشد و یاد کردی از ما و پند و خداوندان خرد را تا چون بشنوند رغبت کنند و صبر کرده
وَخُذْ بِيَدِكَ ضِغْثًا ایوب از زن خود سخنی شنید خوش نیامد سوگند خورد که چندان ویرا عقوبت دهد
زن را صد چوب بزند خدا فرمود که بگیر دسته از شاخ درخت
که صد دانه صد باشد و او را بآن بزند و بزه مند شود سوگند بعضی بدروغ مکن انگاه گفت إِنَّا وَجَدْنَاهُ
صَابِرًا ما ایوب را بگیها و صابر فهم یک بنده بود ما را ایوب و بازگرده و باز آینده بود در همه حالها و
کارها با حضرت ما وَاذْكُرْ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولِي الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ
إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ وَإِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ

الأخيار

الأخيار و یاد کن ای محمد بندگان ما را اسحق و ابرهیم و یعقوب را خداوندان قوة و عبادة و بصیرة در دین
و اعمال دینی و اندیشه ای علوی و قوی تا بوده اند کوی کسانی که کار آخرة نیکتر و اندیشه را کار بیشتر مایند
چون کسانی اند که بر جای بایند باشند یا چون دیوانگان که عقل ایشان ربوده شده باشد إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ
ما ایشان را خالص و خاص کردانیدیم برای خود بسبب خصلتی خالص که در آن شایبه نبود و آن یاد کردن ایشان است
سرای آخرة را و فراموش کردن سرای دنیا و گفته اند که معنی آنست که ما ایشان را خالص کردانیدیم بثناء
نیکو در دنیا و ایشان نیز یک ما از جمله گزیدگان و بهتر نیانند وَاذْكُرْ إِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَذَا
الْكِفْلِ وَكُلٌّ مِنَ الْأَخْيَارِ هَذَا ذِكْرٌ وَإِنَّ لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنَ مَآبٍ جَنَّاتِ
عَدْنٍ مُفَتَّحَةً لَهُمُ الْأَبْوَابُ مُتَّكِئِينَ فِيهَا يَدْعُونَ فِيهَا بِفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ
وَشَرَابٍ وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ أَتْرَابٌ هَذَا مَا تُوعَدُونَ لِيَوْمِ
الْحِسَابِ إِنَّ هَذَا لَرِزْقُنَا مَا لَهُ مِنْ نَفَادٍ و یاد کن اسمعیل را و الیسع را و ذو الکفل را
و همه ایشان از گزیدگان بوده اند چون ذکر پیغمبران کرد گفت هذا ذکر این ذکریست چنانکه گوینده در وقتی
که حکایتی تمام شود هذا باب و گفته اند که این ذکر جمیل است ایشان را بر همیشه یاد کننده و ثنا گوی
ایشان را انگاه گفت بدرستی که پارسایان نیکوست پرهیزکاران را انگاه بیان کرد و گفت بهشتها و بهتر دهها آن گشاده
کردانیده برای ایشان تکیه زده باشند در آنجا بر تختها و خود بخواسته در آنجا خدم و حشم خود را با میوه ها
بسیار و انواع شرابها و نزد یک ایشان باشد زنان از حور العین که چشمها ایشان مقصور باشد بر شوهران
خود و جز در شوهران خود نگاه نکنند و همه دیگر باشند سی ساله هذا ما توعدون این آنست
که ما شما را وعده داده ایم برای روز قیامت که روز حساب و جزاست بدرستی که آنچه یاد کردیم برای پرهیزکاران
روزی و عطا رسانست آنرا و بی رسیدنی و زوالی نباشد هذا وَإِنَّ لِلطَّاغِينَ لَشَرَّ
مَآبٍ جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا فَبِئْسَ الْمِهَادُ هَذَا فَلْيَذُوقُوهُ حَمِيمٌ وَغَسَّاقٌ وَآخَرُ
مِنْ شَكْلِهِ أَزْوَاجٌ هَذَا فَوْجٌ مُقْتَحِمٌ مَعَكُمْ لَا مَرْحَبًا بِهِمْ إِنَّهُمْ
صَالُوا النَّارِ قَالُوا بَلْ أَنْتُمْ لَا مَرْحَبًا بِكُمْ أَنْتُمْ قَدَّمْتُمُوهُ لَنَا فَبِئْسَ الْقَرَارُ
حق تعالی چون صفت ذکر بهشت تمام کرد خواست که بر عقب آن ذکر دوزخ و اهل دوزخ کند گفت هذا یعنی حال
اینست و کار این انگاه گفت بدرستی که عاصیان و طاغیان را بدبازگشتی است انگاه بیان کرد که دوزخ
بازگشت ایشان که با شرر دوزخ سوخته شوند و آنرا فراش و بستر ایشان کرده اند پس بد فراشی و بستری
باشد ایشان را آتش دوزخ انگاه گفت اینست دوزخیان را که بچشید آنرا انگاه بیان کرد و گفت حمیم

آبی است گرم و سوزان یعنی ویرم و زهر آب تن دوزخیان مقاتل گفت غساق سرای بفاست باشد
حمیم بجراره و گرمی بسوزاند و غساق ببرودة و سردی بسوزاند و نوعی با انواعی دیگر از عذابی دیگر هم از آن
شکل که دیده و چشیده باشند ایشان را باشد انکاه گفت هذا فوج این گروهی اند در آتش آینده با شما
عبد الله عباس گفت چون روحها و سادات کافران در دوزخ شوند اتباع و پیروان ایشان را
از پس ایشان در آرند ایشان خزنه را گویند که اینان که اند خزنه گویند هذا فوج مقتحم این گروهی اند
که با شما در دوزخ می آیند آن رؤسا و اشراف گویند مرحبا بسادات ایشان را فراخی و سعت مکان بدرستی که ایشان
که ایشان سوختگان آتش خواهند بود چنانکه ما هستیم اتباع رؤسا و سادات را جواب گویند که شما را مرحبا
وسعت و نیکویی بسیار شما آورده بدما این عذاب و بسبب شما رسیده بیم اینجا و بدجای قرار است این
قالوا بل انتم من قدمتم لنا هذا فبئس القرار وقالوا ما لنا
لا نری رجالا کنا نعدهم من الاشرار اتخذناهم سخریا ام زاغت
عنهم الابصار ان ذلک لحق تخاصم اهل النار اتباع و منقدمان گویند خداوندا
آنکس که بر راه فرا پیش داشت و و مقدم و پیشوای ما بود او را عذاب بر عذاب بیفزای در دوزخ
انکاه آن جماعت چون در دوزخ بسوختند چون که در دنیا اهل حق بوده باشند و حق ایشان اعتقاد بد کرده
باشند و بد مذهب خوانده ایشان را در دوزخ بینند با یکدیگر گویند ما لنا لا نری چه بود ما را که نه بینیم
مردانی که ایشان را اشرار و بدان میخوانیم از امام محمد باقر علیه الصلوة والسلام روایت کرده است که وی
گفت بعونکم لا یرون والله اتخذتموهم ایشان را خواهند بجد که هیچکس از شما در آتش دوزخ نه بینند
اتخذناهم سخریا هم سنت آن مردان بود یعنی مردانی که ما ایشان را بمسخریه و افسوس گرفته بودیم در دنیا یا کجا
اند که ایشان را نمی بینیم و چون استفهام بود سؤال باشد که ایشان بر سبیل توبیخ و سرزنش بود یا آنچه ایشان را
با فسوس داشته باشند گویند یا خود اتخذناهم سخریا انکه از بی احترامی گفته و گویند نه چشمها را از ایشان
بخسبیده که ما ایشان را نمی بینیم انکاه جواب برد از بی آن جماعت را در بهشت بینند تا حسرت شان بر حسرت
بیفزاید ان ذلک لحق بدرستی که این چه از ایشان حکایت کردیم حقیقت است و بود بی ولا بد که این گویند
انکاه آنرا بیان کرد و گفت که حضرت کرده اهل دوزخ حقست با یکدیگر و بود بی قل انما انا منذر
وما من اله الا الله الواحد القهار رب السموات والارض وما بینهما
العزیز الغفار قل هو نبأ عظیم انتم عنه معرضون ما کان لی من علم
بالملأ الاعلی اذ یختصمون ان یوحی الی الا انما انا نذیر مبین اذ قال

ربک للملائکة انی خالق بشرا من طین فاذا سویته ونفخت فیه من روحی
فقعوا له ساجدین فسجد الملائکة کلهم اجمعون الا ابلیس استکبر
وکان من الکافرین بگوی ای محمد که چیزی ام نرسانده و نمیکویم که از خدای بشنیده و بوی رسیده
میان بگو چه خدایی نیست الا یکخدای یکتا کننده کارها و سادات کافران بر درد کار زمین و هفت
آسمانها است و آنچه میان زمین و آسمان است خدای که عزیز و غفار است آمرزنده گناه مجرمان انکاه
کفت ای محمد که آنچه من میکنم و شما را خبر میدهم خبر عظیم است و کاری بزرگ است شما از آن اعراض کرده
اید و عمل نمیکنید یعنی قرآن و حدیث قیامت از بهشت و دوزخ ما کان لی من علم این آنچه مرا و امتی مرا جماعت
بدین بیان یعنی فرشتگان یا یکدیگر خصومت میکردند در حدیث آدم چون گفتند اتجعل فیها ای آخرالدهر عباس
گفت که رسول ما گفت که فرمود که ملاء اعلی چه خصومت کردند گفتم نه گفت حضرت در حیات و کفایت
اما کفایت ابلاغ الوضوء فی المکاره والسبرات وکثرة الاقدام الی الجماعات وانتظار الصلوة بعد الصلوة
اما الدرجات فافشاء السلام وقیام اللیل والصلوة باللیل واتباع الجنائز تمام کردن وضو در سرما و کثرت
الاقدام نقل اقدام کردن با جماعتها بجماعت و منتظر بودن نمازی بعد از نمازی کفارات است و افشای سلام کردن
و مردم را طعام دادن و شب بیدار بودن بنماز کردن و روزه ماه دیگر خفته باشند درجات و بیدار بشب است
ان یوحی الی وحی نمیکند بمن مگر بدانکه من ترساننده و بیان کننده باشم اذ قال ربک چون گفت خدای تو
مر فرشتگان را که من خواهم آفریدن آدمی از گل یعنی آدم را چون وی را بیافرینم و تمام کنم از پیش وی و بجسد و آنچه
چون خلقت آدم تمام شد و روح در وی آفریدند فرشتگان همه سجده کردند مگر ابلیس که او استکبار کرد و گردن
کشی کرد و از جمله کافران بود قال یا ابلیس ما منعک ان تسجد لما خلقت بیدی
استکبرت ام کنت من العالین قال انا خیر منه خلقتنی من نار
وخلقته من طین قال فاخرج منها فانک رجیم وان علیک لعنتی الی یوم
الدین قال رب فانظرنی الی یوم یبعثون قال فانک من المنظرین الی یوم
الوقت المعلوم حق تعالی ابلیس را چه چیز منع کرد از آنکه سجده کنی مر آنرا که من بیافریدم بدست
قدرت خویش بی واسطه و بگرد دی تا از جمله بندگان او باشی قد ابی بود و ابلیس گفت انا خیر منه من
بهتر از وی برای آنکه مرا از آتش آفریدی و وی را از گل و آتش بهتر از گل باشد من برای آن سجده نکردم قال
فاخرج منها خدای تعالی گفت بیرون شو از بهشت که راندهٔ و سنگسار شده من بر تو باد تا روز قیامت
و حساب و جزا ابلیس گفت با خدا یا مرا مهلت ده و زیاده تا روزی که مبعوث کنند و برانگیزند خلقان را قال فانک

العالمین

حمد و گفت بدرستی که تو از جمله مهلت داده گانی تا روز وقتی که معلوم است بنزدیک من قال فبعزتک لا
غوینهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین قال فالحق والحق
اقول لاملأن جهنم منک وممن تبعک منهم اجمعین قل ما اسألکم
علیه من اجر وما انا من المتکلفین ان هو الا ذکر للعالمین ولتعلمن
نبأه بعد حین ابلیس گفت بعزت و جلال تو که من این آدم را و فرزندانش را گمراه کردانم و فعلی
بیکاری بکنند گان تو از ایشان آن بندگان خاص و خالص اند مرترا که مرا بر ایشان دستی نباشد و مرا حق خدای
گفت من خداوند جهانم گفتار من حق است و حق میگویم که پر کردانم دوزخ را از تو و فرزندان آدم از آنانکه متابعت و پیروی
تو کنند همانگاه گفت بگوی ای محمد که برین ادای رسالت من از شما هیچ مزدی نمیخواهم و تو ای پیغمبر و من از جمله متکلفان
نیستم و از تعنیف و تکلیف نمیگویم رسول گفت متکلف را سه علامت باشد یکی آنکه منازعت کند با آنکه بالا و
زبردست وی باشد و چیزی طلب کند که بآن نرسد و چیزی گوید که نداند عبد الله عباس گفت هر چیزی که در قرآن است که بگوید
و هر که نداند که بگوید الله اعلم که از جمله علم باشد که آنچه نداند گوید که نمیدانم و خداوند داند آنگاه گفت آنچه هست
این قرآن الا یادکردی و پندی و جهانیان را هر آینه و بدانند خبر قرآن و صدق و حقیقت خود و پس از زمان مرگ
و ظاهر گشتن کار دین سورة الزمر مکیة هفتاد و پنج آیت ابی کعب روایت کرد از رسول که هر که این
بخواند خداوند اسیر وی نقطع نکرداند و ثواب ترسکاران و پرهیزکاران و مراعات کند و از صادق روایت که هر که این
سوره بخواند خداوند وی را شرف دنیا و آخرت بدهد و بیالاید و عیشه و بلا عزیز کرداند و تن وی را بر آتش دوزخ
حرام کرداند و بعدد هر که ایمان داشته باشد و بر احسنه بنویسد و با صد لعنت و اندوه فیض

بسم الله الرحمن الرحیم

تنزیل الکتاب من الله العزیز الحکیم انا انزلنا الیک الکتاب بالحق فاعبد
الله مخلصا له الدین الا لله الدین الخالص والذین اتخذوا من دونه اولیاء ما
نعبدهم الا لیقربونا الی الله زلفی ان الله یحکم بینهم فی ما هم فیه یختلفون
حق تعالی قرآن را تنزیل نام نهاده است مصدر و جای مفعول برای مبالغه را میگوید تنزیل کتاب یعنی این قرآن صاد
است و واقع از خداوند که عزیز است و غالب بحکمت کنار و کرد ایشان بر وفق حکمت و صواب باشد نه بحسب آدمیان
و نه بحسب برای خداوند و آفریدگار جهانیان انا انزلنا الیک بدرستی که ما فرستادیم بتو این کتاب را بحق و صدق
فاعبد الله پس پرستش خدا را خالص کرده اینده دین و طاعت برای وی خطاب و بیان است و جمله مکلفان در تحت
خطاب داخل اند یعنی و بر پرستش باخلاص و با ترک ریا که دین و طاعت خدا راست قناده گفت دین

خالص

خالص کلمه توحید است و گفته اند اعتقاد واجبات از توحید و عدل و نبوة و امامت و عمل بر حسب شریعت
و تبرا از هر دینی که جز این باشد والذین اتخذوا و آنانکه بدون خداوند و سنان و خدایانی گرفته
و گفته ما نمی پرستیم ایشان را مگر برای آنکه ما را بخدای نزدیک گردانند و فرقی دهند سبب نزول این آیه آنکه
بود که رسول ایشان را ملامت میکرد و میگفت جماعتی که از وی تبع و ضرر و خیر و شر نیابند از کجا مستحق عبادت باشند
ایشان چه نفع کردند برای شما و چه آفریدند و گفتند که ما دانیم که شما را و زمین خدای آفریده است و لیکن عبادت
ما خدا را نشاید ما ایشان را برای آنکه بپرستیم تا ما را بخدای نزدیک گردانند ان الله یحکم بینهم خدای حکم کند
میان ایشان روز قیامت در آنچه در اختلاف میکنند و باز نمیدانند که محق کیست و مبطل کیست ان الله
لا یهدی من هو کاذب کفار لو اراد الله ان یتخذ ولدا لاصطفی مما
یخلق ما یشاء سبحانه هو الله الواحد القهار خلق السموات والارض
بالحق یکور اللیل علی النهار ویکور النهار علی اللیل وسخر الشمس والقمر
کل یجری لاجل مسمی الا هو العزیز الغفار بدرستی که خداوند هدایت نکند با آن دروغ
زن کافر که نسبت فرزند بخدا کرده باشد از آنکه بکمر مصاحبه باشد و بر کار عقیم چون با وی کرده باشد و دیگر
داده آنچه تکلیف محتاج آن باشد از تمکین و قدرت و از جمله ملت و نصب ادله و عقل و ارسال رسل و چون
این هدایت نبود در آخرت با ایشان بقرینه ان الله یحکم بینهم فیما هم فیه یختلفون و دروغ ایشان آن بود
که گفته اند الملائکة بنات الله فرشتگان دختران خدا اند پس ایشان دروغ کرده و گفت و لو اراد الله اگر خدا خواستی
که فرزندی گیرد هر آینه که بگزیدی و اختیار کردی از آنچه می آفریند آنچه خواهد آنگاه منزه کرد ایشان ذات خود را
از آنکه مطلوب فرزند باشد گفت و بر آنچه احتیاج فرزند کرد او راست ملک آنچه آسمان و زمین است
و او است خدای که یکی است او را و دو نیست قهاریت شکننده کامها که غلبه کند هر کس را و کس را نمیتواند
کرد خلق السموات بیافرید آسمان و زمین را بحق نه بباطل فرمود صحیح نه فاسد شب را بر روز و بچه و روز را
بشب گاه از روز میکاهد و در شب می افزاید و گاه از شب میکاهد و در روز می افزاید و گاه روز بشب باز
می پوشد تا ظلمت و تاریکی ظاهر میکرد و گاه شب بر روز باز می پوشد تا شب ظلمانی هر روشن و نور افی میکرد
و سخر الشمس والقمر و ماه و آفتاب را تسخیر خود کرد تا هر یک میروند و فلک خود تا وقت معین کرده و نام
برده بدانکه او است آن خدای که عزیز است در غالب و آمرزنده و پوشنده گناه کاران خلقکم
من نفس واحدة ثم جعل منها زوجها وانزل لکم من الانعام ثمانیة
ازواج یخلقکم فی بطون امهاتکم خلقا من بعد خلق فی ظلمات

ثلاث ذلكم الله ربكم له الملك لا اله الا هو فانى تصرفون
خدای که بیافرید شما را از یک نفس یعنی بنفس آدم دلالت باشد انکاه جفت او را یعنی حوا را هم از وی
بیافرید یعنی از پهلوی چپ وی لفظ ثم بدان آورد تا دلالت باشد بر آنکه میان آفرینش آدم و آفرینش جفت او
خلق فصلی هست وکفته اند که خدای تعالی فرزندان آدم را بر شکل مورچه در غلط رب ذریت آدم از صلب آدم
اخراج کرد وانکاه حوا را بیافرید کما تزلکم و بیافرید برای شما چهار پایان هشت جفت از شتر و نر و ماده
و از کوسفند دو و از کاو دو و از بز دو جفتی باشد آن جفت این باشد و این جفت آن هم هشت جفت
باشد وکفته اند که انزل بدان کفت حیوانات نبات یعنی کیاه و کیاه در آب و آب از آسمان یخلقکم
فی بطون امهاتکم می آفریند شما را در شکمهای مادران شما خلقا بعد از خلق آفرینی بعد از آفرینی اول نطفه
انکاه علقه انکاه مضغه تا آخر آیت در تاریکیهای شکم و تاریکی رحم و تاریکی شیمه این خدای که افعال
و ذاتیت بر دو کار شماست ملک و پادشاهی ویراست و ویرا سزاست لا اله الا هو هیچ خدایی
نیست پس چکونه شما را از عبادة وی بیکردانند و بعبادة دیکران می آورند ان تکفروا
فان الله غنی عنکم ولا یرضی لعباده الکفر وان تشکروا یرضه لکم
ولا تزر وازرة وزر اخری ثم الی ربکم مرجعکم فینبئکم بما کنتم تعملون
انه علیم بذات الصدور واذا مس الانسان ضر دعا ربه منیبا
الیه ثم اذا خوله نعمة منه نسی ما کان یدعو الیه من قبل
وجعل لله اندادا لیضل عن سبیله قل تمتع بکفرک قلیلا انک
من اصحاب النار اکر بخدای کافر شوید خدا را چه زیان از شما و خدای از عبادة شما
مستغنی وی نیازست و او راضی نباشد و نپذیرد بر بندکان خود کفر را از آن سبب که رحم و مهربان
وکفر سبب هلاک ایشانست و او بهلاک ایشان راضی نباشد و اکر شکر او کنید و شاکر نعمت
وی باشید آن برای شما پسندد یعنی بکفر راضی نیست و بشکر راضی است آیه دلیلست بر آنکه خدای تعالی مریدست
طاعات و کاه معصیت مرید طاعات است برای صلاح نفس بندکان و کاه معصیت است برای
دفع مضرة از نفس ایشان و لا تزر هیچ نفس بار کران نیستر بکری بنکیرد و بکناه زید خدای تعالی عمرو را
نکیرد و این دلیل است بر عدل خدای تعالی ثم الی ربکم پس از خدای شما باشد مرجع و بازکشت شما جزا دهد
شما را بآنچه میکنید و هیچ چیز از وی فایت نکردد و دانا است بآنچه در سینهاست از او هیچ چیز بر
وی پوشیده نیست انکاه کفت اذا مس الانسان و چون باو رسد بلایی و مضرتی و رنجی و محنتی بخواند

خدایرا

خدایرا و بیاد کاه وی رود و روی کریزد پس انکاه که وی را نعمتی دهد و از محنت برون آورد فراموش کند و پدید
کند بدل و خدای را قسمی از بتان و ایشان را پرستند چنانکه خدای را پرستند انکاه رسول را کفت ای محمد
مر این کافر را که نعمت را بکوی بر سبیل تهدید که تمتع و برخورداری کیر بکفر خویش اندکی که فردا از جمله اصحاب
دوزخ و ملازمان آتش امن هو قانت آناء الیل ساجدا وقائما یحذر
الآخرة ویرجو رحمة ربه قل هل یستوی الذین یعلمون والذین لا
یعلمون انما یتذکر اولوا الالباب قل یا عبادی الذین آمنوا
اتقوا ربکم للذین احسنوا فی هذه الدنیا حسنة وارض الله واسعة
انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب یا آنکس که او ایستاده باشد در عاکشته
و نماز آناء الیل در ساعتهای شب سجده کننده و قیام نماینده از آخرت حذر میکند و می ترسد و رحمت خدای
امید میدارد حال او را نیک انجام او بهتر باشد آنانکه دانستند و آنانکه ندانستند هرکز عابد با فاسق راست باشد
و عالم با جاهل یعنی نباشد الذین یعلمون عالمانند عالم اند کسی که بعلم عمل نکند و ویرا عالم نخوانند
اند و از امام الناطق و بحر الحقایق امام جعفر ابن محمد الصادق علیه الصلوة والسلام روایت است که الذین
یعلمون ما هم که اهل البیت رسولیم والذین لا یعلمون دشمنان ما اند و اولوا الالباب که خداوند
عقل و خرد اند شیعه ما اند انکاه رسول صلعم خطاب کرد و کفت بکوی این بندکان را که ایمان
آورده اند که بترسید از خدای خود و از معاصی دور شوید للذین احسنوا آنانکه در دنیا نیکویی کردند در آخرة
جزای ایشان نیکویست و اکر زمینی باشد که در آن زمین عبادة متعذر کردد باید که آن زمین را
بکذارند که زمین خدای فراخست بزمین دیکر روید و اکر چه مفارقت دوستان و ولایت بر شما سخت
باشد صبر کنید آورده اند که امیر المومنین علی علیه الصلوة والسلام با قنبر شبی از شبها در کوچه های
کوفه میکذشت از سرای آوازی آمد که کسی میخواند امن هو قانت آناء الیل ساجدا وقائما قنبر کفت
من با شما ام و امیر المومنین علیه السلام بکذشت مرا کفت ای قنبر چرا ایستاده کفتم یا امیر المومنین آوازی خوش در شب
می شنوم کفت یا قنبر با کو خواب بدین بهتر از عبادة بشکست من عجب دانستم در سرای شما که کرم روزی دیکر با شما
رفتم و تفحص کردم سرای مرد منافق بود کفتم یا امیر المومنین توجه دانستی که آواز کیست کفت چکونه ای باشد که مرا
خود ندانند آورده اند که امیر المومنین را کنیزکی بود و موذنی با وفات شما آمدی و او را علام کردی روزی موذن را
چشم بر کنیزک افتاد او را دوست داشت پس از آن هر روز که موذن آمدی و در زدی کنیزک کفتی کیست و کفت
امیر المومنین را بکوی وقت نماز است و بدانکه من ترا دوست میدارم مدة یکسال برآمد وی هیچ سخن کفتن آن کنیزک

گفت این سخن از حد بگذشت بیامد و امیرالمؤمنین علی را از حال آگاه کرد گفت چون باز گردی بگوی که من ترا
دوست میدارم تو نیز بگوی که من ترا نیز دوست میدارم اکنون چه می باید کرد چون مؤذن بیامد و آن
سخن گفت کنیزک گفت من نیز ترا دوست میدارم چه می باید کرد مؤذن گفت امیر مرا نصیحت کرد الا آن توفی
الصلاة و ذا اجرهم بغیر حساب کنیزک بیامد و با امیرالمؤمنین علی گفت دجال گر فرستاد امیرالمؤمنین مؤذن را
حاضر کرد و کنیزک را آزاد کرد و بنکاح بوی داد اصبغ بن نباته گفت با امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب در عبادت خانهٔ
حسن بن علی شدم از بخی که وی را بود امیرالمؤمنین علی گفت اصحة یا بن رسول الله فرزند پیغمبر خدای چگونه گفت
اتبعت بنعمت سید خدای بیترم گفت چنین باشد آثار امام حسن اگر گفت مرا باز نشانید او را باز نشانید
پشت باز داد و گفت بحق جده رسول الله یقول یا بنی ان فی الجنة شجرة یقال لها شجرة الصلوی
یؤتی باهل البلاء ولا ینصب لهم میزان ولا ینشر لهم دیوان یصب علیهم الاجر صبا ثم تلی رسول الله
انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب گفت از جد خویش شنیدم که گفت او پسر درختی است
که آن را شجرة بلا خوانند فردا قیامت اهل بلا را بیارند و برای ایشان ترازوی نصب نکنند و دیوان باز نگشایند
منشور ثواب بر ایشان ریزند و بحشر عظیم انگاه این آیت برخواند که صابران را مزد بی حساب دهند یعنی هر که را مزد
دهند بترازو حساب باشد و مزد ایشان ترازوی حساب باشد قل انی امرت ان اعبد الله
مخلصا له الدین و امرت لان اکون اول المسلمین قل انی اخاف ان عصیت
ربی عذاب یوم عظیم قل الله اعبد مخلصا له دینی فاعبدوا ما شئتم
من دونه قل ان الخاسرین الذین خسروا انفسهم واهلیهم یوم القیمة
الا ذلک هو الخسران المبین لهم من فوقهم ظلل من النار ومن تحتهم
ظلل ذلک یخوف الله به عباده یا عباد فاتقون بگوی ای محمد که مرا فرموده اند
تا خدای را پرستم بی اخلاص و مرا فرموده اند تا اولین مسلمانان باشم از اینات و سابق و مقدم ایشان
باشم در دنیا و آخرة و بسبب چیز با اخلاص باشد و هر که مخلص است و سابقات نگاه دارد آن کرد که او را
اختیار است با آنکه او مامور است بعبادة و اخلاص و دوم اختیار است با آنکه او خاص میکرد اند خدای را بعبادت
و از برای اینست که ذکر معبود بر فعل عبادة مقدم کرده است قل انی اخاف بگوی محمد که من می ترسم
اگر خدای را خود عاصی شوم از عذاب روز بزرگ انگاه وی را فرمود که بگوی که من که محمدم عبادة خود مر خدای را خالص
میکردانم پس شما بپرستید از بتان آنچه خواهید بدون خدای و بعضی تهدید است قل ان الخاسرین
بگوی که زیانکاران آنانند که نفس خود را و اهل خود را زیان کردند ایشان را بود درجات بهشت و بجاورت

قصهای او و شنوی مواعظ او کرد و چندانکه خواندن شنی و مکرر کرد اندیشه خلق نشود و کهنه نگردد
و فایده تکرار آفت نادر دهای شنوندگان را صحیح و ثابت کرد و از آنکه نفس از مواعظ و نصایح
نفور است اگر مکرر نشدی ستانفر نکشی تقشعر منه جلود الذین یخشون ربهم از دهای آنکسان که از
خدای خود می ترسند یعنی چون قرآن می شنوند و آیات وعید خوفی در ایشان پدید می آید و لرزه بر اعضای
ایشان می افتد و چون ذکر خدای و رحمة و رافة وی می شنوند دلهای ایشان نرم و ساکن میگردد از ابی هریره
که ایشان را برحمة خدای پدید می آید عبد الله بن عروه ابن الزبیر گفت اسماء بنت ابی بکر را
پرسیدم که اصحاب رسول چگونه بودند چون قرآن شنیدند گفت چنانکه خدای وصف کرده ایشان را چشمها
شان گریان بودی و تنهاشان لرزان من گفتم اکنون جماعتی اند که چون قرآن می شنوند می افتند و بیهوش
میشوند گفت اعوذ بالله من الشیطان الرجیم این سر نیز را گفتند که جماعتی پدید آمده اند که آواز قرآن
می شنوند بیهوش می شوند گفت یکی از ایشان را بر سر دیوار بنشانید و قرآن از اول تا آخر بروی خواندند می افتد
بانگ کرد افتد و بزمین آید راست گویند زیاد بن کعب پیش رسول آمد و قرآن خواند قوی
رقتی پدید آمد گفت اغتنموا الدعاء عند الرقة فانها رحمة چون رقتی باشد دعا غنیمت دارید که آن
رحمت است و از رسول صلعم روایت است گفت بیوت بنده از که خدای تعالی بر آن
آتش دوزخ حرام کرده اند ذلک هدی الله این کتاب لطف خدای است و بیان او تو فیق هدی بسبب
او آنرا که خواهد از بندگان و ظاهر کرده از ایشان خوف و خشیة و رجا و من یضلل الله و هر که لطف
خدای را و موثر نیاید از سبب قساوة و سخت دلی بود او را بر هیچ لطف نکند و موثر نباشد و هیچ راه
نماینده نبود افمن یتقی بوجهه سوء العذاب یوم القیمة و قیل للظالمین
ذوقوا ما کنتم تکسبون کذب الذین من قبلهم فاتیهم العذاب من حیث
لا یشعرون فاذاقهم الله الخزی فی الحیوة الدنیا ولعذاب الآخرة اکبر
لو کانوا یعلمون ای آنکس بروی خود از سختی عذاب حذر کننده و روی خود را سپر عذاب سازد مجاهد گفت
یعنی او را بروی در آتش اندازند عطا گفت اولین عضوی که آتش بوی رسد روی باشد از آنکه روی خود پیش
بآتش بزمین نهاده اند و گفته اند که بر وی خواهد کرد تم آتش کند روی فراپیش بر آنکه دستها پیش فعل و بخیر دست
باشد که اگر کشاده بودی بدست آتش از خود دفع کردی و گفته اند مراد بروی جمله اعضا و راست همچنانکه
که حال وی چنین باشد هر کس چنین کسی باشد که از عذابین باشد و قیل للظالمین حکما از آنکه بند و عبادات
که بچشید سزای آنچه کسب کرده اید و وبال آنرا شده و زخ کافران گویند انگاه گفت کذب الذین بدرستی داشتند

بیغمبر ما خود را کسانی را پیش از ما فرستادیم بودند تا لاجرم با ایشان آمد عذاب دوزخ از آن جهت و از آنجا که ایشان
ندانستند و بخاطر ایشان نیکردید کاذا اقرم الله پس بخشاینده ایشان را جزای رسوایی و هوان و عذاب
در زندگانی دنیا بکشتن و باسیر کردن و عمل بر کردن ایشان نهاده و هم از عذاب آخرت بزرگتر است
و رسوا کرانیده گفت تا بدانند و از آنچه موجب آن عذاب باشد اجتناب نمایند ولقد
ضربنا للناس فی هذا القرآن من کل مثل لعلهم یتذکرون قرآنا عربیا
غیر ذی عوج لعلهم یتقون ضرب الله مثلا رجلا فیه شرکاء متشاکسون
ورجلا سلما لرجل هل یستویان مثلا الحمد لله بل اکثرهم لا یعلمون
انک میت وانهم میتون ثم انکم یوم القیمة عند ربکم تختصمون

حزب رابع والعشرون

بتحقیق که بزدیم و بدیدیم که در این قرآن از برای مردمان از هر مثلی و داستانی تا باشد که ایشان آن پند
گیرند و بیندیشند قرآن عربی بی هیچ خلاف بلی تناقض و تفاوت تا باشد که بسبب
قرآن متقی و پرهیزکار شوند و از معاصی بپرهیزند و از شرک دور کردند از آنکه خدای تعالی مثلی زد کافر را
و مومن را بنده که خاص یک خواجه را بود و آنکه خواجگان بسیار در وی مشترک باشند و گفت ضرب الله
مثلا خدای تعالی مثلی زد بمردی که در وی دعوی کنند جمعی که او خواجگان وی اند و ایشان بدخو و درشت خوی باشند
هر یکی دیگری را بدیگری فرماید و تکلیف دیگر کند و مرد دیگر خاص یک مرد را باشد که او را نجاند و تکلیف ما لا
یطاق نفرماید ایشان هر دو از روی مثل هر یکی یکسان باشند یعنی شرکا که معبودان مختلف را پرستند
و مومنان که یک خدای پرستند یا یکی بر یکی برابر نباشند پس واجب باشد حمد و ثنا و طاعت موجب بود بخدای
آنگاه رسول را خطاب کرد و گفت ای محمد ترا مرگ خواهد بود و ایشان را هم و تو مرده و ایشان مرده گانند همگان
بمیرند و بجای رسید پس آنگاه شما بنزدیک خداوند خود با یکدیگر خصومت کنید و تا بعاه با شبوهان در خبر
که چون این آیه آمد زبیر گفت یا رسول الله این گناهان که ما یکدیگر را بر بخانیم و با هم کنیم آیا باز خواست رود
گفت آری هر که خداوند حق را بحق شناسد ابو هریره روایت کرد که روزی رسول صلعم صحابه را گفت هیچ
دانید که مفلس کیست گفتند ما گفتیم آنانکه از دنانیر گفت آنان باشند که در دنیا با مومنان ظلم کنند
و این را بنده و آن را دشنام دهند و مال این بستانند فردا قیامت که مناقشه کنند از حسنات
ظالمان مظلوم دهند تا ایشان مفلس مانند باسیات باد دوزخ شوند عبد الله عمر گفت ما را روزگاری در آن گمان
این بود که این خصومت میان ما و اهل کتاب باشد در قیامت و گفتیم که ما را خصومت نباشد با یکدیگر زیرا که
پیغمبر ما یکی ما بدیدیم که مسلمانان تیغ برکشیدند و یکدیگر را می کشند بدانستیم که خصومت آنست این عبد خدر گفت

روز جمل و صفین بدانستیم که خصومت اینست فمن اظلم ممن کذب علی الله وکذب بالصدق
اذ جاءه الیس فی جهنم مثوی للکافرین والذی جاء بالصدق وصدق
به اولئک هم المتقون لهم ما یشاءون عند ربهم ذلک جزاء المحسنین
لیکفر الله عنهم اسوء الذی عملوا ویجزیهم اجرهم باحسن الذی
کانوا یعملون سپس چه کیست ظالم و ستمکارتر از آنکس که بر خداوند دروغ گوید که خدا را فرزندان
و شریکست و بدروغ دارد صدق را که قرآن است چون بوی آمد بجای بالصدق گفته جبرئیل است
و صدق بر رسول که جبرئیل بیاورد و رسول تصدیق کرد و تلقی کرد و مثال گفت جاء بالصدق رسول است
وصدق به مومنانند بعضی از صحابه گفتند جاء بالصدق رسول وصدق به علی ابن ابی طالب
در خبرست که شب معراج چون رسول را بآسمان بردند و ملکوت آسمان بر او عرضه کردند گفته بر وی قوم
خود را جزء گفت با خدایا بدروغ دارند گفت بصدقک علی وهو الصدیق الاکبر امیر المومنین علی ابن ابی طالب
تصدیق کننده او صدیق اکبر است و دلیل بر آنکه او صدیق اکبر است آنست که فاطمه و مولفان در
اخبار آورده اند که اکتبه بعوده ثلثة خرنیل من آل فرعون وحبیب النجار من آل یس وعلی ابن ابی طالب
و او سید و بزرگ ایشانست در خبرست که روزی رسول صلعم جماعتی را از صحابه بجانبی فرستاد علی را بر
ایشان امیر کرد و گفت کیست از شما که فضل پیرهن از قرآن بر دارد عمار یاسر خواست گفت من بگویم یا
رسول الله گفت بیار عمار گفت خدای تعالی والذی جاء بالصدق وصدق به رسول گفت کیف الله
یا عمار کیف هم زد گفت پیش رسول رفتم در بدایه کار و گفتم یا محمد چه میگویی گفت میگویم لا اله الا الله
وانا رسول الله خدای یکیست و من پیغمبر اویم گفتم ومن یصدقک علی هذا گفت صبی وامراة و کودکی و زنی
یعنی خدیجه و علی ابن ابی طالب از آنجا گفت رسول ملت الملائکة علی وعلی علی بیع سنین
لانه لم یرفع من الارض صلوة الا منی ومن علی هفت سال فرشتگان بر من و علی صلوات می دادند
در هفت سال نماز هیچ کس بر آسمان نبردند الا نماز من و نماز علی ابن ابی طالب صلعم لعن الله
من انکر هذا الحدیث اولئک هم المتقون این جماعت متقیان و پرهیزکاران اند ایشان را باشد
نزدیک خدای ایشان آنچه خواهند و آرزو کنند آن جزای نیکوکاران است لیکفر الله عنهم با زبوشد
و کفارت کند خدای از ایشان آنچه بدترین ایشان کرده اند یعنی عقاب آن ساقط کرده اند و جزا دهد
مر ایشان نیکوتر و بهتر از آنچه کرده باشند الیس الله بکاف عبده ویخوفونک بالذین
من دونه ومن یضلل الله فما له من هاد ومن یهدی الله فما له من مضل الیس الله

تعزیز ذی انتقام ۞ وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ
قُلْ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ
ضُرِّهِ أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَاتُ رَحْمَتِهِ قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ
الْمُتَوَكِّلُونَ نه خدای بنده کافی و بسنده است بنده خود را محمد چون خداوند کافی است ویرا از هر چیزها
این دارد و نرسد و بحقیقت ملک و نامی رساند و بآنکه دون خدا اند از بتان ایشان گفته او محمد ما می ترسیم
که این خدایان ما آفتی و رنجی بتو رساند از آنکه در ایشان طعنه میزنی و ایشان را بد و بدی آنگاه گفت که هر که خدا
و را ضالکرده اند نمیتواند لات کند و با خود گذارد تا تنبیه کند و اشرف ضالان شده تا فرو کند و را بر ضلالت
و حکیمتر از بن مانع باشد فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ او را هیچ راه [illegible] نماینده نباشد و هر که او را هدایت کند
بتوفیق و اصلاح و کمراه کننده نباشد نه خدای عز [illegible] و عقاب خداوند انتقام و کینه کشیدن
آنگاه گفت وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ اگر بپرسی ازین کافران که آسمان و زمین که آفرید هر آینه گویند که خدای آفرید
بگو ایشان را أَفَرَأَيْتُمْ هیچ دیدید و دیده اید که چیزها که شما می پرستید اگر خدای من ضرری رساند ایشان آنرا
کشف نتوانند کرد و باز نتوانند داشت رنج و مشقت را یا اگر خواهد که رحمتی بمن رساند ایشان
رحمت و نگاه نتوانند داشت تا بمن نرسد قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ بگو که خدای مرا بس است بر وی توکل کنند کان
قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَى مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ
يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ إِنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ
فَمَنِ اهْتَدَى فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ
بگو ای محمد کافران قریش را که ای قوم بکنید آنچه خواهید بر حسب امکان و قدرت خویش که من نیز آنچه
توانم خواهم کرد زود بود که بدانید آنکس را که عذابی رسوا کننده بوی آید در دنیا و خوار و رسوا کننده
و عذابی مقیم و دایم بوی نازل شود و همیشه در آن عذاب بماند إِنَّا أَنْزَلْنَا بدرستی که ما فرستادیم کتابی
که قرآن است بحق و صدق برای احتیاج مردمان تا هر که هدایت شود و راه راست یابد نفع آن وی را
بود و هر که ضال شود و دست بدی کرده ضرر آن ضلالت بر نفس وی باشد بر تو نرسانیده ذات بر ایشان
و تو موکل و نگاه بان ایشان نیستی اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا
فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَى عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَى إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ
لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ قُلْ أَوَلَوْ كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ
شَيْئًا وَلَا يَعْقِلُونَ قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ

ترجعون

ترجعون خدای برمیدارد جانها را هنگام مردن وی یعنی وقت خفتن خفتگان را مردگان خوانده است
از آنجا که نیز نمیتوانند کرد و تصرف در کارها چنانکه مردگان و آنانکه وی نمیرد در خواب خود یعنی آنرا که در
خواب جان نمیدارد و نگاه میدارد آنرا که مرگ بر وی حکم کرده باشد و در نکند آن جانرا که مرگ بر وی حکم نکرده
باشد تا اجل مسمی یعنی نام برده که چون آن اجل در آید بلحظه قدیم و تاخیر نیفتد بدرستی که در این چه گفته
شد از قبض روح و نگاه داشتن جان خفته و در گرو جان دیگری آیاتی و دلالتهاست که می دهد که
اندیشه کنند و فکر کنند ابو هریره روایت کرده که رسول صلعم گفت چون یکی از شما خواهد که بخسبد باید که بر پشت
راست بخسبد و بگوید اللَّهُمَّ بِاسْمِكَ وَضَعْتُ جَنْبِي وَبِكَ أَرْفَعُهُ إِنْ أَمْسَكْتَ نَفْسِي فَارْحَمْهَا وَإِنْ أَرْسَلْتَهَا
فَاحْفَظْهَا بِمَا تَحْفَظُ بِهِ عِبَادَكَ الصَّالِحِينَ آنگاه گفت أَمِ اتَّخَذُوا و نگرفته اند کافران قریش
بدون خدا خدایانی و نه امر و فرمان وی شفاعت کننده کان از بتان بگو ای محمد و اگر چه ایشان مالک نباشند
چیزی را از شفاعت و عبادت را نشناسند و بدانند ایشان را شفاعت باشد و این بر سبیل ملامت و توبیخ
گفت آنگاه گفت ای محمد بگو شفاعت خدایراست تا هر که شفاعت کند جز با رخدا نباشد مالک اوست
ملک زمین و آسمان و بر اوست مرجع و بازگشت شما هر آینه روز قیامت وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ
اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ
يَسْتَبْشِرُونَ قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ
تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِي مَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ چون خدا تنها یاد کنند تنها در پیش این
کافران دلهای آنانکه بقیامت ایمان ندارند تنگ شود و نفور گردد و از خشم و اندوه و بر گردد و چنانکه اثر آن بر بشره
ایشان پدید آید و مرض در ناصیه ایشان ظاهر گردد و چون یاد کنند آنانرا که دون خدا اند از بتان و دون
رسول خدا و اهلبیت از دشمنان ایشان دلهای ایشان خرم و شادان گردد و دلهای ایشان خندان شود چنانکه
دشمنان خدای بخشم خدای خشمگین و نفور میشوند آنگاه رسول را فرمود تا ایشان را بحکومت پیش خدای برد و بر
ایشان دعا کند و این کلمات بنده را اند که اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ خدایا آفریننده آسمان و زمین
تو حکم میان من و بندگان در آنچه خلاف کرده اند تو بی که قادری بر حکم کردن و داد مظلومان از ظالمان بستان
سند الفتوی گفت یزید یکجستم حاضر بودم مردی در آمد از آنان که قتل امام حسین ع حاضر بود و رجع گفت
شما بید که سر فرزند نبی بر قرآک آویخته آورده بد بخدای که کسانی را کشته اید که اگر مصطفی زنده بودی بر
رب و دهان ایشان میداد آنگاه این آیه بر خواند قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الی آخر الآیة
وَلَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ مِنْ سُوءِ الْعَذَابِ

معه

بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ۝ وَاگر باشد کسانی که در دنیا ظلم کرده اند
در آخرة آنچه در همه زمین باشد از ملک و مال و همچنان دیگر آن با ایشان خواهند کرد با این چه خود را از سختی
عذاب باز خرند در روز قیامت که ایشان را باز نفروشند تا ایشان این را فدیه خود کنند از بد آنکه ملک گفت
که روز قیامت خدای تعالی گوید با کسی که هیچکس را عذاب از وی کمتر نباشد در دوزخ که اگر ملک دنیا را باشد
امروز بفدای خویش کنی تا از این عذاب برهی گوید آری خدایا تو گمان این خواستم اجابت
نکردی و بمن شرک آوردی وَبَدَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ ظاهر شود روز قیامت ایشان را آنچه ایشان گمان برده باشند
و حساب نیاورده اند و گفت آنچه در دنیا گمان برده باشند که حسنات باشد چون نیکوند سیآت
باشد بدانکه نه بر آن وجه کرده باشند که خدای فرموده باشد همچنان اینست زیادت بدی که بر ترک جزع می کرد
و بر اکتساب از مرگ می ترسید گفت نه از آنچه می ترسم که در کتاب خدای است وَبَدَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا كَانُوا
يَكْسِبُونَ آشکارا گفت چون ظاهر شد ایشان را بدی آنچه کرده باشند و با ایشان فرود آید جزای این
استهزا که بر مومنان کرده باشند فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَانَا ثُمَّ إِذَا خَوَّلْنَاهُ نِعْمَةً
مِنَّا قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ۝ قَدْ قَالَهَا
الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ۝ فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ
مَا كَسَبُوا وَالَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ هَٰؤُلَاءِ سَيُصِيبُهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ
أَوَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ
لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ۝ خوانده در این آیه از خصال بد آدمی باز میگوید و میفرماید که چون آدمی را بلایی و تنگی
رسد ما را که دافع بلا و محنتیم بخواند چون محنت را بنعمت بدل کنیم و نعمت دهیم از خزاین خود و گوید که مرا این
از راه داد نه که من سزاوارم قتاده گفت بر علمی که نزد من است از معرفت وجوه اکتساب
چنانکه قارون گفت خواستم بروی رد کرد و گفت نه که آن فتنه است و امتحان ما شکر نعمت میکند یا کافر نعمت میکند
ولیکن بیشتر مردم نمیدانند که آن فتنه و امتحان است قَدْ قَالَهَا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ همین سخن و همین کلمه گفته
کسانی که پیش از ایشان بودند همین قارون و دیگر گفت إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ میدوی لاجرم چون عذاب بما آید هیچ سود
نکند ایشان را آنچه فریاد ایشان نرسید فَأَصَابَهُمْ پس بایشان رسید سیآت و بدی و آنچه ایشان کرده اند و آنانکه
ظالمان و ستمکاران اند از این جماعت بود که با ایشان رسد بدی بما آنچه کرده اند و ایشان عاجز نتوانند کرد و از
عذاب نتوانند گریخت أَوَلَمْ يَعْلَمُوا میدانند تا آنچه ایشان بر علم خود حمل میکنند که آن روزی از خدای تعالی است و تعالی

وخدای روزی

وخدای روزی رساند و گسترانند آن را که خواهد که بر حسب آنچه مصلحت داند بدرستی که در این آیاتی و علامتی
هست که ایمان آورند قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ
إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ۝ وَأَنِيبُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَ
أَسْلِمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنْصَرُونَ ۝ خلاف کرده اند در آنکه
باین آیه مراد کیست عبد الله عباس گفت مشرکان گفتند که محمد دعوت میکند که هر که شرک آورد بخدای و خون ناحق ریزد
خدا او را نیامرزد و ما این هر دو کرده ایم پس او را چرا دعوت میکند خدای تعالی این آیه فرستاد برین قول آیه شرک
بنویسید و گفتند اند که این آیه در تندلست است بر آیه إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ و گفته اند که
این آیه در حق کسانی است که اسلام آورده اند در جاهلیت گناهان عظیم کرده بودند ترسیدند که خدای ایشان را
نیامرزد خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت ای محمد بندگان را بگوی ای آنانکه بر نفس خود اسراف کرده اند و در ارتکاب
گناهان زحمت دیگذشته اند که ای بندگان اسراف کرده از رحمت خدای ناامید مباشید که خدای همگنان را بیامرزد
که آمرزنده و بخشنده است آورده اند که عبد الله مسعود در مسجد رفت و اعظی را دید که وعید سخت میکرد
و وصف اغلال و سلاسل میکرد او بیامد و بانگ بر وی زد و گفت چون مردم را از رحمت خدای ناامید میکردانی خدای تعالی
میگوید یَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ مردی بود در ایت گذشته در عبادت
اجتهاد عظیم کردی اما مردمان را ترسانیدی و از رحمت خدای ناامید کردی با پیش خدای شد گفت بار خدایا مرا تو دیدی
تو چیست گفت دوزخ گفت بر عبادت من کجا رفت گفت بندگان را از رحمت من ناامید کرده امروز ترا از رحمت خود
ناامید کرده ام سعد از زهری روایت کرده که یکروز عمر خطاب پیش رسول آمد گریان رسول گفت ای عمر چرا میگریی گفت
یا رسول الله جوانی بر در ایستاده است گریان از گریه او دلم بسوخت و چشم من گریان شد حضرت رسالت
فرمود که وی را در آورده اند حضرت گفت چرا میگریی گفت از گناهان خود میگریم که از خشم خدای عز و جل
می ترسم گفت ای جوان شرک آورده بخدای گفت نه یا رسول الله گفت خدای گناهانت بیامرزد اگر چه مانند هفت
آسمان و هفت دریا باشد گفت یا رسول الله گناه من از این عظیمتر است گفت گناه تو عظیمتر است
یا عرش گفت گناه من گفت گناه تو عظیمتر است یا کرسی گفت گناه من گفت گناه تو عظیمتر است یا خدای من گفت
خدای من از همه چیزی عظیمتر است گفت بر و گناهان عظیم را خدای عظیم بیامرزد آنگاه گفت ای جوان
بگوی ما گناه تو چیست گفت یا رسول الله شرم میدارم از وی و گفت آهسته بگوی گفت یا رسول الله من مردی بنا ام
مدت هفت سال بنا می میکردم کوهها می شکافتم و کفن مردها می بردم اتفاق افتاد که دختر یکی از انصار را بن
وفات کرد من گور او را بشکافتم و او را بر آوردم و برهنه کردم چون برگشتم نفس من مطالبه کرد برفتم و با او بخفتم

کردم چون فارغ شدم وخواستم که بروم آوازه داد که ای جوان وای بر تو از دیان دین روز دین آن روز که
خدای حاکم باشد میان خلقان وظالم را بحق مظلوم بگیرد مرا برهنه کردی در لشکرگاه مردگان وپلید
کردی در پیش خدای وسول سول چون این سخن بشنید گفت بیرون رو ای فاسق وگفت ما اقربک من النار
چه نزدیکی تو با آتش دوزخ جوان از انجا بیرون آمد سر در پایان نهاد وبگریست وتضرع میکرد وباخدای
تو به میکرد روزی گفت ای خداوند همه وآدم وحوا را بیزرفتی که هست نزدیک تو اگر توبه من قبول کرده
ولی بیامرزیده رسول خود را وصحابه را باز زمان والد آتشی بفرست ومرا بسوزان جبرئیل آمد با لباس کتان
بر مشرق ویکی بمغرب وگفت ای محمد انه سلام میگوید ومیگوید این خلقان را تو آفریدی یا من گفت با محمد یا
مرا وایشان را تو آفریدی گفت میگوید که ایشان را تو روزی میدهی یا من گفت مرا وایشان را او روزی میدهد
گفت میگوید که توبه ایشان تو قبول میکنی یا من گفت خدای توبه را قبول میکند پس چرا بنده مرا
نومید میکردی او را بان خواند وتوبه وی بپذیر ویکی او را که توبه تو قبول کردم وبر تو رحمت کردم
وانیبوا الی ربکم باخدای کردید ورجوع با وی کنید وتن در فرمان وی نهید پیش از انکه عذاب شما رسد
وانکاه شما را نصرت ندهد ویاری نکند واتبعوا احسن ما انزل الیکم من ربکم قبل ان یاتیکم
العذاب بغتة وانتم لا تشعرون ان تقول نفس یا حسرتی علی ما فرطت
فی جنب الله وان کنت لمن الساخرین او تقول لو ان الله هدانی لکنت من
المتقین او تقول حین تری العذاب لو ان لی کرة فاکون من المحسنین
بلی قد جاءتک آیاتی فکذبت بها واستکبرت وکنت من الکافرین
ثابت کنید بهتر آنچه فرو فرستاده شده بشما از خدای شما یعنی قرآن آنچه است بجای آرید آنچه بهتر است
از آن در دین نایبه تا کار کرده باشید بر وی که احسن ما انزل الیکم وگفته اند که احسن بر آن گفت که قرآن
مشتمل است بر سه چیز بر ترک قبایح وذکر اوامر ونواهی وذکر احسن ذکر قبایح بر آن کرد تا مرا وی رغبت نکند
وذکر احسن بر آن کرد تا از وی رغبت کند این زید گفت دست در محکمات زنید وآنرا کار بندید ومتشابهات
بر اخفا کذارید تا وایشان را دانند من قبل ان یاتیکم العذاب پیش از انکه عذاب بشما آید
وانکاه نمانید ان تقول نفس یا حسرتی این اعذار وانذار برای آن کردیم تا بکوید هر نفس تا بعت
کنند از خدا پیش از آن که بکوید که یا حسرتی واندوهی بر آنچه تقصیر کردیم از طاعت خدای امتثال امر وی وانکه
من از جمله مستهزایم قتاده گفت وی را پس بنده که در طاعت خدای تقصیر کرد تا تقصیر طاعت کنند کان را مستهزا
کردیم ابو صالح گفت در بنی اسرائیل مردی بود عالم وعابد وخداوند مال ابلیس وی را وسوسه کرد وگفت ای مرد از دنیا

نصیبی بردار وانکاه توبه کن او بفرمان ابلیس فریفته شد مال خود در معصیت صرف میکرد تا بکروز ناکاه
ملک الموت پیش او آمد گفت تو کیستی گفت ملک الموتم آمده ام تا جانت بردارم آن مرد گفت یا حسرتی علی ما
فرطت فی جنب الله خداوندا حکایت کرد با رسول او تقول تا بکوید خداوندا مرا هدایت کردی من نیز متقی بودی
این فاسق کوید انکاه که عذاب دوزخ بینند که اکر مرا بازکشتی باشد باد نیا انکاه من از جمله نیکوکاران
باشم بلی قد جاءتک آیاتی آمد بتو آیات من آنرا تکذیب کردی واستکبار وکردن کشی نمودی واز جمله کافران بودی
ویوم القیمة ترى الذين كذبوا على الله وجوههم مسودة اليس في جهنم
مثوى للمتكبرين وينجي الله الذين اتقوا بمفازتهم لا يمسهم السوء ولا هم
يحزنون الله خالق كل شيء وهو على كل شيء وكيل له مقاليد السموات
والارض والذين كفروا بآيات الله اولئك هم الخاسرون
در روز قیامت تو بینی کسانی را که بر خدای دروغ کفتند روی ایشان سیاه ونار لیس فی جهنم مثوی
در دوزخ جای مقام کردن کافران متکبران کردن کش بی حرمت وینجی الله ونجاة دهد خدای بر حسب کار آن
را از دوزخ بسبب ظفر ایشان بطاعت داری وبر هیز کاری چنانکه با ایشان ترسیده بدی واندوهی بد
حلال نکرده اند ولکن تشوند الله خالق کل شیء خداست آفریننده هر چیزی که از نفس وخداوند او شما
دون اعمال وافعال بنده کان از کفر وسامی واو بر هر چیزی وکیل ونکاهبان له مقالید السموات
والارض او راست کلیدهای خزاین آسمان وزمین بی خلاف حافظ ونکاهبان آسمان وزمین
از انجا که کلیدها خزاین خود در دست خزینه دار باشد حارث هدانی گفت امیر المؤمنین وامام المتقین
علی بن ابی طالب علیه الصلاة والسلام شنیدم که خازن آسمان وزمین آنست که بنده هر بامداد
وهر شبانکاه ده بار بکوید لا اله الا الله والله اکبر وسبحان الله والحمد لله واستغفر الله
ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم هو الاول والآخر والظاهر والباطن
له الملك وله الحمد يحيي ويميت بيده الخير وهو على كل شيء قدير گفت هر که این
کلمات را ده بار بامداد وشبانکاه بکوید خداوند او را شش خصلت بدهد اول از ابلیس وی را نکاه دارد
ودوم قنطاری مزد بدهد وبر اکر کند حسنات او از کوه احد کرانتر باشد وسیم او را بدرجه
ابرار ونیکوکاران برساند وچهارم حبتی از حور العین بدهد وپنجم نه دوازده هزار فرشته را
حاضر آرد تا این کلمات بنویسند برای وی وبروز منشور روز قیامت برای وی کواه دهند ششم همچنان
باشد که توریة وانجیل وزبور وفرقان خوانده باشد وچنان باشد که حج وعمره مقبول کرده باشد

واگر در آن شب و آن روز و آن ماه بیرون از جمله شهیدان باشد وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه کافر شدند بآیات
خداوند ایشان زیانکاران اند روز قیامت قُلْ أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَأْمُرُونِّي أَعْبُدُ أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ
وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَ
لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ بَلِ اللَّهَ فَاعْبُدْ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ
حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ
بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ بگو ای محمد مرین جاهلان را که خدا ناشناس
مرا بخدایی فرمایند پرستیده و گفته وحی بدرستی که بمن فرستادند و بپیغمبرانی که پیش از تو بوده اند
و گفته مر او ایشان را که ای محمد اگر تو شرک آری هر اینه عمل تو باطل گردد و تو از جمله خاسران و زیانکاران باشی
مراد باحباط نفی ثواب است بوقت قبول یعنی هر که شرک آرد اعمال کرده باشد ثمر آن وجه بود که بجای
قبول باشد بَلِ اللَّهَ فَاعْبُدْ نه که خدای را پرست و از جمله شاکران باش و این وقتی بود که مشرکان بلیه
رسول را سلم گفته که ایمان ما را استلام کن تا ما بتو ایمان آوریم و برا فرموده که بگوی که مرا فرموده اند که
خدا را پرست و از شاکران باش وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ خدا را تعظیم نکردند سزای تعظیم کردنش
ندانستند چون غیر خدا را پرستیدند و رسول را بعبادت وی فرمودند آنگاه تنبیه کرد ایشان را
بر عظمت خود بطریق تجلیل با آنکه گفت وَالْأَرْضُ جَمِيعًا زمین بنزدیک عظمت وی است در قبضه قدرت
در یک قدرت وی روز قیامت یعنی در تصرف و بی ساق و نشان می سلک هلکان نازل کرده و
آسمانها بدست قدرت و یمین و تمکین وی است در نوردیده کرده سُبْحَانَهُ پاک و منزه آن
خدای که قدرت بر کمال و ایست و صد هزار چندین آنکه بوی شرک می آرند و انبازی می گیرند وَنُفِخَ فِي
الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ
فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ
الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ
وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ و در دمیده شد پس بیهوش شوند
و بمیرند هر که در آسمان و زمین باشد مگر آنکه خدا خواهد و در وقت نفخه دوم باشد و فرشتگان جمله اهل آسمان
و زمین بمیرند الا جبرائیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و عزرائیل ابو هریره از رسول صلعم روایت کرد که از
او پرسیدم گفت از جبرئیل پرسیدم که ایشان که باشند که خدا استثنا کرد گفت هم الشهداء المتقلدة سیوفهم
گفت شهیدان باشند بتقلد کردن افکنده در پیرامن عرش ایستاده باشند روز قیامت قربتگان باشند

کو باستقبال

کو باستقبال ایشان آینده باشند با قوة و زبرجد با نهای سندس و استبرق و نرم از حریر هر کدام چند چشم
زخمی باشد در بهشت کرده اند و گویند بیا بیدنا بنگرید که خدا چگونه حکم میکند میان خلقان بیایند
و بنگرند انس مالک گفت از رسول پرسیدم گفت جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل اند خدا گفت که ما
ندانند عزرائیل عاجز باشد گوید یا خدایا تو عالمتری ما چه کس را نده ایم گوید او ملک الموت جان اسرافیل
برداره جان اسرافیل برداره آنگاه گوید که ماند گوید جبرئیل و میکائیل و ملک الموت فرماند در رسد ملک الموت
گوید میکائیل را جان برداره جان میکائیل برداره آنگاه گوید که ماند گوید یا خدایا ملک الموت ماند و جبرئیل
جبرئیل گوید بدست با ملک الموت ملک الموت بیرون جبرئیل باید بر خداوند گوید که ماند گوید یا خدایا تو
جبرئیل الوام اتباق و جبرئیل ابیت انصافی خداوند گوید ای جبرئیل از مرگ چاره نیست جبرئیل در سجده آید
بیفتد و میگوید سُبْحَانَهُ رَبِّي تَعَالَيْتَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ آنگاه جان بدهد تا نماند الا یک خدای
تعالی گفت انبیا مستثنی اند خواه باشد و بعد از هیچ زخمه دوزخ نوذ اصحاب تحقیق
در باب آنست که خداوند تعالی خواهد بود چون وی قیامت فرماید لا تحل آن یکجزو و تمام اجسام و اعراض
فانی شود اجسام بصدمه و اعراض بتبعیه ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى آنگاه یکبار دیگر دمیده شود و آن نفخه احیا باشد
بیاسیم فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ تو بینی ایشان را بر پای ایستاده و منتظر اند امر خدا را چه فرماید
وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ و زمین نورانی و روشن کرده بنور خداوند گفته که خداوند تو بیاید فرمایند
روز قیامت که هر روی زمین منور کرده وَوُضِعَ الْكِتَابُ و نامهای اعمال بندگان بنهند بر حساب
و پیغمبران و گواهان را بیارند تا برای پیغمبران گواهی دهند بتبلیغ رسالت و گفته مراد بگواهان فرشتگانند که
بر خلقان موکلند وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ و حکم کنند میان خلقان بحق و بر ایشان ظلم نکنند و تمام بعدل هر چیزی را آنچه
کرده باشند یعنی جزا آن از خیر و شر و ثواب و عقاب و وعد و وعید است بآنچه میکنند وَسِيقَ
الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى جَهَنَّمَ زُمَرًا حَتَّى إِذَا جَاءُوهَا فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا
أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَيُنْذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا
قَالُوا بَلَى وَلَكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ قِيلَ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ
خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ بدانند آنانکه بخدا کافر باشند چون راند ایشان را بجانب
دوزخ گروه گروه هر انبوه را با مستدلی تا چون بدوزخ رسند درهای دوزخ را بگشایند و آن هفت در باشد خازنان
دوزخ ایشان را گویند هی رسولان و پیغمبران که از شما بودند بشما نیامدند که برشما میخواندند آیات خدا و حالهای
ترسانیده اند از دیدن این روز گویند بلی آمده اند لیکن واجب شده و سزاوار گشت سخن خداوند که کلمه ذ جهنم

مِنَ الْجَنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ كافران را گویند در شوید از این درهای دوزخ که این جای هفت است و بجای هشت
دوزخ که ذکشان را وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّى إِذَا جَاءُوهَا
وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ
وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ
حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِّينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ
يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
و براند آنان را که بهشت کافران کرده کرده و هر گروهی را با متقیان خود چون بدرهای بهشت رسند
و آن هفت است درهای بهشت را گشاده یابند فرشتگان باستقبال آیند خازنان بهشت بشتابند گویند سلام
طبتم فادخلوها خالدین و درود بر شما باد خوش دل باشید و خوش عیش در بهشت جاوید و بدانید
امیر المؤمنین و امام المتقین علی بن ابی طالب علیه الصلوة والسلام گفت ای فرزند بهشت بر نه درجه است
درختی باشد از آن درخت و چشمه آب می آید او را گویند از این چشمه غسل کن غسل کننده نضرة النعیم
بر اندام او بر دمد اندامش پاکیزه شود و پاک شود پس از آن دیگر که بر روی نشیند و موی سر کاید نکرده
آنگاه از چشمه دیگر آب دهند ایشان را آنچه در اندرون ایشان از کینه و غل و غش و حقد و حسد بیرون
شود آنگاه فرشتگان باستقبال ایشان آیند بر در بهشت و ایشان را گویند سلام علیکم طبتم فادخلوها
خالدین و هر گروهی را بعلامت بشناسند و گروه ایشان در آیند چنانکه خویشان شفقت کنند با کسی که از سفر در آید
آنگاه یکی از ایشان برود و زنان او را از حور العین خبر دهد ایشان باستقبال تا در سرای بیایند و بر وی سلام کنند
چون در شوند عکس مرین مخصوصه تختها بنهند مرصع با نواع جواهر و بساطها انداخته و فرشها گسترده و بالشها نهاده
و اساس و دیباها حشو آن از زغفران و از یاقوت سرخ و لؤلؤ سفید و زمرد سبز و درخت نشسته
و گیسه زند و سعف آن نگاه کند چشمش خیره ماند گویند الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا
أَنْ هَدَانَا فرشتگان گویند تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ایشان گویند الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا
وَعْدَهُ سپاس خدای را که وعده خود را با ما راست کرد و زمین بهشت بمیراث بما داد تا هر کجا خواهیم از بهشت فرود
و آیم فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ بهشت عاملان را که عمل صالح کنند آنگاه مخاطب کرد رسول را صلعم و گفت وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِّينَ
یعنی تو بینی فرشتگان که عرش را آمده تسبیح و تحمید میکنند خدای را بسبیل لذت نه بسبیل عبادت که
آن روز تکلیف نباشد و حکم کرده شود میان خلایق بتوانگران و درویشان و میان بندگان و امتان حکم
بحق و گفته شده که الْحَمْدُ لِلَّهِ بتاکید و تعالی گفت الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ و در آنجا همین گفت

وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ تا قضی باشد بند کانش را در بندگان را
همین کلمات بزبان راننده و در انتهای کارها همین کلمات بزبان راننده

سورة المؤمن مکیة

هشتاد و دو آیت و در او ناسخ و منسوخ نیست و در آن سورة المؤمن گویند که در او ذکر خبر مؤمن
آل فرعون است عبد الله عباس گفت لِكُلِّ شَيْءٍ لُبَابٌ وَلُبَابُ الْقُرْآنِ الْحَوَامِيمُ هر چیزی را خلاصه و لب
و نغز قرآن حوامیم است و رسول صلعم گفت حوامیم هفت است و درهای دوزخ هفت است جهنم و لظی
و سعیر و سقر و هاویه و جحیم روز قیامت هر سوری بیاید و بر درهای از این درهای دوزخ نشیند و هاکنه
که هیچ خوانده این سورتها که ایمان داشته باشد بوی بدوزخ برند و رسول گفت لِكُلِّ شَيْءٍ ثَمَرَةٌ وَثَمَرَةُ
الْقُرْآنِ الْحَوَامِيمُ هر چیزی را میوه است و میوه قرآن حوامیم است فَمَنْ أَحَبَّ أَنْ يَرْتَعَ فِي رِيَاضِ الْجَنَّةِ فَلْيَتَنَزَّهْ فِي الْحَوَامِيمِ
هر چیزی را میوه است و میوه قرآن حوامیم است این سورتها روضتهای اند نیکو و خوش هر کس که خواهد
که در غرارها بهشت برود که حوامیم بخواند و هر کس که حوامیم بخواند در هزار درجه بهشت برسد

بسم الله الرحمن الرحیم

حٰمٓ تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ
شَدِيدِ الْعِقَابِ ذِي الطَّوْلِ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ مَا يُجَادِلُ فِي
آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَا يَغْرُرْكَ تَقَلُّبُهُمْ فِي الْبِلَادِ عکرمه
روایت کرد از رسول صلعم که حٰمٓ آیت از نامهای خدای است و از کلیدهای خزاین خدای است عبد الله عباس
گفت حٰمٓ اسم الله اعظم است یعنی نام مهتر خدای و چون الرحمن و رحیم و رحمن کنی الرحمن باشد عطا و خراسانی
گفت افتتاح نامهای خدای است چون حکیم و حمید و رحمن و رحیم افتتاح
آن نام است که او ثنا بیم است چون مالک و ملک و مجید این آنست که انس مالک روایت کرد که روزی اعرابی
رسول را پرسید که حٰمٓ چیست مادر نیست خود این را نمی شناسیم گفت بدو اسما و فواتح سورتها از نامهای اویند
سورتها فرا گفت خدای صلعم یاد کرده است بحکم ملکش یعنی بجبروت بر دباری و پادشاهی و من عذاب بکم آنرا که
از اخلاص بگوید لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ و چون حٰمٓ نام سوره بود معنی این بود که حلم سورتها فرستاده خدای
که عزیز و غالب و دست کار و دانا است و گفته اند که معنی حٰمٓ حمایت یعنی فتنه برکرده تو بر دنیا
از آن حمد فرستاده کتاب قرآن آنرا که فرید کار عزیز و دانا و آمرزنده گناه کاران و توبه پذیرنده تائبان
شدید العقاب سخت عقوبت آنرا که توبه نکند و نگوید لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ خداوند فضل و نعمت است بر کسانی
که این کلمه بگویند و اصل طول انعامی باشد که ملکش دراز بود حماد گوید که ثابت گفت جایی فرود آمدم در پهلوی

جنبه مصعب ابن الزبیر ربیا بانی کرمی نمی برید وهیچ خراتی نمی جنبید من این سوره آغاز کردم چون
کنتم غافر الذنب بکسر کنت بکوی یا غافر الذنب اغفر لی ذنبی چون کنتم قابل التوب کنت بکوی یا قابل
التوب اقبل توبتی چون کنتم شدید العقاب کنت بکوی یا شدید العقاب اعف عنی عقابی چون کنتم
ذی الطول کنت بکوی یا ذا الطول اطل علی الغنیة من انجیه پرون دو دیدم از عجب وراست نکاه کردم
هیچکس را ندیدم اهل اشارة کفته غافر الذنب فضلا وقابل التوب وعدا وشدید العقاب عدلا
لا اله الا هو الیه المصیر فرقا ابن اسم کفت مردی بود از جمله معروفان اهل شام بوفاة پیش یکی
از بزرکان اهل شام آمد روزی چند پیش وی نیامد کفت فلان کجاست
کفتند بشراب مشغولست فرمود تا پیش وی نوشته بسم الله الرحمن الرحیم
حم تنزیل الکتاب من الله العزیز الحکیم غافر الذنب وقابل التوب شدید العقاب ذی الطول
لا اله الا هو الیه المصیر وکفت برو ید و وقتی کرست نباشد بوی دهید تا سر بوی داده بخواند
کفت آیتی است در وعدهٔ قبول توبه وغفران وکناه وتهدید عقاب وآنرا باز نخواهند تا دشمن شد
وتوبه کرد ما یجادل فی آیات الله الا الذین کفروا جدل کفته ولی آیات خدا ودفع کردن آن مکر کسانی
که کافر شدند فلا یغرنک تقلبهم فی البلاد بنا بدکه ترا فریفته کرده اند فاواکشتن ایشان در شهرها
بلا وعذاب وبخاء که مصیبه وبازکشت ایشان با زوال وفنا خواهد بود ابو هریره از رسول صلعم روایة
کرد که جدال در قرآن کفر باشد کذبت قبلهم قوم نوح والاحزاب من بعدهم
وهمت کل امة برسولهم لیاخذوه وجادلوا بالباطل لیدحضوا به
الحق فاخذتهم فکیف کان عقاب وکذلک حقت کلمة
ربک علی الذین کفروا انهم اصحاب النار مثل این قوم نوح اوانکه بیاید کرده اند
وآن جماعت از پیش ایشان بوده اند ومجتمع شده اند بر مخالفت انبیا وبرایشان بعد از وفاة آمده اند وهر یکی از
ایشان قصد پیغمبر خود کرده تا وی را بکیرند وبکشند وبا او مجادله وخصومت کرده اند بباطل تا حق را بآن باطل
کرداننده من ایشان را بآن بکرفتم وهر یکی را بنوعی عذاب کردم اکنون بنکر وبدان که عذاب من چکونه بود
ایشان را وکذلک وهمچنین واجب شد وسزاوار کشت کلمهٔ خداوند تو همین وعدهٔ او بعذاب وهلاک
وآنکه ایشان اهل عذاب واصحاب دوزخ اند الذین یحملون العرش ومن حوله یسبحون
بحمد ربهم ویؤمنون به ویستغفرون للذین آمنوا ربنا وسعت کل
شیء رحمة وعلما فاغفر للذین تابوا واتبعوا سبیلک وقهم عذاب

الجحیم ربنا وادخلهم جنات عدن التی وعدتهم ومن صلح من آبائهم
وازواجهم وذریاتهم انک انت العزیز الحکیم وقهم السیئات
ومن تق السیئات یومئذ فقد رحمته وذلک هو الفوز العظیم
آن فرشتکان که عرش برکرفته اند وآنانکه برکرد عرش اند خدای را بتسبیح میکویند با حمد
وثنا وستایش وبدیانت می آرند واستغفار وآمرزش میخواهند کسانی را که ایمان آورده اند سیره روایت کرده
که حاملان عرش را پاها در هفتم زمین است وسرها در پیش افکنده باشند وایشان از اهل آسمان ششم
خاضع باشند مجاهد کفت میان فرشتکان ومیان عرش هفتاد حجابست از نور وظلمت که خدای تعالی
چنین فرشته بیافرید که عدد ایشان جز خدای نداند وایشان را فرمود که عرش را بردارند نتوانستند جبرئیل
ومیکائیل واسرافیل وعزرائیل فرمود که عرش را بردارند وبر دوش حاملان نهند جبرئیل بیامد بیک کوشه و
کفت سبحان الله ومیکائیل بیامد بر دیکر کوشه وکفت الحمد لله واسرافیل بدیکر کوشه آمد وکفت لا اله الا
الله وعزرائیل بر کوشه دیکر آمد وکفت الله اکبر وعرش را بآسانی بر کرفتند وبر دوش حاملان عرش نهادند
چون نقل وکران عرش بایشان رسید کفتند لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم آن بار بر ایشان
آسان شد بیاری بنده مومن تا نیز چون دشواری پیش آید باین کلمات انجا کی تا بر تو آسان شود عبد الله
عباس از رسول صلعم روایة کرد که تفکروا فی الخلق ولا تفکروا فی الخالق در مخلوقات اندیشه کنید
ودر آفریدکار اندیشه مکنید که خداوند را فرشته ایست که وی را بازوی او را عرش بر دوش وی است پایهای آن
هفتم زمین کذشته وسر او بالای هفتم آسمان در کذشته واز عظمت حق وشیبة او چنان کوچک شود
که کوچکترین مرغی جابر عبد الله الانصاری کفت رسول صلعم کفت مرا دستوری دادند که با یکی از فرشتکان
از جملهٔ حاملان عرش فرشته ایست که از کوش تا کوش او هفتصد ساله راهست امامت عرش قتادة بن عامر از پیغمبر
روایة کرد از رسول صلعم که کفت خداوند عرش را از جوهری سبز آفرید واو را هزار هزار روش هزار راست بر هر
سری هزار هزار روش هزار رویست بهنا وهر رویی هزار هزار روش هزار بار چنده دنیا است وبر هر روی هزار
هزار روش هزار دهانست وبر هر دهنی هزار هزار روش هزار زبانست وبهر زبانی خدای را تسبیح میکند
بهزار هزار روش هزار لغت هر لغتی از لغات عرش خدای را بخلق ذات که بآن تسبیح میکند وازامام الناطق جعفر
ابن محمد الصادق علیه الصلوة والسلام روایة کرده اند از پدرش که میان قایمهٔ عرش تا قایمهٔ دیکر چندانست که میرود
الهفتاد هزار سال دی پرنده تا بوی رسد وخدای را فرشته ایست نام او رفرفائیل او را چهار هزار راست
از هر پر تا پری دیکر پانصد ساله راهست بخاطر او کذشت که بالای عرش چیست خداوند بر عاتق مشاهده

کرد تا سی و شش هزار سال انکه خداوند را گفت به بیست هزار سال می پرید با ان خداوند بدو فرمود
که تا سی هزار سال می پرید گفت بار خدایا چند پریده ام و چند مانده است حق تعالی گفت هنوز یک قبه ان
قوایم نپریده و اگر تمام پریده بپرید آن فرشته گفت سبحانک ما عبدناک و بحمدک خدای تعالی رسول را
فرمود که این تسبیح را در سجود بگوی از صادق ع روایت که هیچ چیز از عرش خالیتر نباشد و از جبلة
نفاث و کلمات او است که میگوید اعوذ بالله من عقاب الله و اعوذ بالله من سخط الله و من نقمة الله
و اعوذ بالله من کید الله کعب الاحبار گفت چون خداوند عرش را بیافرید فرشتگان گفتند
همانا از عرش هیچ چیزی بزرگتر نباشد خداوند تا بیافرید تا که عرش حلقه کرد او را هفتاد هزار بار است
بر هر بار هفتاد هزار بر هر بری هفتاد هزار رو است بر هر روی هزار هزار زبان است از هر زبانی بعدد
قطرهای باران و برگ درختان در یک بیابان و عدد ایام دنیا و بعدد حمد فرشتگان تسبیح بر انداز را
گفت که عرش دارای کرد عرش را در آمد بیک قبه و یک قبه دیگر بیش زیاده بود وهب منبه گفت که عرش هفتاد
هزار صف فرشتگانند صفها زیر صف چسپ کرده عرش طواف میکنند که روی می آیند و که روی میروند چون
بیکدیگر رسند تکبیر و تهلیل گفته و پس ایشان هفتاد هزار صف دیگر ایستاده و دستها بر کرده نهاده چون
آواز ایشان بشنوند ایشان تکبیر و تهلیل گفته گویند سبحانک ما عبدناک و بحمدک ما اعظمک و اجلک لا اله
الا انت الذی کلمتم بک و از پس ایشان هفتاد هزار صف دیگر ایستاده و دستها بر هم نهاده
هر یکی از ایشان نوحه و تسبیح گویند که آه دیگر نگوید و ایشان و عرش هفتاد حجاب است از نور هفتاد
حجاب از ظلمت و هفتاد حجاب از آتش و هفتاد حجاب از سینه و هفتاد حجاب از یاقوت سرخ و هفتاد حجاب
از زبرجد و هفتاد حجاب از برق و هفتاد حجاب از آب و هفتاد حجاب از تکرک و آنچه خدای داند هر یکی از ان
حاملان عرش چهار روی است یکی بر صورت کرکسی و یکی بر صورت آدمی و یکی بر صورت گاو و یکی بر صورت
ایشان است و هر یکی از ایشان چهار پر است دو پر پیش روی دارند تا در پیش عرش خیزد و بر عرش نشوند و عارفی
فرشتگان است مومنان را که رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا خداوندا همه چیز را رسیده ای بحمد علم خود
سعت رحمت هر چیزی را شامل و علمت هر را محیط بیامرز آنانرا که توبه کردند و بر راه تو رفتند و ایشان را از عذاب
دوزخ نگاه دار طرق عبد الله گفت ناصح ترکی بنده گان خدا با فرشتگان و خیانت کننده ترا ایشان را شیطان
رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ از جمله دعا ایشان است مومنان را که بخدا ایشان را بهشت عدن بر آنکه وعده کرده
و الصلوة که صلاح بود از پدران ایشان و فرزندان ایشان تو بی آن خداوند که عزیز و غالبی و هر که کناه و دست کنار
خداوندا ایشان را از بدی نگاه دار و از کناه و معصیت بلطف و کرم خود باز دار که هر که را تو بدی نگاه بر وی رحمت

کردی

کردی و آن فوزی عظیم است و ظفری بزرگوار رسید جبرئیل گفت مرا بر پشت برند و بجای خود برسید چون
ساکنان شوند گویند مادرم و پدرم و برادرم کجا اند فرشتگان گویند که ایشان عمل نداشتند که تو داری تا انجا
رسید ندا کوید بار خدایا من در حق ایشان شفاعت بکنم حق تعالی فرماید ایشان را بهشت برند نزدیک وی
اِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنَادَوْنَ لَمَقْتُ اللَّهِ أَكْبَرُ مِنْ مَقْتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ إِذْ تُدْعَوْنَ إِلَى
الْإِيمَانِ فَتَكْفُرُونَ قَالُوا رَبَّنَا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا
فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ ذَلِكُمْ بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ وَإِنْ
يُشْرَكْ بِهِ تُؤْمِنُوا فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ آنانکه کافر شدند ندا ایشان را آواز دهند و گویند
در آن حال که در دوزخ باشند و خود را دشمن دارند چون عذاب بر ایشان سخت شود که دشمنی شما را در دنیا بر
کفر و معاصی بزرگتر است از انکه دشمنی شما خود را انجا انکاه بیاد این کرد و گفت چون عذاب بر ایشان
سخت شود اذ تدعون چون شما را بایمان دعوت میکردند و شما کافر می شدید و ایمان نمی آوردید قالوا
ربنا و گفتند این کافران صیحه در دوزخ گویند خداوندا ما را بمیرانیدی دو بار و زنده کردانیدی دو بار
اماتت اولی در دنیا است عند انقضاء اجله و دوم در گور است و احیاء اولی در گور است و
احیاء دوم در قیامت و این قول سدی است و جمعی از مفسران و این مذهب اصحاب ماست و مذهب اصحاب
الحدیث و مشایخ معتزله و همین تفسیر است قول خدای را کیف تکفرون بالله و کنتم امواتا فاحیاکم
ثم یمیتکم ثم یحییکم عبد الله عباس ضحاک گفته که اماتت اولی در اصلاب آبا است انکاه که نطفه
بودند و اماتت دوم در دنیا و احیاء اولی در دنیا است بعد از تکلیف و احیاء دوم در قیامت برای ثواب
و عقاب و این مذهب اصحاب بحار است و مذهب اول موافق ظاهر آیت است برای انکه اماتت نباشد الا از حیات
چه معنی اماتت بیرانیده نباشد الا مرده را که او را حیاتی بوده باشد و در آیه سورة البقره و کنتم امواتا
جمیع میت اموات است و میت آن باشد که او را حیوة نباشد مر آنرا که شما در اصلاب آبا و ارحام امهات
جماد بودید من شما را احیا کردم چون گفت اموات نیست با این احیا گفت و این دو بجانات و در این آیت
احیاء و اموات هر دو حقیقت است فاعترفنا بذنوبنا ما بکناه معترف گشتیم هیچ ممکن هست که ما را راهی باشد که باد دنیا
رویم و عمل صالح کنیم و مذهبی بخواهیم و تلافی کار خود کنیم آیه را دلیلست بر سوال و اخبار بسیار است مردان طریق
اصحاب الحدیث که بحد تواتر رسیده است و در آن حال باشد این سوال که مرده را در گور بنشانند و سر گور بروی راست
کنند و چنانست که آواز نعلین کسانی که از سر گور باز گردند بشنود انکه که دست بر سر خاک وی نهد بر
زیارت چون دست بر هم نهند و بنشانند او بشنود و حدیث فاطمه که رسول صلعم بر سر گور وی نشست چنانکه گوش

با سخن کسی نکرده اند بیانه گفت اینک اینک صحابه از وی پرسیدند از این که این چه بود که گفتی گفت چون خاک
بر روی راست کرد ندا خدای تعالی و برانگیزانیده کرد اینده فرشتگان سؤال آمدند و او را از خداوند پرسیدند جواب
صواب بگفت و از رسول پرسیدند جواب صواب گفت چون از اماش پرسیدند فرماند نشان تلقین کرده
و این حدیث که القبر روضة من ریاض الجنة او حفرة من حفر النیران هم دلیل است بر این برای آنکه
این وقتی مصور بود که دیگر زنده باشد ذلکم بانه اذا دعی الله شما را این عذاب دایم برای آنست که
چون دعوت کرده شدند شما را باخدای و پرستیده باخلاص کافر شدید و ایمان نیاوردید و اگر بدو شرک آوردید
شما بنزدیک وی ایمان نیاوردید بدان امروز حکم خدای راست حکم کرده است بر شما عذاب ابد و دوزخ جاوید
و آنکه شما را از دوزخ بخرجانباشد هو الذی یریکم آیاته و ینزل لکم من السماء رزقا و ما
یتذکر الا من ینیب فادعوا الله مخلصین له الدین و لو کره الکافرون
رفیع الدرجات ذو العرش یلقی الروح من امره علی من یشاء من عباده لینذر
یوم التلاق یوم هم بارزون لا یخفی علی الله منهم شیء لمن الملک
الیوم لله الواحد القهار اوست آن خدای که بنماید آیات و علامات خود را از اندازه کردن
بر وحدانیت او و فرو فرستد برای شما از آسمان روزی یعنی باران که کشت و نبات رویاند و ما یتذکر
و اندیشه نکند درین و پند نگیرند از این مگر آنکس که باخدای رجوع کند و روی بطاعت وی آورد زیرا که آنکس
که بر طریق عناد رود دستگیر نگردد فادعوا الله پس خدای را بخوانید و خدای را پرستید رفیع الدرجات
او خداییست بلند کرداننده درجات بندگان شیوا با انبیا و اولیا و مؤمنان و بلند کرداننده آسمانها
و بلند پایه و معنی آنست که هیچ چیز بالاتر او نیست نه بمعنی جهت بلکه بمعنی علو منزلت خداوند عرش
است خالق و مالک اوست و با او غایت یلقی الروح القاء وحی میکند وحی فرستد با آنکس که بخواهد و وحی
روح خوانند برای آنکه شرع بدو زنده است چنانکه بروح برای آن فرستادیم قایم کننده و آگاه
کرداننده از روز قیامت و این روز را یوم التلاق برای آن خوانند که درین روز اهل آسمان و زمین بهم رسند
برای آنکه آنچه هر کس کرده باشد بآن برسند از خیر و شر و ظالم مظلوم رسد و مایدیهم بعوثهم بارزون
روزی که ایشان ظاهر شوند از گورها بیرون آیند صحرا و قیامت برای ایشان پوشیده نباشد لا یخفی علی الله
هیچ چیز بر خدای پوشیده نگردد از ایشان و درین روز ندا آید که لمن الملک الیوم امروز ملک و پادشاهی
کرا است بگویند شما که دعوی ملک و پادشاهی میکردید تا کسی جواب داد نه محالست نباشد هم خود جواب
دهد که لله الواحد القهار ملک خدای راست که یکیست و یگانه شکننده جبارانست و کننده آنکه

این جواب را مجرد دهند با آن کسی که این ندا کند از فرشتگان الیوم تجزی کل نفس بما کسبت
لا ظلم الیوم ان الله سریع الحساب و انذرهم یوم الآزفة اذ القلوب
لدی الحناجر کاظمین ما للظالمین من حمیم و لا شفیع یطاع یعلم خائنة
الاعین و ما تخفی الصدور و الله یقضی بالحق و الذین یدعون
من دونه لا یقضون بشیء ان الله هو السمیع البصیر
امروز جزا دهند هر نفسی را بآنچه کرده باشد و هیچکس ظلم نرود و خداوند روز شمار است حساب خلقان
بر وی آسان است عبدالله مسعود را از این آیه پرسیدند گفت خداوند خلقان را حشر کند و صعیدی
یعنی زمین چون سیم سفید که مردی از زمین خلق را نیازرده باشد او این سخن که انجا رود این باشد
که خداوند گوید یعنی ناه و از رجل و گوید لمن الملک الیوم خلایق گویند لله الواحد القهار و
انذرهم و بترسان ایشان را ای محمد از روز آزفه که قیامت است و برای آن آزفه خوانند که نزدیک است که گویا
هی قریب اذ القلوب لدی الحناجر آنگاه دلها از خوف بحلقها رسد این از آنجا گفت که عرب
گوید مرد بدل چون ترسد یا دردش افتد سنگ شود بر بالا آید دل تیز بر بالا آید که ظالمین ختم و اندوه
فرو خورند بر گرفتار ما للظالمین نباشد ظالمان را هیچ خویشاوندی و نه هیچ شفاعت کننده که
شفاعت وی قبول کنند و در انجا خواهد فرود فرمان وی و بر تاوست آن خدای که خیانت چشمها داند
و آن چیزی که بخیانت نظر کند آن شناسد عبدالله مسعود گفت این مردی باشد که جماعتی نشسته باشند
زنی بگذرد او دزدیده بوی نگرد رسول صلعم گفت النظرة الاولی و اثانی فلک و بدانند آنچه دلها آنرا
پوشیده میدارند و الله یقضی بالحق خداوند حکم کند بحق راستی و آنانکه ایشان را بخوانند و می پرستند
بهیچ چیز حکم نکنند و نتوانند کرد بدرستی که خدای بیاوشنوا و بینا بر حقیقت اولم یسیروا
فی الارض فینظروا کیف کان عاقبة الذین کانوا من قبلهم کانوا هم
اشد منهم قوة و آثارا فی الارض فاخذهم الله بذنوبهم و ما کان لهم
من الله من واق ذلک بانهم کانت تاتیهم رسلهم بالبینات
فکفروا فاخذهم الله انه قوی شدید العقاب استفهام است بر سبیل
تنبیه و توبیخ سبکوبید علی این کافران در زمین نمیروند تا بنگرند و به بینند که چون بود عاقبت و سرانجام
آنانکه پیش از ایشان از کافران که بقوت و مردی از ایشان سخت بودند و آثار ایشان از سراها و کشتها بیشتر
چون در خدای عصیان آوردند ایشان را بگرفت بسبب گناهان ایشان و نبود ایشان را هیچ جای و نگاه

ونگاه دارنده از عذاب خدای این عذاب ایشان را برای آن آمد که رسولان با ایشان می‌آمدند کافر می
شدند و انکار میکردند خدا ایشان را بگرفت و او خدایست سخت عقوبت مر بندگان
عاصی را وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ
وَهَامَانَ وَقَارُونَ فَقَالُوا سَاحِرٌ كَذَّابٌ فَلَمَّا جَاءَهُم بِالْحَقِّ مِنْ
عِندِنَا قَالُوا اقْتُلُوا أَبْنَاءَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ وَاسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ
وَمَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَىٰ وَلْيَدْعُ
رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَن يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَن يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ
ما موسی را فرستادیم به پیغمبری با آیات و ادله و حجتهای روشن و هم بدیگر فرعون و هامان و قارون موسی
چون اظهار معجزه کرد و حجت ظاهر کرد آیه ایشان گفتند دروغ زنست فلما جاءهم پس آنگاه موسی و ایشان
آمد بحق و حق بود گفتند اقتلوا بکشید پس آنرا که بر ایشان آورده بود یعنی اعاده قتل کنید چنانکه پیش از این
گفتند و استحیوا نساءهم و دختران ایشان را زنده دارید و کید کافران ایشان تا زنده دارید و نسل بنی اسرائیل
منقطع نگردد و ما کید الکافرین نیست کید و مکر کافران از فرعون و قومش مگر در ضیاع و خسارت که هیچ
مراد ایشان بر نیاید و آنرا حاصل نگردد وَقَالَ فِرْعَوْنُ فرعون گفت دست از من بدارید و مرا بگذارید
تا موسی را بکشم و او خدای خود را بخواند تا او را از من نگاه دارد آیه دلیل است بر آنکه فرعون از موسی و قوم
او نسبت به او نفرت بود و بر اتمام آنکه ایشان اشارت کند بآنکه تا بکشند و بر او از کشتن
موسی مانع نشود و بر آنکه فزع و خوف آنکه فرعون گفت إِنِّي أَخَافُ من می‌ترسم که دین شما را دیگر
اندازد یا در زمین فساد آشکارا کند وَقَالَ مُوسَىٰ إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُم مِّن كُلِّ مُتَكَبِّرٍ
لَّا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ وَقَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ
أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَن يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُم بِالْبَيِّنَاتِ مِن رَّبِّكُمْ
وَإِن يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِن يَكُ صَادِقًا يُصِبْكُم بَعْضُ الَّذِي
يَعِدُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ موسی چون بشنید که
او را تهدید بقتل میکنند پناه باخدای داد و گفت من پناه باخدای کردم با آفریدگار خود و آن شما از شر بد
هر متکبری که ایمان نمی‌آورد بروز جزا و حساب وَقَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ مردی که ایمان خود از آل فرعون باز پوشیده
و او خزیل بود گفت او قوم مردی را میکشید که او میگوید پروردگار من خدا است این مرد مؤمن آل
فرعون و بعضی گفتند که از بنی اسرائیل بود و هب بن منبه گفت که نام او خزیل بود وَقَدْ جَاءَكُم بِالْبَيِّنَاتِ

محالا آنچه که این مرد از خدای شما جهتها آورده است و معجزات نموده با این همه آوازه و بزرگی نیست
که اگر دروغ زنست و بال دروغ وی بر وی باشد و بدی آن با وی راجع گردد و اگر راست گوید از آنچه
شما را وعده میکند شما را رسد و هلاکت شما در آن باشد إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي بدرستی که خدای رشد هدایت
نکند آنرا که دروغ زن باشد و مسرف باشد را وی خبر گوید که همه چیز برین از آن سخن نیاید که روزی
رسول ع طواف میکرد کافران مکه رها کردند تا فارغ شد آنگاه بیامدند و گریبان رسول و ردای او را
بگرفتند و گفتند تویی که میگوئی مارا از آنکه خدایان خود را و خدایان پدران خود را پرستیم بگمراهی نهایه
بر ایشان است و گفتند أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَن يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ این میگفتند تا آنگاه که دست از وی بداشتند
يَا قَوْمِ لَكُمُ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ظَاهِرِينَ فِي الْأَرْضِ فَمَن يَنصُرُنَا مِن بَأْسِ اللَّهِ إِن جَاءَنَا
قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَىٰ وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ وَقَالَ
الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُم مِّثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ مِثْلَ دَأْبِ
قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِن بَعْدِهِمْ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِّلْعِبَادِ
مؤمن آل فرعون گفت ای قوم امروز ملک و پادشاهی شما راست و در دست شماست و شما ظاهرید و غالب
در زمین مصر پس کیست چنین باشد که این مرد میگوید عذاب خدای بما رسد که یاری دهنده که ما را نصرت کند از عذاب
رهاند وَقَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ فرعون گفت من نمی‌نمایم بشما الا آنچه من بینم و دانم یعنی بشما آن نمی‌خواهم
که بخود می‌خواهم و آنچه برای خود صواب میدانم شما را میگویم و شما را راه راست می‌نمایم وَقَالَ الَّذِي
آمَنَ این گفت ایمان آورده بود یعنی خزیل گفت ای قوم من بر شما می‌ترسم از روز مانند روز آن جماعت
که پیش از شما بودند مانند قوم عاد و قوم نوح با هود و ثمود و صالح و کسانی که از پیش ایشان بودند که در
بغداد خود عاصی شدند تا خدا دمار هر یک را بعذابی و بلایی گرفتار کرد و آنچه با ایشان کرده بعد از کرده
نه بظلم از آنکه خدای نخواهد که بر بندگان خود ظلم کند و بر ایشان ظلم نخواهد و ایشان را بظلم نرساند
وَيَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ يَوْمَ تُوَلُّونَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُم مِّنَ
اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ وَمَن يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِن
قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِّمَّا جَاءَكُم بِهِ حَتَّىٰ إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ
لَن يَبْعَثَ اللَّهُ مِن بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَٰلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ
مُّرْتَابٌ چند حکایت و مذمت تنبیه و تذکیر خزیل است میگوید ای قوم من بر شما از روز ندا
کردن و یکدیگر را آواز دادن می‌ترسم در قیامت و این را بر آن روز تسمیه خواند که کافران در این

روز برخود بویل و شور ندا کنند و برای آنکه اهل دوزخ اهل بهشت را ندا کنند چنانکه در سورهٔ اعراف
قوله تعالی وَنَادَىٰ أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ و اهل بهشت اهل دوزخ را
ندا کنند چنانکه قوله تعالی وَنَادَىٰ أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا
وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا و هر کس را در این روز با امام خود بخوانند يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ و برای آنکه این
ندا کنند که يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ خُلُودٌ وَلَا مَوْتَ وَيَا أَهْلَ النَّارِ خُلُودٌ وَلَا مَوْتَ و آنکه يَوْمَ الْتَنَادِ
بشد به دال خوانده یعنی رسیدن بود و این آنگاه بود که اهوال قیامت بیند و زفیر دوزخ بشنوند بر سد
چنانکه شرح رسد به هیچ جای نرود و هیچ جانب لا که فرشتگان باشند صف در صف زده باز گردند و
بخدای خود باز آیند و ذَلِكَ قَوْلُهُ وَالْمَلَكُ عَلَىٰ أَرْجَائِهَا يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ روزی که برگردد بدست
برگرد از موقف حساب شما از عذاب خدای هیچ رستگاه دارنده باشد وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ و هر که خدای
او را از راه بهشت گمراه کند فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ بهیچ طریق بهشت بگرداند و بر او در آن روز گمراهیت نتواند کردن و بهشت نتواند
رسانیدن وَلَقَدْ جَاءَكُمْ و بدرستی که آمد پیش از شما یوسف پیغمبر با حجتهای روشن و دلیلهای واضح
وهب منبه گفت که فرعون سوی همان فرعون یوسف بود و از عهد یوسف تا بعهد موسی پانصد سال گفته اند
فرعونی دیگر بود فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ شما همه در شک بودید از آنچه یوسف آورد از بینات و پیغمبری و تا
چون متوفی شد شما گفتید که هرگز از پس وی خدای پیغمبر فرستد چنانکه خدای تعالی آن قوم را بسبب عناد
و انکار ایشان خذلان کرده و فرو گذاشت کسی را که وی بکشاف کار باشد و شاگرد و هدایت وی و نبوت
بپذیرانند الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَ
عِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَٰلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ وَقَالَ فِرْعَوْنُ
يَا هَامَانُ ابْنِ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ فَأَطَّلِعَ إِلَىٰ
إِلَٰهِ مُوسَىٰ وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ كَاذِبًا وَكَذَٰلِكَ زُيِّنَ لِفِرْعَوْنَ سُوءُ عَمَلِهِ وَصُدَّ
عَنِ السَّبِيلِ وَمَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ إِلَّا فِي تَبَابٍ آنانکه جدال کردند و بیکنند
در ابطال آیات خدای بحجتی و برهانی که ایشان را آمد بزرگست دشمنی آن جدال و خصومت ایشان نزد یک
خدای و نزد یک آنان که ایمان آورده اند کذلک همچنین کند خدای که مهر زند و علامتی و نشانی بر هر دلی که او متکبر
گردن کش باشد و تابان که مهر علامت فرشتگان فرق کنند میان مومنان و منافقان و این طبع که مهر است
مانع نباشد ایمان را که اگر مانع باشد اندک و بسیار را مانع باشد و خدای تعالی گفت بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ
فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا مهر کرد بر دلهای ایشان ایمان نمی آرند الا اندکی و دلها صفت کرد بتکبر برای آنکه موسی

تکبر

تکبرات وجود دل متکبر باشد فرعون هامان را گفت وهامان وزیر او بود که ای هامان برای من کوشکی بنا کن
بلند تا باشد که بسبب آن براهای آسمان برسم و بر خدای موسی مطلع شوم که من نیک پندارم که وی دروغ
میگوید و همچنین بیاراسته بر او وی عمل و بکردانیده بد و را از راه راست یعنی شیطان فرعون را نگار
کرد و با موسی کید آغاز نهاد و کید او جز خسارة و زیان نکاهد و هلاکت وی نباشد وَقَالَ الَّذِي آمَنَ
يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ يَا قَوْمِ إِنَّمَا هَٰذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَاعٌ
وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلَهَا وَمَنْ عَمِلَ
صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا
بِغَيْرِ حِسَابٍ با رجحن مومن آل فرعون شد و گفت ای آنکه وی مومن بود قوم خود را گفت ای قوم
نصف جزء
شما بیت من کنید و از پس من بیایید تا من شما را هدایت کنم براه راست ای قوم من زندگانی دنیا متاع است
و برخورد ای زمانی نیک و آن آخرة است که سرای قرار است و جای همیشگی بدی بکنند و کرد معاصی کرد بدکه هر که
بد کند جزای آن بیابد و هر که عمل صالح کند و کار نیکو کرده باشد و اگر زن و او مومن باشد و هر کس که بر صفت و
عمل وی بود ایشان را بهشت برند و بحساب روزی دهند وَيَا قَوْمِ مَا لِي أَدْعُوكُمْ إِلَى النَّجَاةِ وَتَدْعُونَنِي
إِلَى النَّارِ تَدْعُونَنِي لِأَكْفُرَ بِاللَّهِ وَأُشْرِكَ بِهِ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَأَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى
الْعَزِيزِ الْغَفَّارِ لَا جَرَمَ أَنَّمَا تَدْعُونَنِي إِلَيْهِ لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ فِي الدُّنْيَا وَلَا فِي
الْآخِرَةِ وَأَنَّ مَرَدَّنَا إِلَى اللَّهِ وَأَنَّ الْمُسْرِفِينَ هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ فَسَتَذْكُرُونَ
مَا أَقُولُ لَكُمْ وَأُفَوِّضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ همچنین سخن مومن آل فرعون است
که گفت ای قوم چیست مرا که من شما را بنجاة و ظفر از عذاب و عقاب خدای دعوة میکنم و با آن میخوانم و شما مرا
بآتش دوزخ دعوة میکنید یعنی آنچه که موجب دوزخ است و آن آفت که میخواهید تا من کافر شوم
بخدای و بود شرک آرم و ایمان نگیرم با وی آن چیزی را که مرا بآن علم نیست یعنی او خود نیست تا معلوم باشد
یعنی شریک خدای و من شما را باخدای میخوانم خدای که عزیز است و غالب و آمرزنده لا جرم هر اینه حق باشد
و ثابت که آنچه شما مرا بآن دعوة میکنید او را دعوتی نیست در دنیا و نه در آخرة باخدای خود و نه دعوتی که
مستجاب باشد و ثابت که مسرفان آنانکه ایشان اهل دوزخ اند آنانکه گفت فَسَتَذْكُرُونَ مَا أَقُولُ
لَكُمْ امروز با شما میگویم و وعظ و نصیحت میکنم و شادی شوید زود بود که یاد کنید آنچه شما را میگویم و با یاد آورید
آن وقت که عذاب بشما رسد اما فایده نکند و سود نکند و من کار خود باخدای می افکنم و او بینا است
بکارهای بندگان خود فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتِ مَا مَكَرُوا وَحَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ

النار يعرضون عليها غدوا وعشيا ويوم تقوم الساعة ادخلوا آل فرعون
اشد العذاب واذ يتحاجون في النار فيقول الضعفاء للذين
استكبروا انا كنا لكم تبعا فهل انتم مغنون عنا نصيبا من النار
قال الذين استكبروا انا كل فيها ان الله قد حكم بين العباد

خداوند او را نگاه داشت از بدیهای آن مکر که ایشان کردند و برسید بفرعون و آل فرعون بدی عذاب
و آن غرق بود که ایشان رسید النار یعرضون آتش بر ایشان میکنند و بامداد و شبانگاه و عرض اظهار
چیزی باشد یعنی عذاب بر ایشان اظهار کنند و گویند آل فرعون این منازل شما است سوی
وعده بل کنند چون ایشان را در غرق کردند ارواح ایشان را در شکم مرغان سیاه کردند تا ایشان را عرض میکنند
بامداد و شبانگاه تا بروز قیامت حماد فراری گفت مردی از زاهدی پرسید که مرغانی می بینم سیاه که از دریا بیرون آیند
و بسوی جانب غرب میروند فوج فوج چندانی که عدد ایشان جز خدای نداند تا شام باز آیند همه سیاه
شده باشند گفت آن مرغانی اند که ارواح آل فرعون در جوف ایشان است ایشان را در دوزخ عرض میکنند
بامداد و شبانگاه بر هوای ایشان سوخته گردد و سیاه شود باز آشیانهای خود روند شب را آن پرها بریزند و
پرهای سپید بر آرند بکرار و چون روز قیامت باشد خطاب آید که ادخلوا آل فرعون در شوید
آل فرعون در سختترین عذاب و این آیه دلیل بر عذاب گور و اذ یتحاجون و یاد کن ای محمد آنگاه که ایشان تخاصم
کنند و مجادله کنند در دوزخ ضعفاء و اتباع گویند مستکبران را که ما شما را تبع و پیرو بودیم هیچ می توانید
که ما را نصیبی از عذاب که کرده اید ایشان جواب گویند که ما اینجا خواهیم بود و بدانجا خواهیم ماند که خدای میان
بندگان حکم کرد وقال الذين في النار لخزنة جهنم ادعوا ربكم يخفف عنا يوما
من العذاب قالوا اولم تك تاتيكم رسلكم بالبينات قالوا بلى قالوا فادعوا
وما دعاء الكافرين الا في ضلال انا لننصر رسلنا والذين آمنوا في الحيوة
الدنيا ويوم يقوم الاشهاد يوم لا ينفع الظالمين معذرتهم ولهم
اللعنة ولهم سوء الدار گویند آنانکه در دوزخ باشند از کافران و فاسقان خازنان دوزخ را
خداوند را بخوانید تا یکروز عذاب از ما سبک کرداند خازنان دوزخ گویند آلم تك تاتيكم رسلكم نه شما
آمدند پیغمبران شما با حجتهای روشن و معجزات آورده و شما را دعوت کرده گویند آری آمدند خازنان گویند
پس شما دعا کنید که ما چون بدستوری دعا نتوانیم کردن و ما را دستوری نداده اند و دعاء شما را اجابتی نباشد از آنکه
کافر بود و دعاء کافران جز در دوزخ کرا می نباشد و این سخن شاید که کلام خزنه باشد و شاید که کلام خدای باشد

انگاه گفت انا لننصر رسلنا ما یاری کنیم رسولان خود را در دنیا و کسانی که ایمان آوردند هم بغلبه و هم بحجت و اگر
وقتی مغلوب شوند از ایشان نرنجند تا انگاه که غالب شوند و بعضی گفتند مراد بر رسل محمد است یا انبیا الرسل
کلهم من الطیبات و آن روز که بایستند گواهان از پیغمبران و فرشتگان و مومنان باشند روزی که ظالمان
سود ندارد عذر خواستن ایشان از آنجا که بجا و مضطرب باشند آیه دلیلست بر بطلان مذهب آنانکه
گفته که در قیامت تکلیف باشد ولهم اللعنة و ایشان را لعنت باشد و دوری از رحمت خدای
و ایشان را باشد بد از سرای دوزخ ولقد آتينا موسى الهدى واورثنا بني اسرائيل الكتاب
هدى وذكرى لاولي الالباب فاصبر ان وعد الله حق واستغفر
لذنبك وسبح بحمد ربك بالعشي والابكار ان الذين يجادلون في آيات
الله بغير سلطان اتيهم ان في صدورهم الا كبر ما هم ببالغيه فاستعذ
بالله انه هو السميع البصير لخلق السموات والارض اكبر من خلق الناس
ولكن اكثر الناس لا يعلمون بدرستی که موسی را دادیم هدایت یعنی راه بانبه انس
معجزات و تورات و شرایع و بیرات دادیم بنی اسرائیل را کتاب تا راه نماینده و هادی و ذکری باشد خداوندان
عقل را انگاه سود دارد سود که فاصبر صبر کن بر رنج و ایذاء ایشان بوعده که خدای داده است و دین
را اظهار کند و تا ظفر دهد و دشمنان را هلاک کرداند آن وعده حق است و راست است واستغفر
لذنبك و آمرزش خواه از خطای خود برای گناهی که استیلا تو کردند و تسبیح گوی و خدای را بحمد و ثنای
ده بشبانگاه و بامداد یعنی نماز شام و خفتن و بامداد بیاورد آورده گفته اند باهر نمازی که بعد از زوال
باشد نماز پیشین و دیگر شام و خفتن را شامل است و انگاه بامداد است تا نماز پنج نماز ان الذين
يجادلون آنانکه خصومت کنند در آیت خدای و مناظره کنند در ابطال آن بی حجتی و بی دلیلی ایشان
نیست الا تکبری و تعظمی که ایشان بآن ترسیده اند و خداوند ایشان را ذلیل و خوار کرده اند فاستعذ بالله
تو پناه با خداوند از ایشان که خدای شنوا و بینا است شنوا باقوال ایشان و بینا باحوال
ایشان سرزده گفته که جهودان آمدند و گفتند صاحب ما یستجیب داود است بیوجهاد که در آخر الزمان بیاید
و جهان پر کرد و آیتی باشد از آیات خدای و خداوند این آیه فرستاد و گفت فاستعذ بالله من فتنة
الدجال از فتنه دجال پناه با خداوند که شنوا و بینا است انگاه گفت خلق آسمان و زمین مشکلتر است و بیشتر
از خلقه دجال و لیکن مردمان نمیدانند یعنی جهودان که تعجب میکنند بدجال و یا مومنان دجال را کشته دارد دجال
اسماء بنت یزید گفت که جمعی پیش رسول آمدند و او را از دجال پرسیدند گفت پیش از خروج او سالها باشد

که خدای هم در سال اول ثلثی از باران از آسمان باز گیرد و ثلثی نبات از زمین و سال دوم ثلث از باران باز گیرد
و سیم هم باز گیرد تا همه جانوران و چهارپایان بمیرند ابو امامه گفت رسول صلعم خطبه کرد و پیش از خطبه
حدیث دجال و فتنه او کرد و گفت مردمان بدانید که در زمین هیچ فتنه از فتنه دجال عظیمتر نیست و خدای تعالی
هیچ پیغمبر نفرستاد الا که ایشان امت خود را از او بترسانیدند و از فتنه او و من آخر پیغمبرانم و شما آخر امتانید
و لامحاله او در روزگار شما بیرون خواهد آمدن اگر من بر جای باشم با وی بحجت مجاهده کنم و اگر نباشم هر مسلمانی
که باید بحجت خود قیام نماید و او از میان دو کوه بیرون آید از میان شام و عراق و لشکر از چپ و راست
نیست ای مسلمانان بر جای باشید که او اول دعوی نبوت کند که من پیغمبرم و از پس من پیغمبر نیست آنگاه دعوی
خدایی کند و او دجال باشد و خدای بدی نیست و او اعور باشد چنانکه هر مومن که او را ببیند گوید
که کافر است و هر مومن که وی را ببیند باید که خیو در روی او افکند و بهشت و دوزخ با خود دارد دوزخ
او بهشت باشد و بهشت او دوزخ هر کس که بدوزخ او مبتلا گردد باید که فواتح سوره الکهف بخواند و پناه
بخدای دهد تا آتش بر وی سلام شود و درنگ چهل روز بود روزی که چند سالی بود و روزی بود که کمتر از سالی
بود و روزی بود که چند ماهی بود و روزی بود که چند هفته بود و روزی چند روز ایام دنیا و آخر روزی از ایام
او چندانی باشد که شرر آتشی که در پاره چوب گیرد یا چندانی که مردی از دروازه شهر مدینه در رود و بدان دروازه
دیگر رسیده باشد که شب در آید و هیچ زمین نماند که الا بران غالب شود الا مکه و مدینه که چون قصد
این دو جایگاه کند و فرشته بیاید و وی را منع کند آنگاه زلزله در مدینه پیدا شود و هیچ منافق نماند
در مدینه الا بیرون شود و الا آن روز را روز خلاص خوانند رام شریک گفت یا رسول الله آن روز
مردمان کجا باشند گفت به بیت المقدس دجال بیاید و حصار دهد آنرا و امام آن مردمان آن روز حضرت
صاحب الزمان محمد مهدی آخر الزمان باشد وقت نماز بامداد قامت بگفته و در نماز شود چون دجال شود
عیسی از آسمان فرود آید آن مرد وی را بشناسد از محراب باز پس آید و عیسی را اشارت کند که فرا پیش رو و نماز
کن عیسی دست او بگیرد و با محراب برد و گوید تو اولیتری نماز کن نماز بکند و عیسی بدان آفتد که کند آنگاه
گوید در شهر بگشایید و با دجال آن روز هفتاد هزار مرد جهود باشند همه با سلاح عیسی بیرون آید چون دجال
و عیسی نگاه کند گداخته شود چنانکه از زیر در آتش و نمک در آب آنگاه بگریزد عیسی از پس وی برود او را
بزند یک باب شرقی دریابد و بکشد و جهودان بگریزند در پس هر درختی و دیواری و سنگی گویند خداوندا اینک
با آن درختی که در پس من جهودی و کافری هست ای مسلمان بگیر او را خدای تعالی در آن وقت کینه از دل مسلمانان بر
دارد تا مسلمانان با یکدیگر دوست باشند و خداوند آفات و موذیات برداره و جمله زمین اسلام باشد

و گفت آخر گرد و زمین و نبات هم بدان حد رویاند که در عهد آدم و چندانی برکت باشد که از یک نار چند کس
بخورد و این امام که ذکر او کرده شد حضرت صاحب الزمان است و آنکه عیسی بر او نماز کند جز امام مهدی
نباشد و او آنست که خبر داده رسول الله لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ
حَتَّى يَخْرُجَ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِي اسْمُهُ اسْمِي وَكُنْيَتُهُ كُنْيَتِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا
كَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا وَظُلْمًا وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
وَلَا الْمُسِيءُ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ ۝ إِنَّ السَّاعَةَ لَآتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَلَكِنَّ
أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ ۝ وَقَالَ رَبُّكُمُ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ
عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ ۝ نابینا با بینا راست نیاید و مومنان نیکوکار
با کافران راست نباشد اندکی اندیشه کنید کافران در این سخن ان الساعة بدرستی که قیامت و قیامت را
ساعت خوانند برای قرب و نزدیکی وی لآتیة هر آینده است و آمدنی وی هیچ شکی نیست ولکن بیشتر
مردمان آنرا باور نمیدارند و قال ربکم و خدای شما گفته است ادعونی ای بندگان من مرا بخوانید تا اجابت کنم شما را
و مرا بستیه و با من انباز مگیرید تا شما را بیامرزم افضل مالک از رسول صلعم روایت کرده که شما را چون حاجتی باشد
باید که از خدای خواهید تا آن قدر که اگر دو الانعلین وی اگر گسسته شود در اصلاح بخدای استعانت کنید
ان الذین یستکبرون آنانکه تکبر و ترفع کردند از عبادت من رود بود که بدوزخ روند خوار و حقیر
اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى
النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ ۝ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ
لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ ۝ كَذَلِكَ يُؤْفَكُ الَّذِينَ كَانُوا بِآيَاتِ اللَّهِ
يَجْحَدُونَ ۝ خدای آن خدایست که بیافرید برای شما شب تا در شب ساکن شوید و بیارامید
و روز را بیافرید روشن و نورانی تا در او به بینید و بمصالح خود قیام نمایید و این نعمت عظیمست و فضلی
بزرگ و خداوند فضل است بر مردمان شکر نعمت خدای را بجای نمی آرند و آن خداوند نعمتهای خاص
از وی است و ایشان پرستنده آن خدای که مخصوص است باین افعال خدایست آفریدگار و پروردگار
شما آفریننده هر چیز و جز او خدایی نیست شما را چگونه از این نمی گردانند و بکدام راه می برند که ذلک
یؤفک آن جماعت کسانی را که آیات خدای را انکار کنند و بآیات ایمان نیارند اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ
الْأَرْضَ قَرَارًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ
ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ۝ هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ

مخلصین له الدین الحمد لله رب العالمین خدای آن خدایست که زمین را قرارگاه شما کرد و آسمان را
سقف شما کرد و اینه و صورت شما بنگاشت و نیکو و زیبا کرد اینده و از نعمتهای خوش و پاک و حلال روزی شما
کرد اینده اوست آن خدای آفریننده و پروردگار شما بزرگ و بزرگوار خدای که پروردگار عالمیانست
اوست خدای زنده و پاینده و جز وی خدایی نیست و پرستیده باخلاص و بگویید شکر و سپاس
مر خدای را که پروردگار عالمیانست قل انی نهیت ان اعبد الذین تدعون من دون
الله لما جاءنی البینات من ربی و امرت ان اسلم لرب العالمین هو الذی
خلقکم من تراب ثم من نطفة ثم من علقة ثم یخرجکم طفلا ثم لتبلغوا
اشدکم ثم لتکونوا شیوخا ومنکم من یتوفی من قبل ولتبلغوا اجلا
مسمی ولعلکم تعقلون هو الذی یحیی ویمیت فاذا قضی امرا فانما یقول
له کن فیکون بگو ای محمد که من نهی است و باز داشته از آنکه بپرستم آن را که شما می پرستید بدون
خدای چون بمن آمد حجتهای روشن از قبل خدای من و امر فرموده اند که اسلام آرم و تن در دهم و فرمان خدای
جهانیان را که اوست خدایی که شما را بیافرید یعنی پدر شما آدم از خاک و اصل شما است و شما از صلب
وی ثم من نطفة آنگاه شما را از شکم مادر و شما طفل بودید آنگاه بگذاشت شما را تا که بغایت قوت
رسید و بجاهد گذشت از سالگی باشد تا بحد سالگی بگذاشت تا که پیر شدید و از شما گروهی باشد که پیش
از این متوفی شود و این غایت نرسد و بعضی از شما باشد که ایشان را بگذارند تا آنگاه که باجل مسمی و وقتی
معین رسد و این بر آن باشد تا شما تفکر و اندیشه کنید و دریابید و خرد مند گردید اوست
آن خدای که زنده کند و میراند زنده کند و میراند زندگانی را فاذا قضی فیرجع حکم کند بکاری
یعنی چون کاری بخواهد که کرده شود آن را بدید آرد بی کلفت و رنجی و را گوید بباش باشد الم
تر الی الذین یجادلون فی آیات الله انی یصرفون الذین کذبوا بالکتاب
وبما ارسلنا به رسلنا فسوف یعلمون اذ الاغلال فی اعناقهم والسلاسل
یسحبون فی الحمیم ثم فی النار یسجرون ثم قیل لهم اینما کنتم تشرکون
من دون الله قالوا ضلوا عنا بل لم نکن ندعوا من قبل شیئا کذلک یضل الله
الکافرین ای نمی بینی و نمی بینی آنان را که جدل و خصومت میکنند در ابطال آیات خدای که ایشان را از کلام
حق بگردانند و میگویند ایشان را از حق بباطل می برند این استفهام بر سبیل تعجب از برگشتن ایشان باشد بحق
دلیل وجه الذین کذبوا بالکتاب آنان که کتابها را بدروغ دارند و بر آنچه برسولان فرستادیم انکار کنند

زود بود

زود بود که بدانند آنچه بگذشته چون حمیم آن بسته و گردن بکشند اذ الاغلال فی اعناقهم آنگاه که غلها در گردن نهاده
ایشان باشد و بزنجیرها یسحبون ایشان را بکشند و آب گرم و قاذفه وهب بنه گفت باسناد از رسول صلعم
که او گفت خدای تعالی در دوزخ ابر سیاه بر آرد و ایشان را گوید که شما را چه آمد دوست ایشان گویند آبی سرد بفرستید تا بر آن
ایشان غلها و سلسلها بیارند مجاهد با ایشان بند هاز تنها ایشان بند شود و غل بر غل نهاده شود آنگاه ایشان را بر
آتش بیارند و دوزخ گرم تر شود ثم فی النار یسجرون آتش دوزخ ایشان را بتابند و بسوزند چنانکه هیمه سوزند یعنی ایشان را
هیمه دوزخ کنند ثم قیل لهم آنگاه ایشان را گویند کجاست آنچه شما ایشان را می پرستیدید بدون خدا ایشان گویند
که از ما گم شده اند و ما را سود و نیکی نه که با خود گوییم که ما پیش از این هیچ نپرستیده ایم و هیچکس را عبادت نکرده ایم
هر چه گوییم از آن ثمره یافتیم کذلک همچنین خدا تعالی گمراه کند کافران را از سود ایشان تا که هلاک گشته یابند
قوله تعالی ذلکم بما کنتم تفرحون فی الارض بغیر الحق وبما کنتم تمرحون
ادخلوا ابواب جهنم خالدین فیها فبئس مثوی المتکبرین فاصبر
ان وعد الله حق فاما نرینک بعض الذی نعدهم او نتوفینک
فالینا یرجعون ولقد ارسلنا رسلا من قبلک منهم من قصصنا
علیک ومنهم من لم نقصص علیک وما کان لرسول ان یاتی بآیة
الا باذن الله فاذا جاء امر الله قضی بالحق وخسر هنالک المبطلون
آنچه شما رسیده از آن بود که شما در زمین بی فرح و نشاط بودید فرحی بالحق نشاط بی ناصواب بعبادت اصنام و پرستیدن
اوثان ادخلوا ابواب جهنم در شوید در درهای دوزخ و بخانها در روید و جاوید باشید که بدجایست دوزخ
متکبران را پس قوله تعالی محمد بر تبلیغ رسالت و اداء شریعت بقوم و امت خود که ما نصرت دادیم و ظفر دهیم
و وعده ما حق بود فاما نرینک اگر ما تو را بنمایم بعد از آنچه ایشان را وعده داده ایم از عذاب ایشان در حال حیوة
تو اگر ما بجوار رحمت خود بریم پیش از آنکه عذاب بایشان رسانیم آنچه مستحق آن باشند آنگاه گفت ولقد ارسلنا
رسولی پیش از ایشان رسولان فرستادیم از ایشان گروهی که قصه ایشان باز گفته ایم و حکایت وی با تو کرده ایم
و گروهی که قصه وی با تو نگفته ایم وما کان لرسول ان یاتی و هیچ پیغمبر باشد که آیتی نماید و دلایلی آورد
آورده مگر بفرمان خدای تعالی چون فرمان خدای تعالی برسد حکم بحق کند در آن وقت باطل کافران خاسر و زیانکار
باشند قوله تعالی الله الذی جعل لکم الانعام لترکبوا منها ومنها
تاکلون ولکم فیها منافع ولتبلغوا علیها حاجة فی صدورکم وعلیها

منصا

عليها وعلى الفلك تحملون ويريكم آياته فأي آيات الله تنكرون أفلم
يسيروا في الأرض فينظروا كيف كان عاقبة الذين من قبلهم
كانوا أكثر منهم وآثارا في الأرض فما أغنى عنهم
ما كانوا يكسبون خدايست آن خدائى كه براى شما بكرد وبيا فريد چهارپايان را تا بعضى را از آنان بر پشت
نشيند چون اشتر واسب وبر وازكوش وبعضى كار سفر رانند وازكوشت ايشان بخورند چون اشتر وگاو وگوسفند
وشما را درين چهارپايان منافع بسيار است ونيكوئيها وشيرها وپشمها وتا برسد بر پشت اين چهارپايان وبر كوب
ايشان بحاجتى كه در سينهاى شما است از سفر كردن براى تجارت وزيارت حج وكارهاى ديگر ودنيا وبرين چهارپايان
وبر كشتيها سوار آب روان شما را برسانند وبر سر شما بنمايند خداى آيات خود را بس كدام آيتى از آيتهاى وى را
انكار ميكنيد اين استفهام بر سبيل توبيخ وملامت بر جحود وانكار ايشان انكار كنند فلم ويسير را هم نرفتند در زمين
تا بنگرند وبينند عاقبت وسرانجام كسانى كه پيش ازين بودند چگونه بود ايشان را صدمه بيشتر بود نداز ايشان وبقوة
بيشتر از ايشان در زمين از كوشكها وسراها وبناها بيشتر بود هيچ سود نكرد ايشان را آنچه كوشيده وكسب كرده بودند وچون
عذاب ما آمد شديد بيزار ايشان نرسد فلما جاءتهم رسلهم بالبينات
فرحوا بما عندهم من العلم وحاق بهم ما كانوا به يستهزئون
فلما رأوا بأسنا قالوا آمنا بالله وحده وكفرنا بما كنا به مشركين
فلم يك ينفعهم إيمانهم لما رأوا بأسنا سنة
الله التي قد خلت في عباده وخسر هنالك الكافرون چون پيغمبران با ايشان آمدند
بحجتهاى روشن وهويداى ايشان وخوشحال شدند بآنچه نزد ايشان بود از علم وآنچه ايشان را بآن
بعث وفرستادند وحشر بود بآنچه بيخواستند كه مر پيغمبران را دفع كنند وگفته اند كه مراد بآن علم فلاسفه است
كه مر انبياء ايشان را خوار داشته آورده اند كه سقراط در زمان موسى پيغمبر بوده گفته كه پيش كسى روم كه اجماع مسلمانان
داشته وباصلاح آمده ايم ومحتاج كسى نيستيم كه ما را هدايت كند وگفته اند كه مراد بآن علم آن بود كه چون پيغمبران
آمدند وعلم ديانة آورده اند ايشان اتفاق نكردند خاكى كنت لهى شدند بشرك وآنچه داشتند
از عقيده باطل بمعنى مزاح گفتند اين راجع است بآنچه رسولان بر سر قول سفيان باشد كه چون رسولان با ايشان
آمدند ايشان گفتند خدا ما رسولان را ومعه داده بملاكان ايشان رسولان نداشتند وبآنچه خوشحال شدند
وحاق بهم وبكافران فرود آمد آن عذابى كه بآن استهزا كردند پس آنگاه كه اين كافران معاينه بديدند عذاب ما را

وبيقين گشت هلاكى شده گفتند كه ما ايمان آورديم بخداى كه يكتاست بى شريك وايشان وكافران آنچه مشركان زين
با خداى ايشان سيكرديم فلم يك ينفعهم ايمانهم سود نداشت ايشان را ايمان انگاه كه عذاب ما بديدند بر
انكار ما ومنكر گشتند وايمان وحال الجا ولمطلق سود نكند از انكه بوقع قبول نيايد سنة الله التي قد خلت
اين خداى وايشان كرد سنتى وطريقى بود وايشان گذشته وبندگان وى كه چون پيغمبران فرستاده وانزال كتب كرده
وبيان غيب واقامت ادلة حجج بر اى اعذار وانذار انگاه ايشان كافر شدند خداى عذاب فرستاد چون عذاب
بديدند ايمان آوردند ايمان ايشان در آن وقت عذاب را دفع نكرد ودر آن وقت وهنگام آن كافران خاسر
گشتند سورة السجدة مكية خمسا وخمسين وخمس آيات وهذه السورة مرفوعة
وبا دو حسنه بنويسند اثنا وسبعين وحده بسم الله الرحمن الرحيم
حم تنزيل من الرحمن الرحيم كتاب فصلت آياته قرآنا
عربيا لقوم يعلمون بشيرا ونذيرا فأعرض أكثرهم فهم لا يسمعون
وقالوا قلوبنا في أكنة مما تدعونا إليه وفي آذاننا وقر ومن بيننا
وبينك حجاب فاعمل إننا عاملون اين سوره كه حم است تنزيل است
يعنى فرستاده از خداى بخشاينده ومهربان كتابى است كه آيات او مفصل وبيان كرده است قرآنيست بزبان
عرب ولغت عرب كه پوشيده نشود وملتبس نگردد قومى را كه ايشان عالمان ودانايان اند شارح دهنده وبيم كننده
بهشت قومى را وقومى را بدوزخ تا بشنوند وتابعت كنند اكثر ايشان اعراض كردند وگوش باقرآن
نكردند ونشنيدند وقالوا قلوبنا وگفتند اين مشركان كه دلهاى ما در غلافست از آن كه تو ما را بآن دعوت ميكنى
پنهانست ومعلوم ما نميگردد ودر گوشهاى ما گرانى است از شنيدن قرآن يعنى نمى شنويم وچون كسى را هيچ نشنود
واز ميان ما وتو حجابى است كه آنچه تو سوى ما مى رسد واز رسانيدن آن گفته تا رسول قطع طمع كند از ايمان ايشان
ولعل اين كافران در كتمان اند وچون بيت با اين بر سبيل حيثيت گفته با بر سبيل توسع وبجان وبسالت
اگر بجان نخواسته واگر حيثيت خواسته اگر چنانكه حيثيت خواسته خبر مطلق است بخبر اخبار چون سيكنند واگر توسع
وبسالت خواسته جايزست كه دنيا وسيل آيات كه مثل اين باشد كه گفته شد وجه اول دليل بطلان جبرست ووجه
دوم دليل صحت مذهب اهل عدل فاعمل إننا عاملون تو در دين خود كار كن كه ما در دين خود كار كنيم يا تهديد بر اين كه ما
نيز در ابطال تو كوشيم قل إنما أنا بشر مثلكم يوحى إلي أنما إلهكم إله واحد
فاستقيموا إليه واستغفروه وويل للمشركين الذين لا يؤتون
الزكوة وهم بالآخرة هم كافرون چون اين كافران نعمت وحكم از حد بردند

خدای تعالی رسول را فرمود که بگو این کافران را که خواستم ما مانند شما بشری وحی می‌آید از خدا که خداوند و خدای یکیست چون بوحی
بشری نمی‌رسید باشد واجب شد بر شما ثابت کردن من فاستقیموا الیه استقامت کنید و بدین بروید و از وی
آمرزش گناه خواهید انکار کنید و از مشرکان آنانکه زکوة ندهند و قیامت ایمان ندارند ویرا
بازبین کافر شوند و این دلیل است بر آنکه کافران بفروع متعبد اند انکار کنند اگر بنی ثقیف مشرکان منع زکوة
مستحق نبودند ولایت نکشتندی و تخصیص زکوة بیان آنکه دیگر بشر رحم نمیکنند بر خلق و بخل اگر چه عبادات
دیگر نیز دهند اگر چه بندگان ایشان بوده اند حق در زکوة داده نمیدادند برای آنکه چون کرمی نشناختند
و تنگ دل افتاده که هر بانی عالمی متحیر می‌باید و بوکیل باشد و سال معین هر سال بقهر از ایشان می‌ستانند و از اینجا
رسول گفت که الصلوة والزکوة قنطرة الاسلام من عبرها نجا و من زکوة بیل مسلمانی است که هر که بروی
گذرد نجات یابد و از اینجاست که اصل ردة در عهد ابوبکر گشته که با ایشان بازنایستاد بیکبار مرتد شوند رها کن نانماز
کنند و زکوة ندهند و گفتند ما الصلوة فعلینا ولا الزکوة فلا تغضب لنا نانماز کنیم ولیکن نکنیم که
ما را بغضب برد از این صحابه گفتند که با ایشان باز تا بیکبار کافر شوند و مرتد نگردند رها کن نانماز کنند
و زکوة ندهند ابوبکر گفت والله لاقرق بین شیئین جمعهما الله یعنی والله لاقرق بین ما فرض الله و رسوله
لقاتلنهم علیه بجنگ که جدا کنم میان دو چیز که خدای تعالی جمع کرده باشد میان آن یعنی نماز و زکوة بجنگ که اگر
بایشان شتر و اشتر و بامان گیرند از اینجا خلاف بوده است با ایشان قال الله تعالی قوله تعالی ان الذین
آمنوا وعملوا الصالحات لهم اجر غیر ممنون قل ائنکم لتکفرون
بالذی خلق الارض فی یومین وتجعلون له اندادا ذلک رب العالمین
وجعل فیها رواسی من فوقها وبارک فیها وقدر فیها اقواتها فی اربعة
ایام سواء للسائلین آنانکه ایمان آوردند و عمل صالح کردند ایشان را مزد آنست که گسسته و بی
نقصان و کمتر نیست و جواب قل ائنکم بگو آیا شما که کافر میشوید بآنکه خدای تعالی زمین را آفریده است در دو روز
و در دو روز بگشتن بوده و اندازه بدید میکند آن خدای که این قادر است اوست خدای عالمیان
وجعل فیها رواسی و بیافرید در زمین اقوات و ارزاق اهل زمین را فی اربعة ایام در مدت چهار روز بی زیادت
و نقصان تمام رکیبانی را که سوال کننده که زمین و هر چه در زمین است در چه مقدار آفریده است از زیادت مجاهد
و قتاده گفتند که دریاها و حیوانات و آنچه اسباب معیشت فرزندان آدم است روز سه شنبه
و چهارشنبه آفرید و این دو با آن دو نیم کنی چهار باشد سدی و ضحاک گفتند که قدر کرده در شهرها اقوات
و ارزاق آنچه در شهرها دیگر نباشد تا تجارت از این شهر بآن شهر روند و آن سبب رزق و معیشت ایشان باشد

وگفتند بلکه

وگفتند للسائلین راستی است که کسانی را که آفریدیم این جمله که ایشان حاجت خود از خدا خواهند این زمین کنند
و این است بر حال سائلان آفریده که اگر خواسته بی بشر از بی نخواسته بی قوله تعالی ثم استوی
الی السماء وهی دخان فقال لها وللارض ائتیا طوعا او کرها قالتا اتینا طائعین
فقضیهن سبع سموات فی یومین واوحی فی کل سماء امرها وزینا السماء
الدنیا بمصابیح وحفظا ذلک تقدیر العزیز العلیم فان اعرضوا
فقل انذرتکم صاعقة مثل صاعقة عاد وثمود اذ جاءتهم الرسل
من بین ایدیهم ومن خلفهم الا تعبدوا الا الله قالوا لو شاء
ربنا لانزل ملائکة فانا بما ارسلتم به کافرون پس قصد آفریدن آسمان کرد
و بیافرید آسمانها را و او دودی بود و زمین و آسمان گفت آیا بیایید بطوع و رغبت یا بکراهت ایشان جواب دادند
که ما آمدیم بطوع و رغبت نه بکراهت و مراد از این آفت که خدای تعالی خواست تا ایشان را بیافریند ایشان موجود
شدند بحسب اراده خدای تعالی و اینجا امری بنوده است بحقیقت خدای تعالی اول زمین را بیافرید و بگسترانید
چون آسمان را بگسترانید پس از آن آنها بیافرید و بگسترد چنانکه گفت والارض بعد ذلک دحیها عبد الله
عباس گفت معنی آنست که خدای تعالی آسمان را بیافرید و ماهت را بیافرید و زمین را گسترد چون آب را بر روی آن
گشته ما آمدیم بطوع و رغبت و قول محققان آنست که اینجا جوابی نبوده است و لیکن این عبارتست و کنایه از سرعت
اسعاد آنها و بر وفق مراد ایشان با بر طریق تشبیه بر وجه مبالغه با آن مانند که سید بر مطاع غلام مطیع خود را گوید که بفلان
کار قیام نما و اگر خواهی و اگر نه وی جواب دهد که چنین کنم و بطوع و رغبت و اگر نه چنین باشد از حکیم نیکو نبود که
با معدوم خطاب کند و جواب از معدوم صحیح نباشد در وجود آید جواب از وی هم صحیح نباشد بدانکه چه است
پس بیافرید و تمام کرد و محکم کرد اینده در دو روز آسمان را و آن دو روز بخشنبه و آدینه بود و روز آدینه را برای
آن جمعه خوانند که خلق آسمان و زمین در مجموع شده و اوحی فی کل سماء و وحی کرد در هر آسمانی آنچه بآن فرموده اند
از مصالح آن قاده و سدی گفتند ماه و آفتاب و ستارگان و فرشتگان را بیافرید و زینا السماء الدنیا بمصابیح
و بیاراستیم آسمان نزدیکتر را بچراغها و رشته یعنی ستارگان و نگاه داشتیم آن را از شیاطین تا استراق
سمع نکنند و ندزدند گوش فرا آنها ندهند این جمله تقدیر خداست عزیز و دانا عالم بجمیع ایشان فان اعرضوا پس اگر
روی بگردانند بعد از آنکه بر ایشان خواندی حجتهای دلالت کننده بر وحدانیت خدای بگوی که من شما را می‌ترسانم
از صاعقه عاد و ثمود که قوم هود و صالح بودند اذ جاءتهم الرسل چون پیغامبران ایشان آمدند و از پیش و پس ایشان
یعنی از هر جایی و گفتند ایشان را پیغامبران که خدای را کافران جواب دادند اگر خدای خواستی فرشتگان را فرستادی برسالت

وپیغمبر و این بر آن گشته که ایشان اعتقاد کرده بودند که قوت ایشان بهتر از پیغمبرانست بر آنکه خزانه خدای
اند انکار کنند وانا ما ارسلتم به بدرستی که ما آنچه شما را بآن فرستاده اند از کتاب و شریعت کافریم
قوله تعالی وَأَمَّا عَادٌ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا
قُوَّةً أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَكَانُوا بِآيَاتِنَا
يَجْحَدُونَ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي أَيَّامٍ نَحِسَاتٍ لِنُذِيقَهُمْ
عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَى وَهُمْ
لَا يُنْصَرُونَ اما عاد که قوم هود بودند استکبار و تمرد کردند در زمین بناحق برای آنکه ما ایشان را
قوتی و شدتی دادیم و نمیدانستند که خدای که ایشان را آفرید بهتر از ایشان است و قوت ایشان بیشتر است
و بقوت از ایشان بیشتر است و حجت و گفتند آیا بآیات ما جحود میکردند فارسلنا علیهم
بر فرستادیم باد سخت سرد در روزهای نحس و شوم بر ایشان که در هیچ چیز و نفعی نبود و هلاک کرد خدای
هفت سال از پی ایشان باران نگرفت و باد بکجاعت ساکن شد و جابر عبد الانصاری خدای تعالی چون
بقومی خیر خواهد ایشان را باران دهد و چون بقومی بد خواهد باران از ایشان باز گیرد و باد بر ایشان کارد و این
ایام نحسات آن هفت روز است که خدای تعالی گفت سبع لیال وثمانیة ایام لنذیقهم عذاب الخزی تا بچشانیم
ایشان را عذاب مذلت و خواری در زندگانی دنیا و هر آینه عذاب آخرت که عذاب دوزخ است سخت تر است
و در آن ایشان را نصرت نکنند و باز نهند جابر بن عبد الانصاری روایت کند که جمعی از قریش با ابو جهل نشسته
و در کار رسول الله زنند و گفتند که کار او بر ما متشابه است یکی را باید خواند که او هم شعر و سحر و کهانت داند تا مردم و با محمد
سخن گفته من دانم و بر من رجوع از این پدید نیست بروم با او بگویم و بشنوم و شما را خبر دهم بیامد و رسول را گفت ای محمد
قومت بر حال از بدراه واحد خود این قوم میگویند اگر مرا بزر توانگری است ما را مدد دهم و بر تو خود
کنیم و اگر آفت کرزی بخواهی هر چه بدل کرد تا با یاحیا کنی با مال و جمال و اگر مرض توانست چندان مال دهم
که تو انکر شوی و این بگفت و رسول خاموش بود و هیچ سخن نگفت چون سخن او تمام شد رسول گفت بسم الله
الرحمن الرحیم حم تنزیل من الرحمن الرحیم کتاب فصلت آیاته قرآنا عربیا لقوم یعلمون
تا اینجا رسید که فاما عاد عتبه دست بر دهن حضرت رسالت نهاد و او را سوگند داد بحق رحم و خویشی رسول
خاموش شد عتبه برخاست و باز بیک قریش رفت و بخانه خود رفت ایشان گفتند عتبه کجا رفت نباید که
صابی شده باشد بدین محمد میل کرده باطفای داد او را و فریفته شده برخاسته و بخانه عتبه رفتند و گفتند ای

عتبه

عتبه چرا این نیامده اما صابی شده یا طعام محمد ترا بفریفت عتبه خشم گرفت گفت مال من از مال شما بیشتر است
من میگویم بطعام و فریفته شوم و او را خود با این چیز چگونه کسی را مال قریب دهد و لیکن من نزدیک وی شدم و با
او فصلی گفتم مرا جواب داد بکلامی که شعر است و نه کهانت است و نه سحر است و آنچه رسول بر خواند بر وی
از این سوره باز خواند و گفت چون بدانجا رسید دست بر دهن محمد نهادم و دانستم که هر چه محمد گوید راست است
ترسیدم که عذابی از آسمان فرود آید بما و شما و هلاک ما در آن باشد قوله تعالی فَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ
فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى فَأَخَذَتْهُمْ صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ
بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ وَنَجَّيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ وَيَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ
اللَّهِ إِلَى النَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ حَتَّى إِذَا مَا جَاءُوهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ
وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ وَقَالُوا لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا
أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ
وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَارُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ
وَلَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ اما ثمود که پیغمبر ایشان
صالح بود ما ایشان را هدایت کردیم ایشان نابینایی کفر را بر بینایی ایمان و هدایت اختیار کردند و این آیه صریح است
بر بطلان قول مجبره بر آنکه خدای تعالی گفت من ایشان را بدادم آنچه من صلاح دانستم از قرب و تمکین و ازاحت
علت و نصب ادله و الطاف و ایشان کفر بر ایمان اختیار کردند و اگر هدایت در آیه ایمان بود ایشان را با فعل
خدای اختیار نماندی فاخذتهم بگرفت ایشان را صاعقه عذاب خواری و هوان بجزای آنچه کردند از کفر و معاصی
و نجینا الذین آمنوا و بهاییدیم آنان را که ایمان آورده بودند و متقی و پرهیزکار بودند و یوم یحشر روزی که حشر کنند
دشمنان خدای را پس ایشان را جمع کنند و باز دارند اولین را تا آخرین تا بایشان در رسند و همه را بدوزخ برند
حتی اذا ما جاءوها تا چون کافران بدوزخ رسند گواهی دهد بر ایشان گوشها و چشمها و ایشان و پوست اندام
ایشان بآنچه کرده باشند سدی و جماعتی از مفسران گفته مراد بجلود فرجست و این کنایه است
از آن و قالوا لجلودهم لم شهدتم علینا گفتند کافران بپوستهای خود را که چرا بر ما گواهی دادید که بکنید ما را
تفضیحها اولا با ورود و رسیم و باز گشت شما با وی است و در نطق جوارح سه قول گفته اند یکی آنکه دهان و کام
و زبان بیافریند تا سخن گویند دوم آنکه سخن آفریند در روی تا سخن گویند چنانکه در درخت آفریدیم آنکه علامتی
در اعضا پدید آورد که از و بدانند و ما کنتم تستترون و شما در دنیا باز نمی پوشیدید خود را و نگاه نمی داشتید

انا بکم تو گواهی دهد گوش و چشم شما و پوست اعضای شما بما هدکنت وما کنتم تستترون
و شما حذر نمی‌کردید و گفتید وما کنتم تظنون و شما گمان نمی‌بردید که اعضای شما و جوارح بر شما گواهی دهد
ولیکن گمان شما آن بود که خداوند اندک بسیار از آنچه شما میکردید عبد الله مسعود گفت روزی من و دو تن با
ستاریکی پوشیده بودم سه کس بودند دو از قریش و یکی از ربیعه بود یکی صفوان امیه و دیگری عبد یالیل ثقفی
و دیگری ربیعه بود با یکدیگر حدیث همی کردند یکی گفت چگوئی آنچه ما میگوئیم خدا شنود یکی گفت اگر بلند گوئیم
شنود و اگر بلند نگوئیم نشنود و دیگر گفت اگر بلند شنود آهسته نیز شنود من بیامدم و رسول را خبر دادم خدای تعالی
این آیه فرستاد وما کنتم تستترون الی آخر الآیة انس مالک روایت کرده که روزی رسول خدای صلعم بخندید
چنانکه دندانهایش ظاهر شد آنگاه گفت میدانید که چرا بخندیدم گفتند نه یا رسول الله گفت از آن بخندیدم که روز
قیامت بنده گاه گوید خدایا خدایا من گواه نخواهم کرد بر من گواهی دهد الا از من خدای تعالی گوید
من گواهم و فرشتگان گواهند گوید یا خدایا همچنین است قول تو گوید و فرشتگان راستی کردند
ولیکن مرا گواهی باید که از من باشد حق تعالی اعضای وی را بسخن آرد تا بنده گواهی دهد قوله تعالی
وذلکم ظنکم الذی ظننتم بربکم ارداکم فاصبحتم من الخاسرین فان
یصبروا فالنار مثوی لهم وان یستعتبوا فما هم من المعتبین وقیضنا لهم قرناء فزینوا لهم ما بین ایدیهم وما خلفهم وحق علیهم
القول فی امم قد خلت من قبلهم من الجن والانس انهم کانوا
خاسرین آن گمان شما بود که بخدای خود بردید تا شما را هلاک کرد و اینه از رسول
روایت کرده اسامة بن زید قال سمعت رسول الله صلعم یقول یجاء بالرجل یوم القیامة فیلقی فی النار فتندلق اقتابه
فیدور بها کما یدور الحمار برحاه فیجتمع اهل النار علیه فیقولون یا فلان ما شانک الست کنت تامرنا بالمعروف
وتنهی عن المنکر قال بلی کنت آمرکم بالمعروف ولا آتیه وانهاکم عن المنکر وآتیه و در خبر دیگر آمده که
بنده را بیاورند و در آتش اندازند و روده‌های او بیرون آید و بر گرد آن میگردد چنانکه خر بر گرد آسیا گردد
اهل دوزخ بر گرد او جمع شوند و گویند ای فلان چه حال است ترا مگر تو ما را امر بمعروف نمیکردی و نهی از منکر
نمیکردی گفت بلی من امر بمعروف میکردم و نهی از منکر میکردم و خود بدان کار نمیکردم و از منکر میکردم
و در خبر دیگر آمده که ابن مسعود گفت که در آن روز که من و آن سه کس با ستاریکی پوشیده بودیم
و سخن میگفتیم آن سه کس که ربیعه و صفوان و عبد یالیل بودند با یکدیگر گفتند که ما را بر آن
گفتن ما ایشان را خدای تعالی آیت فرستاد و آن آیت بر ایشان بود از اعمال و کارهای دنیا و آنچه در
پس ایشان بود از کارهای آخرت و آنکه بهشت نیست و حشر و نشر و ثواب و عقاب فحق علیهم القول و سزاوار شد بر ایشان
و واجب گشت کلمه عذاب در جمله امتان که از پیش ایشان گذشته از دیوان و آدمیان بجهت ایشان و در خاسر و کردهای
بودند قوله تعالی وقال الذین کفروا لا تسمعوا لهذا القرآن والغوا فیه لعلکم
تغلبون فلنذیقن الذین کفروا عذابا شدیدا ولنجزینهم
اسوء الذی کانوا یعملون ذلک جزاء اعداء الله النار لهم فیها
دار الخلد جزاء بما کانوا بآیاتنا یجحدون کافران قریش چون قرآن شنیدند و دانستند
که از معارضه آن عاجزند ترسیدند که اعراب جواب بیاینه و بشنوند و بآن ایمان آورند با یکدیگر گفتند که گوش بآن
قرآن مکنید و شنوید و در بیان سخن لغو و بی فایده گوئید تا باشد که شما غالب گردید عبد الله مسعود گفت
می‌آمدند و قرآن میخواند آواز میداشتند و شعر میخواندند و رجز میگفتند و صفت میزدند حق تعالی گفت فلنذیقن الذین
کفروا هر آینه بچشانیم این کافران عذاب سخت و جزا دهیم ایشان را بدترین آنچه کردند این جزا دشمنان خدایند یعنی آتش
دوزخ ایشان را در آنجا سرای جاوید است و مقام جاوید جزاء باداش ایشان بآن انکار و جحود که آیات ما را کردند
قوله تعالی وقال الذین کفروا ربنا ارنا الذین اضلانا من الجن والانس
نجعلهما تحت اقدامنا لیکونا من الاسفلین ان الذین قالوا ربنا الله
ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة الا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا
بالجنة التی کنتم توعدون نحن اولیاؤکم فی الحیوة الدنیا وفی
الآخرة ولکم فیها ما تشتهی انفسکم ولکم فیها ما تدعون نزلا من
غفور رحیم این کافران گویند بار خدایا ما را آن دو کس را که ما را گمراه کردند از جن و انس
تا ایشان را زیر قدم خود آریم تا از جمله فرودینان باشند و بدرکه اسفل و طبقه زیرین دوزخ رسند گفته اند
که از جنس ابلیس است و از قابیل که اساس ظلم و جور و ناحق ریختن و نهاده و گفته که مراد جمله دیوان اند از جن
و انس چنانکه وسوسه و افسانه بدعوة ان الذین قالوا بدرستی که آنانکه گفتند که خدای ما الله است و بخدای
وی اقرار دادند پس آنگاه مستقیم شدند و بر آن راست بایستادند انس مالک روایت کرده از رسول صلعم که گفت هر آیت
علیها فهو من استقام هر که اقرار داد بایمان و کلمه و بر آن بمرد و بر آن آیت که استقامت کرد و نگفت استقامت
آفت که عمل باخلاص کند ابو العالیه گفت آفت که بر اداء فرایض کار کند حسن گفت آفت که بفرمان
خدای کار کند و عبادت خدای کند سفیان گفت که ای باکتاب داود فضیل گفت از زیاده و زیاده

کفر بآن

کفر بآن

وآخرة نزدیک شود سفیان بن عبد الله ثقفی گفت رسول الله را گفتم مرا چیزی بخصلتی که دست دارد زنم مرا گفت بگو
ربنا الله ثم استقاموا گفتم یا رسول الله سخن تر چیزی که از آن احتراز باید کرد چیست رسول بزبان خود بیرون
کرد و گفت اینست خود را نگاه دار و چیزیست که جمعی نزدیک رسول الله حاضر آمدند رسول الله قرآن بر ایشان
بخواند و بسیار گریست گفتند از ترس خدای بسیار گریستی گفت آری که مرا بطریقی فرستاده اند مانند تیر و شمشیر اگر بروی
راست بروم نجات یابم و اگر بچپ هلاک شوم آنانکه گویند ربنا الله و آنگاه بمیرند استقامت کنند در وقت مرگ
فرشتگان گویند ترسید و اندوه مدارید و مژده باد شما را به بهشتی که وعده میدادند و قتاده گفت این آنگاه
باشد که از گور بخیزند ربیع گفت بشارت دهید جای بود در دنیا که در وقت موت لا تخافوا علی استقبلکم
ولا احزنوا علی ما خلفتم اذ الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا یا تو فارهلی ترک لقبضاء آنانکه گفتند خدای ما
الله است پس استقامت کردند بر وفا بر ترک جفا فرشتگان فرود آیند بر ایشان بر خاک ترسید از ما و اندوه مدارید
فا و بشارت باد شما را بسعادت بر جز ترسید که خوف نیست بر اهل استقامت و اندوه مدارید که حاصل است
شما را انواع کرامت و بشارت باد شما را بانواع نعمت در اصلات لا تخافوا فان لکم اهل الایمان ولا تحزنوا
فان لکم اهل المغفرة والمغفرة وابشروا بالجنة التی کنتم توعدون لا تخافوا فان لکم اهل الشرک
ولا تحزنوا فان لکم اهل الشفاعة وابشروا بالجنة التی هی دار الزیادة لا تخافوا فان لکم اهل الاموال
ولا تحزنوا فان لکم اهل الوصال وابشروا بالجنة التی هی دار الخلد لا تحزن اولیاء کم آنگاه فرشتگان
بشارت گویند که ما دوست شما ایم در دنیا و آخرت ما که در دنیا بودید حافظان شما بودیم امروز که بآخرت رسیدید بشارت
شما ایم شما را بهشت آنچه دل آنرا خواهد و شما راست آنچه خواهید و وعده کرده ماست که با شما ساخته
باشد ترک لا تخافوا و لا تحزنوا و بشارت آمدند مهربان قوله تعالی ومن احسن قولا ممن دعا
الی الله وعمل صالحا وقال انی من المسلمین ولا تستوی الحسنة ولا السیئة
ادفع بالتی هی احسن فاذا الذی بینک وبینه عداوة کانه ولی حمیم
وما یلقیها الا الذین صبروا وما یلقیها الا ذو حظ عظیم وامّا
ینزغنک من الشیطان نزغ فاستعذ بالله انه هو السمیع العلیم
نیکوتر سخن و راست گوی و زیباتر آواز کسی که مردم را دعوت کند و باخدا راه نماید و کردار نیکو بجای آرد و گوید که از جمله
مسلمانانم سدی گفت مراد رسول است که مؤذن گفت مؤذنانند ابو امامه گفت
این مراد مؤذن است که میان اذان و اقامت دو رکعت نماز کند ولا تستوی الحسنة ولا السیئة گرداند نیک
و بد با یکدیگر یکسان نباشد اعمال نیک با اعمال بد برابر نیاید چون دو حسنه ترا پیش آید آنچه نیکوتر است آنرا فرا گیر

وبنیکی بدی را دفع کن و بازدار آنکس که با تو بد کند تو نیکی کن آنکس که با تو دشمنی کند تو دوستی کن با وی که اگر چنین
کنی آنکس که میان تو و میان او دشمنی باشد دوستی گردد وما یلقیها الا الذین صبروا اما این خصلت حمیده
ندهد مگر کسی را که صبر کند و خشم خود فرو خورد و ندهد این بشارت مگر کسی را که خدا وی را بهره ای باشد بزرگ از خیر و ثواب
فاما ینزغنک پس اگر شیطان ترا وسوسه کند و خواهد که بیاید تو وی دشمنی فکند پناه باخدا ده و باو جوی
او گرید که او شنوا و دانا است قوله تعالی ومن آیاته اللیل والنهار والشمس و
القمر لا تسجدوا للشمس ولا للقمر واسجدوا لله الذی خلقهن
ان کنتم ایاه تعبدون فان استکبروا فالذین عند ربک یسبحون
له باللیل والنهار وهم لا یسئمون از آیات خدای که میکند بر وحدانیت او روز
و شب و آفتاب و ماه که بر یکدیگر متعاقب اند چون روز آید شب برود و چون شب آید روز برود و چون آفتاب
بر آید ماه فرو شود و هر یکی بر فلک خود بر تقدیری که خدای کرده است — بر وفق آنچه آفتاب بیکبار در ده ماه
بگاه برود ایشان مقربان و حرم چون بنده مطیع بر حسب اراده خدای بر وفق مصلحت و رای خود میکردند پس
ایشان مستحق آن باشند که گرد ایشان را سجده کنند آفتاب و ماه را سجده میکنند آن خدای که ایشان را بیافرید سجده
کنید که ایشان را مسخر کرده اند و اگر خدای را خواهید پرستید و این سجده واجب است و آن جمله عزایم است
و سجده بر آخر آیه باید کرد و آن سجده واجب است فان استکبروا پس اگر این کافران تکبر و ترفع کنند
از آنکه خدای را سجده کنند گو مکنید که خدای را فرشتگان اند از فرشتگان مقربان که در شب
تسبیح میکنند هم شب و هم روز ایشان از تسبیح و عبادت ملول نمیشوند و پیر نمیگردند قوله تعالی
ومن آیاته انک تری الارض خاشعة فاذا انزلنا علیها الماء اهتزت
وربت ان الذی احیاها لمحیی الموتی انه علی کل شیء قدیر ان
الذین یلحدون فی آیاتنا لا یخفون علینا افمن یلقی فی النار خیر
ام من یاتی آمنا یوم القیمة اعملوا ما شئتم انه بما تعملون بصیر
از جمله آیات قدرت او آنست که تو زمین را بینی خاضع و خاشع خشک و بی نبات چون ما آب را بر زمین فرستیم
و باران بر وی بباریم تو آن زمین را بینی که بجنبد و نشاط گیرد و افزون شود مانند خمیر بر آید و چون خمیر گردد
و از میان وی انواع نبات و ریاحین بر آید آن خدای که زمین مرده را بدین وجه زنده گرداند قادر است بر آنکه
مرده زنده کند و او بر همه چیز قادر است و قوله تعالی ان الذین یلحدون فی آیاتنا آنکسان که الحاد
کنند و در اول و تغییر آیات ما و جبینه ما ایشان را شناسیم و پیدا ایم و جزای ایشان بتوانیم داده جز انتقال

کنت آیه دیگر ابو جهل آمده است افمن یلقی هی آنکه او را در دوزخ افکنند بهتر باشد یا آنکه که روز قیامت می آید
این دو نفی و تر تحی این استفهام است بر سبیل تقریر تا بگوینده که بر هلاک آنکه بهتر که این باشد یا آنکه بسبیل
تهدید گفت اعملوا ما شئتم بکنید آنچه خواهید که آنرا فرو نگذارند با نجات و جزا و عقاب آنگاه این تهدید
را بیان کرد و گفت بدرستی که او بینات بآنچه بکنند هر چه خواهید کنید و مثل اینست کتاب رسول اذ انتم تجحدون
فاستمع ما ثبت قد تم ان الذین کفروا بالذکر لما جاءهم وانه لکتاب
عزیز لا یاتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه تنزیل من حکیم
حمید ما یقال لک الا ما قد قیل للرسل من قبلک ان ربک
لذو مغفرة وذو عقاب الیم ولو جعلناه قرآنا اعجمیا لقالوا لولا
فصلت آیاته ءاعجمی وعربی قل هو للذین آمنوا هدی وشفاء
والذین لا یؤمنون فی آذانهم وقر وهو علیهم عمی اولئک ینادون
من مکان بعید آنانکه کافر شدند بقرآن و در وطعن کردند تا و پیش کردند آنگاه که
قرآن بایشان آمد ایشان هم رسوا پیشه نیستند یا خود آنها که بقرآن کافر شدند چون بایشان آمد هلاک شدند
و بدبخت گشتند و آنه بدرستی که قرآن کتابی عزیز بیغ غالب و باطل بدو نیاید که در باطل کرده اند بهیچ وجهی از
وجوه مجمع است نه تنزیل و گفته اند که شما قصد و شبهه بود راه نیابد نه از وجه لفظ و نه از جهت معنی تحاکم
گفت معنی آنست که پیش از وجود حدیثی و کتابی نیامده که در باطل کرده اند و از پیش در هیچ نیاید و گفته اند که در تنزیل
که در قرآن است آنچه گذشت و آنچه خواهد آمد هیچ خلفی و کذبی نیست کتابی نازل از خدای که حکیم کار و ستوده است
بستوده و ثنا و شکر ما یقال لک نگویند تا این کافران مکه آنچه گفتند رسولان خود را امتان گذشته از تکذیب
و جفا و انکار نبوة و این بر سبیل تسلیه و تعزیه رسول گفت تا تکذیب تو را خدای تعالی و نفرمایید مگر آنچه گفت و فرمود
و آنانکه پیش از تو بودند از دعوت کرده باسلام و بیان شرع ان ربک بدرستی که خداوند تو مغفرت و آمرزش
و خداوند عقاب و عذاب سخت و دردناک آنگاه گفت ولو جعلناه اگر ما این قرآن را نه بزبان عرب فرستادی بلکه
بزبان و لغت عجم فرستادی و هر آینه گفتند و چرا آیات او را مفصل و مبین نکردندی بزبانی که ما آنرا شناسیم و دانیم
و فهم توانیم کرد ءاعجمی و عربی استفهام است بر سبیل انکار چه قرآن عجمی باشد و رسول عربی یعنی نباید و نشاید
که قرآن عجمی باشد و رسول عربی سعید جبیر گفت قریش بر سبیل طعن گفتند چرا این قرآن را بعضی عجمی و بعضی عربی
نیاوردی خدای تعالی این آیه فرستاد قل هو للذین آمنوا بگو که این قرآن کتابی که ایمان می آرند و گرویده اند
گرانی است و از شبهه و ریا ایشان گرد و نابینایی است یعنی این قرآن متعظ و آیات و اوامر و نواهی که

بندگان که از آیات او کور و کر شدند و گفته اند که معنی آنست که قرآن بر ایشان مشتبه است و پوشیده و این بنزدیک
آنست که کسی از کلام و دعا ایشان ندانند و آواز دهند که آواز او نشنوند و او را نه بینند قد تم ولقد
آتینا موسی الکتاب فاختلف فیه ولولا کلمة سبقت من ربک لقضی بینهم
وانهم لفی شک منه مریب من عمل صالحا فلنفسه ومن اساء فعلیها
وما ربک بظلام للعبید الیه یرد علم الساعة وما تخرج من ثمرة
من اکمامها وما تحمل من انثی ولا تضع الا بعلمه ویوم ینادیهم
این شرکائی قالوا آذناک ما منا من شهید وضل عنهم ما کانوا
یدعون من قبل وظنوا ما لهم من محیص بدرستی که ما موسی پیغمبر را کتاب تورات
دادیم در او هم خلاف کردند بعضی اقرار کردند و بعضی انکار کردند و بعضی تصدیق کردند و بعضی تکذیب کردند اگر نه
آنست که کلمه و کتابی سابق شده و حکمی گفته آمده و آخر عذاب ایشان بآنکه گفت وما کان الله لیعذبهم
وانت فیهم هر آینه حکم کرده شده میان ایشان بعذاب استیصال در دنیا و آنهم بدرستی که ایشان در شکی
اند با تهمت از این عذاب آنگاه بیان عدل کرد و گفت هر که او عمل صالح کند و کار نیکو کند برای خود کند نفع آن با وی
راجع باشد و هر که بد کند وبال آن بر وی باشد و خدای تعالی بر بندگان خود ظلم نکند آیه دلیل است
بر آنکه جزا بر عملست و خدای تعالی خالق و فاعل ظلم نیست و ثواب و عقاب جز باستحقاق نباشد الیه یرد
علم الساعة سبب نزول این آیه آن بود که مشرکان گفتند که ای محمد اگر تو پیغمبری ما را بگو که قیامت کی خواهد
بود خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت علم قیامت با خدای تعالی است و او داند که کی خواهد بود و بیرون نیاید
هیچ از شکوفها خود و آب تن نشود هیچ ماده و وضع حمل نکند مگر بعلم او و افرود و یوم ینادیهم
و روزی که ایشان را ندا کند و آواز دهد کجا اند اینانان منادیان جواب دهند و گویند ما اعلام کردیم و
خبر دادیم که از ما هیچ گواهی نیست بداده و عده که کردیم در دنیا و ما انسیم که آنچه کردیم بی بهره و گفته اند که معنی
اینست که از ما هیچکس نیست که گواهی دهند که اینانرا توانند و توانین نصرانی شناسی و میدان و از ما هیچکس
اینانرا نمی بیند و بدان آنکه از ما ضال شدند و غایب شدند گفت وضل عنهم گم شده از ایشان آنچه آنرا میخواندند
و می پرستیدند پیش از این وظنوا و بیقین بدانستند که ایشانرا هیچ مخلصی نیست و گریزی نباشد از عذاب خدای
قد تم لا یسأم الانسان من دعاء الخیر وان مسه الشر فیؤس قنوط
ولئن اذقناه رحمة منا من بعد ضراء مسته لیقولن هذا لی وما اظن

الساعة قائمة ولئن رجعت الى ربي ان لي عنده للحسنى فلننبئن الذين كفروا
بما عملوا ولنذيقنهم من عذاب غليظ ۞ میگوینه از عادة وخوی او آنست که از دعای خیر
هرگز سیر نشود هیچ بدی خود از خدا نخواهد واگر بمن برسد وبلایی از رحمت خدا نا امید نشود این خوی کافران
نیست واگر بچشانیم او را رحمتی وآسایشی وخوشی بعد از آنکه رنجی ومشقتی بوی رسیده باشد ودر وی بگوید
که این خود مرا است وبصیب من وعمل وکردار منست وما اظن الساعة وگمان نمی بندارم که قیامت برخواهد
خواست واگر قیامت باشد ومرا نزد یک خدای خود برند چنانکه مسلمانان میگویند که ما را نزد یک خدا حالتی
بهتر وخوبتر از نگاه خدا رقم کنت فلننبئن هر آینه آگاه کردانیم کافران را بآنچه کرده باشند وبچشانیم ایشان را عذابی
سخت ودرشت وقد انعمنا على الانسان اعرض ونأى بجانبه
واذا مسه الشر فذو دعاء عريض ۞ قل ارأيتم ان كان من
عند الله ثم كفرتم به من اضل ممن هو في شقاق بعيد ۞ وچون برآدمی
بانعامی کنیم وبرا نعمتی کنیم روی بگرداند واز ما وشکر وخوبیهای ما استغنا دارد وچون رنجی وآفتی بوی رسد
خداوند دعا باشد واین استعاره است دعا بسیار را یعنی بسیار ماکند وبران مداومت نماید قل ارأيتم
بگوی ای محمد چه می بینید وی شناسید شما اگر این قرآن از نزد یک خدا باشد وشما باو کافر شوید که باشد از شما گمراه
تر از آنکس که او در نافرمانی باشد ودر ستیز وخلاف یعنی هیچکس از شما در چه گمراه تر نباشد سنريهم آياتنا في الآفاق وفي انفسهم حتى يتبين لهم انه الحق
اولم يكف بربك انه على كل شيء شهيد ۞ الا انهم في مرية من
لقاء ربهم الا انه بكل شيء محيط ۞ زود باشد که بنمایم بایشان آیات خود را
در نفس رسول ما در آفاق دنیا از فتحها وکرفتن شهرها وکرنیها ودر نفسهای ایشان روز بدر عسل
کنت در آفاق از آثار واثار که نشسته ودر نفس ایشان بیماری وبلاها این زمین کنت در آفاق آسمان
واقطار زمین از آفتاب وماه وستارکان وباد وباران وکوهها وجویبارها وستارکان ودخانها ودریاها ودرختهای
ایشان از لطایف حکمت وبدایع صنعت وحسن صورت واحکام حیثیت آنچه آفریده ظاهر وباطن ای از حواس
وعروق ومفاصل ومخرج طعام وشراب که طعام بیک مدخل فرو میشود بدو با اجرام جسم وی شود وبدو مثل وعقرب
بجانب خیر ودبه براهی اشارت کنند که در آفاق آیاتی هست ودر نفس آیاتی آن علم کبرا است واین
علم صغرا وکفتند این علم است وآن علم چه این حواس وآن جماد تا تو کاهی در آن نظر کنی وعبرة کیری وکاه درین
تفکر کنی وبدو متذکر شوی في الآفاق شمس وقمر وفي الانفس حسن وفكر في الآفاق كواكب ونجوم وفي

الانفس

الانفس عجايب وعلوم في الآفاق سحايب وغيوم والانفس مصايب وهموم في الآفاق بروق خاطفة وفي
الانفس عروق راجفة في الآفاق جبال شامخة وفي الانفس آمال راسخة في الآفاق عيون نابعة وفي الانفس عيون
دامعة في الآفاق جواهر معادن وفي الانفس خواطر وبواطن ازین جمله هرچه نظر کنی در او آیتی وعلامتی بینی
شعر وفي كل شيء له آية ۞ تدل على انه واحد
اول در خود نگر وخود را بشناس تا خود شناسی خود را بحق رسانی که من عرف نفسه فقد عرف ربه وهر کس که
خود را بشناسد که عرف ربه کاه در آفاق عالم تفکر کن وکاه در نفس خود نظر کن تا تمیز آن واختلاف
زاهر صنعت صانعی بدانی مغیر معتبر تعدد زایدانی که هرچه جز اوست او بخلاف بمقارنه بین
الاشیا علم الاقتران وبمضادته بین الاضداد علم التضاد تا نور واضح بالجور الخلق بجمع طوا
اوصاف والحادثات فنون ذات الاطوار الله تجمعین نیل الاضداد جمعة فاتیهم بین الاضداد وانما از آیات
آفاق ضوء چهار صیف وشتا وربیع وخریف واز آیات انفس طبایع چهار است صفرا وسودا وبلغم وخون ودر
آفاق باد چهار است شمال وجنوب وصبا وبور ودر انفس باد چهار است جاذبه وماسکه وهاضمه ودافعه ودر
آفاق جود چهار است جیحون وسیحون ونیل وفرات ودر انفس جود چهار هم چهار است الحمه وقینال وباسلیق وابطی
از آیات آفاق ابر است کاهی بارد وکاهی نبارد ودر انفس چشم است که کاهی بکرید وکاهی نکرید واز آفاق ستارکان
هفت اند در افلاک خود ودر آیات انفس اعضا هفت اند عم بشابه رحلت کرد وبرج است جدی وقوی وآن
دو کوشت است بصر را وبرج حمل دو اد چنانکه مشتری دو برج دارد قوس وحوت ثم دو برج بود ارد چنانکه
سرخ وآن عقرب وحمل دو دو برج دارد وآن دهانست ودهان چنانکه زهره دو برج است یکی ثور ودیکر میزان
لمس را دو برج است وآن دو دست است چنانکه عطارد را دو برج است یکی سنبله ودیکر جوزا نطق وتر را آفتاب
است که یک برج دارد وآن زبان است چنانکه آفتاب را از اسد کنایه است وبنزله ماه است که یک برج
دارد چنانکه قمر یک برج سرطان است ازین در کذرند که عمر در رسد واین زمین حتى يتبين لهم
تا بدانند وپیدا شود ایشان را که خدا هم یکیست که اکر نبودی عالم بر یک نسق نماندی وثبات که این آیات وادله
حق است واین دین سماوی وقرآن حق است وازین جمله اولم يكف بربك اوکم یکفی بربك ای کفایت نشد
وپسند نیامد بنا بدانکه خدا بهمه چیزی کواهست وادراک اشیا اطلاع است غیبت وحضور بنزد یک وی
مساوی است الا انهم بدانکه ایشان در شک وتردد اند از رسیدن ثواب وعقاب الا انه بكل شيء محيط
بدانند واکاه باشند که خدا هم عالم است بهمه چیزها ومحیط است بر همه چیزها وهمه در قبضه قدرت وی اند ودیه شامله
سوره حم عسق والمراد بحم اشتر بعد خوانند یکیست وپنجاه وسه آیت ابو امامه از ابی بن کعب

روایت کرده از رسول صلعم که هر که این سوره بخواند از جمله آنان باشد که فرشتگان برایشان صلوات دهند و برای ایشان
استغفار کنند و آمرزش خواهند و از امام اناطق جعفر الصادق علیه السلام روایت است که خدای تعالی روز
قیامت وی را بگیرد روی او چون ماه شب چهارده باشد انتهی ما یعنا لی وحده

بسم الله الرحمن الرحیم

حم ۝ عسق ۝ کذلک یوحی الیک وإلی الذین من قبلک الله العزیز
الحکیم ۝ له ما فی السموات وما فی الأرض ۝ وهو العلی العظیم ۝ تکاد
السموات یتفطرن من فوقهن والملائکة یسبحون بحمد ربهم ویستغفرون
لمن فی الأرض ألا إن الله هو الغفور الرحیم ۝ ابن اسحق گفت مردی بنزد یک عبد الله عباس
آمد و پرسید از وی که حم چه باشد جواب نداد دیگر بار پرسید هم جواب نداد سیم بار پرسید خدای ایمان
حاضر بود گفت من ترا خبر دهم بدانکه این آیه در حق مردی آمد عبدا با عبدا و بر بعضی از جویهای مشرق فرود آید
انجا دو مدینه بنا کند بر کنار آن جوی و در میان آن هر دو باشد چون خدای تعالی خواهد تا زوال آن ملک کند و شبی آتشی
بفرستد و آن یک شهر بسوزد چنانکه از او هیچ اثر نماند برد یکروز اهل آن مدینه دیگر را جبار آن ولایت که در این
مدینه باشند بنظاره آن مدینه سوخته آید خدای تعالی بفرماید تا ایشان را خسف کند و بزمین فرو برد ایشان
و آن مدینه دیگر را هر که در انجا باشد همه بزمین فرو شوند و ذلک قوله تعالی حم عسق یعنی تفرق یکدیگر باشند
عزیقی و سنی و قضای از وی و خرابی و هلاکت این دو و قیل حم عین ملامسه بیابین سکوة قاف
واقع بها ای بالمؤمنین و ما شد این چیست چیزی که جابر عبد الله روایت کرد از رسول صلعم که مدینه بنا کنند
بیاز رجابه و دجیل و فطرس و صراة جبار از اهل زمین انجا که شوند و با اهل عالم انجا جمع کنند خدای تعالی
آن شهر را بزمین فرو برد با اهلش ابو الجوزا گفت که عبد الله عباس روایت کرد که عین عذابست و سین سخاست
و قاف قدرت است و بیان این قول چنین است که از رسول صلعم روایت کرده اند که چون این آیه آمد رسول صلعم دلتنگ
گشته یا رسول الله چرا دلتنگ شده گفت مرا خبر داده اند ببلایی که بامت من فرود آید خسف و قذف و
آشوب که ایشان را جمع کند و باد که ایشان را در هوا برد مسکین عبد الله مرتی گفت حا خبر قی باشد بیان
قریش و سوادی است قریش را باشد بر سوادی و میم ملک بنی امیه است عین علو بنی عباسیان است سین سنا رهبانی است
و قاف قوة عیسی که از آسمان فرود آید و تبا یا نا بکشد و کلیسها خراب کند سعید جبیر گفت حا از
رحمن است و میم از مجید است عین از عالم است و سین از قدوس است قاف از قاهر است
و گفته اند که آیه در شان رسول است حا محمد و میم مجید است سین سنا رشهود است

فلحق

قاف قیام در تمام محو است و قیل حا کرامات سعد است که یک یوحی بتا این وحی نوکه کرد و بجبرائیل که
پیش از تو بود نه جبرئیل که او خاص است و قاف قدرت کار و صفت کتاب او است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است
و او بزرگوار و بلند مقدار است تکاد السموات نزدیکست که آسمانها شکافته شود از عظمت و جلال قدرت خدای
یا از گفتار منکران کافران که بخدای شرکی آورند یتفطرن می آورند یعنی که دیدار نفاست من فوقهن از فوق جهتین انفوقانیتین
شکافته شود از جهت بالا و زیر ایشان یعنی بدو شکافته شده از عرش تا کرسی باشد و گفته اند از بالا زمینها
و چون از بالای آسمانها شکافته شوند آسمان دنیا قیامت اولین باشد والملائکة یسبحون و فرشتگان تسبیح
میکنند بحمد و ثنای خدای خود و آمرزش میخواهند برای اهل زمین مؤمنین و مؤمنات الا ان الله هو الغفور الرحیم
بهشت که آمرزنده و مهربانست قد تعم والذین اتخذوا من دونه أولیاء الله
حفیظ علیهم وما أنت علیهم بوکیل ۝ وکذلک أوحینا إلیک قرآنا
عربیا لتنذر أم القری ومن حولها وتنذر یوم الجمع لا ریب فیه
فریق فی الجنة وفریق فی السعیر ۝ آنکسانی که بدون خدای دوستان گرفته خدای برایشان
نگاه بافت اعمال ایشان میشناسد و میداند و برایشان مؤاخذه نا جزا دهد ایشان را بران تو کرمهای برایشان وکیل
گماشته نیستی و حفظ ایشان بر تو مفوض نیست تو دلتنگ مکن از اسرار عبادة ایشان بر تو خبر رساننده پیغام کار دیگر
نیست وکذلک کما أوحینا ما چنین وحی کردیم بتو قرآنی را بزبان عرب تا بترسانی و با گاهانی اهل مکه را و آنانرا که گرد
بر گرد آن اند زمرد ان و بترسانی از روز قیامت که روز جمع آمدن و گرد کردن خلق اولین و آخرین است
که در آن ریبی و شکی نیست که در آن روز خلق بدو فرقه شوند گروهی بهشت باشند و گروهی دوزخ گروهی منزل
و گروهی بعذاب الله عرکت گفت روزی رسول صلعم بیرون آمد و صحیفه در دست گرفته گفت دانی که نوشته
چیست گفتم نه گفت این که بدست راست دارم در او نامهای اهل بهشت است نام ایشان و پدران ایشان نوشته اند هیچ
از این زیاده نشوند و کم نکردند و این که در دست چپ دارم نامهای اهل دوزخ است نام ایشان و نام پدران
ایشان که از این کم نکردند و افزون نشوند انگاه این آیه بخواند فریق فی الجنة وفریق فی السعیر قوله تعالی
ولو شاء الله لجعلهم أمة واحدة ولکن یدخل من یشاء فی رحمته
والظالمون ما لهم من ولی ولا نصیر ۝ أم اتخذوا من دونه أولیاء
فالله هو الولی وهو یحیی الموتی وهو علی کل شیء قدیر ۝ وما اختلفتم فیه
من شیء فحکمه إلی الله ذلکم الله ربی علیه توکلت وإلیه أنیب ۝
و اگر خدای تعالی خواهد همه بدین راه یکی کند و یکدل تواند کرد اینده از سبیل قدرت جبر و بر دین فاد باشد و لیکن خواست

او خواست بحوالت که ایشان را تکلیف کرده و بنا که ایشان بر اختیار نهاده تا هر کس را باستحقاق بهشت رساند و بدوزخ
برد خلاف آنکه کافران اند ایشان را یا بر دیگر باشد ام اتخذوا و گرفته اند کافران بدون خدای
دوستان و خدایان که قدرت از غایت جهل و نادانی خداوند است که وی بر حیات است و اوست که مرده گان زنده کند
و او بر همه چیز قادر و توانا است کدام عاملی باشد که در بکار دیگر یا بر مستند انکاه گفت وما اختلفتم فیه من
شیء و هر چه شما در آن خلاف کنید حکم آن خلاف است از احکام شرع و کار دین و دنیا و کسر انسه که در آن حکم کنند
چه خداوند عالم است بمصالح خلق و آیه دلیل است بر آنکه حکم شرع جز بنصوص نتوان کرد از جهت
خدا را آن حکم یا بچیزی توان ذلکم الله ربی آن خدایی است که خداوند و پروردگار منست بر وی توکل کردم و با
انابة یکم و بازگشت وی کردم فاطر السموات والارض جعل لکم من انفسکم
ازواجا ومن الانعام ازواجا یذرؤکم فیه لیس کمثله شیء وهو السمیع
البصیر له مقالید السموات والارض یبسط الرزق لمن یشاء ویقدر
انه بکل شیء علیم آفریننده آسمان و زمین است از آسمان بر زمین آینده و شکافنده بکرده و بیافریده
از جهار پایان با فریبنده یعنی هر یکی را جفتی تا سبب تناسل و تولد باشد یذرؤکم فی آفریند شما را در زمین که تناسل
تولدات بسبب ازواج یا در بطن و هم ازواج می آفریند شما را فی اکثر فیه بدانست یعنی می آفریند شما را با آنچه
کرده و بیافریده با شما از ازواج لیس کمثله شیء نیست در میان شی مانند او و این نفی مانندات اراده و در سبیل کنایه و گفته
اند که مثل زیاده است چنانکه در این آیه که فان آمنوا بمثل ما آمنتم به شنوا و بینا است له مقالید السموات
والارض کلیدهای آسمان و زمین و بر است یعنی آبادانی و ارزاق و احکام بدیشان اوست روزی کشادن و فراخ می
کرد اند هر آنکس را که بخواهد و تنگ میکرد اند بر آنکه بخواهد و او بهمه چیز داناست قوله تعالی
شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا والذی اوحینا الیک وما وصینا به
ابراهیم وموسی وعیسی ان اقیموا الدین ولا تتفرقوا فیه کبر علی المشرکین
ما تدعوهم الیه الله یجتبی الیه من یشاء ویهدی الیه من ینیب
بدید کرد و بیان فرمود آنچه بدان شما از دین و ملت و طاعت و فرمان برداری نوح را با آن وصیت کرد و با آن فرمود و نوح را
بدان تخصیص کرد که او پیغمبر شریعت بود نوح بود والذی اوحینا الیک و آنچه وحی کردیم بتو و بر آیات
فرستادیم و آنچه ابراهیم و موسی و عیسی را با آن فرمودیم و وصیت کردیم از جهت اقامت کردن
دینات و بیان ملت و شنوده ن و آن دین اسلام است از توحید و عدل و نبوة و طاعت و ایمان بپیغمبران و
ثابت کردن او و پیاده او یا قسا ده کنت تحلیل الحلال و تحریم الحرام بجا هد کنت نا زیبای

داشتن

داشتن و زکوة دادن ولا تتفرقوا و پراکنده مشوید در دین کبر علی المشرکین بزرگ و سخت بر مشرکان آنچه
ایشان را بآن بخوانی از توحید و ترک عبادت اصنام الله یجتبی خدا برمی گزیند و برمی دارد آنرا که خواهد
و رامنماید آنرا که با وی چیز کند قوله تعالی وما تفرقوا الا من بعد ما جاءهم
العلم بغیا بینهم ولولا کلمة سبقت من ربک الی اجل مسمی لقضی
بینهم وان الذین اورثوا الکتاب من بعدهم لفی شک منه مریب
فلذلک فادع واستقم کما امرت ولا تتبع اهواءهم وقل آمنت
بما انزل الله من کتاب وامرت لاعدل بینکم الله ربنا وربکم لنا
اعمالنا ولکم اعمالکم لا حجة بیننا وبینکم الله یجمع بیننا والیه
المصیر متفرق نشدند و پراکنده نگشتند اهل ادیان و ملکیان نه هر چیزی که بر ایشان بعلم ایشان
آمد و حجت ایشان را واضح و لایح کردید و بدانستند که ضلالت و فسادات و اجتماع بر دین ملت حق است
و گفته اند اهل کتاب بیاکنده نشدند مگر پس از آنکه علم بایشان آمد یعنی آنچه معلوم ایشان بود از نبوة محمد و صدق
وی و ایشان اورا دانسته بودند و نام و نعت او در کتاب خود خوانده بآن آنکه دانسته و آنرا متفرق شده مذهب
حسد وی که ایشان را بود و اگر نه ایشان بوی که کلمه سابق شده است و حقی گفته آمده است که تا چه عذاب ایشان
کند تا وقتی معین و اجلی مسمی هر آینه حکم کرده شده میان ایشان بعذاب کافران و نجاة دادن ایشان که مومنان اند
انکاه گفت والذین اختلفوا و آنانرا که کتاب بیارث داده اند از جهود و ترسایان که حاضران عهد رسول اند از پس
بدیشان ایشان لفی شک تنه در شکی و بیمانند از نبوة محمد و کار وی فلذلک فادع پس بر ایشان این اختلاف
که افتاده ایشان را دعوة کن و با ایلاف و اجتماع تا بر یک ملت دین که دین اسلام است اتفاق کنند و بخانه ان
بیان بر دارند واستقم و استقامت کن و مستقیم باش بر دعوت شریعت چنانکه ترا فرموده اند و تابع هوا و مراد
ایشان مکن و بگو که من ایمان آوردم بآنچه خدای فرستاده از کتاب قرآن بر من و فرموده اند تا عدل کنم میان شما و
انصاف دهم و نگاه دارم الله ربنا و ربکم خدای ما و خدای شما خدایی است آفریدگار و پروردگار ما لنا
عمل ما و کردار ما یکیم جزا آن با ما راجع است ولکم اعمالکم و آنچه شما یکنید از اعمال جزای آن با شما خواهد بود خود را هرگز
حجت لا حجة حاجت آن نیست که میان ما و شما حجتی باشد هیچ حجتی و خصومتی نیست میان ما و شما امروز تا فردا
که خدا هم میان ما جمع کند و بازگشت همگان با وی خواهد بود و حق از باطل جدا کرد اهل حق را بهشت و اهل
باطل را بدوزخ قوله تعالی والذین یحاجون فی الله من بعد ما استجیب له
حجتهم داحضة عند ربهم وعلیهم غضب ولهم عذاب شدید

اللّٰهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ
يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا وَالَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَيَعْلَمُونَ
أَنَّهَا الْحَقُّ أَلَا إِنَّ الَّذِينَ يُمَارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ

وآنانکه حجت وآرزو وخصومت میکنند در دین خدای وآیات وکلامات وی بسبب آنانکه خدا را ورسول را اجابت
کرده‌اند ودر دین اسلام آمده‌اند بر ظهور حجت بجزای که خدای آنرا ظاهر کرد اینه حجت ایشان باطل بود وشبهه ایشان زایل زیرا که
خدای ایشان وبرای ایشان بود غضبی وخشمی وایشانرا باشد عذابی سخت بجاهد کت جماعت ایشان این بود
که گفته کتاب پیش از کتاب شما بود ورسول ما پیش از رسول شما وما بحق وتیزیم انتما وفوق دیگر آنست که صفیه
لیح بامحمد است عنوبیرا انکه خدای تعالی دعای محمد مستجاب کرد اینه وبجزای که از او درخواسته خدای تعالی آنرا ظاهر
کرد اینه تا حجت بر ایشان لازم شد تا پس از انکه خدای تعالی دعا ورد در حق کافران اجابت کرد وایشان بشبهه
روز بدر کشته شدند ومارا وبسکه در ایشان رسیده بخط وحق تا از ضرورت مرد ارنجوند وشبهه ایشانرا حجت
خواند بسبب آنکه واج وبرآنکه نزدیک ایشان حجت بود بحکایت قول ایشان آنرا حجت خواند واگر نه چنین بود وی
داحضة باطل بود ها اللّٰهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ خدای است آنکه فرستاده کتاب بحق وفرو فرستاده میزانرا که
عدالت وسنت در کتابها نزل بالحق یعنی بمرضی صحیح بر حسب اقتضای مصلحت وحکمت وبعضی گفته‌اند مراد میزان
قرآنست وذکر اینها باختلاف لفظ کرده قرآنرا بدان آن ترازو خوانده که مراد اسنی وانصافست وگفته‌اند که مراد
ترازوی حقیقی است چنانکه کتاب از آسمان فرو فرستاده ترازو نیز از آسمان فرو فرستاده وکینیتی چیزی تحت بردن
اعلام کرد وما یدریک وچه شناساند ترا که اینه ترا بقیامت وآمدن او شاید وتوانی بود که آمده وی
نزدیک باشد آنانکه بقیامت ایمان ندارند طلب تعجیل قیامت میکنند از سخریه واستهزا وبیم استه یؤمنون بها
الَّذِينَ آمَنُوا وحقیقت کسانکه قیامت وخصومت جدل میکنند آمده اند وحشر ونشر وثواب وعقاب را انکار
میکنند ایشان در گمراهی اند دور از صواب وهدایت قوله تعالی اللّٰهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ يَرْزُقُ
مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ
فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ
نَصِيبٍ أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللّٰهُ وَلَوْلَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ
خدای لطف کننده وبا بنده کان خود ولطف او به بندگان رسانیده نافع است بایشان بر وجهی که دقیق
باشد بر مرعاهای او اگر آنکه [illegible] ارباب کرمت بنکوکاران بایشان

سائل

سائل گفت رحیم است بر بندگان وکافر که ایشانرا روزی میدهد بعضی گفته‌اند لطیف است در روزی دادن
روزی از وجه پاک میرساند وبیکبار نمیدهد تا آنرا تلف نکنی که ما منه کم ینفقه وما عنده اما باقی چنین
پرسیده‌اند که لطیف چه باشد گفت آنکه با دوستان لطف کند تا در آیند وبا دشمنان نیز کند تا آشنا گردند و
لطیف در لغت شکافنده باشد که مشکلات عقدها صلاح نزدیک باشد وازفاده دور ولطف که مشکلات
عقدها طاعت کند آنرا توفیق خوانند وهر چه عقدها آن معصیت بانایسته آنرا عصمت خوانند ولطف شرایط
حسن تکلیف است واز حکیم نیکو باشد که تکلیف کند عاری از لطف زیرا که سبب کمودی بود بافتن غرض حکیم
تعالی وچیزی که ناقص غرض باشد نیکو نباشد یَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ روزی دهد بر حسب مصلحت آنرا که خواهد
واو قادر است که او را بمجرد دنیا بدهد مزیت که کسب بر وی نتواند کرد مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ
هر که کشت وکار آخرت خواهد وبجا تخم ایمان وعمل صالح افکند تا او را نفع در قیامت برد هد ما در حرث
او زیاد میکنیم ایمان وعمل او را وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا وهر که کشت دنیا خواهد نُؤْتِهِ مِنْهَا
ما بدو دهیم از دنیا ما بقدر کفایت وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ وبرای او در آخرت نصیبی نیست
که دنیا وآخرت باهم جمع نشوند یعنی هر که کار دنیا کند آخرت را نخواهد کرد وهر که آخرت را خواهد
دنیا را نخواهد کرد مگر من خطر نیست تا کانه نزدیک آنکه تو بینی در دنیا کام روا وکام روا آنکه است وحالت
اگر آنست که آن از حد آن وحالت است أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللّٰهُ
چون دنیا خواهد دنیا بدهیم وآخرت ویرا نصیبی نیست که دنیا وآخرت باهم جمع نشوند یعنی با یکدیگر مثل الدنیا
کمثل الضرتین دنیا وآخرت چون دو ضرتند اگر یکی را راضی کرد دیگری را خشم کند خدای هر دو حاصل نتوانی کرد
آم لهم شرکاء شرعوا لهم نه که ایشانرا شریکانی هستند از شیاطین ورؤسای ضلالت وانکه گمراه کنند
میکنند برای ایشان از دین ورسم وطریقه را آنچه خدای بدان نفرموده ونشرع ما لم یأذن به الله
ولولا کلمة الفصل لقضی بینهم وهر که را آنچه خدای بدان نفرموده وکلمه الفصل
واگر نه کلمه فصل وحکم جدا وهر ساعتی که من گفته‌ام وحکم کرده‌ام که در دنیا تعجیل عقوبت نکنم بر ایشان لقضی بینهم
هر آینه میان ایشان حکم شده وبرسیده ندی آنچه ایشان مستحق آنند از عذاب وبدرستی که ظالمان وکافران
وستمکاران عذابیست سخت دردناک آینده قوله تعالی تَرَى الظَّالِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا كَسَبُوا وَهُوَ
وَاقِعٌ بِهِمْ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ
لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ ذَلِكَ الَّذِي
يُبَشِّرُ اللّٰهُ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا

الا المودة في القربى ومن يقترف حسنة نزد له فيها حسنا ان الله غفور
شكور خطاب رسول را با غالب جمهور امت که رد نجات بنی قریظه ما را و تمسک ما را ترسان و بفرزند
انچه کرده باشند و حال آنکه باشد که با ایشان جز ما آنچه که باشد و الذین آمنوا و آنانکه ایمان آورده
و عمل صالح کرده اند در بهشتها بهشت و در فراخ بوستانی باشد سبز که زیر شبه نبات سبز بود و عمارت بشاخ
درختان چنانکه سایه افکنده فرزندان را بر شاندهم ما شاء ون و افشان باشد آنچه خواهند و تنا کنند
ترد یک خدای ایشان را فضلی نیکوکاران است و فتوح باستقاده ذلک این آنست که خداوند بنده کان را بآن بشارت
داده بنده کانی را که ایمان آورده اند و کرده اند با اهل آن و مستحق گشته انگاه رسول را فرمود که قل لا
اسئلکم علیه اجرا من از شما بر سانیده رسالت و بیان کرده هدایت مزد نمیخواهم و نوای نی طلبم
عبد الله بن عباس گفت سبب نزول آیه آن بود که چون رسول صلعم بمدینه آمد مالی نداشت و اهل حقوق و احوال
آمد که بمال احتیاج می بود انصار بایشان گفته با یکدیگر که این مرد شهرها غریب است و اسباب و مسیاعی ندارد وقت
هست که دنیا کار و بیشتری آید که بمال محتاج شود و خدا تعالی ما را حبیب و هدایت کرده است اگر برای وی
جمع کنیم هما تا روا باشد بیابند و رسول را جزا دادند خدا تعالی این آیه فرستاد قل لا اسئلکم علیه اجرا
بگو ای شما را بر این که بکنم مزد و طمع نمیدارم مگر مودة و دوستی قرابت و خویشان خود و این لا بمعنی لکن است
یعنی لیکن توقع از شما آنست که اهل بیت و خویشان مرا دوست دارید تا از قرابت و خویشان یکدیگر
بجهت ایشان دوستی فرمود سعید بن جبیر و عبد الله عباس گفته که ابن الزبیر و امام المتقین و یعسوب
الدین و قاتل المشرکین شعر امیر صفدر بوتراب علی ابن ابو طالب • امام مشرق و مغرب امیر یثرب و بطحا •
بهار گلشن عالم چراغ دین آدم • علی عالی اعلم ولی والی دانا • زخیل انبیا اکمل بجمع اصفیا افضل • رفیق احمد
مرسل بکرده و دشیاسری • دلا گاه که ابجد خوان عشق خانه بمشکل • هنوز آدم نخوانده درس علم لا اسما •
که اسرار هنت کرده بنده زیر شرب لا هات • یعنی بیش نزاد عمل بجهت کشخدا • فیعنی امیر و قال الکفره علی ابن ابی طالب
علیه الصلوة والسلام و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام است بیان آنست که آن شجره و درخت
و کلمه زید ابن امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب روایت کرده از پدرش از جدش که او گفت که من با رسول خدا نشسته بودم
از جدی که مرا خبر بود بر من مراکت یا علی اما شنیدی آن یکون ترا یم اهیه یعنی باشی که چهار چهار کسی با تو نشسته
شوند او گفت که در بهشت شوند من با شم و تو و فاطمه و حسن و حسین و فرزندان ما بر جنب و راست باشند و فرزندان
ما در پشت باشند و شیعه ما از پس پشت ایشان باشند شهر ابن حوشب از ام سلمه روایت کرده که گفت رسول
صلعم فاطمه را گفت رو و شوهرت و فرزندانت را بیاور و رفت و ایشان را حاضر کرد رسول صلعم کلمی بر ایشان افکند

وکت

وکت اللهم هؤلاء آل محمد فاجعل صلواتک و برکاتک علی محمد و آل محمد انک حمید مجید
بار خدایا ایشان آل محمدند صلوات و برکات خود را بایشان کن که تو ستوده و بزرگواری تمام سلمه گفت من گفتم رسول
تا با ایشان در زیر کلیم رومی گفتند و گفته الی خیر و با خیر و ایشان اهل بیت من اند ارسال و علیه السلام
روایت از پدرش از امیر المؤمنین علی که رسول صلعم فرمود که بهشت حرام است بر آنانکه بر اهل بیت من ظلم کنند
و عترت مرا نجات هر کرا او نیکوئی با یکی از فرزندان عبد المطلب و او مکافات نتواند کرد او را من مکافات
کنم روز قیامت سقم روایت کرده از عبد الله بن عمر که روزی بیاران انصار بلی و قریش بعضی بر قت عباس
بایستاد و گفت شما بر من فخر میکنید بر حال فضل ما است بر شما رسول صلعم بشیه بر خلوت و بایستاد و گفت یا معشر
الانصار نه دلیل بود که خدا تعالی شما را بمن عزیز کرد اینه گفتند بلی یا رسول الله انگاه جواب نوحه بدر گفتند
یا رسول الله سنت تراست بر ما کت شما نیز کبیره نه ترا قوت بر اندند ما ترا بعزت گرفتیم و ترا دفع زن
داشتند ما ترا تصدیق کردیم و ترا خذل کردند و ما ترا یاری کردیم تا بجهد بیاریم و ترا حاکم کنیم در اهل
خدا تعالی این آیه فرستاد قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة في القربى بگو از شما را دوستی قرابت نزدی
یعنی خواهم مگر مودة اهل بیت و خویشان و مودة آل محمد مزد او ایشان است و قیام کردن با عبادات بنا شد
و مزد آن جز ثواب نیست و مقرون بغایت اعظام و اجلال نباشد و مودت اهل بیت تکلیفی است از خدا تعالی بر ما که بر ما
مستحق ثواب باشیم و تکلیف ما چگونه ثواب رسول باشد مودة آل محمد تکلیف است از خدا تعالی بر ما
که هر کز منسوخ نشود امام اصحاب الحدیث قبلوه ابطال قول آنکس که گفته است این آیه منسوخ است و در تفسیر خود
آورده است که دوستی اهل بیت و دوستی کردن و تقرب کردن بآن خدای از جمله اصول دین و ارکان اسلام است
و خلاف این کفر است و دلیل بر این آنست که عبد الله حاسد امام فرمود که باسناد از حسین بن عبد الله
البصری که رسول صلعم گفت من مات علی حب آل محمد مات شهیدا الا و من مات علی حب آل محمد مات
مغفورا الا و من مات علی حب آل محمد مات تائبا الا و من مات علی حب آل محمد مات
مستکمل الایمان الا و من مات علی حب آل محمد بشره ملک الموت بالجنة ثم منکر و نکیر
الا و من مات علی حب آل محمد زفت الی الجنة کما تزف العروس الی بیت زوجها الا و من مات
علی حب آل محمد فتح له فی قبره بابان الی الجنة الا و من مات علی حب آل محمد جعل الله زوار قبره ملائکة
الرحمة الا و من مات علی حب آل محمد علی السنة والجماعة الا و من مات علی حب آل محمد مات سعیدا
الا و من مات علی بغض آل محمد جاء یوم القیمة مکتوب بین عینیه آیس من رحمة الله الا و من
مات علی بغض آل محمد مات کافرا الا و من مات علی بغض آل محمد لم یشم ریح الجنة هر که بر دوستی

مجلس شورای ملی
کتابخانه

آل محمد بیرد شمیده بیرد و هر که بر دوستی آل محمد بیرد آمرزیده بیرد و هر که بر دوستی آل محمد بیرد بر توبه بیرد و هر که
بر دوستی آل محمد بیرد بر ایمان تمام بیرد و هر که بر دوستی آل محمد ملک الموت و منکر و نکیر وی را زینت دهد و بهشت
کشاینده و هر که بر دوستی آل محمد بیرد بر سنت و جماعت بیرد و هر که بر دشمنی آل محمد بیرد روز قیامت بر پیشانی
وی نوشته باشد که این بنده نومید است از رحمت خدای و هر که بر دشمنی آل محمد بیرد بوی بهشت فشوده
و ماشه این احادیث است چون دوستی اهل بیت باین مقام بود حال بود که مسنوخ بود و آنانکه اداء رسالت
کنند ماد ثواب وی بیفزاییم حسن علی بن حمید الله بیان کنند که حسنه دوستی اهل بیت است آیهٔ تعالی
شکوی خدای آمرزنده بنده کان است و بسیار آینده مطیعان است قوله تعالی ام یقولون
افتری علی الله کذبا فان یشا الله یختم علی قلبک و یمحو الله الباطل و یحق
الحق بکلماته انه علیم بذات الصدور و هو الذی یقبل التوبة
عن عباده و یعفو عن السیئات و یعلم ما تفعلون و یستجیب
الذین آمنوا و عملوا الصالحات و یزیدهم من فضله و الکافرون
لهم عذاب شدید چون خدای تعالی سوره فرستاد کرد و دوست اعتقاد آن رسول را تهم داشته
گفته که مردم را با اهل بیت خود راغب کرده اند خدای تعالی این آیه فرستاد گفت نی نی که محمد این سخن بر خدای
افترا کرد و خدای تعالی آیت سوره نفرستاده است و دروغ بر خدای می بندد سیکوید که آیه سوره است فان
یشا الله یرکه خدای خواهد مهر نهد بر دل تو بنده بجاهد گفت دل را بحفظ خود نگاه دارد و باتمام صبر اطمینان
ایشان دل موش نکند قتاده گفت اگر چنانکه ایشان گفته خدای تعالی مهر بر دل تو نهادی بنسیان
قرآن بر سبیل معجزه چنانکه در آیه دیگر گفت و لو تقول علینا بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین
انکه ابتدا کرد و گفت خدای باطل را محو کرده اند و ناچیز کرده اند و حق را حق کرده اند بسخنان مبینی نکند سبب کرده اند
و بهتان که بر تو نهاده اند بباطل در آیه سوره آنرا محو کنند و حقی که تو بر آنرا ثابت کرده اند و ترا بر آن نصرت
کنند او بیدا نند و بشناسند و آنچه این جماعت دروغ دارند از انکار و مخالفت ایشان بخواهد بر حسب
اعتقاد ایشان عبد الله عباس گفت چون خدای تعالی این آیه فرستاد و رسول را خبر داد از انکار و مخالفت ایشان
بشیمان شدند و بیاد نه و بدوست و پای رسول افتادند و توبه کردند و ایمان تازه کردند اینه ند خدای تعالی
این آیه فرستاد و هو الذی یقبل التوبة عن عباده اوست آن خدای که توبه بپذیرد از بنده کانش و
عفو کند و درگذرد از کناهها و بدیها و میداند آنچه شما میکنید توبه بشیمانی بود بر کناه کذشته و عزم کردن
در راه آینده که ما تا کاه نکنیم بر اقبح آن فصل جابر بن عبد الله انصاری روایت کرد که اعرابی بر سید رسول الله آمد

و دو کفت

و دو کفت نا نیکرده و کفت اللهم استغفرت لذنوبی انه از زیاده امیر المؤمنین علیه السلام بشنید کفت ما مرا بی سر تو زیاده
باستغفار توبه دروغ زیاده باشد تا از این توبه باید کرد اعرابی کفت یا امیر المؤمنین توبه چه باشد و چکونه باید کرد کفت
بیاید که توبه را شش شرط است اول پشیمانی بر کناه کذشته و قضا کردن فرایض و رد مظالم با خداوند و خلق و دیگر
که اختن چنانکه در معصیت بر دل نیاید باشی و نفس را بطاعت چنانکه حلاوت معصیت چشانیده
باشی و کمهیمن از ترس خدای بیدا کشته کرده باشی سر بر استقبال کشته توبه چه باشد کفت صدق العزیمة علی ترک
الذنوب و الاستعانة بالقلب الی علام الغیوب و ان تؤدی حق ما فرط من العیوب و تعمد الی الشیآت و تذیبها
بر آنکه بر توبه استظهار عقاب بوشد چنانکه کفتند اصحاب وعید که اکر استظهار عقاب نکردی بر سبیل وجوب خدای تعالی بر
سبیل تفضل و منت و یعفوا عن السیئات و از بدیها کذشت تا امید بنده و یعلم ما تفعلون کفت تا این شنوده
ابو هریره از مسلم روایت کرده که کفت انا اقسم اقرح توبة عبد المؤمن الفقیر الذی له
العیال الواجد خدای تعالی توبه بنده مؤمن خود شاد تر باشد از آنکس که کرم کرده را بیابد و ما زاینده که فرزندش آید
و از تشنه که آب را بیابد و هر که او توبه نصوح کند خدای تعالی کناهان از یاد کرام الکاتبین برد و ارتفاع زمین الکاه
کفت و یستجیب الذین آمنوا و اجابت کنند دعا مؤمنان که عمل صالح کنند و بیفزاید ایشان را از فضل و ثواب خود
و کفته اند که اجابت کنند دعا مؤمنان در حق یکدیکر ابو صالح از عبد الله عباس روایت کرد که سخن آنست که شفاعت
ایشان در حق برادران ایشان قبول کنند و الکافرون و کافران را عذابی سخت باشد قوله تعالی و لو بسط
الله الرزق لعباده لبغوا فی الارض و لکن ینزل بقدر ما یشاء انه بعباده
خبیر بصیر و هو الذی ینزل الغیث من بعد ما قنطوا و ینشر
رحمته و هو الولی الحمید و من آیاته خلق السموات و الارض
و ما بث فیهما من دابة و هو علی جمعهم اذا یشاء قدیر و ما
اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم و یعفوا عن کثیر و ما انتم
بمعجزین فی الارض و ما لکم من دون الله من ولی و لا نصیر
و اکر خدای تعالی روزی را بسیار کند و فراخ کرداند چرا بنده کانش همه را بنی کنند و سمکا بشوند در زمین حیات
ابن الاعرابی کفت در باره آیه که اصحاب صفه ایم چون ما درمان بنی قریظه و بنی نضیر و بنی قینقاع بدیدیم ما را تو انکه آن
روز که خدای تعالی این آیه فرستاد شقیق بن ابرهیم کفت که خدای تعالی بنده کانرا روزی داد بی نه از خزانه کسب
و ایشان فارغ و بیرون اختر بودند طاغی و باغی شدند و لیکن ایشان را بکسب و طلب معاش مشغول کرد و بیت
و این شنوایست از خدای بر ایشان و حق و لکن ینزل بقدر بقدر و لیکن بقدر حاجت بفرستد انه که

انه که چنانکه صلحت وکفایت ایشان در آن باشد واو به بنده کان خود بینا است ومصلحت ایشان دانا افرا که
از سوی ۳ رهانیده که او گفت جبرئیل از خدای گلهای دیگر ومعوضه آورده است وآن آفت که گفت که هر دو دستی
از آن مراعاة رسانند چنان باشد که باسن بیارزیت بیرون آمده باشد ومن نصرت ویاری دوستان خود شایسته ام
ومن برای ایشان خشم گیرم چنانکه شیر خشمگین وجیکار مرا از نزدیکتر نباشد که در قبض روح بنده من که او کارت
سکه او من کاهم بیخ ودستکی وبا وجاه نیست اورا نزد که بنده وهیچ چیز تقرب بخود بدیدنچنانکه باداء فرایض
وهمیشه من تقرب کند ونوافل تا آنکه دوست گیرم سمع وبصر دوست او من باشم وقوة کننده او که خواهد بدهش
واگر دعا کند اجابت کنم واز بنده کان کرباشد که از من بای از عبادت خواهد ودر آن بردن کنایه واگر کشایم در
دل عجب واز آن عجب هلاک شود واز بنده کان من کرباشد که او را جز بیماری بر صلاح نیاید اگر او را تندرستی دهم
تباه کرد واز بنده کان من کرباشد که جز تندرستی وبرا نشاید واگر بیمارش کنم فساد آید واز بنده کان من کرد
که صلاح او در تنگدستی بود که اگر روزی دهم فساد شود واز بنده کان من کرباشد که صلاح او در روزی باشد
که اگر بی انگرش کرده انم فساد شود ومن تدبیر کار بنده کان خود دانم از آنجا که دل ایشان دانم که من علیم ام وخبیرم
وَهُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ است آن خدای که باران فرستد بوقت حاجت بر آنکه نومید شده باشند وبیزار
آمده وزمین که چون سخت نبات رسد وابی رسد واوست خدای که سخت حمد ونکر واز آیات او آفرینش آسمان وزمین
وآنچه پراکنده است از جانوران بیان ایشان واو قادر است وتوانا بر جمع ایشان چون خواهد جمع کند وَمَا
أَصَابَكُمْ وآنچه بشما رسد از مصیبتی ونکبتی آن بجزا کسب دست شما است وکما فات کرده اند شما نه آفت
که هر چه کینه آن از شما میرسد بلکه از بسیاری عفو میکند ودر میگذرد ۳ گفت که هیچ رکی نباشد که بجنبد
وچیزی که پای بخراشد وسنگی که دریای آید الا که بگناهی که کرده باشد امیر المؤمنین علیه السلام گفت که هیچ آیه از این
امید وانتیست که خدای تعالی گفته است که هر چه بشما میرسد از نکبتی وبلایی وبیماری در دنیا آن بکرده
دست شما است وخدای تعالی از آن کریمتر است که چون بنده را در دنیا عقوبت کند بگناهی در آخرت عقوبت
مثنی کرده اند واز بسیاری که عفو کرده است وخدای تعالی از حلیم تر است که باز بگناهی رود که از آن عفو کرده
باشد افرا که از رسول ۳ روایت کرده که چون خدای تعالی بنده خواهد بجمیل عقوبت کند او را از گناهی که کرده باشد
وچون بر بنده عذاب خواهد عقوبت او تا خیر کند تا روز قیامت سخاک گفت هیچ کس بدانکه فما آتاکم یا چیزی
پس فراموش کرده الا بسوی یعنی گناهی که از آن خبر دهم کرده وانگاه این آیه بخواند وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ وشما عاجز
نتوانید کرد خدای تعالی را وازدوه فایت نتوانید کشتن وَمَا لَكُمْ ونباشد شما را بدون خدای هیچ یار ویاور
قوله تعالی وَمِنْ آيَاتِهِ الْجَوَارِ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ ۝ إِنْ يَشَأْ يُسْكِنِ الرِّيحَ

فَيَظْلَلْنَ

فَيَظْلَلْنَ رَوَاكِدَ عَلَى ظَهْرِهِ ۝ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ۝ أَوْ يُوبِقْهُنَّ
بِمَا كَسَبُوا وَيَعْفُ عَنْ كَثِيرٍ ۝ وَيَعْلَمَ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِنَا مَا لَهُمْ
مِنْ مَحِيصٍ ۝ فَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ۝ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ
خَيْرٌ وَأَبْقَى ۝ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ۝ از آیات وکلمات کامله
حق کشتیهای روانست بر روی آب دریا چون کوههای بزرگ مجاهد گفت مراد باعلام قصور است یعنی
کوهها اِنْ يَشَأْ يُسْكِنِ اگر خواهد ساکن کرداند باد را تا کشتیها روان هر ساکن کرده بدو بایستاده باشد بر پشت
آب بدرستی که در این آیات ودلالات هست کسی را که صبر کننده وبسیار دارنده باشد أَوْ يُوبِقْهُنَّ هلاک کرداند
کشتیها وغرق کرداند آن باد عاصف تا کشتیها وکسانی که در آنجا باشند هلاک شوند بآنچه کسب کرده اند از
عصیان وفجور وبسیاری معاصی میکنند ودر میگذرد از این جمله میکند تا انتقام کشد وجزا دهد آنرا که کرده اند از معاصی
وبباشد کسانی که در آیات ما جدال کرده اند که چون عذاب ما نازل کرده اند وایشان را گریزی نباشد فَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ
پس آنچه شما را داده اند از چیزها از متاع دنیا ومال این جایست آنرا بقایی وثباتی نباشد وآنچه نزد یک خدای است
بهتر است وباقی تر است از ثواب بهشت کسانی را که ایمان آورده بخدای خود اعتماد کنند قوله تعالی
وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ ۝
وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ
وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ۝ وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ ۝
وآنانکه بپرهیزند وان گناهان بزرگ اجتناب وان فواحش وفاشایت سدی گفت فواحش زنا است
سالم گفت سرقت است وَإِذَا مَا غَضِبُوا وچون خشم گیرند ایشان باشند که در حال
بیارزند وحلم کار فرمایند آنانکه اجابت کنند دعوت خدایرا وایمان آرند وفرمان بردار دارند وکارهای ایشان
رو بشورت کردن رو وبا یکدیگر کارها شورت کنند بعضی گفت ما من شقی قط عند شورة ولا سعد
باستغنا رهیچ بنده بشورت بدبخت نشود وهیچکس بخود بی خود کار نکند نیک بخت نگردد وگفت ما خاب
من استخار ولا ندم من استشار کسی را که استخاره کند بد نگردد وهر که شورت کند پشیمان نگردد
وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ وآنچه ما روزی کرده ایم نفقه میکنند وآنانکه چون ستم بایشان رسد انتقام کشند ومعنی
نکته قوله تعالی وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ
عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ ۝ وَلَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ
مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ ۝ إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ

فی الارض بغیر الحق ۞ اولئک لهم عذاب الیم ۞ ولمن صبر وغفر ان
ذلک لمن عزم الامور ۞ هر که بدی کرده باشد بدی خواهد بر سبیل انتقام و کفت جزای بدی بدی
باشد یعنی چون کافر گوید تا او نیز بیش از آن مکروه دارد مکوش که اگر کسی با تو بدی کند بکناه با او نکنی و اگر
چه احق که نه مثل آن بیش مکن پس هر که عدل و عفو کند و اصطلاحات ذات البین کند و در مکافات
آن نکوشد مزد آن بر خدای باشد و جزاست که چون روز قیامت باشد منادی ندا کند که هر که بر خدای
مزد دارد کو بیاید و مزد خود بگیرد پس برخیزند فرشتگان گویند شما را بر خدا مزد چیست گویند نحن الذین عفونا
عن من ظلمنا ما آنانیم که عفو کردیم از آنانکه بر ما ستم کردند و اگر عفو نکنند و پیش از آن مکافات کنند ظالم و
ستمکار باشد و خدای تعالی ظالمان را دوست ندارد ولمن انتصر و هر که انتقام کند پس از آنکه بر او ظلم کرده باشند
و کسی را ایذا نه اما چنین دهد که اگر ایذا ملامت کند ملامت کسی را بود که ابتدا بظلم کند و یبغون
فی الارض و در زمین بغی کنند بناحق بر ایشان و بر امام مسلمانان بیرون آیند ایشان را عذابی بود دردناک و هر آنکس
که صبر کند و ظلم و خیانت را باز پوشد و در انتقام نکوشد بدرستی که صبر کردن از جمله عزایم امورات
و از کارهای که از غایت جلالت دینی باشد و ثواب و رضای خدای تعالی ومن یضلل الله فما له من ولی من بعده ۞ وتری الظالمین لما رأوا العذاب
یقولون هل الی مرد من سبیل ۞ وتریهم یعرضون علیها خاشعین من الذل
ینظرون من طرف خفی ۞ وقال الذین آمنوا ان الخاسرین الذین
خسروا انفسهم واهلیهم یوم القیمة الا ان الظالمین
فی عذاب مقیم ۞ وما کان لهم من اولیاء ینصرونهم من دون
الله ومن یضلل الله فما له من سبیل ۞ و هر که خدای او را خذلان کند و با خود وا گذارد
یا حکم بضلالت کند و حکم وقتی کند که او ضال و گمراه داند و خدایش وقتی خواند که او گمراه شده باشد
با خود و هر که را خدای هلاک کرده اند و بر این از خدای هیچ یاری و ناصری نباشد که نصرت کند و برابر عذاب
خدای وتری الظالمین و تو بینی ستمکاران را یعنی کافران آنگاه عذاب را مشاهده کنند یقولون گویند
که هیچ ممکن باشد که ما را هیچ راهی باشد که باز گردیم و تلافی کار خود کنیم بسبب آنکه ایمان و بجای معصیت
طاعت کنیم اگر چه ایشان دانسته که این متاع حاصل نیاید و از آخرت گریزان نیاید اما این از غایت
جزع گویند و ترهم و بینی تو ایشان را که در دوزخ عرضه میکنند خاشع و ترسکار باذلت و حقارت ینظرون
من طرف خفی می نگرند از چشم ذلیل پوشیده نه روشن از آنجا که ایشان از کور بر انگیزند و قال الذین آمنوا

مومنان گویند در یکدیگر آنانند که خود را زیان کردند و اهل خود را در روز قیامت که اهل خود را بیند
و مال خود را و نه خود را در راحتی و آسایشی یابند الا ان الظالمین بدانکه ظالمان آن روز عذابی دایم
دایم باشند و نباشد ایشان را هیچ دوستی و یاری از دوستان و یاران که یاری ایشان کند بدون خدای و هر که را
خدای از راه بهشت گمراه کرده اند او را هیچ راهی نباشد قوله تعالی استجیبوا لربکم من قبل
ان یأتی یوم لا مرد له من الله ما لکم من الله یومئذ ما لکم
من نکیر ۞ فان اعرضوا فما ارسلناک علیهم حفیظا ۞ ان علیک الا
البلاغ ۞ وانا اذا اذقنا الانسان منا رحمة فرح بها ۞ وان تصبهم سیئة
بما قدمت ایدیهم فان الانسان کفور ۞ ای مردمان اجابت کنید دعوت خدای را
پیش از آنکه روزی آید که آن را مردی و باز گشتی نباشد از خدای و شما را در آن روز هیچ پناهی نباشد که با وی گریزید
و پناه با وی دهید و شما را انکاری نباشد بر عذابی و استحقاقی که بر شما رود انکار رسول را فرستیم که و گفت بر کسی
این کافران اعراض کنند و روی بگردانند و فرمان تو نبرند تا هیچ ضرری و باز خواستی نباشد تا بر ایشان
نفرستادیم تا نگاه باشی و ایشان را بر دوزخ و جزا و کار بازداری بر تو جز رسانیدن پیغام کاری دیگر
نیست انکار کنند و انا اذا اذقنا الانسان ما چون آدمی را از خزاین رحمت خود رحمتی بچشانیم و معنی رحمت ایمان
شاد شود و خوشنود شود اگر چه ایشان را سه و آن نیز نعمتی کناه ایشان باشد ایشان کافر نعمتی کردند
پناه شوند که گویند بر ایشان هر بنده است قوله تعالی لله ملک السموات والارض
یخلق ما یشاء یهب لمن یشاء اناثا ۞ ویهب لمن یشاء الذکور
او یزوجهم ذکرانا واناثا ۞ ویجعل من یشاء عقیما ۞ انه
علیم قدیر ۞ وما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیا او من وراء حجاب
او یرسل رسولا فیوحی باذنه ما یشاء ۞ انه علی حکیم
خدای راست بیافریند آنچه خواهد فرزندان مادینه بخشد آنرا که خواهد فرزند دهد آنرا که خواهد
آنچه کانه خود هم پسر دهد و هم دختر و آنرا که خواهد هیچ فرزندی ندهد تا از پسر و تا از دختر
و عقیم و نازاینده اشکرده اند و اشعث بن اشعث گفت از سوالم که گفت بخشکی زنی آن باشد که اول
دختر زاید آنگاه پسر نه بینی که حق تعالی در باب منت ابتدا بدختران کرد و گفت یهب لمن یشاء اناثا
ویهب لمن یشاء الذکور اسحق بن بشر گفت که مقاتل روایت کرد او یزوجهم ذکرانا واناثا
سه دختر را خواست که دیگر هم پسر بود و هم دختر و یجعل من یشاء عقیما عیسی و یحیی را خواست که ایشان را

هیچ فرزند نشود اِنَّهُ عَلِیٌّ حَکِیمٌ او عالم و قادر است بمصالح بندگان خود بیداند و مصالح ایشان
میشناسد و کار هر یکی بر وفق مصلحت میراند وَمَا کَانَ لِبَشَرٍ اَنْ یُکَلِّمَهُ اللّٰهُ اِلَّا وَحْیًا گفته اند که سبب
نزول آیه آنست که جهودان گفتند که اگر محمد پیغمبر است چرا خدا با او سخن نمیگوید بی واسطه تا خدا را به
بیند معاینه چنانکه موسی دید رسول ص گفت موسی خدا را ندید و وحی چنان کنند که مصلحت داند خدای تعالی این آیه
فرستاد و گفت هیچ آدمی را نباشد که خدای با وی سخن گوید مگر بیکی از سه وجه وحی و این آنست که خدای تعالی
دهد در دل پیغمبران و آنچه خواهد چنانکه داود را در این بر اهام داد و ابراهیم را در خواب بنمود و ذبح فرزند
یا وی را و آنرا بشنوانند از پس حجاب یعنی چنانکه آواز شنود و کس را نه بیند چنانکه با موسی پیغمبر سخن گفت یا رسولی
فرستد بخلقان تا بواسطه با ایشان سخن گوید چنانکه با است هر پیغمبری بواسطه پیغمبر میگوید باذن
پس وحی کند با مردی آنچه خواهد بدرستی که او بزرگ است و بزرگوار علو قاهر حکیم است افعال خود بر
وحی بانداز حکمت کاهی او واسطه بحسب آنچه مصلحت داند که بر وی اعتراض نباشد وَکَذٰلِکَ اَوْحَیْنَا اِلَیْکَ رُوحًا مِنْ اَمْرِنَا مَا کُنْتَ تَدْرِی مَا الْکِتَابُ وَلَا
الْاِیمَانُ وَلٰکِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِی بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَاِنَّکَ لَتَهْدِی
اِلٰی صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ صِرَاطِ اللّٰهِ الَّذِی لَهُ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَمَا فِی الْاَرْضِ
اَلَا اِلَی اللّٰهِ تَصِیرُ الْاُمُورُ چنانکه بدیگر پیغمبران وحی فرستادیم روح را یعنی قرآن را روح برای آنکه
خوانند که جان بدو زنده است چنانکه تن بروح و گفته اند که روح جبرئیل است روح را که امر و فرمان ماست
مَا کُنْتَ تَدْرِی تو نمیدانستی که کتاب چه باشد و شرایع ایمان چه باشد و گفته مراد بایمان نماز است
یا نماز وَمَا کَانَ اللّٰهُ لِیُضِیعَ اِیمَانَکُمْ و گفته پیش از وحی ندانستی کتاب و پیش از بلوغ ایمان ندانستی
وَلٰکِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا و لیکن ما کردیم آنرا یعنی کتاب را یا ایمان و اسلام شریعت را نوری یعنی واضحی که باز
هدایت کنیم بدان ما هر آنرا که خواهیم از بندگان یعنی مکلفان را وَاِنَّکَ لَتَهْدِی و تو هدایت کنی و راه نمایی
و باز راه راست آوری آنرا که راه خداست آن خدایی که وی راست آنچه در زمین و آسمان است
ملک و ملک و ولایت هر کارها را رجع با خداست سهل بن ابی حمزه گفت وقتی اثر در جایی افتاد
معنی را بجست چنانچه از وی هیچ نماند این کلمات که اَلَا اِلَی اللّٰهِ تَصِیرُ الْاُمُورُ و بعضی دیگر در آب
افتاده و مغشوش اند این کلمات سوره زخرف یکصد هفتاد و نه آیت ابو امامه از ابی بن
کعب روایت کرد که رسول ص گفت که هر که سوره زخرف بخواند فردای قیامت از جمله آنان باشد
که خطاب میشود ایشانرا که یا عبادی لَا خَوْفٌ عَلَیْکُمُ الْیَوْمَ وَلَا اَنْتُمْ تَحْزَنُونَ اُدْخُلُوا الْجَنَّةَ

بغیر حساب

بغیر حساب ای بندگان بر شما هیچ خوفی نیست امروز و نه شما روی بحساب از امام محمد باقر ع
روایت کرده که هر که این سوره بخواند خدای تعالی او را از هول زبانیه و فشارش گور نگاه دارد

سورة الزخرف

بسم الله الرحمن الرحیم

حٰمٓ وَالْکِتَابِ الْمُبِینِ اِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِیًّا لَعَلَّکُمْ
تَعْقِلُونَ وَاِنَّهُ فِی اُمِّ الْکِتَابِ لَدَیْنَا لَعَلِیٌّ حَکِیمٌ اَفَنَضْرِبُ عَنْکُمُ
الذِّکْرَ صَفْحًا اَنْ کُنْتُمْ قَوْمًا مُسْرِفِینَ وَکَمْ اَرْسَلْنَا مِنْ نَبِیٍّ فِی
الْاَوَّلِینَ وَمَا یَاْتِیهِمْ مِنْ نَبِیٍّ اِلَّا کَانُوا بِهِ یَسْتَهْزِئُونَ فَاَهْلَکْنَا
اَشَدَّ مِنْهُمْ بَطْشًا وَمَضٰی مَثَلُ الْاَوَّلِینَ حٰمٓ بحر حلم و تلک و مجید و حیرت
کتاب روشن بیان که دلیل باشد بر صحت چیزی یا بر فساد چیزی گفته بیان آنست که سخن را ظاهر شود عند ادراک
بصر الادراک سمع و آن از چیزی بود از لفظ و مقصد الاسامع و اشارة و حینئذ ظاهر باشد چون امر این و اقبال
و نشر و تعبیر اِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا ما قرآنا عربی کردانیدیم یعنی بلغت عرب فرستادیم و بطریقه و نهاد کلام ایشان
نظم کردیم با این همه چنین است خلایق عاجز اند از آنکه مثل او چیزی بیارند و بگویند آیه دلیل است
بر حدوث قرآن از اینجا که گفت تا این قرآن را عربی کردانیدیم و دیگر آنکه گفت بر لغت عرب و نهاج و طریقه
ایشان و لغت عرب باتفاق محدثات است قدیم نیست لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ بیان آنچه چنین کردیم تا شما اندیشه
کنید و عقل کار بندید تا مضمون آنرا بدانید و بیان منتفع شوید وَاِنَّهُ فِی اُمِّ الْکِتَابِ و بدرستی که این قرآن
در لوح محفوظ نزدیک است یعنی جایی که جز خواص حضرت ما از فرشتگان بر آن اطلاع نیست از روحانی شان
و بلندی شان و قدر و مرتبه آن و از کتابها دیگر رفیع تر و عالی تر است برای آنکه معجز است و بدرجه علیا
از فصاحت و حکم است از آنکه تا قصور راه نیابد آنگاه خطاب کرد با کافران و گفت اَفَنَضْرِبُ عَنْکُمُ الذِّکْرَ
ملت و جهل فرو گذاریم آنچه شما کردید و شما را بدین کفر و خلاف بگذاریم بدان آنکه اعراض
کنید و از خدا دور کردانیده اید صَفْحًا گفت یعنی قرآن را بفرستادیم چنانکه بیان آنکه شما بودید یا
نی آمدید قتاده گفت اگر نخست بار که قرآن فرود آمد و ایشان کافر شدند اگر قرآن باز گرفتی هلاک
شدندی و لیکن بفضل و رحمت خود به بیست سال پی در پی قرآن میفرستاد بر ایشان وَکَمْ اَرْسَلْنَا و بسیار
از پیغمبران در میان اولینان و از ایشان هیچ پیغمبری با ایشان نیامد الا که ایشان با آن پیغمبران استهزا کردند و افسوس
داشتند که خدای تعالی دانست که استهزا کنند و بر کفر اصرار کنند پیغمبران را بفرستاد و بر آنچه فرستاده از
پیغمبران آنکه کفر بعضی اصرار کردند بعضی ایمان آورده و اگر چه اندک بودند و دیگر آنکه ایشان را بر ایمان

صالح شده فرستاده ایم باشد بر ایشان و ایشان ایمن باشند بر خدا و ایمن انکار کنند که ما از ایشان عاجز بوده ایم نه بودیم
یا بسیار بدانکه کردیم که بعضی از ایشان هست تربود ند و مثل او ایشان بگذشت یعنی قصه ایشان و سرگذشت
ایشان و عقوبتی که با ایشان رفت و قصه گذشتگان بنیاست و مثل اند کانا قوله تعالی و لئن
سألتهم من خلق السموات والارض ليقولن خلقهن العزيز العليم ۝ الذي
جعل لكم الارض مهدا ويعل لكم فيها سبلا لعلكم تهتدون ۝ والذي
نزل من السماء ماء بقدر فانشرنا به بلدة ميتا كذلك تخرجون ۝ والذي خلق
الازواج كلها ويعل لكم من الفلك والانعام ما تركبون ۝ لتستووا على ظهوره
ثم تذكروا نعمة ربكم اذا استويتم عليه وتقولوا سبحان الذي سخر لنا هذا
وما كنا له مقرنين ۝ وانا الى ربنا لمنقلبون ۝ اگر بپرسی از ایشان که آسمان و زمین را که آفرید
گوینده خدای آفریده که او عزیز است و غالب و هیچ چیز او را غلبه نکند و عالم است و دانا بآفریدن آن تا بر
احکام و اتقان در وجود آرد الذي جعل لكم الارض مهدا آن خدایی که زمین را مهاد و بستر ساخته تا در او می آیید
و راه ها در زمین پدید کرد تا بواسطه آن بمقاصد خود میرسید و این برای آن کرد تا شما راه یابید و اندیشه کنید
بمعرفت آن صانع که صنعتهای چنین کرد والذي نزل آن خدایی که فرستاده از آسمان آبی را باندازه و مقدار حاجت
که کم بسیار بودی جان خراب کردی و اگر اندک بودی کفایت نبودی و کار بر نیامدی و این را دلیل است
بر آنکه او قادر مختار است انگاه از غایب باخبار آمد از قصه و گفت فانشرنا مانند کردیم بآن باران بیابان
مرده را و زمین بی نبات را هم چنین زنده کردانیم و از میان خاک بیرون آریم والذي خلق الازواج و آن خدایی
که بیافرید انواع و اصناف خلق از حیوانات و جمادات از حیوان نر و ماده و از انواع مستاصل چون رطب و ابر
و خشک و تر و شیرین و ترش و تابستان و زمستان و ماه و فات و زمین و آسمان و بهشت و دوزخ و جعل
لكم و بیافرید برای شما از کشتیها و چهارپایان آنچه بر پشت او بر وجه مرکوب یا و بیابان انگاه بیان کرد که این
چرا کرد گفت بر آن تا چون راست شوید بر پشت او و قرار گیرید نعمت خدای را یاد کنید و بگویید تنزه است
آن خدای که این را مسخر ما کرد اینه ما قدرت بر و طاقت نداشتیم اگر ما را نگذاشتی ما را قوت و طاقت آن نبودی
که مسخر کردانیم و رام خویش کردانیم اگر گوینده که لام لتستووا عهد را باشد و مرکوب انعام مباح است و حکم
مرکوب مباحات نباشد جواب این گفته اند که مرکوب بعضی واجب است و بعضی سنت چون برای حج بود و برای
زیارت و هر چه چنین بود مراد بود و دیگر آنکه گفت وتذکروا نعمة ربكم اذا استويتم چون غرض تذکر نعمت باشد
حث باشد بر شکر نعمت و این روا است وانا الى ربنا و ما را بازگشت با خدای خود خواهد بود ابن زید گفت

گفت چون رسول ص بار در رکاب نهادی گفتی الحمد لله على كل نعمة سبحان الذي خلق الازواج كلها و این آیه
بخواندی و تکبیر کردی قوله تعالی وجعلوا له من عباده جزءا ان الانسان
لكفور مبين ۝ ام اتخذ مما يخلق بنات واصفيكم بالبنين ۝ واذا
بشر احدهم بما ضرب للرحمن مثلا ظل وجهه مسودا وهو كظيم
اومن ينشؤا في الحلية وهو في الخصام غير مبين ۝ وجعلوا الملائكة الذين
هم عباد الرحمن اناثا ۝ اشهدوا خلقهم ستكتب شهادتهم ويسألون
آیه سؤال است بقوله ولئن سألتهم یعنی اگر بپرسی از ایشان از خالق و آفریدگار ایشان کافر شوند و او بندگان
بضعة منی و الهه فرزند پاره باشد از بدن خویش بدرستی که آدمی کافر نعمت هویدا است ام اتخذ
استفهام است بر سبیل انکار یعنی خدای تعالی از جمله آنچه آفریده دختران خود اختیار کرده و شما را بر گزیده پسران یعنی
شما را پسر داده و برای خود دختران اختیار کرده و مؤنث یک شما دشمن تر بود دختران از فرزندان تا چون یکی از ایشان
بشارت دهند بدختری گوینده را دختر آمده روی او از شرم سیاه گردد و خشم خود فرو بخورد بر آنکه خشم نتواند
راند او من ينشؤا اى بجدال و خصومت بکند و بگوینده که فرزند خدایت کرده و در بیان زیور حلی بر دو
میشود و در زینت و نعمت بالد یعنی دختران ابو موسی اشعری گفت که روزی رسول ص بنزدیک آمد پاره زر و پاره حریر
در دست خطیب کرد آنگاه گفت هذان حرامان علی ذکور امتی حل لاناثها این دو چیز حرام اند بر مردان امت من حلال اند
زنان ایشان را خدای تعالی زیور کافران بدین صفت کرد که گفت آنها با خدای صفت میکنند که در میان زیور
پرورده میشود و در وقت خصومت و جدل بیان نتوانند کرد وجعلوا الملائكة الذين و کردند نام نهادند این مشرکان
بندگان خدا را که فرشتگان دختران و زنان خدای اند اشهدوا خلقهم آیا ایشان حاضر بودند که خدای
ایشان را آفرید تا آن مشاهده و معاینه خبر دهند انگاه بر سبیل تهدید و وعید گفت زود بود که گواهی ایشان
بنویسند و بپرسند تا جزا گواهی بر چیزی که آنرا نادانسته قوله تعالی وقالوا لو شاء الرحمن
ما عبدناهم ما لهم بذلك من علم ان هم الا يخرصون ۝ ام آتيناهم
كتابا من قبله فهم به مستمسكون ۝ بل قالوا انا وجدنا آباءنا على امة
وانا على آثارهم مهتدون ۝ وكذلك ما ارسلنا من قبلك في قرية
من نذير الا قال مترفوها انا وجدنا آباءنا على امة وانا على آثارهم
مقتدون ۝ مشرکان گفته که پرستیده ما بتان را و فرشتگان را بمشیت و خواست خدای بود و اگر خدای
خواستی ما ایشان را نپرستیدیمی خدای تعالی ایشان را بر این اعتقاد و گفتار نیست که و گفت ما لهم بذلك من علم اگر خدای

باین صحیح ملی و دانش نیست این سخن که میگویند بحصل و ناه انی میگویند بلکه استدراک ایشان که در ربع زنان آیه را مثل
بر آنکه شرکان هر چیزی بوده اند و چیزی کمتر هر دو با یکدیگر است و این مثل بحقوات که مع کفرهم قدری ام آیتنا هم
کلا یا خود ما ایشانرا کتابی داده ایم پیش از این کتاب و در انجا نوشته که نیست کمتر با خود کرده ایم ایشان تمسک
بآن میکنند یعنی هر چیزی که کسی آنرا اثبات کند یا باید که بدلیل مثل کند یا بدلیل نقل و این هر دو چیز دلیل نیست
پس هر دو ایشان بی دلیل باطل باشد انگاه بیان کرد که از چه و چه گفتند که ما بدان خود را بر دین و ملتی یافتیم پس ایشان
پیروی و ایشان ستده ی و راه یافته ایم بان نبود که شرکان کمتر بتقلید از آبا و اجداد خود یاد گرفته اند هم شرک اند
و هم بحیرت هم تقلید انگاه دلخوشی رسول خود را گفت آرد همچنین است و همچنین بوده است ما پیش از او در
هر شهری پیغمبری فرستادیم اهل قوانگران آن شهر گفت ایشانرا در بطر انداخته بود گفتند که ما بدران خود را بر ملتی و
دینی یافته ایم ما بر اثر ایشان میرویم و با ایشان اقتدا میکنیم قل اولو جئتکم باهدی
مما وجدتم علیه آباءکم قالوا انا بما ارسلتم به کافرون فانتقمنا منهم
فانظر کیف کان عاقبة المکذبین و اذ قال ابرهیم لابیه و قومه انی براء
مما تعبدون الا الذی فطرنی فانه سیهدین و جعلها کلمة باقیة
فی عقبه لعلهم یرجعون بگو ای محمد که اگر چه آورده باشم شما دینی که راه نماینده تر است
دینی که تر باشد از آنچه بدران شما یافته ایم هم ثابت بدان کنید و دست ازین بدارید یا بگو ایشانرا که اگر نیز آیم
راه نماینده تر ثابت خواهید کرد ایشان چون این سخن بشنیدند گفتند که ما ثابت نکنیم آنچه شما را بآن فرستاده اند
کافر شویم ایشان چون پیغمبران خود را این جواب دادند ما از ایشان انتقام کشیدیم و هلاکی شان کردیم فانظر پس بنگر
تا عاقبت و سرانجام این کافران که پیغمبرانرا تکذیب کردند چگونه بود و اذ قال ابرهیم و چون گفت ابرهیم پدرش را یعنی عمش
و قومش را بدرستی که بیزارم من از آنچه شما می پرستید آنرا مگر آن خدایی که مرا بیافرید و این استثنا بر آن کرد که ممکن بود
که در میان ایشان کسی بود و باشد که خدا را پرستیده بود تا براه و بیاشایل شود و قتاده گفت با آنکه ایشان
بت پرست بودند می گفتند که او خدای ماست و بخدای او در تصرف بود پس بمالدین استثنا کرد و گفت الا خدایی
که مرا بیافرید و زود برد که مرا نماید و این اضافت کند زیاده بر نیز که کرد و گفتند که بر بهشت راه نماینده و
جعلها و کرد کلمه را یعنی کلمه توحید را و اخلاص را باقی در میان عقب خود و فرزندان خود تا از پیروی این کلمه میکنند
و دین و اعتقاد خود این سان تا روز قیامت ستده گفت لعلهم یعنی تا ایشان هر چه جز خدا است
و قول بخدا و را بعد باند تا بتیات قول و برائت ابرهیم است و فرزندان و از امام جعفر صادق
روایت کرده گفت کلمه باقیه امامت است در عقب و تسلیم تا باشد که ایشان رجوع کنند از دین خود با دین ابرهیم

در بیچه

در بیچه و خدا پرستی و قتاده گفت تا با عمل خود رجوع کنند و تفکر تا بکنند تا ایشانرا بخدای هم حاصل
آید قد متعت هؤلاء و آباءهم حتی جاءهم الحق و رسول
مبین و لما جاءهم الحق قالوا هذا سحر و انا به کافرون و قالوا لولا
نزل هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم اهم یقسمون رحمة ربک
نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیوة الدنیا و رفعنا بعضهم فوق بعض
درجات لیتخذ بعضهم بعضا سخریا و رحمة ربک خیر مما یجمعون
زیرا این جماعه را و پدران ایشانرا یعنی اهل مکه را که از فرزندان ابرهیم اند تا آنکه عمر ایشان را بیفزودیم و مال و نعمت
و زیاده کرد ایشانرا بر ایشان و چیزی بدادند و بتابعت شهوت مشغول شدند از کلمه اخلاص و توحید تا آنکاه که حق با ایشان
آمد یعنی قرآن و دین مسلمانی و چیزی بیان کننده یعنی محمد که آن معجزات و کتاب بمعجزات و کتاب آمد حق با ایشان
گفتند که این جز سحر و جادوی است و ما با و کافریم و منکریم که آن از نزدیک خدای است بلکه اعتقاد
ما در آنست که سحر است و قالوا و گفتند چرا این قرآن بیکی از دو مرد فرستاده نشد از این دو شهر مکه و طایف است
از مکه ولید بن مغیره و از طایف حبیب بن عمرو ثقفی و گفته عروه بن مسعود ثقفی از انکه ایشان هر یکی بزرگی بودند
در قوم خویش با مال بسیار ایشانرا که بود که بزرگی و مال بسیار جهت استحقاق نبوة باشد نداشته که این صلاحیت
و صلاحیت اختیار عصمت و تحمل اعباء رسالت باشد چه خدای نداند که با این صفت موصوف گشت
و این را که شاید انکار بر ایشان گفت هم ایشان گفتند قسمت رحمت خدای را یعنی نبوة تا چنانکه
ایشانرا باید گفت نه که ما قسمت میکنیم معیشت ایشانرا در میان ایشان بر حسب آنچه صلاح میدانیم ایشان از تدبیر معیشت
خود عاجزند چگونه تدبیر کار نبوة توانند کرد با جلالت قدر که این کار است چون ایشان عاجزند از تدبیر که
از این عاجزتر باشند نحن قسمنا بینهم ما قسمت کردیم روزی و معیشت ایشان در دنیا یعنی آنکس که روزی او زیاده
اخرج و بیکجی زیاده و نقصان نتواند کرد و آنکه بسیار که قسمت نبوة کند و اختیار چیزی که پیش او دین
باشد و دعوی رسالت در خیال است که بشی ابو سفیان باز نشسته و بر نشسته بود با هند گفت ای هند بخدای
اگر میخواست ایزد فرشته بر ایم ابو طالب را اختیار کرد و جبرئیل آمد و رسول از این حدیث اعلام
کرد ابو سفیان در وقت بگریست رسول هم بگریست و با بخانه رفت و با هند چنین و چنین گفته ابو سفیان
کرد که این سر هند آشکارا کرده است گفت ساعتی دیگر بردیم و با یعقوب کم جبرئیل آمد و رسول را خبر داد
رسول هم گفت این ساعت علم کرد که بردی و هند را صفوة کنی ملکی کمین حدیث با من نه هند گفته است مرا علام الغیوب
خبر داد که در وی نیز هند خبر داد از همین ابو سفیان ساعت که خبر داد ابو سفیان گفت راست گفتی او بعیب خدای که مرا داد

که کافره کافر را عقوبت کند بسبب گناهی ناکرده چگونه روا دارد که بر گناه ناکرده کوینده و ذکر کرده باشد
عقوبت کند بسبب آنکه کفر ورزیده و قدرت موجبه ایمان از وی باز گرفته تعالی الله عن ذلک وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ
فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ بر بعضی درجات و منازل در رفعت و منزلت روزی انکار و بحسن و بازگشت کنت برای
آن کردیم تا هر یکی بدیگری محتاج باشند خدمت یکدیگر کنند و اگر تخریب برابر افتد من کنند مورد کلام سوره استرام
بر مرتبت فرود آورد انکار کنت وَرَحْمَتُ رَبِّكَ رحمت خداوند که دین اسلام است وقوابم آن آیه قوله
أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَٰنِ لِبُيُوتِهِمْ سُقُفًا مِنْ فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ
عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ وَلِبُيُوتِهِمْ أَبْوَابًا وَسُرُرًا عَلَيْهَا يَتَّكِئُونَ وَزُخْرُفًا
وَإِنْ كُلُّ ذَٰلِكَ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ
حق تعالی خبر میدهد از سعادت و حقارت دنیا نزدیک و دیگر که اگر نه آن است که مردم همه یک ملت
گردند یعنی همه بر کفر جمع شوند و کافر گردند این زیادت کفر مردم دنیا دوست و دنیا جوی شوند ما خانهای
کافران را سقف نقره کردانیدیم و نردبانها و نقره لیکن که بر آن بر بام شدند و درها و نقره لیکن و تختها و نقره کسی
که بر آن تکیه زنند و زخرفها که در دنیا بر آنها آیات نه زندینه و آرایش تا در آن تصرف کردند و انواع و اصناف
آن تمتع گرفتند و این همه متاع دنیا و تمتع و بهره دارند زندگانی دنیا و سرای باز پسین که نزد یک خدای
تو باشد متقیان و پرهیزکاران است قوله تعالی وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَٰنِ
نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ وَإِنَّهُمْ لَيَصُدُّونَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَيَحْسَبُونَ
أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ
الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ وَلَنْ يَنْفَعَكُمُ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنَّكُمْ فِي الْعَذَابِ
مُشْتَرِكُونَ أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ أَوْ تَهْدِي الْعُمْيَ وَمَنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ
مُبِينٍ هر که خود را کور سازد از ذکر خدای رحمان تا بشناسد که او حق است یعنی تفکر نکند تا حق قرآن
بداند تا او ترحمد آیه دیگر فرمود وَكَذَٰلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
باشد دیگر آنکه چنین بنا و بنده کافر باشد بقرآن چون بنده آن پناه ندارد بر صحرای خذلان و یا بند
شیطان چنانکه خواهد با وی بازی کند و شاید این شیطان از ائمه ضلالت و امام و بدستی که
ایشان شیاطین منع میکنند و باز میدارند کافران را از راه ایمان با غرا و اغوا وَيَحْسَبُونَ وَمِنْهُمْ اینان
کافران

کافران که بدان راست شده حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا تا آنگاه که آمدند با ما یعنی قیامت یا پیش آید که بیند ای کاشکی
که میان من و میان تو دوری مشرق و مغرب بودی و هر که مرا با تو نزدیکی و قربتی نبودی که تو بدو فرخی و بدو هر دو
مراکنت مراد مشرق تابستان و مغرب زمستان است و میان ایشان صد چندان است که میان
مشرق و مغرب وَلَنْ يَنْفَعَكُمُ الْيَوْمَ کوینده مرین کافران که شیطان با امامان ضلالت اینان را گمراه
کرده اینند و ایشان پیشوایان خود را کوینده و از خدا خواهند هَٰؤُلَاءِ أَضَلُّونَا خداوندا اینان ما را گمراه
کرده اینند عذاب ایشان دو زیادت کرده از چون این سخن کوینده ایشان گویند ما را هیچ سود نکند چون
آنگاه قیامت کرد و گفت او بعد این جماعت کنگاه و کوراست تو بیفتاد که کران و بینوایی و کوران
راه نمایی و آنرا که در ضلالتی روشن و گمراهی بدانست هدایت کنی تو این نتوانی که چیز و قدرت تعلق ندارد و تو
بر آن قادر نباشی من قادر باشم و لیکن نکنم که تکلیف اختیاری است نه اجباری پس تو در اخوشه ارخود را
رهانی چون ایشان اما دنیا نبرند قوله تعالی فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ
أَوْ نُرِيَنَّكَ الَّذِي وَعَدْنَاهُمْ فَإِنَّا عَلَيْهِمْ مُقْتَدِرُونَ فَاسْتَمْسِكْ
بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ
وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ وَاسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَجَعَلْنَا
مِنْ دُونِ الرَّحْمَٰنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ پس گرانا با جواب خود از این کافران
بکشیده باشی و ما خود از ایشان نستانده باشی اینبابه تو کنیم و از ایشان باز خواهیم و گفته مرا از یکه بریم و توان
و توان قرین انتقام کشیده باشی این انتقام روز بدر کشیم و تو بر اهل البیت فَإِنَّا مُنْتَقِمُونَ
یعنی اگر نمایم صلی ابن ابی طالب انتقام تو بکشیم و بخواهیم از جایی روایت که رسول صلعم در حجة الوداع
بنا گفت مرا با شما کافر پس از خود ضمنی نباید که پس از من بر گردید و کافر شوید و گردن یکدیگر بشمشیر بزنید و بجنگ
که اگر چنین کنید مرا و یاران فشکری باید که با شما حرب کنند آنگاه باز پس نگاه کرد و ابوالحسن علی ابن ابی طالب را
دید گفت یا علی یا علی یا علی بارکت جابر گفت حالی ما دیدیم که اشارتی بدو ظاهر گشت و خداوند این آیه
فرستاد بر آن آیه فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ صلی ابن ابی طالب أَوْ نُرِيَنَّكَ الَّذِي وَعَدْنَاهُمْ
یا بنمایم آنچه ایشان را وعده دادیم از عذاب در دنیا یا بدانشان در وقت آنانیم بر آن وجه که خواهیم عذاب توانیم کرد
که بعمل باشد و اگر بعمل از قبضه قدرت ما بیرون نیست فَاسْتَمْسِكْ پس تو چنگ در زن با آنکه بتو وحی کرده
شده و ملازم آن باش و بدان عمل کن که تو بر راه راستی وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ و این قرآن ذکر است و شرف
مرترا و قوم ترا و تذکیر است و تنبیه است وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ و زود بود که پرسند روز قیامت که حق و قیام کرده اید

یا نه این نعمت را شکر کنید ایه یا نه عبد الله بن برکت هر وقت رسول گفتی که مرا بشما دست خواهد
بود ایشان گفتند ملک از پس تو کرا خواهد بود ندا بجواب ندا دی بجوی آیه آمد گفت ملک از پس تو قریش
خواهد بود نه وحدیثی دیگر گفت تا دام تا دهم ملک باشند و جم باشند و ما رعیت بعد و فا کنند
و هر که چنین کند از نعمت خدای و فرشتگان و مردمان برده آمده باشند و اسئل من ارسلنا من
کر این سؤال نه کیست سائل گفت مومنان اهل کتابند و قراءة عبد الله مسعود است سل الذین ارسلنا
الیهم قبلک رسلنا بپرس آنان که با ایشان فرستادیم رسولان پیش از تو یعنی جمله انبیا و فرستادگان عهد
تو شد ما فسئل الذین یقرؤن الکتاب من قبلک زهری گفت این آیه بر آسمان از کرا گفت
چون رسول را بر آسمان بردند و شب معراج نماز کرد و جمله پیغمبران صفتی وی نماز کردند خدای تعالی این آیه فرستاد
و گفت بپرس از پیغمبران که ایشان را پیش از تو فرستادند ابو اسحق بن محمد اشعلبی بن احمد از اصحاب الحدیث
باسناد از عبد الله مسعود روایت کرده که رسول گفت چون شب معراج مرا بآسمان بردند و پیغمبران را جمع کردند و من
با ایشان نشستم فرشته آمد و گفت خدا تعالی میگوید که بپرس از این پیغمبران تا ایشان را بر چه فرستاده اند رسول پیغمبران
از ایشان و گفتند علی ما شهدنا قالوا علی ولایة علی ابن ابی طالب ما بر ولایت تو و ولایت علی ابن
ابی طالب فرستاده اند لیجعلنا بپرستانا هیچ بدی خدای نگردانده و بر آن هیچ خدایان و بتان کرده ایم
تا ایشان را پرستند و هیچ حدیث بر پرستی بوده است یا نه قوله تعالی ولقد ارسلنا
موسی بآیاتنا الی فرعون وملائه فقال انی رسول رب العالمین فلما جاءهم
بآیاتنا اذا هم منها یضحکون وما نریهم من آیة الا هی اکبر من
اختها واخذناهم بالعذاب لعلهم یرجعون وقالوا یا ایها
الساحر ادع لنا ربک بما عهد عندک انا لمهتدون بدرستی که ما موسی را
فرستادیم با آیات خود از عصا و ید بیضا و طوفان و جراد و قمل و ضفادع و چون موسی پیش فرعون و قوم او آمد
فرعون را گفت من رسول ما یانم ایشان گفتند این دعوی را حجتی و بینتی باید موسی حجت نمود و معجزه ظاهر کرد فلما
جاءهم انکار کرد موسی آیات و معجزات را با ایشان آمده از آن بخندیدند و بر آن افسوس داشتند و ما هم بایشان
نمودیم الا که آیه از آن ماندگان نه بزرگتر بود و آخرین از او بزرگتر و عظیمتر واخذناهم و بگرفتیم ما ایشان را بعذاب
بعذاب صفدر بسیار و تخویف کردیم تا باشد که رجوع کنند از کفر رجوع نکردند و گفتند ای ساحر
دعاء و ادع لنا ربک برای ما خدای خود را بخوان آن عهد که با تو کرده است تا این عذاب برداری
که رسته شویم و راه نما شویم یعنی هر که عذاب آمد ایشان گفتند اگر این عذاب از ما برداشته شود

بآیات آدیم قوله تعالی فلما کشفنا عنهم العذاب اذا هم ینکثون
ونادی فرعون فی قومه قال یا قوم الیس لی ملک مصر وهذه الانهار
تجری من تحتی افلا تبصرون ام انا خیر من هذا الذی هو مهین
ولا یکاد یبین فلولا القی علیه اساورة من ذهب او جاء معه
الملائکة مقترنین فاستخف قومه فاطاعوه انهم کانوا قوما فاسقین
چون عذاب از ایشان برداشتیم ایشان در حال عهد را بشکستند و از آنچه گفته بودند بگشتند
و فرعون آواز داد در میان قوم خود و گفت ای قوم نه ملک مصر راست و این جویها و آن چهار جوی بود که معظم
بود بیل اینجا نهر نیل و ملک و نه طولانی و نه بسالها و نه پیش و تجری من تحتی یکدی یعنی از دست و تصرف من و بفرمان
من میرود آگاهی نه شکر بینا تا من بهترم یا این مرد که او خوار و ذلیل است و نمیتواند که سخن آنکه را
کرده از آن عقده که بر زبان اوست فلولا القی علیه چرا نیندا خته بر وی دستبند از زر اگر او پیغمبر است
و راست گوی بجا هد گفت که این برای آن گفت که عادت ایشان بود که چون کسی را سید و پیشوای
خود کردی او را دست و گردن زر بند کردندی تا علامت ریاست او بودی یا چرا فرشتگان با وی بیکجا
نیامده تا بمدد او گواهی دهند آنگاه بیان کرد که سبب ملک و یاد شاهی فرعون آن بود که قوم خود را سبک کرد
که مثل یافت ایشان بچیزها فرمود که ایشان وی داشتند و ایشان کردند فاسقان بودند فلما
آسفونا انتقمنا منهم فاغرقناهم اجمعین فجعلناهم سلفا ومثلا
للآخرین وکما ضرب ابن مریم مثلا اذا قومک منه یصدون و
قالوا آلهتنا خیر ام هو ما ضربوه لک الا جدلا بل هم قوم خصمون
ان هو الا عبد انعمنا علیه وجعلناه مثلا لبنی اسرائیل ولو نشاء لجعلنا منکم ملائکة فی الارض یخلفون
پس آنگاه که ما بخشم آوردند و خشم
خدای را ده عقاب ما شد بسختی انتقام کشیدیم از ایشان و همه را غرق کردیم اندر دریا فجعلناهم
پس کردیم ما ایشان را که کشتگان که آخر نیا بایشان سقط شوند قصه گفت ملفا الی آنکه پیش رو
و دوزخیان کردیم و لما ضرب ابن مریم مثلا گفت آیه آمد انکم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم
شما آنچه می پرستید بدو خدای جز او دوزخ اید سرگان گفتند نه تو دعوی میکنی که عیسی چیز خدای بود و نیز
سیدان که ترسایان و یهود پرستیده اند و عزیر و فرشتگان را می پرستند اگر عیسی و عزیر و فرشتگان در دوزخ باشند
ما نیز راضی باشیم که با ایشان در دوزخ بسوزیم و گفتند آن که چون رسول مدح عیسی و مادرش کرد کافران گفتند که محمد

بخواهد که ما نیز ویرا پرستیم چنانکه ترسایان عیسی را پرستند پس درین تاویل مراد بپیغمبر هم محمد است
و در تفسیر اهل البیت علیهم السلام آمده است که چون رسول ص آیه المتقدمه را گفت در وقتی که از جنگ ذات
السلاسل باز گشت گفت که خدای که اگر نه آنستی که می ترسم که جماعتی از امت من در حق تو آن گویند که ترسایان
در حق عیسی مریم گفتند من امروز در حق تو آنکلمه که هیچ گروه نگفتند الا که خاک قدم تو برگرفتند و آنکه
طلب شفا کردند و شافتان جوئند این سخن بشنیدند گفتند ما رضینا لابن عمه مثلا الا بالمسیح ابن مریم
راضی نیست محمد که در حق پسر عمش مثل زند و کسی تشبیه کند که بعیسی مریم خدا تعالی این آیه فرستاد و از ابن عباس علی
روایت است که او گفت روزی پیش پیغمبر خدا آمدم و او در بیان جمعی از بزرگان قریش بود چون ابن زبعری که
گفت یا محمد آیا مثل ما سألک فی هذه الآیة مثل عیسی ابن مریم اجبته و افرطوا فیه و هلکوا انبضه
قوم فهلکوا و اقتصد فیه قوم فنجوا ای مثل تو در بن است چون مثل عیسی مریم است و برادر دوست
داشته و از حد در گذشته هلاک شدند و قومی اقتصاد کردند و رها از سامی و بر نزدند و از پس
زیاده نداشتند نجات یافتند چون قریش این سخن بشنیدند بخندیدند و برایشان سخت آمد خدا تعالی این آیه فرستاد
و گفت انکه بپرسیم مثل زده قوم قرآن برگشته و گفته که خدایان ما بهتر است یا او ما ترکوه الا جدلا
این مثل نزدند و گفته این سخن الا برای جدل و خصومت ابو امامه از رسول ص روایت کرده که گفت هیچ قوم ضال
نباشند الا که جدل را دست آویز خود کنند انگاه این آیه برخواند بل هم قوم خصمون که ایشان گروهی اند بکار کش
و خصومت کننده یا طالب الهویت او یعنی عیسی گرینده که فتنه کردیم برای او را عبرت و داستانی بدان
که آفریده ایم برای فرشتگان و گفتند ما خواهیم بدل شما فرشتگان بیافریم و شما را بپرسیم تا ایشان بجای شما باشند
و عوض شما باشند و در زمین برای عمارت زمین و طاعت من چنانکه آدم را خلیفه کردم و گفته اند که معنی این است
که اگر خواهیم که شما را ملائکه کردانیم اینکه من قادرم پیغمبر پیغمبر و حقیقی با حیثیتی و وعده کرد که هو لعلم الساعة و انه
لعلم للساعة فلا تمترن بها و اتبعون هذا صراط مستقیم
و لا یصدنکم الشیطان انه لکم عدو مبین و لما جاء عیسی بالبینات
قال قد جئتکم بالحکمة و لابین لکم بعض الذی تختلفون فیه
فاتقوا الله و اطیعون ان الله هو ربی و ربکم فاعبدوه هذا صراط مستقیم
بدرستی که عیسی شرایط است یعنی بشارت دهنده آخر زمان و آمده او دلیل قوت قیام ساعت
است و خبر است که عیسی مریم بر زمین بیت المقدس بکوهی از کوهها که آنرا افیق خوانند فرود آید و جامه
مصری پوشیده و دیده ای که از موی سر او روغن چکد و حربه در دست دارد که بآن دجال را بکشد امام بیت

المقدس نماز

المقدس نماز بکرباشد اشارت کند که پیش رو با ما تا او دست امام گیرد و گوید که تو اولیتر که نماز بجای
او نماز کند و عیسی پس او نماز کند و انه لعلم یعنی نزول عیسی علامت است بقرب قیامت و نزدیکی روز قیامت
پس مرو در شک کننده و پیروی مکنید و ثابت مکنید که این راه راست است و لا یصدنکم الشیطان
و نباید که بگرداند شما را دیو از راه که او شما را دشمنی هویداست و روشن و کتابها را که آمد عیسی با بینات
و دلایل و معجزات گفت که من بشما آمده ام و حکمت و نبوت و شریعت آورده ام و برای آنکه آیام تا بیان کنم و ظاهر کردانم
برخی از آنچه شما در وی خلاف میکنید از احکام توریة فاتقوا الله از خدای بترسید و فرمان او طلبید و بپرستید
که الله خدای منست و خدای شما و بپرستید که راه راست اینست فاختلف الاحزاب
من بینهم فویل للذین ظلموا من عذاب یوم الیم هل ینظرون الا الساعة
ان تاتیهم بغتة و هم لا یشعرون الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض
عدو الا المتقین یا عباد لا خوف علیکم الیوم و لا انتم
تحزنون الذین آمنوا و کانوا مسلمین ادخلوا الجنة انتم و ازواجکم
تحبرون آنگروه که پس از موسی و عیسی بودند با یکدیگر خلاف کردند و ظلم کردند
نفس خویش را بآن سبب که خلاف کردند وای بر ایشان از عذاب روز بجا آمده و در ناگاه هل
ینظرون هیچ می نگرند و منتظر می باشند این کافران قیامت را که ناگاهی بایشان آید و ایشان بخبر باشند
و از آمدن او غافل کسانی که در دنیا با یکدیگر دوستی کردند و دشمن یکدیگر باشند و دوستی ایشان منقطع گردد و براه
آنکه دوستی بجماعت در دنیا براه معصیت بوده باشد و دوستی ایشان بر طاعت و دعوت با عبادت خدای
و از انجا گفت رسول ص احبب من احببت فی الله دوستی و دشمنی برای خدای کن از ابن عباس رض روایت کرده اند
در این آیه که چون در دنیا دو من با یکدیگر دوستی کنند و یکی از پیش خدای رود گوید خداوندا فلان مرا دوست من بود
بر اطاعت تو فرمود و بطاعت پیغمبر تو امر بمعروف کرد و نهی از منکر و مرا گفت ترا پیش خدا رسم می باید رفت
خداوندا لطف خود از وی باز مگیر و مرا نمای و هدایت چنانکه مرا نمای من بوده است و اگر کرده ارجنانکه مرا گرامی
داشت و چون دو کافر دو فاسق با یکدیگر دوستی کنند و یکی از ایشان پیش خدای رود و گوید خداوندا فلان مرا
منع کرد از طاعت تو و طاعت پیغمبر تو و مرا بمعصیت فرمود و از طاعت نهی کرد و گفت مرا رجعی و بازگشتی نخواهد
بود خدایا لطف خود از وی باز مگیر و عذاب بر عذاب بیفزای یا عباد لا خوف علیکم این مومنان را گوید ای بندگان
من امروز بر شما هیچ خوفی نیست و شما اندوهگن نشوید و در خبر است که چون خلقان از گور برخیزند هیچکس
نباشد که بترسد و اندوهگن نباشد تا که منادی ندا کند یا عبادی لا خوف علیکم الیوم و لا انتم تحزنون

چون این بشنوند هراسیده و ترسیده شوند آنگاه در عقب نداید که الذین آمنوا آنانکه ایمان آورده‌اند بآیات ما و سلک
بوده‌اند کافران طمع بریده‌اند مسلمانان طمع ورزیده‌اند آنگاه در حق ایشان ندا کنند ادخلوا الجنة در بهشت روید شما
فرمان شما باشد و تحفه قوله تعالی یطاف علیهم بصحاف من ذهب واکواب
وفیها ما تشتهی الانفس وتلذ الاعین وانتم فیها خالدون وتلک الجنة
التی اورثوها بما کنتم تعملون لکم فیها فاکهة کثیرة منها تاکلون
سبکی استه بر ایشان در بهشت صحفها از زر که در او انواع طعام بوده و جز است که مومن در بهشت از یک کاسه
خنادکه طعام بخورد بطعم مختلف که یکی را یکرا آمیخته شود و کوزه‌ها که در او انواع شراب بوده عن روایة سکوت
از رسول ص که هر که از وکتر باشد در بهشت بتر تر و فرود بدرجه مرد باشد که از بسیار او کمتر بهشت ترشود و اگر کوید
نیکو نکرد صد سال راه بیند کوشک دیگر شک از زر و جنبانده از روا بدیده هزار بار و شبانگاه او را هفتاد هزار
صحفه زر بیشتر آید و هر صحفه لونی دیگر باشد از طعام که در یکر نبود و با جنی شوند او همچنان بود که با او اگر همه
اهل دنیا پیش وی فرود آیند آنچه در او بود هر آنکه بود و فیها ما تشتهی الانفس و در بهشت باشد آنچه نفسها او
خوش آید و چشمها را در بدن آن لذة باشد و جز است که مرد رسول ص را گفت من اسبه دوست دارم
در بهشت باشد گفت یا اعرابی گفت یا رسول الله من اشتر دوست دارم در بهشت اشتر باشد گفت باشد
اعرابی هر چه کسی را آنند و آید و چشمها را در آن لذة بود در بهشت بود سلیمان بن عامر گفت از ابو امامه
شنیدم که می‌گفت مرد باشد از اهل بهشت که او بر خر بیان نگرد و کوید ای کاش که آن مرغ بریان بودی و حال
آن مرغ بریان شده پیش وی بیفتد چنانکه خواهد بخورد شراب فرا پیش آرد و کند ابر بقوه دست او آید با چندان
شراب که آنرا انتهاء نباشد آنگاه گفت وتلک الجنة التی و آن بهشت آنست که بمیراث بنهاده‌اند آنچه کرده‌اند
از اعمال صالحه تمام باشد در آن بسیار چیزها که از آن بخورند ثوبان گفت که رسول ص گفته است
که یکی از اهل بهشت بیاید بدرخت میوه و از میوه بر کند بهر یکی از آن درخت باز کند بجای آن دو دیگر
می‌آید قوله تعالی ان المجرمین فی عذاب جهنم خالدون لا یفتر عنهم
وهم فیه مبلسون وما ظلمناهم ولکن کانوا هم الظالمین
ونادوا یا مالک لیقض علینا ربک قال انکم ماکثون لقد
جئناکم بالحق ولکن اکثرکم للحق کارهون ام ابرموا امرا فانا مبرمون
ام یحسبون انا لا نسمع سرهم ونجواهم بلی ورسلنا لدیهم یکتبون
از ایشان تخفیف نکنند و سبک نکردانند ایشان را در عذاب از خلاص و نجات نومید باشند و از رحمت او

مایوس وما ظلمناهم و ما باین عذاب بر ایشان ستم نکردیم ولکن ایشان بر نفس خود ستمکار بودند که ارتکاب
معاصی و قبایح کردند یا مالک اهل دوزخ را بکو که چون کار ایشان سخت کردد کوید ای مالک داروغه دوزخ باخدای
خود بکو تا بر ما حکم کند بمردن و جان بردن از وی مرا آیا تا از این عذاب برهم مالک کوید هیچ اینجا خواهید بود و ملایکه
جواب کفت ایشان را از این ندا کنند جواب نیابند پس از فرا جواب این باشد که انکم ماکثون لقد
جئناکم ما حق آوردیم شما را و آنچه حق بود در شما ظاهر کردیم ولکن بیشتر شما کاره حق بودید و کراهت دلیل کفر
صاحبش کند ام ابرموا ابا ابتماست که کفار قریش اندیشه خود را محکم و مبرم کرده‌اند که ما بتحیل کیه
ایشان بناه ایم و آنرا محکم کرده‌اند چون ایشان مبالغت کنند در معصیت ما نیز مبالغت کنیم در عذاب ایشان ام
یحسبون یا خود می‌پندارند که ما از دهان ایشان میندانیم و نمی‌شنویم آنچه میدانیم و می‌شنویم و نیز لاه ما که فرشتگان
نزد یکی ایشان اند آنچه ایشان با یکدیگر میکویند از آنچه در دل خود دارند آنرا می‌نویسند این آیه در سیاق دلیل کفر
آنکه کافران مجبور اند و چون چنین بود اهل وعید را و شکی نباشد قوله تعالی قل ان کان
للرحمن ولد فانا اول العابدین سبحان رب السموات والارض رب
العرش عما یصفون فذرهم یخوضوا ویلعبوا حتی یلاقوا یومهم الذی
یوعدون وهو الذی فی السماء اله وفی الارض اله وهو الحکیم العلیم
وتبارک الذی له ملک السموات والارض وما بینهما وعنده علم الساعة
والیه ترجعون ولا یملک الذین یدعون من دونه الشفاعة الا من
شهد بالحق وهم یعلمون بکو ای محمد مر بر آنانکه خدای را فرزند کفته‌اند که اگر خدای را
فرزند بودی من اولین عابدان بودمی چون و بر نفی پرستم و عبادة نفی کنم زیرا که و بر او فرزند است دلیل
زیرا که و بر او فرزند نیست نفی عبادة بدلیل نفی فرزند کرده چه اگر بودی عبادة فرض واجب بودی و وجهی دیگر
آنست که سنی عابدین تنک دارند کانت معنی اگر خدای را فرزند بودی او پس کسی که از عبادة وی تنک دارد اولی بودی
چه وجود فرزند دلیل حیث کند و آنکه جهم باشد عاقلان را از عبادت او تنک آورده‌اند که در عهد عثمان
زنی را بشوی داده‌اند و دیدند شش ماه با کرفت و بزاد عثمان را خبر کردند کفت و با سنگ سازکنید ابن عوف
حاضر بود کفت در این اندیشه بهتر کنید کفت اندیشه ما اینجاست کفت اگر این زن با تو خصومت کند بکتاب
خدای بر تو غلبه کند کفت چگونه کفت قال الله تعالی وحمله وفصاله ثلثون شهرا مدة حمل و شیر دادن سی ماه باشد
آنگاه کفت و الوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین و چون دو سال که مدت رضاع باشد
از سی ماه بر دی شش ماه مدت حمل باشد عثمان کفت باز آر این زن را آنگاه کفت ما عهد عثمان را ابتدا ایها

بر هاتک نداشتاز انکه او را باز دارد وان قول خود رجوع کند باقول علی آیه چون داند که حق با اوست
انگاه تنبیه کرد نفس خود را انکه وبا فرزند باشد وگفت باکست وترا خدای که خدا وند آسمان و زمین است
وخداوند عرش است از انچه وبا صفت میگفت بانکه وبا فرزند باشد فذرهم یخوضوا در اینا ن
بدان ناخوش کنند وبازی وعب با سوره تا وعده تا انگاه که آن به بینند وعده را که ایشان را بآن وعده دادند
وبیم کردند وآن روز قیامت است وهو الذی واوست آنکه او در آسمان خدایست و در زمین خدایست
معبود اهل آسمان است ومعبود اهل زمین واو دست کار و دانا است حکیم است در باب تدبیر خلق
کریم است در امر و تقدیر خلق عالم است بصلاح ایشان وتبارک الذی له ملک السموات والارض
زیر کی راست وبتعالی آن خدای که ملک آسمان و زمین اوراست وما بینهما و ما بین ایشان
وترا یکی اوست علم قیامت وترا یکی هیچکس دیگر نیست وبرجع وبازگشت خلقان با اوست ولا یملک
الذین وما لک نباشد ونتوانند آنانکه ایشان را می پرستند بدون خدا که شفاعت ایشان کنند یعنی ایشان
شفاعت ایشان نکنند الا من شهد بالحق لیکن انکس که گواهی دهد بحق یعنی بتوحید و بدین خدا و ما لک
شفاعت باشد وشاید که مستثنی متصل باشد برای آنکه از جمله معبودان ایشان مسیح و عزیر و فرشتگان
اند ایشان را شفاعت باشد برای کسی که گواهی بحق دهند وایشان میدانند حق آنچه بزبان گواهی میدهند
ولئن سألتهم من خلقهم لیقولن الله فانی یؤفکون
وقیله یا رب ان هؤلاء قوم لا یؤمنون فاصفح عنهم وقل سلام
فسوف یعلمون واگر بپرسی ازین جماعت کافران که ایشان را که آفریده است گویند
که خدای آفریده است چون باین معترفند چرا افتاده است ایشان را که از معرفت وعبادت خدای میگردند
وباین همه آیات ودلالات چگونه ایشان از عبادت خدای بیگردانند ودرین معنی است لیس العجب
ممن نجا کیف نجا انا العجب ممن هلک کیف هلک مع سعة رحمة الله وکثرة دلائل مجیبت ان انکس
که نجاة یافت چگونه نجاة یافت عجب از انکس که هلاک شد تا چگونه هلاک شد با سعة رحمة خدای وبسیاری
دلایل وقیله یا رب بکسر لام یعنی نزد یکی اوست علم ساعت که قیامت است وعلم گفتار رسول یا رب وبفتح
لام این بود که احتشم گفت ای شنوم ایشان را و گفتار رسول را با ین سخن که میدانم گفتار رسول را
واین آن بود که رسول خدا شکایت قوم خود کرده واصرار ایشان بر کفر آیه آمد که خدای می شنود گفتار رسول را
در شکایت که میکند بدرگاه خدای که ایشان گروهی اند که ایمان نخواهند آورد انگاه گفت فاصفح عنهم
عفو کن از ایشان و درگذر وبگو ایشان را سلام است یعنی ملاطفت سلم است چنانکه گفت السلام تحیة المتنا

وبان

وبان لدنتا

وبان لدنتا ووجهی بگرانت که عفو کن و درگذر وبگو سلام چنانکه گفت واذا خاطبهم الجاهلون
قالوا سلاما تا حکم خویش وجهل ایشان بر ما نا معلوم شود وزود بود که بدانند روز قیامت آنچه میکنند و میگفتند
وچون جزا آن بیابند سورة الدخان یکست پنجاه و نه آیت است رسول صلعم روایت کرد ما نند که هر که این سوره بخواند
در شبی بر رضا آید و هفتاد هزار فرشته برای او استغفار کنند و هر که در شب او بخواند در روز آید گناهان آمرزند بود
از حمد باقر روایت است که هر که این سوره در نماز فریضه و یا نافله بخواند برانگیزند و برای او آواز حمد فایان باشد
روز قیامت و در سایه عرش باشد و حساب قیامت آسان کنند و نامه بدست راستش دهند و بهشتش ندا فرماید

بسم الله الرحمن الرحیم

حم والکتاب المبین انا انزلناه فی لیلة مبارکة انا کنا منذرین
فیها یفرق کل امر حکیم امرا من عندنا انا کنا مرسلین رحمة من
ربک انه هو السمیع العلیم رب السموات والارض وما بینهما ان کنتم
موقنین لا اله الا هو یحیی ویمیت ربکم ورب آبائکم الاولین
بل هم فی شک یلعبون بحرمت حم وبحق ملک وبا دشاهی من وبذکر من وبحرمت کتاب

مرید او مرشد کند که ما این قرآن را در شبی مبارک فرستادیم یعنی شب قدر چنانکه گفت انا انزلناه فی لیلة
القدر روایت کرده اند که در شب نیمه شعبان انا کنا بدین که ما ترسانندگان و اعلام کننده ایم ابو هریره
روایت کرده که رسول صلعم گفت که شب نیمه شعبان جبرئیل من آمد و او را دیدم گفت دستها بر آسمان دار و بگو کنم این چه
شبست گفت شبی است که خدای تعالی در درهای رحمت بگشاید و جمله گناهان را بیامرزد مگر مشرک
یا کافر یا کاهن یا ساحر یا کسی که بر مادر خمر بیرون نیاید که این نماز بی توبه نیامرزد چون بهمین شب برفت
جبرئیل آمد و گفت یا محمد درهای آسمان و درهای بهشت دیدم که گشاده بود در آسمان فرشته دیدم ایستاده بود
یکی خنک آنکه درین شب رکوع کند و در آسمان دوم فرشته آواز داد که خنک آنکه درین شب سجده کند
و بر آسمان سیم فرشته آواز داد که خنک آنکه درین شب از ترس خدای تعالی بگرید و بر آسمان چهارم فرشته گفت
خنک آنکه درین شب دعا کند و بر آسمان پنجم فرشته ایستاده یکی خنک آنکه درین شب از ترس خدای تعالی
بگرید و بر آسمان ششم فرشته یکی خنک آنکه درین شب مسلمانان را یاد کند و بخیر یاد آسمان هفتم فرشته
یکی خنک آنکه درین شب دعا کند بدهند بهر آمرزش خواهد تا بیامرزند مگر جبرئیل گفتم این درها تا کی گشاده باشد
گفت تا صبح بر آید انگاه گفت خدای تعالی را در شب آزاد کرده گاه باشند بعدد کل مستحقان بنی کلب ما یشه
روایت کرده که شبی از شبها ماه شعبان یعنی شب نیمه شعبان توبه من بر رسول صلعم بیامد بسر در آمد چون چشم من در خواب

شده رسول را از دستر رفت من از خواب در آمدم رسول را ندیدم گمان افتاد که بعضی حجرهای زنان رفته است بیامدم
رسول را در نیافتم گفتم من وجان من فدای تو باد است فی کاری وانا فی واد رسول را یافتم که بگریست فان بکره بقراءة
حنین چون برکوع رسید چندانی مقام کرد که شب نیمه رسید بگریست دیگر برخواست وقرات سبک
بخواند وسجده شد چندانی مقام کرد که شب باخر آمد ودر سجود میگفت سجد لک سوادی وامن بک فؤادی هذه
یدی اقترفت بها علی نفسی فاغفر لی ذنوبی العظیم الذی اقترفت اعوذ برضاک من سخطک وبعفوک من عقوبتک
واعوذ بک منک لا احصی ثناء علیک چون فارغ شد وحجره در آمد گفتم یا رسول الله این چه شب است گفت شب نیمه
شعبان در این شب خدا بر آزاد کردن گناه فرمایا بیشتر عدد موی گوسفندان بنی کلب گفتم یا رسول الله چه اختصاص است
گوسفندان بنی کلب را گفت عرب بیشتر از ایشان گوسفند نگاه دارند گفتند حکمت چیست که شب قدر پوشیده وشب برات پیدا
کرد گفت بدرستی که آن شب رحمت ومغفرت است آن شب رحمت ومغفرت است وشب آزاد کردن از آتش دوزخ و
نیرات نامردم بران نجه نکند اما این شب سجات بین اثنی وسنه ویدل الخصص والدفع ویدل الحکم والقضا لیلة
الحظ والرضا لیلة القبول والرد والوصول والصید لیلة السعادة والشقاوة والکرامة والبعاد فواحد یسعد وواحد
یبعد وواحد یحرم وواحد یکرم وواحد یحرم وواحد یوخر وانا بخدا گفت رسول الله که آجال از شعبان
تا شعبان قطع کنند تا کسی باشد که او زن کند وفرزند بزاید ونام او از صحیفه زندگان محو کرده باشد ودر جریده مردگان
ثبت کرده باشند فی الجمله من کنن مسئول وصاحبین الشوق مشغول یکی از زندگان در دنیا بمجلس وعظ میداشت
یکی بر پا برخواست گفت ایها الشیخ قتنی هذه فما بعد اعضای دید فما الحید لمرای طویل فما الحمد حسناة قلیلة
فما الحمد سیآتی جلیلة فما الفید مالی بعد فما الحدد مالی وسید فما الحید گفت الصید قصاید وقصیر الخد وخوف
الصدة بزرگی گفت درین شب عمل وعظ داشتم یکی بر پای خواست وگفت ایها الشیخ فما الراحة قلت فی رباة الاماحة
قلت قوام النیاحة قال فقام وهو یقول اذا احوی هام علی وجه مدشیا فیا من شهر اعظمه انی لاذکرنه لله
عجبا اشکوا الی امه انی منه کم ارکم اسی الترب بدع بیت انشاء واجماع فضیلة این شب بسیار است فرا بعرف
درین شب بسیار بازگشته هر کار بحکم را هر کس که گفت شب نیمه شعبان است که در او قدر بر اجال گشته
ومدح درین شب نویسنده از ان زیادت وقصان نباشد امر من عند ما کاید که از نزدیک ماست وبما عنصرات
ما آنرا بحکم کرده ایندیم رب آنکه اقتضا کند حکمت باشد که معنی این بود که فرستادیم قرآن در شب مبارک در حال که
فرستاننده ایم فرمانی از نزدیک ما انا کنا ایم فرستنده رسولان برای رحمت وبخشایش از خدای بر بندگان که او است شنوا
وبینا اقوال ایشان می شنود واحوال ایشان میداند رب السموات والارض وما بینهما او خدای آسمان وزمین است
وآنچه در میان آسمان وزمین است اگر شما هیچ میشناسید وبدانید لا اله الا هو نیست هیچ خدای جز او

زنده کرده اند

زنده کرده اند وبمیراند زنده کانرا او خدای شما است وخدای پدران پیشین شما آنگاه رد کرد یقین با ایشان گفت
نه که ایشان در شکی اند بلب وبازی یعنی اقرار ایشان از سر علم ومحبت نیست بلکه از بعد است وشک فارتقب
یوم تاتی السماء بدخان مبین یغشی الناس هذا عذاب
الیم ربنا اکشف عنا العذاب انا مؤمنون انی لهم الذکری
وقد جاءهم رسول مبین ثم تولوا عنه وقالوا معلم مجنون انا
کاشفو العذاب قلیلا انکم عائدون پس چشم دار روز که آسمان دود آرد هویدا
وآشکارا روز گفت بترک عبد الله مسعود روز دوم مردی در آمد وگفت یکی از قصاص درین آیة میگفت که روز قیامت
دودی پدید آید که انفاس کافران ومنافقان فرو گیرد وچشم وگوش ایشان تباه شود ومومنانرا فرجا پدید آید
عبد الله مسعود گفت ومومنانرا از خدای بترسید اگر چیزی دانید بگویید واگر ندانید بگویید الله اعلم پس
زبان را بنده من شما را از بدی وچیزی ادم چون قریش ایمان نمی آوردند ورسول را رد می نمودند رسول بر ایشان نفرین کرد
گفت بار خدایا هفت سال ایشانرا قحط ده چون سالهای یوسف قحطی پدید آمد که مردم استخوانها ومردار بخوردند
ومردم چون بنگریدندی میان آسمان وزمین دودی دیدندی تا آخر ابوسفیان بیامد وگفت یا محمد هلاک شدند
دعا کن بر ایشان تا طاعت تو آرند وذلک قوله ربنا اکشف عنا العذاب دیگر مفسران گفتند این دود باشد
که از جمله علامات قیامت بود پیش از قیامت پدید آید وهر زمین دود دیگر باشد خانه که در او آتش کنند
وآنرا سفند بنامند که دود بر دود وهر چشم کافران ومنافقان رود ومومنانرا چون زکامی پدید آید
وچهل روز بماند کافران از وچنان برد وشوند که از گوش وبینی ایشان بدر می آید یغشی الناس آن دود بر مردم رسد
وکرد ایشان فرو گیرد وبایشان مختلط شود گویند که این عذاب دردناک است وبعضی تخصیص خداوند
این عذاب از مابر گیرد ایاه آیم حوتم انی لهم الذکری چگونه باشد ایشانرا واز کجا باشد پند وموعظتی
وقد جاءهم وحال آنکه بیغمبر با ایشان آمد بیان کننده وبا معجزات وذکر آن بعضی هم ایشانرا دعوة کرد
واز این رو نجره ادایشان پس از این جدا گشته از وگفتار نشنیدند ومتابعت نکردند وگفتند او مردی است
که او را آموخته اند آنچه میگوید واو دیوانه است انکاشفو العذاب قلیلا انکم عائدون دفع کنیم ما این عذاب را از ایشان
اندکی جز از آنست که ایشان باز گردند وثبات نکنند بر ایمان چه گفتار ایشان از بیم عذاب است چون
عذاب رفته باشد فراموش کنند یوم نبطش البطشة الکبری انا منتقمون
ولقد فتنا قبلهم قوم فرعون وجاءهم رسول کریم ان ادوا الی
عباد الله انی لکم رسول امین وان لا تعلوا علی الله انی آتیکم بسلطان

مبين ۝ وإني عذت بربي وربكم أن ترجمون ۝ وإن لم تؤمنوا لي فاعتزلون ۝

روزی که بگیریم کردن بزرگ یعنی روز قیامت عبد الله مسعود گفت روز بدر انتقام بگیریم اما در دنیا روز بدر و اما
در قیامت با قرع و زخ ولقد فتنا قبلهم بیازمودیم از پیش ایشان و معذب کردیم قوم فرعون را و حال
آنبود که رسولی بزرگ با ایشان آمد و موسی و گفت که ادا کنید و باز دهید بندگان خدا را که شما بدست فرو گرفته اید
و بنده کسی فرمایید که من شما را بفرمان ما امانه چیزی آن نکوییم که خدای بر من وحی کرده باشد وأن لا تعلوا و بگردنکشی بر
خدای باستانه کردن و خواره داشتن سود او بدستی که بیاورده ایم دلیلی روشن و هویدا بر صدق دعوی بنوت
خود چون موسی پیغام بگذارد و اما تهدید کردند و گفتند که ترا بکشیم و سنگسار کنیم او گفت من پناه با خدای خویش گرفتم
و خداوند آفریدگار شما از آنکه شما را سنگسار کنید و سنگسار شما نترسم و از من پیشه ندارم و اگر ایمان نیارید و
مرا بآزار کردن نیایید از من دور شوید و مرا رنجه مدارید وإن لم تؤمنوا لي فاعتزلون ۝ فدعا ربه أن هؤلاء
قوم مجرمون ۝ فأسر بعبادي ليلا إنكم متبعون ۝ واترك البحر رهوا إنهم
جند مغرقون ۝ كم تركوا من جنات وعيون ۝ وزروع ومقام كريم ۝ ونعمة
كانوا فيها فاكهين ۝ كذلك وأورثناها قوما آخرين ۝ فما بكت
عليهم السماء والأرض وما كانوا منظرين ۝

پس موسی دعا کرد و گفت بار خدایا این جماعت
گروه مجرمان و گناهکارانند و هیچ سزا ندارند که ایمان آرند بخدای خود گفت فأسر بعبادي بیرون بندگان مرا
در شب که در عقب شما بیایند چون بدانند که شما رفته اید و چون بدریا رسید از دریا بگذرید چون موسی را تعالی
حکم قضا و ثابت است امر خدا از آن دریا بگذشت بخواست که مصاریه را زنده تا آن راهها که جدا شده بود فراهم آید
تا کسی دیگر نگذشته خدا ترسم فرعون که دریا بگذشتند راهها را گشاده و ساکن و آهسته تا چون فرعون برسد و آن راهها
بهم پیوسته دریا آید إنهم جند بدستی که فرعون و قوم او لشکری غرقه کرده اند کم تركوا ای چه بسا که بگذاشتند
و چه بسا که از پس خود از بوستانها و چشمهای روان و کشتها و جایهای بزرگ از گوشکها و راهها گذشت پادشاهان شاید
و نعمتی که ایشان را در آن نعمت خوش خرم و با بطر بودند كذلك همچنین ایشان را از این بیابانه بیرون بردیم و آن را بقومی دیگر
بمیراث بگذاشتیم یعنی فرعونیان فبستدیم و بنی اسرائیل را دادیم آنگاه بسبیل تهکم گفت که آسمان و زمین
بر ایشان بگریست وأين عبارت از صفت زلت و مضارت ایشان چنانکه در خلاف این گویند فلان بگریست
علیه الشمس والقمر و در پارسی گویند که مرگ فلان آسمان و زمین در گریه آمده و چون بگریست که ایشان را علی بن ابی
که با آسمان بردند تا آسمان و زمین بر گریه ایشان بگریستند عبد الله عباس گفت بر ایشان نه که آسمان و زمین
بر کسی بگریه گفت آن مرد چون بمیرد جای نماز وی در زمین بر وی بگریه و از آسمان جای گفتار عمل وی بر وی بگریه و طاعات

آیات تاویل

آیه تاویل آفت که از سوی رسول دعا کرده اند که هیچ مومن نباشد الا که بر او آسمان و زمین بر وی بگریند
فریه آید و دیگر از اینجا علت بر بالا برده و چون بمیرد آن دو دریا و بگریند و چون بگریه آفت که گریه با آسمان
گریست از بر دو بالا ایشان یعنی برکتهای ایشان از آسمان بالا رحمت نیاید و از زمین هم رحمت نکند و آسمان
نخواهند بر ایشان مطر کرد آسمان سرخی اطراف او باشد و گفت چون امام حسین را
شهید کردند آسمان بر سرخی گریست و علامت آن سرخی اطراف او بود و آن سرخی پیش از قتل بود بر آسمان کردند
بود و درین معنی گفته اند این سرخی شفق که برین چرخ بیرون فاست هر شام علم خون شهیدان که کرد
و از سوی رسول است که اسلام غریب آمد و باز غریب شود و مومن غریب نباشد الا آنکه چون مومن در غریب
غمیده گردد او را اینجا خویشی نبود که بر وی بگریند الا که آسمان و زمین بر وی بگریند آنگاه این آیه برخواند و گفت بر چنان
بگریند و بر کافران و ما کانوا منظرين و ایشان را مهلت نداده اند بلکه بتعجیل عذاب کردند ولقد
ولقد نجينا بني إسرائيل من العذاب المهين ۝ من فرعون إنه كان
عاليا من المسرفين ۝ ولقد اخترناهم على علم على العالمين ۝
وآتيناهم من الآيات ما فيه بلاء مبين ۝ إن هؤلاء ليقولون إن
هي إلا موتتنا الأولى وما نحن بمنشرين ۝ فأتوا بآبائنا إن كنتم صادقين ۝

ما برهانیدیم فرزندان یعقوب را از عذاب خوار کننده فرعون از کشتن پسران و استبقای دختران بدستی که
فرعون بلندی و تکبر بود از جمله مسرفان و از حد در گذرندگان و ما برگزیدیم بنی اسرائیل را بر علم و دانشی که ما را بود
در اختیار ایشان بجهانیان اهل زمانه ایشان و دادیم ایشان را آیات و معجزات آنچه در او فتحی بود روشن و ظاهر
از شکافتن دریا و بیان کردن ایس و فرستادن انگبین و مرغ سمانه انگاه گفت اینان میگویند یعنی مشرکان مکه نیست مرگ
الا این مرگ اول در دنیا ما بمیریم و ما زنده و ما زنده بنگذارند و ما بگیرند و ما بگیرند اگر راست میگویند بدرانی گفته بالا
بیاورند و زنده کردانند تا ایمان آوریم ابو جهل سخن اگر راست میگویی جد خود قصی را بکلاب زنده کردان
ابو جهل این سخن از سر جهل گفت بر آنکه بار دوم زنده کردن بر او جزا است و دنیا سرای تکلیف است
سرای جزا نیست بر خاصی که گفت اگر راست میگویی در اعاده ایشان بر ما جزا اعاده کن ایشان را بر تکلیف
قوم تبع أهم خير أم قوم تبع ۝ والذين من قبلهم أهلكناهم
إنهم كانوا مجرمين ۝ وما خلقنا السموات والأرض وما بينهما لاعبين ۝
ما خلقناهما إلا بالحق ولكن أكثرهم لا يعلمون ۝ إن يوم الفصل
ميقاتهم أجمعين ۝ يوم لا يغني مولى عن مولى شيئا ولا هم ينصرون ۝

إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ۝ او ایشان پیشرانند و بیشتر بعد و وقت باقی تبع
قتاده گفت تبع چهره را نجات داد آنکه بود که تکبر با صنعا ساخت و بیرقه بنا کرد و بیرنا خیان
فرستو کیام پادشاهی که ملک بر و بحرات و باد و آفتاب است کعب الاحبار گفت او مردی بود و قومش
کافر بودند خدا تعالی و بیاد نکرد قومش را دم کرد عایشه گفت لا تسبوا تبعا فانه کان رجلا صالحا تبع را دشنام مدهید
که او مردی صالح بود سعید جبیر گفت او لین کسی که خانه کعبه را جامه کرد تبع بود ابو هریره از رسول
روایت کرد که او گفت پیغامبر تبع پیغامبر بود یا نه وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَآنانکه پیش از قوم تبع بودند ما ایشانرا
هلاک کردیم ایشان کروهی بودند کافر و کناه کار انکاه تنبیه کرد خلقانرا و گفت ما ایشانرا فرو بردیم آسمان و زمین را و آنچه
در میان ایشان است بکر بحق و راستی و لیکن بیشتر ایشان نمیدانند انکاه فرود بدستی که روز قیامت
که روز فصل و قیامت است میان مسلمانان و کافران سیاه و سیمات ایشانست آن روزی که هیچ سود نکند
خویشی خویش و عمو و خداوند کار خویش و برادر و خداوند کار خود را و هیچ کس عذاب از دیگری دفع نتواند کرد نه سود
از بنده و نه آزاد کننده از آزاد کرده و ایشانرا نصرت نکند و یاری نکند یکی یکی کسی که خدای تعالی بر وی رحمت کند
او خدایست عزیز و رحیم و بخشاینده قوله تعالی إِنَّ شَجَرَتَ الزَّقُّومِ طَعَامُ
الْأَثِيمِ ۝ كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ ۝ كَغَلْيِ الْحَمِيمِ ۝ خُذُوهُ فَاعْتِلُوهُ إِلَى
سَوَاءِ الْجَحِيمِ ۝ ثُمَّ صُبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ ۝ ذُقْ إِنَّكَ
أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ ۝ إِنَّ هَذَا مَا كُنْتُمْ بِهِ تَمْتَرُونَ ۝ إِنَّ الْمُتَّقِينَ
فِي مَقَامٍ أَمِينٍ ۝ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ۝ يَلْبَسُونَ مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ
مُتَقَابِلِينَ ۝ بدستی که درخت زقوم طعام آن ناکرم بزه کار است کفته مرد ابو جهل است درخت
که ابو جهل روزی بیارا مکه و خرما آورد و آنرا برهم زد و بخورد و کفت این آن زقوم است که محمد ما را بآن می ترساند
نحن تخوفه یا رد دهان انرا بیفرد همچون سرکه اختات بجوشد در شکم چون جوشیدن آب کرم حذوه فخذوه
کوینده بمیر بوان کافر بکیرید او را بکشید تا میان دوزخ انکاه فرو برید تا بسر او از عذاب آب
تافته کرم کرد و بکوینده او را که بچش این عذاب را و بکش که تو عزیزی و کریم قوم خویشی و این بیان آن کوینده
که او روزی بر سر او راکفت که در میان کوهها ی که از من عزیزتر و کریم تر نیست إِنَّ هَذَا بدستی که عذاب و رنج آنست
که شما از این چیزها دادند و شما با وی درنک می افتادید انکاه کرستیان کرد و کفت متقیان و پرهیزکاران در بهشتها ی
استوار و جایی ایمن باشند و بهشتها و چشمها آب و روی شنند جامها و دیبای لطیف و دیبای ستبر و هر دو بر یکدیکر
کرده و مقابل یکدیکر نشسته قوله تعالی كَذَلِكَ وَزَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ ۝ يَدْعُونَ

فِيهَا بِكُلِّ فَاكِهَةٍ آمِنِينَ ۝ لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَى
وَوَقَاهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ ۝ فَضْلًا مِنْ رَبِّكَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ۝
فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ۝ فَارْتَقِبْ إِنَّهُمْ مُرْتَقِبُونَ ۝
حالا اینست و کاین کفته شده را اهل بهشت را فرو ابود که سنی این بود که ما باد اشرف ایم ایشانرا همچنین وحیت
ایشان که ایندیم زنانی که سینه چشم ایشان سخت سینه بود و سیاه چشم سیاه و کشیده چشم بجامه
کفت خوبرنانی باشند بجمال و سینه و با کیزکی ایشان بجه باشند که چشمها و ایشان حیران باشند و از صفای ایشان
ایشانرا روی بتوان دید چنانکه در آینه و زنانرا کاوین باشد از بهشت رهانیده کرد اند که مرجانیس قبضات الشر
وفلق الفجر کاوین حور بابن بهشت رهانیده باشد و با جانها که بدو رغبت دهند یَدْعُونَ فِيهَا بخواهند و بخواهند
در بهشت هر میوه و جایی که این باشند از بیم آن و از مضرت و رنج آن این باشند و از خوف مرک
این باشند لَا يَذُوقُونَ در بهشت نخی مرک بچشند که بچشند آن مرک که چشیده باشند در دنیا و کفته اند که الا بمعنی
صفات نیوانند مرک او هیچ مرک نچشند لیکن مرک اول چشیده باشند که راوایت کرده اند که ایشان ابشر در بهشت
مرک بچشند بهمان آنکه چشیده ن مرک معلق کرده اند است بوقت غفلت و وقوع غفلات بر چشیده ن مرک
محال بود و معنی چنین است که اکر در اول ممکن باشد و چشیده آن ایشان جنانان مرک بچشند و چشیده ن
آن ممکن نیست وَوَقَاهُمْ و نکاه داشت ایشانرا خدا تعالی از عذاب دوزخ بفضل و رحمت خود و نجات یافتن
از دوزخ و ظفر یافتن بهشت ظفر عظیم است الظفر کفت فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ ما میسر کرده ایم و آسان کرده ایم این
قرآن را انجا بلغت تو و بزبان تو فرستاده ایم تا بود که ایشان حذر کنند و پند کیرند و بیرهیزند و
منتظر باش آنکه بایشان فرود آید از عذاب و کرده که ایشان نیز منتظر اند بکرده و بدی تا قوله تعالی

سورة الجاثية مكية وهي سبع وثلاثون آية

کفت هر که این سوره بخواند خدا تعالی بتو یک حساب عرضه او بازپرسد و از ترس و بیم این کرد اند صادق هم کفت
که ثواب او آنست که آتش دوزخ نبیند و با یهود و اهل بهشت باشد اشارة

بسم الله الرحمن الرحيم

حم ۝ تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ۝ إِنَّ فِي السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ ۝ وَفِي خَلْقِكُمْ وَمَا يَبُثُّ مِنْ دَابَّةٍ آيَاتٌ
لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ۝ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ
السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ

آيات لقوم يعقلون ۞ تلك آيات الله نتلوها عليك بالحق فبأي حديث
بعد الله وآياته يؤمنون ۞ فرستاده گانست از خداى عزيز وغالب درست كه ايشان ودرست كتاب
بدستى كه در آفرينش آسمان وزمين آياتى وهر آينه هست بر هستى خداى ويكتائى وى نشانهاى بزرگ
نظر واندیشه کننده خاصه در آفرینش شما وآنچه آفرینش بر آن کرده می‌شود وظاهر کرده از جنبنده نشانهاست
قومى كه بيكانه شوند ويقين داشته وهر اختلاف روز وشب آمده وشب ايشان وغير وظلمت وظلوك وقصر و
كوتاهى ودرازى هر يكى وهر آنچه خداى فرو فرستاده از آسمان از رزق وروزى يعنى آب وباران پس زنده كرد اينه آن
آب زمين را از پس مردن او يعنى خشك كشتن وهر كه اينده بادها شمال وجنوب وصبا ودبور آياتى هست
وهر آيتى هست قومى را كه عقل را كار فرمايند ونظر وتفكر كنند انكاه كفت تلك آيات الله اين آيات
كه قرآنست آيات كه قرآنست آيات خداى است بارى ميخوانيم بحق نه بباطل بعد نه بنزد پس بكدام سخن وبكدام آيه
بعد از آيات خداى ايمان خواهند آورد وفرق ميان حديث وآيات آنست كه آيات باشد كه قرآن باشد
يسمع آيات الله تتلى عليه ثم يصر مستكبرا كأن لم يسمعها فبشره بعذاب
أليم ۞ وإذا علم من آياتنا شيئا اتخذها هزوا ۞ أولئك لهم
عذاب مهين من ورائهم جهنم ۞ ولا يغني عنهم ما كسبوا شيئا
ولا ما اتخذوا من دون الله أولياء ولهم عذاب عظيم ۞
هذا هدى والذين كفروا بآيات ربهم لهم عذاب من رجز أليم ۞
وهر دروغ زننده كناه كار وكشاده كه ويرا نام وادى است در دوزخ كه خون وريم اهل دوزخ با نجا رود انكاه
وصف اين زننده كناه كرده وكت آنكه آيات خداى ميشود كه بر او بخوانند انكاه اصرار ميكند بر كمزه وى بسيرد وآن
از تكبر كه خود هيچ آيتى نشنيده قوشات ده او را بعذابى بجاى ده دردناك
وفى اعلم وبجه بدانند از آيات اينچه آنرا افسوس كرده قربان استهزا ناميد چنانكه ابو جهل كرد چون حديث زقوم شنيد
اولئك لهم ايشان اند كه ايشان اند عذابى خوار كننده مر ايشان را پيش ايشان است دوزخ
كه كمان آنرا بر پشت افكنده اند ودرى كه بجا آورده اند وهيچ سود نكند وباز ندارد ايشان را عذاب
آنچه كسب كرده اند آنچه بدون دست كرفته بدون خداى از بتان ومنزلت وايشان است عذابى بزرگ هذا هدى
اين قرآنست هدايتى وراه نماينده والذين كفروا بآيات كافر شوند ايشان است عذابى از جهت كه آن سختترين عذابى
دردناك ودردمند است قوله تعالى الله الذي سخر لكم البحر لتجري الفلك فيه بأمره

وجعلوا

وليبتغوا من فضله ولعلكم تشكرون ۞ وسخر لكم ما في السموات وما في
الأرض جميعا منه إن في ذلك لآيات لقوم يتفكرون ۞ قل للذين
آمنوا يغفروا للذين لا يرجون أيام الله ليجزي قوما بما كانوا يكسبون ۞
من عمل صالحا فلنفسه ومن أساء فعليها ثم إلى ربكم ترجعون ۞
خداى آنست كه ويرا سخر كرد براى شما تا كشتيها در دريا روان آمده وبطلب وازيد يعنى از فضل ونعمت او
بجاى سفر دريا بجوى سوى كرده وجواهر از قعر دريا بر آورده تا باشد كه شكر نعمت او كنيد وسخر لكم وسخر كرد اينه
براى شما آنچه در آسمان وزمين است همه از وست يعنى بواسطه ويعنى بى واسطه إن في ذلك بدرستى كه در آنه هست
آياتى وهر آيتى كه دلالت كننده انكاه كفت قل للذين بكوى كسانى را كه ايمان آورده اند تا بيامرزند ويعفو كنند كافران
را كه اميد ايام خداى وداقع آن ندارند ويقين ندارند ونمى ترسند يعنى بآن ايمان ندارند فاكرام اينه
يعنى حكومت حساب وثواب وعقاب كفتند آيه ويعنى صحابه آمد كه كافرى ويرا دشنام داد وافحاش نا انتقام
كشد خداوند تعالى كفت ليجزي قوما تا بجزا دهد قومى را بكسبى وعملى كه ايشان باشند هر كه عملى صالح كرده وكار نيكو
خود كرده وهر كه بد كرده وبايان او را باشد انكاه شما را باخداى بر بعث وبحضرت وى آرند براى جزاى اعمال از ثواب وعقاب
قوله تعالى ولقد آتينا بني إسرائيل الكتاب والحكم والنبوة ورزقناهم
من الطيبات وفضلناهم على العالمين ۞ وآتيناهم بينات
من الأمر فما اختلفوا إلا من بعد ما جاءهم العلم بغيا بينهم
إن ربك يقضي بينهم يوم القيامة فيما كانوا فيه يختلفون ۞
بنى اسرائيل را كه فرزندان يعقوب بودند كتاب دادم وحكمت وپيغمبرى وبنوة يعنى از ايشان پيغمبران صاحب كتاب
بودند چون موسى وعيسى ويعنى پيغمبرانى از ايشان كتابى خاص نبود عمل ايشان بر تورية وانجيل ويعنى بها كتابى بودند چون داود
وسليمان ويعنى حكما بودند چون لقمان ورزقناهم ايشان را روزى دادم از نعمتها وحلال وخوش وبراهل روزگار
ايشان تفضيل دادم وآتيناهم دادم ايشان را حجتهاى روشن از كار دنيا يعنى وبين بحجت براى ايشان روشن كرديم ايشان
خلاف نكردند الا پس از آنكه علم بايشان آمد يعنى آنچه موجب رفع خلاف است وآن علم است بر خلاف كه در ميان خود
انداخته از دشمنى وعداوت وحسد إن ربك بدرستى كه خداى تو حكم كند ميان ايشان در آنچه خلاف كرده
باشند در دنيا روز قيامت با آنكه اهل حق را بهشت رسانند واهل باطل را بدوزخ قوله تعالى ثم
جعلناك على شريعة من الأمر فاتبعها ۞ ولا تتبع أهواء الذين لا يعلمون
إنهم لن يغنوا عنك من الله شيئا ۞ وإن الظالمين بعضهم أولياء

بعض والله ولي المتقين هذا بصائر للناس وهدى ورحمة
لقوم يوقنون ماکه اینده‌ایم ترا بشریعت و قرآن کاین قرآن بصائر است غربت خود کن که برهان
و حجت ثابت است و ثابت و پیر و دهاها در راه ایشان ست جهالت و نادانی مکن که ایشان از توفیق چیزی و فتح
نکنند و هیچ عذاب یاری ندارند اگر ثابت هوای ایشان کنی فاذا الظالمین بدرستی که ظالمان و کافرانند
که بعضی از ایشان دوست بعضی اند و با یکدیگر و مخالف تمام دوست و یار بعضی کافران است هذا بصائر
این قرآن دلالت و براهین است و فرستادن ترا و هدایتی و حجتی است و بیانی و لطفی کرده و هر
کرا ایشان یقین باشند و بر حقایق واقف ام حسب الذین اجترحوا السيئات
ان نجعلهم كالذين آمنوا وعملوا الصالحات سواء محياهم ومماتهم
ساء ما يحكمون وخلق الله السموات والارض بالحق ولتجزى
كل نفس بما كسبت وهم لا يظلمون افرأيت من اتخذ
الهه هواه واضله الله على علم وختم على سمعه وقلبه وجعل
على بصره غشاوة فمن يهديه من بعد الله افلا تذكرون
او می‌پندارند آنانکه اکتساب سیئات کردند و بد کردار پیشه خود کردند که ما ایشان را با کسانی که ایمان آوردند
و عمل صالح کردند برابر خواهیم کرد تا مومنان را با کافران و مطیعان را با عاصیان برابر خواهیم داد تا کافران کردند
و مرده ایشان یکسان باشد یکی کی است آنچه ایشان بدان حکم میکنند از تسویه حال ایشان با حال مومنان سبب
نزول این آیه آن بود که کافران گفتند اگر راست است این که شما میگویید از حشر و نشر و سزا و آخرت ما را آنجا نیکوتر
و بهتر باشد از شما چنانکه آنجا بهتر است فرمود ابی ضمره گفت شبی نزدیک بیرج حیثم بودم این آیه میخواند و زمان
و فکر میکرد و میگریست و از این آیه می‌گذشت و فضیل عیاض این آیه بسیار خواندی و گفتی کاش کی افضیل
بدانستی که از کدام گروهست آنکه حق تعالی آسمانها و زمین را بحق آفرید و تا جزا دهد هر نفسی را بدانچه کرده
باشد و بر ایشان ظلم نکند و از حکم حق ایشان چیزی کم نکرده است افرأيت هوى بینان کافر را که هوای نفس خود را
بخدایی گرفته اند و خدای خود را فراموش کرده اند چنانکه بندها که هوای ایشان خدای ایشانست و چنانکه مومنان
خدای را پرستند ایشان هوای را پرستند بعضی مفسران گفته معنی آنست که آن پرستند که خواهند سعید جبیر
گفت قریش مردار پرستیدند و آن سنگی بود سفید و مدت ایشان آن بود که چون بتی پرستیدندی چیزی دیگر را
بهتر از آن بدیدندی آن را پرستیدندی و اول کسی که بتان را خدای خدای حق تعالی این آیه فرستاد عبد الله عباس
گفت خدای تعالی در قرآن هیچ جایی که هوا نکرده و الا که اول بتکوهید ابو امامه از رسول خدای روایت کرده که در زمین

آسمان هیچ

آسمان هیچ معبودی را نپرستند که خدای تعالی نزد او ارجمندتر از هوا و در حدیثی دیگر است که ای کس من دانم نفس
و عمل ما بعد الموت و الهاجس من تابع نفسه هواها و تمنی علی الله در بیرکه آن باشد که حساب نفس خود نکند و بر ادب مرکب کار
نکند و ما جز آنست که نفس خود را از پی هوای خود ببرد و تمنای بهشت کند بخدای و هیچ نیکی چون دیگران
پیش آید تا دانی که کدام بهتر است بنگر تا کدام از هوا و در تمنای آن کنی شعر اذا طبتك النفس فيما تهوى
فكانها لتملك فاطرق ذرها ما هوى ولخلاف صديق فانما هو لك عدو ولخلاف عدو
حکم کرده خدای از اینجا که عالم بود بحال شر ایشان که او با خود شر میکرد و از اینجا که عاقبت کار او دانست و هر چه کشتن ایشان
نیاد و مینی بلا تیکی قتال کفرش بود و بر بنای وی پیشی کرده چشم و تا کی از اینجا که می‌بیند آنچه او را و از نفس بود
بینی او را و بر کمر و تا دانی بدین تمام رسیده که اگر این هوا اسباب و آلات خدای و بیا منع کرده کوش تراز شنیدن و
چشم را از دیدن و بکسر از دانستن فرق بهدیه کیست که راه نمایدا و را و هدایت کند بجز خدای افلا تذکرون
آن پند نمیگیرند تا بدانند و بیدار شوند وقالوا ما هي الا حياتنا الدنيا نموت ونحيا و
ما يهلكنا الا الدهر وما لهم بذلك من علم ان هم الا يظنون
واذا تتلى عليهم آياتنا بينات ما كان حجتهم الا ان قالوا ائتوا بآبائنا
ان كنتم صادقين قل الله يحييكم ثم يميتكم ثم يجمعكم الى يوم
القيمة لا ريب فيه ولكن اكثر الناس لا يعلمون این کافران گفتند نیست
زندگانی مگر این زندگانی دنیا بمیریم و زنده شویم یعنی بمیریم و فرزندان ما باشد که ما زنده باشیم و جز این
زندگانی زندگانی دیگر نیست و نخواهد بود و گفته اند که معنی بر قدیم و ما خبر است یعنی حیی و میت
زنده باشیم زمانی اندکی بمیریم و ما را هلاک نکند الا روزگار و گردش او و ابو هریره از رسول روایت کرده که اهل جاهلیت
گفتندی که گفت روزگار و لعنت شد و شب و روز ما را هلاک میکند خدای تعالی ایشان را باز گفت آنکه ایشان روزگار را
دشنام دادندی و زمان روزگار دیدندی و فاعل آن روزگار بود بلکه آفریدگار روزگار بود از اینجا گفت رسول صلعم لا تسبوا
الدهر فان الله هو الدهر روزگار را دشنام مدهید که خدای روزگار است یعنی این افعال که شما با روزگار حواله میکنید
افعال خداست از مرگ و زندگانی و بیماری و تندرستی و توانگری و درویشی و عرب و عجم از جهل و دنیا این را بروز
کار حواله کردند و اشتباه کردند که فعل اوست و از کسب او حاصل میشود وما لهم بذلك من علم ایشان را بدان هیچ
علمی و آگاهی نیست این سخن از ظن و گمان میگویند و گمان بیشتر خطا باشد پس آنکه اضافت افعال خدای را بدهر
کار میکنند گمان جز خطا نباشد واذا تتلى عليهم و چون بخوانند بر ایشان آیات ما که حجت و بینات ایشان را
هیچ حقی و حجتی نباشد و ملتی دست آویزی مگر اینکه گویند بیدران ما را بیارید و زنده کنید اینها را بیرون آمده

بمیرانکا جمع کرد انا روز قیامت که در او هیچ شکی و شبهتی نیست ولیکن بیشتر مردمان نمیدانند قوله تعالی
وَلِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يَوْمَئِذٍ يَخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ
وَتَرٰى كُلَّ اُمَّةٍ جَاثِيَةً كُلُّ اُمَّةٍ تُدْعٰى اِلٰى كِتٰبِهَا اَلْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ
تَعْمَلُونَ خبر دادست ملک و پادشاهی آسمان و زمین و روزی که قیامت برخیزد آن روز مبطلان
و باطل مذهبان زیانکاران باشند و ترى كل امة و بینی هر گروهی را و هر طایفه را بزانو در آمده و شما گفت در قیامت
ساعتی باشد که آن ساعت بمقدار ده سال باشد از سالهای دنیا خلقان در آن روز بزانو افتاده باشند
با ابرهیم خلیل میگویند شتر هر امتی را با نام خود خوانند یعنی اعمال ایشان و گویند که امروز جزا دهند ایشان را
بآنچه کرده باشند و گواهی دهند قوله تعالی هٰذَا كِتٰبُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ اِنَّا كُنَّا
نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ فَاَمَّا الَّذِينَ اٰمَنُوا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ فَيُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فِي رَحْمَتِهِ ذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ وَاَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا اَفَلَمْ
تَكُنْ اٰيٰتِي تُتْلٰى عَلَيْكُمْ فَاسْتَكْبَرْتُمْ وَكُنْتُمْ قَوْمًا مُجْرِمِينَ وَاِذَا قِيلَ
اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ وَالسَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا قُلْتُمْ مَا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ
اِنْ نَظُنُّ اِلَّا ظَنًّا وَمَا نَحْنُ بِمُسْتَيْقِنِينَ این نامه ایست که سخن میگوید و گواهی میدهد
بر شما بحق بر آنچه کرده اید آن آیه نامه ایست که کرام الکاتبین نوشته باشند و گفته اند که لوح محفوظ نیز همه گفت
از سوی حق که اول چیزی که خدای آفرید قلم بود و امر از نور آفرید و دراز او پانصد سال راه است آنگاه گفت قلم را که بنویس بر
جریده طب و یابس آنگاه این آیه برخواند هٰذَا كِتٰبُنَا بدرستی که ما فرمودیم نوشتن و نسخه کردن آنچه شما میکردید
اما آنانکه ایمان آورده اند و عمل صالح کرده خدای ایشان را در رحمت و بهشت خود برد و آن فوزی و ظفری بزرگ باشد و اما آنانکه
کافر شده اند ایشان را گویند بسبب ملامت که آیه بر شما میخواندند آیات ما و شما از استکبار میکردید و فکر نمی کردید
و شما گروهی کافران و گناهکاران بودید و اذا قیل و چون میگفتند شما را که وعده خدای حق است و
قیامت و در او هیچ شکی نیست شما میگفتید ما ندانیم که ساعت چه باشد یعنی قیامت ما نمی بینیم مگر گمانی و نمی دانیم
شما ما از این چیزها که شما میگویید قوله تعالی وَبَدَا لَهُمْ سَيِّاٰتُ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِمْ
مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ وَقِيلَ الْيَوْمَ نَنْسٰكُمْ كَمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هٰذَا
وَمَاْوٰكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ نٰصِرِينَ ذٰلِكُمْ بِاَنَّكُمُ اتَّخَذْتُمْ اٰيٰتِ اللّٰهِ
هُزُوًا وَغَرَّتْكُمُ الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ لَا يُخْرَجُونَ مِنْهَا وَلَا هُمْ
يُسْتَعْتَبُونَ فَلِلّٰهِ الْحَمْدُ رَبِّ السَّمٰوٰتِ وَرَبِّ الْاَرْضِ رَبِّ الْعٰلَمِينَ وَلَهُ

الكبرياء

جزو السادس والعشرون

الْكِبْرِيَاءُ فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ظاهر شده ایشان را آنچه کرده بودند جزای
بدیها که کرده بودند و بایشان رسید جزای استهزا و مسخره که میکردند و قیل الیوم و ایشان را گفته
که ما امروز شما را فراموش کنیم و فرو گذاریم چنانکه شما آن روز را فراموش کردید و طاعت فرو گذاشتید و رسیده شما را بآتش
باشد و نگذاریم این شما را بجز از نگاه داشتن آیات خدا را با فراموش کرده و روزگار دنیا شما را فریفته کرد و اینه
پس ایشان امروز از دوزخ بیرون آیند و طلب رضای خدا نکنند قوله تعالی فَلِلّٰهِ الْحَمْدُ سپاس خدا را که خداوند آسمانها و زمینها است
و خداوند کبریا و عظمت در آسمانها و زمین و او عزیز است و غالب بعزت و غلبه او است حکیم کار و صنعت کننده است
و هو اعلم و انا افریدگار است سورة الاحقاف مکیة سی و پنج آیت ابو امامه از ابی کعب روایت کرده که رسول
گفت هر که سورة الاحقاف بخواند خدای تعالی بعدد هر که در دنیا است آزاده حسنه بنویسد و ده سیئه بسترد
و ده درجه رفیع کند بسم الله الرحمن الرحیم

حٰمٓ تَنْزِيلُ الْكِتٰبِ مِنَ اللّٰهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ مَا خَلَقْنَا السَّمٰوٰتِ
وَالْاَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا اِلَّا بِالْحَقِّ وَاَجَلٍ مُسَمًّى وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا اُنْذِرُوا
مُعْرِضُونَ قُلْ اَرَءَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ اَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا
مِنَ الْاَرْضِ اَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمٰوٰتِ ائْتُونِي بِكِتٰبٍ مِنْ قَبْلِ
هٰذَا اَوْ اَثٰرَةٍ مِنْ عِلْمٍ اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِينَ این سوره که حم است فرستاده
خدای است خدای عزیز و حکیم بیافریدیم آسمانها و زمین و آنچه در میان ایشان است بحق نه بباطل و بجهت نه بیازی
برای غرض خلق آنچه هست و برای تعریض ایشان ثواب و ادیم آفریده بلیس حق و اجلی و وقتی نام برد آنرا که بآن اجل
برسند و آنانکه کافر اند از آنچه ایشان را بآن بیم میکنند تعرض و روی گردانیده اند آنگاه رسول را خطاب کرده و گفت بگوی
ای محمد این کافران را هیچ دیده و دیدید شما آنچه میپرستید بدون خدای هیچ دیده اید ما آنرا
که چه چیز آفریده ایشان آن زمین را ایشان شرکی و انبازی هست در آفریدن آسمان اگر هست که حق شما را بدین کتابی
نمایید که پیش از این کتاب آمده است بر حجت مرو شما را بدین که شما را اثری و نشانی از علم یعنی خطی نوشته و
کتابی تصنیف کرده و تفسیر گفت که علم شما را آیه خاص باشد و کسی دیگر باشد بگوی گفت یعنی از علم اگر شما
راست گویانید قوله تعالی وَمَنْ اَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُو مِنْ دُونِ اللّٰهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ
يَوْمِ الْقِيٰمَةِ وَهُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غٰفِلُونَ وَاِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا
لَهُمْ اَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كٰفِرِينَ وَاِذَا تُتْلٰى عَلَيْهِمْ اٰيٰتُنَا
بَيِّنٰتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ هٰذَا سِحْرٌ مُبِينٌ

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنِ افْتَرَيْتُهُ فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئًا هُوَ أَعْلَمُ بِمَا
تُفِيضُونَ فِيهِ كَفَى بِهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ

وگفت جاهلیت و کافران مکه تا از کفار که وی پرسیده بود و خداوند آنکس را که چون وی را بخواند اجابت نکند
و برا نتواند که جواب دهد از بتان که جماداست إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز قیامت که اینجا جواب دهد و چون آیات
با ایشان بخوانند این قرآن صدق و حق را گویند جادو و بی ظاهر است نه که سگیند که عمدا فترا کرده است
و فترا بگویا ایشان را که من افترا کرده باشم و فترا یافته و آنرا خدا و پیغمبر را عقوبت کند و اگر خواهد که مرا حمایت
کند نتواند و مالک هیچ چیز نباشد بر من از خدا و در رفع عذاب و از من چگونه تعریف عذاب و شوم هُوَ أَعْلَمُ
او داناتر است و داناتر بما بخوض میکنید و در چیز خدا و پیغمبر است او گواه است بیان من و بیان شما و او
آن خدا که میراه است قُلْ مَا كُنْتُ بِدْعًا مِنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي
مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ
قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَكَفَرْتُمْ بِهِ وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ
بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى مِثْلِهِ فَآمَنَ وَاسْتَكْبَرْتُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ
وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانَ خَيْرًا مَا سَبَقُونَا إِلَيْهِ وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا
بِهِ فَسَيَقُولُونَ هَذَا إِفْكٌ قَدِيمٌ بگو ای محمد که من نیستم غریب و بدیع از میان جمله
پیغمبران و نمی‌دانم که چه کرده شوم بعد از پیغمبری و چه کرده شوم بر من و بر شما و نمی‌دانم که با
من و با شما چه خواهد کرد در دنیا و باز گشت و عاقبت کار هر یکی از ما و شما چگونه خواهد بود عند مرا خواهد
بود و بر شما ای مشرکان سنت کنند چون این آیه آمد مشرکان شاد شدند گفتند که محمد با ما برابر است
او نمی‌داند که با او چه خواهد کرد و ما نیز چه کرده شویم این آیه فرستاد لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ
مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ این آیه آمد صحابه گفتند هنیئا لک یا رسول الله ترا معلوم شد که خدا با تو چه خواهد کرد و با ما
دانیم این آیه فرستاد لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ عبد الله بن سلام
بیامد که رسول الله و صحابه دیگر از کفار بحق پیوستند رسول الله را خواب دید که از نسل کرد بود بر بینی بر گیاه
و در خانه خویش رسول الله صحابه را گفت صحابه گفتند یا رسول الله چه خواهد بود خدا ترا این آیه فرستاد که بگو ای محمد
من ندانم بغیر آن که با شما نیستم تا با شما و تا با شما چه خواهد کرد و با ما چه خواهد کرد و
من اراده نمی‌خواهم که مرا آگاه کنید إِنْ أَتَّبِعُ پیروی نمی‌کنم مگر آنرا که این وحی میکند و نیستم من الا بیم کننده هُوَ بَيَانٌ
و روشن از علم غیب و خواب بر یک چیز خبر است آنگاه گفت بگو ای محمد چگونه می‌بینید و میدانید

الذين

اگر این قرآن از نزدیک خدا بود و شما باین کافر شوید بگواهی از بنی اسرائیل گواهی دهد بر مثل این قرآن و بر صحت آن آیاتی است
که توریت است مطابق معانی آیات قرآن پس ایمان آرد بعضی و تکبر کنید نه شما قائم باشید و خدا
نه هدایت نکند این گواه عبد الله بن سلام است از قبیله بنی اسرائیل پیش از آنکه عبد الله سلام بیاید گفت
اسلمه که از مسلمان شد پیغمبر هم که جواب آن پیغمبر نداند بگوید تا او این اشارت قیامت چیست و این
طعام که اهل بهشت خورند چه باشد و فرزند بچه آید از پدر و مادر چه باید و پدر با ما در چه باید جبرئیل آمد
و این آیه آورد و رسول الله جزء او رسول الله گفت یا عبد الله جبرئیل مرا خبر داد او نیز اشارت قیامت آن باشد که خدا
خلق را از مشرق بمغرب آرد و اول طعام بهشت آنچه گاو باشد اما بچه فرزند اگر آب مرد سابق باشد شبیه پدر باشد
و اگر آب زن سابق باشد شبیه باشد عبد الله سلام گفت أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا
رسول الله انگه گفت یا رسول الله اگر چه دانی بشنوند که من اسلام آورده ام اندوه دراندند و رنج و تعب کنند از آنکه من
اظهار اسلام کنم خلل از ایشان پرس رسول الله را حاضر کرده و گفت چگونید در حق عبد الله سلام گفتند سید ما
و ابن سید ما و خیر ما و ابن خیر ما است و بهتر ما است و بهتر ما است و بهتر ما است و بهتر ما است
گفت اگر گواهی دهد بنبوت من و ایمان آرد بما و او سعادت نامه گفتند سعادت مرا و او تو با ایمان آرد عبد الله
سلام ایمان بخواست و گفت أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رسول الله چون گفت
هذا اشرار و این شرار این بدترین ماست و بهترین ماست و فرض و میانه ما و سعد
وقاص گفت این پیغمبر شنیدم که گفت عبد الله سلام از اهل بهشت است و این آیه در حق او آمد وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي
إِسْرَائِيلَ روزی گفت این شاهد موسی است که او بر مثل قرآن که توریت است گواهی داد چنانکه محمد
بر قرآن وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا آنانکه کافر شدند بصحابه رسول الله اگر این آیات قرآن و سلمان بنزدیک
عبد الله سلام و اصحابش بر سبق نبردندی و گفتند که مشرکان گفتند که اگر قرآن و اسلام خیر بودی این کدایان
و درویشان بر ما سبق نگرفتندی و چون باین قرآن سبقت نزده بود که گویند که این قرآن دروغ است
قدیم و دیرینه مشرکان قرآن را دروغ قدیم گفتند و محمد را نیز قدیم هم گفتند قُلْ مِنْ قَبْلِهِ
كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً وَهَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِسَانًا عَرَبِيًّا
لِيُنْذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَبُشْرَى لِلْمُحْسِنِينَ إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ
ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ أُولَئِكَ
أَصْحَابُ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ وَوَصَّيْنَا
الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ

تَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ
أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَى وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا
تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ
از پیش قرآن کتاب موسی است امامی که سنت او بود که بر وی گفتند در دین خدا و رحمت کسی را که بود رحمت و شود و تعلیم
ابد رسته و این کتابی است تصدیق کننده کتاب موسی را بزبان عرب تا بترسانی با ظالمان و بشارت دهی
نیکوکاران را این کتاب بشارت است إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا آنانکه گفتند خدای ما الله است آنگاه بر راه ایستادند
و از آن نگشتند بر ایشان نه ترسی نیست و نه ایشان اند و غمگین شوند ایشان اهل بهشت اند در بهشت جاوید باشند
جزا و پاداش آنرا که کرده باشند آنگاه گفت ما وصیت کردیم آدمی را بنیکوئی کردن با مادر و پدرش مادر او
با رنج و مشقت بکراهت در جائی که با او حامل بود در رنج بود و در مشقت و در وقت وضع حمل عجبی در رنج بار او
بکشید و رنج نهاد و زیاد و از بر گرفتن و تا شیر از کردن شب و روز بود و مدت شیر دادن دو سال است
وَالْفِصَالُ بُرِّيَتُهُ أَوْ دُونَ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ چون از سه ماه و دو ماه بر وی شش ماه مدت حمل باشد
و اقل حمل این است و ابو العزیز عربی باین آیه تمسک کرده بر آنکه مدت حمل شش ماه باشد حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ
چون برسید بغایت بزرگی و نیروی و بجاهد گفت سی و سه سال باشد و بعضی گفته اند از هژده سال
تا چهل سال وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً و بچهل رسید تا این آیه در حق کیست بعضی گفته که این آیه در حق ابو بکر است
که چون بچهل سال رسید ایمان آورد و بعضی گفته آیه در حق او و قاص آمد قَالَ رَبِّ گفت خداوندا
سلام ده و توفیق ده تا شکر کنم نعمتی را که بر من کرده و بر مادر و پدر من و آنکه عمل کنم و کار کنم که تو آنرا بپسندی
و اصلح لی و بر اصلاح بخش و نیکوئی در فرزندان و کار من در ایشان با صلاح آر که من با پدر کار تو بر کنم و بناه با تو
دادم و من از جمله مسلمانانم و گردن نهنده کانم قُلْ أُولَئِكَ الَّذِينَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ
أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَنَتَجَاوَزُ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ فِي أَصْحَابِ الْجَنَّةِ وَعْدَ
الصِّدْقِ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ وَالَّذِي قَالَ لِوَالِدَيْهِ أُفٍّ لَكُمَا
أَتَعِدَانِنِي أَنْ أُخْرَجَ وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِي وَهُمَا يَسْتَغِيثَانِ
اللَّهَ وَيْلَكَ آمِنْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَيَقُولُ مَا هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ
الْأَوَّلِينَ أُولَئِكَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ
مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ وَلِكُلٍّ دَرَجَاتٌ
مِمَّا عَمِلُوا وَلِيُوَفِّيَهُمْ أَعْمَالَهُمْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ این جماعت که صفت

ایشان کرده

ایشان کرده شد ایشانند که بقبول کرده شد از ایشان نیکوترین و بهترین عملی که کرده اند از بدی که از ایشان
ایشان در جائی که در زمره کسانی باشند که اصحاب بهشت و اهل جنت اند وعده داد خدای ایشان را وعده داده
بر است بقبول کرده که از راه ایشان وَالَّذِي قَالَ لِوَالِدَيْهِ وَالَّذِي گفت مادر و
پدر خود را گفت بخدای و دستکی کرده بدان یاد شما آمده آیه و مرا وعده میدهید که مرا از گور بیرون آرند و
کرده اید یعنی مرا زنده کنند و از گور بیرون آرند و حال آنکه پیش از من چند بر گذشته اند و همچنین
باز نیامده اند و نیستند بخدای و میگفت ایمان آر خدا را تو و گفتار تو و وعده بر تو فرزندان ایمان آورند بخدای و رسول
و بعث و حشر که خدا وعده داده است و وعده خدا حق است او جواب داد و گفت نیست اینکه
شما میگوئید مگر افسانه پیشینگان عبد الله بن سلام و گفته که آیه در حق عبد الرحمن
ابی بکر چون پدر و مادر او را دعوت کردند با سلام و ایمان بخدای و بعث و نشر او گفت عبد الرحمن عائشه و مادر
و مشایخ قریش زنده باز گشته تا من از ایشان این حدیث بپرسم تا این اصل هست یا نه آورده اند که معاویه نامه
نوشت بمروان که مادر او بیعت بزید بستان عبد الرحمن ابی بکر گفت در حق که مروان بر منبر بود که معاویه
سنت هرقل و کسری بر دست گرفته است که ایشان ملک میراث بفرزندان رها میکنند و بر همچنین میخواهد
مروان گفت خاموش باش که تو آنی که در حق تو این آیه آمد وَالَّذِي قَالَ لِوَالِدَيْهِ أُفٍّ لَكُمَا أَتَعِدَانِنِي عایشه بشنید
گفت دروغ میگوئی من دانم که آیه در حق کیست ولیکن تو آنی که رسول خدا بر پدرت لعنت کرده و تو در پشت
او بودی و تو هست کرده رسول خدا و اولئک الذین آنانکه عبد الرحمن ابی بکر نام ایشان برد و خواست تا مروان زنده
کند ایشان را از ایشان خبر دهد ایشان کافی بودند که عذاب بر ایشان واجب شده در میان کسانی که گذشته
و بگذرند از جماعت و آدمیان و جنیان که از ایشان کافر بودند قَالَ گفت که چه آیه بیک کس
خوانده است تنها بر رسول الله پس گفت تا بان نیامد که هر چه چنین بود حکم این بود و کافر جماعت
و هر کسی از این زیاده کرده مومن و کافر در جائی و منازل هست مومن را از بالا و کافر را از زیر مومن را درجه و کافر را
درکه هر کسی را بمقام خود رسانند و بر هیچکس ظلم نکنند قَدْ تَقَدَّمَ وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا
عَلَى النَّارِ أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا
فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ
الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ وَاذْكُرْ أَخَا عَادٍ إِذْ أَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْأَحْقَافِ
وَقَدْ خَلَتِ النُّذُرُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ
إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ روزی که کافران را عرضه کنند بر دوزخ

وایشان را کوشیده بسبیل الله و سرزنش کرده بر ایشان و نیت کرده بر تفاقات پاک حلال خورده از مباحی و تقضا و شهوة
و آنچه شما را آرزو بود و هوا نفس و ران بود در زندگانی دنیا و بآن تمتع و برخوردار گرفته و با سوشان و در ایشان
تکبر کرده یا امروز شما را بآنچه کرده یا جزا دهند عذاب هون و خواری و سخت عذاب است که مقرون باشد
باستحقاق و اهانت بآنکه در زمین بناحق کرده اند و بآنکه از زیان خدای برده اند قوله تعالی و اذکر اخا عاد
سوره احقاف صفت رفتن آخرین کسی را که دیدی فاطمه زهرا بود و چون باز آمد او این کسی را که دیدی
فاطمه بود روزه ان صبحی سفرها باز آمد فاطمه را گلی بود چنبره چون شنید که رسول صلعم می آید آن گلیم بر حجره فرو
گذاشت چون رسول صلعم بر حجره رسید آن گلیم بدید باز گشت فاطمه ساعتی انتظار کرد انگاه برخواست
و بر حجره رسول آمد و گفت یا رسول الله عادت چنان بود که چون از سفر آمدی مرا اکرام کردی این نوبت حرمان
از چه سبب بود گفت یا فاطمه من آمدم در رای رسم جبارانه دیدم بود. فرو گذاشته باز گشتم انگاه گفت مال
الحمد و للدنیا فانهم خلقوا للآخرة و خلقت الدنیا لاجلهم آل محمد را با دنیا چکار ایشان را بر
آخرت آفریده اند فاطمه زهرا برفت و بر اندر رسالت در گرفت عایشه در خبر است که رسول صلعم در
حجره فاطمه زهرا رفت حسن و حسین را دید دست در بخواز نیم درست کرد. و ایشان کودک بودند
ایشان را بیرون خواند و از دست ایشان بیرون کرده و تو با ما گفت بفرزندش و برادر فاطمه کرد نی بنده و بخواز نیم و عان
و برادر حسن و حسین دوست و بخن عاجین فان هؤلاء ران بیت لا احب ان یذهبوا طیباتهم
فی حیوتهم الدنیا که اینان اهلبیت منند من نمیخواهم که اند خود در زندگانی دنیا ببرند و در خبر است
که روزی یکی از دوستان ابو الهیثم علی الصلعه می افروشت بهدیه پیش او آورد و بنهاد انگشت با و فرو برد
و بر آورد و در او مینگریست انگاه گفت زکش نیکوست و بوی خوش نداند تا طعم باشد انگاه انگشت
بسرد و از پیش خود دور کرد گفتند یا ابو الهیثم این مرغوب است گفت نه ولکن من راضی ام که روز قیامت
ایام بیاکس باشند که ایشان از دوستان این و کمتر از این باشند من امروز این بخورم فردا قیامت
خدا را چه جواب دهم انگاه این بیت انشا کرد شعر وحبیبک ارانی بیت ببطنه و حولک اکباد حسن
الی الله چه وجه بدیع است این و امثال این اصل بود آزاد و مانیان که ابو الهیثم و الله طی
گفتند چون ابو الهیثم را شهید کردند معاویه عبد الله خواست که او را استمالت کند و از دوستی او بر
کرد الله هو وقت و بیاعت فرستاد و روزی و هدایا بکرد با نواع علاها و هدایا آن شهره فرمود ابو
الهیثم دختری داشت پنج شش ساله بدو و پاره انار بر گرفت و در دهن نهاد پدرش گفت
کرسنان کو زطرت فتح گفت بچه زهر باشد گفت میدانی که پیرهنی فرستاده است تا مالا از دوستی

اهلبیت

اهلبیت برکرده اند دختر گفت بچه عما باشد از معزمن سید المطهر و انرا از دهن بینکند انگاه این بیتها انشا کرد
شعر ابا الهیثم ان معزا بمنزلة ۰ ینبع الیوم احسانا و دینا ۰ ساذا امیس یکون هذا ۰ و ولنا ایرو سیا
و چنان است که یکی از بزرگان صحابه در بازار پیش جابر بن عبد الله آمد او را دید که پاره گوشت بخانه می برد گفت این چیست
گفت اهلم و خانه گوشت آرزو کرده است اوکت آنچه آرزو باشد شما آنرا بعجل کنید ترسم که از اهل این آیه
شوید که خدای تعالی گفت اذهبتم طیباتکم فی حیوتکم الدنیا فاستمتعتم بها و اذکروا نعمة الله یاد کنید ای
محمد برادر عاد را یعنی هود و برادر هود او ایشان از جهت نسب بود چون بنیانیه قوم خویش بر احقاف و این
نام وادی است میان عمان و حضرموت و ایشان اهل خیام بودند و قدرت الله در ایشان گفته بود نمان بیشتر
بود و از پیروی یعنی از پیروی پیغمبر خبر از بود تا عهد رسول محمد صلعم و این پیغمبران هر ایشان را نذیر گفته که پیرهیز
کنید خدا را و این نحن الا عبده و احسن هود است یعنی یاد کن هود را چون بقوم کرد قوم خود را آنگاه پیرهیز
الاحقاف که من می ترسم بر شما از عذاب روزی بزرگ و آن روز قیامت قوله تعالی قالوا اجئتنا
لتأفکنا عن آلهتنا فأتنا بما تعدنا ان کنت من الصادقین قال انما العلم عند الله و ابلغکم ما ارسلت به و لکنی اراکم قوما
تجهلون فلما رأوه عارضا مستقبل اودیتهم قالوا هذا عارض ممطرنا بل هو ما استعجلتم به ریح فیها عذاب الیم تدمر کل شیء بامر ربها
فاصبحوا لا یری الا مساکنهم کذلک نجزی القوم المجرمین ولقد مکناهم فیما ان مکناکم فیه و جعلنا لهم سمعا و ابصارا
و افئدة فما اغنی عنهم سمعهم و لا ابصارهم و لا افئدتهم من شیء ان کانوا یجحدون بآیات الله و حاق بهم ما کانوا به
یستهزئون قوم هود بجواب وی گفتند که او هود تو آمده ما را از عبادت خدایان بگردانی
و بیان ما از عذاب بترسانی فأتنا بما تعدنا ان کنت من الصادقین آنچه ما را وعده میدهی که راست میگویی و از جمله راست
گویانی هود گفت علم بوقت عذاب نزد یک خداست و من این فرستاده اند میرسانم آنچه مرا بآن فرستاده اند
از اداء رسالت و بیان شریعت و لکن من شما را گروهی جاهل و قومی نادان می بینم و میدانم فلما رأوه
و چون بدیدند آنچه ایشان را وعده کرده بودند از عذاب ابر بود که بر بر خانه ایشان نهاده بود و روشن
گشته بود تا بود که ایشان را باران آمد هود گفت ایمان آرید تا من دعا کنم تا خدا شما را باران دهد
و اگر نه شما را باران عذاب فرستد بیه دیگر ان جمله ایشان نام او قیل این عمر بود گفت نه ما را عذاب کنی تو

دعا میان مکن دعا بجد کن چون ابر سیاه بر آمد شادمان شدند و گفتند این ابر است که ما را باران
خواهد بارید هود گفت نه که این آنست که شما با استعجال میکردید و شتاب زدگی و نوید باد است که در او
عذاب است سخت هر چیزی بفرمان گفت باد می در آمد و شتران با هودج را که قومی در او نشسته بودند و هوا مرد تا پشته
کوه لخ و هوا را اندر عاد اصابت گرفت چون بدید آمد باستقبال ابر شدند بصحرا آنجا که ابر بود باد تیز
چنان می آمد که کاه و کوشنده و شتر را چون سیخ در هوا می برانید ایشان بدانسته که این عذاب بگریختند
و باخانها شدند و درها استوار کردند باد در آمد و بر درها و ایشان را بر گریختند و در خانها ایشان بر یک بی شبهه
شد و در زیر آن نا دیگر بدیس از هفت باد می در آمد ایشان را بر کوه و سنگ نیز تا باره باره شد تدمر کل شیء
با مرها هلاک کردیم این بام هر چیز را پس و باد آمد هیچ چیز پیدا نبود دیگر سنگهای ایشان را بر آنکه در
زیر سنگها پنهان بودند کذلک الجزاء جزا دهیم گروه مجرمانرا و لقد مکناهم بدرستی که ما ایشان را
قوة و بسطه دادیم در آنچه شما را نداده ایم و ایشان گوش و چشم و دل دادیم باین عمر و قوت و آنت و عواس ایشان را
هیچ سود نکرد چون آیات خدا را جحود کردند و فرود آمد با ایشان آن عذابی که بآن استهزا میکردند و فرود آمد
با ایشان از عذاب قوله تعالی و لقد اهلکنا ما حولکم من القری و صرفنا الآیات لعلهم یرجعون فلولا نصرهم الذین اتخذوا من دون الله
قربانا آلهة بل ضلوا عنهم و ذلک افکهم و ما کانوا یفترون بدرستی که اهلاک کردیم آنچه بر اطراف شما است از دیهها و شهرها چون دیار ثمود و دیگر دیهها و ما
آیات قدرت را بآیات گوناگون و ایشان رجوع کنند و بحق باز گردند چون باز نگشتند ایشان را عذاب
کردیم بر جهار صورت نگرد تا ایشان را بتاقی و مصیبتی که بدو خدای آنرا می پیسته اند و بآن خدای تقرب کردند
و گفته اند لعلهم شعارا تا عشه الله و خود منع نکردند خدایان ایشان هلاک کرد را از ایشان انگاه گفت
و گفته اند لعلهم نه کم شده اند از ایشان بسوی ایشان و آن افک و دروغ ایشان بود و بعبادت آلهة
لیتوبوا منهم تا توبه کنند از ایشان قوله تعالی و اذ صرفنا الیک نفرا من الجن
یستمعون القرآن فلما حضروه قالوا انصتوا فلما قضی ولوا الی
قومهم منذرین قالوا یا قومنا انا سمعنا کتابا انزل من بعد
موسی مصدقا لما بین یدیه یهدی الی الحق و الی طریق مستقیم
یا قومنا اجیبوا داعی الله و آمنوا به یغفر لکم من ذنوبکم و یجرکم
من عذاب الیم و من لا یجب داعی الله فلیس بمعجز فی الارض

و جز بعد از کرد کافر ظلمه

و لیس له من دونه اولیاء اولئک فی ضلال مبین مفسران گفتند چون ابرهه
با جوار حق نزد رسول صلعم در مکه می بار دیا در رماند و روی بطایف نهاد تا از ثقیف طلب کند از قریش
چون بطایف رسید جمع ایشان آمد و ایشان را سه رایس بود عبد یالیل و مسعود و حبیب نزدیک ایشان نشست
و با خدای ایشان را دعوت کرد و از ایشان نصرت خواست یکی از ایشان گفت او بدرخانه آویخته باد اگر خدای ترا
فرستاده است بر پیغمبری دیگری گفت خدای کسی دیگر را نیافت که بپیغمبری فرستد سخن تو شنیم گفت این حال از دو
بیرون نیست یا درین دعوی راست گویی یا دروغ اگر راست گویی منزلت تو بیش که ما را با این سخن شاید گفت
رسول گفت این حال بر من پوشیده داری تا قوم بر من دلیر نشوند اجابت کردند و افشا کردند سفیها و کودکان در پی
او افتادند و بانگ میکردند و سنگ می انداختند رسول صلعم با دو بار بستی رفت عتبه و شیبه و پسران ربیعه آنجا حاضر
بودند سنگها باز گشتند رسول صلعم بسایه درختی آمد و نشست انگه بسوی آسمان کرد و گفت اللهم
انی اشکو الیک ضعف قوتی و قلة حیلتی و هوانی علی الناس یا ارحم الراحمین
اللهم انی انت رب المستضعفین و انت ربی الی من تکلنی الی بعید یتجهمنی ام الی عدو ملکته
امری ان لم یکن غضبت علی فلا ابالی و لکن عافیتک اوسع لی اعوذ بنور وجهک من ان ینزل بی
غضبک و یحل علی سخطک لک العتبی حتی ترضی و لا حول و لا قوة الا بک چون پسران ربیعه
آن بدید بدرحم و خویشی در حرکت آمد غلام ترسا استاده بود نام او عداس طبق انگور بر نهادند
و پیش او فرستادند غلام انگور بنهاد رسول صلعم بنهاد و رسول گفت بسم الله و انگور خوردن آغاز کرد
غلام گفت این کلمه را اهل این شهر نمی دانند رسول گفت تو از کدام شهری و دین تو چیست گفت من
مردی ترسایم از اهل نینوی رسول گفت او را دین بود و پیغمبر خدا بود و من پیغمبر خدایم با اهل این غلام در
روی رسول نگریست صدق او در سیمای او بشناخت در پای حضرت افتاد و بوسه بر پای مبارک او داد و ایشان
در دیگاه میکردند یکی گفت اما غلامک فقد افسده علیک غلام ترا بزبان آورد چون باز گشت در باز گشتند
چه سگفت با تو گفت یا سید بی او پیغمبر خداست مرا چیزی خبر داد که از جز پیغمبران نداند گفتند ای غلام تو بر
خود گاه دار رسول صلعم از طایف باز گشت چون بنخله رسید نماز شب برخواست جمعی از جنیان رضیبین میگذشتند
آواز قرآن رسول بشنیدند باستادند و استماع قرآن کردند عبد الله عباس گفت چون رسول را فرمودند که جنیان را دعوت
کن و قرآن بر ایشان خوان صحابه را گفت از شما کیست که امشب با من باشد تا سیم گرت بگفت عبد الله مسعود
گفت من بیایم رسول صلعم و عبد الله مسعود بن فتند بیالای مکه تا بجای رسیدن که آنرا شعب الحجون خوانند عبد الله مسعود
گفت رسول مرا بنشاند و خطی گرد من در کشید و قرآن خواندن گرفت و گفت ازین خط بیرون میای تا من باز آیم

دعا بیارا ن مکن دعا بد مکن چون این ابر سیاه بر آمد شادمان شدند و گفتند این ابر است که ما را باران
خواهد بارید هود گفت نه که این آنست که شما بآن استعجال میکردید و شتاب زدگی میورزیدید باد ریحی است که در او
عذابی است تحت عمرو بن حمون گفت باد می آمد و شتران با هودج را که قومی در او نشسته بودند در هوا میبرد تا پشته
کوه لخم و جذام را ان عذاب اندیاس گفت چون باد بدید آمد باستقبال ابر شدند بصحرا آنجا که ابر بود باد میوزید
چنان می آمد که گاو و گوسفند و شتر را چون مرغ در هوای برآینده ایشان بدانستند که این عذابست بگریختند
و بخانها شدند و درها استوار کردند باد در آمد و بر درها زد ایشان بر یک بر بخت تا درها را نهادند ایشان بر یک بوی شیشه
شده و در بر آن ادمیکرد بعد از هفت باد در آمد ایشان را برکند و سنگ ریزه تا باره پاره شدند تدمر کل شیء
بامر ربها هلاک کردیم باین باد هر چیزی را که بر او باد آمد هیچ چیز پیدا نبود مگر سنگهای ایشان را آنکه خود در
زیر یک پیشانی بودند که یک لحظه جزا دهیم کردهای ایشان را و گناهکاران را ولقد مکناهم بدرستی که ما ایشان را
قوة و بسطه دادیم در آنچه شما را دادیم و ایشان گوش و چشم و دل دادیم باین قوت و آلت و حواس ایشان را
هیچ سودی نکرد چون آیات خدا را محو کردند و فرود آمد بایشان آن عذابی که بآن استهزا میکردند و فرو می آمد
بایشان از عذاب فردقهم ولقد اهلکنا ما حولکم من القری وصرفنا الآیات
لعلهم یرجعون فلولا نصرهم الذین اتخذوا من دون الله
قربانا آلهة بل ضلوا عنهم وذلک افکهم وما کانوا یفترون
بدرستی که ما هلاک کردیم آنچه بر اطراف شما است و گرد گرد شما از دیهها و شهرها چون دیار ثمود و عاد و اندیم در او
آیات و دلالت را تا بایشان رجوع کنند و بحق باز گردند چون باز نگشتند ایشان را عذاب
کردیم پس چرا نصرت نکردند ایشان را بتانی و معبودانی که بدون خدای آنرا پرستیده اند و بایشان خدای تقرب کردند
و گفتند هؤلاء شفعاؤنا عند الله و خود منع نکردند خدایان ایشان هلاک کنندگان را از ایشان انکار گفت
بل ضلوا عنهم نه گم شدند از ایشان بسود ایشان و آن افک و دروغ ایشان بود و عبادت آلهه
شرک کذب و افترا را ایشان بود وهو قهم واذ صرفنا الیک نفرا من الجن
یستمعون القرآن فلما حضروه قالوا انصتوا فلما قضی ولوا الی
قومهم منذرین قالوا یا قومنا انا سمعنا کتابا انزل من بعد
موسی مصدقا لما بین یدیه یهدی الی الحق والی طریق مستقیم
یا قومنا اجیبوا داعی الله وآمنوا به یغفر لکم من ذنوبکم ویجرکم
من عذاب الیم ومن لا یجب داعی الله فلیس بمعجز فی الارض

دیگر از بعد از نکوذ کافر طلب کرده

ولیس له من دونه اولیاء اولئک فی ضلال مبین مفسران گفتند چون ابرهه
با جمع از حق رفت رسول صلعم در مکه می بود و یاد میماند بر مراست و روی بطایف نهاد تا از ثقیف طلب کند از قریش
چون بطایف رسید جمع ایشان آمد و ایشان را سه رایس بود عبد یالیل و مسعود و حبیب نزدیک ایشان نشست
و با خدای ایشان را دعوت کرد و از ایشان نصرت خواست یکی از ایشان گفت او بدر خانه آویخته باد اگر خدای ترا
فرستاده است بپیغمبری دیگری گفت خدای کسی دیگر را نمی یافت که بپیغمبری فرستد بتو قسم گفت این حال از دو
بیرون نیست یا در این دعوی راست گویی یا دروغ اگر راست گویی منزلت تو بیش که ما را با تو سخن شاید گفت
رسول گفت این حال بر من پوشیده داری تا قوم بر من دلیر نشوند اجابت نکردند و افشا نکردند سخنها و کوکبان در پی
او افتادند و بانگ میکردند و سنگ می انداختند رسول صلعم باد بستی رفت عتبه و شیبه و پسران ربیعه آنجا حاضر
بودند سنگها باز گشتند رسول صلعم بسایه درختی آمد و بنشست انگه سر سوی آسمان کرد و گفت اللهم
انی اشکو الیک ضعف قوتی وقلة حیلتی وناصری وهوانی علی الناس یا ارحم الراحمین
اللهم انی انت رب المستضعفین وانت ربی الی من تکلنی الی بعید یتجهمنی او الی عدو ملکته
امری ان لم یکن غضبت علی فلا ابالی ولکن عافیتک اوسع لی اعوذ بنور وجهک من ان ینزل بی
غضبک ویحل علی سخطک لک العتبی حتی ترضی ولا حول ولا قوة الا بک چون پسران ربیعه
آن بدید رحم و خویشی در حرکت آمد غلام ترسا استاده بود نام او عداس طبقی انگور بر نهادند
و پیش او فرستادند غلام انگور پیش رسول صلعم نهاد و رسول گفت بسم الله و انگور خوردن آغاز کرد
غلام گفت این کلمه را اهل این شهر نمی دانند رسول گفت ترا از کدام شهری و دین تو چیست گفت من
مردی ترسایم از اهل نینوی رسول گفت او را در من بود و بخیر خدا بود و من بخیر خدایم با اهل این غلام در
روی رسول نگریست صدق او در بیمایی و بشناخت در پای حضرت افتاد و بوسه بر پای مبارک می داد و پسران
در نگاه میکردند یکی گفت اما غلامک فقد افده علیک غلام ترا بزیان آورد چون باز گشت و بر گفتند
چه میگفت با تو گفت یا سیدی او بخیر خداست مرا بچیزی خبر داد که از جز پیغمبران ندانند گفتند ای غلام تو دین
خود گاه دار رسول صلعم از طایف باز گشت چون بنخله رسید نماز شب برخواست جمعی از جنیان رضیبین میگذشتند
آواز قرآن رسول بشنیدند باستادند و استماع قرآن کردند عبد الله عباس گفت چون رسول را فرمودند که جنیان را دعوت
کن و قرآن بر ایشان خوان صحابه را گفت از شما کیست که امشب بماید هیچکس جواب نداد تا سیم کرت بگفت عبد الله مسعود
گفت من بیایم رسول صلعم و عبد الله مسعود برفتند ببالای مکه تا بجای رسیدن که آنرا شعب الحجون خوانند عبد الله مسعود
گفت رسول مرا بنشاند و خطی گرد من در کشید و قرآن خواندن گرفت و گفت از این خط بیرون میای تا من باز آیم

رسول برفت و بر پای باستاد و قرآن خواندن گرفت من در صواعق همان دیدم مانند کرگسان می بریدن وحی
آمدن وحی نشستن و ما از آن بسیار دیدم که می آمدند و آواز عظیم می شنیدم تا چندان حاظر شدند که من رسول را
نمی دیدم مرا و آرزش نمی شنیدم من بترسیدم و اندیشه رسول هم بیشتر بود اکه پاره پاره شدند بما نمانند از سیاه و میرفتند
تا صبح بر آمد رسول بنزدیک من آمد و مرا گفت خفته من گفتم یا رسول الله چه جای خواب است مرا با این همه ترس
چند بار خواستم تا فرار کنم تا کسی بنزدیک ما آید تا بشنیدم که ایشان را بعصا و زر میکردی و میگفتی بنشینید و من
پای از خط بیرون نتوانستم نهاد گفت اگر بیرون می آمدی بر من نبودی که بر بودندی اکه مرا گفت چه دیدی گفتم مردان
اشقر و سرکبت چهار و پای گفتم یا رسول الله مرا تا بلید میکشند گفت من نهی کردم مردم را از آنکه باین چیزها استخوان کشند گفتم
یا رسول الله استخوان و روث چه سود کند ایشان را گفت هیچ استخوان نباشد که ایشان بر دارند الا که همچندان گوشت بر و
یابند که بر وی بوده باشد و هیچ روث نباشد و الا که همچندان دانه پدید آید وَاِذْ صَرَفْنَا اِلَیْکَ جون بگردانیدیم باسوی تو گروهی
از پریان با آنکه توفیق دادیم و لطف کردیم تا پیش تو آمدند فَلَمَّا حَضَرُوْهُ پس آنکه حاضر شدند بنزدیک رسول گفتند انصتوا
خاموش باشید و قرآن بشنوید چون رسول خواندن قرآن تمام کرد ایشان برگشتند و بنزدیک قوم خود رفتند ایشان را بیم کنند
و ترسانند قَالُوْا یٰقَوْمَنَا گفتند ای قوم ما بدرستی شنیدیم کتابی را که از پس موسی فرو فرستاده اند براست دارنده که آن کتابها
را که پیش از وی فرو آمده است یَهْدِیْ اِلَی الْحَقِّ راه می نماید بحق و براه راست مِنْ بَعْدِ مُوْسٰی آنکه قوم مرا دعوت کردند و گفتند ای قوم اجابت کنید و جواب دهید داعی خدای را که حق است تا خدای تعالی گناهای شما را بیامرزد
و از عذاب دردناک و هر که جواب ندهد داعی خدای را عاجز نتواند کرد در زمین خدای را و نیست وی را غایت نتواند
کرد هنا جنی بر دست او اسلام آوردند و ایشان پیش رسول آمدند بطلب آنکه رسول ایشان را بدید و قرآن بر ایشان خواند و ایشان را
امر و نهی کرد در آنکه چنان بکنند هیچ خلاف نیست خلاف در آن است که جزای ایشان بر ایمان چه باشد مذهب ابن حنیفه و
ابن سعد آنست که جزای ایشان نجات باشد از آتش دوزخ قوله تعالی یَغْفِرْ لَکُمْ مِنْ ذُنُوْبِکُمْ وَیُجِرْکُمْ مِنْ
عَذَابٍ اَلِیْمٍ و مذهب ما و مذهب اهل حق عدل آنست که حکم ایشان حکم مسلمانان بحق دهد باشد در ثواب و عقاب
برای آنکه تکلیف بر ایشان همچنانست که بر مسلمانان و مذهب نافعی و مالک همین است و آیت را جوابند لیل الخطاب بر آنچه گفتند
اَلَمْ یَرَوْا اَنَّ اللّٰهَ الَّذِیْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ وَلَمْ یَعْیَ بِخَلْقِهِنَّ بقادر
عَلٰی اَنْ یُّحْیِیَ الْمَوْتٰی بَلٰی اِنَّهٗ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ ۝ وَیَوْمَ یُعْرَضُ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا عَلَی النَّارِ اَلَیْسَ هٰذَا
بِالْحَقِّ قَالُوْا بَلٰی وَرَبِّنَا قَالَ فَذُوْقُوا الْعَذَابَ بِمَا کُنْتُمْ تَکْفُرُوْنَ ۝ فَاصْبِرْ کَمَا صَبَرَ اُولُوا الْعَزْمِ

مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَّهُمْ کَاَنَّهُمْ یَوْمَ یَرَوْنَ مَا یُوْعَدُوْنَ لَمْ یَلْبَثُوْا اِلَّا سَاعَةً مِّنْ نَّهَارٍ
بَلٰغٌ فَهَلْ یُهْلَکُ اِلَّا الْقَوْمُ الْفٰسِقُوْنَ ای نمی بینند و نمی دانند که خدای آسمان و زمین آفریده و عاجز
نشد بآفریدن آسمان و زمین او قادر باشد بر آنکه زنده کند مردگان را بلی آری او بر همه چیزی قادر و توانا است
وَیَوْمَ یُعْرَضُ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا و روزی که عرض کنند کافران را بر آتش دوزخ گویند عذاب حق نیست و راست نیست
جواب گویند آری حق است خدای تعالی گوید پس بچشید عذاب را بجهت در دنیا کافر می شدید و این عذاب ایمان نمی آوردید
آنکه امر کرد رسول را بصبر کردن گفت صبر کن چنانکه پیغمبران اولوا العزم صبر کردند و عزم جدست و ثبات و صبر و هیچ پیغمبر
نبود تا او را این نبود و از آنجا گفتند که پیغمبران اولوا العزم نبود برای آنکه در معجلت و صدق نبود از این سبب خدای گفت
وَلَا تَکُنْ کَصَاحِبِ الْحُوْتِ بعضی گفتند که آن هیزده پیغمبر بودند که ذکر ایشان در سوره انعام است و رسول را فرمود
فَبِهُدٰیهُمُ اقْتَدِهْ و گفتند پنج پیغمبر بودند صاحب شریعت که شریعت هر یک ناسخ آن شریعت بود که بر وی مقدم بود و آن پنج نوح و
ابراهیم و موسی و عیسی و محمد علیهم السلام مقاتل گفت شش پیغمبر بودند نوح که بر وی پنج قوم صبر کرد و ابراهیم که بر آتش نمرود
صبر کرد و اسمعیل که بر ذبح صبر کرد و یعقوب که بر فراق فرزند صبر کرد و یوسف که بر بلا چاه و زندان صبر کرد و ایوب که
بر بیماری صبر کرد و گفتند که چهار کس بودند ابراهیم و موسی و داود و عیسی و عزم ابراهیم آن بود که خدای او را گفت اسلم او گفت
اَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعٰلَمِیْنَ آنکه او را ابتلا کرد در مال و نفس و فرزند و وطن همه وفا کرد و در همه صادق آمد و عزم موسی آن
بود که او را گفتند اِنَّا لَمُدْرَکُوْنَ او گفت کَلَّا اِنَّ مَعِیَ رَبِّیْ سَیَهْدِیْنِ و اما عزم داود آن بود که بر خطیئه خود چندان بگریست که بر این
گیاه رست و عزم عیسی آن بود که در دنیا خشتی بر خشتی نهاد و گفت در گذرگاه است باید گذشت فتحمل ترش سایه کرد
پس چنان است که خدای تعالی رسول را فرمود که صبر کردند چنانکه اولوا العزم کردند در صدق چون ابراهیم باش و در وفا چون
موسی و در خشوع چون داود و در زهد چون عیسی وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَّهُمْ و تعجیل مکن برای کافران بعذاب که البته عذاب بایشان رسد
حال ایشان چنان خواهد بود که آن روز که عذاب موعود بینند پندارند که در دنیا اگر چه مرهای دراز مانده باشد که یک ساعت
آن روز پیش نماندند در جنب عذاب آید آنکه گفت بلاغ این رسانیدن است و این قرآن با آنچه در دنیاست بلاغی و کفایتی هست
مگر هیچ هلاک کنند مگر قومی که کافر فرمان خدای بیرون آمده باشند سعید جبیر از عبد الله عباس روایت کرد که چون زید بن حارثه
زید این کلمات در جای باید نوشت و باید فروشتن تا با دختر خود خالص باید بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ الْحَلِیْمُ الْکَرِیْمُ سُبْحَانَ اللّٰهِ رَبِّ السَّمٰوٰتِ السَّبْعِ وَرَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِیْمِ کَاَنَّهُمْ یَوْمَ یَرَوْنَ مَا یُوْعَدُوْنَ
لَمْ یَلْبَثُوْا اِلَّا سَاعَةً مِّنْ نَّهَارٍ بَلٰغٌ فَهَلْ یُهْلَکُ اِلَّا الْقَوْمُ الْفٰسِقُوْنَ **سورة محمد صلی الله علیه و آله**
سی و هشت آیت است از ابی بن کعب از رسول روایت کرد که هر که این سوره بخواند واجب باشد بر خدای که هر آب دهد آن
جویهای بهشت بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَلَّذِیْنَ کَفَرُوْا وَصَدُّوْا عَنْ

سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَهُوَ
الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ
وَأَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثَالَهُمْ مفسران گفته‌اند آیه اول
در اصحاب اهل مکه آمده و دوم والذین آمنوا در اصحاب انصاریان مدینه گفت اما آنکه کافر شدند و حرم را منع کردند از دین خدای
و از ره مسلمانی بدعوت کردن باکفر و مرتد شدن مسلمانان و اضل اعمالهم باطل کردند و کردهای ایشان از آن وجه که نزد خود اسلام
کردند تا موقع قبول نشد یا خود حکم کرد بر اعمال ایشان بضلال و گفتند مراد باعمال کید ایشان است با رسول خدای تعالی که کید ایشان را
باطل کرد تا بر کار بیفتاد و خاسر گردانید و اما آنکه ایمان آوردند باین قرآن و عمل صالح کردند و بانچه فرو آمد از قرآن حق است
و درست از قبل خدای گناهان ایشان را خدای باز بوشید و حال ایشان و کار ایشان باصلاح آورد و نیکو کرد اندوکی اگر اضلال
و ابطال اعمال کافران کرد بان سبب بود که ایشان متابعت باطل کردند و پی رو پی شیطان کردند تا که مرتد بودند متابعت حق کردند
انگه گفت که بچنین مثلها زد خدای تعالی برای مردمان تا حق از باطل بیک زدند بشناسند فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا
فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّى إِذَا أَثْخَنْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَثَاقَ فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ
أَوْزَارَهَا ذَلِكَ وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ وَلَكِنْ لِيَبْلُوَ بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ وَالَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ
فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ سَيَهْدِيهِمْ وَيُصْلِحُ بَالَهُمْ وَيُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَّفَهَا لَهُمْ چون بینی کافران را یعنی
پس آنکه یا منت نهید بر ایشان و رها شان کنید تا بار خود را بنهند اهل حرب آلات حرب را از سلاح و غیر آن بنهند و گفتند
تا آنکه اهل حرب که کافرند آثام شرک را بنهند و مسلمان شوند و حکم آیه خلاف کرده‌اند بعضی گفته‌اند که منسوخ است بآیه
اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم این قول قتاده و ضحاک است و سدی و ابن جریج و بعضی گفته‌اند که محکم است و اما مخیر است
میان قتل و منت و فدا و رسول خدا در بدر چنین کرد عقبة بن معیط را و النضر بن الحارث را بکشت و دیگر اسیران را فدا بستد
و رها کرد و آنچه روایت اصحاب ما است آنست که مهتری را که بگیرند پیش از آنکه حرب در رباقی شود میان آن امام مخیر است
که بکشد یا دست و پای ببرد بخلاف بعضی و یا منت و یا فدا حرب یا قتال بستاند و رها کند و باید که ذلک یعنی حکم اهل حرب این است
که گفت شد و اگر خدای خواهد و از ایشان بستاند و انتقام کشد و کار ایشان کفایت کند بی آنکه تکلیف قتال کرد یا بعضی را بعضی ابتلا کند تا بعضی را بر بعضی
تکلیف قتال کرد و الذین قتلوا و آنانکه در راه خدای کشته
شدند کرد ایشان را خدای باطل نکرداند بلکه در موقع قبول آورد و راه نماید ایشان را براه بهشت و کار ایشان را نیکو و آنه
و بصلاح باز آرد و ایشان را در بهشت برد و شناسا کرد لذت هر یکی را بدرجات و منازل خود تا ایشان بمنازل
خود روند چنانکه بدانند که سالها آنجا بوده‌اند بعضی گفته‌اند عرفها لهم خوشبوی کرداند آنرا برای ایشان

یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ وَالَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعْسًا لَهُمْ
وَأَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي
الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ دَمَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلِلْكَافِرِينَ أَمْثَالُهَا
ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ ای مومنان و ای گروندگان اگر نصرت
کنید خدای را و دین خدای شما را نصرت کنید و قدم شما را ثابت کرداند در موطن حرب و براه اسلام و بر قیامت بر صراط
و آنانکه کافر شدند هلاکت باد ایشان را و باطل کناد کردارهای ایشان و شاید که خبر باشد نه دعا برین معنی که خدای هلاک
کرد ایشان را تعسا ای تعسا ملاک کردن ایشان هلاک شدند و باطل کرد کردارهای ایشان برای آنکه نه بر وجه
ما سر بود لاجرم موقع قبول نیفتاد این برای آن بود که ایشان کار شدند آنچه خدای فرستاد آن قرآن و شرایع در آن کار
کردند پس باطل کرد کردارهای ایشان را و در آیه دلیلیست اهل وعید را برای آنکه نزدیک ایشان معصیت
احباط طاعت کند و کافر را طاعتی نیست أَفَلَمْ يَسِيرُوا ای نمی روند در زمین تا بنگرند و ببینند که چگونه بود عاقبت
در انجام آنانکه از پیش ایشان بودند و عاقبت ایشان آن بود که خدای تعالی و ملائکه ایشان را بر درد و هلاک شان کرد و این
کافران را هست و خواهد بود چنین عقوبتی امثال این که با ایشان رسید ذلک بأن الله ای برای آن است
که خدای تعالی مولا و ناصر مومنان است و کافران را هیچ مولایی و ناصری نیست قتاده گفت آیه در واحد
آمد و رسول خدا در شعب بود و حرم بعضی مقتول و بعضی مجروح و مشرکان آواز دادند که اعلی هبل رسول خدا علیه السلام
گفت اعلی و اجل مشرکان گفتند یوم بیوم و الحرب سجال ان لنا عزی و لا عزی لکم رسول خدا گفت الله مولانا و لا مولی
لکم آنکه رسول گفت و لا سواء است یعنی کشتگان مختلفند کشتگان ما بهشت آیند و کشتگان شما بدوزخ
إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ
وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً مِنْ قَرْيَتِكَ الَّتِي
أَخْرَجَتْكَ أَهْلَكْنَاهُمْ فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ أَفَمَنْ كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ كَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ
عَمَلِهِ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ خدای تعالی مومنان را در بهشتها فرود آرد که در زیر درختان ایشان را آب میرود و آنانکه کافر شدند
در دنیا جمع و قضا و شهوت مشغول شدند از اکل و شرب و جماع چنانکه چهارپایان تمتع میگیرند و میخورند و شهوت میرانند
و در دوزخ موضع و مقام ایشان خواهد بود و گفته‌اند المؤمن یتزود من الدنیا و المنافق یتمتع وَكَأَيِّنْ مِنْ
قَرْيَةٍ و بسا شهر که اهل آن شهر قوی تر بودند و مسیح تر و بشوکت بیشتر از آن شهر که تو بیرون کردند یعنی اهل مکه ایشان را هلاک کردیم
و ایشان را یاری و ناصری نبود عبدالله عباس گفت چون رسول صلعم از مکه بدر تا بمدینه آید و آن شب که خدای تعالی گرد
و گفت انت احب بلاد الله الی در جهان هیچ شهر جهان دوست تر بودم ای مکه که ترا و اگر کافران مرا بیرون نکردندی

باختیار خود هرکس موفق و از اینجا گفت حب الوطن من الایمان انکه برای رسول صلی الله علیه و آله مبتلی شود گفت ای انس
واثق بوده و بعلم و یقین ساکن النفس بیعنی محمد و هم چون کسی بوده که عمل بدش بسیار است باشند و در جهنم او منزل
کرده و آن شیطان کرده باشد بفرود و وسوسه یعنی کافران چون این جهل و اتباع او و ایشان متابعت و وسوسه
خود میکردند پس رو هوای نفس شدند مثل الجنة التی وعد المتقون فیها انهار من ماء غیر
آسن و انهار من لبن لم یتغیر طعمه و انهار من خمر لذة للشاربین و انهار من عسل
مصفی و لهم فیها من کل الثمرات و مغفرة من ربهم کمن هو خالد فی النار و سقوا
ماء حمیما فقطع امعاءهم مثل بهشتی که متقیان را وعده داده اند در آن بهشت جوی هاست
از آب که بوی و رنگ وی نگردیده باشد و جوی ها از شیر که طعم وی متغیر نشده باشد و جوی ها از خمر که لذت
دهنده و امزه باشد شاربان و خورندگان را و جوی ها از عسل پاکیزه و پاک گردانیده از شمع متقیان را باشد از هر میوه
و امرزشی باشد ایشان را از خدای تعالی ای بهشتی باین صفت بهتر که جزای متقیان باشد یا دوزخ که جزای کافران باشد
و ایشان در آتش دوزخ جاوید باشند و آب گرم در دوزخ ایشان میدهند که چون بخورند امعا و رودهای ایشان را
پاره پاره کرده اند کعب الاحبار گفت دجله جوی است در بهشت و فرات جوی شیر بهشت است و نیل جوی خمر بهشت
و سیحان جوی انگبین بهشت است و این چهار جوی از کوثر میاید و منهم من یستمع الیک حتی اذا خرجوا
من عندک قالوا للذین اوتوا العلم ماذا قال انفا اولئک الذین طبع الله علی قلوبهم
واتبعوا اهواءهم والذین اهتدوا زادهم هدی و آتیهم تقویهم فهل ینظرون
الا الساعة ان تاتیهم بغتة فقد جاء اشراطها فانی اذا جاءتهم و از این کافران کسی هست که گوش
سخن میکند و می شنود تا آنکه از نزدیک تو بیرون می شوند میگویند کسانی را که ایشان را علم داده اند از صحابه
مومنان ماذا قال الآن این ساعت نبوی و تازگی چه گفت و این صفت منافقان است مقاتل گفت سبب
آن بود که رسول صلعم خطبه کردی و در ذکر منافقان است کردی ایشان می شنیدند و خوش نیامدی
ایشان را چون بیرون آمدندی صحابه را گفتندی بر طریق استهزا ماقال آنفا چه گفت اکنون که ما شنیدیم
عبد الله عباس گفت من از ایشانم که مرا علم داده اند و معنی ام باین جهت از پدر پرسیدند ماذا قال آنفا اولئک
الذین ایشانند آنکه خدای تعالی مهر نهاد بر دلهای ایشان یعنی نشان نفاق و علامت کفر بر دل ایشان نهاد
تا فرشتگان ببینند و ایشان را منافق دانند و الذین اهتدوا و آنانکه با لطاف ایزدی متفع شدند
بهدایت او و مهتدی گشتند ایشان را لطف در زیادت کرد تا در علم و عمل پیشرو رند و در تقوی و
پرهیزکاری کوشیدند و گفته اند و آتیهم تقویهم یعنی تقوی و جزای پرهیزکاری بایشان داد پس هیچ می نگرند
و منتظر می باشند مگر قیامت را که بایشان آید ناگاه فقد جاء اشراطها بدرستی که نشانهای قیامت پدید

آمد و علامات وی ظاهر گشت و آن علامات محمد است که خاتم پیغمبر انست و شکافته شدن ماه و قطع رحم و کرامی
بدر و فرو دادند فانی لهم پس چگونه باشد ایشان را پند و وعظ ایشان چون قیامت بایشان آید یعنی در آن
وقت هیچ موعظه و تذکیر سود ندارد برای آنکه خلقان همه ملجا و مضطر باشند فاعلم انه لا اله
الا الله واستغفر لذنبک وللمؤمنین والمؤمنات والله یعلم متقلبکم و
مثویکم ویقول الذین آمنوا لولا نزلت سورة فاذا انزلت سورة محکمة وذکر فیها
القتال رایت الذین فی قلوبهم مرض ینظرون الیک نظر المغشی علیه من
الموت فاولی لهم طاعة وقول معروف فاذا عزم الامر فلو صدقوا الله لکان
خیرا لهم فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض وتقطعوا ارحامکم
اولئک الذین لعنهم الله فاصمهم واعمی ابصارهم خطاب رسول راست و مراد او و امت او
میگویند که چون سعادت این جماعت و شقاوت آن جماعت ترا معلوم گشت ثابت باش و استوار بر آنچه هستی
از قرار دادند که نیست هیچ خدایی مگر او هضم کن و شکسته گردان نفس خود را باستغفار و آمرزش خواستن
باکمال عصمت تو تا مومنان بتو اقتدا کنند و از معاصی توبه کنند و آمرزش خواهند فرمودند رسول را بآمرزش
خواستن برای امتش کرامت از آنجا بود که شفیع مجرمان است ابو هریره از رسول روایت کرد که هر که او چیزی بیابد
که بصدقه دهد که بر و استغفار کن برای مومنان و خدای عالمست بیاد گشتی شما و مقام کردن شما عکم گفت فاو گفتی
شما در اصلاب و مقام شما در ارحام یا گشتن شما در زمین برای تجارت و مقام شما در گور یا گشتن بر و نزد پروردگار و مقام شما در
بهشت ارام و الذین آمنوا مومنان میگویند چرا سورتی فرو نمی آید که در و امر باشد بجهاد پس چون فرو آمد سورتی محکم
و در آن سورة ذکر قتال کرده شده تو دیدی کسانی را که در دل ایشان شک است و نفاق در تو میگرند نگریستن کسی که
بیهوش شده باشد از سکرات مرگ و سختی جان کندن قتاده گفت از آن هیچ بر منافقان سختتر نباشد که در وی امر باشد بجهاد
کردن آنکه گفت فاولی لهم نزدیک باد بایشان آنچه آن آگاه اند قتاده گفت معنی آنست که عقوبتش در دوزخ
اولی تر است بایشان طاعت و قول معروف طاعت داشتن و گفتار نیکو گفتن بهتر است ایشان را یعنی منافقان را بهتر آن بودی
که طاعت خدای داشتندی و سخن نیکو گفتندی از آنکه در وقت نزول آیه جهاد جزع کردند و بر طریق استهزا گفتند ماذا
قال آنفا فاذا عزم الامر چون بحد شود کار درست گردد و بانجا رسد که بر و عزم کنند که ایشان با خدای راست
گفتندی در آن حرص که نمودند بر قتال ایشان را بهتر و نیکوتر بودی از نفاق ایشان آنکه گفت فهل عسیتم هیچ شاید باشد
که شما منافقانید اگر از قرآن بر گردید و از احکام وی مفارقت کنید در زمین فساد و خون بناحق بریزید و قطع رحم کنید فرا
گفت معنی این است نزدیکست و دور نیست که اگر شما والی شوید در زمین و متولی گردید فساد کنید

وقطع رحم مسیب بن نزیک گفت آیه در بنی امیه آمد و خطاب با ایشان است و مراد وحی نیشی بنی هاشم است
با ایشان اولئک الذین لعنهم الله خدای ایشان را لعنت کرد پس کر و کور نشان کردانید از آنکه نشنیدن آنچه بایست شنید
و ندیدن آنچه بایست دید از آیات و بینات افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفالها ان الذین
ارتدوا علی ادبارهم من بعد ما تبین لهم الهدی الشیطان سول لهم و املی لهم
ذلک بانهم قالوا للذین کرهوا ما نزل الله سنطیعکم فی بعض الامر والله یعلم اسرارهم
فکیف اذا توفتهم الملائکة یضربون وجوههم و ادبارهم ذلک بانهم اتبعوا ما اسخط الله
و کرهوا رضوانه فاحبط اعمالهم ای تدبر و تفکر نمیکنید و اندیشه و کار نمی بندید در قرآن تا بشناسید
که حق است و از نزدیک خداست یا حرفهای بعضی از این کافران که مناقفانند قفلهاست کشاده تا بدلهای
ایشان نرسد بعضی ایشان با کسی مانند که در دل وی بسته باشند و قفلی بر آنجا زده تا هیچ چیز بدانجا نرسد و بدرون
وی راه نیابد ان ارتدوا آنانکه هر تد شدند و بر آن عقب که آمده بودند باز گشتند قتاده گفت کافران اهل
کتاب اند که پیش از آمدن رسول معترف بودند باو چون بیامد باو کافر شدند ابن عباس گفت مومنان اند که بمرتد مومنان اند
در ظاهر چون بهم خالی شوند با سر کفر شوند من بعد ما تبین لهم پس از آنکه ظاهر شد ایشان را راه راست و طریق
سلامتی الشیطان سول لهم شیطان ایشان را بیاراست و امل ذکر و مهلت داد ایشان را یعنی در آز و مهلت شان
افکند و گفتند که شیطان تسویل کرد خدای مهلت داد و تجهیل کرد بعقوبت تا باشد که اندیشه کنند و باز آیند و این
تسویل شیطان و غرور آن بسبب آن بود ایشان را که کار داشتند آنچه خدای تعالی فرستاده از قرآن صادق که بود از روح
حضرت امیر المومنین علی علیه السلام و امامت و ولایت و بی آمد سنطیعکم فی بعض الامر زود بود که طاعت شما داریم در بعضی
از کارها یعنی در مخالفت رسول و گفتند که این سخن جهودان گفتند منافقانرا که ما موافقت رای و مراد شما کنیم
در بعضی کارها در آنچه ممکن باشد آنکه گفت والله یعلم اسرارهم و خدای میداند سرها و رازهای ایشان را
و ضمیر و اعتقاد ایشان فکیف اذا توفتهم پس چگونه بود حال ایشان در آن وقت که فرشتگان جانهای ایشان بر میدارند
بر روی ها و پشتهای ایشان میزنند بر سبیل عقوبت و این در گور باشد و در قیامت آنکه گفت این برای آن
باشد که ایشان متابعت کردند آنرا که خدای را بخشم آرد از معاصی و کار بودند رضای خدای را یعنی ایمان و طاعت
که رضای خدای در آنست پس حکم کرد ببطلان عمل ایشان از آنکه بی ایمان و عمل بی ایمان قبول نباشد ام حسب الذین
فی قلوبهم مرض ان لن یخرج الله اضغانهم و لو نشاء لاریناکهم فلعرفتهم بسیماهم
و لتعرفنهم فی لحن القول والله یعلم اعمالکم و لنبلونکم حتی نعلم المجاهدین منکم
والصابرین و نبلو اخبارکم ان الذین کفروا و صدوا عن سبیل الله و شاقوا الرسول من بعد

ما تبین لهم الهدی لن یضر الله شیئا و سیحبط اعمالهم یا می پندارند آنانکه در دلهای
ایشان غل و نفاق هست که خدای تعالی کینهای ایشان را که بر مومنان دارند بر ون نخواهند کرد
و مومنان را بر آن مطلع نخواهند کردانید و لو نشاء اگر خواهیم ای محمد ایشان را بتو نمایم و اعلام کنم ترا اسماء ایشان
ایشان را و رسیما و نشان ایشان ترا واقف کردانم تا بشناسی ایشان را بسیما و نشان ایشان انس مالک
گفت پس از آنکه این آیه آمد هیچ منافق نبود الا که رسول خدای ویرا شناختی و لتعرفنهم و هر آینه تو
بشناسی ایشان را در فحوی سخنان ایشان ابو سعید خدری گفت بدشمنی و عداوت علی بن ابی طالب علیه السلام
ایشان را بشناسی و از اینجا گفت رسول صلعم یا علی لا یبغضک الا منافق شقی هر منافق بدبخت ترا دشمن ندارد و گفته
هر ملحن القول مواضعاتی است که ایشان را بر بود که بان با یکدیگر سخن گفتندی والله یعلم و خدای میداند
کردارهای شما را و شمار ابیازماید و تکلیف کند بکارهای سخت و مجاهدت کافران حتی نعلم تا بداند کسانی
را که جهاد کنند و صبر و شکیبایی و کار بندند و تا بیازمایند خبرهای شما را بانچه خبر دهند حسن است یا قبیح
ابراهیم اشعث گفت هر کاه فضیل عیاض این آیه برخواندی بگریستی و گفتی اللهم لا تبتلنا یا بار الها ابتلا و امتحان
مکن که اگر امتحان کنی بر ده مادر بدشوند و ما رسوا کردیم ان الذین کفروا بدرستی آنانکه کافر شدند و مردمان از راه خدای
و دین او بگردانیدند و با رسول مخالفت کردند پس از آنکه ایشان را ظاهر گشت راه هدایت لن یضر الله شیئا
خدای را هیچ کزند نتوانند کرد و زیان نتوانند رسانید جز خدای جل جلاله و از ایمان ایشان هیچ سودمند نیست
و از کفر ایشان هیچ زیان منفعت و مضرت راجع با ایشان است و زود بود که عمل ایشان باطل کرداند و قبول نکند
از آنجا که واقع نشود بموقع خود یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و لا تبطلوا اعمالکم ان
الذین کفروا و صدوا عن سبیل الله ثم ماتوا و هم کفار فلن یغفر الله لهم فلا تهنوا
و تدعوا الی السلم و انتم الاعلون والله معکم و لن یترکم اعمالکم ای مومنان و ای کرویدگان
فرمان خدای برید و رسول را طاعت دارید و کردارهای خود را باطل مکنید بعجب و ریا یا بتکذیب رسول خدای
از آنجا که عمل با تکذیب و بی قبول نباشد ان الذین کفروا و آنانکه کافر شدند و مردم را از راه خدای منع کردند
بر کفر اصرار کردند تا که مرگ بایشان رسید هرگز ایشان را خدای نیامرزد و آنکه مومنان را خطاب کرد فلا تهنوا
سستی مکنید در کار و زود شمنان و دعوت مکنید شان با صلح و شما بر دست ایشانید و خدای
با شماست و یاور شماست عمل شما کم کرداند و ثواب اعمال شما ناقص کرداند بلکه زیادت بدهد
از آنچه شما عمل کرده باشید انما الحیوة الدنیا لعب و لهو و ان تؤمنوا و تتقوا یؤتکم اجورکم
و لا یسألکم اموالکم ان یسألکم فیحفکم تبخلوا و یخرج اضغانکم ها انتم هؤلاء

تدعون لتنفقوا فی سبیل الله فمنکم من یبخل ومن یبخل فانما یبخل عن نفسه والله الغنی وانتم
الفقراء وان تتولوا یستبدل قوما غیرکم ثم لا یکونوا امثالکم بحقیقت زندگانی دنیا بازیچه کودکان
بازی و غفلت جز آن است اگر دست از جمع مال دنیا و پرستیدن دنیا بدارید و بخدای ایمان آرید تقوی و پرهیزگاری
کنید مزد شما خدای تعالی بشما دهد و از شما هیچ مالهای شما نخواهد و گفتند که رسول بر ادای رسالت از شما مزد
آن مالهای شما نمی طلبد و اگر بخواهد و پس استحقاب برساند و الحاح کند شما بخل کنید یعنی اگر همه مال شما خواهد بخل کنید
و کینهای شما از دردهای شماست بیرون آورد چون این کینه برق سوال ظاهر شود و سوال از خداست
این سبب اخراج باخدای مراد کردها انتم هؤلاء و اینک شما را دعوت میکنند تا مال خود در راه خدای نفقه کنید از شما
کس هست که بخل میکند تا مال خود در راه خدای نفقه کند و مال نمی دهد و هر کس که بخل کند بحقیقت بخل از نفس
خود کرد و از نفع باز داشت و منع کرد از ادای حق خدای و شاید که معنی این بود که هر که بخل کرد از نفس خود کرد
و از خود باز داشت و منع کرد از ادای حق خدای و شاید که معنی این بود که هر که بخل کند از نفس خود که نفس او بی
منع فرمود از خدای که بخود و عطا فرمود و خدای تعالی که بی نیاز است و شما درویشان و محتاجانید و ان
تتولوا و اگر شما بر گردید و طاعت ندارید بدل کند خدای بشما گروهی دیگر را که ایشان در طاعت و فرمان او طاعت
چون شما نباشند بلکه بهتر از شما باشند گفتند که ایشان فرشتگان اند و گفتند قومی اند از یمن و گفتند از پارس ابو هریره
گفت جماعت صحابه گفتند یا رسول الله اینند که ایشان بدل ما بیارند و ایشان نه چون ما باشند رسول صلعم بسلمان
نگاه کرد و دست بر وی زد و گفت هذا و قومه این مرد است و قوم او اگر گفت بخدای که اگر ایمان در ثریا آویخته
باشد جماعتی از پارس دست باو باز زنند و او را دریابند سورة الفتح مدنی است بیست و نه آیه است از
ابی بن کعب روایتست که هر که این سوره بخواند چنان باشد که با محمد صلعم در فتح مکه حاضر شده باشد و در زیر درخت
با وی بیعت کرده از صادق ع روایتست حصنوا اموالکم و نساءکم و ما ملکت ایمانکم من التلف مال خود را و زن و
فرزند خود را در حصن آرید بخواندن انا فتحنا که هر که مداومت نماید بر خواندن انا فتحنا مادی نداکند روز قیامت که ای بنده تو از
جمله بندگان خالص منی او را به بندگان خالص من در رسانید و در بهشت با نعمت ساکن گردانید و از شراب رحیق بچشانید
بسم الله الرحمن الرحیم انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم
من ذنبک و ما تاخر و یتم نعمته علیک و یهدیک صراطا مستقیما و ینصرک الله نصرا
عزیزا اقدر سبحانه و تقدس بر سبیل منت و تذکیر نعمت گفت ما گشادیم برای تو ای محمد گشادنی هویدا و روشن
تا این کدام فتح است بعضی گفتند فتح مکه است مجاهد گفت فتح خیبر است جابر گفت حدیبیه است مجاهد گفت
مراد بفتح مبین است که رسول صلعم بحدیبیه اندر بگشت بر دو ماه تا سر بر نشیدن جمعی از برای بن عازب پرسیدند گفت

شما چنان دانید که این فتح مکه است بلی فتح مکه از فتح بیعت میدانیم و شما فتح مکه را روز حدیبیه میگیرید که فتح حدیبیه مقدمه فتح مکه بود
و فتح بیعت الرضوان آنکه با رسول هزار و چهارصد مرد بودیم هم گفتند حدیبیه چیست گفت نام چاهی است
جمع بن حارثه انصاری گفت و او از جمله قرابه که قرآن بر رسول صلعم خواندی که بحدیبیه حاضر آمدیم
با رسول چون باز گشتیم در راه مردم می شتافتند و چهارپایان می تاختند من گفتم چه بوده است گفتند
رسول را وحی آمده است من نیز بشتافتم رسول را بر راحله یافتم نزدیک کراع الغمیم چون مردم گرد آمدند
رسول صلعم این آیه بر خواند انا فتحنا لک فتحا مبینا یکی از صحابه گفت یا رسول الله فتح است گفت آری بحرمت
آن خدای که جان من در دست وی است که فتح است آنکه عن قریب فتح خیبر بود و رسول صلعم غنیمت میکرد
خیبر بر اهل حدیبیه قسمت کرد شعبی گفت درین روز چند بشارت بود یکی فتح حدیبیه دیگر رسول صلعم با پاره آب
در دهن کرد و دیگر دانید و بگناره چاه آمد که آن را حدیبیه خوانند و در چاه ریخت آب بر سر چاه آمد سیم بشارت
آن بود بمغفرت لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر دیگر آنکه هدی بمحل رسید و هم درین روز بشارت
آمد که رومیان بر پارسیان دست یافتند و مسلمانان شاد مان شدند و اهل کتاب را بر مشرکان دست آمد
ضحاک گفت هر فتحی از قتال باشد فتح حدیبیه فتحی بود از صلح برای آنکه درین سال رسول صلعم صلح کرد با سهیل
بن عمرو و صلح نامه امیر المؤمنین علی ع نوشت معنی این است که ما بگشادیم مکه را با حدیبیه برای تو ای محمد گشادنی
ظاهر لیغفر لک الله تا باز پوشد خدای و زایل کرداند کارهای که قهر تو از اهل مکه کردند و بدی که بکالیدند
و رنجی که بر روی تو رسانیدند و آنچه نیت کردند و بر عزم آن بودند که برسانیدن و ترا برنجانند و این ذنب
را و گناه را که باوی اضافت کردند و معنی بود یکی این که گفته شد یعنی تا بیامرزد از گناه ایشان با تو آنچه مقدم است
و آنچه متاخر است و درین وجه ذنب مصدری باشد مضاف بالمفعول و وجه دوم آنست که مراد
بگناه امت ترا آنچه متقدمست و آنچه متاخر است و این اضافت کنند و دلیل برین تاویل آنست
که از صادق ع روایت کرده اند که او گفت والله ما کان له ذنب و لکنه سبحانه ضمن له ان یغفر ذنوب شیعته
علی ما تقدم منها و ما تاخر بخدای که رسول را هیچ گناه نبود و هرگز از وی گناهی در وجود نیامد و لیکن خدای تعالی
ضمان کرد وی را بامرزیدن گناه شیعت علی ابن ابی طالب ع آنچه متقدم است و آنچه متاخر است
بر وجه اول لام لیغفر تعلق بما قبل دارد یعنی فتح مکه برای آن کرد تا در مقابل و عوض آن باشد که امت
با تو کردند ترا از مکه بیرون کردند و تا در مکه بودی در ایذا و قتال میکوشیدند و چون بیرون آمدی آنچه بار داشتند
و بر ایمان کردند نامت بر تو تمام کرداند بر آنکه کار ترا عالی کرداند و دین ترا بر جمله دینها غالب کرداند و ترا هدایت
کند براه راست که آن راه ترا و امت ترا بهشت رساند و تا نصرت کند و یاری دهد یاری عزیز و غالب

وکرانایه مقاتل بن سلیمان گفت چون این آیه آمد وما ادری ما یفعل بی ولا بکم مشرکان ومنافقان طعنه
زدند گفتند چگونه متابعت کنیم مردی را که او نمی داند که با وی چه خواهند کرد پس با او در مراتب یکی ایم خدای تعالی
این آیه فرستاد لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر رسول صلعم گفت آیتی بمن فرود آمد که بیدل
آن اشتران سرخ موی را اختیار یکم حسن بن الفضل گفت لام لیغفر تعلق دارد بقوله واستغفر لذنبک وللمؤمنین
والمؤمنات لیغفر لک الله ولیدخل المؤمنین والمؤمنات واین بهیچ موافق ظاهر آیه نیست که گفته شد
هو الذی انزل السکینة فی قلوب المؤمنین لیزدادوا ایمانا مع ایمانهم ولله
جنود السموات والارض وکان الله علیما حکیما لیدخل المؤمنین والمؤمنات
جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ویکفر عنهم سیئاتهم وکان ذلک عند الله
فوزا عظیما ۵ ویعذب المنافقین والمنافقات والمشرکین والمشرکات الظانین
بالله ظن السوء علیهم دائرة السوء وغضب الله علیهم ولعنهم واعد لهم جهنم وساءت
مصیرا اوست آنخدای که فرود آورد سکینه وآرام را در دل مومنان با لطافی که بایشان کرد تا بر ایمان ثابت
کردند وتا ایمان بر ایمان ومعارف بر معارف نیفزودند تا بسبب صلح امن وآرام در دل ایشان فرود آورد تا یقین
بر یقین بیفزاید بانچه مشاهده کنند وببینند از انواع رعب فتح وتسلط وتسلط ایشان بر کافران برحسب
آنچه علم خدای وحکمت او اقتضا کرد وخدای راست لشکرهای آسمان وزمین واو بینه دانا ودر سنگار درست
گفتار بوده است وباشد واز حکمت وی آن بود که دل مومنان را بصلح حدیبیه ساکن گردانید ووعده فتح داد تا ایشان
نعمت خدای را بشناسند وشکر آن بجای آرند تا مستوجب ومستحق ثواب گردند مومنان را از مردان وزنان بهشت
برد که در زیر درختان بهشت آب روان باشد وگناه ایشان را بگرداند وباز بوشد واین نزد یک خدای تعالی
ظفری عظیم وثواب بزرگ باشد وتا عذاب کند مردان منافق وزنان منافقه را ومردان مشرک وزنان مشرکه
را آنانکه ایشان گمان بد برند بخدای وگمان ایشان آن بود که پنداشتند که خدای رسول را یاری نکند واورا
بر مکه ظفر ندهد علیهم دائرة السوء بر ایشان باشد دایره بدی وگردش بلا ومکروه وخدای بر ایشان خشم
گرفت ولعنت کرد ایشانرا وبساخت برای ایشان عذاب دوزخ وبدجایگاه بازگشتنی است ایشانرا دوزخ
قتاده گفت از انس مالک که رسول صلعم از حدیبیه بازگشت وبخیبر رود لشکر آنانکه کافران در برابر مکه
نگذاشتند چون این آیه آمد لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر رسول صلعم خوش دل گشت این آیه
بر من دوستر است از هرچه در دنیاست صحابه گفتند یا رسول الله این نصیب شماست نصیب ما چیست
خدای تعالی این آیه فرستاد لیدخل المؤمنین والمؤمنات جنات تجری من تحتها الانهار مومنان صحابه بنده

خدای ابن عباس درین آیه هو الذی انزل السکینة هرجا در قرآن سکینه آیست یعنی طمانینه است
الا در سورة البقرة وگفت خدای تعالی رسول را بفرستاد بشهادت ان لا اله الا الله چون تصدیق
کردند نماز فرمود چون تصدیق کردند روزه فرمود چون تصدیق کردند زکوة فرمود چون تصدیق کردند حج فرمود
وجهاد فرمود ودین را بولایت امیر المومنین علی علیه السلام تمام کرد مومنان با ایمان دیگر می دیدند تا آنکه
بولایت علی بن ابی طالب تمام کردانید ولله جنود السموات والارض
وکان الله عزیزا حکیما ۵ انا ارسلناک شاهدا ومبشرا و
نذیرا لتؤمنوا بالله ورسوله وتعزروه وتوقروه وتسبحوه بکرة واصیلا
ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم فمن نکث فانما
ینکث علی نفسه ومن اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجرا عظیما
معنی نخست آیه ولله جنود السموات آنست که اول بذکر مومنان متصل است یعنی خدای راست
لشکرهای آسمان وزمین پس قادر باشد بر یاری کردن مومنان وغالب گردانیدن ایشان بر کافران
ودوم بذکر کافران متصل است یعنی قادر است بر انتقام ایشان واو عزیز وحکیم است وغالبست
کس او را غلبه نتواند کرد وحکمت هرچه کند وفرماید از حکمت ودانش بود انگاه با رسول خطاب کرد و
گفت ما ترا فرستادیم در جایی که گواه باشی بر مومنان وکافران بشارت دهنده مومنانرا ببهشت وبیم کننده
کافران بد وزخ بر ایمان فرستادیم ترا تا ایمان آرند بخدای وتقویت کنید دین او را وتعظیم او کنید
ودر پیش او باکافران ومنکران متبع کار زار کنید جابر بن عبد الله انصاری گفت چون این آیه
آمد رسول گفت دانید که معنی تعزیر چه باشد گفتند خدای ورسول عالمتر گفت معنی او نصرت باشد
بعضی از مفسران گفته اند که ضمیر راجع است با رسول یعنی حرمت او دارید وتعظیم او کنید وخدا را
جل جلاله بپاکی وبزرگی یاد کنید بامداد وشبانگاه آیه را دلیل است بر بطلان قول مجبره انانکه گفت
غرض با رسال رسول آن بود تا مکلفان ایمان آرند بخلاف آنکه ایشان گفتند که خدای را کار نکوهیده است
واز عاصیان معصیت ان الذین یبایعونک آنانکه ترا بیعت میکنند بحقیقت آن بیعت با خدای میکنند
وفرمان او میکنند وبرای دین وی میکنند دست خدای زبردست ایشان است وآن برای
آن گفت که رسول صلعم دست بدیشان دادی در بیعت واز رضا مرویست که دست رسول بالای دست
ایشان بودی که ایشان دست بر دست رسول زدندی وهر دیرین بیعت بیعت حدیبیه است که از بیعت

رضوان خوانند عمر بن دینار گفت از جابر بن عبد الله شنیدم که گفت روز حدیبیه ما هزار وپنجصد
مرد بودیم که در زیر درخت بر مرگ بیعت کردیم وبر آنکه بگریزیم تا مرد ان از ما هیچ کس نقض وشک نکرد
الا یک مرد که او منافق بود در زیر درخت شتر پنهان شد وبا ما نیامد خدای تعالی گفت فمن نکث هر که
بیعت بشکند بر نفس خود شکافته باشد زیان ووبال وی راجع باوی باشد وخدای را ورسول را هیچ
زیان ندارد ومن اوفی بما عاهد علیه الله وفا کند بانچه با خدای برای عهد کرده باشد ما او را مزدی بزرگوار وثوابی
بی شمار بدهیم سیقول لک المخلفون من الاعراب شغلتنا اموالنا واهلونا فاستغفر لنا
یقولون بالسنتهم ما لیس فی قلوبهم قل فمن یملک لکم من الله شیئا ان
اراد بکم ضرا او اراد بکم نفعا بل کان الله بما تعملون خبیرا ۵ بل ظننتم
ان لن ینقلب الرسول والمؤمنون الی اهلیهم ابدا وزین ذلک فی قلوبکم و
ظننتم ظن السوء وکنتم قوما بورا ۵ ومن لم یؤمن بالله ورسوله فانا اعتدنا للکافرین
سعیرا ولله ملک السموات والارض یغفر لمن یشاء ویعذب من یشاء
وکان الله غفورا رحیما رسول را خبر داد از غیب وآنانکه تخلف کردند وباز پس ایستادند چون تو
ایشانرا ملامت کنی هر یک بهانه دیگر آرند وعلتی دیگر گویند وایشان اعراب غفار ومزینه وجهینه واشجع
واسلم بودند عبد الله عباس گفت چون رسول خواست که بمکه رود عام الحدیبیه اعراب را که پیرامن مکه بودند
بخواند وگفت با من بیایید تا اگر قریش مرا منع کنند وحاجت باشد بجنگ کردن ما را نیز لشکری باشد ورسول احرام
گرفت بعمره وهدی براند تا مردم بدانند که او عزم جنگ ندارد انانکه صحابه بودند برفتند باوی واعراب
بیشتر تخلف کردند وگفتند ما بکار وبیم بقومی خواهیم رفت که بیامدند وصحابه وی را بکشتند ای نه رانی
باز ایستادند وهر یک بعلتی مشغول شدند خدای تعالی آیه فرستاد وگفت زود بود که این جماعت باز پس گذشتگان
بر سبیل اعتذار گویند که ما را مشغول کرد اندر آمدن مالها واو زنان ما وفرزندان ما از این سبب از خدمت
تو محروم ماندیم برای ما استغفار وآمرزش خواه خدای ما را بیامرزد خدای تعالی از انچه در دل ایشان بود خبر
داد وگفت یقولون بالسنتهم میگویند ایشان بزبان آنچه در دل ایشان نیست بگوی
ایشانرا که کیست که مالک باشد وتواند برای شما تا دفع کند وعذاب خدای از شما باز دارد واگر خواهد
که بشما گزندی برساند یا خواهد که بشما نفعی رساند که باشد که از آن دفع کند وباز دارد نه که خدای تعالی
آنچه شما میکنید کاهست بل ظننتم نه که شما پنداشتید که رسول ومومنان باز نیایند وکان
وما ان خود بدینند نرسند از آنکه قریش بر ایشان دست یابند وایشانرا بکشند واین در دل شما

اراسته ومستحکم گشت وشما گمان بردید وشما قوم هلاک شدگانید انکه بر سبیل تهدید ووعید گفت
هر که بخدای ایمان نیارد وبر رسول خدای ما بر ایشان که کافرانند بساخته ایم وبنهاده آتشی سوزان وافروخته
ولله ملک السموات وخدای راست ملک آسمان وزمین ودر تحت تصرف قدرت وی است بیامرزد
آنرا که خواهد وعذاب کند آنرا که خواهد وخدای تعالی آمرزنده ومهربان است سیقول المخلفون
اذا انطلقتم الی مغانم لتاخذوها ذرونا نتبعکم یریدون ان یبدلوا کلام الله
قل لن تتبعونا کذلکم قال الله من قبل فسیقولون بل تحسدوننا بل کانوا لا یفقهون
الا قلیلا ۵ قل للمخلفین من الاعراب ستدعون الی قوم اولی باس شدید
تقاتلونهم او یسلمون فان تطیعوا یؤتکم الله اجرا حسنا وان تتولوا کما تولیتم
من قبل یعذبکم عذابا الیما زود بود که گویند مخلفان وباز پس ایستادگان انکه شما بروید تا غنیمت
خیبر بدست آرید گویند که ما را بگذارید تا ما نیز بیاییم وبر عقب باشیم خدای تعالی گفت ایشان میخواهند
تا سخن خدای دگرگون کنند یعنی وعده که اهل حدیبیه را وخاص بغنیمت خیبر بعوض غنیمت مکه بگوی ای محمد
که شما هرگز متابعت ما نکنید واز پس ما نیایید همچنین گفته است خدای تعالی پیش ازین یعنی روز حدیبیه
که غنیمت خیبر مکه کسانی راست که بحدیبیه حاضر شدند وکسی را در آن با ایشان شرکتی
نباشد فسیقولون پس زود بود که گویند که شما بر ما حسد می برید نمی خواهید که ما را از غنیمت
نصیبی باشد نه که ایشان در نمی یابند الا اندکی از کارهای دین نه کارهای دنیا قل للمخلفین
بگوی ای محمد این باز پس ماندگانرا از عربان که زود باشد وبسی بر نیاید که شما را دعوت کنند
وباز خوانند باقبال قومی از خداوندان شجاعت وسختی کارزار با ایشان قتال کنید تا اسلام
وگردن نهند سعید جبیر گفت هوازن وثقیف اند عبد الله عباس ومجاهد گفتند
بارسیانند کعب گفت روم یانند بعضی گفتند اصحاب مسیلمه کذاب بودند بن جریج گفت ما این آیت
منخوانده ونمی دانستیم که کی میگویند تا در عهد ابو بکر ما را بقتال بنو حنیفه خواندند فان تطیعوا
پس اگر فرمان برید وطاعت دارید خدای تعالی شما را مزدی نیکو بدهد واگر برگردید چنانکه پیش
ازین برگشتید یعنی دوزخ بیند خدای شما را عذاب کند عذابی دردناک وسخت
لیس علی الاعمی حرج ولا علی الاعرج حرج ولا علی المریض حرج ومن یطع الله
ورسوله یدخله جنات تجری من تحتها الانهار ومن یتول یعذبه عذابا الیما

لَقَدْ رَضِيَ اللّٰهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ
عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا وَكَانَ اللّٰهُ عَزِيزًا حَكِيمًا
چون این آیه آمد اصحاب عاهات و معذوران گفتند فما بالنا یا رسول الله پس حال ما چگونه باشد خدای تعالی
این آیه فرستاد گفت بر نابینا حرجی و ضیقی نیست و نه عقوبت و نه بر کسی که لنگ باشد و نه بر
بیماری و هر که او خدا را طاعت کند و رسولش را فرمان بردار او را در بهشتهای بود که در زیر درختان
او جویهای آب روان باشد و هر که برگردد خدای او را عذابی کند دردناک لَقَدْ رَضِيَ اللّٰهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ
بدرستی که خدای تعالی راضی شد از مسلمانان چون ترا بیعت کردند در زیر آن درخت نمره و سبب این بیعت
آن بود که رسول چون بحدیبیه فرود آمد مردی از خزاعه بفرستاد نام او خداش بن امیه بمکه تا
اشراف قریش را بگوید که وی بحج کار می آید و شتر خود بوی داد که از اغلب خواندند چون بیامد و پیغام گذارد
اشتر ش را پی کردند و قصد کشتن وی کردند اجایش حمایت وی کردند او بازگشت و رسول را خبر
داد از آنچه رفت رسول عمر را بخواند و گفت ترا بمکه باید رفتن و اشراف قریش را از من
بیاگاه دادن که من نه بجنگ می آیم بطواف خانه می آیم عمر گفت مرا بمکه ناصری نیست و از بنی عدی هیچکس
اینجا نیست من نیارم رفتن عثمان را در مکه خویشان اند که وی را فرستی تا وی خطابی نزد رسول
عثمان را بفرستاد و چون بمکه رسید ابان بن سعید را دید و او اموی بود از اشراف قریش آمد
و عثمان را بنشاند و وی بر پس عثمان نشست و در مکه رفتن عثمان پیغام رسول بگذارد ایشان گفتند
شنیدیم محمد را اینجا کاری نیست و ما را هم نکنیم اما اگر تو خواهی طواف کن من پیش از رسول طواف
نکنم چون خواست که باز گردد رهایش کردند چون عثمان دیر می آمد رسول را گمان شد که عثمان را
بکشتند صحابه را در زیر آن درخت جمع کرد و بیعت را تازه گردانید و هر دم میگفتند این بیعت مرگ است
جابر گفت همه بیعت کردند مگر جد بن قیس که او منافق بود خود را در پس اشتر پنهان کرد جابر گفت از آنکه
در زیر درخت بیعت کردند کس بدوزخ نرود فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ خدای تعالی بدانست آنچه در دلهای
ایشان بود از صدق و صفا پس سکینه و طمانینه بایشان فرود آمد و ایشان را یاد داشت کرد فتحی نزدیک
یعنی فتح خیبر و غنیمتهای بسیار که گرفتند از غنیمتهای خیبر و رسول صحابه را میان اصحاب قسمت کرد
و خدای تعالی درست کرد او را راست گفتار وَعَدَكُمُ اللّٰهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ
هٰذِهِ وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ وَلِتَكُونَ آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا
وَأُخْرَىٰ لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا قَدْ أَحَاطَ اللّٰهُ بِهَا وَكَانَ اللّٰهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا وعده کرد شما را

خدای تعالی غنیمتهای بسیار که خواهید گرفتن از فتحها که شما را خواهد بودن پس تعجیل کرد برای شما
این یک غنیمت یعنی غنیمت خیبر و باز داشت دستهای مردمان را از شما یعنی دستهای
یکیان بصلح حدیبیه قتاده گفت دستهای جهودان خیبر و حلفای ایشان از اسد و غطفان
و این چنان بود که این جماعت بیامدند تا نصرت اهل خیبر کنند خدای تعالی ترسی در ایشان افکند
تا برگردیدند و تا باشند هزیمت ایشان و سلامت شما آیتی و نشان مومنان را تا بدانند که فتح و
ظفر بخدا است و تا بنماید راه راست شما را یعنی ثابت دارد شما را بر اسلام بزیادت
یقین و بصیرت و بصلح حدیبیه و فتح خیبر و طرفی از قصه آن اینست که چون رسول صلعم
از حدیبیه باز آمد چون بمدینه رسید از آنجا روی بخیبر نهاد و مردی را نام او سباع بن عرفطه
غفاری بود بر مدینه امیر کرد انس مالک گفت من ردیف طلحه بودم آن روز ببالیدیم و نیز حصن
خیبر فرود آمدیم اهل خیبر بیرون آمدند بودن و بسر کشتها رفتند چون باز آمدند ما را بدیدند گفتند
محمد و الله الخمیس بخدای که این محمد است و بگریختند و در حصن رفتند و در استوار
کردند رسول صلعم چون بنزدیک حصن رسید تکبیر کرد و گفت انا اذا نزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرین
چون وقت کارزار شد شجاعی چند از نصف بیرون آمدند از میان ایشان عامر بن الاکوع بیرون
رفت و این رجز میخواند قد علمت خیبر انی عامر شاک السلاح بطل مغامر جهودی
چند پیش او آمدند و میان ایشان چند ضربت مختلف شد و عامر شهید گشت
بضربتی که از یهودی بر او آمد و او خواست که ضربتی بر یهودی زند بر پای وی آمد بیفتاد و مردم گفتند
که عامر از ضربت خود مرد انکه گفتند بطل عمل عامر کار عامر باطل شد برادر وی سلمة بن الاکوع بشتابید
پیش رسول صلعم آمد و بگریست و گفت یا رسول الله جمعی از اصحاب تو میگویند که عمل عامر باطل
شد رسول صلعم فرمود که دروغ میگویند او را مزد دو بار است انه لجاهد مجاهد انکه ما
از احصار میدادیم تا انکه بر دست علی بن ابی طالب بسعادت کشاده شد چنانکه راویان اخبار از مخالف
و موالف روایت میکنند که رسول صلعم دو نوال ولایت با بوبکر داد و برفت نوبت اصحابه و نوبت
او قوم خود را ملامت میکرد و قوم او را ملامت میکردند باز آمد منهزم و شکسته و رایت رسول صلعم
نگون سار کرد و روز دیگر رایت بعمر داد بجز اصحابه بخوند و اصحاب را بدلی میداد و اصحاب او را
او نیز باز آمد منهزم رسول صلعم خبر داد گفت اما والله لاعطینها غدا رجلا یحب الله و رسوله
و یحبه الله و رسوله کرار غیر فرار من این رایت را فردا مردی دهم که خدا و رسول را دوست

دارد و خدا و رسول وی را دوست دارند حمله برد و نگریزد درین حال امیر المومنین بیمار بود درد
سر و درد چشم داشت سلمة بن الاکوع را بفرستاد و گفت برو و علی را بیاور او
برفت و علی را بیاورد رسول گفت یا علی ترا چه رسید گفت درد سر و درد چشم دارم گفت
پیش من آی امیر المومنین پیش رسول رفت رسول سر او بر ران خود نهاد و آب دهن مبارک
خود در چشم او کشید و دست مبارک بر او فرود آورد در حال چشم باز کرد گفت دگر هرگز درد چشم ندیدم
و درد سر ساکن گشت و رسول گفت اللهم قه الحر والبرد خدایا از سرما و گرمایش نگاه دار امیر المومنین
گفت والله که از آن روز باز نه سرما دیدم و نه گرما رایت بدست او داد گفت برو که جبرئیل با رایت و ترس
در دل قوم پر کند است انکه گفت ای علی ایشان در کتاب خویش خوانده اند انکس که این حصن ایشان بگشاید
و دمار از ایشان برآرد او را ایلیا خوانند چون آنجا روی بگو من علی ام ایشان مخذول شوند انشاء الله تعالی
امیر المومنین رایت بستد و بر ابر حصن رفت از خیبر مردی بیرون آمد نام او مرحب رئیس و صاحب
حصن بود با سلاح تمام مغفری از آهن بر سر نهاده و مغفری دیگر از سنگ تراشیده بر سر نهاده اسب را در
میدان نادر میداد و این رجز میگفت شعر قد علمت خیبر انی مرحب شاک السلاح بطل مجرب
اقدم سباقا وحنا اضرب اذا الحروب اقبلت تلهب امیر المومنین عم پیش او شد و میگفت انا الذی سمتنی حیدره
کیل الذراعین شدید القصره کلیث غابات شدید قسوره اکیلکم بالسیف کیل السندره و یکدیگر ضربت
میان ایشان مختلف شد انکه امیر المومنین عم تیغ بر یال اسب برد و بزد هر دو مغفر بریدند یکی از سنگ و یکی از آهن
سر و روی دکام و دهان وی بریدند تا تیغ در دهن و دندانهای وی افتاد او بیفتاد و بمرد چون مرحب
کشته شد ترسی در دل ایشان افتاد بگریختند و در حصن شدند و در استوار کردند امیر المومنین در حصن
آمد و حلقه بدست گرفت و بجنبانید یکی از بالای حصن و بر او دید گفت ای مرد نام تو چیست
گفت علی گفت علا محمد و من مدد محمد علی گشت و هر که با وی است انکه گفت ای علی من در کتب خوانده ام
که درین ولایت بخیبر ظاهر شود که سلام تحیت اهل بهشت باشد و او پسر عم خود را بدین حصن فرستد
خدای تعالی این حصن بدست او بگشاید اگر تو صاحب این فتح باشی مرا امان هست امیر المومنین گفت
لک امان رسول الله آن مرد گفت عالج الباب در را بجنبان امیر المومنین از کنار او نشاط کرد و یکدست
باد در رقوت بجنبانید حلقها و زنجیرهای وی از هم بشکست و در از جای بکند و از بالای مرحد
از بس بنیت جهل کام بینداخت چون مسلمانان خواستند که در حصن شوند نتوانستند که خندق حایل
بود امیر المومنین آن در را بیاورد و بر خندق بگذارد و نسیدیگ سرش بر کنار خندق نهاد و یک سر دیگر

بر دست گرفت تا لشکر بنیه بگذشت یکی از صحابه گفت یا رسول الله عجب ماندیم از قوت علی بیرون انکه
در خیبر بکند و بینداخت اکنون بل ساخته است دست خود را ستون کرده رسول صلعم گفت تو در شگفتی
نگریدی در پایش نگه کردی تا بر کاست در نگریدم پایش معلق بود گفتم یا رسول الله این عجب تر که پایش در هوا معلق است
کف پای وی در هوا نیست بر چه جبرئیل است ابو عبد الله الحدلی روایت کرد که امیر المومنین علی عم
گفت چون خیبر بکندم آن زیر ساختم و بآن کار زار میکردم انکه از بالا ساختم تا لشکر بر آنجا بگذشت
یکی از قوم مرا گفت یا علی لقد حملت حملا ثقیلا یا علی بار گران است اینکه بر گرفته خدای که آن
در دست خویش پیش از آن نیافتم که از بهر خود یافتی انکه از بیابان و دم و درخت و آبگندم دم بار کنم
خواستند که با گاو بر بندند بمفتاد کس بر نتوانستن برداشتن و شاعری معنی گفته است شعر ان امرا حمل الرحی
بخیبر یوم الهیجا بقدرة الدیدبان حمل الزجاج زناج قرصها والمسلمون واهل خیبر شهد وفی وجه
تکلف نرده سبعون کلهم له منفه دوده بعدت تکلف و مشقت ومقال بعضهم لبعض اردو انکه رسول
غنایم خیبر قسمت کرد و حصنها که بر اس آن بود یک یک می کشادند و مالها می قسمت میکردند تا بحصن
وطیح رسید و آن اخر حصنی بود از حصنها خیبر که بگشادند و دو و یا زده روز درین کار بودند محمد بن
اسحق گفت رسول صلعم حصن قموص و آن حصن سلام بن ابی الحقیق بود غنیمت آن بیاوردند و آنجا صفیه
بنت حیی خطب بود زنی دیگر با او و ایشان را بران کشتگان بگذرانیدند چون آن زن ان کشتگان را بدید همه
خویشان و عزیزان ایشان بودند خاک بر سر کرد و نوحه عظیم کرد و روی بخراشید چون رسول صلعم او را بدید گفت
دور کنید این شیطانه را از پیش من و صفیه را پیش خواند و ردا بر افکند مردم دانستند که رسول صلعم او را برگرفت
و پیش از این صفیه در خواب دیده بود که ماه از آسمان بیفتاد و در کنار او افتاد و این خواب با شوهر گفت کنانه
بن الربیع بن ابی الحقیق گفت تعبیر این خواب که تو زن این ملک باشی محمد و طبانچه بر روی او زد چنانکه اثر
طبانچه تا این وقت در روی او مانده بود و شوهر او کنانه را پیش رسول صلعم آوردند و او صاحب کنز
بنی النضیر بود رسول او را گفت این مالها که در دست تست بسیار روی انکار کرد و هیچ مقر نیامد
جهودی گفت من دیدم که در فلان خرابه بسیار آمد و شد کردی رسول بفرمود تا آن خرابه
بشکافتند و مال بسیار از آنجا بر گرفتند رسول از وی دیگر خواست مقر نیامد انکه او را بزبیر داد و گفت
دیر اعذاب کن تا بگوید زبیر دیر اعذاب کرد هیچ مقر نیامد انکه او را بمحمد مسلمه داد و گفت بعوض
برادرت بکش و برادر او را در قتال حصن باعم کشته بودند اهل فدک چون خبر حصنها و احوال آن
بشنیدند بزینهار آمدند و حصن خود تسلیم کردند و فرا دادند که بعضی زمالها ببرند بجایگاه دیگر

وحصن واملاک برسول صلعم دهند و رسول ایشانرا نکشد رسول با ایشان باین قرار داد و زمین خیبر
فی مسلمانان بود و زمین فدک خاص رسول را بود و آخر بی لم تقدروا علیها و غنیمت شهر دیگر که
شما هابران قادر نشدید بران خدای تعالی قادر و توانا است یا دانا است میداند که کی خواهد
کشاد و برای شما این شهر کدام است عبدالله عباس و مقاتل گفتند پارس است ضحاک گفت خیبر است
قتاده گفت چنین مجاهد گفت هر فتحی که خواهد بودن تا بقیامت وکان الله علی کل شیء قدیرا
بر هر چیزی قادر و توانا است و لو قاتلکم الذین کفروا لولوا الادبار ثم لا یجدون
ولیا و لا نصیرا سنة الله التی قد خلت من قبل و لن تجد لسنة الله تبدیلا و
هو الذی کف ایدیهم عنکم و ایدیکم عنهم ببطن مکة من بعد ان اظفرکم علیهم وکان الله
بما تعملون بصیرا اگر قتال کردندی با شما کافران خراسد و غطفان قتاده گفت کافران قریش هزیمت
بشت بر کردندی و بهزیمت شدندی پس هیچ یار و یاوری نیافتندی منتی است خدایرا و طریقی
که بگذشت در امتان گذشته که پیغمبر از یاد کردی و ظفر دادی چنانکه فرمود کتب الله لاغلبن
انا و رسلی و لن تجد و هرگز نیابی تو سنت خدایرا تغییری و تبدیلی و هو الذی اوست از خدای
که باز داشت دستهای ایشان از شما و دستهای شما از ایشان بزمین مکه و ان حدیبیه بود
بعد از آنکه شما را بر ایشان ظفر داد و ایشان هشتاد مرد بودند از اهل مکه از تنعیم فرود آمدند بقصد
رسول صلعم بفرستاد تا در بکشند و از آن گروه شان عبدالله مغفل گوید ما با پیغمبر بودیم عام الحدیبیه
رسول صلعم در زیر درخت نشسته بود و شاخی از شاخهای درخت بر افتاده بود من آن شاخ گرفته بودم
و امیرالمؤمنین علی ع در پیش او نشسته بود صلح نامه می نوشت سی مرد با سلاح در آمدند و خاک
بر روی ما پاشیدند رسول بر ایشان دعا کرد همه گرفته شدند ما ایشانرا بگرفتیم رسول صلعم گفت ایشانرا
رها کنید رها کردیم خدای تعالی این آیت فرستاد وکان الله و خدای تعالی بآنچه شما میکنید بینا است
هم الذین کفروا و صدوکم عن المسجد الحرام و الهدی معکوفا ان یبلغ محله و لولا
رجال مؤمنون و نساء مؤمنات لم تعلموهم ان تطئوهم فتصیبکم منهم معرة بغیر
علم لیدخل الله فی رحمته من یشاء لو تزیلوا لعذبنا الذین کفروا منهم عذابا الیما
و ادیان اشتر گفتند رسول صلعم عام الحدیبیه روی بمکه نهاد برای عمره هفتصد مرد بودند هفتاد شتر برای
هدی براندند از مرد مرد یک اشتر چون بذو الحلیفه رسیدند احرام گرفتند و شتران را تعلیق کردند
رسول جاسوسی را از خزاعه بفرستاد تا از قریش خبر دهد چون بنزدیک عسفان رسید باز گشت و گفت

قریش و جمله احابیش جمع شدند تا با تو قتال کنند و ترا از مسجد الحرام باز دارند رسول با صحابه بر سبیل استشهاد
گفت چه صلاح می بینید بر دیم و غارت کنیم بر زنان و فرزندان ایشان که بیاری ایشان شده اند یا خود
بر دیم اگر کسی ما را منع کند با وی قتال کنیم ابوبکر بر پای خاست و گفت یا رسول الله رای شما قوی تر باشد
با قتال نیامده ایم ما بزیارت خانه آمده ایم و غرض رسول در عرض رفت آن بود تا رای هر کس بداند تا که وجه
رای بر وی بر شیه بر دی رسول گفت بروید برفتند تا بعسفان رسیدند بشر بن سفیان می آمد گفت یا رسول الله
قریش با تو بکار بوده اند پلنگ بر شیه اند یعنی همه بدشمنی تو برخاسته اند و عهد میکنند که ترا
رها نکنند که در مکه دوی خالد بن الولید را با لشکری فرستاده اند و بکراع الغمیم رسید رسول صلعم
گفت یا ویح قریش اگر ما را بعرب رها کردندی و عرب را بامن اگر ایشانرا با من دست بردی مراد
ایشان برآمدی و اگر دست مرا بر وی ایشانرا رای اسلام بودی و در اسلام آمدندی اکنون ایشان
می بندارند خدای که با ایشان قتال کنم تا خدای تعالی نظر بدهد مرا بر ایشان یا سر خود از تن جدا ماند آنکه گفت
کیست از شما که ما را براهی برد که راه ایشان است مردی اسلمی برخاست و گفت من در شب
استاد و ایشان را براهی دشوار دیر چون بزمین سهل افتادند رسول گفت بگویید نستغفر الله و نتوب
الیه بگفتند رسول صلعم گفت والله که این خطیه ایست که بنی اسرائیل عرضه کردند و ایشان قبول
نکردند آنکه گفت دست راست بگیرید براه ثنیه المرار بر مسجد حدیبیه که زیر مکه است
روی بدانجانب نهادند قریش چون خبر یافتند روی بان راه نهادند رسول صلعم چون بثنیه المرار رسید آنجا
فرود آمد و قوم را گفت فرود آیید فرود آمدند با قصی حدیبیه بر جاهی که در وی آب اندکی بود بیک
ساعت خشک کردند و گفتند یا رسول الله در چاه آب نماند ما از تشنگی هلاک خواهیم شد رسول صلعم تیری از جعبه خود
بکشید و گفت بیرید و یکی در چاه شوید و در بن چاه زنید ناخیه بن عمران تیر بستد و در چاه شد و تیر
چاه بزمین فرو زد چندان آب بر آمد که همه شان بس کردند ایشان در بن بودند که بدیل و رقاء خزاعی
با جماعتی از بنی خزاعه رسیدند و گفتند یا رسول الله قریش بیامدند بر آن عزم که ترا نگذارند بشر بن سفیان
رسول را گفت دست راستش تا من بروم و قریش را بگویم و جواب با نزدیک تو آرم رسول صلعم گفت
رو باشد او برفت و قریش را گفت من از نزد رسول می آیم و او سخنی شنیده ام اگر
خواهید شما را بگویم قریش گفتند ما را حاجت نیست که سخن او بشنویم و اما که حکیمان بودند بگوی تا چه خواهی
گفتند بدیل گفت آنچه شنیده بود عروه بن مسعود الثقفی بر پای خاست و گفت ای قوم شما را اید
نصیحت نیکو خواهی می شما را قریش گفتند ای والله عروه گفت ای مردم صلاحی بر شما عرضه میکنند قبول کنید

یا ندر رها کنید تا من بروم و سخن وی بشنوم گفتند برو وی بیامد و با رسول صلعم در مناظره آمد و در میان
سخن گفت ای محمد بر اخلاق قومی راحی بینم اوباش این نیستم که بردند و تنها گذاشتند ابوبکر وی را دشنام
داد گفت ما باشیم که بردیم عروه گفت این کیست گفتند ابوبکر است گفت اگر نه آنست که ترا بجای من
کاری کردی و من مکافات آن نکردم جواب بدادمی و مغیره شعبه بر بالای سر رسول صلعم ایستاده بود عروه
در سخن گفتن دست در رسول صلعم کشیدی هر گه وی دست در رسول کشیدی او قبضه شمشیر بر
دست وی زدی و گفتی دست دور دار عروه گفت این کیست گفتند مغیره شعبه است عروه نگاه کرد
اصحاب رسول صلعم را میدید و احترام ایشان رسول را اگر رسول صلعم پاره آب دهن بیندختی یکی از ایشان آنرا
بدست گرفتی و در روی مالیدی همه بخش وی سر افکندی و نزم و کرا نظر از هیبت و تعظیم او عروه باز گشت و قریش را
گفت ای قوم من پادشاهان اطراف عالم را دیده ام چون قیصر روم و کسری پارس و نجاشی حبشه هرگز هیچ
پادشاهی ندیدم مطاع تر از محمد صلعم در میان قوم او و رشدی بر شما عرضه میکند قبول کنید مردی از کنانه گفت
تا من بروم گفتند برو چون بنزدیک رسول صلعم رسید رسول صلعم گفت ای فلان است و از قومی است که تعظیم هدی
کنند هدی از پیش وی باز برید و لبیک در روی وی زنید همچنین کردند آن مرد گفت سبحان الله این چنین
قومی را چگونه از خانه خدای منع کنند وی نیز باز گشت آنکه حلیس بن علقمه را بفرستادند و او سید احابیش
بود رسول صلعم گفت این از قوم متعبد انست هدی پیش وی برید همچنان کردند او هدی بدید
با شعار و تقلید لاهول کرد و باز گشت و قریش را ملامت کرد پس زان مردی فاجر آمد و با رسول اعاذ صلعم
کرد سهیل بن العمرو پرسید گفت سهیل علیکم الامر قوم طلب صلح خواهند کردن ایشان همچنان لبیک زدند
و هدی پیش راندند سهیل گفت من آمده ام تا مصالحتی کنم و عهدنامه نویسم میان شما و ما برین قرار دادند رسول صلعم
امیرالمؤمنین را بخواند تا صلح نامه بنویسد و رسول صلعم املا میکرد گفت بنویس بسم الله الرحمن الرحیم
سهیل گفت ما رحمن نشناسیم این نوشته ایست میان ما و تجزی نویس که ما شناسیم بنویس باسمک اللهم رسول
گفت بنویس امیرالمؤمنین علی نوشت هذا ما اصطلح علیه محمد رسول الله سهیل گفت ما را گواه برخود
میباید گرفتن درین نوشته و اگر ما گواهی دهیم که تو رسول خدایی خود بتو ایمان آورده باشیم نام خود بنویس
و نام پدرت رسول گفت ای علی بنویس چنانکه ایشان میخواهند و آنچه نوشته بستر علی گفت یا رسول الله
دست خود که نام تو از رسالت بستریم گفت دست من بران نزنم تا من بستریم و بستر آنکه گفت بخدای که مرا رسول
خدایم و اگرچه شما دروغ میپندارید مرا آنکه گفت یا علی فستدعی الی مثل هذا فیجیب ترا ای علی با مثل این بخوانند
و ترا جابت کنی و قرار بران دادند که ده سال جنگ نکنند و هر دو دین ده سال این باشند و هر که بمکه آید از اصحاب

محمد هیچ با عمره یا بازار گانی این باشد و هر که از قریش بنزدیک رسول صلعم آید بی دستوری قریش او را باجای
فرستد و هر که از قوم محمد بنزدیک قریش آید او را باز ندهند این سخن آمد بر مسلمانان رسول گفت رها کنید هر که
از ما بایشان رود گو برو الی لعنة الله و هر که خواهد در عهد محمد رود برود و هر که خواهد در عهد قریش رود گو برو
مخیر است و چهار خزاعه گفتند ما در عهد محمد رفتیم و بنو بکر گفتند ما در عهد قریش رفتیم رسول صلعم
گفت پس بر اطراف خانه کنیم سهیل عروه گفت امسال ندو گر سال بیاید بی سلاح و الا شتر هادر نامه
و هدی برانید آنجا که ما بازداریم بکشید رسول گفت هدی بدانید ایشان هدی میرانند و این هادر بن بودند
ابوجندل بن سهیل بن عمرو محمد با بند گران و فریاد خواست مسلمان بود و در دست ایشان اسیر بود
بلدش برخاست و طمانچه بر روی او زد و گفت ای محمد این عهد در میان ما نام شده است بشرط آنکه هر کدام
با تو آید با ما دهی رسول گفت تو ولی و ابوجندل فریاد میخواست رسول فرمود بر وصیر کن تا خدای تعالی فرجی بدهد که
ما شرط کرده ایم و خلاف نیکو نبود بدل او را دست گرفت و محی برد و جفا میکرد عمر گفت من برخاستم و
بر پهلوی او میرفتم و دسته شمشیر با وی نزدیک میکردم تا بگیرد و بدر بکشد نکرد اصحاب بخیمه بر گشتند و ایشان شاد
نبودند در آنکه در مکه خواهند رفت از آن خواب که رسول صلعم دیده بود عمر خطاب گفت مرا در اسلام هرگز شک
نبود الا آن سال بیامد و رسول را گفتم یا رسول الله تو نه رسول خدایی گفت بلی گفتم نه وعده خدای حق است گفت
بلی گفتم نه آنچه گویی از خدای گویی گفت بلی گفتم چگونه است تو ما را گفتی در مکه شوید حلق کرده و تقصیر کرده
گفت من نگفتم امسال اندیشه مدار که ما در مکه شویم حلق کرده و تقصیر کرده من گفتم راست گفتی یا رسول الله و از آن تیمه
کردم و بسیار کفارت بدادم آنکه صلح نامه کردند و از هر دو جانب گواه بر گرفتند و هدی برانند تا بر اوی التنعیم
مشرکان پیش آمدند و سر هدی باز زدند رسول گفت هم اینجا هدی بکشید و سر بتراشید رسول صلعم دیگر او افرید
هیچکس برنخاست سه بار گفت کس برنخاست رسول برخاست و بخیمه ام سلمه شد و گفت
می بینی که از ایشان کس فرمان من نمی برد ام سلمه گفت تو ایشانرا رها کن و اشتر خود را بکش و حلاق را بخوان
و سر بتراش رسول صلعم از خیمه بیرون آمد و با کس سخن نگفت و شتر خود را بدست خود بکشت و حلاق را از راه
و سر بتراشید مردم چون چنان دیدند از دست در افتادند و شتران بکشتند و سر یکدیگر می تراشیدند
و مختصر بخیمه کوچ فرمان رسول نکردند و از روز بعضی سر تراشیدند و بعضی تقصیر کردند رسول گفت رحم الله
المحلقین گفتند یا رسول الله والمقصرین گفت رحم الله المحلقین والمقصرین گفتند چگونه است که ایشانرا سه بار دعا
کردی و ایشانرا یکبار دعا کردی گفت برای آنکه ایشان شک کردند و ایشان نکردند جماعتی زنان بیامدند و بیعت کردند آنکه
رسول صلعم با مدینه آمد عتبة بن اسید مسلمان در دست مکی اسیر بنزدیک رسول صلعم آمد مکیان در حق او نامه نوشتند

داو را بازخواستند و دو مرد از بنی عامر فرستادند رسول صلعم او را با ایشان داد و گفت یا رسول الله مرا با مشرکان
میدهی گفت یا هذا برو و صبر کن که میان ما عهدیست که از او خلاف نشاید کردن او با ایشان
برفت تا بذو الحلیفه رسیدند و بنجی خوردن مشغول شدند تیغی نزدیک ایشان نهاده بود و نهاده گفت
این تیغ کرا گفتند هست گفت شاید تا بدینم گفت رها باشد برگرفت و از نیام برکشید و نیک درو نگریست
و در دست بجنبانید و بزه یکی را از آن دو بکشت دیگری بگریخت و مردی بمدینه نهاد رسول چون در آید
گفت مرد مذعور است چون نزدیک آمد گفت مادرت چه رسید ترا گفت صاحب شما را بکشت
و حال ابو بصیر عتبه در آمد و تیغ بدست گفت یا رسول الله وفا شد و از عهد بری شد رسول گفت
ویل امه مسعر حرب لو کان معه احد چون این سخن بشنید دانست که رسول او را بدست می دهد از پیش
رسول بیرون آمد و بکنار دریا رفت براه شام که گذر قریش بر آنجا بود و مسلمانان که بمکه بودند بشنیدند
نزدیک او رفتند تا هفتاد مرد جمع شدند و ابو جندل با نزدیک وی شد هیچ کاروان با ایشان نبگذشتی الا که
ایشان می کشتند و مال می بردند تا کیان بدیار او آمدند و رسول را شفاعت کردند که اینان را بازخوان و قرار ما بر
آن است که هر که از ما بدو آید حکم او را باشد و قرار ما بدو رسول صلعم ایشان را بازخواند انتهی قصه
این آیه که هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا ایشانند آنانکه کافر شدند و باز داشتند شما را از مسجد حرام و زیارت کردن
کعبه و هدی نیز باز داشتند در حالی که معکوف و محبوس بودند و نگذاشتند که بجای خود رسند و گروهی مردانی
و زنانی بمکه مومن که شما ایشان را نمی شناسید و نمی دانید و بر ایمان ایشان واقف نیستید ان
تَطَئُوهُمْ ایشان را پایمال کردید و بکشید ایشان را بی علم و دانش پس بشمار سد ایشان الی و حرجی
از کشتن ایشان بنا واجب محمد بن اسحق گفت مغفرت غرامت دیت و خون بهاست و گفتند که منسر کان عیب
کنند و گویند که ایشان اهل دین خود را میکشند و کذبوا این بودی که گفته شد شما را و سنوهم و ادبی در رفتن
در مکه ولیکن تاخیر کرد تا در جهت خود بر از آنکه خواهد لو تزیلوا اگر این کافران جدا بودندی از مومنان و از ایشان
ممتاز بودند تا کافران را از مکه عذابی سخت دردناک کردمی فتاده گفت درین آیه که خدای تعالی بحرکت مومنان عذاب
از کافران باز میدارد صادق علیه السلام از امیر المومنین علیه السلام روایت کرد که رسول صلعم را ازین آیه پرسیدند گفت
معنی چنان است که اگر کافران که در مکه بودند که ایشان را فرزندان مسلمان خواهد بود اگر ایشان را از اهل
پدران جدا شایستی کردن تا کافران را عذابی کردمی عذاب دردناک اِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ
الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ
التَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ۝ لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ

رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُءُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ
لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا آنکه کردند که کافران در دلهای
ایشان حمیت جاهلیه را و از حمیت خود آن بود که رسول صلعم را در مکه نگذاشتند و بسم الله الرحمن الرحیم
رضا ندادند و محمد رسول الله اقرار نکردند پس خدای تعالی سکینه و فرستاد سکینه و وقار خود بر رسول و مومنان تا ثابت
قدم شدند در ایمان و هدایت شان نمودند و در کار زار و جنگ منهزم نگشتند وَأَلْزَمَهُمْ و الزام کرد ایشان را کلمه
پرهیزکاری یعنی تکلیف طاعت و اجتناب از معصیت ابی بن کعب گفت از رسول صلعم شنیدم درین آیت
کلمه تقوی گفتار لا اله الا الله است مجاهد و ضحاک و قتاده گفتند لا اله الا الله و الله اکبر است
زهری گفت بسم الله الرحمن الرحیم است وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا و ایشان باین کلمه اولی تر و سزاوارتر
بودند و اهل او بودند و خدای تعالی بمحمد جزمی داناست لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا خدای تعالی راست گفت با رسول
خود در آن خواب که رسول صلعم دید عام الحدیبیه در خواب دید که در مسجد حرام رفته است او و اصحاب او و بعضی حلق
کرده و موی تراشیده بعضی تقصیر کرده یعنی اندکی از موی لب و پیشانی فرا گرفته این خواب باصحاب گفت چون بحد بیت
رفت و مشرکان منع کردند او را از آنجا باز گشت جماعتی گفتند یا رسول الله نه ما را گفتی که من در خواب دیدم که
در مسجد حرام شدیم حلق کرده و تقصیر کرده گفت آری ولیکن نگفتم امسال خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت
خدای تعالی گفت راست گفت با رسول الله در خواب که وی نمود که شما در مسجد حرام شوید ایمن و برای
این صدق گفت که رؤیا در معنی قول است لَتَدْخُلُنَّ هر آینه شما در مسجد حرام شوید اگر خدا خواهد استثنا بمشیت
برای آن کرد که از وقت رؤیا تا بوقت حصول مقتضی آن که ممکن بود که بعضی مرده باشند غایب شده
و گفته اند اگرچه ظاهر کلام شرط است مراد شرط نیست چنانکه بسیار صیغه امر و مراد امر نباشد
و مراد این است که شما در مسجد شوید بمشیت خدای و عون وی و قول دیگر آنست که تا مردم متادب شوند باداب
خدای و افتدا باو کنند چنانکه وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ و وجهی دیگر آن است
که لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ قول رسالت است پس شرط مشیت رسول کرد خدای فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا پس دانست
خدای و داند از مصالح کار شما در باب تقدیم و تاخیر و تعجیل و تاجیل آنچه نمی دانید پس کرد پیش از فتح مکه
فتح نزدیک و آن فتح حدیبیه بود گفتند فتح خیبر را و آن اخبار گفتند که در صلح حدیبیه چندان مصلحت بود که جز خدای
نداند از برای آنکه چون صلح پدید آمد مسلمانان با مشرکان بمرغن شدند و در مناظره آمدند تا هیچ عاقل سخن نگفتند
الا در اسلام آمدن بایشان و دو سال چندان در اسلام آمدند که همه عرب نهاده بودند هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ
بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ

مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ
فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ
فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ
آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا آوست آنخدای که بفرستاد رسولش را بسلامت
و دین خدای تا ظاهر کرداند آن دین را و مظفر بر همه دینها بحجت و برهان نه بقهر و غلبه ان صادق عدو ایمه زاد و
این آیه هنوز پدید نشده در روزگار مهدی پیدا شود که جهان همه اسلام باشد بی کفر و هدایت باشد بی ضلالت
و عدل باشد بی جور و امن باشد بی خوف چنانکه گفت وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَكَفَى بِاللَّهِ وَلِيًّا
و بسنده است گواهی خدای بین کفار که محمد رسول خدای است و آنانکه با او اند تخت دلالند بر کافران و نرم دلاند
بر مسلمانان خسن بصری گفته و نرخ ایشان بجای رسید که خود را و جامهای خود را از کافران نگاه داشتندی که ایشان
باز آید و از رحمت آن بود که چون یکدیگر را دیدندی بر یکدیگر سلام کردندی و یکدیگر را در بر گرفتندی تَرَاهُمْ می بینی ایشان را
رکوع و سجود کنند بعضی در رکوع و بعضی در سجود يَبْتَغُونَ فَضْلًا می جویند از خدای تبارک و تعالی فضل و نعمت و برایی
ثواب بهشت و رضای خدای سِيمَاهُمْ نشان و علامت آن بر روهای ایشان یعنی از اثر سجود عبد الله عباس
گفت آن سیاهی باشد که از روهای ایشان محتاجند روز قیامت که بآن بدانند که ایشان اهل سجود بوده اند در دنیا عطا
بن رباح گفت روهای ایشان سپید باشد روز قیامت و روشن از آنکه در دنیا نماز کرده باشند شهر
بن حوشب گفت چهره ایشان از روی ایشان مانند ماه بود در شب چهارده منصور گفت از مجاهد پرسیدم که سیما
اثر آن باشد که پدید آید بر پیشانی گفت بسیار باشد که بر پیشانی مردان از آن اثر نماند و روشن باشد
سعید جبیر گفت از خاک باشد بر پیشانی سفیان ثوری گفت نیک نماز کرده باشند بروز روهای ایشان نورانی باشد باشد
قول ابن عباس است مِنْ كَثْرَةِ صَلَاتِهِمْ بِاللَّيْلِ حسن و مجاهد بالنهار در بعضی اخبار آمده است که خدای تعالی روز قیامت در بهشت گرد
با نار الضحی یا نار حر فی موضع السجود فلا تقرب بسر هیچگاه گناه کار و جابر بجده و مکحول عطا مراد آنی
گفت هر که بنماز ایستد نمازهای دارد داخل بود درین آیه ذلک مثلهم این وصف و صف عجیب ایشان در توریة که ایشان
همچنین کسی اند که ترسند و آن اول بار بود که دانه بشکافد در زمین و گفته اند شطأه شاخی باشد که از بیخ
شاخ کدام بروید چنانکه اینکه اند چند خوشه حاصل آید آنکه یاری او شود و قوی پس ظهر کرد اند ملاست بر ساق
خود بایستد یُعْجِبُ الزُّرَّاعَ بجای رسد بحسن و نضارت که بزرگان را بعجب آرد و این مثلی است که خدای تعالی
زد رسول را و اصحاب او و ترسی که اول ترسند یک شاخ باشد و آن اصل بود که از دانه بیرون آید آنکه بر امر او
برگها و شاخها برآید آنکه از بر شاخها برآید بر امر آن اصل برآید و او را قوی کرد اند همچنین اصحاب رسول و امت او

پر امر او جان و مال فدا کرده در پیش او جهاد میکنند و از وی دفع میکنند تا قوی شود و راست کرد چنانکه هر که بکرد تعجب کند که کودک
از پدر و مادر باز ماند پیغمبر ابو طالب و پدر و مادر خود که در خدای تعالی کار او با انجام رساند بتربیت و تقویت که محمد عالم از عاجز شد
در دو بنگفت فرماید لِيَغِيظَ تا بخشم آرد با ایشان کافران را گوید گفته اند وَالَّذِينَ مَعَهُ ابو بکر است أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ عمر است
رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ عثمان است تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا علی ابن ابی طالب است این قول ضعیف است و خارج از نظم کلام بر آنکه وَالَّذِينَ مَعَهُ مبتدا
أَشِدَّاءُ خبر است و آنچه بر عقب آن است خبرات بعد از خبر و چنین بود نشاید که باین جمله اخبار باشند برای آنکه معنی این نوع که ابو بکر
و عمر و عثمان و علی ابن ابی طالب بحتی نگویا شد دیگر که جهان باشد و او عطف بایستی و نیست و اگر آیه را حمل کنند بر امر مومنان عامه اولی تر است
و لایق تر بآنکه این صفات همه صفات وی است و قرآن در صفت وی گفته است آیه أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ
فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ فَضْلًا الَّذِينَ آمَنُوا وعده کرد خدای تعالی مومنان را که عمل صالح کنند از ایشان یعنی آنانکه ذکر ایشان
رفت و امر زنگناه و مزد ثواب بزرگ و بزرگوار لا عبرات و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر الله اعلم سورة الحجرات
مدنی است هژده آیه است ابی بن کعب از رسول صلعم روایت کرده است که هر که این سوره را خدای تعالی بعدد هر کس که خدای تعالی اطاعت
داشت در خدای تعالی عاصی شده و حسنه بر ایشان دهد و از اینجا آنرا خوان این سوره تمام را مفصل خوانند برای آنکه فصل به بسم الله الرحمن الرحیم
بسیار باشد در رسول گفت اعطیت السبع الطوال مکان التوریة و اعطیت المئین مکان الانجیل و اعطیت المثانی مکان الزبور
و فضلت بالمفصل بسم الله الرحمن الرحیم يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ
وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ
كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ جابر عبد الله الانصاری گفت سبب نزول این آیه آن بود که
جماعتی پیش از آنکه رسول صلعم نماز کرد و نماز کرد ایشان نیز که رسول خدای تعالی این آیه فرستاد و فرمود تا زیر آمد که نگفت پیش کرد
بر خدا و رسول و در ایشان شدید یعنی پیش از آنکه ایشان تقدیم کنید و بر رسول خدای در هیچ کار پیش مجوید بر نماز گفت خدای تعالی آب
و سنجیدن کرد بر او مرد و گفت دو زنگ نه دانید شدم با رسول الله اگر من بنا بر دو مرا گفت بخر گفتم روزه دارم گفت خدای تعالی این آیه
دو زنگ فرستاد و منع کرد روزه نماز را و در تعریم روزه شکیبائی صلیت تمسک میکنند و روزه نیز نگ بدینها رمضان نتوان داشت
و وجهی دیگر توان داشت مجاهد گفت آیه در حق کسانی آمده است که ایشان چون کسی رسول صلعم را پرسیدند بی ادبی و سستی کردندی
در جواب دادندی و ادب کوتهی نداشتندی خدای تعالی این آیه فرستاد و ایشان را ادب نفس آموختند عبد الله زبیر گفت جماعتی از بنی تمیم بنزدیک
رسول صلعم آمدند بر وفد ابو بکر گفت یا رسول الله قعقاع بن معبد را امیر بیان کن تا عمر گفت اقرع بن حابس را و ابو بکر گفت تو این کار خلاف من خواهی
او گفت نخواهم و از یکدیگر در گفتند خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت بر یکدیگر پیش مروید و بی ادبی ایشان هیچ کار مکنید و این آیه دلیل است
بر بطلان قیاس برای آنکه خدای تعالی بسبیل عموم گفت و تخصیص کرد بلکه جمله مومنان را نهی کرد از آنکه پیش از خدای و رسول صلعم چیزی بگویند آنکه
گفت وَاتَّقُوا اللَّهَ از خدای بترسید و از عذاب وی و از معاصی اجتناب کنید که شنیده است بگفتار شما است بامر او را یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا

آیه در ثابت بن قیس بن شماس آمد داود که بود باواز بلند با رسول صلعم سخن گفتی حضرت را از آن کراهت آمدی منادی نداکرد این آیه فرستاد که ای مؤمنان
اواز مگر بالای اواز پیغمبر و با وی سخن مگوئید چنانکه با یکدیگر و بیواز مرسید چنانکه یکدیگر را گوئید یا محمد یا احمد ولیکن خطاب چنین کنید
یا رسول الله یا نبی الله چنانکه گفت لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا اعمال شما باطل گردد یعنی بموقع قبول افتد
چه معلوم است که اگر آن خطاب بر وجه ماس کردندی مستحق ثواب بودندی چون خلاف کردندی و قصد ایشان وضع حرمت
رسول صلعم بود ایشان را بدان ثواب حاصل نیامد آن انتفاء ثواب را بر تمیع احباط خواند گفتند چون این آیه آمد ثابت بن قیس در راه نشست
و میگریست عاصم بن عدی وی بگذشت گفت چرا میگریی گفت ایتی آمد و من می ترسم که از اهل این آیه باشم و من مردی رفیع الصوت ام بلند
اواز و قصد کردم عاصم رفت و رسول را خبر داد ثابت برخواست و بخانه رفت دختر عبد الله ابی سلول در خانه وی بود حمیله و را
گفت درین ماه اسب خواهم رفت که خطابی کرده ام چون در انجا روم بیاد مسمار در زند که من عهد کرده ام تا که خدای و پیغمبر از من راضی
نشوند پس روم نیام تا بخانه بیرم حمیله مسمار بدزدید و در خانه میگریست رسول خدای را از این حال خبر دادند گفت وی را بخوانید عاصم بیامد
او را در خانه اسب یافت مسمار بدزدید گفت یا ثابت ترا رسول صلعم میخواند گفت مسمار از دزد کشتن تا بروم آیم او مسمار در کشید ثابت بیرون آمد
و پیش رسول صلعم شد ثابت گوید من در مجلس تو جادوت اواز بلند برداشتم بترسم که از اهل این آیه باشم و عمر بن خطاب شنود
تعبه کرد یا رسول الله رسول صلعم گفت اما ترضی ان تعیش حمیدا و تقتل شهیدا و تدخل الجنة راضی باشی که زنده حمیدی و بمیری
شهیدی و بهشتی تو بنت باشد گفت راضی شدم یا رسول الله خدای تعالی این آیه فرستاد ان الذین یغضون اصواتهم عند
رسول الله انس گفت چهل روز بر آمد بود و ما در حرب مسلیمه بودیم و ثابت قیس در مردمان نگاه میدید و بعضی
میرفتند گفت اف لهؤلاء ما بر عهد رسول قتال نه چنین میکردیم آنکه فرا پیش شد و قتال میکرد تا شهید شد در حربی پوشیده
داشت که از مسلمانان بیابد و درع وی بکند و بر دو پنهان کرد یکی را صحابه دید او را گفت یا فلان بدانکه فلان کس درع
مرا از تن جدا کشید و در بر دیگر شد و پنهان کرده است برو خالد ولید را بگوی تا باز ستاند و بفروشد و فلان کس
بر من وامی است آن وام بگذارد و ابو بکر را بگوی تا این قیام کند و بنده مرا آزاد کند بیابد و خالد را گفت خلالک کن فرستاد و بخانه آن کس
کاو گفته بود طلب کردند درع در زیر دیگ بیافتند پیش او بردند در وجه وام کرد و غلامش را آزاد کردند عبد الله زبیر گفت چون این
آیه آمد صحابه با رسول صلعم چنان سخن گفتندی که آهسته با خواستی و پرسیدی تا آنکه خدای تعالی این آیه فرستاد ان الذین یغضون
اصواتهم عند رسول الله اولئک الذین امتحن الله قلوبهم للتقوی لهم مغفرة و اجر عظیم ۵ ان الذین
ینادونک من وراء الحجرات اکثرهم لا یعقلون ۵ و لو انهم صبروا حتی تخرج الیهم لکان خیرا
لهم والله غفور رحیم ۵ آنکه اواز نرم میگفتند و سخن آهسته میگوئید نزدیک رسول خدای ایشان اند که خدای تعالی دلهای
ایشان را امتحان کرده است و خالص گردانیده و صاف کرده چنانکه زر را باتش صاف کنند برای تقوی و پرهیزگاری ایشان را مغفرتی
و اجر بزرگ باشد و ترا باز بندگ گفتند که مراد امتحان علم است یعنی از دلهای ایشان تقوی دانست و گفتند بامتحان اکرام خواسته مفسران

گفتند

مفسران گفتند این چنین در وقتی نیم آمد جابر بن عبد الله الانصاری گفت وفدی نیم بدر حجره رسول صلعم آمدند و آواز دادند یا محمد
اخرج الینا فان مدحنا زین و ذمنا شین رسول صلعم گفت آنچه خدای که مدحش زین باشد و ذمش شین کند ما جماعتی ایم که نیم شاعر
و خطیب آمده ایم تا با تو مناظره کنیم در شعر و مفاخرت کنیم رسول صلعم گفت مرا برای شعر فرستاده اند و مفاخرت نفرموده اند
ولیکن بیاورید آنچه دارید زبرقان بن بدر جوانی را گفت ایشان بخیزید و فضل خود و قوه خود بگوئید برخواست و گفت الحمد لله
الذی جعلنا الخیر خلقه اتانا اموالا نفعل فیها ما نشاء فمن سرنا اهل الارض اکثرهم عددا و اکثرهم خولا فمن فاخرنا
فلیات بقول احسن من قولنا و فعال هو خیر من فعالنا رسول ثابت بن قیس را گفت برخیز و جواب ده برخاست و گفت
الحمد لله احمده و استعینه و اتوکل علیه اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله
نفاه المهاجرین من احسن الناس وجوها و اعظمهم اخلاقا جاره و الحمد لله الذی سمانا انصارا و وزراء رسوله
و عن الدینه فمن تقاتل الناس حتی یقولوا لا اله الا الله فمن قالها منع منا نفسه و من ابا قتلناه اقول قولی هذا و استغفر
للمؤمنین و المؤمنات زبرقان جوابی دیگر گفت برخیز ای ثابت بگوی در فضل خود و قوه وی برخاست و گفت رسول صلعم ثابت
بخواند و گفت و یا جواب ده اقرع بن حابس برخاست و گفت ۲ بیتی چند گفتند ام بشنوید گفتند بیار گفت ایتنا کی فخر
الناس و فضلنا ۵ اذا الخلق عدوا ذکر المکارم ۵ و انا رؤس الناس من خیر ۵ و کذلک فی اهل الجاهلیة و الاسلام
فی کل غارة ۵ بکین بجندل و بارض التهامة ۵ رسول صلعم گفت برخیز ای حسان و جواب ده برخاست و گفت بیتی دارم ۵ لنا الجفنات
الغر یلمعن بالضحی ۵ و اسیافنا یقطرن من نجدة دما ۵ و لدنا یجفنات الملوک و انما ۵ نفاخر ما یلقی بها من یفاخرنا
و لا نعتر عند الجهد بالناس ۵ و الا فرب البیت ملک الکنا ۵ علی ما لکم بالمهنات القوام ۵ اقرع بن حابس برپا خاست و گفت کار حسان
کاری سهل نیست کاری است که ساخته اند برای وی خطیب ما گفت و خطیب وی بگفت و شاعر ما گفت و وی یکی نگفت آنکه چون رسول صلعم
آمد گفت اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول رسول صلعم گفت برو که عهد پیش کرده آن صد از نقد زیاد باشد که ایشان را عطا و
خلعت داد عمرو بن الاهم از ایشان باز پس ستاد بود که میان او و قیس بن عاصم چیزی بود رسول صلعم در باز حمان فرمود که ایشان را
داده بود و قیس بن عاصم بشری گفت و از آن سبب گفتگوی برفت و او از ایشان بلند تر بود خدای تعالی این آیات فرستاد و لا تجهروا له بالقول
کجهر بعضکم لبعض ان الذین ینادونک من وراء الحجرات را و از میدهند از پس حجرها و ترا بنام میخوانند بنی تمیم ابن عباس گفت رسول خدای صلعم
بنی العنبر فرستاد و عیینه بن حصن الفزاری را بایشان امیر کرده بجهت بشنید که لشکر اند بگریختند و عیال را رها کردند عیینه ایشان را
بگرفت بر دیگ بدینه آورد پس زنان مردان ایشان باز دادند تا فدیه دهند و زنان و فرزندان را باز خرند چون بمدینه رسیدند
وقت قیلوله بود رسول صلعم در بعضی حجرها زنان نخفته بود بر در حجره بایستادند و آواز دادند اخرج الینا یا محمد رسول صلعم را بیدار
کردند رسول بیرون آمد گفتند عیال ما را باز ده یا فدیه بستان زبرقان آمد و گفت حاکمی بکن میان خود و ایشان رسول صلعم اعمر بن
شامه را حاکم کرد ایشان گفتند رو باشد او گفت هانا صلاح در آن باشد که یک نیمه از او گیری و یک نیمه را فدیه بستانی جبرئیل گفت

فاصلحوا بین اخویکم و اتقوا الله لعلکم ترحمون بخنر مفسران گفتند که سبب نزول آیه آن
بود که رسول صلعم یک روز بر مجلس از مجالس انصار باستاد بود مرا زکوتش نفت جهار پای بود که عبد الله ابی سلول
دست بر بینی گرفت و گفت این خر را از پیش ما ببر که ما را رنجه کرد عبد الله رواحه گفت دست بر بینی خر
از بری بزد جهار پای رسول که بر پای عبد الله و خفته است از بری عبد الله آن مرد خشم گرفت و سخنی
گفت برای عبد الله رواحه قوم او مردی خشم گرفت و سخنی گفت و کنکوی میان ایشان افتاد و یکدیگر را دشنام دادند
و بدست و بغل در هم افتادند و رسول صلعم نتوانست که ایشان را باز دارد خدای تعالی این آیه فرستاد رسول صلعم
را ایشان خواند ایشان باز استادند و خاموش شدند و بشیر بن النعمان حلی بدنیع بدست گرفته
عبد الله گفت با تیغ بر ما می گفت آری والله که اگر بیش از صلح رسید می باین تیغ گردنت
بزدمی عبد الله بن ابی کلمات باین بیت تمثیل کرد و گفت عم متی ما یکن مولاک خصمک جاهدا ۵ تظلم و
یصرعک الذین یصارع قاده گفت آیه در دو مرد انصار آمد میان ایشان مدافعتی بود و حق
یکدیگر را گفت لاخرنک حق منک عنوة ۵ من حق خود از تو بستانم بقهر ۵ و این سخن را برای آن
گفت که عنوة وی بیشتر بودند و آن دیگر گفت بیا تا پیش رسول صلعم رویم بحکم مست گفت
نیایم آنکه در هم افتادند بدست و زبان و قتال میان ایشان بجد تیغ رسید سعد بن
گفت زنی بود از انصاری نام او زید میان او و شوهرش خصومتی افتاد شوهر وی را در خانه
محبوس کرد و قوم او خبر یافتند آمدند و با وی خصومت کردند و قوم مرد حاضر شدند و در
هم آویختند و اقتتال کردند خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت اگر دو گروه از مؤمنان
با یکدیگر قتال کنند میان ایشان اصلاح کنید و صلح دهید ایشان را با یکدیگر آتش فتنه را بآب
صلح تسکین دهید و نایره غوغا را فرو نشانید پس اگر یکی از این دو قوم بر دیگری بغی و ستم کند دست
وی از بغی و ظلم کوتاه گردانید و اگر باوی قتال باید کرد قتال کنید تا آنکه فرمان خدای آید و دست از ظلم و تعدی
کوتاه گردانید پس اگر باز گشتند میان ایشان صلح دهید و کار ایشان باصلاح آرید بعدل و انصاف
و در همه کارها عدل کنید و از جور و میل ملامت مدارید و در شوید و خدای تعالی عادلان را دوست دارد
آنکه گفت نباید که مؤمنان با یکدیگر خصومت کنند چه مؤمنان برادران یکدیگرند میان برادران
خصومت چگونه باشد پس اگر خصومت افتد میان دو برادر شما آنرا اصلاح کنید و از خدای ترسید
تا باشد که خدای تعالی بر شما رحمت کند ابو عثمان حیری گفت برادر دین قوی تر باشد از
برادر نسب برای آنکه برادر نسب منقطع شود بجالفت دین و برادری دین منقطع نشود بمخالفت نسب

کردم آنکه گفت بدانکه از فرزندان اسمعیل صلعم بر وی چیزی هست که کفارت باید دادن یکی را از ایشان که برای خود ازاد کنی گفت
آنکه کنز از برای چه جها و از میدهند بیشترین ایشان بعقل اند بهر و فخر دانند هر آنکه جاهل اند نزد آنکه دیرا نداند و اگر چنان بودی که بر کبر و تکبر
نا تو بودی اهل ایشان را بهتر بودی هم در دنیا و هم در آخرت اما در دنیا ممکن بودی که محمد را از او کنی و در آخرت آنکه خدای تعالی الطاف کردی
با ایشان تا ایمان آوردندی والله غفور رحیم خدای آمرزنده و مهربان است بخشاید و بیامرزد یا ایها الذین آمنوا ان جاءکم
فاسق بنبأ فتبینوا ان تصیبوا قوما بجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین ۵ و اعلموا ان فیکم رسول الله
لو یطیعکم فی کثیر من الامر لعنتم و لکن الله حبب الیکم الایمان و زینه فی قلوبکم و کره
الیکم الکفر و الفسوق و العصیان اولئک هم الراشدون فضلا من الله و نعمة والله علیم حکیم
آیه در ولید بن عقبه بن ابی معیط آمد رسول صلعم او را بنی المصطلق فرستاد صدقه بستاند ایشان تعظیم و را استقبال کردند و کمان برد
که کشتن وی می آیند چون در جاهلیت میان ایشان و او عداوت بود بترسید باز گشت و باز نزدیک رسول صلعم آمد و گفت ایشان مرتد
شدند از صدقه دادن و قصد کشتن من کردند رسول صلعم را خشم آمد و عزم کرد که بحرب ایشان رود ایشان بیامدند و گفتند یا رسول الله
رسول را بیامد بکرامت و را استقبال کردیم چرا باز بدید باز پس آمد ما سبب چه بود آنکه خبر بیامد ایم تا وی حالی بخلاف راست
ایمان کند و صدقات معاف تا کسی آید و بستاند رسول صلعم با و نداشت ایشان را خالد ولید را بخواند و در خبر گفت برو
و بنگر اگر در ایشان شعار اسلام باقی و آثار مسلمانی صدقه ایشان بستان و اگر بخلاف باشد با ایشان از کن که با کافران کنند
و می باید زاد که بکار آید رسید از ایشان آلاخر بدید بانگ نماز شام و خفتن بکردند و نماز کردند صدقه بستد و باز آمد رسول صلعم را خبر
داد خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت ای مؤمنان و گرویدگان اگر فاسقی خبری بشما آورد امسکی کنید و تجسس کنید از آنکه در بخبر دروغی
رسانید نادانسته پس پشیمان شوید بر آنچه کرده باشید و در این آیه دلیل است بر آنکه خبر واحد بجاب عمل و عمل کند برای آنکه خبر واحد
خبری است که این بنا شنید از که قابل رجوع میگوید و آنچه برین صفت بود توقف واجب بود در کردن که چون در خبر فاسق توقف
باید کرد در خبر عادل عمل واجب بود تا فرق میان خبر فاسق و خبر عادل جدا باشد گفت که این طریقه دلیل المطابقت است و اصحاب ما بر وی
بنیت ایمان اعلم آنکه گفت بدانید که رسول خدای در میان شما است اگر سخن گوئید یا فعلی کنید بخلاف راستی وحی آید و بر آن خبر دهد و
شما را رسوا کرد از آنکه وی شما را طاعت دارد و آنچه شما فرا پیش از اجابت کند در بسیاری کارها شما در بزه افتید برای آنکه شما را بر ای
و معصیت کار کنید و کوشید ولیکن خدای تعالی شما را بر شما دوست کرد و آنید و در دل شما زینت کرد و آنید و کفر و فسق را مکروه کرد و آنید بر شما و
از جمله الطاف و صدق تولیت بر ایمان و طاعت و وعید عقاب بر کفر و معصیت و ملازمان داعی اند بفعل ایمان و صادق بود از
خدای تعالی آنها که صفت شان اینست مصطلحان و راه یافتگان اند و آنچه با شما کرد فضلی و نعمتی است ذوی و وی دانا و محکم کار است
و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما فان بغت احداهما علی الاخری فقاتلوا التی تبغی حتی تفیء
الی امر الله فان فاءت فاصلحوا بینهما بالعدل و اقسطوا ان الله یحب المقسطین ۵ انما المؤمنون اخوة

فاصلحوا

جنید را گفتند برادر که باشد گفت برادر تو تا باشی جز آنکه میان شما در شخصی مغایرتی باشد ابو هریره
از رسول صلعم روایت کرده که المسلم اخو المسلم لا یظلمه و لا یعیبه و لا یخذله مسلمان برادر مسلمانست
نباید که بر وی ظلم کند و وی را عیب کند و بر وی ظلم کند و عیب وی بجوید و وقت
در بلاند که وی را فرو نگذارد و بنای دیوار خود را از بالای سرای وی نبرد که باد دیوار از وی منع کند و بر ایشان
که بزد و نیخاند و از آن نصیب کند و اگر از برای کودکان خود بر وی خرد و ایشان از آن سرای بدرند کودکان همسایه
از ایشان نیز نصیب دهند انگه گفت این وصیت نگاه دارند محمد کعب از رسول صلعم روایت
کرده اجر المصلح بین الناس کاجر المجاهد عند الله حزب گفت هزب کسی که اصلاح کند میان مردمان چون مزد
کسی است که جهاد کند در راه خدای بکر بن عبد الله گفت یک میل برو بهتر رسیدن برادر مومن
دو میل برو تا صلح دهی میان ایشان و دو مسلمان و سه میل برو بهتر رسیدن برادری که ترا باشد و آیه را و اگر
بر قتال اهل بغی و باغی آن باشد که بر امام حق بیرون آید و از فرمان وی بیرون شود و بحکم وی راضی نشود و قتال
ندهد اهل بصره و شام و نهروان باغیان بودند قتال ایشان واجب بود بر مسلمانان بنهر صعار گفت
سبحانک الفئة الباغیة ترا ای عمار کرد و بقتل رند که باغی باشند امیر المومنین علی ع اخونا علینا اما
اهل وهم ایمان بر ایشان مجبور است گفت یا ایها الذین آمنوا بالله چون زبان ایمان داشتند و در دل ایشان ایمان نبود
بر تبع ایشان از مومن خواند انگه گفت ایمان آوردید چنانکه بر دل زبان یا ایها الذین آمنوا لا یسخر قوم من قوم عسی
ان یکونوا خیرا منهم و لا نساء من نساء عسی ان یکن خیرا منهن و لا تلمزوا انفسکم و لا تنابزوا بالالقاب بئس الاسم
الفسوق بعد الایمان و من لم یتب فاولئک هم الظالمون عبد الله عباس گفت آیه در ثابت
بن قیس بن شماس آمد و او را در گوش کوفی بود چون بمجلس رسول صلعم در آمدی و بر اطرافی و او ندای تا نزدیک
رسول صلعم بنشستی و سخن بشنیدی یکروز در آمد رسول صلعم بگفت نماز بامداد کرده بود با رسول صلعم یکی گفت بگرد و تا وی بگرفت
دیگر بگرد مرد هجایی گوفت بود تا ثابت سلام نماز بامداد و برخاست و پای بر گردن مردم می نهاد تا بنزدیک رسول صلعم
رسید چنانکه میان رسول و وی یک شخص ماند ثابت و را گفت فسح جای باز ده او گفت افسح مجلسا فاخلس پیاکی
داری بنشین وی بجای که بود بنشست خشمگین چون از سخن بیرون آمد و را گفت تو کیستی گفت انا فلان بن فلان
ثابت گفت ای پسر فلان و او را مادری بود که در جاهلیت بر او خنده کنندی آن مرد خجل شد خدای تعالی این آیه فرستاد
و گفت ای مومنان نباید که گروهی را افسوس کنند یعنی نباید که مردان مردان را افسوس
کنند و نه زنان زنان را شاید که آن مردان را که شما افسوس میکنید و عیب میکنید از شما بهتر
باشند و نه زنانی که زنان را عیب میکنند تواند بود که ایشان بهتر باشند از ایشان گفتند که آیه در حق زنان

رسول

رسول صلعم که ایشان ام سلمه را افسوس میکردند و عیب میداشتند و این چنان بود که او از بالای دیوار بسته بود و کوشه
از ایشان بر پشت فرو زده و از پس پرده عایشه حفصه را گفت نبینی آن کوشه جامه که از پس پرده کوی زنان سفید
است و میخندند و با یکدیگر تا هویب کردند مگر از ابن عباس روایت کرده که صفیه بنت حیی بن اخطب شکایت
پیش رسول صلعم آمد که یا رسول الله زنان تو را عیب میکنند و میگویند یا یهودیه بنت یهودی زن جهود دختر و جهود
گفت تو از ایشان باشی گفت بدو رفت و هم من موسی و شوهرش محمد خدا صلعم این آیه فرستاد و لا تلمزوا انفسکم
خویشتن را عیب مکنید یعنی شما هر از یکدیگر بدلیل و از یکدیگر بتلبیس مکنید لمز عیب باشد در پشت و همز در
غیبت و یکدیگر را بلقب مخوانید چون کسی بجهودان و ترسایان ایمان آورند بعد از ایشان را گفته و با یهودی
و یا نصرانی خطاب ایشان از ایشان نهی کرده عبد الله عباس گفت این چنان بود که مردی کاری بدی کردی انگاه توبه
کرد و از آن آیه فرش کردندی که توبه چنین کرده و خداوند از توبه نهی کرد و از ارتکاب بدی نهی نیست بیانش بر آن
اهل توبه عبد الایمان بدنامی است فسق بعد از ایمان صغیره و از برای ایمان کافر بخوانید و بعد از آنکه از توبه
کرده باشد فاسق گویید که هر کو از این توبه بکند از جمله مومنان باشد قد تم یا ایها الذین
آمنوا اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم و لا تجسسوا و لا یغتب
بعضکم بعضا ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا فکرهتموه و اتقوا الله
ان الله توواب رحیم سبب نزول این آیه آن بود که رسول صلعم هر روز در پیش فرود آمده بود
کرده و بجوانب ایشان قیام نموده و حضرت رسالت سلمان را بدو در پیش ایشان رفته و سلمان گفته برادر طعامی بیار
سلمان را خواب غالب شده و بخفت ایشان باز آمدند گفتند چرا طعام فرا خوتی خواب بر من غلبه کرد نتوانستم
گفتند سوگند بکرامت رسول صلعم هیچ طعامی هست یا نه بود گفت پیش اسامه بن زید رو که او وکیل خرج رسول صلعم
بود سلمان بیامد اسامه گفت چیزی ساخته نیست سلمان باز گشت و ایشان را خبر داد ایشان گفتند طعام برو
لیکن اسامه بخیل کرد و در پیش اسامه آمد و سلمان بجایی که فرستاده بود باز آمد و هیچ نیاورد گفتند اگر ما
بجای سفینه فرستیم آتش بزمین فرو شود ایشان پیش رسول صلعم آمدند رسول صلعم را ایشان گفتند که ما گوشت
خورده ایم که من نیز شما از وی هم گفتند یا رسول الله ما چیزی نخورده ایم گفت امروز روزه گرفت اسامه بن
زید و سلمان چیزی خورده اند آنگاه آیه فرستاد و گفت ای مومنان بسیار گمانها که بیشتر گمانها خطا
بود باشد و واجب و چه کنید بر آنچه گمان بردید تا آن چنان هست یا نه و این چنان بود که آن در حق
چیزی میکردند نه تا نیز یکدیگر را سامه چیزی هست آیه و یکدیگر را غیبت مکنید رسول صلعم گفت لا تغابوا المسلمین و لا تتبعوا
عوراتهم فان من تتبع عورات اخیه المسلم تتبع الله عورته حتی یفضحه و در وسط حدیث گفت غیبت مسلمانان مکنید

بعد

بعد و بیب و عورات ایشان باشید که هر که چنین کند خداوند دنیا رسوا کند و اگر چه در خانه خود باشد ابو هریره گفت
که رسول خدا فرمود که ایاکم و الظن فان الظن اکذب الحدیث بر شما باد که گمان برید که گمان بد دروغترین سخنی باشد
عبد الرحمن عوف گفت شبی با عمر خطاب در مدینه مسلمانی میکردیم بدیوار رسیدیم روشنایی چراغ بود آنجا
و آواز زنان می آمد عمر گفت این سرای کیست من گفتم سرای ربیعه بن امیه بن خلف و بخمر شغول اند و لیکن ما
خطا کردیم که تجسس کردیم و خداوند ما را از آن نهی کرده عمر گفت راست گفتی و برگشت و همچنین عبد الرحمن عوف حکایت
کرده که شبی از شبها با عمر بودم بسوی سرای رسیدیم و آواز بخار و روشنایی می آمد گوش کردم آواز مردی می آمد و زنی
که سرود می گفت با آواز نرم با دیزه بیم و بگشادند و رفتیم مردی را دیدیم قد خمیده است بآن فشسته عمر وی را
بناخت گفت ای دشمن خدا بخاری عمر گفت این زن از تو چه باشد گفت حلالست گفت و از فرج بیت کرامت
زنا کنت چه غایت کنی گفت سیکنم تقاوله هذا الهیل و اسوجه باشه و در روایت سلمان عمر فلما رای الشیخ و الشیخ
کرهه هذا امر حرام و لکن عتلی بخبار یکنی و اکرم عیالی بالخبز اکرمه و چنانست که همچنین عمر خطاب
شبی از شبها عسس کرده بدیوار او آوازی شنیده که هل سبیل الی خمر فاشتری او هل سبیل الی نصر بن حجاج
عمر آواز داد اما کان عمر حیا فلا تلمزنه و ماشه بگذشت و دیگر روز نگرفت شاه نصر بن حجاج را و جوانی
با کمره بود از بصره آورد گفت ترا از مدینه بباید رفت گفت چه گناه کرده ام گفت هیچ گناه نکرده و لیکن زنان مدینه
بتو مایل و مفتون میشوند او از مدینه رفت و ابن تیمیه نوشت و بعمر فرستاد شعر لعمری لیسرنی و طرد نفی
و لم اب دنیا اداه و حرام الی الخمر الیبات ذب و عیب بسود گفت نه بچنان و لیکن عقبه را که خمر از سر در پیش خورد
با حرکت در تجسس قرمود ۱ خدا که چیزی ظاهر کرده انکار کنیم ابو هریره گفت که رسول صلعم را پرسیدند که غیبت
چه باشد گفت آنکه کسی را چیزی گوید که او را از آن کراهت باشد اگر آن چیز او موجود باشد غیبت باشد و اگر نه
بهتان باشد ابو هریره گفت پیش رسول صلعم حاضر بودم مردی برخاست و در منفی بود و نمی گفت علم مردم
این رسول صلعم بنشیند گفت غیبت کردید و گفت اگر خدا مرا فرموده و گفت مردی که از شما خواهد دوست
دارد که گوشت برادر خود را در حال که مرده باشد آن کار کند باشید همچنان ایشان را غیبت میکنند اشارت
للمغتاب احدا نفسا بکن شنوده غیبت کنی از غیبت کننده کافت حکایت کرده ۱ از بعضی صالحان یکی
گفت در قلاده کوهستان نشسته بودم مردی را دیدم با یکدیگر گفتم این ولیان الله اند چون بدو رسیدم بخفتم
در خواب دیدم که آن مرد را بیاورند و بر بهشتیان بنهادند و کاری بیست من دادند و ملک گفت که بخور
من گفتم ای سبحان الله من چندین سال است که گوشت جوانی نخورده ام گوشت مرد را چگونه خورم گفتند در دنیا
غیبت و طامر و نجوه نیفتی توبه کردم که دیگر غیبت نکنم و بدق سبکی دیدم و آن جوانی بیطلبیدم و بامیاشه که از

بجوی

بجوی بیم بر کمال و زاد دیدم پیش از آنکه سخن گویم و ابتدا کرده و گفت توبه کرده گفتم آری گفت برو با
جای خود ابو هریره گفت ما غزا نزد یک رسول صلعم آمد و بر غزیشتن گواهی داد ۱ سه بار بنا فرمود رسول صلعم روی از وی
بگردانید چهارم صحابه گفتند ما غزا کرد که با یکدیگر ۱ رسول صلعم ترا رجم کند گفت آن خود بر آن است که یکدیگر
زنیت با رسول ۱ سه فطرت کرده ام ۱ رسول خدای را یاد کرده ام ۱ رسول صلعم فرمود تا او را رجم کردند صلعم بدو سرد
بگذشت که حدیث ما غزا یکدیگر بدی یکدیگر را دیدی که ما غزا چه کرد و خدا ما غزا بدو بر دی پوشیده بود
او خود بشتن ۱ رسول کرد تا رجم کرد و بدیا چنانکه سگ رسول صلعم با ایشان هیچ نگفت ایشان برخاستند و از پیش
رسول صلعم بیفتند بجز ابو هریره که خود را افتاده بود رسول صلعم گفت بر دیدی و آن مردار بخورید گفتند یا رسول ۱ سه
تن و جان ما فدای تو باد مردار کی توانیم خوردن گفت تا ما گوشت ما غزا خورید و آن بدتر است از غیبت اینه
کرامه و چه جای بهشت و خطه افتر ما لک روایت کرده که رسول صلعم گفت شب معراج که مرا بآسمان می بردند بجماعتی گذشتم
که ایشان را ناخن و چنگال بود از مس و مردی خود را بخراشیده اند جبرئیل را گفتم ایشان کیستند گفت آنانند که در دنیا
گوشت مردم خورده اند و آبرو ایشان را وقیعه کرده اند و غیبت مردم کرده اند جابر بن سمیه گفته که
رسول صلعم گفت غیبت از زنا بدتر است برای آنکه زانی از زنا توبه کند توبه او قبول کند و توبه غیبت کننده
قبول نکند تا صاحب وی حلال نکند و چنانست که عیسی بن مریم را صحابه گفت چگونه بیدا کرده اید و آید و
جامه از عورت یکی از شما باز دارید چه کنید گفتند جامه بر دو پوشیم گفت لا بد شما از آن نه اید که چنین کنید از آنکه
که جامه از دو تکه دوخته اید و این مثلی در مردی را که غیبت کرده باشد و او با چه بیند هم و با دیگر از زنا دست بکند
انگاه خدا گفت و اتقوا الله از خدا بترسید و از معاصی توبه کنید که خدا توبه پذیر است و در کار
دست کشاده قد تم یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم
شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقیکم ان الله علیم
خبیر سبب نزول این آیه عبد الله عباس گفت که آیه در ثابت قیس آمد که آن مرد را گفت است فلان ابن فلانه رسول صلعم گفت
کیست که نام فلانه برد ثابت برخاست و گفت منم یا رسول ۱ سه رسول صلعم گفت در دل این قوم نگرید گفت چه بینی
گفت گروهی مختلف الالوان سیاه و سینه و سرخ گفت ترا با ایشان هیچ فضلی نیست مگر بدین خدا صلعم این آیه فرستاد
و حق ثابت و قوم او یا ایها الذین آمنوا اذا قیل لکم تفسحوا فی المجالس فافسحوا و این آیه یا ایها الناس انا
خلقناکم انا ادب مردم و انا باشه سعد گفت چون رسول صلعم مکه بگشاد بلال فرمود تا بر بام کعبه رفت
و اذان گفت حارث بن هشام گفت محمد بر این کلاغ سیاه دیگر نیافت تا فرود باشد عتاب بن اسید گفت الحمد لله
که پدرم نماند است تا این ندیدی و هر کس سخنی دیگر گفت ابو سفیان گفت من هیچ نمی دانم گفت من خدای

آسمان بر او فرستاده خداوند جبرئیل را بفرستاد و رسول را از هر چیز که رسول را هر آنچه خواند و هر یکی آنچه
کنند بوند چیزی داد و خداوند این آیه فرستاد و ایشان را زجر کرد از آنکه نسب فرزند و بسیار مال و در
ایشان حقوق دارند ابو لهب گفت رسول را در بازار مدینه بکشت غلامی سیاه در آن بازار مدینه بفروختند
و او میگفت مرا شریف است بر آنکه مرا بخرد و آن آفت که مرا با او فات نماز از نماز دیگر فوت رسول را
میکند اسم مرد و او را بخرید باین شرط و او نیز نماز قضا رسول را میکند از هر گاه آن غلام را میدید
روزه چند بر آمد که ویرا نزد خواجه غلام آمد گفت غلام بجماعت گفت یا رسول الله چرا نخواست رسول را
برخواست گفت بیا تا برویم و او را بر هم برفت و او را بر سیه رسید روزه چند بر آمد صاحب غلام را بر سیه
که غلام چونست گفت یا رسول الله چرا نیست رسول را برخاست و برابر این دو رفت و او را نیز بر
غلام فرو یافت رسول را بکنار گرفت و نلقین و دفن او مشغول شد صحابه انصار را از آن غلام حاصل شد
گفتند یا رسول الله ما نیز چاه و مال و جان و دیگر ما از آن غلام حاصل کردیم با همچکس این نکرد که با این
غلام چنین کرد و دیگر بار کرد خداوند این آیه فرستاد و فرمود که نسب را نزد نیست کار بعزیز کار و قوت
دارد یا ایها الناس خطاب جمله آدمیان از زن و مرد و عرب و عجم و برده و آزاد و بالغ و کودک و دیوانه ناقص
عقل از زن ربه باشد ای مردمان ما شما را بیافریدیم از زن و مرد یعنی آدم و حوا و شما را شعوب
و قبایل کردانیدیم شعوب قبیله بزرگ باشد چون ربیعه و مضر و ایشان را شعب بر آن کردند که ایشان
جامع باشند شعب را تجمع و تفرق باشد جمله فرزندان از ایشان متفرق شوند و شعب از اضداد است و فرق
از شعب قبیله باشد بکر از ربیعه و تیم از مضر و آنکه عاصم بود چنانکه شیبان از بکر و دارم از تیم آنکه بطن باشد
چنانکه غالب و لوی از قریش و آنکه فخذ باشد چنانکه بنو هاشم و بنو امیه از لوی آنکه فصیله باشد و عشیره گفته اند
شعوب از عجم باشد و قبایل از عرب و اسباط از بنی اسرائیل و گفته اند شعوب آن باشد که دست ایشان با شهر
گفته و قبایل آن باشد که دست ایشان با بیابان آنگاه گفت این بر آن کردیم تا یکدیگر را شناسند و قرب
نسب نزد آن تا فخر آرند بدان بدرستی و حقیقت که نزدیکترین مردمان بعزیزکارترین ایشانست نزد یکدیگر تقاضا
و خداوند دانای باخبر است رسول را گفت من شرف آن بگوی که اکرم الناس فلیتقوا الله هر که خواهد که گرامی تر مردمان
باشد گو از خدا بترسد و گفت کرم از جمله دین عبد الله بن عباس گفت کرم دنیا توانگری است و کرم آخرت بعزیزکاری است
رسول را گفت ان الله لا ینظر الی صورکم ولا الی اموالکم ولکن ینظر الی قلوبکم ولکن ینظر الی قلوبکم وانا انتم بنوام فاکرمکم
عند الله اتقاکم و خداوند جل جلاله گوید من نسبتی کرده و شما نسبتی من کرده آن کرم که بعزیزکار تر باشد شما کنید
فلان بن فلان من و او را بنسبت خود و نیم کم و نسبت شما و نیم کم این المتقون کجا اند بعزیزکاران و شما گفت شعر

یا نفع لیس

یا نفع لیس بنافعی ۞ وادفع لا ینفعنی ۞ من مرض ادرینه ۞ معرفه ادب دینا شتی ۞ قوله
قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا ولکن قولوا اسلمنا ولما یدخل
الایمان فی قلوبکم وان تطیعوا الله ورسوله لا یلتکم من اعمالکم شیئا ان
الله غفور رحیم انما المؤمنون الذین آمنوا بالله ورسوله ثم لم یرتابوا
وجاهدوا باموالهم وانفسهم فی سبیل الله اولئک هم
الصادقون آیه دیگر اعرابیان بخاسته آمدند که بنزدیک رسول آمدند و اظهار کلمه شهادت کردند و ایشان اعراب
دلهای بدینه بسته نداشتند و نخوانده بودند و بادیه نشینان بودند رسول را آمدند و گفتند ایشان اعراب
با نفسها علی ظهر الخلق و جبناکبا الاعداء و اذا رایت عرب بنزدیک تو آمدند بر پشت راحله و آمدیم و فرزندان
دینه ایشان فا آمدیم بر سبیل منت و ما با تو قتال نکردیم چنانکه تو فلان و بنی فلان کردند و بطمع صدقه که بودند
اعطنا ما اعطاه خداوند این آیه فرستاد هلاکت و اعراب مدینه و حینه و اسلم و تجمع آمد که اظهار ایمان
کردند تا این شدند چون رسول را بعد فرستاد ایشان را بایمان ایشان ندادند و نفرستاد خداوند این آیه فرستاد و گفت
عربان گفتند که ایمان آوردیم بگو ای محمد که ایمان نیاورده اید و لکن بگویید اسلمنا که اسلام آورده ایم صحیح بنیان
اسلام کردیم خوف قتل یا بدان که ایمان بدل باشد و اسلام زبان و عمل بر این آیه دلیلست که ایمان دیگر است
و اسلام دیگر و هم دلیلست و هم شرح و اگر هر دو یکی بودی کلام تناقض بودی و آنکه گفت ولما یدخل
الایمان فی قلوبکم و هنوز ایمان در دلهای شما نشد و ما فیه فا خبر ایشان که فیها مسلمون فما وجدنا فیه غیر اهل بیت
معاینه این آیه فتاویل بر آنکه نخستین که ایمان مند اسلام است تا جمله یکجا دست نباشد اگر نیز ایمان دیگر است
و اسلام دیگر ایمان از دل است و اسلام از اصل جوارح هر که بزبان باشد مسلمان باشد و هر که بزبان نباشد
جمله مسلمانان حکم اسلام کنند و لکن مومن نباشند اگر خداوند رسول را طاعت دارید بظاهر و باطن و بدل و
بزبان از اعمال شما چیزی نکاهد و ظلم نکند و جزا کار با نیکی بحقیقت و راستی خدا را آمرزنده و بخشاینده است
آنگاه ایمان تحقیق را بیان کرد و گفت انما المؤمنون و مومنان آنان باشند که بخدا ایمان آورند و برسول خدا ایمان
آنگه شک نکنند و بیقین دانند و جهاد کنند بمال و بجان در راه خدا ایشان در دعوی ایمان صادق اند و راست
گویان اند نه آنان که گمان خوف شمشیر ایمان آرند یا بطمع عطا چنانچه این آیه آمد و سوگند خورند که مومنیم فرمود ملایکه
بدل و بدین بان خداوند این فرستاد قوله قل اتعلمون الله بدینکم والله یعلم
ما فی السموات وما فی الارض والله بکل شیء علیم یمنون علیک ان اسلموا
قل لا تمنوا علی اسلامکم بل الله یمن علیکم ان هداکم للایمان

ان کنتم صادقین ان الله یعلم غیب السموات والارض والله
بصیر بما تعملون بگوی ای محمد که شما خدا را می آموزید و بدین خود یعنی پندارید که خدا را بیاموزید
که دین شما چیست و چه دارید و خدا را بغیب آسمان و زمین داند و آنچه در آسمان و زمین رود او بهمه چیزها
عالمست و دانای بحقیقت و بدانند بگوی که منت مینهید بر من باسلام آورده بلکه خدا را منت کرده بر شما
آنکه شما را هدایت کرد و راه نمود بایمان و تمکین کرد و توفیق داد اگر راست میگویید که ما مومنیم خدا را میدانید
ظاهر شما با باطن شما و میداند غیب آسمان و زمین و او بآنچه شما میکنید بینا است سوره ق مکیست
جهل و پنج آیه است از ابی بن کعب روایت کرده رسول را گفت هر که او سوره ق بخواند خدا ترسد که اسم
و بیم ایمان او را آسان کرداند

ق والقرآن المجید بل عجبوا ان جاءهم منذر منهم فقال
الکافرون هذا شیء عجیب ءاذا متنا وکنا ترابا ذلک رجع
بعید قد علمنا ما تنقص الارض منهم وعندنا کتاب
حفیظ بل کذبوا بالحق لما جاءهم فهم فی امر مریج

ق حرف است از حروف هجا و اسمای خدا تعالی که قسم یاد کرده بدان و فرمای که در او قاف قسم یاد کرده است
یا حیث از اسما قرآن صاحب گفت نام کوه است محیط بکره زمین از زمرد سبز و سبزه آسمان از آنکه او است
و بر دوات و آنچه بدست مردمان افتد از سنگ پارها و زمرد از آنست و هب بنه گفت و الله زمین
بکوه قاف سیه بر آن آنکه دریا خورده دیده اند گفت یعنی کلام خدا را که توحید و گفت من کوه قاف است
این کوه را خورد چیست گفت رگهای زمین است هیچ شهرت الا که عروق آن عروق و وی متصلست بمن چون خواهد
خداوند تا زمین را جنبانند ما بفرماید تا عرق آن زمین بجنبانم گفت هر چیزی از عظمت خداوند گفت شان
خداوند جل جلاله عظیمست و از عظمت شان او آنست که از بیم زمینی است طول او با نصد ساله راه
و زمین با نصد ساله و در یک که بحقیقت با بندی لان کرامی شکنه اگر آن بنود عذاب از دریا و دوخ بود یعنی از اهل
علم گفته قاف مقسم است ماهو کاین و بگوی گفت قل یا محمد حمد این عاصم گفت قاف قرب است من عباده
فی قوله واذا سالک عبادی عنی فانی قریب سوگند یاد کرده است بقاف قدرت و قوت و قهار خداوند بنا کار
و تعالی و بقرآن بزرگوار یا باین کوه که محیط است بر کره عالم که شما از زنده کرده اند و بر انگیزانده اند آنگاه گفت بلکه شگفت
میدید اینکه با ایشان آمد پیغمبری همان ایشان ترسانده و اعلام کننده و هم از جنس و نسب ایشان که او را و اند
و عشیره تا ایشان را بقول او سکون نفس باشد و بهتر و نسل و بدطنی نخواند زد آنگاه گفت این کافران میگویند

کافر

کافر عجیب و نگفتند آنگاه حکایت قول ایشان کرد و تعجب ایشان از بعث و نشر گفتند ایشان بر سبیل استبعاد و استهزا
خاک شویم از پس آنکه مرده باشیم ما را زنده کرده اند و زنده کنند این بازگشتن دور است آنگاه گفت ما میدانیم که زمین چه نقصان
کرده است از ایشان و از گوشت و خون ایشان چه مقدار فرو برده و ما دانیم که کدام عضو پوسیده و کدام باقی مانده
و چیزیست که از فرزندان آدم هر چیزی پوسیده استخوان دم مرد و قتادی بنهاده و او بیا شهره بنوشته و ترک
و نوشته است زین کافران خوانده بیعنی قرآن یا بدو رو داشته چون ایشان آید بر ایشان و دکا یا بعقل و تعجب
و فاسد و تغیر قوله تعالی افلم ینظروا الی السماء فوقهم کیف بنیناها
وزینا ها وما لها من فروج والارض مددناها والقینا فیها
رواسی وانبتنا فیها من کل زوج بهیج تبصرة وذکری لکل عبد
منیب ونزلنا من السماء ماء مبارکا فانبتنا به جنات
وحب الحصید والنخل باسقات لها طلع نضید رزقا للعباد
واحیینا به بلدة میتا کذلک الخروج یعنی آیا کافران در آسمان نظر نمیکنند که زیر
ایشان است ما چگونه بنا کرده ایم آنرا و حکم کرده ایم و بیاراسته ایم آنرا بستارگان روشن و در وی هیچ شکافی و فرجی نیست
و زمین را گسترده ایم و بکشیده ایم و در وی کوه ها و میخ افکنده بلند و بلند ایستاده ایم تا مستقر باشد مانند کشتی بر آب و در وی انداخته
و از آن زمین نبات زیبا که تماشا کردنی باشد و یاد کار هر بنده را یاد کرده اند و با خداوند و راه صواب و حجت بینند و فرو
فرستاده ایم از آسمان آبی بسیار که یعنی باران بسیار و بر زمین ها و دانه و کشتی و زرع و میوه و درختان و از آن
از خرما و بسیار که او را بار باشد تراکب و منظوم بر آن که بر هم نازنده باشد بندگان را روزی کرده ایم از باران
زمین مرده و بی نبات را که خشک و بی آب و کیاه باشد و بیرون آمده خلق از میان خاک همچنین باشد
که بیرون آمدن کیاه از زمین قوله تعالی کذبت قبلهم قوم نوح واصحاب
الرس وثمود وعاد وفرعون واخوان لوط واصحاب الایکة وقوم
تبع کل کذب الرسل فحق وعید بیاد کن رسول را خواهم گفت پیش از ایشان
قوم نوح تکذیب کرده و نوح را و اصحاب رس حنظله را و ثمود صالح را و عاد هود را و فرعون موسی را و قوم لوط لوط را
و قوم تبع تبع را و او پادشاه یمن بود و او را تبع بر آن خوانند که تبع بسیار است و در جاهلیت آتش پرست
بودند پادشاه ایشان اسلام آورده و قوم را باسلام دعوت کرده و ایشان قبیله حمیر بودند اجابت نکردند و تکذیب
کردند از حسد اسحق و قوم او در روایت کرده اند که چون تبع که نام او اسعد و کنیت او ابو کرب بود و پادشاه یمن بود و روی آنکه
از شرق بیامد تا بمدینه ساخت چون آنجا رسید غارت نکرد پسر از آن خود را آنجا جا کرد بخلیفتی خود و او بیمن رفت

اهل مدینه بسیار ابتدا بکشتند او در مدینه نماند بر عزم آنکه اهل مدینه را بکشته اند شبانگاه کرده اند چون
تبع بخانه سید بر مدینه فرود آمد اهل مدینه با وی حرب در پیوسته و روز حرب میکردند و او با ایشان و مردان
هر دو جانب کشته میشدند و شب تبع را و قوم او میزبانی میکردند و طعام میدادند تبع مالک کرم ایشان
بدیع آمد گفت کریم مردمانی اند در این نیامده و جبرا نا جایی فرضه پیش او آمدند و گفتند ما را نصیحت بکنیم بنگر
تا این عزم که بنام نرسانی که ما می ترسیم که هلاک تو و قوم تو درین باشد که این شهر را جز چیزی است از قریش
که آخر از ایشان بر دهد آید و این حلی قرار دهد بر حسن ایشان و در ملاشکره از ایشان بازستاد و ایشان را نیکو داشت
و بحرمت بجای آورد و ایشان او را بدین خود دعوت کرد و ملاجات کرد و درین سوی شد و ایشان را بخود بمن برد
چون بین رسید سیر جا کرد ندا که او را بخارد و گفتند که تو از دین برگشته تبع ایشان را باد بدین خود دعوت کرد گفتند
چگاه بدین خود دعوت کنید که این دین بهتر است گفتند با تو بحکومت پیش آفتاب دیم و ایشان را آفتاب و بین در بیرون
که حکومت با بخانه شده کاه را بر این سنگ و بیگاه از بخانه می تبع گفت روا باشد بدان قرار دادند و این دو حبر
بدو آمدند و توریت حلیل کرد و بیاوردند و بر راه آفتاب نشسته و حبر نزدیک آمدند و تا زانو زانو بر دو زدند و قرآن کرد
از شکاف آن کوه آفتاب بر دو آمد و در وی بحر نهاده و ایشان را و تا زانو بسوخت و این دو حبر اصحاب کردند که ایشان
از بیان آفتاب بر دو آمدند بسلامت و توریت بخواندند و عرفان بیشانی ایشان بچکید و آفتاب بجای خود شد
و حبر که آن بدید بدو در دین موسی آمدند اصل حبر دو را از اینجا افتاد و درین ابو حاتم گفت این ابو کریب بر سر
ایمان آورد بیشتر از آنکه وی را فرستاده بنشند سال و این بیتها وی گفته است شعر شهد تبع احمد انه
رسول من الله باری النسم ۞ فلو مد عمری الی عمره ۞ لکنت وزیرا له و ابن عم ۞ انگاه گفت کاش بنا هم بدین دو شیخ
پیغمبر ایشان و میدند ایشان را بجلب شد و آیه نهد بدین را اهل مکه فرستاد قوله تعالی اَفَعَیِینَا
بِالْخَلْقِ الْاَوَّلِ ۞ بَلْ هُمْ فِی لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِیدٍ ۞ وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ
وَنَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ ۞ وَنَحْنُ اَقْرَبُ اِلَیْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِیدِ ۞
اِذْ یَتَلَقَّی الْمُتَلَقِّیَانِ عَنِ الْیَمِینِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِیدٌ ۞ مَا یَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ
اِلَّا لَدَیْهِ رَقِیبٌ عَتِیدٌ ۞ وَجَاءَتْ سَکْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِکَ مَا
کُنْتَ مِنْهُ تَحِیدُ ۞ می آورد ایم و چه نخلق اول فرو مانده ایم و از آفرینش خلق جدید آورده ایم
اولی و آخری که بخلق دوم که اعاده است فرو مانده ایم نه که ایشان در لبس و شبهه که اند از خلق دوم یعنی بعث و نشور
و ما آفریدیم آدمی را و ایم آنچه که وسوسه کند بآن نفس او و ایم که در دل چه دارد و ما از رگ و ریشه نزدیکتریم
و ما نزدیکتریم بدو از رگ گردن او و این مثلی است که خاطر آدمی بر سبیل تشبیه و مبالغه

چون فرا گیرند آن دو فرشته راست و چپ و دو خدام ایشان را بر آدمی موکل کرده است دو بر دو و چپ تا احوال وی
داشته و می نویسند با آنکه خدا عالم است تا حجت بر وی موجه شود و یک فرشته بر راست می نویسد حسنات
و دو یکی بر چپ می نویسد سیئات و دیگری یکی اکتفا کرده هیچ نشسته است این نیز می بینی از سر ابن عباس روایت کرده که
جماعتی و فرشته بر گوشه دهن آدمی راست و زبان دو قلم ایشان است و آدمی خوض میکند و آنچه ایشان بکار می
نیست از خدا و از ایشان شرم میدارند ابو امامه از سر ابن عباس روایت کرده که کاتب حسنات بر راست است
و کاتب سیئات بر راست چپ و دو حکم فرشته بر راست است چون بر حسنه بکند کاتب حسنات
یکی ده بنویسد و چون سیئه کند فرشته دست چپ گوید شاید بنهان شود و استغفار کند یکی و ساعت هاکند
تا بنویسد باخت ساعت انگاه یکی بنویسد هر گفت این فرشتگان در فرشتگان ندارند در وقت قضا حاجت
و در خلوت ابو هریره و انس روایت کرده اند که آنحضرت بر خدا رسید بنگشته که اول و آخر او چیزی بود و طاعتی بود الله
که خدا و تم گوید بنده را چه در بیان این طرف بخشیدم و انس روایت کرد از سر ابن که چون بنده مؤمن را وفات رسد
آن دو فرشته گویند با خدایا ما را چه سفر بیان با آسمان شویم حق تعالی گوید آسمان مملو است از فرشتگان پس
گویند با خدایا زمین فرو شویم گویند زمین مملو است از فرشتگان پس گویند با خدایا بکجا فرمایی گوید بر سر گور آن
بنده مقام کنید تسبیح و تهلیل بکنید و ثواب بر وی نویسید تا روز قیامت انگاه گفت تا یمنطق من
قول هیچ سخنی نگوید الا که نزدیک وی نگاه بانی است ساخته حاضر کرده و آن سخن که بحق و حرمت
باشد راست شده و غرض و جبر باشد سستی کرده و مثل آدمی غایب باشد و گفته اند الحق هنی بحیث
و باستی و بدرستی و گفته اند الحق من الله بحیث هنی آن آدمی را که آنچه بحیث شود جدا و بیگانه باشد
از بیت و نشی را آنچه و را جنبیده حنه از لذات است و شیکات و سوال کرد و عذاب کرد و ابتدا آن انگاه که مرگ
بدید فرشتگان بر او ظاهر شوند او اعلم ضرور شود ابو امامه گفت چون ابو بکر رسید عایشه بر بالین
او بود میگریست و این بیت بقبیل گفت شعر لعمرک ما یغنی الثراء عن الفتی ۞ اذا حشرجت یوما و ضاق بها الصدر
ابو بکر گفت با نیست چنین نگوی و لیکن بگو و جاءت سکرة الموت بالحق ذلک ما کنت منه تحید
که تو از آن میل میکردی و میگریختی قوله تعالی وَنُفِخَ فِی الصُّورِ ۞ ذَلِکَ یَوْمُ الْوَعِیدِ ۞
وَجَاءَتْ کُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِیدٌ ۞ لَقَدْ کُنْتَ فِی غَفْلَةٍ
مِنْ هَذَا فَکَشَفْنَا عَنْکَ غِطَاءَکَ فَبَصَرُکَ الْیَوْمَ حَدِیدٌ ۞
وَقَالَ قَرِینُهُ هَذَا مَا لَدَیَّ عَتِیدٌ ۞ اَلْقِیَا فِی جَهَنَّمَ کُلَّ
کَفَّارٍ عَنِیدٍ ۞ مَنَّاعٍ لِلْخَیْرِ مُعْتَدٍ مُرِیبٍ ۞ الَّذِی جَعَلَ مَعَ اللَّهِ

اِلٰهًا آخَرَ فَاَلْقِیَاهُ فِی الْعَذَابِ الشَّدِیدِ ۞ و در روز دمیدن صور و زکردن وعید باشد
یعنی روز قیامت و هر نفسی که می آید با وی سائقی باشد که وی را بر آن چنانکه شتر را راننده بعرضگاه و با وی گواهی
باشد که گواهی دهد بر وی آنچه کرده باشد در دنیا از خیر و شر خاک گفت سائق از فرشتگان باشد و گواه
از اعضای وی و گواهی دهند بعد از آن گفت سائق فرشته باشد و گواه عمل وی که آن کننده هر دو
گواه از فرشتگان باشند و برای گویند خدایا تو از این روند و پیش از پیش تو بود و این شیء از آنچه بجز
میشنید بیان دیده بود پس امروز چشم تو بینا و بر اشکال میکند و این بر سبیل تعبیر و تنبیه است گفت
بعاصم گفت روایت که یک بنگرد تیره بنگر بنا تا زنا با جانب حسنات تیره و با جانب سیئات و گویند
قرین او و یعنی فرشته که موکل وی باشد گوید این آنست که نزد یکی من نامه بود اشارت بدیوان اعمال است
الهیا خطاب با قرین و مالک هر دو دست بگیرد ایشان را و در دوزخ اندازید و گفته اند با ملکات و در دیگر
بر آنکه یعنی افتد بینداز و گفته اند که خطاب با دو فرشته موکل است و گفته اند با سائق و شهید است
گفته و دوزخ اندازید هر کافر معاند را و ستیزنده و بلیغ در کار و مفاد و در تفسیر اهل بیت است که خطاب با
و معاند کرد و در قیامت بیایند و در سر دوزخ بنشینند و باد دوزخ تماسیح کنند و سر ابن عباس این کار
تفسیر کرده باشد با بلیس نیز می آید تا دوزخ را بیکی هلاکی و هلاک خدیجه تا نه مرا عدای و دعه فاتنه من
او و ایمان این بگیرد از نشان است و آزادست بدار که از دوستان است بر خطاب با دو راست
ایشان را بیکی در دوزخ اندازید کافر را بنسوه عنید و هر عاند و راه و کلایت علی و دلیل این تاویل حدیث همدانی
است که وقتی با ابن عباس نیز می آمد گفت که من از دجال می ترسم بگیرد که بگیرد از دو راه که این دجال
با خطرات ابلیس نیز می آمد گفت و با که ترسی که هر دو دجال من حاضر باشم گفت شعر یا صاحبی لا تنس من تسبی
نزولی اذا ما فوق قبلا ۞ و انت عند الصراط سوقی ۞ فلا تخف عثرة و لا زلة ۞ اقول انا جبرین بوقت نزول
ذریة لا یقول الرجلا ۞ ذریة لا تقربه ان له ۞ جبلا بجبل استقلا ۞ هر چه کنند خیر را بیفتد که تا
ندهد هر کافر نشکاک باشد این سنی شتر که باشد با خدا خدایی دیگر گیرد پس او را بینید از دوزخ اب سخت
کننده آیه و دلیه سینه آمد که نماز خیر و بیاد زیاده کاه خود را اسلام نمیخ کرد و گفت اگر خدا دین اسلام
آید هر کس روی نه بینید و با ما هر کس چیز بگیرد قوله تعالی قَالَ قَرِینُهُ رَبَّنَا مَا اَطْغَیْتُهُ
وَلَکِنْ کَانَ فِی ضَلَالٍ بَعِیدٍ ۞ قَالَ لَا تَخْتَصِمُوا لَدَیَّ وَقَدْ قَدَّمْتُ
اِلَیْکُمْ بِالْوَعِیدِ ۞ مَا یُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَیَّ وَمَا اَنَا بِظَلَّامٍ لِلْعَبِیدِ ۞
یَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأْتِ وَتَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِیدٍ ۞ و گوید قرین وی

وبیشتر بایشان نزدیک کردانیدیم تا آنها بپیشه درجات ایشان را شاهد و گفت چنانکه در دنیا شه
از ایشان و گویند آیا این آفت گناهان و مید ایشان بر ایشان بینند و آیا آینه نگاه دارند و بعضی گفته اند که
پس از توبه خود از نگاه داشتن که توبه و بر اختلاف عبادت طاعت کنند تا آب تسبیح کنند گان باشند
مجاهد گفت آنها باشند که در خلوت گناه خود را بسیار یاد کنند و از آن توبه کنند حفیظ آن باشد
که گناه خود یاد میدارد تا از آن توبه کند و آنچه خدای بود بر وی از نگاه داشتن خدای و
بر همه بندگان که حافظ باشد که از دیار شه و دست از معصیت بدارد چون با آخرت آید و دلی آید
از گناه توبه کند و با خدا کرده بود و بر اکوبند و امثال و بر اکه در بهشت رود بسلامت با سلام خدای و فرشتگان
آن روز جاودانی است ایشان را باشد در بهشت آنچه خواهند و آن روز که و نزد یک ما زیاده تر باشد
از آنچه در دنیا خاطر ایشان کند و در آن آنه داشته قوله تعالی وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ
هُمْ أَشَدُّ مِنْهُمْ بَطْشًا فَنَقَّبُوا فِي الْبِلَادِ هَلْ مِنْ مَحِيصٍ ۝ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ
لَذِكْرَىٰ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ ۝ ای بسا کسان که
کردیم از پیش ایشان از هر قومی که بودند و شوکت ایشان سخت تر بودند و بعد پیش از ایشان و شهرها بگردیدند
که دیدند و آثار ایشان را دیدند چون عذاب ما رسید آنان عذاب نتوانستند کرد بجهت شما هیچ جای
گریزی نیست که چون عذاب بیاید از وی گریزید و بجای دیگر روید و بسر فتنه خواهد آمد بر لفظ ما
و این بر جمله تهدید و وعید باشد یعنی مرد و بنگرید که هیچ خلاصی و گریزی و یابید از عذاب خدای و آن
مکان که در آن ذکر یک بهتری که در آنچه ذکر کرده شده یاد دارنده است و موعظتی که مراد بدان
یعنی مثلی و بدان کنایت کرده از عقل و اهل عقلست و محل ذکر و علم و ذکر و هر که در آن باشد بشایه
آن باشد که خود دل نگاه دارد شبکه گفت دل خانه و خانه را بکسانست از نه فاقل باشد قتاده
گفت دل ثابت اگر چه سخت قلب قلت و لیکن مراد بآن دل باشد مستقر که از خدای بترسد و در پیرامون ایاک
خود را باشد و قرآن کند و بدل حاضر باشد یعنی گوش بدارد که آنچه بشنود و شنیده باشد قوله تعالی
وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا
مِنْ لُغُوبٍ ۝ فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ
الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ ۝ وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَأَدْبَارَ السُّجُودِ ۝
ما آسمانها و زمینها را بیافریدیم و آنچه در میان آن است که و در آن هیچ رنجی نرسید
خستگی نرسید آنچه در چهار روز آمده و گفته اند یا همه ما را جز ما خداوند در شش روز

چه آن روز که یکشنبه و دوشنبه زمینها را بیافریدند و روز سه شنبه کوهها و روز چهارشنبه آبها و روز پنجشنبه آسمانها و فرشتگان
تا بسه ساعت از روز آدینه و در اول ساعت از ساعات آدینه آدم را بیافریدند و در دم آفات و در سیم آدم را آفریده
است گفتی اگر تمام بگویی گفت تمام چیزی شش است اسرار بعلم است و استوی علی العرش روز شنبه چون خسته و مانده بود
بر عرش نشست و بخت و بر آسود خدای تعالی این آیه فرستاد در ایشان در که هیچ مانده گی و رنجی در آفریدن
این چیزها نرسیده انکار رسیدن را فرموده که صبر کن بر آنچه این جهودان میگویند که تو بر ایشان بدهم و تسبیح کن
خدای را و شکر و ثنا ده که بر وی و بعضی مفسران گفته اند نماز کن خدای را بفرمان و توفیق و پیش از آنکه آفتاب بر آید
یعنی نماز بامداد و پیش از آنکه آفتاب فرو شود یعنی نماز پیشین و دیگر و سبحه قبل و بعضی از شب یعنی نماز خفتن
و شام عبادت بسیار گفت قبل الغروب نماز پیشین و دیگر و سبحه قبل و بعضی از شب یعنی نماز خفتن
که به ادشو نماز شب کن و ادبار السجود از پس نماز پیشین و دیگر و در خبر است که مراد بادبار السجود
دو رکعت است پس از صبح که آن رکعت الفجر گویند سنت نماز بامداد عبادت بسیار کن از پس که این دو رکعت
است از پس نماز شام که هر که پس از نماز شام پیش از آنکه سخن گوید دو رکعت نماز کند در رکعت اول فاتحه
یکبار فاتحه و قل یا ایها الکافرون و در رکعت دوم یکبار فاتحه و قل هو الله احد برخواند نامه بدین نویسنده
قوله تعالی وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ ۝ يَوْمَ يَسْمَعُونَ
الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَٰلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ ۝ إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَ
إِلَيْنَا الْمَصِيرُ ۝ يَوْمَ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا ذَٰلِكَ حَشْرٌ
عَلَيْنَا يَسِيرٌ ۝ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ
فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ ۝ میگوید که گوش دار و یاد کن آن روز که منادی
ندا کند یعنی اسرافیل صور و ندا این باشد که ایها العظام ادا الله و لا رجال المنتشرة و الحوم المتمزقة
اذا الله یامرکن مجتمعن لفصل القضاء ای استخوانها پوسیده و موی پراکنده و بندها گسسته و گوشتها
پاره پاره شده خدای تعالی میفرماید که جمع شوید برای فصل القضا از جای نزدیک گفتند از مخرج بیت المقدس و
آن بانگ زمین است و نزدیکتر جایی است از زمین بآسمان بهتر و میل علی بجار فی الاخبار و گفته
اند آفت که ندا کند از جایی که بشنوند تا چنانچه بنداند که از جایی نزدیکست و نزدیک که بشنوند آن
آواز بحق و آن نفخه باز پسین باشد که آن روز بیرون آمده باشد از گورها از گاه گفت که ما میرانیم و ما زنده
باست ما زنده کنیم مرده گان را و بمیرانیم زنده گان را و بازگشت با ما خواهد بود آن روز که زمین بشکافد از اقطار
و ایشان از زمین بیرون آیند شتابان آن حشر بر ما آسان از گاه گفت که ما عالمتریم بآنچه میگویند ای محمد

وقوم ایشان مسلط و گماشته نیستی تا بقهر و جبر ایشان را بسلام در آری تو بیم ده بقرآن و بنام کن ای و گفته اند مراد بجبار
سلطان است یعنی تو نیستی تا مردم را بر بخت و بقهر مردم را بر کار داشت فذکر یاده
الجمعه و تذکر و تنبیه کن آنان را که از وعید و عقاب ترسند سوره الذاریات مکیست و
شصت آیه است بسم الله گفت هر که این سوره بخواند خدای تعالی او را بعدد هر باد که در دنیا بجستن
بنویسد و بسبب بخواند و چیزی کند بسم الله الرحمن الرحیم
وَالذَّارِيَاتِ ذَرْوًا ۝ فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا ۝ فَالْجَارِيَاتِ يُسْرًا ۝ فَالْمُقَسِّمَاتِ
أَمْرًا ۝ إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ ۝ وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ ۝ و الذاریات قسم یاد کرد
سوگند است که خدای تعالی بدین باد قسم کرده است و بآنچه گفته که قسم بنام خدای است تقدیر مثل چنانست
که و رب الذاریات و قدر دست آفت که قسم باین چیزهاست بر آنکه کلام او بر ظاهر است بر بنده عرب
و ایشان قسم کنند بخدا که بجهت هذا البیت و حق هذا البیت و حق ابیک اما آنکه در شرع سوگند درست
دست نباشد جز بخدای تعالی این بر آنست که تا ویل شکی و نحوی نباشد از قسم بنام خدای و بر سوگند بر وی
اقدام نیارد کرده خوش قسم کرد بباد و چند از آنچه از هوا بر و مشتاق آمد گفت ما را چندین
رهانیده کرده اند که مسکن باد و زندگانی بیان است که حامل کردن ابرها بآبها بدید کرده آفتاب آیه
و آنها بنابر کوهها و آن کوهها به بیابان در آید و باد شمال که در پشت باشد و از بوی بهشت قبضی گیرد
و آنها فاقر صدقات بر بجد خود جستن گیرد و حدیث و آنکه بنات انعش باشد تا بنزد آفتاب
و حدیث دبور آن غرب باشد تا بمطلع سهیل و حدیث جنوب از مطلع سهیل باشد تا بمطلع آفتاب و حدیث
صبا از مطلع آفتاب تا بگرد بنات انعش از چهار آن فشرده و آنه و چهار این باشد و چیزی است
که روز و عصی بر گفت در نهایات آتی ای سراسر سرا بر حکمت یا خدا یا سرها را سرا رحمت خود بنا گفت از
انجا بر کند بدین دلیل ده در میان آن دو چهار راه بینی و آن را حامل زنی و بگوید که شما چه مرده مایید جواب
آید که ما مرده ایم و هلاک گردیده شده کار دیگر چه میخواهید گفتند باران که میخواهیم که این سال
باران شود تا آنکه شویم از آنجا بیاسایند بر راه یکی گفت شما چه مرده مایید گفته کار ما تشویر کردیست بسیار
شوی کرده و بنیاد اگر اسلام آفتاب بسیار باشد تا آنکه شویم از آنجا بیاسایند و بر راه یکی شد و گفت شما
چه مرده مایید گفته که مرده ایم که ما را خدا بسیار رغبت است که او را بیابیم عذها ایاک کنیم و کار ما بآید بر راه
دیگر آمد و گفت شما چه مرده مایید گفتند ما خدا و نداشته خشنود باشد که ما کنیم و باد بجنبد که سیوهای ما
بلا از دست ما رسیده بزند شود تا آنکه شویم سوی ما از آنجا بگذشت و بگفت ای خدای روزی خلقان

بارست یکی را باران میباید و یکی را آفتاب میباید و یکی را باد می آید و دیگر را هوای ساکن می باید و تو خداوند
مراد هر میدهی و بجب سلطنت روزی بکس بر آنی چنانکه دانی در جزات که ابلیس نیز علی بینه که خطبه
میکرد و ایشان خطبه گفت سلونی قبل ان تفقدونی فان العلم یقبض بین حتی قبضا و بعد سلسلا ابن الکوا
برپا بخاست و گفت این چنین دو هیچ بنده و امای نکرد سؤال چنانچه مسئله خواهم بپرسید ابلیس نیز علی
گفت بیا گفت چیزی عذاب الذاریات ذروا قال الکلام الریاح این باد حاملات قال الماء ملاءات و قوله جیت ابن باد
هاکه از ابر کند قال تلک اصحاب ابرهات که باران کراه اراده قال ما الجاریات یسرا چیست آنکه بآسانی
میروند گفت کشتیهاست گفت ما المقسمات امرا کیستند آنکه قسمت میکنند کارها گفت فرشتگان اند حق تعالی گفت
بحق این باد هاکه بجهت جستن و بحق این ابرهای گران بار بیاران بسیار و بحق این کشتیها و آب روان آسان آسان
و بحق این فرشتگان که قسمت کارها بدست ایشانست که آنچه شما را وعده داده اند از بهشت و دوزخ و ثواب
و عقاب و حشر و نشر و حساب و کتاب و جزا و احوال و اهوال قیامت هر آینه راست خواهد شد
هم حساب خواهد شد و هم جزا و حساب باشد تا بدانی که کار بگزاف نیست و با تو بگزافکاری نخواهند
کرد آنچه بر وفق شما است بر آمده باشد بحساب استحقاق با تو بدهند خواهند کرد از ثواب دادن و عقاب
کردن قوله تعالی وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ ۝ إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ ۝ يُؤْفَكُ
عَنْهُ مَنْ أُفِكَ ۝ قُتِلَ الْخَرَّاصُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي غَمْرَةٍ سَاهُونَ
يَسْأَلُونَ أَيَّانَ يَوْمُ الدِّينِ ۝ يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ ۝ ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ
هَٰذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ ۝ آنگاه قسم یاد کرد و گفت بحق آسمان خداوند
راهها عبارت و قاده گفته ذات الحبک خداوند خلق نیکو عکس گفت راست و هوا
سعید جبیر گفت خداوند زینت یعنی آراسته بستارگان و چهم شده عبارت گفت مراد آسمان
هفت است بچندین سوگند که شما که اهل مکه اید در قول و گفتار مختلف اید و در آن و محمد آنکه میگوید از شما که ساحر
و یکی میگوید که شاعر است و یکی میگوید که کاهن است و یکی میگوید که دیوانه است و در قرآن یکی از شما
گوید که آموخته است یکی میگوید که افترا شیطان است و گفته اند مراد آنست که بعضی مؤمن اند و بعضی
منکر و بعضی موقن و بعضی کافر و بعضی مکذب و بعضی مصدق و بعضی این اختلاف و اقوال متفاوت
عادت که هر خواهد باشد نیست ایشان را تفکر کنند و حق از ایشان بیان بجویند تا هاکه نشوند
آنکه گفت یؤفک عنه کرده اند از قرآن یا محمد آنرا که داند یعنی عرب و اهل مکه و قریش و کرده اند
آنرا که می قرآن که کرده اند بر وجه که خواهند یا رسیده اند آنرا که شیطان بوسوسه کرده اند یا بسته

باشد لان و بیاد یافته باشد یعنی صرف کار ایشان نیکست الا دیگر و وی و سزد کی از تو فرو قبل کرد آمرزش
نفس خیرات و منتهی آمرزش دروغ کوی باشد و حرز نکند هرگز متین نباشد و بر آنچه گویی و آن حرز
کند راست نیاید دروغ بود معنی آیت دیگر دروغ زنان را بهانه باد بر ایشان هیچ
گفت شما آنکه که عقبهای بگیشید ندو سرم رانع کرد ما از آنکه بر سول خدای رسند الذین آنانکه ایشان
در غفلت ساهی اند و در غفلت و سهو باشند وی پرسند و سوال میکنند که روز حساب و جزا کی خواهد بود و
ایشان را جواب دهد بگوید که آن روز خواهد بود که ایشان را بآتش امتحان میکنند و بر آتش می نهند و می سوزند
آنگاه خطاب کرده ایشان را که بچشید و عذاب و عقاب این است که بدان استعجال و شتاب نمودید
قوله تعالی ان المتقین فی جنات و عیون اخذین ما آتیهم ربهم
انهم کانوا قبل ذلک محسنین کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون
و بالاسحار هم یستغفرون و فی اموالهم حق للسائل و المحروم
پرهیزکاران و متقیان در بهشتها باشند و چشمها آب روان فرا بگیرند آنچه خدای بدیشان داده
و انواع کرامات ایشان از بهر دنیا عزیز نیکوکار بوده و ایشان اندک بودند آنگاه ابتدا کرد و گفت
از شب نخفته بر می خواستند و نماز میکردند و این را هجعت گویند که ایشان اندکی از شب خفته باشند
گفت آنانکه خفته اند آنکه نماز خفتن کرده اند مالک گفت که آنان باشند که بیاد شام و خفتن نوافل
کنند حسن گفت آنان باشند که پیشتر نماز سنت کنند و باشد که بوقت سحر بر خاسته و در اوقات سحر
استغفار کنند و آمرزش خواهند از خدا و دعا و ثنا ایشان مستجاب باشد سایل بخواهند و محروم آنکه روزی
باشد بعضی گفته که محروم آن باشد که ایشان را رزق و نصیبی نباشد و قتاده و زهری گفته
که سایل آن باشد که بخواهد و محروم آن باشد که نخواهد تا بیاسلم گفت محروم آن باشد که روزیش یا
میوه اش را آفت رسیده باشد یعنی چهارپایش را حسن گفت که از اهل سیل باید و بانی
که دانست از مواشی بر بجای از اصحاب رسول گفت هذا المحروم ایزد محروم است او را قوتی باید کرد
تو زیشه گفت شعبی گفت هفتاد سال است که می بینم که محروم باشد و هیچ ماسلیست
و فی الارض آیات للموقنین و فی انفسکم افلا تبصرون و فی
السماء رزقکم و ما توعدون فورب السماء و الارض انه لحق
مثل ما انکم تنطقون و زمین آیاتی و علامتهاست آنرا که ایشان را یقین باشد
فسکانه باشد آنگاه [illegible] و خردمند نگرید و اندیشه نمیکنید [illegible]

کنتم زمین در او

راه مخرج بلا و مخایطات که آن یکدیگر طعام و شراب فرو شود و از دهان بیرون می آید و اگر شیر خورده آب
بیرون آید ابو بکر رضی الله عنه گفت و فی انفسکم یعنی بحسب حالات و تغیر آفات و ضعف و قوت و عجز کار
و نقص و عیب آنگاه گفت تو این با شرح روزی و جای پناه ام که آفت آمده نیست و هیچ درد بوی نرسد الحمد لله الکافی
و لا بد الصوص و فی السماء رزقکم روزی شما در آسمان است یعنی رعد و باران که آید نبات از زمین بر آید
که سبب روزی شماست و گفته اند مراد باین نبات سنبل است قوله گفت و الاصل الاصل این آیت بخواند
و فی السماء رزقکم گفت این مراد است که من میگویم آنچه خدای تعالی در آسمانهاست و در زمین چگونه طلب کنم بر رفت
و نامه گرفت و بهادت مشغول شد بیکروز و دو روز چیزی ندیدیم باید سه روز بیاید که بیشتر می بیاید
امید ما بر دو روز بگذشت از روز سه روز دست تر از روز سه روز خرما دو شد یکی این چیز و دیگر آنکه و ما هم در آن
زاویه خدا را می پرستیدند و آن روز با ایشان بر سیده با آن وقت که با بهشت خداوند رفته و آنچه شما را
وعده می دهند و بوعده میکنند از خیر و شر و بهشت و دوزخ و گفته اند مراد قیامت است آنگاه قسم یاد کرد و سوگند
بخدای آسمان و زمین که آنچه من میگویم راست است چنانکه ناطقی شما یعنی چنانکه در این شک
نیست که شما ناطقید و این شک نکنید و گفته اند مراد نطق مخصوص است و آن کلمه توحید لا اله الا الله
یعنی چنانکه این کلمه حق است و درست اگر گفتی شما تنطقون قرآن بود که مثل نطقکم و نطق
او در حق خود باشد و هم باطل و بیحق گفت مثل انکم یعنی این است مثل گویکم ناطقین چنانکه شما ناطقید و در ناطقی
شما شک نیست و خلاف حسن گفت ما روایت کرده اند از سول صلعم که او گفت قال الله تعالی اقسم لهم
رزقهم بیده فلم یصبه و او اسمی گفت روزی آن سجده آیه بصوری آمدم در راه اعرابی حلف خوانی از بنی تمیم
بر ما در اشره فتنه شیخ در یافتند و گاه بدست گرفته نزدیک من رسید و سلام کرد ما لنا گفت از
کدام قبیله گفتم از بنی اسد صلعم گفت قوم اسمی گفتم از بنی اسد گفت از کجا می آیی گفتم از خدای تعالی گفت خدای تعالی راست
که آدمیان بخواند گفتم آری گفت چیز و اثبات بر من خوان من سوره والذاریات بر خواندم تا بجا که و فی السماء رزقکم
و ما توعدون گفت بس بخدای بر من که این کلام خداست که بعد از فرستاده گفتم آری بحق آن خدای که محمد را
بخلق فرستاده که این کلام خداست که بعد از فرستاده پس آنگاه بر خواست و شتر را بکشت و بایست
با پاره کرد و سر آنکه بیاران مشتاق بدیشان دهم و بیاران پاره کرد و نماید و بدیشان داد آنگاه تیغ بشکست و گاه در زیر
خاک کرد و در دو بیابان باد و میگفت و فی السماء رزقکم و ما توعدون و من خود را ملامت کردم گفتم ای نفس ادای
بسیار است که این آیه چنان و فی حفظ میشوم و اعرابی حلف بیکار شد دیگر بار ندیدیم آن اعرابی را آنگاه
سلام بر شیخ بود مواظب میکردم از پیر پرسیدم آن اعرابی را که کسی را بخواند یا نگریدم اعرابی را دیدم با تنی ضعیف

پوست بر استخوان خشک شده و کوفته روی زرد گشته بر من سلام کرد و بر او سلام تمام این هم نوبه و بنشاند
و گفت مرا هم از آن کلام خدای بخوان من سوره والذاریات بر خواندم چون باین آیه رسیدم که و فی السماء
رزقکم و ما توعدون گفت وجدنا ما وعدنا ربنا حقا آنگاه مرا گفت و گرسنه بخواندم فورب السماء
و الارض انه لحق مثل ما انکم تنطقون اعرابی نعره زد و گفت کیست آنکه خدای را بخشم آورده تا او را سوگند یاد
خورد و گفت که او را دیدم و نداشت تا سوگند خورد یکی و بار گفت و جان باد ابو سعید خدری گفت
از سول خدا که گوای احدکم من زرقه فتبعه کما یتبع الموت اگر یکی از شما روزی بگریزد روزی از پی او بیاید چنانکه مرگ
و شما عرب می شنوید گفت است ادرک فی الغرب و ابیه اطلب الیسیر فانه و در اخبار آمده است
ادرک زرقان رزق یطلبه و رزق یطلبک روزی است یکی آنکه تو او را طلب کنی و یکی او ترا
طلب کند و او را طلب میکنی شاید که بیابی و آنچه او ترا طلب میکند لابد که ترا بیابد و لیکن تو بیابی این
رزق کی است تا توکل درست بنا شد این کار درست بنا شد و رسول خدا گفت است لو انکم تتوکلون
علی الله حق توکله لرزقکم کما یرزق الطیر تغدو خماصا و تروح بطانا اگر شما توکل کنید بر خدای چنانکه باید کرد
شما را روزی دهد چنانکه مرغان را صباح آشیانها بیرون روند و شام با آشیانها روند با حوصلها
پر از آنچه نیکیست و است طلب کرده و روزی قسمت از روزی حلال آنگاه آنچه صلاح قسمت بترسد و آنچه نرسد
قسم صلاح تو باشد طلب تو چاره است و بنا باید کرد که طلب حلال جهاد و تکلیف تو با قدرت
تکلیف تو جستن است و حلال اسوار کی انجام آنکه تیلت جلات و تکبار است جلات این چند جهات
و آن جهد جهاد و آن جهد خطاست و آن خط حطات و آن قضات و بر قه آن قضا خاست و اگر اینی بنا شی
حفظ ترا نیست فان تبغضوا من فقرا حنظکم شعر فالذلم یرضکم کانا بصرا و بآنچه باقی بر فقاعات است
قسم جبیوی قدر بادت نشو آنچه ترا نهاد اند شعر اذا ما رأیت الدنیا لاهلها جاره • فغیر لها ما جز بجلیه
و لیس لها الفقر من جلالها • و لکن احاط فقر محدود قوله تعالی هل اتیک حدیث ضیف
ابرهیم المکرمین اذ دخلوا علیه فقالوا سلاما قال سلام قوم منکرون
فراغ الی اهله فجاء بعجل سمین فقربه الیهم قال الا تاکلون
فاوجس منهم خیفة قالوا لا تخف و بشروه بغلام علیم
الحمد لله تبلیغ حدیث مهمانان ابراهیم بزرگوار عبد الله عباس گفت دوازده فرشته بودند عجب
گفت جبرائیل با هفت فرشته عبد الله عباس گفت بر آن آیه بکرم خوانند ایشان را که خوانده بودند از بر آنکه ابراهیم
خوانده ایشان را که قال انکم قوم منکرون • و انی سوف اسمیه بعد الله • [illegible]

و اینجا عبرتی و ملاقی آنانرا که از عقاب ترسند قوله تعالی وفی موسی اذ ارسلناه الی فرعون
بسلطان مبین فتولی برکنه وقال ساحر او مجنون فاخذناه
وجنوده فنبذناهم فی الیم وهو ملیم وفی عاد اذ ارسلنا
علیهم الریح العقیم ما تذر من شیء اتت علیه الا جعلته
کالرمیم و در فرستادن موسی آیتی و دلالتی بود چون بفرستادیم او را با حجتی و دلالتی ظاهر بفرعون
فرعون پشت بگرفت و بگردید و بپهلو خود بگرفت اینه صفت مردی که با او گفت یا ساحر قوم بگرفت
یا زیرکانه خود و گفت این موسی جادوست یا دیوانه بگرفتیم فرعون را و لشکرش و در دریا انداختیم او
را و در وی سبع را بر کنده که در کنار دریا بود و بپهلو خود بگرفت و بگردید و بگرفتیم و انداختیم
که در دریا چون استخوان بر زنند و بپوسیده که اینه قوله تعالی وفی ثمود اذ قیل لهم
تمتعوا حتی حین فعتوا عن امر ربهم فاخذتهم الصاعقة وهم ینظرون
فما استطاعوا من قیام وما کانوا منتصرین وقوم نوح من قبل انهم
کانوا قوما فاسقین والسماء بنیناها بایید وانا لموسعون والارض فرشناها
فنعم الماهدون ومن کل شیء خلقنا زوجین لعلکم تذکرون ففروا
الی الله انی لکم منه نذیر مبین و در ثمود که صالح بود بدانند آیات و معجزات چون گفت ایشانرا
تمتع و بنگارید که بر از عمر دنیا زمانی رسیده تا که اگر ایمان آورید ایشان ایمان نیاوردند و از فرمان خدای بگردنکشی
و طاغی شدند و ایشانرا صاعقه ایشانرا بگرفت و آن آتشی بود که از آسمان بیامد و ایشانرا بسوخت و گفته هر عذابی
که از آسمان آید آنرا صاعقه خوانند و ایشانرا بصیحه و بانگ جبرئیل هلاک شدند و هیچ چیز نتوانستند که برخیزند
و از عذاب خدای بگریزند و قوت انتقام نداشتند که انتقام کشند یا دفع کنند یا بدفع و قوم نوح را پیش
از آن که ثمود بگذشته از عاد و ثمود و قوم نوح ایشان کردند فاسقان بودند از فرمان خدای بیرون شده و السماء
آسمانرا بنا کردیم بقوت و ما قادریم بر آن و زمین فراخ کردیم بر آنکس که خواهیم حق تعالی گفت ما فراخ
صفت چیزی دانیم زمین را بگسترده و نیکو گسترانیدیم ما و بنا بنا کردنیست از خلقان یا بنیادند و نعمت یاد کرده و شکر
نعمت بجای آرید انگاه گفت از هر چه آفریدیم جفت آفریدیم یکی نر و یکی ماده و صفت آفریدیم چون آسمان و زمین
و دریا و بحر و سهل و جبل و آب و نبات و فرشتگان و جن و انس و روز و شب و آفتاب و ماه و ستارگان
کنید و بدانید که خالق این انواع و اصناف ایم که یکی بی همتایم انگاه تعظیم کرد و گفت باخدای گریزید

ابوبکر

ابوبکر دراق گفت اطاعت شیطان باختیار بسیار کنید بدرستی که من شما را ترسانده ام بیان کننده از خدای تعالی
قوله تعالی ولا تجعلوا مع الله الها اخر انی لکم منه نذیر مبین کذلک
ما اتی الذین من قبلهم من رسول الا قالوا ساحر او مجنون اتواصوا به
بل هم قوم طاغون فتول عنهم فما انت بملوم وذکر فان الذکری تنفع
المؤمنین وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون ما ارید منهم
من رزق وما ارید ان یطعمون ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین
فان للذین ظلموا ذنوبا مثل ذنوب اصحابهم فلا یستعجلون فویل للذین
کفروا من یومهم الذی یوعدون باخدای دیگر ای بر سید که من شما را بترسانم بیان
کننده چنانکه قوم تو تا ساحر و جادو و دیوانه خواندند هیچ پیغمبر قوم را پیش از ایشان الا که ایشانرا
ساحر گفتند یا دیوانه چنین گفتند و تکذیب کردند تو نیستی مثل ایشان و ذکر آنرا هم تکذیب کردند انگاه به
سبیل تعجب فرمود و گفت آیا ایشانرا بایکدیگر این وصیت کردند که پیغمبرانرا تکذیب کنند زایشان خود گروهی طاغی
و ظالم اند انگاه فرمود که بگردان از ایشان بگرد و پشت بر ایشان آور تو مستحق ملامت نیستی و کسی را این
ملامت نکند و چنانست که چون این آیت آمد رسول را دشوار شد و گمان برد که وحی منقطع شد و عذاب
فرود آمد حق تعالی رسول را این آیت فرستاد و گفت یاد ده این مومنانرا و وعظ کن که وعظ و پند سود دارد
مومنانرا انگاه برهان بلیغ حجت گفت من نیافریدم پریان را و آدمیانرا الا برای آنکه مرا پرستند و عبادت من کنند
و غرض من و آفریدن ایشان عبادت است بعابد گفت که تفسیر فی عبادتی ایشانرا بعبادت
الی العبودیة و آیه دلیلست بر بطلان قول مجبره که اگر خدای معصیت و کفر بود نمی بخشیدی ایشانرا بر عبادت
آفریدم از ایشان روزی نمیخواهم و نمیخواهم تا مرا طعام دهند خدایست روزی دهنده و با قوة بدرستی که آنکه
ظلم کردند ایشانرا بود نصیبی مانند اصحاب ایشان پس تعجیل مکنید که شما را مهلت است چنانکه ایشانرا انگاه گفت وای
بر کافران از آن روز که روز قیامت والطور کتاب مسطور فی رق منشور والبیت المعمور والسقف
المرفوع والبحر المسجور ان عذاب ربک لواقع ما له من دافع طور زبان
عرب کوه باشد و اینجا مراد آن کوه است که خدای تعالی با موسی بر آن کوه سخن گفت بزبان سریانی

بسم الله الرحمن الرحیم

کفت آن دو کس است یکی را طور سینا گویند برای آنکه بر وی انجیر باشد و برای آنکه بر وی زیتون است خدای تعالی
قسم یاد کرده است و گفت بحق طور سینا و بحق نوشته مرقوم و نامه با نگاشته و یکی گفت این کتابیست که خدای تعالی
بر اولیای خود نوشته و بر ایشان فرستاده و گفته دیوان عمل دیوان اعمال بنده گان است و لوح محفوظ
نیز گفته اند و بیت خانه معمور و آباد و این خانه ایست در آسمان هفتم و گفته در آسمان چهارم برابر خانه
کعبه که آنرا ضراح گویند حرمت او در آسمان چنانست که حرمت کعبه در زمین هر روز هفتاد هزار فرشته در اینجا آیند
و بگرد آنخانه طواف کنند که هرگز نوبت با ایشان نیاید و خانه وی فرشته ایست که او را ازین خوانند و آن
خانه از یاقوت سرخ باشد در عهد آدم ع خدای تعالی آنرا بزمین فرستاد انگاه روزگار طوفان نوح فرود بآسمان
برد و تا آن بکثرت زمانه و نیاز گشته گان باشد حق تعالی گفت که این خانه کعبه است
او بدین خانه است که در زمین بنا کردند و معمور است بمردمان و خدای تعالی بسال آنرا عمارت فرود و بحرمت
آسمان برداشت چنانکه دنیا که بمنزلت سقف است زمین را و بحرمت دریا بیکرد و تا فتحه چون تنور
کرد بنا بنه رسول گفت بنا بدید که در دریا نیست الا حاجیان و معتمر و دریا بحاجی و که زمین آن آتش در زیر آن
آتش است رسول گفت البحر ارق سیدان الیب گفت که ابن عباس رضی الله عنهما مرد و چون دریا گفت که در نوح
کجاست گفت در دریاست ابن عباس رضی الله عنهما گفت راست میگوید چیزیست که رسول گفت روز قیامت
دریاها آتش گشته و با آتش دوزخ برافروزند عبد الله بن عمر گفت دریا فارغ و تهی از ابن عباس رضی الله عنهما
روایت کرده است که دریا پیراست در زیر عرش و عرش و چنین است که از هفت آسمان تا زیر هفتم
زمین دریا و آبیست سبز و در آن بحر حیوان کنند در وقت نخست صور ان چهل روز و شب باران آید بر زمین
تا مردم از گورها برخیزند خدای تعالی گفت باین چیزها که عذاب واقع و نازل خواهد بود و آنرا هیچ دافعی و مانعی
نخواهد بود چنانکه گفت بدینه آمد تا بار رسول گفتن کوه دریا بسیر آید از قیاق را وقت صبح آید بدینه سیدم
رسول نماز صبح میگذارد و الطور چنانست چون با نجا رسید که خدای تعالی میگوید ان عذاب ربک لواقع ما له
من دافع نزدیک آن بود که دم شکافته شود از خوف و هیبت اسلام و در پیدا شد و چنان گمان برد که از جای
برخیزم تا عذاب فرود نیاید ایمان آوردم از سر خدای قوله تعالی یوم تور السماء مورا و
تسیر الجبال سیرا فویل یومئذ للمکذبین الذین هم فی خوض
یلعبون یوم یدعون الی نار جهنم دعا هذه النار التی کنتم
بها تکذبون افسحر هذا ام انتم لا تبصرون اصلوها فاصبروا او لا
تصبروا سواء علیکم انما تجزون ما کنتم تعملون آن روز که آسمان مضطرب و متحرک

باشد

باشد و حرکتش در آینه ماند که کشتی و بر یکدیگر آید باشد موج دریا و کوهها در رفتن آینه و آن تحرک دوم
باشد و که فنا مادر باشد و آنرا علامات خراب دنیا و اشراط ساعت در آن روز و [illegible] گاه خدای
و رسول را آنانکه با اهل خوش بکنند و حق تعالی با ایشان و فرمود که می آنند روزی که می آنند ایشانرا بدوزخ و بعنف
و بزور بآتش جهنم است که خازنان دوزخ اهل دوزخ را دست بگردن بسته بود بشانی با پای ایشان
بسته اند و در دوزخ اندازند و ایشانرا گویند این آن آتش است که شما آنرا بدروغ و داشتید افسحر هذا
خازنان دوزخ گویند آیا که خازنان این سحر و جادو و بیاست یعنی دنیا هر چیز که شما بنود بدیکنید که سحر است
یا حیث که شما نمی بینید چنانکه دنیا میکنید که چشم ما را سحر کرده اند اکنون بچشید این آتش و لازم باشید
بصبر کنید یا مکنید یکسانست بر شما صبر کردن فاکهه کنید سود ندارد و اگر جزع کنید بر شما
بتقاضا بدرستی که شما پاداش دهند عمل بکنید قوله تعالی ان المتقین
فی جنات ونعیم فاکهین بما اتیهم ربهم ووقیهم عذاب الجحیم
کلوا واشربوا هنیئا بما کنتم تعملون متکئین علی سرر مصفوفة
وزوجناهم بحور عین والذین آمنوا واتبعتهم ذریتهم بایمان
الحقنا بهم ذریتهم وما التناهم من عملهم من شیء کل امرئ
بما کسب رهین وامددناهم بفاکهة ولحم مما یشتهون یتنازعون
فیها کاسا لا لغو فیها ولا تاثیم چون ذکر دوزخیان کرد ذکر بهشتیان بکند تا
و بر عکس آنانرا در بهشتها باشند خوش عیش و متنعم و خوشدل بآنچه خدای تعالی ایشانرا داده و نگاه داشت ایشانرا از
عذاب دوزخ که بدیشانرا بخورید و بیاشامید از طعامها و شرابها بدرستی که شما بدان کردید و کار کردید
آنچه کرده بودید تکیه زده بر تختها در بر یکدیگر و حوری فرشته و ایشانرا دهیم و جفت ایشانرا کنیم زنان سیاه چشم
و فراخ چشم را و آنانکه ایمان آوردند فرزندان ایشانرا تابعت کردند ایشانرا بایمان ما فرود آوردیم
ایشانرا بدرجه پدران و پیشوایان ایشانرا بآن نام و اگرچه درجه فرزندان در ایمان عمل صالح بدرجه پدران
نباشد و آن بر جهت تعلیم نقصان نکنیم آنچه حاصل باشد ایشانرا باستحقاق بدهیم و آنچه مستحق نباشد بنصل
بدهیم تا بدیدار یکدیگر شاد مانه باشند که آن جمله سرور و کرامت باشد و در خبرست که فرزندان
و پدران یکجا باشند و آن پدران چیزی بآن نیکو بر سر پدرانرا که با فرزندان فضل کرده باشیم سعید بن جبیر
که صحابه بود گفت از رسول که خدای تعالی فرزندان مومنانرا بدرجه پدران رسانند و اگرچه دون ایشان باشند
و در اعمال و چشم ایشان بیکدیگر روشن شود انگاه این آیه بر خواند والذین آمنوا الی اخر الآیة و هم [illegible]

روایة که از رسول صلعم که چون مرمن بدرجهٔ خود رسد گوید بار خدایا بدرم و مادرم و فرزندان نیکو حال
ایشان چیست گویند ایشان آن عمل ناشسته که اینجا رسیده گوید بار خدایا ایشان را بمن رسان خداتعالی گوید
ایشان را نیز یک وقت آورده انگاه این آیت بر خواند از پیغمبر صلعم روایت کرده اند که روزی خدیجه علیها السلام
از رسول صلعم پرسید که حال فرزندان من که در جاهلیت مرده اند چگونه باشد بدوزخ شوند خدیجه دلتنگ
شد گفت یا رسول الله فرزندان من که ان تو اند گفت ایشان بهشت باشند انگاه گفت فرزندان مومنان
با ایشان باشند در بهشت و فرزندان کافران در دوزخ اگر این حدیث صحیح باشد مراد فرزندان بالغ باشند
بر آنکه خداتعالی بگناه مادر پدر فرزند را نگیرد و عقاب پدر ایشان بفرزندان ندهد چنانکه فرزندان خورد
یعنی نطفه و مضغه را بهشت برند بفضل خود و خداتعالی سخن صریح کرده اند و گفت کل امرئ بما کسب رهین هر مردی
گرو گرفته خود باشد جز اگر که اورده و بوی دهد بر وفق آنچه کرده باشد و ما ایشانرا نه فرستیم بیوه
و گوشتی از آنچه و بدان آرزو کند از انواع گوشتها تا بدون از یکدیگر بگیرند انانی که در دوزخ باشد و باد او خبر باشد
آنانکه بر خانه لا لغو نیاد او باطل و لغو نباشد سیه سبب گفت و او فش نباشد این زیرا
گفت و او دشنام نباشد و لا تاثیم و او هذیان نباشد که ایشانرا بنیز آرد یعنی ایشانرا خورده آن نه باشد
قوله تعالی و یطوف علیهم غلمان لهم کانهم لؤلؤ مکنون
کانهم بعضهم علی بعض یتساءلون قالوا انا کنا قبل فی اهلنا
مشفقین فمن الله علینا و وقینا عذاب السموم انا کنا من قبل
ندعوه انه هو البر الرحیم و میگردند ایشان غلمانی بخدمت که پیغامبرانی که از غایت صفا
که ایشان چون مروارید پوشیده و داشته اند تا بها و باد و آفتاب آنرا نیکو داند و باستماع دیده لؤلؤ عایشه
روایت کرده که مگر کسی از اهل بهشت خدمتکاران را آواز دهد هزار خادم جواب دهد که لبیک لبیک حسن بصری
گفت رسول خدا را پرسیدند و گفتند یا رسول الله خادم چون لؤلؤ مکنون باشد مخدوم چگونه باشد
گفت چنانکه ماه شب چهارده در جنب ستارگان و قبل بعضهم بعضی بعضی آرند و یکدیگر را می پرسند عبد الله
عباس گفت چون از کوی جای خیزند دیگر بمیزان گفته در بهشت و این قول بشارت گوینده باشد از این
در میان قوم و اهل خود خایف و ترسان بودیم خداتعالی بر ما منت نهاد و ما را نگاه داشت از عذاب
دوزخ و سموم نامیست از نامهای دوزخ و این انگاه باشد که دوزخ گذاشته باشند یا پیش از این اندیشه
یعنی خدا را و عبادت میکردیم خاصه و خالص و ما او را بنا پرستیدیم که او خداوند نیکی کار و بخشاینده است
قوله تعالی فذکر فما انت بنعمة ربک بکاهن و لا مجنون ام یقولون

شاعر نتربص به ریب المنون قل تربصوا فانی معکم من المتربصین
ام تامرهم احلامهم بهذا ام هم قوم طاغون ام یقولون
تقوله بل لا یؤمنون فلیاتوا بحدیث مثله ان کانوا صادقین ام
خلقوا من غیر شیء ام هم الخالقون یاد ده این غافله را بنعمت خدای و نعمت پیغامبر که
تو کاهن و فالگوی و دیوانه نیستی آیه دیشمان آمده که بر عنبرهای که مردم را تاخ میکردند از روی ۳۰ یکی میگفت ساحر
و یکی گفت کاهن است و یکی گفت دیوانه است و ذلک قوله تعالی ام یقولون شاعر نتربص یا می گویند که وی شاعر است
ما منتظریم چشم میداریم تا حادثه مرگ وی رسد بگویا ایشانرا ای محمد که انتظار کشیده چشم داریم حادثه روزگار
کار او مرگ او چون من که من نیز چشم میدارم و منتظر باشم و حق شما آنکه چشم میدارید و حق من گفته کاهن باشد
که وی مرا بعبارت از حق که مرا خبر رسیده از احوال و غیوب بی وحی و کاهن خبر کوید و دعوی وحی نکند
بلکه کوید که مرا از این علم حاصل است یعنی بگرفته این بحیله شاعرانه و کاهنانه و چنین باشد که او
زنده باشد تا صبر کنیم تا ببیند چنانکه شما عاقبت دیگر طرفه و زحمت را ببینید دیگر آنکه بدرجهانی برد قوانند بود که وی نیز
در جهانی ببرد ام تامرهم باحلامهم ایشانرا که میگفته و میگویند و این بیمار انگفت که ایشان دعوی
عقل و زیادتی کرده اند و بر دیگران و از علم و معقول خود لاف میزدند که خداتعالی گفت عقل ایشان این اقتضا کرده و ثمره
عقل ایشان نیست اما خود ایشان گروهی طاغیان اند و از حد و اندازه بیرون رفتگان اند برای گوینده که قرآن محمد ان
خود فرا بافته است و از خویش گفته نه چنین است که ایشان گفته اند ایشان ایمان نخواهند آورد و سرآن
نداند که ایمان آرند بقرآن انگاه دلیل گفت بر آنکه این قرآن ساخته بشر نیست که اگر باشد که ایشان بیارند سخن مانند
این و مثل این قرآن اگر راست میگویند چون زبان شماست و همچنان شهر شماست و نسب شما و هر بشریت و فصاحت
و ودیعت هر دانند و مایه چون نتوانید آورد و دلیل کند بر آنکه محمد هم نتوانسته و این گفته و دیعت که اگر بودی شما نیز
نتوانستی توانستی گفتن ام خلقوا یا ایشانرا از هیچ چیز آفریده اند علی ما بحیات گفت بی پدر و مادر و این کیسان
گفت بی خدا ایشانرا بیان کاه آفریده اند قوله تعالی ام خلقوا السموات والارض بل لا
یوقنون ام عندهم خزائن ربک ام هم المصیطرون ام لهم سلم
یستمعون فیه فلیاتی مستمعهم بسلطان مبین ام له البنات
ولکم البنون ام تسئلهم اجرا فهم من مغرم مثقلون ام عندهم
الغیب فهم یکتبون ام یریدون کیدا فالذین کفروا هم
المکیدون ام لهم اله غیر الله سبحان الله عما یشرکون

منکران

منکران قرآن را از انواع کافران و مشرکان انگاه گفت قوله تعالی صورت ساز است و معنی سهد بدیدن عاکن
ای محمد ایشانرا آیا بسنده بود و شان آنرا که در آن روز ایشان مرگ به بینند و بیرون آرند که خدا نه
نکند و سوی کند از ایشان کید ایشان هیچ چیز نه ایشانرا یاری کند یعنی کسی نباشد که ایشانرا یاری کند
و آنانرا که ظلم و ستم کردند یعنی کافران و مشرکان را عذابی خواهد بود پیش از عذاب دوزخ یعنی عذاب گور
این قول ابن عباس است و گفته قتل و اسیر و بند است و این قول عبد الله عباس است و گفته قحط
و جوع هفت ساله است این زید گفت مصایب و احزان و آفات و امراض است که با ایشان رسد در دنیا و
هلاک مال و فرزندان و لیکن بیشتر ایشان ندانند که عذاب با ایشان فرو خواهد آمد تو ای محمد صبر کن حکم
خدا را یعنی این انواع عذاب که با ایشان رسد یا آنچه از ایشان بتو برسد از رنج که ترا از ایشان هیچ باکی نیست
برای آنکه تو در حفظ و نگاه داشت مایی و چشم و دیده ما تسبیح کن ثنا و شکر و ستایش خدای خود انگاه که
برخیزی از مقام و مجلس خود و یکی که سبحانک اللهم و ذکرک مجلس خیر بود بیفزایی و اگر مجلس خیر نباشد کفارت
گناه باشد ابو هریره از رسول صلعم روایت کرده که هر که در مجلس بنشیند که در آن مجلس لغو و کری باشد چون برخاسته
بگوید سبحانک اللهم و بحمدک لا اله الا انت استغفرک و اتوب الیک هر چه در آن مجلس گفته باشد
و کرده بیامرزد و ابن زید گفت نماز کن بعد از خدای تعالی چون از خواب برخیزی تسبیح و تهلیل بگو تا نماز شب
شده گفته که نماز بامداد خواست و گفته که نماز پیشین چون از قیلوله برخیزد و بعضی از شب خدای را تسبیح
گفته مراد نماز شام و عشا است و گفته نماز شب است و ادبار النجوم وقت فیت که ستارگان
ایدر پنهان و جوی صحابه گفته نماز بامداد است و از رسول صلعم روایت است که دو رکعت نماز بشارت از هر چه آفتاب
بر می آید ابن زید گفت نماز فریضه بامداد است سورة النجم یکی است و روایت ابی امامه از ابی بن
کعب روایت کرده که رسول صلعم گفت که هر که سورة النجم بخواند خداتعالی مرا و جمله بندگان که رسول صلعم
که رسول صلعم ایمان آورده باشد و هر که رسول خدا را بحق کرده باشد و ایشان را بهم اهل

بسم الله الرحمن الرحیم
والنجم اذا هوی ما ضل صاحبکم و ما غوی و ما ینطق عن الهوی
ان هو الا وحی یوحی سبحانه و تعالی سوگند خورد بنجم عبد الله
عباس گفت ثریا و بر دیت اذا ثابت الجبال و النجم الطالع و کل نجم ما در سماء اذا هوی اذا سقط
و غاب چون فرو شود بجاهلیت گفت مراد جنس است یعنی ستارگان آسمان فرو شوند چنانکه گفت فبات
بر عرشه و مجاهد و ربیع و ابو العالیه النجم ابو محافظه حقیقت با ایشان قسم یاد کرده بر آنکه دیلان راه رو نگاه

فی قوله تعالی ذلک تقدیر العزیز العلیم وزینت السماء الدنیا بمصابیح وحفظا ذلک تقدیر العزیز العلیم
وزینت آسمان را بستارگان درخشان و نگاه داشتیم آن را از شیاطین رانده شده ایم آنرا که باشد که ستاره بجا نه
ایشان فرود آید مگر بر ایشان نیز علی ع و فاطمه که در خود را رها کنند گفتند اگر بجا نه آید ما آنرا شکنیم یا دست باید کرد
و اگر بجا نه ما نخواهد آمد تا دو نکبت نباشد ایشان هر یکی در محراب خود بود علی ع بر در خود مشغول ستاره روشن
از قطب آسمان جدا شد و گفتند زهره بود و بحر زهره آمد فذلک قوله والنجم اذا هوی که هوی نافقان نعمت
زدند و گفتند الا حق آن محمد اقدس فی علی محمد و حق علی کرم الله شد خدا تعالی قسم یاد کرد بآن ستاره که
در خانه او فرستاد والنجم اذا هوی ما ضل صاحبکم وما غوی بحق و حرمت آن ستاره که در خانه علی ابن ابیطالب
افتاد که صاحب شما گمراه نیست و گمراه نیست بعضی گفتند سبب نزول آیه آن بود که چون رسول ص
هجرت کرد و بمدینه آمد و مسجد بنا کرد و مهاجران که با رسول ص هجرت کرده بودند هر یکی در پیرامن مسجد خانه کردند
و در مسجد گشادند چون مدتی بر آمد اسلام قوی شد و مسلمانان بسیار شدند جبرئیل آمد و گفت خدا تعالی فرماید
که درهای خانها از مسجد بر آرید و از بر در مسجد درها بگشایید رسول ص بمنبر بر آمد و خطبه کرد و پیغام خدا بر ایشان
گزارده گفت که درهای خانها از مسجد بر آرید و از بر در مسجد درها بگشایید و همه درها بر آوردند و درها بر منبر
گشاده و هر که تنها نماند چون چنان دیدند گفتند الا ان محمدا قد فضل فی علی خدا تعالی آیه فرستاد که والنجم
اذا هوی ما ضل صاحبکم وما غوی بحق ستارگان که فرود می شوند که رسول ما ضال و غاوی نیست آنگاه رسول ص
بمنبر بر آمد و بجواب آنها که گفتند که چرا تعصب کرد و خطبه کرد و در آخر خطبه گفت والله ما سددت ابوابکم ولا
فتحت باب علی بل الله سد ابوابکم وفتح باب علی بخدا که من درها نه بر آوردم و درها کردم بلکه خدا درها
شما بر آورد و درها علی گشاده درها که عمر و ابوبکر از بر در بر آورده اند از جا متوان بیشه ابی لهب چون این سوره فرود
آمد گفت و ارث و زن هیزم کش بخدا که محمد را بخانه رسول ص دستک شده که ام و الهم سد بیشه کلیاس کلاب
بلکه با خدا یا سکه از سکات بر او سلط کن تا او بخورد از این سخن بر سر بنا بود که با جمعی از کافران قریش بنا زکاتی
شده در راه بنزد فرود آمد آنجا خواب برد و هاتفی آواز داد که این زمین سبعه است خود را نگاه دار ابو لهب
گفت با سر قریش اعیضنی الیه فانی علی ابن عمه محمد مرا یاری دهید تا شب که من می نیم از دعای محمد بر سر ایشان

آسمان

آسمان جدا شود و بجانب وی فرود شود آن شب اهل مدینه هر شب بر بام رفته اسید آنرا که باشد که ستاره بجا نه
ایشان فرود و مگر بر ایشان نیز علی ع و فاطمه که در خود را رها کنند گفتند اگر بجا نه آید ما آنرا شکنیم یا دست باید کرد
و اگر بجا نه ما نخواهد آمد تا دو نکبت نباشد ایشان هر یکی در محراب خود بود علی ع بر در خود مشغول ستاره روشن
از قطب آسمان جدا شد و گفتند زهره بود و بحر زهره آمد فذلک قوله والنجم اذا هوی که هوی نافقان نعمت
زدند و گفتند الا حق آن محمد اقدس فی علی محمد و حق علی کرم الله شد خدا تعالی قسم یاد کرد بآن ستاره که
در خانه او فرستاد والنجم اذا هوی ما ضل صاحبکم وما غوی بحق و حرمت آن ستاره که در خانه علی ابن ابیطالب
افتاد که صاحب شما گمراه نیست و گمراه نیست بعضی گفتند سبب نزول آیه آن بود که چون رسول ص
هجرت کرد و بمدینه آمد و مسجد بنا کرد و مهاجران که با رسول ص هجرت کرده بودند هر یکی در پیرامن مسجد خانه کردند
و در مسجد گشادند چون مدتی بر آمد اسلام قوی شد و مسلمانان بسیار شدند جبرئیل آمد و گفت خدا تعالی فرماید
که درهای خانها از مسجد بر آرید و از بر در مسجد درها بگشایید رسول ص بمنبر بر آمد و خطبه کرد و پیغام خدا بر ایشان
گزارده گفت که درهای خانها از مسجد بر آرید و از بر در مسجد درها بگشایید و همه درها بر آوردند و درها بر منبر
گشاده و هر که تنها نماند چون چنان دیدند گفتند الا ان محمدا قد فضل فی علی خدا تعالی آیه فرستاد که والنجم
اذا هوی ما ضل صاحبکم وما غوی بحق ستارگان که فرود می شوند که رسول ما ضال و غاوی نیست آنگاه رسول ص
بمنبر بر آمد و بجواب آنها که گفتند که چرا تعصب کرد و خطبه کرد و در آخر خطبه گفت والله ما سددت ابوابکم ولا
فتحت باب علی بل الله سد ابوابکم وفتح باب علی بخدا که من درها نه بر آوردم و درها کردم بلکه خدا درها
شما بر آورد و درها علی گشاده درها که عمر و ابوبکر از بر در بر آورده اند از جا متوان بیشه ابی لهب چون این سوره فرود
آمد گفت و ارث و زن هیزم کش بخدا که محمد را بخانه رسول ص دستک شده که ام و الهم سد بیشه کلیاس کلاب
بلکه با خدا یا سکه از سکات بر او سلط کن تا او بخورد از این سخن بر سر بنا بود که با جمعی از کافران قریش بنا زکاتی
شده در راه بنزد فرود آمد آنجا خواب برد و هاتفی آواز داد که این زمین سبعه است خود را نگاه دار ابو لهب
گفت با سر قریش اعیضنی الیه فانی علی ابن عمه محمد مرا یاری دهید تا شب که من می نیم از دعای محمد بر سر ایشان

جبه رجلا جمع کردند و بر بالای جامه بیتی ساختند و ایشان بر آن خفتند چون از شب پاره بگذشت سنگ بیامد
و از جمله ایشان کسی را نکشت و بجست و بر بالای جامه رفت و بر سینه آن زن بکند آواز داد که قتلنی رب محمد
خدای محمد مرا کشت این بگفت و جان بداد و شیر او را بدرید و بخورد و بر فرق کوه یکی کرد وما ینطق عن الهوی
او سخن نگوید یعنی بهوای نفس و بدلیل و بحجت آن سخن که وی میگوید الا وحی و پیغامی که میرساند والقاء کننده
از قبل خدا و مرجبل و آنکه او را سخت قوت است یعنی جبرئیل ع و قوة او چندانست که بیکدم زده از آسمان
هفتم زمین آید و هر وقت که وحی آورده بی یک ساعت برفتی و باز آمده قوله تعالی علمه شدید
القوی ذو مرة فاستوی وهو بالافق الاعلی ثم دنی فتدلی فکان قاب
قوسین او ادنی فاوحی الی عبده ما اوحی ما کذب الفؤاد ما رای افتمارونه
علی ما یری آموخت و گفت او را که قوتها و عظیم داد و خداوند قوتی عظیم است بحرکت و از شدت جبرئیل
آن بود که هفت شهر استان قوم لوط را از قعر زمین برکند و هر چه را بر چندان بر دو گرد آواز زمین ایشان اهل آسمان بشنوند
آنگاه سرنگون کرد و زیر ساخت عذاب بر کرد و هفتم حق و تعالی و تقدس و خلق طویل خداوند
بالا در آن بود فاستوی یعنی تمام خلق بود و نیکو صورت و تمام بالا وهو بالافق الاعلی سران
گفتند افق اعلی نزد یک مطلع آفتاب در آسمان قتاده گفت افق اعلی بجانب که وی بدید آید
گفتند سنی است که فاستوی جبرئیل است با استاد بر آن صورت که خلقت و پیدا آفریده بود بدان آنکه جبرئیل چون
نزد رسول ص آمد بر صورت دحیه کلبی آمد و بر فرق و هو بخیر جبرئیل باشد و بر قول آنانکه گفتند فاستوی است با استاد
جبرئیل و هو یعنی محمد خلقه کرد و این ساوا و هر چه چندین بود یعنی گفتند در فرق و در آسمان شد و راست
شد و با یکدیگر یعنی گفته است شدند و هم بوحی ثم دنی فتدلی علما درین معنی خلاف کردند
جمله اطبار گفت و قتاده و هیچ که نزدیک شد جبرئیل بر آنکه با افق اعلی مستوی شد و دنی من الارض
بزمین نزدیک فتدلی فتوی با وحی محمد و وحی فرود آورد با محمد چنان نزدیک شد که مقدار کمانی
باشد یعنی یکی گفتند و کلام تقدیمی و تاخیری هست و معنی آنکه ثم دنی فتدلی بدان آنکه قوتی دنو باشد
اول دنو باشد آنگاه دنو باشد و تدلی یک و اصل تدلی نزول باشد بچیزی تا با و نزدیک شود بعضی دیگر
گفتند ثم دنی اقرب من محمد فتدلی و قرب سنه و این روایتی اصل است در سیاق حدیث معراج گفت
نزد فی الجبار من محمد فتدلی حتی کان منه قاب قوسین او ادنی یعنی قدر هم رسول ص نزدیک بمعنی رحمت
و تمکین محمد و مکانت او و علو رتبه و قرب ساقه رحمت چنانکه گفت و اذا سالک عبادی عنی فانی
قریب و معلوم است که قرب قرب ساقه نخواست چه قرب ساقه از صفات اجسام است بعضی دیگر

گفته

گفته و باعتبار اندرش فتدلی فاوحی الی عبده رسول ص بسا قاله اندرش نزدیک شد نیکو آنجا رسید سجده شکر
کرد آنگاه در سرش بجانب نزدیک شد که مقدار دو کمان حسین بن الفضل گفت محمد بدرش نزدیک شد پس در آنجا نشست
یعنی ست و جبرئیل ع قاب سرش زد و سرش را جای قرار بیش و معلق ایستاد بعضی از اهل معانی گفته
این عبارت از آنکه محبت ثابت رفعت منزلت و اسرار این آنست که دو معاهد با هم چون خواستند که
که عهد صفا و عقد وفا مؤکد کنند که کاهی بیا و فرزند و بیکدیگر بازنهادند یعنی با شفا هم و متعاهد هم کی از ما
حایت ما جستن عهد کرد او ادنی قیل او ادنی بلکه نزد یکتر و بعضی عقلان گفته بر آنکه وقت که انجا حاضر
عصمت ص بحق بود فاوحی الی عبده جبرئیل و وحی کرد بمحمد آنچه خدا بجبرئیل وحی کرد و در هیچ خیانت
و زیادتی و نقصانی نکرد سید بن جبیر گفت وحی این بود که یا ایها المدثر قم فانذر و بعضی گفته وحی این بود که
او را گفت بهشت حرام است بر پیغمبران تا آنکه تو بر او در آیی و وحی تو اند شد و بر استان تو امت تو اند رسول ابو
الخیر زنده گفت سنی آیه کرد اند شعر بن الجبیر لمن لک کمک • خط و قلم منه بشه • و در تفسیر اهل البیت ع
آمده که حق تعالی شب معراج نعمتها ما اوحی یعنی وحی کرد با رسول ص و معنی آیت که فاوحی الی عبده فی علی ما
اوحی آنکه چون وقت آمد گفت لم ما اوحی الیک من ربک این مهمات است بینها انزلنا الیک من ربک فی علی
لیلة المعراج ما کذب الفؤاد ما رای دل او دروغ نگفت و آنچه دید و گفت گفته فؤاد که عالم است یعنی فؤاد که نشاست
تنگ نکرد و آنچه دل او دید خلاف کرد اند تا چه دید بلکه تنگ کرد آنچه باشد و اخبار که درین معنی آورده اند
و آنچه رسول ص خبر داد و هیچ مشکلی که ظاهر آیت که ما کذب الفؤاد ما رای دل محمد و آنچه دید دروغ نگفت
با او دلها فرد با دل اوست و رویت دل باشد که چشم حفظ قرآن و جز بدین است چون بدل صفات
جز علم نباشد که ادراک بدل نگفت بچشم کنند و چند از اصحاب رسول ص روایت کرده اند که رسول ص را پرسیدند
که شب معراج خدا را دیدی گفت رایته فؤادی و لم اره بعینی گفت بدل دیدم او را بچشم ندیدم و قوم را رای
حمل کرده اند بر عموم و اینرا باشد که هر چه دید از آلاء و نعماء بهشت و دوزخ و هر چه آن شب دید شامل آن باشد
سروق گفت عایشه را گفتم که رسول خدا شب معراج خدا را دید گفت متعجب شد و گفت حق تعالی که موسی را بر طور
سخن گفت سخن گفتم بر حیث این که در قرآن میگوید گفت کجاست گفتم در سوره النجم گفت چنین نیست
تا آنجا رسیدم گفت رسول ما شاکر باش این شب یک تن بکلام را بوده اند و فوق کاه بوده اما جبرئیل ع بصورت خود را و رسول ص
دید و رویت خود آنگاه گفت هر که ترا گوید که محمد خدا را دید در دروغ گوی بدیه خدا تعالی میفرماید لا تدرکه الابصار
یدرک الابصار را تمامی هر چه محمد دیده است و آنچه دیده است و آنکه بیکدیگر و آنچه دیده است
قوله تعالی ولقد رآه نزلة اخری عند سدرة المنتهی عند جنة الماوی

جنة المأوى ۞ إذ يغشى السدرة ما يغشى ۞ ما زاغ البصر وما طغى ۞ لقد رأى من
آيات ربه الكبرى ۞ بدرستی که دیدید یکبار دیگر یعنی جبرئیل را در سدرة چون جبرئیل را بآسمان سدرة که در
آسمان ششم است دید و دیگر بار یکبار دیگر که وی آمد در سدرة ابر که جبرئیل را دید هر روز آسمان
بپوشید چنانکه از آسمان هیچ چیز ندید پس وی در سدرة سلام کرد و سدرة از وی بترسید و از هوش
برفت پس بهوش آمد پس سر بر سجده فاتحه بر وی خواند و ذلک قوله ولقد رآه الاخرى ای جبرئیل یا محمد
جبرئیل یا محمد بار دیگر بدید ای سدرة المنتهی در سدرة آن شکل و صورت و آن درخت را سدرة المنتهی آن گویند
که بعد از خلق تا بآنجا باشد آن نهایت علم خلق است و سدرة را بعربی کنب الاجمار پرسیدم از سدرة گفت
درختی است در زیر عرش و ساق وی بر کنار او سر جامه بر زمین است و علم خلایق تا بآنجا برسد و آنچه ورای
آن است جز آن را جز خدا نداند و گفته اند تا آنکه ارواح مؤمنان آنجا رسند بوهب بن منبه گفت سدرة
گفت شب معراج سدرة المنتهی رسیدم ملائکه گفتند که این سدرة است هر برگی از آن قوی بود با جامه چون زمین
توبا شد گفت نگاه کردم چهار جوی دیدم که از بن وی بیرون می آمد و ذلک قوله تعالی فیها انهار من ماء غیر آسن یکی آب
و یکی از شیر و یکی از انگبین و چون وی بر سوار نیک دو صد سال در سایه وی بر فتی اسماء بنت ابی بکر گفت از رسول
شنیدم که در زیر او بسر وی افکنده بود جهان زر است میوه او بسیار است گفت یکی برگ او دو دنیا
سایه کند میوه او انواع حلی و حلت و هر لون و از آن میوه بود باشد و اگر سواری نیک رود بسی
نیفتد و خواهد که در ساق او بگردد بر شود و بر سر او آخر رسد و آنرا باز نرسد و در سبیل عبادت سلام است
که رسول را پرسید از وصف سدرة المنتهی گفت درختی است در آسمان هفتم بر وی از فرشتگان شاخ بر شاخی
هزار هزار برگ است در زیر هر برگ هزار هزار گروه و سر هر گروه و سی اند هزار و گفته که سدره و طوبی یکیست
اذ یغشى السدرة چون باز پوشید سدره را حق بصر گفت فرو بود از خدای آنرا باز پوشید تا از آن
فرو پوشش شد و پرسیدم گفت بر هر برگ از برگهای وی فرشته را دیدم که خدای را تسبیح و تهلیل میکردند
ابن عمر روایت کرده در این آیه که آنچه بود رسید و باز پوشید و بیارامید از ملائکه تعالی فرشتگان
باشند که بر وی نشسته بودند آنجا چون رسیدم ایمن شدم گفت و در آن حاجت بخواه و چیزی دیگر گفت
شب معراج سدرة المنتهی رسیدم و شناختم که آن درخت سدرة المنتهی است بر برگ وی بار نشسته دیدم با سد
سبوها و بر هر برگ از آن برگها وی فرشته را دیدم که خدای را تسبیح و تهلیل میکردند
ابن عمر روایت کرده در این آیه که آنچه بود رسید و باز پوشید و بیارامید از ملائکه تعالی فرشتگان
باشند که بر وی نشسته بودند آنجا چون رسیدم ایمن شدم گفت و در آن حاجت بخواه و چیزی دیگر گفت
شب معراج سدرة المنتهی رسیدم و شناختم که آن درخت سدرة المنتهی است بر برگ وی بار نشسته دیدم با سد
سبوها و بر هر برگ از آن برگها وی فرشته را دیدم که خدای را تسبیح و تهلیل میکردند

بدیدند

بدیدند عد ولقد رآه نعمت رآه بعد ای بدید آیات خدای آنچه بزرگتر بود که آیات بود چون دیدار آسمان بر دیدند
و ملکوت آسمانها را بدیدند قوله تعالی أفرأيتم اللات والعزى ومناة الثالثة
الأخرى ۞ ألكم الذكر وله الأنثى ۞ تلك إذا قسمة ضيزى
خبر کرد باشرکاء و گفت می بینید شما ای گروه مشرکان لات و عزی و مناة خدایان اند و آنها که
بصنعت بود بطایف که ایشان را می پرستیدند و گفته که لات بنی بود که قریش آنرا پرستیدند و گفته عزی
صنمی بود ایشان مغفان بود و مناة هذیل و خزاعه را بود و گفته این همه بتانی بود اند سنگ و کعبه که ایشان را پرستیدند
و گفته عزی صنمی بود عطفان را سعده ذاریم بالای ایشان نهاده بود و سبب آن بود که آن قریش را دیگر
سفاره میکردند با بطن النخله آمد و قوم خود را گفت اهل مکه را دو کعبه است که بآنجا طواف می کنند
و خدایان ایشان را می پرستند و خدایان گفته بر هر چه فرا پیدا کنند تدبیر سازم برفت و سنگی از
کوه سفار بر کند و بکی از کوه و بیاورد و بنهاد بر ابر یکی که کعبه ایشان صفا و مروه است و سنگ کوفت و بنهاد
و در این خرابی و گفت این سبوده است این را می پرستید و آنرا طواف میکنید همچنین میکردند تا رسول صلعم که آنجا شد
بفرمود تا آنجا روند و آن سنگها بر آرند و آن درخت را از بیخ بر کنند آنچه بینند و بر آنجا شد خالد رفت
و آن درخت را از بیخ بر کند و مروه قاطر بر این بیخ از وی بر آمد و آنرا بکشت رسول صلعم آنرا جزء داد
گفت آن خرد بود صنم عطفان را و حق سبحانه و تعالی است بر سبیل نعمت یعنی تا خرد و صنع الله مشرکان گفته
که این بتان و فرشتگان دختران خدای اند ایشان را گفته می شما را فرزند اند نه خدای را پس آنچه مشرکان
بر آن خود اختیار کرده اند آنچه فرو بر بیارا و خدا تعالی این قسمت بجبه و از حق و باطل قوله تعالی إن
هي إلا أسماء سميتموها أنتم وآباؤكم ما أنزل الله بها من سلطان إن
يتبعون إلا الظن وما تهوى الأنفس ولقد جاءهم من ربهم الهدى
أم للإنسان ما تمنى ۞ فلله الآخرة والأولى ۞ نیست این بتان الا اسماء که شما و پدران
شما بر ایشان نهاده اند خدا تعالی هیچ حجت و بینی فرستاده است ایشان را پس روی نیکنامه کنند آنچه هوا و
ایشان است و آن پندار خدایان و شفاعت بمادت بر ایشان جز نامی نیست و آن نام شما نهاده اید و پدران شما آنکه بعضی
نگاه و بعضی بهوا نفس و بعضی حجت و بینی و بصیرت و بدرستی که بایشان آمد از خدای تعالی هدی و بیان و آمد بر آنکه ایشان خدای
نیستند و خدایان نشایند و بماد تجز خدای تعالی را نشاید که نام فرو نشان استهزا است بر سبیل انکار و نیست مردم را
آنچه تمنی کنند و آرزو خواهند و بیند این که از این بتان شفیعان ایشان خواهند بود و این خیالی است باطل و فاسد
که ایشان را هرگز شفیع نخواهد بود خدای است دنیا و آخرت آنچه خواهد بدهد و آنچه خواهد منع کند نه بهوا و مراد کافران

کر آنچه ایشان تمنا کنند ایشان را باشد قوله تعالی وكم من ملك في السموات لا تغني
شفاعتهم شيئا إلا من بعد أن يأذن الله لمن يشاء ويرضى ۞ إن
الذين لا يؤمنون بالآخرة ليسمون الملائكة تسمية الأنثى ۞ وما لهم
به من علم إن يتبعون إلا الظن وإن الظن لا يغني من الحق شيئا
فأعرض عن من تولى عن ذكرنا ولم يرد إلا الحياة الدنيا ۞ ذلك مبلغهم
من العلم إن ربك هو أعلم بمن ضل عن سبيله وهو أعلم بمن اهتدى
با فرشته که در آسمانهاست و این کافران می پرستند و اعتقاد میکنند که ایشان دختران خدای اند و شفاعت
خواهند کرد و حق تعالی ایشان چگونه شفاعت کنند که هیچ سود ندارد شفاعت ایشان را مگر آنکس که
خدای دستوری دهد و رضا دهد بدرستی که این کافران که بقیامت ایمان ندارند فرشتگان را بنام زنان می خوانند
از آنجا که گفته فرشتگان دختران خدای اند و ما لهم به من علم ایشان را هیچ علمی و آگاهی نیست ایشان را
نیکنامه الا گمان و گمان از حق هیچ غنا نکند و هیچ سود ندارد و بجای او بنیاسته انکار سود و راکت برگرد و
اعراض کن از آنکس که او اعراض کند و پشت بر ذکر ما کند یعنی قرآن و گفته مراد توحید است و ایمان
گفته رسول صلعم بخواست زندگانی دنیا ذلک مبلغهم علم ایشان از علم و دانش است و بیش از این نیست
نیست ایشان را بثواب آخرت و احوال قیامت قد علم و دانسته است که دنیا بر آخرت اختیار کرده اند انکار گفت که
خدا داند عالمتر است بآنکس که گمراه شده از راه و آنکس که راه یافته است و راه یافته و داند و شناسد و هیچ
بر او پوشیده نیست قوله تعالی ولله ما في السموات وما في الأرض ليجزي الذين
أساؤوا بما عملوا ويجزي الذين أحسنوا بالحسنى ۞ الذين يجتنبون كبائر الإثم
والفواحش إلا اللمم إن ربك واسع المغفرة هو أعلم بكم إذ أنشأكم
من الأرض وإذ أنتم أجنة في بطون أمهاتكم فلا تزكوا أنفسكم هو أعلم
بمن اتقى ۞ خدایراست آنچه در آسمان و زمین است بلک ملک هر کس که از آن چیزها دارد بهاست و آنچه در آن
باشد جزا و کیفر باشد که با دانش دهد آنانکه بد کرده باشند یعنی بدی و جزا دهد آنانکه بنیکوی قیام نموده
باشند انکار گفت الذين آنانکه اجتناب کنند از بزرگ گناه کبیره و از فواحش و صغائر الا گناهی که نه
بقصد از ایشان صادر شود یا گناهی صغیره و خوردی چنین خدای تعالی مغفرتی واسع و آمرزش بسیار است بیامرزد گناه
خود را و بآن مواخذه نکند گفت لم آنست که قصد کنند که کنند و نکنند انکار که توبه کند و این قول مجاهد است
و روایت عطا از عبد الله عباس بعضی گفته اند مراد آن گناهانست که جاهلیت کردند و سبب نزول آیه آن بود که مشرکان

مسلمانان

مسلمانان را گفتند شما بود با این معصیت و فواحش میکردید اکنون بر ما عیب میکنید و ما را وعید میکنید
خدای تعالی این آیه فرستاد و این قول زید بن ثابت است و روایت والبی از عبد الله عباس بعضی دیگر گفتند بهترین
چیزی که بلم ماند و خبر آن می شاید کرد گفت ابو هریره روایت کرد از رسول صلعم که او گفت چون خدای تعالی
نام کسی در زنا نویسد آن لامحاله راست باشد اگر بچشم نگرد زنا چشم باشد و اگر بزبان گوید زنای زبان باشد
و اگر لمس کند زنای دست باشد و اگر سوی کند زنای پای باشد و اگر بفرج کند آن زناست و آنرا شهوت
دیگران لم باشد یعنی نیست و اضافه بازنای فرج عطا گفت لم علامه نفس باشد گناه که هر بعادت
کرده باشد و آن آنست که رسول صلعم گفت ما مؤمن الا وله ذنب یصیبه الفینه بعد الفینه لا یقارفه حتی یفارقه
الدنیا محمد بن الحنفیه گفت لم مهجزی باشد که هر دم بآن مست کنند از خیر و شر و دلیل این تاویل
آن خبر است که روایت کرده اند ان للشیطان لمة وله الشیطان الوسوسة ولمة الملک الالهام معنی
این آنست که خدای تعالی گفت من حسنات و اجر انیکوتر از آن کم که ایشان کرده باشند و ایشان آنانند که از کبایر
و فواحش اجتناب نمایند الا گناهی که از آن توبه کنند یا صغیره اگر چه توبه نکنند یا گناهی که کرده شود بی قصد آن
از خدای مغفور باشد خدای تو فراخ آمرزش است بر وی بزرگ نباشد آمرزیدن گناهان و اگر چه بزرگ
باشد و گناه بنده اگر چه عظیم بود رحمت خدای از وی بزرگتر است یکی از جمله بزرگان بسیار گفتی الهی
اگر همه عالم را بیامرزی مشت خاک را آمرزیده باشی و اگر همه عالم را بسوزی مشت خاک را سوخته باشی بر تو شوار
نیست آمرزیدن گناه در خبر است که حسن مالی ابو نواس را در خواب دید گفت ما فعل الله بک
خدای با تو چه کرد گفت غفر لی بشیئین قلتهما امر ایامر زید بدو بیت که گفت بودم و این آنست
من انا عبد الله حقا ذا ذنبت لا یغفر لی فمتی ۞ العفو یرجی من بنی آدم ۞ فکیف لا یرجا من بنی
هو الذی علم کم او عالمتر است بشما چند شما را از زمین بیافرید یعنی آدم را که اصل شما اوست
و برای آنکه نطفه همه از غذاست و غذا از زمین است پس از زمین آفریده باشند و چون شما جنین
بودید در شکم مادران خود پس خویشتن را تزکیه مکنید و مدح یکدیگر مگوئید و براه ساخته خود بزبان خود
مگوئید مجاهد و مقاتل گفتند جماعتی را عادت بود که طاعت خود باز گفتندی و بآن تبجح کردندی که نماز و روزه
ما و زکوة ما و حج خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت خود را ستایید که اوست اعلم بکسی که عالمتر است
بمتقیان که کیست که از معاصی بپرهیزد و بطاعت عمل کند و آنچه کند برای خدای کند افرأيت الذي
تولى وأعطى قليلا وأكدى أعنده علم الغيب فهو يرى أم لم ينبأ بما في صحف موسى وإبراهيم الذي
وفى ألا تزر وازرة وزر أخرى وأن ليس للإنسان إلا ما سعى وأن سعيه سوف يرى ثم يجزاه

الجزاء الاوفى عبد الله عباس وسدى گفتند كه اين ايات در حق عثمان بن عفان آمد كه عادت او
آن بود كه صدقه و نفقه نيكو كردى برادرى بود ويرا از جهت رضاع نام او عبد الله بن سعد بن ابى سرح و او
منافق بود او را بملامت كردى بران داون گفت چنين كه تو ميكنى زود باشد كه درويش شوى
و محتاج گردى بخواست عثمان گفت من گناهان بسيار دارم اين براى آن ميكنم كه كفارت گناهان من باشد او
گفت اين اشتر كه داده بر حمل و الت بمن ده تا بحمل گناهان تو بر گيرم و اشتر بدو داد و گواه بر گرفت و دست
ازان صدقه دادن بداشت خداى تعالى اين آيه فرستاد و گفت اَفَرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلَّى ديدى اى محمد آن
مرد را كه بگريخت و بهزيمت شد روز احد و چيزى اندك داد و بصاحبش عبد الله بن سعد يعنى اشتر كه بدو داد
وَالَّذِي وان خير كه ميكرد باز گرفت چون اين آيه آمد بران متاسف شد و باز خير كردن و عطا دادن شد
عطاء بن يسار گفت آيه در مردى بامداد كه در ساخته بود تا پيش رسول آيد يكى ديگر گفت چه خواهى كردن او را گفت
ما را از خير او نصيبى ايم گفت اينكه ساخته مراده من جمله گناهان تو بر گيرم اين آيه فرود آمد در واعتقد عكرمه
انكار است بر آنكس كه او تحمل گناه غيرى خواست كردن گفت بنزديك او علم غيب است كه با وجه خواهند
كردن و اوحى بيند يعنى ميداند كه آنچه او گفت از تحمل گناه و بكرى چنان است كه او گفت يا خود
او را خبر نداده اند از آنچه در صحيفها و اسفار و اجزاء توريت موسى است و نيز صحف ابراهيم عه كه او وفا كرد
بعهدهاى خداى تعالى كه هيچ كسى گناه خود بر ديگرى نهد بعضى از مفسران گفتند پيش از ابراهيم عه نظر در كار
را عادت بود كه پدر را بگناه پسر بگرفتندى و برادر را بگناه برادر بگشتندى و خويش را بخويش بگرفتندى
تا خداى تعالى ابراهيم عه را بفرستاد و بر او نازل كرد در صحف ابراهيم اَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى و ابراهيم عه را
كرد بوفا و وفا على وان بود كه عمل كرد بانچه ويرا فرمودند و قيام كرد بگذاردن رسالت بخلق و از عهده تكليف
نبوة بيرون آمد و بعهد وفا كرد و هيچ گفت بانچه بخواب ديد و وفا كرد و پسر را قربان كرد ابو العاليه
گفت اركان اسلام تمامى بجاى آورد و ذلك قوله وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ عطاء بن السائب گفت
ابراهيم عه بامتحان خداى تعالى كرد بهيچ چيز نخواهد از هيچ كس جز از خداى تعالى چون او را بآتش انداختند جبرئيل عه آمد باو
گفت هيچ حاجت دارى گفت دارم اما بتو نه خداى تعالى باين خصلت بر وى ثنا كرد ابو بكر وراق گفت
ابراهيم بشرط دعوى قيام نمود خداى تعالى او را گفت اَسْلِمْ او گفت اَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ خداى تعالى او را بصحت
دعوى مطالبه كرد و امتحان كرد او را در نفس و مال و فرزند و دين بنيران داده و فرزند بقربان و مال بمهمان خداى تعالى
ويرا فداء او خليل از سماعيل بن عبد الله از پدرش روايت كرده اند كه رسول گفت خبر دهم شما را كه خداى تعالى ابراهيم را چرا
و فداء او خليل گفتند بگوى يا رسول الله گفت براى آنكه مهمان داد و شبانگاه بگفتى سُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ

تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِيًّا وَحِينَ تُظْهِرُونَ و جامع اين آيه كه
اَلْآخِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى و در ميان آيه وَلْيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ آنست كه
اين آيه محكم است بر طارحود و آن متاول است و در آيه ضلالت آمد است گفت ايشان بار گناه خود بر
گيرند و بار گناهاى ديگر با بار گناهاى ايشان يعنى مثل بار گناه اناكه بدعاى ايشان ضال شده باشد نيز
آن چنان كه گفت مَنْ سَنَّ سُنَّةً سَيِّئَةً فَلَهُ وِزْرُهَا وَوِزْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْتَقِصَ
مِنْ وِزْرِهِ شَيْءٌ معنى آن است كه و مثل وِزْرِ مَنْ عَمِلَ بِهَا وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى و آنكه
نيست آدمى را الا آنچه كرده است يعنى جز اوفراب و پاداش آنچه كرده باشد و مراد بسعى عمل است و اجتهاد
كه روايت كرده اند از آنكه خداى تعالى فرزندان را سعى صلاح پدران در بهشت برد و گفتند اين آيه منسوخست بقوله
وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ و اين درست نيست از براى آنكه از ميان دو
آيه منافى نيست و جمع ميان ايشان درست است و اخبار بآنكه احاد است محتمل است تاويل را كه مطابق
اين آيه باشد و آيه محكم است و اخبار بر جاى خود است تعلق در تفسير خود آورده است كه عبد الله طاهر
والى خراسان حسين بن الفضل را خواند و گفت مرا سه آيه مشكل است در قرآن گفت آن كدام است
گفت قوله تعالى فى قصة ابن آدم عليه السلام فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ و رسول ميگويد النَّدَمُ تَوْبَةٌ چرا توبه وى
قبول نيامد و ديگر قوله وَإِنَّ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى بسيار اضعافا مضاعفة چيست و ديگر قوله تَأْكُلُ
يَوْمَ هُوَ فِي شَأْنٍ او هر روز در كارى و شانى ديگر است و قول رسول صحف الفلم بما انت لاق مناقض
اينست حسين بن الفضل جواب داد كه چنين است و بر قتل وى بر حمل بودند و هم توبه نباشد از قتل و جواب
دوم وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى اين عدل باشد و اگر كسى را مزد جزا دهد بفضل باشد و جواب از آيه
سيم كه گفت هر روز در شانى است باول ابدا كرد و بذكر احوال اعاده كند عبد الله طاهر را
اين جواب خوش آمد برخاست و بوسه بر سر مرد وى داد و جوابى ديگر شافى تر اين مسايل را آنست
كه اولا ندم مجرد توبه نباشد تا آنكه قصد باوى نبود چون قصد باوى بود هم توبه نباشد تا آنكه عزم باوى
مقارن باشد كه در مستقبل خلاف آن فعل نكند و چون توبه وى برين وجه نبود توبه نبود و جواب دوم مسلم است
كه جز خداى تعالى نداند كه بر فعلى كه مكلفى بكند بر وجه ما سبق چه مقدار باشد او را و مقادير ثواب و عقاب جز خداى تعالى
نداند و باول مقايس استخراج نتوان كرد و از اينجاست كه روا بود كه زيد طاعتى كند بر وجهى كه او را
يك ثواب واجب بود و عمرو همان طاعت بكند صد جزو ثواب مستحق بود لاختلاف وجه الذى بها كان عليه و جواب
سيم مراد بصحف القلم بما انت لاق آنست كه در اول حكم كرد و بنوشت كه در اوقات مستقبل بحسب

مصلحت هر روز و هر ساعت چه خواهد كرد آنكه با وقات ميكرد و ميكند ابو بكر وراق گفت اِلَّا مَا سَعَى اِلَّا آنچه نيت
كرده باشد بيان قوله تُحْشَرُ النَّاسُ عَلَى نِيَّاتِهِمْ وَإِنَّ سَعْيَهُ وآنكه كرد او را و عمل وى زود باشد كه ببيند يعنى جزا و عمل سعى
وى بيند نه آنكه ويرا جزا دهد جزاى تمامتر و هيچ بكاهد و ناقص نكرداند وَأَنَّ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى وَأَنَّهُ
هُوَ أَضْحَكَ وَأَبْكَى وَأَنَّهُ هُوَ أَمَاتَ وَأَحْيَى وَأَنَّهُ خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنْثَى مِنْ نُطْفَةٍ إِذَا تُمْنَى وَأَنَّ عَلَيْهِ
النَّشْأَةَ الْأُخْرَى وَأَنَّهُ هُوَ أَغْنَى وَأَقْنَى وَأَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشِّعْرَى باز گشت و نهايت كار با خداست
جل جلاله تا مركى را بقدر استحقاق جزا دهد و گفتند ابتداء سنت از وست و نهايت آمال بدو و بعضى گفتند
نهايت فكرت تا بدو است چون بدو رسد بپايانش قوله لِلْفِكْرِ سَقْفٌ وَالرَّبُّ شَهْرٌ بن جوشب از ابو هريره روايت
كرد كه يكروز رسول عه در مسجد رفت و اصحاب را گفت فِيمَ أَنْتُمْ شما در چه كار ايد گفتند نَتَفَكَّرُ فِي خَلْقِ اللَّهِ
در خداى تعالى فكر ميكنيم گفت تَفَكَّرُوا فِي الْخَلْقِ وَلَا تَفَكَّرُوا فِي الْخَالِقِ فَإِنَّهُ لَا يُحِيطُ بِهِ فِكْرٌ گفت تفكر در خلق كنيد نه در خالق
كه فكرت بوى نرسد خداى تعالى هفت آسمان بيافريد ستبرى هر آسمانى پانصد ساله راه است و از آسمان
تا آسمان ديگر پانصد ساله راه است و هفت زمين همچنين آفريد و در آسمان هفتم دريا ايست كه عمقش چند آنكه
از دو هفت زمين تا بالا هفت آسمان و خداى بر آن دريا فرشته ايست كه آب آن دريا تا بكعبش رسيده است
وَأَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَ وَأَبْكَى آنست كه بعد بخنداند و بگرياند از آنكه خداى تعالى بخنداند از آنكه خواهد و بگرياند آنكه
اسباب خنده و گريه حاصل كرداند كه عندان ضحك و بكا حاصل شود پس گريه و خنده از بنده باشد و سبب آن از خداى تعالى
بود و اگر مطلق فعل خداى بودى امر و نهى بوى تعلق نگرفتى فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا و حقيقت شدن تفسير كشاف
باشد در طريق روى نزد يكى چيزى كه ببيند يا شادى كه در دل آيد و گريه جريان آب چشم بود بر روى از غم و درد دل
پديد آيد و باشد كه از غايت شادى بود چنانكه گفت وَمِنَ السُّرُورِ بُكَاءٌ عايشه گفت سيرت رسول و اين آيه آن
كه رسول عه بقومى بگذشت از صحابه كه مى خنديدند گفت لَوْ تَعْلَمُونَ مَا أَعْلَمُ لَبَكَيْتُمْ كَثِيرًا وَلَضَحِكْتُمْ قَلِيلًا اگر
شما دانستيد آنچه دانستم خنده تا اندك بدى و گريه تا بسيار جبرئيل عه آمد و اين آيه آورد وَأَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَ وَأَبْكَى
رسول عه باز پس آمد و آيه را بر ايشان خواند و گفت چهل گام نرفته بودم كه جبرئيل عه آمد و اين آيه آورد طاهر
مقدسى باز رسيدند كه فرشتگان لختى باشد گفت هر چه زير عرش اند تا خداوند دوزخ را بيافريد تخنيد اند عمر را
پرسيدند كه اصحاب رسول خنديدى گفت اى والله وليكن ايمان در دل ايشان استوارتر بود از كوههاى
رواسى جاهد گفت اهل بهشت را بخندانند در بهشت و اهل دوزخ را بگريانند در دوزخ رواية
كرد مالك كه جهود نزد امير المؤمنين على ابن ابى طالب عليه السلام پرسيد ازين آيه گفت خنداند
و گريانند كار ديگران نباشد فلسفيان باشد امير المؤمنين على گفت كه معنى اينست كه اوست آنكه

كه ابر را بگرياند بباران و باغ را بخنداند در بهار باران بشكوفها و الوان ابكى السحاب بالامطار وَأَضْحَكَ الْأَزْهَارَ
بالانوار دلهاى عارفان را بخنداند بنور عرفان و دلهاى كافران را بگرياند باكار و كفران و اوست آنكه ايى كه
بميراند در دنيا و زنده كرداند در قيامت و گفتند كه بدر را بميراند و پسر را زنده كرداند و اين را بدين معنى نفرمودند
و قدر اى الشباب الروح من بدنى و قد ان المشيب الروح فى بدنى اى و الذى كافر را بميراند بسبب انكارش
و مومن را زنده كرداند بسبب براى معرفت و اقرارش أَوَمَنْ كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ أماتت عن ذكره و احيا بتوفيق
معرفته و ايقان و قيل اماتت بعدله و احيا بفضله و اماتت بالنقم و الكرمان و احيا بالجود و الاحسان آنخداى
كه هر چه افريد جفت آفريد و از حيوانات نرى و ماده آفريد براى تناسل و توالد تا منقطع نشود و جهان ابان باشد چنانكه
وى خواهد از نطفه آفريد از پشت نر و در رحم مادينه ريخته شود وَقِيلَ هُوَ اى اى قدله از نطفه كه از وى تقدير حيوانى
كرده شود بدستى كه بر وى آفريدن باز پسين سبق باز آفريدن ديگر باد و آنكه خلق را زنده كند پس از مرگ و اوست
كه خلقان را تو اگر كرد بمال و سرمايه و اوست اغنى گفت نه اگر كرد بنر و سيم و قنيه و اوست اقنى
كاو و گوسفند ابن عباس گفت اقنى اى راضى بما اعطى ترا بانچه داد ترا و اغنى كرد وَقِيلَ أَغْنَى نَفْسَهُ عَنِ الْخَلَائِقِ اليه خود را از
خلقان بى نياز كرد و خلقان را بخود محتاج كرد لغتش گفت قوله كه كردم و درويش كرد ايندم و اوست
آنخداى كه آفريد كار و خداوند شعرى است و شعرى ستاره ايست در آسمان غربى كه او را مرزوم خوانند و كوكب مرزوم
ديگر است و شعرى ديگر و شعرى دو است يكى شعرى عبور است كه جره را عبره كرد و ديگرى شعرى غميصا
كه روشن نيكو دارد و حشمى را ماند كه نزكن شده باشد و در ما الحلم عربيست كه سهيل و شعرى بيك جاى
بودند سهيل بنجد آمد ماى شعرى العبور بر عقب بيامد زهره كذ كرد غميصا باستاد بفراق سهيل ميگريست
تا چشمش نزكن شد و مراد اينجا شعرى العبور است كه خزاعه از پوست بدندى و گفتند كه ويرا براى آن
مى پرستيم كه مستاركان فلك حرمش بزند و او بطول اولين كسى از ايشان كه آن كوكب بر وى او را عبد الشعرى
العبور گفتند وَأَنَّهُ أَهْلَكَ عَادًا الْأُولَى وَثَمُودَ فَمَا أَبْقَى وَقَوْمَ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا أَظْلَمَ وَأَطْغَى
وَالْمُؤْتَفِكَةَ أَهْوَى فَغَشَّاهَا مَا غَشَّى فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكَ تَتَمَارَى هَذَا نَذِيرٌ مِنَ النُّذُرِ الْأُولَى
أَزِفَتِ الْآزِفَةُ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ كَاشِفَةٌ أَفَمِنْ هَذَا الْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ وَتَضْحَكُونَ وَلَا
تَبْكُونَ وَأَنْتُمْ سَامِدُونَ فَاسْجُدُوا لِلَّهِ وَاعْبُدُوا و اوست آنخداى كه عاد اولى را هلاك كرد
كه قوم هود بودند و ثمود را كه قوم صالح بودند باقى بگذاشت و ايشان را هلاك كرد و قوم نوح را پيش
از ايشان هلاك كرد و ايشان اظلم و اطغى بودند و مؤتفكات كه جهار شهر ستان قوم لوط بود صوم و دوما و
عامورا و سدوم هر جهار را بزمين فرو برد و گفتند اهوى يعنى جبرئيل عليه السلام بزمين انداخت پس از آنكه بر ايشان

تعجبون

بود و باو برسانید یعنی رسانید از سنگ باران که بر او کرد پس بگیرام نعمتهای خدای شک میکنی و جدل مینمایی این رسول
بپیغمبر کننده است چون پیغمبران پیشین و او را نیز فرستادند چنانکه ایشان را بانان فرستادند قیامت
شد و او را بر خدای انکار کننده نیست انکه خطاب کرد مشرکان عرب را و گفت محالفان قرآن عجب
میدارید و بر وی می خندید و بر وی افسوس میکنید و نمیگرید چون قرآن می شنوید که بر شما میخوانند و شما از دعا و
سامی بگریه مشغولید و سرود میگویید و اشعار میخوانید تا مردم را منع کنید از شنیدن قرآن ابو سلمه از ابو
هریره روایت کرد که چون این آیه آمد اهل صفه بگریستند تا اوازشان بگریه بلند شد رسول شنید بگریست صحابه همه
بگریستند رسول گفت بدوزخ نشود انکه از ترس خدای بگرید و بهشت نشود انکه او در معصیت مصر باشد
و اگر شما گناه نکنید خدای تعالی قومی را بیارد که گناه کنند تا استغفار بیامرزد و بهشت برد در خبر است که جبرئیل بنزدیک رسول
آمد و مردی بنزدیک وی بود میگریست جبرئیل گفت این کیست که میگرید گفت فلان است جبرئیل گفت هر چه بجا آرد اعمال
جمله برنجند الا گریه که خدای تعالی بیک اشک سرهای آتش را بنشاند ابو ظلیل گفت این آیت را رسول را دیدم
کسی چندان ندید انکه خدای تعالی او را سجده کرد بدگفت خدایا سجده کنید و وی را بر سر بستید و این سجده در خبر است
برای انکه لفظ امر است و امر اقتضای وجوب کند عبد الله عباس گفت که رسول این سوره را در مسجد بخواند مسلمانان و مشرکان
سجده کردند بجز انس بن حارث رسول اتفاق کردند سورة اقتربت مکی است بنجاه و پنج آیت و آن سوره اقتربت
که هر که این سوره بخواند بمعنی بیکی در خواند و یک دو نه روز قیامت بر خیزد و وی چون ماه تابنده باشد

بسم الله الرحمن الرحيم اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ
الْقَمَرُ ۝ وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ ۝ وَكَذَّبُوا وَاتَّبَعُوا
أَهْوَاءَهُمْ وَكُلُّ أَمْرٍ مُسْتَقِرٌّ ۝ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْأَنْبَاءِ مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ ۝
حِكْمَةٌ بَالِغَةٌ فَمَا تُغْنِ النُّذُرُ ۝ قیامت نزدیک شد و ماه شکافته شد و از علامت نزدیک شدن قیامت
شکافته شدن ماه است و چون ماه شکافته شد قیامت نزدیک باشد و انشقاق قمر معجزه بود از رسول و راویان
روایت کردند که کفار قریش گفتند که محمد جادوی است و مجرد ما میخواهد و فراخ میگیرد ما را که در زمین است
میکند و بیرون میبرد اکنون چیزی که باسمان تعلق دارد از و التماس کنیم تا ماند که بنماید و گفتند بیچه التماس
کردیم صد بجای او مردی مارا یک التماس دیگر است ماه را بنمای این ماه که از زمین کی برآمد ماند سپری ذرین و آن
شب چهاردهم بود برای ماه و نیم کنی اگر توانی و دعوی میکنی که خداوند من خداوند آسمانها و زمینها است رسول
دستوری خواست چون از حضرت عزت دستوری یافت دست برداشت و دعا کرد خدای تعالی ماه را بدو نیم
کرد چنانکه یک نیمه از این جانب کوه بود و یک نیمه از آن جانب و رسول میگفت اللهم اشهد بار خدایا گواه

باش و حاضر از اینکه گواه باشید انس مالک گفت ماه بدو نیمه شد یک نیمه بجانب حری بود و یک نیمه بدان جانب
عبد الله مسعود گفت کافران در خواستند تا برای ایشان ماه بشکافد چون ماه بشکافت دو نیمه شد گفتند سحر کرد
ابن ابی کبشه گفت محمد با شما سحر کرد و کافران وی را بگفتند خواندند برای انکه مخالفت ایشان کرد چنانکه عبد الشعری را
ابو کبشه خواندند که اولین کسی بود که مخالفت قوم را خود کرد انکه گفتند این پیغمبر شما جنی است و شما از دعا و
کنند ماه دو نیم ماه را که بدو نیمه شد خدای تعالی این آیه فرستاد وَإِنْ يَرَوْا آيَةً و اگر آیتی و دلالتی و معجزه بیند اعراض
کنند و بر گردند و گویند این جادوست دروغ و مطرد بینی کار محمد این است و این از و بدیع نیست مجاهد
گفت مستمر ای ذاهب باطل بحراست که نشود و باطل گردد و بماند ضحاک گفت ای محکم قوی و کذبوا و بدروغ
زن داشتند و تابع هوا های خود شدند و هر چیزی و هر کاری قرار گیرنده است بجای خود از خیر و شر قرارگاه
خیر بهشت است و قرارگاه شر دوزخ است یعنی خیر اهلش را بقرار بهشت برد مقاتل گفت هر حدیثی را
نهایتی است و هر کاری را حقیقتی و بدرستی که باین کافران آمد آنچه در آن زجری و موعظه است از جمله اخبار حکمتی
تمام رسیده که در و نقصانی نیست یعنی قرآن پس چه غنا کنند و بی نیاز کرده اند پیغمبر از جهت امتان منتهی
و کار بندند و تکذیب ایشان کنند و مخالفت نمایند فَتَوَلَّ عَنْهُمْ يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلَى شَيْءٍ نُكُرٍ
خُشَّعًا أَبْصَارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُنْتَشِرٌ ۝ مُهْطِعِينَ إِلَى الدَّاعِ
يَقُولُ الْكَافِرُونَ هَذَا يَوْمٌ عَسِرٌ ۝ برگرد ای محمد از ایشان و پشت بر کار ایشان کن چون ندای شنوند و مخالفت
تو میکنند گفت این آیت و امثال این منسوخست بآیت قتال حسن گفت معنی آنست که رها کن این کافران
تا روز قیامت و آن روزی باشد که داعی دعوت بکار منکر و فظیع و آن دوزخ و نکاری باشد که طبع از و نافر
شود و گفتند مراد روز قیامت است و گفتند دوزخست خشعا یعنی در آن حال که چشمهای ایشان ذلیل باشد و در پیش
افکنده از کوهها بیرون آیند بذلی که ملخ پراکنده اند شتابنده و سعی کننده در حالات عشا هد گفتند که بدان
روزی سخت است و دشوار كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَقَالُوا مَجْنُونٌ
وَازْدُجِرَ ۝ فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ ۝ فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ ۝ وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ
عُيُونًا فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ ۝ وَحَمَلْنَاهُ عَلَى ذَاتِ أَلْوَاحٍ وَدُسُرٍ ۝ تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا جَزَاءً لِمَنْ
كَانَ كُفِرَ ۝ وَلَقَدْ تَرَكْنَاهَا آيَةً فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ ۝ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ ۝ بدروغ
پیش از ایشان یعنی اهل مکه قوم نوح را پیش زن داشتند بنده ما نوح و قالوا گفتند دیوانه است و او را
زجر کردند و منع کردند از دعوت و گفتند لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ اگر باز نایستی از این دعوت
ما ترا سنگسار کنیم پس نوح بخود دعا کرد و خدای را بخواند و گفت أَنِّي مَغْلُوبٌ مرا غلبه کردند ایشان و من

غالب شدند یکه من از ایشان بکش و داد من از ایشان بده مجاهد گفت نوح عه بیامد و دعوت کرد وی او را بگرفتند
و کلوی او بفشردند وی بیفتاد و بیهوش شد وی چون با هوش آمد وی گفتی بار خدایا مگیر ایشان را که نمی دانند تا انکه کار
از حد در گذشت و طغیان ایشان بغایت رسید نوح عه بر ایشان دعا کرد و گفت رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى
الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا حق تعالی دعا نوح عه اجابت کرد و عذاب فرستاد چنانکه گفت فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ
بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ درهای آسمان بآبی روان و بریزان چهل روز و شب باران میآید و باز نمی ایستاد وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ
و روان کردیم زمین را بچشمها یعنی بگشادیم از وی چشمهای آب تا همه زمین چشمه باشد در خبر می آید که چهل شبان
روز باران آب از زمین بر می آمد انکه آب زمین بر آب آسمان آمد فَذَلِكَ قَوْلُهُ فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ بِهِ
هم رسیدن بکاری تقدیر کرده و مقداری انداخته چنانکه آب آسمان از آب زمین یک قطره کاهش نبود و مانع
و رابط نشدیم و بنهادیم بر کشتی خداوند لوحها و میخها ضحاک گفت دُسُر اصل کشتی باشد و الواح جوانبش تَجْرِي
بِأَعْيُنِنَا این کشتی میرود بچشمهای ما یعنی چنانکه ما می بینیم و میدانیم مقاتل گفت بحفظ و نگاه داشت ما مقاتل
گفت بقدرت ما جَزَاءً یعنی بکردیم ما از این نوع بلا و عذاب تا جزایی باشد و عقابی مر انکس را که در وی کافر شد
یعنی قوم نوح عه که او را تکذیب کردند و گفتند من یعنی است ای لِمَا كَانَ كُفِرَ مِنْ نِعَمِ اللَّهِ ای لکفر هم و جحوده انکفر
یعنی مر انرا که کافر بود خدای تعالی را و هلاک برادر و کسی از عذاب نیست مگر عوج بن عنق که آب از زمین
تا کمر بندی وی بود و گفتند سبب نجات وی آن بود که نوح عه محتاج بود بچوب ساج برای کشتی و نقل آن بدست
هیچ راست نمی آمد نوح عه او را بفرمود و او فرمان برد و آن چوب را از شام بر کردن گرفت و بیاورد خدای تعالی
تا شیر عذاب وی کرد و او را از غرق برهانید بدرستی که ما رها کردیم آن کشتی را یعنی اثری کردیم و دلالتی و عبرتی
قتاده گفت خدای تعالی آن کشتی را پس از طوفان موضع بیاقوی رها کرد تا از زیر جزیره و تا بعد رسول
بماند مردم میرفتند و میدیدند و عبرت میگرفتند و بسیار کشتیها که پس از آن کردند و هیچ چیز را اثر نماند پس هیچکس
هست که یاد کند و اندیشه کند و متعظ شود و بترسد از مثل آن انکه بر سبیل تعجب و تفریع گفت فَكَيْفَ
عذاب محمد و انذار خ وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ ۝ كَذَّبَتْ عَادٌ فَكَيْفَ
كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ ۝ إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمِ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ ۝ تَنْزِعُ النَّاسَ
كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ ۝ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ ۝ وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ
بدرستی که ما قرآن را آسان کردیم برای ذکر یعنی بیان ساختیم که بآن متعظ توان شدن سعید جبیر گفت للحفظ جان ساختم
که آسان باشد یا کوتاهی او و گفت که از کتابهای خدای تعالی هیچ کتابی نیست که آنرا از بر خوانند الا قرآن پس هیچ متعظی
و پند گیرنده هست که در آن اندیشه کند و پند گیرد و گفتند علی بن طالب علم قرآن علیه هیچ طالب علمی

که او را معاونت کند برین کذبت عاد چون طرفی از قصه نوح عه گفت طرفی از قصه عاد آغاز کرد گفت عاد پیغمبر خود را
صود بدروغ داشتند من ایشان را عذاب و بیم کردم چگونه بود بیم کردن من ایشان را و عذاب من ما بفرستادیم
بر ایشان باد سخت در روز نحوس و بد که نحوست و شومی او مستمر و پیوسته بود و آن روز چهارشنبه آخر ماه
بود که در ماه ذکر چهارشنبه نحوس هیچکس را رها نکرد از خورد و بزرگ الا هلاک کرد همه را و تنزع الناس
مردم را از جای بر میکند و می انداخت و اعضای ایشان در یکدیگر می شکست محمد اسحق گفت
چون باد آغاز کرد هفت مرد از عاد از جمله اقویا و اشداء ایشان بودند که از ایشان قوی تر و جسیم تر نبود از جمله
ایشان عمرو بن الحلی و الحارث بن شداد و الهلقام و خلجان بود بیامدند و عیال خود را در شعبی بودند
و خود بر در آن شعب صف بزدند و بایستادند تا باد را دفع کنند باد در آمد و یک یک را از جای بر میکند و بر
کوه میزد و پاره پاره میکرد تا همه را هلاک کرد از جمله آن زنان که در آن شعب بودند یکی این بیتها گفت ذَهَبَ
الدهر بمن خلی و البنات ۝ ثم بالحارث و الهلقام طلایع التنیات ۝ و الذی سد مهب الریح ایام البلیات
کانهم بنات اشجی که ایشان تنه درختان خرما اند از بیخ و بن برکنده و برای آن تشبیه کرد ایشان را بتنه درخت
خرما که انرا شاخها زده باشند که باد چون در می آمد سرهای ایشان از تن بر می گسست و دستهای ایشان
جدا میکرد دستهای ایشان افتاده بود بی سرها تنه درخت بر زده و شاخها بریده پس چگونه بود عذاب
و بیم کردن من ایشان را و ما قرآن را آسان کردانیدیم از بهر یاد کردن و متعظ شدن پس هیچ یاد کننده
و متعظ شونده هست که یاد کیرد و متعظ شود كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذُرِ ۝ فَقَالُوا أَبَشَرًا مِنَّا
وَاحِدًا نَتَّبِعُهُ إِنَّا إِذًا لَفِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ ۝ أَءُلْقِيَ الذِّكْرُ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُوَ كَذَّابٌ
أَشِرٌ ۝ سَيَعْلَمُونَ غَدًا مَنِ الْكَذَّابُ الْأَشِرُ ۝ إِنَّا مُرْسِلُوا النَّاقَةِ فِتْنَةً لَهُمْ فَارْتَقِبْهُمْ
وَاصْطَبِرْ ۝ وَنَبِّئْهُمْ أَنَّ الْمَاءَ قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ كُلُّ شِرْبٍ مُحْتَضَرٌ ۝ فَنَادَوْا صَاحِبَهُمْ
فَتَعَاطَى فَعَقَرَ ۝ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ ۝ إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَاحِدَةً فَكَانُوا
كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ ۝ وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ ۝ ثمود که قوم صالح بود صالح را بدروغ
زن داشتند و انذار و ابلاغ وی قبول نکردند و گفتند که ما آدمی را از ما و ما تنها متابعت کنیم هر گز نکنیم و اگر
کنیم ما انکه در ضلالت و گمراهی و دیوانگی باشیم و از دین آبا و اجداد خود گمراه گفتند که سعر جمع سعیر است
آتش افروخته انکه گفتند بر سبیل انکار أَءُلْقِيَ الذِّكْرُ عَلَيْهِ آیا افکنده شد وحی بوی القا کردند که وی
دروغ زنی است بطرب و متکبر میخواهد تا ما ترفع بدعوی پیغمبری ای امر و زاین سخن میگویند زود
بود که بدانند فردای قیامت تا کذاب اشر کیست و قیامت را فردا لغو اند مبالغه است

در تقریب بر عادت مردمان که گویند ان مع الیوم غدا و گفتند مرا در روز عذاب قوم صالح است
انا ارسلنا الناقة ما بودیم که ناقه را بیرون آوردیم از کنار آن کوه که خواستند ایشان برای فتنه و امتحان
ایشان را مراقبه ایشان کن و گوش دار و صبر کن بر رنج و گفتار ایشان و تحمل کن تا فرمان من بایشان
آید و خبر ده ایشان را و بیاگاهان که آب از میان ایشان بقسمت است با ناقه یکروز ایشان را باشد و یکروز
ناقه را از وی که ایشان را آب نباشد او بیدل آب که خبر ده باشد چندان شیر بدیشان دهد پس ناقه یکروز
بیاید و جمله آب با خود بردی و دیگر روز آب ایشان را بودی و ناقه این روز کرد آب خوردی عوض شیر بدادی
برای آن بنهم گفت کل شرب مقسوم لها ملقی یعنی روز نوبت ایشان ایشان با آب
حاضر آمدی و روز ناقه حاضر آمدی فناده و آب را زدادند بصاحب خود ثمود صاحب خود را که عاقر ناقه بود بخواندند
و نام او قدار بن سالف بود و او مردی سرخ موی بود او را احمر ثمود گفتندی پس فرا گرفت شمشیر را و پی کرد
ناقه را پس چگونه بود عذاب من و بیم کردن من انکه بیان کرد و گفت ما یک بانگ بر ایشان
فرستادیم پس ایشان همچون گیاه پژمرده خشک شده ابن عباس گفت هشیم آن باشد که مرد بوای گوسفندان
خشک کند از چوب و گیاه و شرک انکه بعضی از وی بیفتند و گوسفندان در پای گیرند و بشکنند هشیم گیاه باشد ما
قرآن آسان کردیم برای یاد گرفتن و متعظ شدن هیچ یاد گیرنده و متعظی هست کذبت قوم لوط
بالنذر انا ارسلنا علیهم حاصبا الا آل لوط نجیناهم بسحر نعمة من عندنا کذلک نجزی
من شکر ولقد انذرهم بطشتنا فتماروا بالنذر ولقد راودوه عن ضیفه
فطمسنا اعینهم فذوقوا عذابی ونذر ولقد صبحهم بکرة عذاب مستقر فذوقوا عذابی ونذر ولقد یسرنا القرآن للذکر فهل من مدکر
قوم لوط تکذیب کردند بیم کنندگان را و وحی پیغمبر انرا و خاصه پیغمبر خود را لوط را بفرستادیم بر ایشان بادی
سخت که سنگ ریزه بر ایشان میریخت و گفتند صاحب سنگ است یعنی ما بر ایشان سنگ بیاریم
انکه استثنا کرد و گفت الا آل لوط یعنی انکه بوی ایمان آوردند و اهل دین او بودند از امت او و ما ایشان را
برهانیدیم در وقت سحر یعنی سحری از سحرگاهان تا نعمتی باشد از نزدیک ما لوط را و خویشان او را ما بر او بیم آوردیم
که شاکر باشد و شکر نعمت ما بجای آرد و نعمت آن بود که ایشان را برهانید و دشمنان ایشان را هلاک کردانید
ولقد انذرهم بدرستی که لوط بترسانید ایشان را یعنی قوم خود را از عذاب و هلاک و سخت گرفتن
ما ایشان شک آوردند بر رسولان ما بدرستی که طلب کردند از لوط مهمانان وی را و خواستند زنا را کنند
تا با مهمانان وی دست درازی کنند و مراوده مطالبه باشد بر سبیل تلطف و مهمانان وی
فرشتگان بودند و او نمی دانست فطمسنا اعینهم چشمهای ایشان را محو کردیم چنانکه اثر و نشان چشم

بر روی ایشان و آن چنان بود که لوط عاقل لال و بیچاره بی مینمود تا ایشان از سر آنچه طلب میکردند در گذرند
نمی گذشتند و تحقیق میکردند جبرئیل ع از دور نظاره میکرد چون کار از حد بگذشت لوط را گفت حل بینا
و بینهم ما را با ایشان گذار لوط با کنار استاد ایشان از در سرای در آمدند لوط عاجز و ضعیف بی یار ماند جبرئیل
سابقه کرد و بر روی ایشان زد همه کور شدند و چنان شدند که چشمان ایشان با روی راست
شد از انجا بر آمدند مدهوش و متحیر می فتادند و بر میخوانستند فریاد بر آوردند که لوط قوی چاره را
در سرای بر وی است که ما را بجادویی کور کردند فذوقوا گفتیم ایشان را بچشانید عذاب من و انذار من
و وعید من بدرستی که بامداد بایشان آمد عذابی دایم و مقیم و پیوسته بعذاب آخرت که از وی منقطع
نشود بچشید عذاب من و بیم من و بدرستی که ما آسان کردیم قرآن برای یاد گرفتن و متعظ شدن پس
پند گیرنده هست ولقد جاء آل فرعون النذر کذبوا بآیاتنا کلها فاخذناهم
اخذ عزیز مقتدر اکفارکم خیر من اولئکم ام لکم براءة فی الزبر ام یقولون نحن
جمیع منتصر سیهزم الجمع ویولون الدبر بل الساعة موعدهم والساعة ادهی
وامر ان المجرمین فی ضلال وسعر یوم یسحبون فی النار علی وجوههم
ذوقوا مس سقر بدرستی که بآل فرعون و اتباع فرعون آمد انذار و تهدید و تخویف و ایاتی
بیم کننده و گفتند موسی و هرون علیهما السلام تکذیب کردند آیات ما را همه بدروغ داشتند معجزات
را که بایشان نمودند از آیات نه کاندیس بگرفتیم ایشان را گرفتن عزیزی قادر و توانا که ایشان را
تهدید کرد و گفت می کافران شما بهتر اید از ایشان که ایشان هلاک شدند و ایشان هلاک نخواهند شد
یا خود شما را برائتی هست در کتابها یعنی برات امان از عذاب یا خود میگویند این کافران مکه که ما جماعتی
با عزت و متفق و انصار و انتقامیم کس ما را طلب نیارد کردن و در راه ما ایستادند و منتصر جمله بر لفظ
کرده لو اس لا یه تا بر جماعت را که بقوت و شدت خود مغرور و ند شکسته و منهزم کردانید و این وعده را
کرد روز بدر منهزم کرد مقاتل گفت روز بدر ابوجهل لعین اسب برون راند و بمیان میدان آمد
و گفت ما امروز انتصار و انتقام کشیم از محمد و اصحابش سعید مسیب گفت از عمر خطاب شنیدم
که چون این آیه آمد سیهزم الجمع ما ندانستیم که آن جمع کدام است تا روز بدر رسول صلعم درع میپوشید و میخواند
سیهزم الجمع ویولون الدبر ما بدانستیم که آیه درین روز آمد دست ما را خواهد بود بر ایشان انکه
گفت بلکه قیامت موعد ایشان است بعذاب و قیامت داهیه تر و سخت تر است از روز بدر و اعمش
روایت کرد که رسول صلعم گفت نشتابید بعمل صالح که شما گوش نمی دارید الا بکی از سه چیز
یاد مردم بر دخلدش را یا تو گرفتی بی طاعت یا بیماری مفسد یا پیری مفسد یا مرگ مجهز یا دجال و ان
شر ساعت با قیامة والساعة ادهی وامر بدرستی که منتظر کان و گناهکاران در گمراهی و در آتش بچشنده
باشند حسین بن الفضل گفت فی ضلال الدنیا وعذاب الآخرة در روزی که میکشند ایشان را بر روی
در دوزخ و میگویند ایشان را که بچشید عذاب و الم رسیدن آتش دوزخ بتحقیق انا کل شیء خلقناه
بقدر وما امرنا الا واحدة کلمح بالبصر ولقد اهلکنا اشیاعکم
فهل من مدکر وکل شیء فعلوه فی الزبر وکل صغیر وکبیر مستطر
ان المتقین فی جنات ونهر فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر بتحقیق آفریدیم
باندازه آفریدیم بر وفق مصلحت چنانکه بایست بی زیادت که عیب باشد یا نقصانی که حاجت
آرد ربیع گفت بقدر الاجل که مقدم و متاخر نکرده از وی عبد الله عباس
بعلم کل شیء کلا جنسی و شکلی بیافریدیم زنان را برای مردان و هر جنسی را برای جنسی
و هر یکی را رای و شکلی که دیگری را نباشد وما امرنا و نیست کارها ما جز یکی یعنی کار
یکی باشد و فرمان ما یکی باشد در و تغییر و تبدیل نباشد و بزودی از طریق مثل چنان باشد
چشم زدنی و گفتند مراد بامر ساعت موت است و اخذه برای ان گفت بیانه وما امر الساعة
کلمح البصر او هو اقرب یعنی مفسران گفتند امر ما یکی باشد یعنی کن بیانه انما امرنا لشیء اذا اردناه
ان نقول له کن فیکون و درین آیه تعجیز و اجای تمسک نیست برای انکه خلاف نیست
که افعال خدای بقدر او و بقضای او باشد خلاف در افعال ماست که افعال ما نه انچه بفرمان او
نه بقدر اوست ایشان گفتند خیر و شر کفر و ایمان بقدر اوست ولقد اهلکنا بدرستی که
ما هلاک کردیم اشیاع را یعنی امثال و اشکال را که کافر و جاحد بودند مر ایشان را از امتان سلف
پس هیچکس نیست که این یاد کند و از این پند گیرد و هر چه ایشان اشیاع کردند از خیر و شر همه در صحایف
اعمال ایشان مثبت است و گفتند در لوح محفوظ و هر چه کردند از خیر و بزرگ و اندک و بسیار
همه نوشته است ان المتقین بدرستی که متقیان و پرهیزکاران در بهشتهای و جویهای
آب روان باشند ضحاک گفت فی ضیاء و سعة در روشنایی و فراخی باشند فی مقعد
صدق در جای حق که در لغو نباشد و تاثیم نباشد و آن بهشت نزدیک خدای قادر بر استیلا
و توانا و مراد بعد قرب و منزلت است و علو رتبت صادق گفت جای که خدای تعالی
آنرا بصدق وصف کرد جای صادقان باشد عبد الله بن بریده گفت اهل بهشت هر روز

بسلام گاه روند و هر کسی بمجلسی بنشیند بر قدر و اندازه عمل و مرتبها و مرویاتست در بهشت
هیچ جز شاد و تر نباشند از انکه در آن مجلس و مجالس سماع قرآن کنند و هیچ خوشتر نباشد
ایشان را از انکه آن شنیدند انکه با منازل خود روند نام و فریب العین در خبر است که یکروز موسی ع
بمناجات میرفت بجانب بکشت نالهٔ بگوش وی رسید در انجا رفت مردی را دید بر هنه بر سر خاک
خفته و خشتی بر زیر سر نهاده و گلیمی بلاس کهنه بر صورت پوشیده بود و مینالید و در میان ناله
چیزی میگفت موسی بنزدیک وی شد میگفت اللهم یا غربتی و وحدتی و تعرف فقری
و فاقتی بار خدایا غربت و تنهایی می بینی و فقر و فاقه من می شناسی موسی از انجا برفت و مناجات
کرد بگفت و بشنید چون خواست که باز گردد حق تعالی گفت ای موسی پیغام ان درویش بگذاری
گفت بار خدایا تو عالمتری حکایت وحدت و محنت میکرد و شکایت فقر و فاقه خدای تعالی گفت بر او در اسلام
من برسان بگوی خدایت سلام میرساند و میگوید تو تنها نیستی که من انیس توام و تو غریب نیستی که من
جلیس توام و تو درویش نیستی که من وکیل توام موسی ع بیامد و ببالین ان درویش بنشست
و پیغام حق تعالی بگذارد ان درویش گفت یا کلیم الله مرا تاب ان نیست که خدای تعالی حدیث من بشنود و از ان
جواب دهد انگه نعره بزد و جان بداد موسی ع با بنی اسرائیل آمد و ایشان را خبر کرد بشتافتند موسی ع
بیامد با اشراف بنی اسرائیل تا بدفن وی مشغول شوند چون در آمد خرقه و صورت پوش و خشت را دید
و درویش را ندید گفت بار خدایا این درویش کجا شد زمینش فرو برد یا سباعش بخورد جبرئیل ع آمد
و گفت خدای میگوید که این چه حکایت و چه کلماتست که بر دوستان ما بر زبان آن درویش بود که شیطان شش
در دنیا طلب کرد نیافت و ملک الموت در مرگ طلب کرد نیافت و رضوان در بهشت طلب کرد نیافت
و مالک در دوزخ طلب کرد نیافت گفت بار خدایا کجا باشد گفت ای موسی دوست ما باشد مگر بنزدیک
دوست فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر ذو النون مصری هر گاه در اصحاب خود فتوری دیدی ایشان را
تحریص کردی بطاعت و گفتی یا اولیاء الله جدوا فان للاولیاء الله غرفا فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر
از جابر بن عبد الله انصاری روایتست که گفت یکروز رسول صلعم در مسجد نشسته بود بعضی اصحاب
حدیث بهشت میبرسیدند رسول صلعم گفت ان الله تعالی امن فوم عمود امن زبرجد وخلقها قبل
ان یخلق السموات والارض بالفی عام مکتوب علی ذلک اللواء لا اله الا الله محمد رسول الله محمد
خیر البریة صاحب اللواء امام القوم فقال ع الحمد لله الذی هدینا لهذا وکرمنا وشرفنا بالنبی
یا علی انت من احبنا واتخذ محبتنا اسکنتم الله معنا وتلا هذه الآیة فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر

گفت خدای تعالی را لولوایی است از نور و عمودی از زبرجد انرا بیافرید پیش از انکه آسمان و زمین آفریده بود و هزار
سال بر دوام آن لولو نوشته است لا اله الا الله محمد رسول الله ابو محمد بهترین خلایق اند صاحب این لولو امام قوم است
امیر المومنین علی علیه السلام گفت سپاس ان خدایرا که ما را بتو مشرف و مکرم کردانید رسول صلعم گفت یا علی تو ندانی
که هر که ما را دوست دارد و دعوی محبت ما کند با ما باشد در درجه ما فی فقد صدق غیظ ملیک فقد رقابن
حدیث ابو اسحق ثعلبی در تفسیر این آیه او مرده است سورة الرحمن مکی است هفتاد و هشت آیه است
از موسی بن جعفر از پدرانش از امیر المومنین علی ع از رسول صلعم روایت است که او گفت هر چیزی را عروسی است
و عروس قران سورة الرحمن است ابی بن کعب از رسول صلعم روایت کرد که هر که این سوره بخواند خدای تعالی بر
ضعفی وی رحمت کند و او از جمله ایمان باشد که شکر نعمت خدای تعالی گذارده باشند هشام بن عروه گوید اولین
کسی که قران با او از بلند خواند بعد از رسول صلعم عبد الله مسعود بود و ان چنان بود که اصحاب رسول مجتمع شدند و
گفتند قریش قران نشنیده اند کیست از میان ما که قران بیصر برخواند تا قریش بشنوند عبد الله مسعود گفت
من بخوانم گفتند ما ترسیم بر قرایشان گفت رها کنید که خدای نگاه دارد مرا انکه بیامد و بنزدیک مقام ابراهیم
بایستاد و سورة الرحمن آغاز کرد قریش در مجلسها نشسته بودند گفتند چه میگوید این عبد بر خواستند و او را زدند
تا اثری خدش و خدیه در روی او پدید آمد و بخندید بخواند تا چند آیه بخواند انگه برگردید و بنزدیک صحابه گفتند
ما ازین قوم بیزیم گفتم ناکسی باشد که او را مزی و او از عشیره بسم الله الرحمن الرحیم الرحمن
علم القران خلق الانسان علمه البیان الشمس والقمر بحسبان والنجم والشجر
یسجدان والسماء رفعها ووضع المیزان الا تطغوا فی المیزان واقیموا الوزن
بالقسط ولا تخسروا المیزان والارض وضعها للانام فیها فاکهة والنخل ذات
الاکمام والحب ذو العصف والریحان فبای الاء ربکما تکذبان الرحمن جواب آنست
که کافران گفتند وما الرحمن رحمن چه باشد حق تعالی گفت رحمن آنست که قران آموخت و علم القران جواب آنست
که گفتند انما یعلمه بشر او را آدمی می آموزد حق تعالی گفت رحمن آنست او را خدای رحمت کننده و بخشاینده می آموزد
و تعلیم خدای قران را بمعنی تمکین بود از تعلم و با خلق عالم بود و عند المدرسه والدرس خلق الانسان بیافرید انسان
ابن عباس گفت مراد آدم است که او را اسما چیزها تعلیم کرد و جمله لغات و برا بیاموخت و بعضی
که آدم ع بمقصد نزد الله سخن گفتی عربیه از همه فاضلتر بود و بعضی دیگر گفتند مراد جمله آدمیان اند علمه البیان
بیاموخت و برا بیان حرام و حلال و تمیز میان خیر و شر و آنچه باید کرد و آنچه نباید کرد تا حجت انگیزد بران
بروی ابو العالیه و ابن زید گفتند مراد نطقست و سخن گفتن که خدای تعالی آدمی را نطق داد که دیگر حیوانات را
و مرجه آنرا بیان نه انگه خطاب کرد با جن و انس و گفت بکدام نعمتهای خدای پیش از جملاست چگونه
تکذیب توان کرد خلق الانسان من صلصال کالفخار وخلق الجان من مارج من نار
فبای الاء ربکما تکذبان رب المشرقین ورب المغربین فبای الاء ربکما
تکذبان مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان فبای الاء ربکما تکذبان
یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان فبای الاء ربکما تکذبان بیافرید انسانرا یعنی ادم و اعادا کل باشد
گل که کوزگران بنایت خشک کنند تا چندان که کوزه گران بخنداند چون دست بر وی زنی اواز
از وی بیرون آید و بیافرید جنیانرا و گفتند مراد جان است پدر پریان از آتش آفرید زبانه زنان و روشن
و بب دوه ابن عباس گفت زبانه آتش است مجاهد گفت آنست که مختلط شود بعضی ببعضی از لهب و دخان
سرخ و زرد و سبز نماید پس ای میان و جنیان کدام نعمتی از نعمتهای خدایرا بدروغ میدارند این آیه را
دلیل است که خطاب جن و انس راست و این آیه که سنفرغ لکم و حدیث جابر بن عبد الله انصاری که او
گفت که رسول صلعم این سوره را بر صحابه خواند و ایشان خاموش می بودند مالی اریکم سکوتا جبرا خاموش میبینم
جنیان از شما نیکو تر جواب دادند چون این سوره بر ایشان خواندم گفتند یا رسول الله چه جواب دادند گفت
هر بار که من گفتم فبای الاء ربکما تکذبان ایشان اواز بر اوردند ولا بشیء من نعمک ربنا نکذب بار خدایا بهیچ
نعمتی از نعمتهای تو تکذیب نمی کنیم رب المشرقین ورب المغربین خدای خداوند دو مشرق و خداوند
دو مغرب یکی مشرق تابستان و یکی مشرق زمستان و یکی مغرب تابستان و یکی مغرب زمستان و در ایمنی
آن دو دریا دیگر شوریکی شیرین و رها کرد تا بهم آمیخته شدند یکی دریای فارس و دوم دریای روم
میان ایشان برزخی و حاجزست لا یبغیان که بر یکدیگر بغی نکنند و با یکدیگر آمیخته نشود چنانکه عذ
وب بملح و ملح تباه نشود مجاهد گفت دریا زمینی است و آسمان که هر سال یکبار بهم رسند
و در تفسیر اهل بیت است که مراد باین دو دریا فاطمه و علی است یکی دریای علم و دوم دریای حلم یکی دریای
شجاعت یکی دریای سخاوت یکی دریای حیا و یکی دریای وفا میان ایشان برزخی هست و ان رسول
از ان دو دریا لولو و مرجان بیرون آید حسن و حسین علیهما السلام بعضی گفتند منها مراد دریای ملح است
دون منهما برای ان گفت که عرب را عادت بود که چون دکه دق رفته باشد و در عقب کلامی باشد این
یکی دون یکی بامده و اشاره کنند قال الله تعالی یا معشر الجن والانس الم یاتکم رسل منکم و معلوم است
که رسولان از جن نبودند انس بودند بعضی دیگر گفتند که مراد از منها آنست از آب آسمان و اب دریا
بهم نه باشد لولو مرجان پدید باشد بزرگ و مرجان هر دو بصدف باشد این جریر گفت روز باران صدف
بیاید و دهن باز کند هر قطره باران که در دهنش افتد مروارید شود تا گفت شنیدم که استخوانی خرابی در شکم
صدف بود قطره باران بر وی آمد چندانکه قطره باران بر آمد بمروارید بدل گشت و باقی استخوان مانده بود اهل
اشارت گفتند این دو دریا یکی معرفت و الاست و یکی معصیت نفس بینهما برزخ رحمت است و عصمت لا یبغیان
تا معصیت نفس بغی نکند بر معرفت و الا بن عطا گفت میان خداوند و دو دریاست یکی دریای نجات
و آن قران است که هر که دست در وی زند نجات یابد و یکی دریای هلاک و آن دنیاست هر که دست در وی زند
هلاک شود بینهما برزخ و آن واعظ الله فی قلب مسلم واعظ خدایست در دل مسلمان یخرج منهما چنانکه
ان دریای حقیقی دو دو مرجان از ملح بر آید انجا از دریای عذب در رحمت برآید و آن قران است که در وی حلال
و حرام است و حدود و احکام است و انواع علوم و گفتند این دو دریا دنیا و عقبی بینهما برزخ کوراست تا یکی
بر یکی بغی نکند و یکی را نیست نکند و گفتند دریای عقل است و دریای هوا بینهما برزخ لطف خداست لولو و مرجان
توفیق و عصمت است وله الجوار المنشات فی البحر کالاعلام فبای الاء ربکما تکذبان
کل من علیها فان ویبقی وجه ربک ذو الجلال والاکرام فبای الاء ربکما تکذبان
یسئله من فی السموات والارض کل یوم هو فی شان فبای الاء ربکما تکذبان
سنفرغ لکم ایها الثقلان فبای الاء ربکما تکذبان و او راست کشتیها که انشا میکند
در رفتن با کشتیها که بادبان بر کرده و مسخر کرده در دریا باشد کوهها که بقدرة او بر آب روان شود و این هم بر سبیل
منت است و تذکیر نعمت انکه بر سبیل وعظ گفت هر که بر پشت زمین است همه فانی شوند و منقطع در
آنست که چون خدای تعالی خواهد که عالم را فنا برد معنی بیافریند که آنرا فنا کنند لا فی محل و او محدوثات از اجسام و اعراض
فانی شوند اما اجسام بصدمه و اعراض بتبعیه و فنا ضد حیوانها باشد و در افنای همه عالم یک جزو فنا کفایه باشد
برای آن لا فی محل باشد که ضد محالست و بوجود او عدم محال لازم آید و چون لا فی محل نیست با عدم حرام متساوی بود
پس بیک نام فانی شوند لعدم الاختصاص عبد الله عباس گفت چون این آیه آمد فرشتگان گفتند ملک الموت
اهل زمین هلاک شوند خدای تعالی این آیه فرستاد کل شیء هالک الا وجهه یعنی ذاته گفت باقی ماند ذات خدای
تعالی خداوند جلال و خداوند اکرام محمد بن کعب گفت یکروز رسول خدای بر سبیل امتحان کعب الاحبار را گفت
یا کعب ذو الجلال والاکرام اکرام دانیم جلال چه باشد کعب گفت تن و جانم فدای تو باد مادر کتب چنین یافتیم
که جلال چه باشد نام بهشتی است محمد بر وی بشارت گفت دانیم که دلفی میان آن بهشت و این بهشت کرنگان
در باشند چند باشد گفت هفتصد ساله راه است گفت جبرئیل از وی آمد گفت راست میگوید معاذ جبل که
روزی رسول صلعم میگذشت هر روی نماز میکرد و میگفت یا ذو الجلال والاکرام رسول صلعم گفت دعایش را اجابت آمد

انس مالک روایت کرد که رسول صلعم گفت الطف بذا الجلال والاکرام یسئله من فی السموات والارض حق تعالی در بیان استغنای خود کرد از خلق و احتیاج ایشان بوی گفت هر که در آسمان و زمین است از فرشته و آدمی و جنی از و خواهند و از و طلبند و هیچکس را از و گزیر نیست اهل آسمان از و آمرزش خواهند و اهل زمین آمرزش و روزی از و خواهند هر روز خدای تعالی در شان و کاری دیگر است چون این آیة آمد صحابه گفتند یا رسول الله آن کدام شان است گفت یغفر ذنبا و یفرج کربا و یرفع قوما و یضع آخرین سبب نزول این آیة آنست که جهودان گفتند خدای تعالی روز شنبه هیچ کار نکند آیة آمد که وی هر روز بکاری و بکر و شانی هست سعید جبیر گفت از عبد الله عباس شنیدم که از جهودی که خدای را فریدی لوحی بود اندر سید کتابها و ادیان سرخ و قلمی از نور و کتابة از نور خدای تعالی در شبانروزی سیصد و شصت بار بآن لوح نظر کند و در آن نظر کارها کند از مصالح خلقان روزی دهد و خلق بیافریند و مرگ دهد و زندگانی دهد و عزا کند و ذلال کند فذلک قوله کل یوم هو فی شان سفیان عیینه گفت روزگار بنزدیک خدای تعالی دو روز است مدت ایام دنیا است و روز قیامت شان او در مدت ایام دنیا اختیار است بامر و نهی و احیا و اماتة و منع و در قیامت جزا و حساب و ثواب و عقاب باشد و گفتند هر روز لشکری را از سر جای برانگیزد و بسر جای فرود آرد و کروهی را از اصلاب پدران بارحام مادران رساند و کروهی را از ارحام مادران بنشت زمین رساند و کروهی را از پشت زمین بشکم زمین برد انگه روز قیامت محمد پیش زوج سرخ شوند آورده اند که یعنی را مرا و زیر خود را این آیة برسید و ندانست که چه بگفت ای امیر مرا یک روز مهلت ده گفت دادم وزیر باخانه دلتنگ شد در میان غلامان وی غلامی بود سیاه گفت یا مولای چرا دلتنگی بانگ بر وی زد گفت چنین و چنین حالی است گفت رو امیر را بگوی که مرا غلامیست سیاه تفسیر این آیة سید اند و زیر بنت و گفت گفت غلام را حاضر کن حاضر شد گفت غلام گفت ای امیر شان خدای تعالی آنست که تولج اللیل فی النهار و تولج النهار فی اللیل و تخرج الحی من المیت و تخرج المیت من الحی و ترزق من تشاء بغیر حساب و یعذب قوما و یعفو عن قوم و یغفر ذنبا و یفرج کربا و یرفع قوما و یضع آخرین و یعز ذلیلا و یذل عزیزا و یغنی فقیرا و یفقر غنیا شان او آنست که شب برد و روز آرد و بمیراند و زنده کند و بیمار را شفا دهد و تن درست را بیمار کرداند امیر گفت احسنت ای غلام انگه بفرمود تا جامه خواجه وزیر چرون کردند و در غلام پوشیدند و بجای خودش بنشاندند غلام گفت یا مولای هذا من شان الله و شان کاری باشد با قدرت و منزلت انگه گفت لا تهدید بجد رسانید و گفت سنفرغ لکم ایها الثقلان ای آدمیان و پریان و این بجهانست که در شاهد یکی از ما دیگری را گوید باش تا باتو پردازم و اگر چه وی در شغلی و کاری باشد و این لفظ در تازی و پارسی مستعمل است و متداول پارسیان گویند صبر است ما باتو پردازم باش این قول عبد الله عباس است یعنی دیگر گفته اند معنی این است که بعین ترک و اهمال بر کار شما اقبال کنم و گفتند این هم وعد است و هم وعید وعد است مطیعان را بثواب و وعید است عاصیان را بعقاب چون وقت جزای شما در آید هیچ چیز مشغول نسازد شما را یا معشر الجن

لا یسئل عن ذنبه انس ولا جان فبای آلاء ربکما تکذبان یعرف المجرمون بسیماهم فیؤخذ بالنواصی والاقدام فبای آلاء ربکما تکذبان هذه جهنم التی یکذب بها المجرمون یطوفون بینها و بین حمیم آن فبای آلاء ربکما تکذبان پس در آن روز که روز قیامت باشد از گناه کاران جن و انس را از گناه ایشان نپرسند برای آنکه خدای تعالی داند و فرشتگان بر ایشان رشته باشند و روایت دیگر از عبد الله عباس آنست که فرشتگان ایشان را از گناهشان نپرسند برای ایشان را بسیما بشناسند ابو العالیه گفت بی گناه را از گناه کار نپرسند و جهی میان این آیة و آیتهای دیگر که متضمن سوالست آنست که اینجا مراد آنست که ایشان را نپرسند که گناه کردی یا نه برای آنکه فرشتگان دانند و صحیفها بنجا ایشان باشد و اینجا که پرسند از آن پرسند که چرا کردی و وجهی دیگر آنست که در قیامت مواقف باشد در یک موقف سوال بر پرسند و در موقف دیگر سوال نبود نپرسند بن عباس گفت ایشان را سوال راحت و کرامت نکنند سوال تعنیف و ملامت کنند گناه کاران را بسیما و علامت بشناسند و آن علامت آن بود که سیاه روی و ازرق چشم باشند پس موی پیشانی و پایهای ایشان بگیرند و بدوزخشان کشند انگه ایشان را گویند هذه جهنم التی یکذب بها این آن دوزخ است که کافران و گناه کاران آنرا بدروغ میداشتند ایشان در میان آتش در میان آبی گرم تافته که گرمای او بغایت رسیده باشد طواف میکنند و میگردند قتاده گفت آبی باشد که از آنکه که خدای تعالی آسمان و زمین را آفرید می تابند کعب الاحبار گفت وادی از وادیهای دوزخ بود که خون و ریم اهل دوزخ در وی بود این کافران را بر بندند بر ساده در آنجا اندازند چون یکبار فرو شوند بندهای ایشان از یکدیگر جدا شود ایشان را از آنجا بر آرند مرة دیگر باره گشته ایشان را طاقتی نوباره آفریند از آنجا در آتشی بخشند افکنند آب ایشان این باشد میان این و آن میگردانند شان فذلک قوله یطوفون بینها و بین حمیم آن اگر گویند درین آیات که رفت از ذکر دوزخ چه نعمت است تا خدای تعالی آنرا بجن و انس تقریر کند و گویند فبای آلاء ربکما تکذبان جواب آنست که وعید و تهدید بذکر دوزخ لطفی است که ایشان را بطاعت نزدیک کرداند و از معصیت دور و این باعث بود بر ایمان و صارف بود از کفر و این غایة نعمت باشد درین ولمن خاف مقام ربه جنتان فبای آلاء ربکما تکذبان ذواتا افنان فبای آلاء ربکما تکذبان فیهما عینان تجریان فبای آلاء ربکما تکذبان فیهما من کل فاکهة زوجان فبای آلاء ربکما تکذبان متکئین علی فرش بطائنها من استبرق وجنی الجنتین دان فبای آلاء ربکما تکذبان و از آن مقام خدای تعالی بترسد یعنی از آن مقام که وی بایستد پیش خدای و گفتند مراد بمقام قیامت ابراهیم ادهم و مجاهد گفتند کسی باشد که همت کند بمعصیت خدای را یاد کند و از ترس خدای گناه رها کند ابراهیم ادهم گفت سالی از سالها بحج میرفتم منقطع شدم در راه شخصی مگر را دیدم از و پرسیدم گفتم ورا

وَالْإِنْسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شُوَاظٌ مِنْ نَارٍ وَنُحَاسٌ فَلَا تَنْتَصِرَانِ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ فَإِذَا انْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ گفتند جن و انس را بر آنچه ان تفلوا یعنی ان تفلوا تا که ایشان تفلاند بر زمین چون زندگانی و تفلاند شکم زمین چون بیرند و اصل جهت الارض انفالها یعنی از اهل معانی گفتند عرب مرجه اتوا و زف و قدم باشد از انفلوا خوانند و منه قول النبی صلعم اتی نار که فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی و صاق و عاکفت برای آن تفلوا خواندند جن و انس را که بگناه کران باشند میگریزند این جماعت جنیان و انسان اگر می توانند از اقطار آسمان و زمین بیرون شوند و از من بگریزند و بروید و این هم بر سبیل تهدید و وعید است انگه گفت نتوانید مگر بحزب سلطانی و حجتی گفتند خدای تعالی این روز قیامت گوید صحابه گفت این در دنیاست یعنی اگر تا بدانید که تا بنیامرسد در خبر است که در روز قیامت خلق را جمع کنند و فرشتگان گرد ایشان در آیند و بایستند و زبانه از دوزخ برآید با تلهب حصار انتین گرد ایشان در آید انگه حق تعالی گوید یا معشر الجن والانس الم یاتکم رسل فرو گذارند برای شما ای پریان و آدمیان پاره از آتش زبانه زننده یا خود زبانه آتش مجاهد گفت آن درفش سبز بود که از سر آتش تا بدبی دود و نحاس دود باشد مجاهد و قتاده گفتند مس گداخته باشد خدای تعالی بفرماید تا سر را بگدازند و بر ایشان فرو گذارند مقاتل گفت آن بخ جوی است از مس که گفته از زیر عرش بیرون می آید در سر اهل دوزخ فرو شود سر جوی بر مقدار شب برود و دو جوی بر مقدار روز فابن مسعود گفت در بهشت باشد فلا تنتصران چون این دو نوع عذاب بر شما برند ای دمیان و پریان نمی توانید خود را از آن نگاه دارید و کس نباشد که شما را نگاه دارد پس آنگاه که آسمان شکافته شود و در هما رو پدید آید و فرشتگان فرود می آیند در آن وقت آسمان گلگون شود ابن عباس گفت وقتاده و ضحاک گفتند که برنگ گلگون شود سرخ گفت کمیتی زرنام شود چون زمستان پدید آید هوا سرد شود کمیتی سرخ شود چون زمستان گرم شود کمیتی غبر شود حق تعالی گفت آسمان چند انشقاق متلون شود باختلاف فصول عطا گفت چون روغن زیت شود که بیکساعت چند لون بگردد این سرخ گفت گداخته شده چون روغن و این انگاه بود که گرمای دوزخ بر سر رسد کلبی گفت هذا وردة سرخ و این اقوال راجع است باد و حد یکی انکه تشبیه کرد آسمان را در رنگ با دو تلون بگل و بروغن که هر دو با لوان مختلف باشند و دیگر انکه بلون تشبیه کرد بگل و بگداختگی روغن و در خبر است که شبی رسول صلعم بمعراج رسید که نماز میکرد و این آیة میخواند و میگفت و یحیی بن نیم بنشق فیه السماء وای بر من از آن روز که آسمان شکافته شود رسول صلعم گفت ای جان آن خدای که جان من باو است که دوزخیان از گریه ترکه بیند که بیش بسیار فرو نمیند

لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ آنٍ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ پس در آن روز که روز قیامت باشد از گناه کاران جن و انس را از گناه ایشان نپرسند برای آنکه خدای تعالی داند و فرشتگان بر ایشان رشته باشند و روایت دیگر از عبد الله عباس آنست که فرشتگان ایشان را از گناهشان نپرسند برای ایشان را بسیما بشناسند ابو العالیه گفت بی گناه را از گناه کار نپرسند و جهی میان این آیة و آیتهای دیگر که متضمن سوالست آنست که اینجا مراد آنست که ایشان را نپرسند که گناه کردی یا نه برای آنکه فرشتگان دانند و صحیفها بنجا ایشان باشد و اینجا که پرسند از آن پرسند که چرا کردی و وجهی دیگر آنست که در قیامت مواقف باشد در یک موقف سوال بر پرسند و در موقف دیگر سوال نبود نپرسند بن عباس گفت ایشان را سوال راحت و کرامت نکنند سوال تعنیف و ملامت کنند گناه کاران را بسیما و علامت بشناسند و آن علامت آن بود که سیاه روی و ازرق چشم باشند پس موی پیشانی و پایهای ایشان بگیرند و بدوزخشان کشند انگه ایشان را گویند هذه جهنم التی یکذب بها این آن دوزخ است که کافران و گناه کاران آنرا بدروغ میداشتند ایشان در میان آتش در میان آبی گرم تافته که گرمای او بغایت رسیده باشد طواف میکنند و میگردند قتاده گفت آبی باشد که از آنکه که خدای تعالی آسمان و زمین را آفرید می تابند کعب الاحبار گفت وادی از وادیهای دوزخ بود که خون و ریم اهل دوزخ در وی بود این کافران را بر بندند بر ساده در آنجا اندازند چون یکبار فرو شوند بندهای ایشان از یکدیگر جدا شود ایشان را از آنجا بر آرند مرة دیگر باره پاره گشته ایشان را طاقتی نوباره آفریند از آنجا در آتشی بخشند افکنند آب ایشان این باشد میان این و آن میگردانند شان فذلک قوله یطوفون بینها و بین حمیم آن اگر گویند درین آیات که رفت از ذکر دوزخ چه نعمت است تا خدای تعالی آنرا بجن و انس تقریر کند و گویند فبای آلاء ربکما تکذبان جواب آنست که وعید و تهدید بذکر دوزخ لطفی است که ایشان را بطاعت نزدیک گرداند و از معصیت دور و این باعث بود بر ایمان و صارف بود از کفر و این غایة نعمت باشد درین ولمن خاف مقام ربه جنتان فبای آلاء ربکما تکذبان ذواتا افنان فبای آلاء ربکما تکذبان فیهما عینان تجریان فبای آلاء ربکما تکذبان فیهما من کل فاکهة زوجان فبای آلاء ربکما تکذبان متکئین علی فرش بطائنها من استبرق وجنی الجنتین دان فبای آلاء ربکما تکذبان و از آن مقام خدای تعالی بترسد یعنی از آن مقام که وی بایستد پیش خدای و گفتند مراد بمقام قیامت ابراهیم ادهم و مجاهد گفتند کسی باشد که همت کند بمعصیت خدای را یاد کند و از ترس خدای گناه رها کند ابراهیم ادهم گفت سالی از سالها بحج میرفتم منقطع شدم در راه شخصی مگر را دیدم از و پرسیدم گفتم ورا

أَحَيٌّ أَنْتَ أَمْ أَنِّي تَرْجُو يَا أَنِّي هر گفت تو مؤمنی یا کافری گفت من مؤمنم گفت در دروغ میگویی اگر مؤمن بودی از جوی بترسیدی امیر المؤمنین علی را گفتند در وقتی که برفت و عمر عبد و در بکشت و باز آمد او را گفتند بترسیدی چون بیارد زیت وی رفیق فرمود که وکیف یخاف رسول الله من لم یعبد سواه طرفة عین چگونه بترسد از خدای آنکسی که طرفة العینی غیر وی را نپرستیده باشد گفت کسی که از خدای بترسد و باو در بهشت باشد بعض دو بستان یکی را قوت سرخ و دیگری از زمرد سبز خاکش عنبر باشد و کلال او از مشک اذفر هر بستانی از صد ساله در هر بان باشد هر بستانی را سرایی بود از نور هر آن بستان یکی بترسد خدا باشد و دیگری بترک شهوت این در بستان خداوند شاخها و الوان باشد و انواع میوها که هر که گفت سایه درختان خواست بر زمین و دیوار در میان این دو بستان دو چشمه روان باشد حسن گفت دو چشمه آب زلال باشد یکی را تسنیم گویند و یکی را سلسبیل ابو بکر وراق گفت این دو چشمه روان در بهشت آنرا باشد که او را دو چشمه آب روان باشد از دو چشم در بهشت از هر میوه دو نوع دو گونه باشد ابن عباس گفت در دنیا هیچ میوه نباشد از طعم و نه درین الا که آن در بهشت باشد انجا بحظ احظ بهشت شیرین باشد متکئین تکیه زنه باشند بر بستر هاکه استرداد دیبای ستبر باشد ذکر بطائنه یعنی آستر برای آن کرد تا بدانند که چون بطانه از استبرق باشد ظهارة یعنی آوره از چه باشد سعید بن جبیر از ابن عباس پرسیدن گفت این از انجاست که خدای تعالی گفت فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین و قول دیگر بطانه از استبرق باشد و ظهارة از زمرد و گفتند که بطانه ظهارة باشد و ظهارة بطانه برای آنکه موجه بود در روی تا بر هر روی که خواهند باز افکنند و میوهای این دو بستان نزدیک ایستاده و نشسته و خفته بتواند گرفتن در خبر است که بنده مؤمن بر سریر خفته باشد و از بالای او درختان میوه بر وی سایه کرده چون دیدار دارد میوه از آن شاخ سر فرو آرد تا بدست خود تناول کند فیهن قاصرات الطرف لم یطمثهن انس و لا جان فبای آلاء ربکما تکذبان کانهن یاقوت والمرجان فبای آلاء ربکما تکذبان هل جزاء الاحسان الا الاحسان فبای آلاء ربکما تکذبان ومن دونهما جنتان فبای آلاء ربکما تکذبان مدهامتان فبای آلاء ربکما تکذبان در آن بهشتها زنانی باشند که چشم خویش جز بر مال خویش نگشایند و در غیر ایشان بنگرند ابن زید گفت که مشرکان خود را گوید بزن خدای که در بهشت نیکو نیاز تو هیچ چیزی نمی بینم سپاس تو خدای را که ترا بمن داد و هر ایشان زنانی که دست ایشان و دراز کرده باشد هیچ آدمی و هیچ پری یعنی کس با ایشان خلوت نرفته باشد بلکه بهر خود باشند و کس با ایشان نرفته باشد و حسن گفت که در باشد سهل بن عبد الله گفت هر که در دنیا چشم نگاه دارد از محرمات در آخرت او را عرض دهند از قاصرات و دو کودکان را می بالغ کرد چنانکه یکی از ما گوید حقی و انسی را با او را نیست و هیچ انجا نتواند بردن و مانند این انکه وصف

کرد صهبا را گفت کانهن الیاقوت والمرجان بنذر یاکه ایشان یاقوت و مرجانند بعضی در صفا یاقوت و در بیاض مرجان
گفتند که سفید و سرخ باشند چون یاقوت و در بیاض مرجان عبدالله مسعود گفت که رسول صلعم گفت که زنان بهشت
میگذارایشان هفتاد حله ملون دارد در زیر آن هفتاد حله مغز استخوانش در استخوان بتوان دید برای آنکه خدای میگوید
کانهن یاقوت والمرجان و یاقوت چه چیز است اگرچه کثافتی دارد چون رشته در و کنند از چه هوا و بتابد
بگفتی تو گفت چه دوا باشت احسان نباشد الا احسان و نیکی بجز انس مالک روایت کرد که رسول صلعم این آیه بخواند آنکه گفت میدانید
که خدای تو چه میگوید گفت خدای و رسولش عالمتر گفت جزای آنکه من بر تو نعمت کرده باشم بتوحید چیست الا بهشت
عبدالله گفت معنی آنست که جزای آنکس که بگوید لا اله الا الله نیست الا بهشت حسن گفت جزای مطیعان در دنیا هیچ نیست
مگر کرامت آخرت و من دونهما و از جز آن دو بهشت دو بهشت دیگر باشد عبدالله عباس گفت زیر آن درختان
گفتا بی گفت در پیش آن دو بستان دو بستان دیگر باشد مدهامتان سبز و سیاه باشند چنانکه باسیاهی زند گفت
و گیاه که سیاه باشد باسیاهی زند و گفتند که در هم شده شاخهای و فیهما عینان نضاختان فبای آلاء
ربکما تکذبان فیهما فاکهة ونخل ورمان فبای آلاء ربکما تکذبان فیهن
خیرات حسان فبای آلاء ربکما تکذبان حور مقصورات فی الخیام فبای آلاء
ربکما تکذبان لم یطمثهن انس قبلهم ولا جان فبای آلاء ربکما تکذبان متکئین
علی رفرف خضر وعبقری حسان فبای آلاء ربکما تکذبان تبارک اسم ربک
ذو الجلال والاکرام در آن دو چشمه باشد که آب از ایشان برمی جوشند و آنکه روان میشود عبدالله عباس گفت
برمی جهد بجنبیدن که بر اهل بهشت ابن مسعود گفت بجای آب از این چشمها مشک و کافور برمی جهد در آنها میوه باشد و
خرما و انار و تخصیص خرما و انار برای تفضیل که در خبر است که در میان بهشت از اصل ساق تا بر شاخ سی منفذ باشد
و بوی های رنگ مانند سبوها باشد هرگاه که بچینند بجای آن دیگری پدید آید و خیمهای آنکه رنگ دوازده گز باشد بطول
ابوسعید خدری روایت کرد از رسول صلعم که گفت شب معراج را باسمان بردن در جنان اندر بدم رود انار دیدم چون پوست شتری
مقنب مرغان او چون شتر مخنق کنیزکی را دیدم که نشستم ای کنیزک ترکرایی گفت زید حارثه را زید را بشارت
دادم بدان چیزها دیده در بهشت که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوش نشنیده و بر خاطر هیچ آدمی نگذشت در آن زنانی باشند
نیکو خلق و نیکو روی همه بکر و شیرکار باشند و مفسران گفتند زنان بلند باشند و خوش بوی و کشیده دهن باشند و سر بدر جام
بر نکنند و سلیط و تنکبر نباشند و کرده نباشند و رنجیده نباشند و رنجیده است که زنان بهشت دست و مه دست نهند و آواز خوش که خدای مثل
آن ندیده باشند و نشنیده و میگویند تحفی الراضیات فلا تسخط ابدا و تحفی خیرات حسان ضیبا لازواج الکرام و تحفی
لقیات فلا تطغین ابدا ما خشنود ایم که بر کرشمه بکریم و مازنان آراسته ایم بخصال و جمال ما را برای مردانی که بر هم نهاده اند

در امثال و اشعار عرب و قرآن بر طریق استعمال ایشان با ایشان فرود آمده است از هر نوع که استعمال کرده باشند از وجه فصاحت
و بر قرآن از آن نوع قرآن یافت سورة الواقعة مکی است و عدد آیاتش نود و شش است از ابوطیب روایت
که عثمان بن عفان پرسید ابن عبدالله مسعود رفت و دیگر روز در آن بیماری که بجوار حق پیوست او را گفت از چه مینالی گفت
از گناه خود گفت چه آرزو میکنی گفت رحمت خدای گفت طبیب امر فتنی طبیب مرا بیمار کرد گفت عطایت
بفرمایم گفت حاجت نیست مرا بدان و من بدین حاجتم گفت بذوایم تا بعزت و بدگفت ایشان را بدان حاجت نیست بلکه من
ایشان را سورة الواقعة بیاموختم و فرموده ام تا بخوانند و من از رسول صلعم شنیده ام که گفت هر که سورة الواقعة بسیار خواند هرگز بدرویشی
نشود بسم الله الرحمن الرحیم اذا وقعت الواقعة لیس لوقعتها کاذبة خافضة
رافعة اذا رجت الارض رجا وبست الجبال بسا فکانت هباء منبثا وکنتم ازواجا ثلثة فاصحاب
قیامت بکنند و میگویند یاد کن ای محمد چون واقع شود حاصل آید و واقع شدنی که مشهور و معلوم است و اینجا نامی است از نامهای
قیامت یعنی چون قیامت رخنه و واقع شدن او را کاذب نباشد یعنی دروغ و دریغ نیفتد چه وعده خدای تعالی درست شده است خافضة
رافعة قومی را خفض کند و بدوزخ فرود برد و قومی را رفع کند و بدرجات بهشت برد اره جبار از ذلیل کرداند و بگیرد از اخفض کند
و فرو نهد و ذلیلا را و بی قدر را رفع کرداند اذا رجت الارض رجا چون بجنبانند زمین را جنبانیدنی بگفت این آنکه
سر خدای را وحی کند باو او از ترس خدای بجنبد مفسران گفتند همچنانکه بجنبانند این زمین را که کهواره کودک تا هیچ نماند بر او آنکه
ویران و خراب کرده و کوهها جای نماند و بست الجبال بسا و برانند کوهها را اندفی چنانکه گفت و سیرت الجبال فکانت سرابا
حسن گفت از زمین بکند و نظیر و یسئلونک عن الجبال فقل ینسفها ربی نسفا و در آخره و مرد کرداند تا چون گرد می شود پراکنده
ابن عباس گفت باشد آن آب که در سر چراغ چه در سر نیست علی گفت باشد گرد می که از تنها سر بخیزد و گفتند خاک کرده و سد نوع
یعنی دو زوجیت آنکه بیان کرد و گفت فاصحاب المیمنة ما اصحاب المیمنة واصحاب المشامة ما اصحاب المشامة
والسابقون السابقون اولئک المقربون فی جنات النعیم ثلة من الاولین وقلیل من الاخرین
یکی از این سه گروه اصحاب میمنه اند که اسامی اعمال ایشان بدست راست ایشان دهند و از راهی که بر دست راست بود و بهشت روند ابن
عباس گفت آنان باشند که بر دست راست آدم باشند حسن و ربیع گفتند آنان باشند که بجنبند و بسار کرد باشند بر نفس خود و عمر نفس
و طاعت خدای شه مستغرق کرده اند باشند و ایشان تا بیان قرن دوم اند از عهد رسول صلعم آنکه رسید تعجب گفت طارس هدا
بعجب آن دو چه خداوند نماز دست راست اند و بیکدیگر تنکسافی اند ایشان یعنی وصف ایشان بجای رسیده است که کسی از آن گفت دو
از این سه گروه کسانی اند که نامه اعمال بدست چپ ایشان دهند و بدست چپ ایشان را بدوزخ برند حسن گفت آنان باشند که بر خود
ستم باشند و عرایشان در معصیت گذشته باشد سیم از ایشان سابقانند که در مقامات انبیا سابق باشند و پیشوای اهل هدایت
بدعوتی باشند و گفتند سابقان بطاعت سابقان باشند بجنة و سابقان از ملائکه برای آن نصب باشد که مقدمی بروی

در خیر و طاعت و در نگرند و در سیرت او روند فلا تهلک نفسک علی آثارهم ان لم یؤمنوا بهذا الحدیث این سیرین گفت آنانند که با رسول بدو قبله نماز
کردند از مهاجر و انصار گفت اهل قرآن باشند که فردای قیامت تا جامه سر نهاده و تاج باشند که سر بر بند بر یکدیگر سجده
و جمله رفتن ابن عباس گفت سابقان در هجرت سابق باشند در آخرت امیر المؤمنین علی گفت سابقان نماز سابق باشند
بهشت مکرمه گفت سابقان بجا یا سلام سابقا ندیث و چون نیکی ندیشکی این جزا میرالمؤمنین علی کسی دیگر را بجا یا
سن و باسلام اتفاق است از زنان بلخت او ان حلی ذا بذر رحمة الله علیه از رسول الله صلعم روایت کرد که گفت یا علی انت اول من
یؤمن بی و انت اول صاحبی یوم القیمة و انت الصدیق الاکبر و الفاروق الاعظم تفرق بین الحق و الباطل و انت یعسوب المسلمین و المال
یعسوب الظلمة اما سبق در نماز تو بدو صلت الملائکة علی و علی علی سبع سنین لا ترفع الصلوة من الارض الی السماء الا من
علی و سبق در جهاد پوشیده نیست و نماز بدو قبله او کرد و نخ چند معدود بعضی آن بودند که سابق بودند به بیت المقدس نماز کردند
و بیکدیگر رسیدند و بعضی آن بودند که نماز به بیت المقدس در نیافتند که ایشان باسلام آمدند قبله با کعبه کرد اینده بودند روزی عمر بن
ابی لیلی از عبدالله عباس پرسید نگفت ذکرت والله احد الثقلین سبق بالهدی و دین و صلی القبلتین و بایع البیعتین
و اعطی السبطین و هو الحمزة و الطیبین و ردت له الشمس مرتین ما ناب من القبلتین و جرد السیف ثارتین و هو
صاحب الکرتین فقتل فی الامة کمثل ذو القرنین ذکر من لای علی ابن ابی طالب احد الثقلین اوست و هم کتاب
خدای انجا که گفت انی تارک فیکم الثقلین سبق بدو نه جهید و نبوت بدو قبله با رسول نماز کرد به بیت المقدس
و کعبه و دو بیعت با رسول صلعم بیعت عقبه و بیعة الشجرة و او داد و بسیط داوند بسط علم و تسلط جسیم و دو بار تیغ برهنه
کرد یکی برای تنزیل و یکی برای تاویل او خداوند دو کرت دو درجت است که چون یکی از جلد سایقان از
سرای خود بیرون آید از روی و جنان نزد تابد که اهل بهشت بدانند و گویند این نور سابقان است اولئک المقربون اینانند
نزدیک کردانیدگان بملوک منزلة و رفعت درجة ثلة من الاولین گروهی باشند از اولین یعنی از امتان که نشد از امم انبیا
علیهم السلام و اندک از آخرین از آخرین بنی امة و رسول الله علیه و السلم علی سرر موضونة متکئین علیها متقابلین
یطوف علیهم ولدان مخلدون باکواب و اباریق و کاس من معین لا یصدعون عنها ولا ینزفون
و فاکهة مما یتخیرون ولحم طیر مما یشتهون و حور عین کامثال اللؤلؤ المکنون جزاء
بما کانوا یعملون لا یسمعون فیها لغوا ولا تاثیما الا قیلا سلاما سلاما اهل بهشت بر
تختها باشند از زر و سیم بافته مرصع و مکلل بانواع جواهر کلی گفت طول هر سریری سیصد گز باشد چون بدان خواهد
که بر آن برنهد سر فرو نهد تا پای بر نهد آنکه بجای خویش شود متکئین فیها آنکه زوده باشند بران سریرها و روی کرده
و بدیدار یکدیگر خوش عیش گشته یطوف طواف کند بر ایشان غلامان کودکان نژاد مخلد و مبدل که هرگز بمیرند و پیر نشوند
و از حالت کودکی و نادانی نگردند جنان باشند که خدم و نیاکه دو سال اصلاحیت خدمت دارند سعید جبیر گفت مقرطون و خوش

درکش داشته باشند حسن بصری گفت که کسان اهل دنیا باشند ایشان را طاعتی نبوده که بدان ثواب کنند و معصیتی نبوده که عذاب کنند پس
در بهشت باشند برای خدمت اهل بهشت و در خبر است که اطفال کفار خدم اهل بهشت باشند با اکواب با کوزها که دسته
و خرطوم ندارد و ابریقها که دسته و نایژه دارد و کاسی یعنی قدح که در خمر روان باشد و ظاهر بر چشمها و کاسی که ایشان را از آن
صداعی و دردسری نباشد و از آن مست نشوند و عقل را زایل نکرداند و فاکهه و میوه از آنچه ایشان خواهند و اختیار
کنند و گوشت مرغ از آنچه ایشان را بآن اشتها آرزو باشد ابو سعید خدری از رسول صلعم روایت کرده که در بهشت مرغانی می
پرند که رهایی هفتاد هزار بر دارند بکی از ایشان بیاید در آن حال که مؤمن طعام خورده و بر شکم او افتد و بر بالین شاد زهره
از آن و بی لون از طعام بر دوش آید از برف سفیدتر و از مشک نرم تر و از انگبین شیرین تر که هیچ لون با لونی دیگر نماند که
بر دو برده و ایشان را در بهشت حوران باشند زنان سیاه چشم و فراخ ساق دارند بر خیمه که مهاوردی تر نکرده
باشد از آنکه مکنون و عروس بوده باشند تا صفای لون و ضیای و برجای خود بوده با ایشان این همه کرامت کنند تا مزاج
و مکافاتی باشد ایشان را بآنچه کرده باشند از فضایل طاعات و اجتناب منهیات اسلم گفت از رسول صلعم پرسیدم که وحین
چه باشد گفت زنانی سفید روی فراخ چشم انس مالک گفت رسول صلعم گفت خدا تعالی ایشان را از زعفران آفریده است
ابو امامه روایت کرده از رسول صلعم که هیچ مؤمن نباشد الا که او را هفتاد و دو زن باشد از حور العین و هفتاد از میراث اهل دوزخ
عبد الله سعد گفت از رسول صلعم شنیدم که نوری در بهشت پدید آید اهل بهشت گویند این نور چیست گویند روشنایی
دندان حوراست که در روی خود خندید مجاهد گفت حوران را بانی حور خوانند که مجاورفیها الطرف چشم در وی خیره ماند
لا یَسْمَعُونَ فِیهَا لَغْوًا در بهشت سخن بیهوده و بی معنی نشنوند و نه بزرگیست یکدیگر به نه یعنی نگویند آنچه گوی بزنند و
بنده کاو شدی لیکن شنوند کلماتی با سلامت یا گفتاری که آن سلام باشد و خبایا که قول بعضی بود مرضی و اسلکنا فیه
سلاما وَ أَصْحَابُ الْیَمِینِ مَا أَصْحَابُ الْیَمِینِ فِی سِدْرٍ مَخْضُودٍ وَ طَلْحٍ مَنْضُودٍ وَ ظِلٍّ مَمْدُودٍ وَ مَاءٍ مَسْکُوبٍ
وَ فَاکِهَةٍ کَثِیرَةٍ لَا مَقْطُوعَةٍ وَ لَا مَمْنُوعَةٍ وَ فُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْکَارًا عُرُبًا أَتْرَابًا لِأَصْحَابِ
الْیَمِینِ ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِینَ وَ ثُلَّةٌ مِنَ الْآخِرِینَ خداوندان دست راست که نامها بدست راست سپارند و از جانب دست
راست بهشت روند چه کسانی و چه مایی باشند ایشان در میان درختان سدر باشند و سدر بهشت میوه دار باشد خرما
کانه اقلال هیبا وی باشد سبزها باشد و بر مطار بود چنانکه گوی و بنداری که خاروی بزه اند و گفتند که مخضود آن باشد
که شاخش و تنه باشد از بسیاری میوه و طلح منضود روایت کرده اند که امیر المؤمنین علی خواند و طلح یعنی چنانکه در آیتی دیگر است
و نخل طلعها هضیم گفتند یا امیر المؤمنین در مصحف ما چنان نیست ابا بکر ایتم گفت نه القرآن لا یهاج القوم پیغمبر
نصرانی گفت طلح درخت موز باشد ابو عبیده گفت نزدیک عرب طلح درختان بزرگ باشد که آنرا خار نباشد منضود
یعنی بار او و میوه او بر هم نهاده و بار بر هم که در رخت کشیده باشند از اصل ساق تا سر شاخ پس باشد و خایه کشیده که آفتاب را نسخ

بلناهن

نکند و ریح گفت سایه گرفتن باشد عمرو بن میمون گفت سایه او فتاده هزار ساله راه باشد ابن عباس گفت که این درختی است
در بهشت که اهل بهشت جمله در زیر او حاضر آیند و حدیث و احوال دنیا با کنند و گویند در دنیا ملاهی بودی که بآن ملاهی کردندی و سماع
کردندی خدای تعالی را بر نهند تا بگمانی ان درخت برهم زنند تا نغمها و آوازی آید که کس چنان نشنیده باشد و ماء مسکوب و آبی
روانه که کم نقطع کرده و در تکلف جوی نبود بلکه بر روی زمین راست برود و فراخ بن داود گفت مرا با درختی
صالح و عقاد نیکوکاه داشتی تا بیش خدا در بهشت شبی در خواب بیش دیدم گفتم بدی تند تا بیخ هم که بدانم که در چه درجه گفت
فی سدر مخضود و طلح منضود و ظل ممدود و ماء مسکوب و فاکهة کثیرة و میوه های بسیار که بر وی دوام باشد
منقطع نکردد نه آن بود که وقتی بلند و وقتی نباشد چه میوه های دنیا و کسل از آن منع نکند بهیچ وجه چه بهشت سرای راحت
از هر چه خواهند در وی یابند در خبر است که رسول صلعم گفت هیچ میوه از درخت بهشت بچیند الا بجای آن دو
چندان بدیدار و فرش مرفوعة و بسترهای بر آن نشاند ابو سعید گفت در بن آیه که رسول صلعم گفت که ارتفاع آن دو هوا
چندان باشد که زمین تا آسمان امیر المؤمنین علی گفت مرفوع بر سر بها افکنده و گفتند این کتابت است
از زنان برای آنکه فراش محل ایشان باشد مرفوعة یعنی در جمال و کمال خصال بدرجه علیا رسیده باشد انا انشأناهن ما ایشان را
برانشا و ابتدا بیافریدیم بکر و دوشیزه آفریدیم همه شوی دوستان و هم زاد ایشان باشند نیکو سخن و با ناز و غنج باشند
همه هم سال و در سن یکدیگر باشند ابو هریره از رسول صلعم روایت کرده که اهل بهشت چون در بهشت شوند بر حور و اهل باشند
سپید روی جعد بر سن سی و ساله بر خلق آدم طول شصت گز بود و در بهنا هفت گز مفسران گفتند این زنان نه
باشند و خدای تعالی ایشان را بر خلقی دیگر زیادت و نیکوتر باز آفریده باشد تا چنانکه پیغمبر ایشان می گفتند ایشان بیشتند و بسیل
ابتدا بیافریده است مجاهد گفت روزی رسول صلعم نزدیک عایشه رفت عجوزی از بنی عامر نزدیک وی بود
رسول صلعم گفت این عجوز کیست گفت از خالات منست رسول گفت هیچ پیر زنی در بهشت نخواهد رفت آن عجوز بتابه و تنگ
شد عایشه گفت یا رسول الله این پیر زنه دلتنگ شد گفت بگوی او را که عجوز در بهشت نرود و او عجوز بلکی خداوند
و بر اخلاق نو باز آفریده ام سلم گفت که رسول را این آیت برسیدم گفت اینها پیر زنانی باشند که تر ایشان را می بخشی
موی سفید گشته و روی بخرع گرفته و پشت دو تا شده و چشم زه فکن گشته خدای تعالی ایشان را باز آرند بکر همگان که
همگان که شوهر بر ایشان رود و ایشان را بکر یابد عایشه گفت یا رسول الله ما را آلم وجع باشد ایشان را گفت لیس
هناک آلم وجع سعید بن مسعود گفت زنان دنیا در بهشت تفضیل دارند بر زنان اهل بهشت بنماز و طاعتی که کرده
باشند و در اخبار آمده است که این زنان حور عین باشند خدای تعالی ایشان را از تسبیح فرشتگان آفریده باشد
در ایشان هیچ علتی و نقصی و صحیحی باشد ایشان اصحاب یمین باشند که اهل دست راست اند جماعتی از امت سلف باشند
و اندکی از امت رسول صلعم عمرو بن رویم گفت چون این آیه آمد جماعتی از صحابه رسول بگریستند و گفتند یا رسول الله

ما بخدای و رسول ایمان داریم آنکه ایشان اهل بهشت خدای تعالی این آیت فرستاد ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِینَ وَ ثُلَّةٌ مِنَ الْآخِرِینَ آنکه
رسول صلعم گفت از آدم تا عهد من فرقی باشند از امت من تا بدامن قیامت فرقی و این تفرقه تمام نشود الا باین سیاهان که
شتران می چرانند و بر بیابان و میگویند لا إِلَهَ إِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ عبد الله سعد گفت شبی پیش رسول صلعم بودیم
زمانی حدیث کردیم و بخندیدیم و دیگر روز رسول را دیدیم گفت بیخندان کنشتم و اسباح ایشان را بر من عرضه کردند چه
بود که او را گروهی بدرازاست و بود که کمتر از آن بودند و بود که اشتی سه کس بودند و بود که اشتی کیفی بود و بود که او را
هیچ امت نبود نامو سی را دیدم که وی را بدجمعی بسیار با او از نبی اسرائیل گفتم بار خدایا این کیست گفت برادر تو موسی است علیه السلام
و این امت او اند گفتم بار خدایا امت من کجا اند گفت بدست راست نگه کردم صحرایی مکه را دیدم چندانکه
چشم رسید گفتم بار خدایا ایشان کیستند گفت امت تو اند راضی شدم گفتم راضی شدم در میان ایشان هفتاد هزار مرد
کمی حساب بهشت روند هر یکی برخاست نام او عکاشه گفت یا رسول الله از خدای درخواه تا مرا از ایشان کند گفت
اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُمْ مِنْهُمْ بار خدایا عکاشه را از ایشان کردان دیگری برخاست و گفت یا رسول الله دعا کن
تا خدای تعالی مرا از ایشان کند رسول صلعم گفت سَبَقَکَ بِهَا عُکَّاشَةُ عبد الله سعد گفت یا رسول الله کان من آن است
که این هفتاد هزار اند که بر اسلام زادند و بر آن باستاده اند گفت چنین نیست بلکه آنانند که زودی بکنند و داغ
نکنند و زجر و تطیر نکنند و بر خدای توکل کنند و این جمله آنست که عادت عرب باشد آنکه رسول خدای گفت من
امید دارم که امت من و پس روان خود را اهل بهشت باشند تا تکبیر کردیم گفت امید دارم که ثلث اهل بهشت باشند تا تکبیر
کردیم گفت امید دارم که نیمه اهل بهشت باشند آنکه این آیت بر خواند ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِینَ وَ ثُلَّةٌ مِنَ الْآخِرِینَ ابن عباس
از رسول صلعم روایت کرد که رسول صلعم گفت این همه از امت من باشند جهنمی رسانیان باشند و جهنمی آخر سیان
وَ أَصْحَابُ الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ فِی سَمُومٍ وَ حَمِیمٍ وَ ظِلٍّ مِنْ یَحْمُومٍ لَا بَارِدٍ وَ لَا کَرِیمٍ إِنَّهُمْ کَانُوا
قَبْلَ ذٰلِکَ مُتْرَفِینَ وَ کَانُوا یُصِرُّونَ عَلَی الْحِنْثِ الْعَظِیمِ وَ کَانُوا یَقُولُونَ أَإِذَا مِتْنَا وَ کُنَّا
تُرَابًا وَ عِظَامًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ أَوَ آبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِینَ وَ الْآخِرِینَ لَمَجْمُوعُونَ
إِلَی مِیقَاتِ یَوْمٍ مَعْلُومٍ ثم ذکر اصحاب شمال کرد مر ایشان را و ستر چه گفت اما تذکر نامه اعمال بدست چپ ایشان
دهند چه مر ایشان و خدا ایشان در چه حقی باشد آنکه بیان کرد و گفت در بادی گرم و آبی گرم و سایه از دود سیاه
ابن بریده گفت یحموم نام کوهی است در دوزخ اهل دوزخ پناه برند که از سایه است و بنزدیک وی سایه نیست و راحتی
هست اخبار نداد از سایه سرد و خنک نباشد بلکه بنایه گرم باشد یا آنکه او از دود دوزخ باشد تا حال گفت آتشی سیاه باشد
و آتش دوزخ سیاه باشد و اهل دوزخ سیاه باشند و لباس ایشان سیاه باشد و چه در دوزخ بود همه سیاه بود و لا
کریم خوش و نیکو نباشد انهم کانوا پیش از آنکه ایشان بودند بنعمت و نعیم و ایشان اصرار کردند و بیستادند بر

بزرگ و گناه سخت که شرک است ابو بکر اصم گفت سرکند خورندگی که بعث و نشور نخواهد بود و اصنام انداد خدا را
ایشان را وی چنانکه از ایشان خبر داد وَ أَقْسَمُوا بِاللهِ جَهْدَ أَیْمَانِهِمْ لَا یَبْعَثُ اللهُ مَنْ یَمُوتُ وَ کَانُوا یَقُولُونَ و ایشان میگویند
که چون ما بمیریم و خاک شویم و استخوان باشیم می ما را زنده خواهند کرد و این بر سبیل کار کنند یا بدرن بخشیده ما را زنده
خواهند کرد بگوی ای محمد که او بسان و اخبار ایشان راجع خواهند کرد بیقات روز معلوم تا مزاد بدا ایشان را بر کرد ما ایشان ثُمَّ
إِنَّکُمْ أَیُّهَا الضَّالُّونَ الْمُکَذِّبُونَ لَآکِلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زَقُّومٍ فَمَالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ فَشَارِبُونَ عَلَیْهِ مِنَ الْحَمِیمِ
فَشَارِبُونَ شُرْبَ الْهِیمِ هٰذَا نُزُلُهُمْ یَوْمَ الدِّینِ نَحْنُ خَلَقْنَاکُمْ فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ ۝ أَفَرَأَیْتُمْ مَا تُمْنُونَ
ءَ أَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ ۝ نَحْنُ قَدَّرْنَا بَیْنَکُمُ الْمَوْتَ وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِینَ عَلَی أَنْ نُبَدِّلَ
أَمْثَالَکُمْ وَ نُنْشِئَکُمْ فِی مَا لَا تَعْلَمُونَ پس آنکه شما ای گمراهان دروغ دارانی بخورید از درخت زقوم پس پر کردنی اید از آن درخت
زقوم شکمهای خود را آنکه بر سر آن باز خورید آب گرم تا افتد پس بخورید از آن آب چنانکه شتران تشنه خورند و میان علتی باشد
شتر را که از آب سیر نشود آب بیخورد و ویرا بر خوانند این نزل و غذا و طعام ایشان باشد روز قیامت که روز جزاست
آنکه بر سبیل تنبیه گفت نَحْنُ خَلَقْنَاکُمْ ما شما را بیافریدیم چرا ایمان نیاورید و مرا باور نداشتی و تصدیق
نکردی آنچه من گفتم و وعده دادم از اخبار قیامت و بعث و نشور آنکه ایشان را تنبیه کرد بر وجه تقریع و ملامت و گفت
ای محمد بشنید این آیات را که شما در رحمهای زنان میریزید فرزند شما می فرینید یا ما می فرینیم و این تقدیر است تا ایشان
اقرار دهند و بگویند ما این می کنیم و ما را این قدرت باشد نَحْنُ قَدَّرْنَا ما تقدیر کردیم مرگ را میان شما تقدیر مختلف
بهری بکودک بزند و بهری به برنایی و بهری به پیری بر حسب مصلحت ایشان چنانکه من صلاح دانم تقدیر میکنم بر ایشان
بِمَسْبُوقِینَ و ما مسبوق نباشیم و بر ما سبق نتوانند کرد نفی و غالب نتوانند کشتن عَلَی أَنْ نُبَدِّلَ ما قادریم و قادریم بر آنکه
عاجز نتوانند آنکه بدل کنیم امثال شما را یعنی شما را بدرگ و بدمی بکردار بیاریم همه مرده شما و نُنْشِئَکُمْ و شما را بیافریدیم در چیزی که شما
یعنی در چیزی که شما خواهم مسخ کنیم و خلق و بزینه کردانیم چنانکه با آن که دیدم که بدل رفتار و ندحسن بن الفضل گفت معنی
آنست که اعاده در این معنی بخلاف ایشان است اول و اند که شما را در رحام امهات آفریدیم اما اعاده ندانید که شما را
بکار زنده کنیم از بی علم شما باشد وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَی فَلَوْلَا تَذَکَّرُونَ ۝ أَفَرَأَیْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ
ءَ أَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ ۝ لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا فَظَلْتُمْ تَفَکَّهُونَ ۝ إِنَّا
لَمُغْرَمُونَ بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ ۝ أَفَرَأَیْتُمُ الْمَاءَ الَّذِی تَشْرَبُونَ ءَ أَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ
مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنْزِلُونَ ۝ لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أُجَاجًا فَلَوْلَا تَشْکُرُونَ
و بحقیقت شما دانسته اید و میدانید نشأه اولی را که شما را بیافریدیم اول باره اگر اندیشه کنید بدانید که بر ما سعد
باشد و دشوار نباید باز آفریدن دیگر بار پس شما چرا اندیشه نمیکنید تا بدانید که آنکس که قادر باشد بر ابتدا

قادر باشد بر اعاده همی دیدی شما و می بینید تخمی را که باد حراثه میکنید و می کارید همی شما می رویانید آنرا یا ما می رویانیم ابو هریره از رسول صلعم روایت کرده که میگوید زراعت ولیکن بگویند حرفت یعنی خورد را زارع مخوانید که حارث خانه که حرثش گشت است بشما تعلق دارد و زرع رویانیدن است بخدای تعالی دارد ما میخوانیم آن تخم را بسیار میانیم در زمین تا بر شما تا که دود و کرد رویانیم از کیاه که دانیم که از و هیچ دانه حاصل نشود همه کاه باشد بی دانه فَظَلْتُمْ پس اکاه دلبستید و روز کذارید و از آن تعجب میکنید و پشیمانی میخورید بر خرج و رنج روزکار که ضایع کرده باشید چنانکه در آیتی دیکر کفت فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ عَلَىٰ مَا أَنْفَقَ فِيهَا که کفتند که از اصل داشت تنکه ادای حزن تا لَمُغْرَمُونَ و دیکر بیند که بلفرامة زده ایم خرج کرده ایم دخل یافته عبد الله عباس کفت ما معذبیم و بعذاب مبتلا باشد بلکه ما محروم و محدودیم و یا زمانه و بی روزی ابن ملک کفت و نزدیک رسول خدای نه بیزار از زمینهای انصار بکذشت ناکفته بود کفت چرا این زمین را کشتی کنند برای آنکه باران کم می بارد کفت نحن قوم در زمین افکنید که رویانده خداست أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ همی می بینید این آب را که از آن میآشامید شما از ابر فرود آورده اید و بیارانیده یا ما باران آنکه خواهیم از ابر نیز بیارانیم اکر خواهیم آنرا تلخ یا شور کردانیدیم آنرا چرا شکر نمیکنید و آنرا بر خود نمیخوانید أَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنْزِلُونَ لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أُجَاجًا فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ أَفَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ أَأَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنْشِئُونَ نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذْكِرَةً وَمَتَاعًا لِلْمُقْوِينَ فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ می بینید این آتش که میزنید آیا شما آفریده اید یا ما آفریده ایم و آن دود خداست یکی رامح کویند و دیکر بدلفار نحن جعلناها ما کردیم این آتش را تذکرة و یاد کردی از آتش دوزخ ابو هریره از رسول صلعم از روایت کرده که این آتش که شما می افروزید جزوی است از هفتاد جزو آتش دوزخ و سنای کردیم آنرا از روی نفع میکیرید مسافران که فرود آیند بزمین خالی و دور از آبادانی مجاهد کفت لِلْمُقْوِينَ آنکه طلب نفع کنند و انتفاع از مسافر و حضری تا به و شناسایی و نشیمند و تاریکی و بد و کرم شوند سرها و دریاها و غیر این بوی منتفع شوند و مردان فیض کنند و باشد او پناه باخدای تعالی و بنداز آتش دوزخ حسن کفت بلند باشد مسافر از که با خویش بر کیرد آلات از آتش زنه و سنک ابن زید کفت لِلْجَائِعِينَ آنکه رسول صلعم را و آتش را تسبیح فرمود و کفت تسبیح کنید بنام خدای بزرک و از فَلَا أُقْسِمُ سوکند میخورد بر جایها واقع آمدن ستارکان یعنی منازل ایشان از بیست و هشت و دوازده کانه و کفتند بجزم القرآن یعنی رسول و آیات قرآن که بر رسول صلعم فرود آمدی با وقات بان قسم یاد کردی که اما سوکند عظیم است بنزدیک خدای تعالی تا بر منافع که در دست وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ و بحقیقه که این سوکند جای است بنزدیک که شما دانید بدرستی که این قرآن قرآنی است بزرکوار و کرامی در کتابی پوشیده مصون و محروس و محفوظ نزدیک خدای تعالی از شیاطین و از جمله مصایب و مراد باین

کتاب لوح محفوظ است لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ باور نسند و دست به و نهند الا پاکیزکان یعنی فرشتکان معصوم مطهر از کناه ابن زید کفت مراد فرشتکانند نه شما که شما کناه آلوده اید بدلیلشان بیارند با نبیای معصوم رسانند اما در دنیا مومن و کافر و منافق دست بدی کنند محمد بن فضل کفت قرآن نخوانند الا مومنان و عبد الله عباس نهی کرد بی از آنکه نماز کنند جهودان و ترسایان را از قرآن خواندن حسین بن فضل کفت تمسه و تاویلا و نخوانند الا آنکه خدای تعالی ایشان را پاک کرده و لیل باشد از نفاق و کفر ابو العالیه ابن الطاکت خلق قرآن نخوانند الا آنکه اسلام ایشان بنزد عصمت پاک کرده باشند از آلودکی و معصیت و این صفت معصومان است جنید کفت الا مقربان که کرده اند پاک کرده اند یعنی دیکر کفته اند معنی آنست که دست بر وی نهند مکر پاکان از جنابت و حیض و نفاس و ظاهر لفظ خبر است و معنی وی نهی است چه اکر معنی خبر بود دروغ بودی و مراد مس مصحف است و آنچه در مصحف است بحرف شرع بر اطلاق از قرآن خوانند باتفاق قوله تعالی لَا تُسَافِرُوا بِالْقُرْآنِ إِلَى الْأَرْضِ الْعَدُوِّ و نوشتن قرآن بحقیقه قرآن بنزدیک محققان و بر زبان اجماع مسلمانان است و این آیه استدلال کردند که جنب و حایض را مس دست بر نوشتن قرآن نهاند و نزدیک شافعی تمام روایتست دست بر نوشتن و حاشیه نهادن و نزدیک اصحاب ما استحباب اولی تر است شافعی کفت روا نباشد هیچ محدثی را بر حنیفه کفت جنب و حایض را روا نباشد محدث را روا باشد اما حمل مصحف بر هیچکدام روا نبود ابو حنیفه کفت اکر در غلاف بود شاید که حمل کنند اما آنکه کفتند که روا نباشد تمسک کردن بخبر عمر بن خطاب کفت چون رسول صلعم بدیدم را بین فرستاد در نامه او بنزد نوشتن نیابد که دست بر مصحف نهد و نه مصحف برکیرد الا کسی که پاکیزه باشد و آنکه کفتند روا بود استدلال کردن بآنکه رسول صلعم نامه نوشت و در نوشت بسم الله الرحمن الرحیم قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الآیة و دلالت آنکه وی وی نامه بر دست کرفته باشد و خواند این قرآن نمیدانست و در نوشت بسم الله الرحمن الرحیم أَفَبِهَٰذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ وَأَنْتُمْ حِينَئِذٍ تَنْظُرُونَ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَٰكِنْ لَا تُبْصِرُونَ عن ابن حدیث که قرآن است ملامت میکنید عبد الله عباس کفت تکذیب میکنید ابن کیسان کفت مدهن آنکه باشد که در ادای واجبات تقصیر کند تعلل بر وجه کفت منافق باشد که جانب با همه کس نرم دارد و اصل او از دهن وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ و میکنید رزق خود را و نصیب و حظ خویش از این قرآن آنکه تکذیب میکنید یعنی آنچه در قرآن کار می یابید شما بر عکس آن میکنید حسن بصری کفت زیان کننده که نصیب او از قرآن تکذیب باشد معنی کفتند در اخبار از آن عبد الله عباس کفت که رسول صلعم بسفری رفت و صحابه با وی در راه تشنکی عظیم ایشان رسید و آب نیافتند و با پیش منتکا بنکردن و کفتند یا رسول الله تشنکی ما غایت رسید رسول صلعم کفت که من و خدای تعالی باران فرستند بما تا بکذرید سقینا بنوء کذا یا بطلوع فلان ستاره یا بسقوط فلان ستاره آب دادند و باران فرستادند و کفتند یا رسول الله این وقت

از آنست و ما این نکوهیم رسول صلعم دو رکعت نماز بکذارد و دعا کرد و دست بجنبید و ابری بر آمد و باران عظیم آمد تا او بهار شد تا او سقاها پر کردند آنکه رسول صلعم بر نشست هر دو را دید که آب میکرفت بقدری که دانست و بیکفت باران بنوء فلان ستاره باران آمد رسول صلعم کفت دانستم که از شما بعضی بی کویند خدای تعالی این آیه فرستاد وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ کفت روی خود تکذیب کردی و آنکه کفتی که این باران جهت خدای تعالی آمد و کفتی بنوء ستاره آمد و کفتند که تقدیر آنست که شما آنکه خود را تکذیب کردی یعنی بدل شکر تکذیب کردی روایت کرده اند که رسول صلعم خواند آنکه وَتَجْعَلُونَ شُكْرَكُمْ أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ و در لغت از رزق بمعنی شکر آمده است آورده اند که سلیمان بن عبد الملک بعضی علما را کفت از علوم تخم پاره بخواهی تا از آن علمی نصیب ناشی کفت مرا از آن منع کردند کفتند آن منع کدام است کفت خبری که مرا روایت کرده اند که رسول صلعم کفت خوف تر چیزی که من می ترسم بر امت سه چیز است یکی چیف ایمه و یکی تکذیب بقدر و سیم ایمان بنجوم آنکه خطاب کرد و کفت بر سبیل تخویف و تحذیر چرا آنکه جان بحلقوم رسد در وقت نزع و شما آنکه در آن وقت می نکرید عاجز و تحیر و بیدانید که نمیدانید مردن و هیچ چاره ندارید و هیچ دفع نتوانید کردن و شاید که خطاب با شما باشد که به بالین مرده باشید می نکرید تا که جان وی بر آید و ما وی نزدیکتر باشیم و لیکن شما آنرا نمیبینید یعنی رسولان ما را از فرشتکان که بقبض روح وی آمده و شما ایشان را نمیبینید از لطافت ایشان فَلَوْلَا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ تَرْجِعُونَهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّةُ نَعِيمٍ وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ فَسَلَامٌ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ فَنُزُلٌ مِنْ حَمِيمٍ وَتَصْلِيَةُ جَحِيمٍ إِنَّ هَٰذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ فرمود که این خطاب است قومی را که ایشان کفتند ما مرک باز نرانیم و دانستن از خویشتن مطلع و تدبیر و چاره طلب و ما تدبر این خدای تعالی بر سبیل تقریع ایشان را کفت اکر در من و عوض راست میکوید چرا چون جان بحلق مرد رسد باز پس نبرید بتدبیر و چاره و معلوم است که چیزی نزاید که در وی چرا آنکه می میکوید چرا چون جان بحلق مرد رسد باز پس نبرید بتدبیر و چاره و معلوم است که چیزی نزاید که در وی چرا آنکه می مقصر فرو ماند آنکه اهل قیامت را بسبب منع کرد کفت اکر چنانکه این متوفی از جمله مقربان حضرت باشد او را روحی و ریحانی و آسایشی بود روح بضم خوانده اند حسن کفت روح آوازی بر آید قتاده کفت روح رحمت خواست روح سعید کفت خرمی باشد ضحاک کفت آمرزش و رحمت باشد و ریحان عبد الله عباس کفت استراحت باشد مجاهد کفت و حیه جبیر که روزی باشد این نزدیک در مرک روح باشد و راحت و نیامد ریحان ابو العالیه کفت بمکس و دنیا بوی نزد او از دنیا جمله مقربان تا آنکه در آن شاخی از ریحان بهشت آرند تا بیوید و در راحت آن جان بدهد ابو بکر وراق کفت روح نجات باشد از دوزخ و ریحان خوشی باشد بر نعیم و میان روح راحت کو باشد و ریحان ثواب بهشت روح سلامت باشد و ریحان کرامت روح معافیت کار باشد و ریحان هر آنچه ایزد روح جان و ارزانی باشد ریحان ندای سعادت و شادی نعیم

وبهشت باشد مر ایشان را اکر چنان باشد که از جمله اهل دست راست باشند سلامت باشند ترا ای محمد یعنی رحمت ایشان این باشد که ایشان را باشد که بر تو سلام کنند و کفت و معنی اینست که سلامت باد ترا که ترا اصحاب الیمین و اکر چنان باشد که از جمله دروغ زنان و کمراهان باشد از اصحاب الشمال اند قوت و غذا جحیم و آب کرم و دوزخ باشد و سوخته کشتن باشی در دوزخ و ملازم و دوزخ بودن این هذا بدرستی که اینکه ترا کفتم و قصه آن بر تو فرمایه او کردیم حق یقین است بی شک و شبهه و کفت اشارت بقرآن است یعنی این قرآن حق و یقین است و غایت درستی علم است فسبح پس تسبیح کن نام خدای تعالی که او عظیم و بزرکوار است بمعنی کفتند مراد تسبیح نماز است عقبة الجهنی کفت چون این آیه آمد فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ خدای تعالی کفت اجعلوها فی رکوعکم این را در رکوع بکوید سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ و بجای سجود بنهید که این تسبیح را در رکوع کوید چون این آیه آمد سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى خدای تعالی کفت این در سجود بکوید در سجود تسبیح چنین آنکه سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى و بجای آنکه از پس این خدای تعالی سورتها فرستاده کرد در تسبیح است چون سَبَّحَ لِلَّهِ و يُسَبِّحُ لِلَّهِ و فَلِلَّهِ الْحَمْدُ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ

سورة الحدید مدنیة

است بیست و نه آیت و ابن عباس کعب از رسول صلعم روایت کرده که هر که این سوره خواند و بر آن دوام کند از زبور و تعلیم و رسول الله را زمان محمد با قرعلیه السلام روایت کرده که هر که سبحات خواند یعنی سورة الحدید و الحشر و الصف و الجمعه و التغابن پیش از آنکه بخوابد در خفتن از دنیا بیرون رود تا آنکه تمام الحمد را در یابد بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ قدیم تر در من آیه بیان کرده و کفت تسبیح کرد مر خدای را تا قوله و مثله کرده و دو مرکوه اند حضرت عزت و را از آنچه لایق جلال و شایسته کمال وی نباشد از صفات نقص از آنچه در آسمانها و زمین است از آن کسانی که ارباب عقول و اصحاب تکلیف اند فرشتکان آسمان و ساکنان زمین از آدمیان و جن بزبان تسبیح وی کنند و میکوید بندی هیچ چیز نیست از حیوانات و جمادات الا که بتسبیح خدای و ذکر وی میکوید چنانکه فرمود وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَٰكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ و قوت آنچه خدای که مرد زمین و منیع است غالب و قاهر است کس و بر غلبه نتواند کرد حکیم است آنچه کوید و فرماید و کند بر وجه ثواب و موافق حکمت باشد او راست پادشاهی و ملک آسمان و زمین همه ملک ملک اوست و در قبضه قدرت و دست تصرف وی اند زنده کند و بمیراند هر چه خواهد بکند و تواند و او بر همه چیزی قادر و توانا است اوّل است و آخر است ظاهر است و باطن اوست یعنی ایجاد جمله موجود است کرد بر همه موجودات سابق و هیچ چیز بر وی سابق نیست و آخر است یعنی پس از آنکه جمله موجودات فانی کردند و در پرده عدم متواری شدند وی باقی ماند ظاهر است بدلیل و برهان باطن است از حواس و ادراک خلقان ابن عباس کفت اوّلیت فی البدو و آخریت فی النهایت ظاهر است که بر همه چیز غالب کند و تواند باطنیت که کار همه بر شهود عالم است همه را بدانند اوّلیت قدیم و آخریت جسیم و ظاهر است

حلیم و باطنست علیم اولیست بازلیت و آخریست بابدیت ظاهریست بحلیت باطنی است صمدیه اولیست بتکوین ارنا امرنا الشیء اذا اردنا
ان نقول له کن فیکون و اخرت بتلقین یثبت الذین آمنوا بالقول الثابت و ظاهر است بتبشیر و بشر الله لیستبین لکم و باطن است
بتزیین و زینه فی قلوبکم جنید گفت بشرح القلوب و الاسرار بغفران الذنوب و الظاهر بکشف الکذب و الباطن
بعلم الغیوب ابن عطا گفت اول است بکشف احوال دنیا تا رغبت نکنند و در و آخر است بکشف احوال عقبی تا کسب نازد و ظاهر است
بر دلهای دوستان تا بشناختند پس باطن است از دلهای دشمنان تا نشناختند پس ظاهر است که در زندگی رسول صلعم بجهت
بوذری بلند گفت خدا او را که این جست گفتند خدا و رسول عالمتر گفت راهنما خدا تعالی ابریست که زمین را بدان که حدیث
تعالی ابر را بنماز فوق که بکشد و ویرا بخواند انگه گفت و ابیذد تا از بالای وی جست گفتند خدای و رسول عالمتر گفت آسمان را
که او را رفیع خواند و آسمان هفت است بکی بر زبر دیگری و از یکی تا دیگر پانصد ساله راه است انگه و ابیذد که در زیر این زمین چیست
گفتند خدای و رسول عالمتر گفت زمین دیگر است و از این زمین تا آن زمین پانصد ساله راه است بچنین بگفت تا هفتم زمین انگه گفت با زمین
که میان محمد با هر وی است که که خدا بر بخواند تا بر بالای عرش جواب دهد شما را و از زیر هفتم زمین مجب دهد انکه این آیه بخواند هُوَ الْأَوَّلُ
وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ و او بر صفت جزی علیم و او بر صفت جزی بوشیده علم و او است صحیح چنین روی بوشیده باشد ابو صلح روایت کرد
که روزی رسول صلعم در حجره فاطمه علیها السلام رفت فاطمه را روی خادمه خواست گفت نزد ما نیام بجنبی کران نزاید باشد از بجه
فرمود بعلی گفت ان چیست گفت بگوی اَللّٰهُمَّ رَبَّ السَّمٰوَاتِ السَّبْعِ وَرَبَّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ رَبَّنَا وَرَبَّ
كُلِّ شَيْءٍ مُنْزِلَ التَّوْرَاةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْفُرْقَانِ فَالِقَ الْحَبِّ وَالنَّوٰى أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ كُلِّ شَيْءٍ أَنْتَ آخِذٌ
بِنَاصِيَتِهِ أَنْتَ الْأَوَّلُ فَلَيْسَ قَبْلَكَ شَيْءٌ وَأَنْتَ الْآخِرُ فَلَيْسَ بَعْدَكَ شَيْءٌ وَأَنْتَ الظَّاهِرُ فَلَيْسَ فَوْقَكَ شَيْءٌ
وَأَنْتَ الْبَاطِنُ فَلَيْسَ دُونَكَ شَيْءٌ اقْضِ عَنَّا الدَّيْنَ وَأَغْنِنَا مِنَ الْفَقْرِ قال الله تعالی هُوَ الَّذِي
خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوٰى عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي
الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ لَهُ مُلْكُ
السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللّٰهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ
فِي اللَّيْلِ وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ اوست آنخدای که آسمانها را بیافرید و زمین را در مدت
شش روز زمین انکه مستول و مستوی گشت بر عرش و عرش کنایه است از ملک و پادشاهی و در اصل بمعنی باشد که پادشاه
بر آنجا نشیند انکه از آنجا تدبیر کند و ملک را عرش خوانند که بیند تخت پادشاهی حق سبحانه و تعالی بیان عظمت ملکوت و پادشاهی
خود کرد با فریدن آسمان و زمین در مدت اندک بادهی و بطی که از راست و باستیلای وی بر عرش بقهر و غلبه با
عظمتی و بزرگ که از راست چون بیان کمال قدرت کرد کمال علم خود با زنده و گفت میداند و میشناسد آنچه در زمین
بشود و آنچه از زمین بیرون می آید از قطرهای باران و انواع نباتات و گیاه و آنچه از آسمان فرو می آید از وحی و رحمت و خشکی و از رزق

ملائکه و آنچه باسمان بر میرود از اعمال بندگان و ارواح مؤمنان از جمله هیچ چیز بر وی پوشیده نیست و او با شماست هر کجا که شما باشید
باعلم شما کاه است و اعمال ظاهر و خفی و آنچه شما میکنید بینا و داناست او راست ملک آسمان و زمین از خلق و نعماء
و مضاء تصرف و بازگشت جمله کارها باوست شب را در روز می آرد از شب می کاهد و در روز و روز در شب می آرد و از روز و
می کاهد در شب می زاید و اعمال است و او با آنچه در سینها و ضمایر خلقان است هر یکی را بحسب اعتقاد وی جزا دهد

آمِنُوا بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلَفِينَ فِيهِ فَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ
وَأَنْفَقُوا لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ وَمَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ لِتُؤْمِنُوا
بِرَبِّكُمْ وَقَدْ أَخَذَ مِيثَاقَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلٰى عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ
لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَإِنَّ اللّٰهَ بِكُمْ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ ایمان آرید بخدا و رسول خدا و نفقه کنید
از آنچه خدای شما را خلیفه کرده اید است و در آن چیزها تصرف کردن آن را و زود بگمان بدیشان رسانیده است و شما را از آن
متمتع کرده است انفاق کنید و اعتبار کنید بحال آنکسانی که از آن خود نفقه کردند و نفقه کردند رنج کشیده اند و نفع ندیده اند پس رنج شما را سبب
نفقه کنید بخیل از آنکه شما را بکسی دیگر رسد و بنزد مال بحقیقت مال شما نیست و شما در تصرف کردن آن مال بمنزله وکیلانید از جهت خدای
باید نفقه کردن آن مال را تا آسان باشد چنانکه بر وکیل آسان باشد مال موکل صرف کردن نفقه کنید و بال مدارید که تا آنکه
ایمان آورده اید شما و نفقه کردن مال خود را در راه خدای ایشان راست نزدیک خدای مزدی بزرگ و ثوابی عظیم
آنکه گفت بر سبیل ملامت و توبیخ مالکم چه بوده است شما را و چه افتاده است که ایمان نمی آرید بخدای و مؤمن نمی شوید و حال
آنست که رسول صلعم شما را دعوت میکند و میخواند تا بخدای ایمان می آرید و خلاف میثاق شما و عهد شما فرا گرفته است
بایمان آوردن و توحید و یگانگی وی گفتن بآنچه در عقل شما مقرر گشته است و مذکور گردانیده و حجت معرفت توحید و عدل
و تصدیق انبیا و دلیل گفته است و حجتها آورده است اگر شما ایمان خواهید آوردن بموجبی و سببی با این همه اسباب و دلیل
و حجت ایمان نمی آرید بمن که وقتی بیان خواهید آوردن این وقت آنست که حجت و دلیل بصحت اسلام و نبوت
محمد باقی نماند انکه گفت هُوَ الَّذِي دست آنخدای که فرو فرستاد بر بنده خود محمد صلعم و میفرستد آیاتی و علامتی و دلیلی روشن و پیدا
تا خدای با یات و دلیل با رسول بنده خود شما را از ظلمت بر هاند تاریکی کفر بنور و روشنی ایمان و اسلام آرد و خدای شما بایات مهربان و بخشاینده است

وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَلِلّٰهِ مِيرَاثُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا يَسْتَوِي
مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُولٰئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ
وَقَاتَلُوا وَكُلًّا وَعَدَ اللّٰهُ الْحُسْنٰى وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ چیست شما را و چه افتاده است در آنکه نفقه
نمی کنید در راه خدای که جهاد است و در جمله مصالح دین و ابرا بدو بکوشید و حال آن است که شما خواهید مردن و مال بخود میرد کسانی
در آسمان و زمین بجمله باقی نخواهد ماند میراث آسمان و زمین خدای را خواهد بودن که باقی و جاوید وی باشد و همه فانی گردند

وارث اموال شما وی باشد انکه باز نمود فرقی میان کسی که وی نفقه کرد پیش از فتح مکه و قوت و عزت اسلام و آنکسی که پس از آن نفقه
کرد گفت یکسان نیست از شما آنکسی که نفقه کرد پیش از فتح مکه یا صلح حدیبیه انکه رسول خدا گفت این صلح فتحی عظیم است
و قتال کرد پیش از فتح و صلح با کسی که نفقه و قتال کرد بعد از فتح و صلح که در برای انکه ایشان علیتر اند در جهاد ایشان بزرگتر است از
در جهاد کسانی که پس از فتح نفقه کردند و مهر او کرد و خدای تعالی هیچ یک را از این دو گروه وعده نیکویی و ثواب و بهشت داده است
و آنچه شما میکنید آگاه است و ابا سعید خدری روایت کرد که گفت نزد رسول صلعم گفت نزدیک است که قومی آیند که اعمال شما را بحقیر دانند
در جنب اعمال خود گفتند ایشان کیستند یا رسول الله قریش اند گفت نه و اشارت بیمن کرد گفت اهل این اند الایمان یمان
و الحکمة یمانیة گفتند یا رسول الله ایشان از ما بهتر اند گفت بآن خدای که جان من بدست وی است که اگر یکی بمانند کوهی زر نفقه کنند
بپایه شما نرسد و نیمه شما انکه این آیه خواند لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ الآیة که این آیه را تخصیص کرده اند
بقومی دون قومی و شخصی دون شخصی و تفضیل نهند و برابر دیگری را انانکه باین صفت موصوف بودند پیش از فتح اولیتر که بر
امیر المؤمنین حمل کنند و مراد وی باشد برای انکه این درجه فضیلت است تخاوت و شجاعت است از همه کس
باز گفتند که از اهل بازگفته اند تخاوتش بآن مقام بود که خود که مسند می بودند و دیگر را میرسید میگرداند بعد تا در حق او این آیه آمد
که وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلٰى حُبِّهِ و نزدیک وی زر نقره و سنگ یکسان بود چنانکه در خبر آمده است که روزی اعرابی
بوی سوال کرد و کیل خود را گفت اعط الاعرابی الف اعرابی را هزار دینار بده و گفت از یا درهم و کیل گفت
زر دهم یا درهم کلام عند ابی جهل اعرابی را نافع باشد بوی ده و دقایع و حروب وی با کفار
از آن مشهورتر است که کسی در آن خلاف کند پس کرانیدن آنکسی تخصیص کنند او اولیتر باشد مَنْ ذَا الَّذِي
يُقْرِضُ اللّٰهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ
يَسْعٰى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ بُشْرٰىكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ
فِيهَا ذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انْظُرُونَا
نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ
بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ سبحانه خلق را تحریص کرد بر نفقه دادن و زکوة و صدقه کردن و
از قرض خواندند تا بدانند که عوض آن واجب و لازم است دادن چنانکه قضای دین و گذاردن وام واجب است و عقول عقلا
دانند و باز نمود که بر چه تجارت است آن سبب که تجارت سبب زیادتی مال گشت گفت یکی را ده عوض باشد و هفتاد و
هفتصد و زیادت گفت کیست آنکسی که خدا را قرضی بدهد تا خدا بآن قرض وی را زیادت کند و در وقتی که در باند و باز باز
بوی رساند و او را مزد کریم و جزای خالص باشد در روزی که بینی تو ای محمد مردان مؤمن و زنان مؤمنه را که در روز
ایشان سعی میکنند و میشتابند در پیش ایشان و در دست راست ایشان نهاده نامه اعمال ایشان از پیش وی با ایشان

دهند و بدست راست ایشان دهند و گفته اند که جمله جهات مراد است و باین دو جهت اکتفا کرد بعضی دیگر گفته اند برای
این دو جهت تخصیص کرد که نور از روی ایشان تابد برای آنکه روی شسته باشند برای خدای بر زمین ساده و سجده کرده
چنانکه رسول صلعم گفت اُمَّتِي الْغُرُّ الْمُحَجَّلُونَ مِنْ آثَارِ الْوُضُوءِ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ و بدست راست تسبیح کرده باشند
و بانگشت شمرده و گاه داشته از مهر انگشتان ایشان باشد و منعقد نور بی در فتند عبد الله مسعود گفت نور ایشان
بمقدار عمل ایشان باشد چنانکه از رسول صلعم روایت کرده اند که مردی بود که نور وی از مدینه تا بصنعا و صنعا تا بعدن و کمتر از آن تا جایی که قدم خود بنهد و مؤمن بود که ویرا چندان نور بود که آتش دوزخ باشد که در پیش وی و فتحی که بر صراط میکند و از دوزخ
و از وی آید کجز مؤمن فَإِنَّ نُورَهُ أَطْفَأَ لَهَبَ مؤمنان باین نور میروند و نور در پیش ایشان و از راست ایشان میرود
و زشتکان استقبال ایشان می آیند و میگویند بشارت باد شما را بهشت که در زیر درختان او جویهای میرود
در آنجا خالد و جاوید باشند و این شما را فوزی عظیم و نعمتی بزرگ است و این گفتار و بشارت در وقتی باشد که در آن روز
مردان منافق و زنان منافقه مؤمنان را گویند بگرید با نظر رحمت و تفقد کنید در رفتن تا بشما رسیم و از نور شما روشنی فرا گیریم
از شمع شما چراغی برافروزیم مفسران گفتند مؤمنان در روز قیامت در عرصات قیامت اند و منافقان بجهت بر صراط میروند
منافقان در اینجا به قدر و پایه ایشان از نوری ضعیف باشد چنانکه در دنیا بظاهر ایمان با مؤمنان بودند چون باد مرگ
در آمد آن نور ایمان ایشان ناپدید شد بخبر در عرصه قیامت بر وجه جزای خدیعه و مکری که در دنیا با مؤمنان کردند چنانکه
يُخَادِعُونَ اللّٰهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ بجهت آنکه کسی را فریب میدهند ایشان را نور ضعیف میدهند گاه روشن می شود و میبرد و گاه تاریک
می شود و می باشند می گاه بادی در آید و نور ایشان را فرو نشاند ایشان در تاریکی باشند در این حال گویند انظرونا نقتبس
من نورکم مؤمنان چون آن حال بینند گویند با دکه با ما نیز همین معامله رود و از ترس این گویند رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا و چون
منافقان طلب نور کنند از مؤمنان ایشان گویند ارجعوا وراءکم باز گردید و باز پس گردید و بازپس گردانید و این بر سبیل
تهکم گویند و استهزا که مانند آورده ایم شما نیز نه طلب کنید این نور را از دنیا آورده ایم شما نیز از دنیا دید و نه با خود بیارید و نه با خود بیارید ایشان را نور
باشند که همی گاه میان ایشان باره پدید آید و دیوار بلند بکنار بهشت و دوزخ کم آن باره و دیوار در پی باشد اهل
بهشت آنان در بهشت روند اندر آن دیوار رحمت و نعمت باشد اهل بهشت را و بیرون آن از جانب او عذاب باشد اهل دوزخ را
ابو سیار گفت با علی عم و عبد الله عباس بودم بنزدیک وادی جهنم گفت از پدر خود شنیدم که این آیه بخواند هُنَاكَ يُخْتَمُ
بِسُورٍ لَهُ بَابٌ گفت ای جایی باد است که خدای تعالی در قرآن گفته است بسور باب مسجد بیت المقدس است لَهُ
باطنه در مسجد است باطنه فیه الرحمة یعنی مسجد و ظاهره من قبله العذاب یعنی وادی که در او باد و جهنم میخوانند و آنکه الاخبار
این روایت کرده اند یُنَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلٰى وَلٰكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَتَرَبَّصْتُمْ وَارْتَبْتُمْ
وَغَرَّتْكُمُ الْأَمَانِيُّ حَتّٰى جَاءَ أَمْرُ اللّٰهِ وَغَرَّكُمْ بِاللّٰهِ الْغَرُورُ فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ

وَلَا يَأْتِينَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ این منافقان نکنند و از زهد
مومنان را کوبند نه ما در دنیا با شما بودیم تا کردیم و دوزه داشتیم و میان ما و شما نکه بود و مرد نه مومنان که بنداری چنین بود
بظاهر با بودید نه بباطن زبان نه بدل بنفاق نه بوفاق با ما بودی ولیکن در فتنه و بلا که افکندید نفسها خود را بسبب
دشمنی خدای و رسول و مومنان منتظر حادثه و واقعه می بودند مومنان را تا که ایشان هلاک شوند و در ریبت و شک بودید
از حق اسلام و آرزوهای باطل شما را فریفت و امید در از شما را مغرور کرد تا بدان مالک گفت روزی رسول صلعم
صحابه را وعظ میکفت خطها به زمین میکشید که خطی دیگر از جانبی بر انجا کشید گفت دانید این چیست گفتند نه گفت
مثال این خط زندگانی است و آرزوهای وی و آن خط که باین خطها رسید هر کسی است که آمد و مد را باطل کرد و از چنانکه خدای تعالی
حق جاء الله جاء نمار و زکار در از در بن تمنا و آرزو بودید و بان فریفته گشته نامی ناکاه امر خدای و فرمای و فرمان وی بیامد
بنزد شما و ان مدر باطل کرد و ناکه گفت مغرور کرد شما را دنیای غدار و شیطان مکار رسول امر و نه که قیامت است
وقت رسیدن است بشتاب و عقاب چون عقاب کرفتار شدی زشما قبول نکنند و فرا نکیرند عوضی و بدلی که شما را بان از دوزخ
باز نهند و انکافران نیز فدیه قبول نکنند جای شما که منافقان اید و جای کافران آتش دوزخ اَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ
تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ
عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ ۝ اِعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ
بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ کلبی و مقاتل کفتند آیه در منافقان آمد پیش از هجرت
و سبب ان بود که سلمان کفت ما را چند در مدینه و بلا از عجایب خدای تعالی آیه فرستاد نحن نقص علیک احسن القصص
بدق ازین کفتار باز ایستاد و چون خدای کفت ناقصه میکنیم و بر شما میخوانیم نیکوترین قصها چون بدق برین بکذشت بار دیکر
باسر سوال و فتند این آیه آمد الله الذی نزل احسن الحدیث بدق دیکر و کفتند اکنون بار سیم از سلمان سوال کردند
خدای تعالی این آیه فرستاد اَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا ای وقت نیامد کسانی را که زبان ایمان آورده نه بدل که دلهای ایشان
خاشع و خاضع و ترسکار و نرم کرد و برای ذکر خدای تعالی و محمد بن کعب کفت که صحابه در مکه در سختی و قحط بودند چون
بمدینه آمدند بفراخی و نعمت رسیدند از انچه بودند بکشتند دلهای ایشان سخت کشت خدای تعالی آیه فرستاد که وقت نیامد
که دلهای ایشان نرم کردد و بنحوی دیکر کفته اند که این و عظی است که خدای تعالی بمومنان کفته است چون از دل ایشان قساوتی
و سختی دیده است ابن مسعود کفت میان اسلام ما و میان انکه ما را این آیه عتاب کردند چهار سال بود ابن عباس کفت
سیزده سال بود آورده اند که شب توبه فضیل عیاض آن بود که وی کنیزک را دوست میداشت خواست که پیش
وی رود در شبی بام سرای بر امد از ان سرای آوازی شنید که یکی این آیه میخواند اَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا ترجمه کسانی را که دعوی مومنی میکنند که دلهای ایشان خاشع کردد از خدای بترسد و از معاصی باز ایستد برای ذکر خدای

دلهای ایشان نرم کردد و انچه خدای فرستاده است از قرآن و مواعظ و زواجر و ابشنود و اوامر و نواهی و را
کار بندد فضیل عیاض را چون این سمع رسید کفت بلی خدایا وقت آمد که دل من نرم کردد و ترسکار شود ساعتی
بکریست انکه باز آمد و در خرابه شد تا انجا شب جمع کاروان انجا فرود آمده بودند با یکدیکر میکفتند امشب بیدار باشید
که فضیل بر راه است مبادا که راه بر ما زند و فضیل عیاض عیار و راه زن بود با خود کفت نیکو که بندکان خدای تعالی زمن چکونه
ترسانند بار خدایا توبه کردم و علامه توبه من آنست که بجاوه مسجد الحرام شوم در مکه انکه او از داد که این قوم فضیل
عیاض منم از من مترسید که من براه نیستم که پیش زین بودم انکه فضیل از انجا برفت بمکه رسید و مجاور بنشست کفت
وَلَا يَكُونُوا و مباشید شما که مومنانید چنانکه جهودان بودند پیش ازین و ترسا بودند که چون پیغمبر ایشان آمد بدیشان حال
خاضع و خاشع بودند و ترسکار زمانی دراز بر ایشان بکذشت دلهای ایشان سخت کشت روی بمعصیت آورده بودند و بر سنت
خود افرکذشتند چنانکه ابن مسعود از رسول خدای روایت کرد که چون جهودان از توریة انچه موافق حال ایشان بود در ان
بشارت تکلیف و رنجی نبود بکذاشتند و انچه موافق و نوافی بود وی ندانستند چنانکه خدای تعالی زیشان خبر داد يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ
مَوَاضِعِهِ و در انجا آورده بودند و نیز نشدند انچه مراد و هوای ایشان بود انکه کفتند که این را بنی اسرائیل عرض باید کرد هر که قبول
کند و را باید کشت اتفاق کردند که اول نزدیک حبری برند که از وی عالمتر کس نبود اکر قبول کند کس رد نکند و اکر قبول
نکند و را بکشند ان حبر از این حال کاهی یافت ایشان چند که خدای تعالی فرستاده بود از توریة بر ورقی نوشت چون انجماعت بنزدیک
آمدند وی تعبد و راست بر نوشته خود نهاد و کفت این کتاب خدای و توریة موسی است ایشان بنداشتند که کتاب محرف
ایشان نیکو شاه ماند شدند که وی که خواص ابن حبر بودند این سر دانستند چون وی فرمان یافت این سر انکار کردند
خلاف در میان بنی اسرائیل پدید آمد بهتا و دو اند فرقه شدند فرقتی که حق بودند تا زمان آن مرد بودند
مقاتل حیا کفت مومنان اهل کتاب را خواست که به پیغمبر ایمان داشتند چون وی بکار آمد محمد بن ایشان مرد
شد دلهای ایشان سخت کشت تا بدرجه رهبانیه نهادند و صومعها ساختند چنانکه کفت وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا و ایشان که بر
دین عیسی بماندند از برای این کفت وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ و بسیاری زیشان فاسق بودند و از فرمان خدای بیرون شدند انکه
کفت اعلموا بدانید که چون دین و شریعت مندرس کردد و دلهای خلقان سخت شود و مرده کردد خدای تعالی این دین را زنده کردانند
باشما و مردی که دین حق را آشکارا کند و دلهای مرده را زنده کرداند با نکه و عظ و نصیحت بدلها رساند چنانکه زنده میکرداند
زمین را بباران و نبات را بین انکه در فصل زمستان مرده و بی نبات شده است بایران کردیم و باز نمودیم خبرها را لعلکم تعقلون
و دلایل و امثال تا باشد که بدانید و انچه اهل کتاب کردند بکنند إِنَّ الْمُصَّدِّقِينَ وَالْمُصَّدِّقَاتِ وَأَقْرَضُوا اللَّهَ
قَرْضًا حَسَنًا يُضَاعَفُ لَهُمْ وَلَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ ۝ وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ
أُولَئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ ۝ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ بدرستی و حقیقت که انانکه خدای و رسول
را تصدیق کنند و باو مرا زند تغییر و تبدیل و تحریف در دین خدای نیارند چنانکه اهل کتاب او و ندانانکه صدقه دهند از مردان
و زنان و قرض دهند خدای را یعنی صدقات بدرویشان دهند و مال خود بذل کنند در طاعت خدای تعالی زعارات مسجدها و بالها
و انواع خیرات و مبرات قَرْضًا حَسَنًا قرض نیکو روحی که نیکو تر باشد بر وجه قربت و رضای حق مضاعف کرداند و افزون کنند
برای ایشان آنچه داده باشند از صدقات که یکی را ده تا هفتاد و هفتصد عوض بدهند و آنچه باقی باشد بنزدیک ایشان از ما لیرکه
در زیاده کرداند و ایشان را باشد مزد نیکو و ثوابی عظیم و انانکه ایمان آوردند بخدای و به پیغمبر وی ایشان صدیقانند تا بدانست
راست کویانکانند و شهیدان اند کسانی که در راه خدای کشته باشند بنزدیک خدای یعنی چون مومنان ثابت قدم باشند
در ایمان خود و در طاعت خدای و رسول بنزد صدیقان و شهیدان باشند صادق کفت مرسی شهیدست و این آیه بر خلاف
انکه کفت لَهُمْ أَجْرُهُمْ اشارتست یعنی مومنان را مزد ایشان یعنی منازل مزد صدیقان و شهیدان و مانند ندر ایشان کفته اند
که صدیقان پیغمبران و شهیدان تند و صالحان ایشان کوکها تند وَالَّذِينَ كَفَرُوا اما انانکه کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند
ایشان اهل دوزخ اند اِعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ
فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ
حُطَامًا وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا
إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ سوکند بعزت و جلال مومنان را از دنیا بکردانیده است بانکه تحقیر دنیا کرده است و مال او را و
قلت منع و را و سرعت زوال و فنای و را تشبیه بکیاه کرده است میکوید که بدانید و کاه باشید که این حیوة دنیا و زندکانی مردی
بازی کودکان است و لهو و بطر و بی کاری جوانان است و زینت و آرایش و کلکونه روی زنان است و تفاخر و نازش قرآن
و هم سران است و تکاثر و تفاخر بسیاری مال توانکران است بدنیا مشغول شدن چنان باشد که کودکان بازی
و جوانان بلهو مشغول شوند و توانکران و خسران با یکدیکر بسیاری مال و فرزندان مفاخرت کنند و بنزدیک جهلا مانند
این همه مذموم و ناپسندیده است امیر المومنین علی عمار یاسر را کفت ای عمار بدرستی اند و مدد که جهلا
لذات دنیا شش است مطعوم و مشروب و مشموم و ملبوس و مرکوب و منکوح است شریفترین مطعومات انکبین است
و ان لعاب مکس است و معظم ترین شراب بلست و جمله حیوانات در و متساوی اند و نیکوترین مشمومات کهربا بنده کلاست
و ان خزه دریاست و بهترین چیزی که بوی نشیند لب است و هر دو را بر پشت وی هلاکت رسد و باخود و فا کند و نیکوترین
آنچه در پوشند دیباست و آن بافته کرمی است و معظم ترین منکوح زنان اند و ان جایی بود است و جای بود چون دنیا
این است و بر این خطر باشد روزی رسول خدای میکذشت با جمعی از صحابه نزد مزبله دید بدهره بر کناره
انکه کفت که خواهد که این را بدرمی بخرد کفتند یا رسول الله اکر زنده بودی بدرمی کسی خریدی اکنون که مرده است

دلهای ایشان زنده کردد و انچه خدای فرستاده است از قرآن و مواعظ و زواجر و ابشنود و اوامر و نواهی و را
کار بندد فضیل عیاض را چون این سمع رسید کفت بلی خدایا وقت آمد که دل من نرم کردد و ترسکار شود ساعتی
بکریست انکه باز آمد و در خرابه شد تا انجا شب جمع کاروان انجا فرود آمده بودند با یکدیکر میکفتند امشب بیدار باشید
که فضیل بر راه است مبادا که راه بر ما زند و فضیل عیاض عیار و راه زن بود با خود کفت نیکو که بندکان خدای تعالی زمن چکونه
ترسانند بار خدایا توبه کردم و علامه توبه من آنست که بجاوه مسجد الحرام شوم در مکه انکه او از داد که این قوم فضیل
عیاض منم از من مترسید که من براه نیستم که پیش زین بودم انکه فضیل از انجا برفت بمکه رسید و مجاور بنشست کفت
وَلَا يَكُونُوا و مباشید شما که مومنانید چنانکه جهودان بودند پیش ازین و ترسا بودند که چون پیغمبر ایشان آمد بدیشان حال
خاضع و خاشع بودند و ترسکار زمانی دراز بر ایشان بکذشت دلهای ایشان سخت کشت روی بمعصیت آورده بودند و بر سنت
خود افرکذشتند چنانکه ابن مسعود از رسول خدای روایت کرد که چون جهودان از توریة انچه موافق حال ایشان بود در ان
بشارت تکلیف و رنجی نبود بکذاشتند و انچه موافق و نوافی بود وی ندانستند چنانکه خدای تعالی زیشان خبر داد يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ
مَوَاضِعِهِ و در انجا آورده بودند و نیز نشدند انچه مراد و هوای ایشان بود انکه کفتند که این را بنی اسرائیل عرض باید کرد هر که قبول
کند و را باید کشت اتفاق کردند که اول نزدیک حبری برند که از وی عالمتر کس نبود اکر قبول کند کس رد نکند و اکر قبول
نکند و را بکشند ان حبر از این حال کاهی یافت ایشان چند که خدای تعالی فرستاده بود از توریة بر ورقی نوشت چون انجماعت بنزدیک
آمدند وی تعبد و راست بر نوشته خود نهاد و کفت این کتاب خدای و توریة موسی است ایشان بنداشتند که کتاب محرف
ایشان نیکو شاه ماند شدند که وی که خواص ابن حبر بودند این سر دانستند چون وی فرمان یافت این سر انکار کردند
خلاف در میان بنی اسرائیل پدید آمد بهتا و دو اند فرقه شدند فرقتی که حق بودند تا زمان آن مرد بودند
مقاتل حیا کفت مومنان اهل کتاب را خواست که به پیغمبر ایمان داشتند چون وی بکار آمد محمد بن ایشان مرد
شد دلهای ایشان سخت کشت تا بدرجه رهبانیه نهادند و صومعها ساختند چنانکه کفت وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا و ایشان که بر
دین عیسی بماندند از برای این کفت وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ و بسیاری زیشان فاسق بودند و از فرمان خدای بیرون شدند انکه
کفت اعلموا بدانید که چون دین و شریعت مندرس کردد و دلهای خلقان سخت شود و مرده کردد خدای تعالی این دین را زنده کردانند
باشما و مردی که دین حق را آشکارا کند و دلهای مرده را زنده کرداند با نکه و عظ و نصیحت بدلها رساند چنانکه زنده میکرداند
زمین را بباران و نبات را بین انکه در فصل زمستان مرده و بی نبات شده است بایران کردیم و باز نمودیم خبرها را لعلکم تعقلون
و دلایل و امثال تا باشد که بدانید و انچه اهل کتاب کردند بکنند إِنَّ الْمُصَّدِّقِينَ وَالْمُصَّدِّقَاتِ وَأَقْرَضُوا اللَّهَ
قَرْضًا حَسَنًا يُضَاعَفُ لَهُمْ وَلَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ ۝ وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ
أُولَئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ ۝ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ

که در اخر کفت دنیا بنزدیک خدای تعالی تحقیر است از بن زقاله ابو اسحق امیر المومنین علی را کفتند که ما را صفت دنیا کن کفت چه صفت
کنم سرایی را که اول او کریه و بکا باشد و اوسط او رنج و عنا باشد و اخر او مرک و فنا ثابت بن سعد کفت دنیا چون کژدمست
بهر که رسد نکه کیرد ای تو دنیا یقول یا فیها ؛ خدا رخدا زمن ربطی و نکی ؛ ولا تغرنکم حسن ابتسامی ؛ فقولی
منحرک والفعل یکبی ؛ انکه مثل زدنی دنیا را و کفت او چون باران است که در وقت حاجت بیارد از وجه خدای
کیاه و نبات پدید اید که بزرکتر از بجب آرد انکه روزی چند بر ایدان کیاه خشک شود پس تماوا زمردینی طراوة و نضارة
از وی رفته پس خشک شود و زرد شده و انکه بادی براید و اجزای وی را پراکنده کرداند همچنین است مال دنیا و زینتی
کند انکه حرارت افتاب و آفات خشک کرده و زرد شده یا بادی حوادث متلاشی و پراکنده شده یا با دمرک در اید و ان حیوة ضعیف
و برکه نبات نما و وی است بهری خشک کشته پراکنده کرداند چنانکه کفت ثُمَّ مَالُ الْجَمِيعِ بَعْدَ حَوَادِثِ
أَوْ وَارِثِ مال بجمع بحوادث انکه شده یا بهره بوارث انش رسد و از ان هیچ تمتع نا یافته برد انکه کفت وَفِي الْآخِرَةِ و در اخرت که
در پیش است کارهای بزرکست از عذاب خدای و آمرزش و رضای وی که بدنیا و جمع حطام دنیا مشغول شوند از ایمان
و طاعت باز مانند بعذاب کرفتار کردند و اکر بایمان از دنیا پیش از کفاف طلب کنید در مغفرت باشید و اکر
از وجه حرام جمع کرده باشید بعذاب سخت مبتلا شوید بکفاف عیش قناعت کنید و در طلب مغفرت و رضای خدای
کوشید که این نعمت باقی است و بی زوال و زندکانی دنیا و خلاف و متاع سرای فریب است و کفت اند که چون ارزش
و کلکونه زنان است که از دور کسی بر بیند بان رنک کسی فریفته شود چنان باشد اند کی که بهری رسد زایل
شود و از وی شیء نماند سابقوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ أُعِدَّتْ
لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ
الْعَظِيمِ حق تعالی امر کرد بندکان را و فرمود که مبادرت بر یکدیکر و پیشی کرفتن در جمع مال دنیا مکنید و مسابقت
و مسارعت در طاعات و خیرات کنید که سبب آمرزیدن شما باشد هر کناهان شما را و سببی رسیدن شما بجنتی که عرض و
پهنای و چندین پهنای آسمان و زمین است چون پهنای و چندین آسمانها و زمینها باشد در ازی و نهایت چه قدر اند در خبر است
که وقتی جبرئیل خواست که در ازی بهشت بداند چند هزار سال می پرید ضعیف شد از خدای مدد خواست و خدای تعالی قوت
میداد تا چند بار از خداوند مدد خواست کفت بار خدایا بیشتر کذاشتم یا بیشتر از ندم حوری را نخیمه خود او از داد که ای روح الله جبرا
خود را می بخلق چندین هزار سال است که می پری هنوز از تک من بیرون نشدی جبرئیل کفت تو کسی کفت
حوری ام از حوران که مومنان را باشد که مومنان در حکایت الصالحین آورده که زاهدی بود شب خواستی و قضا کردی و قرآن خواندی
چند آیه عذاب رسیدی با رسیدی و میکریستی و میکریستی اشیا با این آیه رسید وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ سخن اندر
و میکریستی روز دیکر همسایکان از وی سوال کردند که شب بر آیه عذاب میکریستی و شب که تو بر این آیه رسیدی کفت بر انکه

نکاه میکردم درین بعضی باین بنده کنجور رجایی قدمی نمی دیدم أعدّت للذین آمنوا این بهشت ساخته شده است و برای
بلخاء که بخدای و رسولان وی ایمان آورده اند این موعد که امرش وعده شده وی خدای و بهشت است فضل خدای و نعمت
وی باکسی دهد که خواهد برای آنکه اگر چند اسباب و اجناس و استحقاق باشد اما اسبابی که رسانیده است ثواب و ان تکلیف
و تعریض و تمکین است بتفضل و خدای تعالی خداوند فضل بزرگوار است ما أصاب من مصيبة في
الأرض ولا في أنفسكم إلا في كتاب من قبل أن نبرأها إن ذلك على الله يسير ۵ لكيلا
تأسوا على ما فاتكم ولا تفرحوا بما آتاكم والله لا يحب كل مختال فخور ۵ الذين يبخلون
ويأمرون الناس بالبخل ومن يتول فإن الله هو الغني الحميد حق سبحانه و تعالی میگوید هیچ
مصیبتی خبار نرسد در زمین خبار از قحط و تنگی و آفت و هلاک زرع و ثمار میوه و کشت و نه در تنهای شما از بیماری
و درد ها و رنجها و تنگی و فرزندان الا کان مصیبت در کتابی است یعنی لوح محفوظ پیش از آنکه خبار
و نفسهای شما را بیافریدیم یا آن مصیبت را ایجاد کنیم بدرستی که آفریدن آن و اثبات کردن آن در لوح و رسانیدن بشما
و دفع آن بر خدای آسان است این در لوح چرا نوشتیم و اثبات چرا کردیم برای آنکه تا چون بدانند که همین است
بر آنچه فایت و از شما در گذرد از نعمت دنیا اندوهگین نشوید و بآنچه بشما رسد شاد و خرم نگردید چون مدتی را رنج نوشتید
گرد و رنجی را باز نتوانید داشت و دنیا این است و در دنیا نباید نهاد و کوشش از برای آخرت باید کرد که دایم
و باقی است صادق علیه السلام گفت یا بن آدم مالک تاسف علی مفقود لا یرده مالیک الفوت و مالیک تفرح بموجود لا
تدرکه فی یدیک الموت چرا غمناک می شوی در کم شده که اندوه تو آنرا باز نیارد و چرا شادی میجوی در موجود که هرگز
آنرا بتو نگذارد بوذرجمهر را گفتند این حکیم چرا دلتنگی بر آنچه فایت شود در شادی نکردی بآنچه بتو آید گفت برای آنکه فایت
را بکریه تلافی نتوان کرد و حاصل را بشادی دایم نتوان داشت قطب بن سعید گفت در بعضی از حیای عرب
شدم صحرایی بر ارشتر هرمه دیدم پیرزنی را دیدم گفتم این اشتران کرا بود گفت آن پیر مرد را که بران پشته نشسته است
و پیش می تابد نیز دیگ وی رفتم گفتم این اشتران تا بود گفت بنام من بود گفتم چه رسید این را گفت اکنون
که او باز گرفت لا تطل الحزن علی فایت فقد ما یتجدی علیک الحزن سیان عزوت علی ما مضی و مضر حزن لما لیکن
حسین بن النفس گفت خدای تعالی این آیه خلق از لعنت کرد تا بر فایت صبر کنند و بر آینده خرم نباشند دست از هر دو بدارند
و بقضای خدای راضی باشند که خدای تعالی دوست ندارد هر خراسنده نازنده متکبر را برای آنکه هر کس بال دنیا شاد باشد تعظیم قدر آن
کند و بان فخر و تکبر کند بر حرمان آنکه بیان کرد و گفت که ایشان آنانند که بمال خود بخیلی کنند و مردمان را بخیل
نمایند بنجیه فرج ایشان بمال دنیا این باشد که خود نبخشند و مردمان را نبخشیدن مال منع کنند آنکه گفت و من یتول و
هر که برگردد از طاعت خدای و فرمان وی کو برگرد که خدای تعالی در جمله احوال ستوده است لقد أرسلنا رسلنا

بالبينات وأنزلنا معهم الكتاب والميزان ليقوم الناس بالقسط وأنزلنا الحديد
فيه بأس شديد ۵ ومنافع للناس وليعلم الله من ينصره ورسله بالغيب ۵
إن الله قوي عزيز بدرستی که ما رسولان و پیغمبران فرستادیم بخلقان با چشمهای روشن و دلیلهای واضح بر یکانگی
ما و استحقاق عبودیت جلال حضرت ما و بر صدق دعوی پیغمبران رسالت و پیغمبری را بایشان کتاب و وحی فرستادیم مشتمل
بر مصالح خلق و بیان حلال و حرام کردیم و میزان یعنی ترازو فرستادیم و این کنایه است و عبارت از عدل و راستی
و انصاف و گفته اند که ترازو گذاشتن خواست روایت کرده اند که جبرئیل بنزدیک نوح پیغمبر آمد و ترازو آورد و گفت قومت را بفرمای
تا باین ترازو می سنجند تا در میان ایشان حیفی نرود و مردمان بعدل و راستی قیام کنند و أنزلنا الحديد و آهن را بیافریدیم
و این انزلنا بمعنی خلقنا است چنانکه گفت و أنزل لكم من الأنعام ثمانية أزواج یعنی برای شما چهارپایان آفریدیم
و آفریدن خدای امر وی است مخلوق تا بیکون و اعزاز آسمان منزلت و کم آنکه تصرف در مخلوقات بر وجه احسن جز با علام خالق
نباشد و اعلام بوحی باشد و وحی از آسمان منزلت اهل معانی گفته اند که ما آهن را نعمت بیرون آوردیم برای شما از آن آلتی
که محتاج بوی باشند و اعلام بوحی با رسولان از بهر هدایت و دعوت کتاب برای بیان ترازو و برای عدل آهن و برای ضرب و قتال کسانی
را که با وعده و راستی کنند عبد الله بن عمر گفت که رسول خدای گفت است جبرائیل بر کتاب از آسمان خدای فرستاده است آب و آتش
و تنگ و آهن بیشتر مضران را نشد که مراد بان آهن شمشیر است و لیکن آنست که گفت بأس شديد در و شجاعتی سخت است و او را هیبتی
عظیم است و در اخبار اهل البیت است که مراد با ذو الفقار است که برای رسول صلعم از آسمان فرستاده شد رسول صلعم انا امیر المؤمنین
علی عدا و ما در پیش دیان قتال میکرد با دشمنان خدای و روایتی دیگر آنست که ذو الفقار از جمله تحفه هایی بود که بلقیس بعد بیش سلیمان
علی نبینا فرستاده بود آن بدست منبه بن الحجاج افتاد و من بدر علی ابن ابی طالب و برا کشت و تیغ برگرفت و روایتی دیگر
رسول صلعم و شاخ از درختی بگرفت و بحلی داد که قتال کن در دست علی شمشیر گشت پس و شاخ گفت ما امین فرستاده بودیم بر شدت
و شر بحق است که با دشمنان کند و در و منفعتهای بسیار است مر مانند و معایش و مصالح ایشان هیچ حرفتی و حرکتی کاری نباشد که در وی امر حاجت
نباشد یعنی آهن برای قتال فرستادیم و برای منافع خلق و برای آن تا بدانند و یکی و اندوفق که حاصل شود علم خلق بموجد کرد بعد و وفا
کرده و برا و دیگر آنرا که گیت که بشمشیر زدن و قتال کردن دین خدا را نصرت کنند و بجد آنرا یاری دهند و جمال غیبت ایشان که از وی غایب
باشند و گفت که یاری کنند ایشان را در جهاد اعدای دین خدای تعالی و تقوی است قدرت و قوت خود تواند که دین خود را غالب گرداند
عزت او و غالب تواند که غلبه کند بر اعدای دین و ایشان را هلاک کند و مستولی است نصرت و یاری خلق تکلیف کردن جهاد را بایشان
برای آنست که تا بامتثال امر وی بثواب دایم برسند ولقد أرسلنا نوحا وإبراهيم وجعلنا في ذريتهما
النبوة والكتاب فمنهم مهتد وكثير منهم فاسقون ۵ ثم قفينا على آثارهم
برسلنا وقفينا بعيسى بن مريم وآتيناه الإنجيل وجعلنا في قلوب الذين ا

رأفة ورحمة ورهبانية ابتدعوها ما كتبناها عليهم إلا ابتغاء رضوان الله
فما رعوها حق رعايتها فآتينا الذين آمنوا منهم أجرهم وكثير منهم فاسقون ۵
بفرستادیم نوح و ابراهیم را برسالت و پیغمبری هر یک را در وقتی بخلقان تخصیص نوح و ابراهیم بذکر برای آنکه ایشان هر دو پدر پیغمبران
بودند و هر فرزندان نوح و ابراهیم نبوت و پیغمبری پدید کرد و کتاب که وحی است با ایشان فرستادیم ابن عباس گفت مراد کتاب
خطاست فمنهم پس بعضی از فرزندان ایشان مهتدی بودند و راه راست یافتند بسبب پیغمبری و بیشترین ایشان فاسق بودند از فرمان خدای بیرون
رفتند و متابعت پیغمبران نکردند پس یعقب و اثر ایشان و اشیم رسولان خود را از پس این رسولان عیسی مریم را فرستادیم و او را کتاب انجیل
دادیم و توفیقشان دایم تا بگذیکم شفقت و رحمت میکردند آنها که متابعت کردند و بر آنچه رهبانیتی نهادند که ما بایشان ننوشتیم و واجب نکردیم لیکن
ایشان برای جستن رضای خدای را آن نهادند و اختیار کردند پس از آنکه می بایست مراعات آن نکردند و حق آن نگاه نداشتند و بآن
آیه فرستادیم لیکن آهل الکتاب این برای آن کردیم تا اهل کتاب بدانند که ایشان بر فضل خدای که نیز تواند آنرا نهند
تا هم کتاب ایشان را باید نیت و پیغمبری بخاندان بدست خدای است بخاهد که خواهد و مصلحت داند والله الموفق
سورة الحديد مدنی است و دو آیت از رسول خدای روایت است که هر که این سوره بخواند او را از جمله
خرب و تنگ وی زیستد بسم الله الرحمن الرحيم قد سمع الله
قول التي تجادلك في زوجها وتشتكي إلى الله والله يسمع تحاوركما إن الله سميع بصير
بدرستی که بشنید خدای تعالی گفتار زنی که با تو در باره شوهر خود میکرد و سخن میگفت و حق شوهر خود و با خدای شکایت
میکرد از بدی محال شوهر خود و شنید سخن گفتن شما با یکدیگر و جواب گفتن یکدیگر را بحقیقت که خدای شنونده بینا است
گفتار ایشان را نزد و گرد ایشان بیند این زن را خوله نام بود از جمله انصاریان از قبیله خزرج و شوهرش اوس بن الصامت بود
این زن در نماز و روزه و شوهرش در وی کار میکرد و شهوت بدی غالب شد چون از نماز فارغ شد خواست تا با وی ملاعبت کند منع
کرد و نگذاشت اوس از حد گذشت و بر او زن را گفت أنت علي كظهر أمي تو بر من چون پشت مادر منی اگر بنیامی شد
بر آنچه گفته بود و ظهار و ایلا از طلاق اجاهلیه بود زن را گفت کان من جناه است که تو بر من حرامی زن گفت برو و از پیغمبر
بپرس گفت شرم دارم زن گفت من بپرسم زن بیامد رسول صلعم در حجره عایشه بود گفت یا رسول الله شوهر من اوست مرا بخوانی
و من جوان بودم و مال داشتم اکنون پیر شده و مال بخورده مرا ظهار کرد و پشیمان گشت یا رسول الله هیچ تدبیری هست این کار را
رسول گفت تو بر وی حرام شدی گفت یا رسول الله وی پدر فرزندان منست و دوست مردمان است بر من گفت اگر چنین است
تو بر وی حرامی خوله گفت اشکو الی الله فاقتی وحدتی بالجدی الذی وفیت وشبابی نکاحه میکنم و طول صحبت با وی و اکنون بدو فرزندان
من است رسول گفت تو بر وی بظاهر شیخ حرامی و خدای در باب تو چیزی نفرستاده است و باشد که بفرستد و هر گاه که رسول گفتی تو بر وی حرامی
او گفتی اشکو الی الله فاقتی وحدتی حالی اللهم أنزل على لسان نبيك ما فيه خلاصي و راحتي بار خدایا فرو فرست بر زبان پیغمبر

مراد بکلیین حسن و حسین است و نسب علی ابن ابی طالب علیه السلام یعنی ایمان آورید برسول خدای و متقی باشید تا خدا دو نصیب شما را شفاعت
حسن و حسین بدو و نسب علی ابن ابی طالب تا بان برصراط بگذرید از رسول خدای روایت است که هر که کنیزی بخرد و خرید بوی آمرزد
آزادش کند و بزنی گیرد او را و دو بهره مزد باشد و هر بنده که طاعت خدای دارد و طاعت سید و خواجه خود حق خدای و حق خواجه بگذارد او را
مزد باشد و هر که بعیسی ایمان دارد از نصاریان و بمن و بآنچه بمن آمده است ایمان آورد او را دو بهره مزد باشد لئلا يعلم أهل
الكتاب خدای تعالی بمومنان اهل کتاب که بمن ایمان نیاورده اند که قادر نیستند بهیچ چیز از فضل خدای یعنی نیابند چیزی از آنچه که
ایمان آورده اند یافت از فضل خدای که ثواب و مزد است دو بهره و نه قرآن و آمرزش خدای مر ایشان را و بدانند که این فضل و کرم
بدست خدای است با کسی که بدان خواهد و او خداوند فضل بزرگ است و مزد کردار مجاهد گفت اهل کتاب میگفتند که نزدیک
آمده که پیغمبر بیرون آید از ما که حد زند که حکم راند و دستها و پاها ببرد چون پیغمبر از هجرت آمد ایشان حسد کردند و کافر شدند خدای تعالی این
آیه فرستاد لئلا يعلم أهل الكتاب این برای آن کردیم تا اهل کتاب بدانند که ایشان بر فضل خدای که نیز تواند قادر نیستند
تا هم کتاب ایشان را باید نیت و پیغمبری بخاندان بدست خدای است بخاهد که خواهد و مصلحت داند والله الموفق
سورة المجادلة مکی است و دو آیت از رسول خدای روایت است که هر که این سوره بخواند او را از جمله
مدافعان بیت و دو آیت

بسم الله الرحمن الرحيم قد سمع الله
قول التي تجادلك في زوجها وتشتكي إلى الله والله يسمع تحاوركما إن الله سميع بصير
بدرستی که بشنید خدای تعالی گفتار زنی که با تو در باره شوهر خود میکرد و سخن میگفت و حق شوهر خود و با خدای شکایت
میکرد از بدی محال شوهر خود و شنید سخن گفتن شما با یکدیگر و جواب گفتن یکدیگر را بحقیقت که خدای شنونده بینا است
گفتار ایشان را نزد و گرد ایشان بیند این زن را خوله نام بود از جمله انصاریان از قبیله خزرج و شوهرش اوس بن الصامت بود
این زن در نماز و روزه و شوهرش در وی کار میکرد و شهوت بدی غالب شد چون از نماز فارغ شد خواست تا با وی ملاعبت کند منع
کرد و نگذاشت اوس از حد گذشت و بر او زن را گفت أنت علي كظهر أمي تو بر من چون پشت مادر منی اگر بنیامی شد
بر آنچه گفته بود و ظهار و ایلا از طلاق اجاهلیه بود زن را گفت کان من جناه است که تو بر من حرامی زن گفت برو و از پیغمبر
بپرس گفت شرم دارم زن گفت من بپرسم زن بیامد رسول صلعم در حجره عایشه بود گفت یا رسول الله شوهر من اوست مرا بخوانی
و من جوان بودم و مال داشتم اکنون پیر شده و مال بخورده مرا ظهار کرد و پشیمان گشت یا رسول الله هیچ تدبیری هست این کار را
رسول گفت تو بر وی حرام شدی گفت یا رسول الله وی پدر فرزندان منست و دوست مردمان است بر من گفت اگر چنین است
تو بر وی حرامی خوله گفت اشکو الی الله فاقتی وحدتی بالجدی الذی وفیت وشبابی نکاحه میکنم و طول صحبت با وی و اکنون بدو فرزندان
من است رسول گفت تو بر وی بظاهر شیخ حرامی و خدای در باب تو چیزی نفرستاده است و باشد که بفرستد و هر گاه که رسول گفتی تو بر وی حرامی
او گفتی اشکو الی الله فاقتی وحدتی حالی اللهم أنزل على لسان نبيك ما فيه خلاصي و راحتي بار خدایا فرو فرست بر زبان پیغمبر

رأفة ورحمة ورهبانية ابتدعوها ما كتبناها عليهم الا ابتغاء رضوان الله
فما رعوها حق رعايتها فآتينا الذين آمنوا منهم اجرهم وكثير منهم فاسقون ۵

بفرستادیم نوح وابراهیم را برسالت وپیغمبری وبکرد ایشان وفرق بخلقان تخصیص نوح وابراهیم بذکر برای آن کرد که ایشان هر دو پدر پیغمبران
بودند وهر فرزندان نوح وابراهیم نبوت وپیغمبری پدید کرد وکتاب که وحی است بایشان فرستاد ابن عباس گفت مراد بکتاب
خطاست فهم پس بهری از فرزندان ایشان مهتدی بودند وراه راست یافتند بسبب پیغمبری وبیشترین ایشان فاسق بودند از فرمان خدای بیرون
رفتند وعادت پیغمبران کردند پس بعقب ایشان راشیم رسولان خود را از پس این رسولان عیسی مریم را فرستادیم واو را کتاب انجیل
دادیم ترسایان را دیم تا بگذیر شفقت ورحمت میکردند اینها که متابعت کردند ویرا رهبانیتی نهادند که ما بایشان ننوشتیم وواجب نکردیم لیکن
ایشان برای جستن رضای خدای را آن نهادند واختیار کردند پس از آنکه می بایست مراعات آن نکردند وحق آن نگاه نداشتند وبآن
پذیرفتن راحق نگاه داشتن بلکه بمن ایمان نیاوردند ورهبانیت برای آن اختیار کرده بودند تا ایمان آورند بمن وچون دیدند که ما
درباب رسول خدای گفت لا رهبانیة فی الاسلام رهبانیت نیست در اسلام ورهبانیت امت من مجرد است وجهاد
وزاد وعمره وحج وعمره وتکبیر کردن بر بالاها وبتنها خدا را فآتینا الذین آمنوا خدای گفت ما دادیم ایشان آنها را که
ایمان آوردند بمحمد صلعم از ایشان وثواب ایشان وبسیاری از ایشان از فرمان خدای تعالی بیرون آمدند حق محمد ایمان نیاوردند

یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وآمنوا برسوله یؤتکم کفلین من رحمته ویجعل لکم نورا تمشون
به ویغفر لکم والله غفور رحیم ۵ لئلا یعلم اهل الکتاب الا یقدرون علی
شیء من فضل الله وان الفضل بید الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم ای کسانی
که ایمان آوردید بعیسی مریم از خدای بترسید وایمان آرید برسول او محمد صلعم از خدای بدید شما را ونصیب از رحمت
وثواب خویش یکی برای ایمان شما بعیسی ودیگری برای ایمان بمحمد وبرای شما نوری پدید کند که بآن نور راه ظلمت وضلال
بعقبی آیید وبآن نور رود وباوی باشید یعنی قرآن که در وبیان حلال وحرام وشرایع واحکام است وتیمار شما
گناهان گذشته وبآن مواخذه نکند وخدای تعالی آمرزنده ومهربان است ودر تفسیر اهل البیت آمده است که

مراد بکفلین حسن وحسین است وشیعه علی ابن ابی طالب علیه السلام جنی بایمان آرید برسول خدای ومتقی باشید از مخالفت شما از شفاعت
حسن وحسین بدهد ونور بعلی ابن ابی طالب شما را بان برصراط بگذرید از رسول خدای روایت است که هر که کنیزی بخرد وتربیت بیاموزد
آزادش کند وزنی کند او را وبرو مزد باشد وهر بنده که طاعت خدای دارد وطاعت سید وخواجه خود حق خدای وحق خواجه بگذارد او را
مزد باشد وهر که بعیسی ایمان دارد از ترسایان وجهود وانجیل آمده است ایمان آرید وبرو مزد باشد لئلا یعلم اهل
الکتاب خدای تعالی بمومنان اهل کتاب که بمحمد ایمان نیاورده اند که قادر نیستند بهیچ چیز از فضل خدای یعنی نیابند چیزی را بجهت آنکه
ایمان آورند بدیانت از فضل خدای که ثواب ومزد است دو بهره وند قرآن وآمرزش خدای مر ایشان را وبدانید که این فضل وکرم
بدست خدای است با تکرم بدان که خواهد واو خداوند فضل بزرگ است وبزرگوار مجاهد گفت اهل کتاب میگفتند که نزدیک
آنکه پیغمبر بیرون آید از ما که حد زند که حکم راند ودستها وپاها بدهد چون آن پیغمبر از عرب آمد ایشان حسد کردند وکافر شدند خدای تعالی این
آیت فرستاد لئلا یعلم اهل الکتاب این برای آن کردیم تا اهل کتاب بدانند که ایشان بر فضل خدای که نبوت است قادر نیستند
تا بر مکان ایشان را باید نبوت وپیغمبری بنهاند بدست خدای است بخشاند که خواهد وخداوند فضل بزرگ است والله الموفق
سورة مریم مدنی است بیست ودو آیت از رسول خدای روایت است که هر که این سوره بخواند او را از جمله
حزب ولشکر وی برسند بسم الله الرحمن الرحیم قد سمع الله
قول التی تجادلک فی زوجها وتشتکی الی الله والله یسمع تحاورکما ان الله سمیع بصیر
بدرستی که بشنید خدای تعالی گفتار زنی را که باز ای مجادله میکرد وسخن میگفت در چیزی شوهر خویش وبا خدای شکایت
میکرد از بدی حال خویش وخدای تعالی وشنید سخن گفتن شما با یکدیگر وجواب گفتن یکدیگر را بحقیقت که خدای شنونده وبیناست
گفتار ایشان را نزد وکردار ایشان بیند این زن را خوله نام بود از جمله انصاریان از قبیله خزرج وشوهر وی اوس بن الصامت بود
این زن در زمان زشوهر وی ظهار کرد وشوهر وی غالب شد چون از تاراج فارغ شده است تا بادی ظلمت کند مع
که وی نگذاشت اوس زن خود را که زن را گفت انت علی کظهر امی تو بر من چون پشت مادر منی انگه پشیمان شد
بآنچه گفته بود وظهار ویلا از طلاق انجاهلیة بود زن را گفت کان من جاهلیت است که تو بر من حرامی زن گفت برو وزر
بپرس گفت شرم دارم زن گفت من بپرسم زن بیامد رسول خدا صلعم در حجره عایشه بود گفت یا رسول الله شوهر من اوست مرا بخواست
ومن جوان بودم ومال داشتم اکنون پیر شده ومال بخورد مرا ظهار کرد وپشیمان گشت یا رسول الله هیچ تدبیری هست این کار مارا
رسول گفت تو بر وی حرام شدی گفت یا رسول الله وی پدر فرزندان منست ودوستر مردمان است بمن گفت اگر چنین است
تو بر وی حرامی خوله گفت اشکو الی الله فاقتی وحدتی باخدای از درویشی وتنهایی شکایت میکنم وطول صحبت با وی واگر بدو فرزندان
من است رسول گفت تو بر وی بظاهر شیخ حرامی وخدای در باب تو چیزی نفرستاده است وباشد که بفرستد وحکم کند رسول گفتی تو بر وی حرامی
او گفتی اشکو الی الله فاقتی وحدتی حالی اللهم انزل علی لسان نبیک ما فیه خلاصی وراحتی بار خدایا فرو فرست بر زبان پیغمبر

بآنچه راحت وخلاص من در آن باشد او میگفت وعایشه سر رسول صلعم می شست یکچند نشسته بود که خدای تعالی بر وی نازل شد زن این آیت فرستاد وبیان
حکم ظهار کرد چون رسول از نشستن فارغ شد کس فرستاد وشوهر وی را بخواند اوس بن الصامت گفت تبارک الذی
وسع سمعه الاصوات متعالی است آنخدای که هیچ آوازی بر وی پوشیده نشود زنی که در کنج خانه آوازی داد که با یکدیگر میگفتیم وبعضی نشنیدیم
بر خدای هیچ از آن پوشیده نشد که رسول صلعم اوس را گفت تو ان تاره آزاد کنی گفت یا رسول الله بخدا سوگند که مال من اندک است
وبنده کران است گفت تو ان که دو ماه پیوسته روزه داری گفت یا رسول الله اگر من بر مرد زنی یکی دیگر بخورم که مال من اندک است
وچشم تاریک گردد گفت تو ان که شصت مسکین را طعام دهی گفت لا والله که تو مرا بران یاری دهی رسول گفت یاری دهم بانده
صاع ودر حاکم تا خدای خبر کرد که بهیزده صاع بوی دار وکار ایشان فرا هم آورد الذین یظاهرون منکم من نسائهم
ما هن امهاتهم ان امهاتهم الا اللائی ولدنهم وانهم لیقولون منکرا من القول
وزورا وان الله لعفو غفور آنانکه ظهار میکنند از زنان خود ومیگویند زنان خود را که شما مرا چون پشت مادر
باید وحکم مادری نیابند چنانکه زنان شیر دهند بحکم رضاع وحکم مادری می آیند وروا نیست نکاح ایشان وزنان خود را
حکم مادران است ولی ندارد امهاتهم بنص قرآن بر امت حرام است نکاح ایشان چنانکه نکاح مادران حرام است بر فرزند
که این سخن میگویند یا گفتار بد منکر وسخن بیهوده میگویند وباطل الحکام شریع منکر است وخدای تعالی عفو کننده وآمرزنده گناه
خلقان است والذین یظاهرون من نسائهم ثم یعودون لما قالوا فتحریر رقبة من قبل ان
یتماسا ذلکم توعظون به والله بما تعملون خبیر ۵ فمن لم یجد فصیام شهرین متتابعین
من قبل ان یتماسا فمن لم یستطع فاطعام ستین مسکینا ذلک لتؤمنوا بالله ورسوله
وتلک حدود الله وللکافرین عذاب الیم ظهار آنست که مرد زن خود را گوید انت کظهر امی
تو بر من چون پشت مادر منی یا خود را یا یکی از جمله مجرمانی که آیه تحریم بایشان ناطق است وزن بدل حلال باشد
وپاک پاکی که میان پاکی با وی مقاربت نکرده باشند ودو گواه عدل حاضر باشند وقصد با این لفظ تحریم باشد چون این
شرایط حاصل باشد حکم ظهار لازم باشد ووطی رو نباشد وحلال نبود تا آنکه کفارت بدهد حق خود را بر وی که آنانکه ظهار
میکنند از زنان خود پس آنکه خواهند که باز کردند ورجوع کنند بآنچه حرام کرده اند بر نفس خود بلفظ ظهار تا از اهلاک کنند بر خویش
یعنی مقاربت ووطی باید که کفارت بدهند از آنکه بنده آزاد کنند وگفته اند که معنی بهمی تدارک است یعنی خواهند که تلافی کنند آن
چیز را که بفساد آورده اند واز اصلاح کنند آن باز کردن بنده باشد واز آنچه ما غیب علی ما افسد یعنی در یافت واصلاح آورد
واگر تباه کرده بود وگفته اند که مراد این است که آنانکه این گفتار ومنکر میگفتند در جاهلیت با زنان خود ظهار میکردند پس از تدارک کردند

باسلام آنکه با سر آن شدند که در جاهلیت میگفتند کفارت آن کس که با سر آن گفتار شد که در جاهلیت میگفت از آزاد کردن بنده است
پیش از آنکه زن وشوهر با یکدیگر نزدیکی کنند واگر بعضی روزه داشت آنکه قدرت از آزاد کردن بنده وی را پدید آید ولیت آن
بود که بنده آزاد کند وواجب نبود وهر کس نتواند که روزه بپوستد روزه دارد بر بنده شصت مسکین را طعام دادن هر یکی را نیم صاع
واگر نتواند ذلک لتؤمنوا این بیان وتعلیم احکام برای آنست تا ایمان آرید بخدای ورسول وی بدرستی که کردن شرایع واین حدها راست
که خدای تعالی نهاده است از زنان نعمتی نتوان کرد واز وی نتوان گذشت وهر کافر از کافران حد وی وکذر بنده عذابی
بجای آورد وهر که باز است ان الذین یحادون الله ورسوله کبتوا کما کبت الذین من قبلهم و
قد انزلنا آیات بینات وللکافرین عذاب مهین ۵ یوم یبعثهم الله جمیعا فینبئهم
بما عملوا احصاه الله ونسوه والله علی کل شیء شهید آنانکه با خدای دشمنی کنند ومخالفت نمایند ایشان را خوار
کرده اند وبر وی در افتادند وهلاک کنید چنانکه خوار کنند وهلاک کرده اند آنانرا که پیش ایشان بودند از کافران که بایشان آیات
روشن فرستادیم وکافران را عذابی رنجی خوار کننده در روز بعثی که خدای ایشان را هر برانگیزاند وخبر کند وکرده اند وانکه
خبر بدهد ایشان را بآنچه کرده باشند ایشان در میان خلایق عرصات قیامت تشویر خورند ورسوا کردند واین خبر عبارت باشد
از عذاب وعقوبت چنانکه یکی از کافران گوید که من ترا کاه کنم وگفتار وکردار تو با تو نمایم بر سبیل تهدید ووعید یعنی جزای آن بتو رسانم
نازکاه شیری از کرده خویش خدای تعالی کرده ایشان را خبر دو نگاه داشت بایشان ودر جریده اعمال ایشان ثابت
کرده وایشان آنرا فراموش کرده اند یا ایشان را دهل وتقریر کند با ایشان وخدای تعالی بر همه چیزی گواه است وبنده یک چیزی
حاضر الم تر ان الله یعلم ما فی السموات وما فی الارض ما یکون من نجوی ثلثة الا هو
رابعهم ولا خمسة الا هو سادسهم ولا ادنی من ذلک ولا اکثر الا هو معهم اینما کانوا ثم ینبئهم
بما عملوا یوم القیمة ان الله بکل شیء علیم می نبینی یعنی نمیدانی که خدای تعالی میداند آنچه در آسمانهاست وآنچه در
زمین است وبر هیچ پوشیده نیست هیچکس نباشد سه تن از راز گویندگان که خدای تعالی همراه ایشان باشد وهیچ پنج تن نباشند
نباشند که ششم ایشان باشد ونه کمتر از این ونه بیشتر از این باشد الا که خدای با ایشان باشد هیچگاه باشد گفتار ایشان می
شنود آنکه خبر بدهد ایشان را بآنچه کرده باشند روز قیامة وخدای بهمه چیزی داناست وراز ایشان بر وی پوشیده نیست
چنانکه پوشیده نباشد بر کسی که با ایشان حاضر باشد الم تر الی الذین نهوا عن النجوی ثم
یعودون لما نهوا عنه ویتناجون بالاثم والعدوان ومعصیت الرسول ابن عباس گفت جهودان

ومنافقان با یکدیگر راز گفتند یعنی نه مومنان پوشیده و مومنان را بچشم نگاه داشتند چون مومنان ایشان را دیدند بران حال دل مشغول
خدند یکدیگر ایشان و فرمودند جهودان و منافقان مومنان را که از ایشان پوشیده میدارند دل مشغول و دل تنگ بودند تا اندیشه ایشان بسلامت
این حکایت با رسول صلعم بگفتند ایشان را از آن نهی کرد و منتهی نشدند و باز نایستادند گفت نمی بینی و نمی نگری کسانی را
که ایشان را از راز گفتن نهی کرده اند و باز داشته ایشان پس از آنکه نهی آمده است باسرار گفتن میروند و با یکدیگر راز میگویند
بچیزی که آن نه است وعدوان و بیدادی و ظلم است مومنان را و مخالفت و معصیت و نافرمانی است رسول را نهی از
ایشان آن است که یکدیگر را بگنهی می فرمایند و بدشمنی کردن با مومنان و عاصی شدن در رسول خدای وَإِذَا جَاءُوكَ حَيَّوْكَ
بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللَّهُ وَيَقُولُونَ فِي أَنفُسِهِمْ لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ بِمَا نَقُولُ حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ يَصْلَوْنَهَا وَ
بِئْسَ الْمَصِيرُ جهودان بنزدیک رسول می آمدند و میگفتند السام علیک و سام زبان ایشان مرگ است و رسول صلعم جواب
ایشان گفتی وعلیکم و نزدیک آمدند و همین گفتندی عایشه گفت وعلیک السام والذام والدار واللعنة برشما باد مرگ و خواری و
ظلم و درد و لعنت رسول صلعم گفت مدارای عایشه خاموش که خدای تعالی نرمی دوست میدارد در کارها و فحش و درشت ندارد عایشه گفت
نمی شنوی که ایشان چه میگویند رسول صلعم گفت نمی شنوی که من چه میگویم وعلیکم برشما باد آنچه شما میگوئید خدای تعالی این آیت فرستاد
و این حال با آنکه وقت آمدن جهودان بنزدیک تو آیند و تا سلام و هند بچیزی که خدای تعالی زبان سلام نگفته است ایشان میگویند
السام علیک و خدای تعالی در این کلمه است که وسلام علی عباده الذین اصطفی چون بایشان کلمه تا سلام میگویند ما ایشان را عذاب میکنیم
و مهلت میدهیم تا باشد که بنیاز خدا ایشان باز نمیگویند که وی پیغمبر است چه خدای تعالی ما را این آیت فرستاده و فرموده که ما ایشان را
و بلا که میکنیم از ندای عمر ایشان را از عذاب بس است و کفایت است عذاب دوزخ که آتش دوزخ سوخت شود و ملازم
آن باشند بدو بیجایی با گفتن این است ایشان را دوزخ و عذاب يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَنَاجَيْتُمْ فَلَا تَتَنَاجَوْا
بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَتِ الرَّسُولِ وَتَنَاجَوْا بِالْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ
إِنَّمَا النَّجْوَىٰ مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ
الْمُؤْمِنُونَ حق تعالی خطاب میکند مومنان را که زبان ایمان آورده بودند و اقرار کرده و بدل باقر بودند و با جهودان نجیه
میکردند و میگفتند با رسول صلعم می گوید که ای آنکه ایمان آورده اید بزبان آید بدل چون با یکدیگر راز گوئید چنان مگوئید
که جهودان میگویند و چون خطاب مومنان را باشد هر دو را بود ای مومنان مانند جهودان و منافقان مباشید چون شما
با یکدیگر راز گوئید راز بدی و بیدادی و مخالفت فرمان رسول مگوئید چنانکه جهودان و منافقان گوئند در خبر است
که چون سه کس باشند با یکدیگر باید که دو کس با یکدیگر راز نگوئند و از یار خود پوشیده ندارند که وی اند و مگر بزنده و اگر
چهار کس باشند یا پنج و روا باشد برای آنکه آن دو کس روا دارند که از هر یک از ایشان پوشیده میدارند و تناجر راز
گوئید با یکدیگر و وصیت کنید یکدیگر را بنیکوکاری و پرهیزکاری و از خدای بترسید آن خدای که شما را باوی حشر کنند

فرستاد و ایشان را از آن بگردانید گفت ای مومنان چون خواهید که با رسول مناجات کنید و سخن گوئید و سلام از وی بپرسید پیش از آنکه
مناجات کنید و سخن گوئید صدقه بدهید آنکه سخن گوئید مردم صدقه بایستاد بدر و ایشان چیزی نداشتند تا صدقه کنند و با رسول گوئید سخن
تو بگران که داشتند تجمل کرده بودند علی ابن ابی طالب یکدینار بصدقه بداد و مناجات کرد این خبر از طریق مخالفان و موافقان
مشهور است و هم روایت کرده اند که امیر المومنین علی گفت است که از کتاب خدای تعالی آیتی فرود آمد و منسوخ گشت
و کس بدین عمل نکرد و نکند الا من که هم اکرم بدان و آن قول خدای است يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ الآیة علی علیه
از امیر المومنین علی روایت کرد که چون رسول صلعم این آیه بقدم خواند صدقه بفرستند و رسول صلعم را مناجات کند نه آن نصرت نجابت میداد گفت
رسول صلعم کس فرستاد و هم ابن الله گفت چیست با تو گفتم یکدینار فتم و بآن یکدینار ده درم خریدم و هر بار یکدرم بصدقه میدادم
و پیش رسول صلعم میرفتم و مسایل می پرسیدم و بر اسرار علوم واقف می شدم تا ده درم بدینار بدادم و من بار پیش رسول صلعم رفتم
و آنچه خواستم پرسیدم آنکه خدای تعالی آیه فرستاد أَأَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ و این آیه را منسوخ کرده اند بسبب من
و کس بدان عمل نکرد جز ابن عبد الله عمر گفت از پدرم شنیدم که گفت علی ابن ابی طالب را سه چیز بود که اگر یکی از آن مرا بودی دوست تر بودمی از
از شدن سرخ موی یکی تزویج فاطمه که رسول صلعم صحابه را منع کرد و او را بجای داد و دیگر رایت روز خیبر و آن بر دو گفت لاعطین
الرایة غدا رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله کرار غیر فرار را صحابه را سر چون این شنیدند که علی گرد ندو هر یکی نداد بجای داد
دیگر آیه تحریمی که فرود آمد و منسوخ شد و کس بران عمل نکرد جز او عبد الله بن طهرون الحضرمی گفت از علی ابن موسی الرضا پرسیدم
که پدر شما صلعم کرد گفت از کار عظیم سوال کردی گفت بدانکه چون ماعز بن مالک را بدادن پاکیزه کردیم خدای تعالی بخواست
که ما را بکردن مدلس کرداند گفتیم در قرآن کجاست گفت این آیه است که خدای گفت يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ
فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةً ذَٰلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ وَأَطْهَرُ گفت ای مومنان چون خواهید که با رسول صلعم سخن گوئید پیش از
سخن گفتن صدقه بدهید تا شما را صدقه دادن بهتر است و پاک کننده تا صدقه داده ایم و خود را بدان پاکیزه کرده اند و ایم خدای تعالی بخواست
که ما را بکردن مدلس کرداند و این بکرد نه پیش بود و بدیگر روز نایسه خصت آمد آنکه عذر خواست برای آنکه نتوانند بدان که خدای تعالی
تکلیف مالا یطاق نکند گفت اگر نیابید چیزی که بصدقه بدهید خدای تعالی آمرزنده و مهربانست شما را معذور دارد اگر نداشتند
و نداشتند تا سه روز گفت و گفت می ترسید یا شما از آنکه پیش از سخن گفتن با رسول خدای صدقات مقدم دارید آنکه سخن گوئید پس چون نکردید پس آنچه
خدای تعالی شما را فرمود و توبه شما قبول کرد و از سر تقصیر و تفریط شما در گذشت پس در نماز کردن و زکوة دادن تقصیر مکنید نماز
بپای دارید و زکوة مال بدهید و فرمان خدای و رسول برید و مطیع ایشان شوید در همه چیزها فرمایند و خدای آگاه است و دانا بآنچه
شما میکنید جزای شما بر وفق صواب و حکمت برساند أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَا هُمْ
مِنْكُمْ وَلَا مِنْهُمْ وَيَحْلِفُونَ عَلَى الْكَذِبِ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ۝ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا إِنَّهُمْ سَاءَ
مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۝ اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ ۝

وبزدیک وی رسانند میان شما بدرستی و حقیقت که آن راز که بیدی و بیدادی بود از شیطان باشد باغوا و فتنه و وسوسه وی باشد
تا مومنان اندوهگین گردانند و آن ایشان را هیچ زیان ندارد مگر که باذن خدای و مشیت وی باشد که ضرر بی دهاد نه از مرگ و غیر آن با قاربه
و غیر ایشان مومنان رسانند چنانکه جهودان و منافقان و مومنان را در بن و هم چنین بدانند با راز گفتن آنکه گفت که مومنان باید که بخدای توکل
کنند تا خدای تعالی بکند ایشان را از بدی جهودان و منافقان از صادق و روایت که یکی خدای تعالی هایل بیند چند خبر و این را بخواند أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ
نُهُوا عَنِ النَّجْوَىٰ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَيَتَنَاجَوْنَ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَتِ الرَّسُولِ وَإِذَا جَاءُوكَ حَيَّوْكَ بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللَّهُ
وَيَقُولُونَ فِي أَنفُسِهِمْ لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ بِمَا نَقُولُ حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ يَصْلَوْنَهَا فَبِئْسَ الْمَصِيرُ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا إِذَا تَنَاجَيْتُمْ فَلَا تَتَنَاجَوْا بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَتِ الرَّسُولِ وَتَنَاجَوْا بِالْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ
إِنَّمَا النَّجْوَىٰ مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ
الْمُؤْمِنُونَ حق تعالی خطاب میکند مومنان را که زبان ایمان آورده بودند و اقرار کرده و بدل باقر بودند و با جهودان نجیه
میکردند و میگفتند با رسول صلعم می گوید که ای آنکه ایمان آورده اید بزبان آید بدل چون با یکدیگر راز گوئید چنان مگوئید
که جهودان میگویند و چون خطاب مومنان را باشد هر دو را بود ای مومنان مانند جهودان و منافقان مباشید چون شما
با یکدیگر راز گوئید راز بدی و بیدادی و مخالفت فرمان رسول مگوئید چنانکه جهودان و منافقان کردند در خبر است
که چون سه کس باشند با یکدیگر باید که دو کس با یکدیگر راز نگوئند و از یار خود پوشیده ندارند که وی اند و مگر بزنده و اگر
چهار کس باشند یا پنج و روا باشد برای آنکه آن دو کس روا دارند که از هر یک از ایشان پوشیده میدارند و تناجر راز
گوئید با یکدیگر و وصیت کنید یکدیگر را بنیکوکاری و پرهیزکاری و از خدای بترسید آن خدای که شما را باوی حشر کنند

لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا
خَالِدُونَ آیه در شان منافقان است که با جهودان دوستی میکردند و اسرار مومنان با ایشان نقل میکردند گفت
نی چنین و نی نگرنی محمد کسانی را که تولا کردند و دوستی با قومی که خدای بر ایشان خشم گرفته است یعنی جهودان
چنانکه گفت من لعنه الله و غضب علیه ایشان از شما نیستند که مسلمانانند و دعوی مسلمانی میکنند یعنی با آنکه با جهودان
دوستی میکنند از منافقان ایشان از مسلمانان نیستند و از جهودان نیستند نه از مسلمانانند و نه از جهودان نه با آنانند و نه با ایشان
لا الی هؤلاء و می آید و سوگند میخورند بدروغ می گویند و آن دعوی ایشانست بر مسلمانی و بیدادند ایشان که آنچه میگویند که اسلام
و سوگند میخورند دروغ است مقاتل گفت مراد بدین عبد الله بن نبتل منافق است یکروز رسول خدای در حجره نشسته بود
جمعی از صحابه حاضر بودند گفت همین ساعت مردی از زن در آید و نفس چون راهبان باشد و بخشم شیطان نگرد در حال عبد الله بن
نبتل در آمد و او مردی بود ازرق چشم رسول صلعم گفت چرا تو و اصحاب تو مرا دشنام میدهند و سوگند خورد و صحابه نفی بیامدند و سوگند
خوردند که نگفتیم خدای تعالی گفت این سوگند بدروغ میخورید و میدانند خدای تعالی برای ایشان بساخته است و مهیا داده
عذابی سخت بدرستی که ایشان بد است آنچه میکنند سوگند بدروغ میخورند و سوگند خورد میدهند که میگردانند و آن از خود دفع میکنند
تهمت رسول و مومنان را و بدو بکار از خود باز میدارند و اسباب و اموال خود را نیکو حمایت میکنند و از راه
خدای بگردانند و اعراض میکنند متمردون باستخفاف و اهانت ایشان از هرگز سود نکند چون عذاب گرفتار شوند با هلی ایشان
و نه فرزندان ایشان و نفرا و از سوند و خلود ند مذاب ایشان اهل النار و دوزخ خالد و جاوید بمانند يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا
فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ اسْتَحْوَذَ
عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنْسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَٰئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ
هُمُ الْخَاسِرُونَ حق تعالی خبر میدهد از حالت منافقان روز آخرت و مقالت ایشان میگویند که روزی که خدای
منافقان را مبعوث کرده و حشر کند ایشان را که مرا ایمان یاد دهد ایشان برای خدای سوگند خورند که ما مسلمان بودیم چنانکه برای شما سوگند
میخورند و این سوگند برای آن خورند که پندارند ایشان که در دین و مذهب مسلمانی بوده اند یا پندارند که این سوگند ایشان را در آخرت
نفعی خواهد کرد بدانید که این منافقان دروغ زنانند میگویند که ما مسلمانیم دروغ میگویند اهل قیامت مطلعا باشند
با آنکه دروغ نگویند و فعل قبیح نکنند همین صحیح گفت که در قیامت موافق مختلف باشند در بعضی موافق
قبیح راضی شوند و دانند دروغ نگویند و فعل قبیح نکنند و در بعضی چون بدوستان و مقصران باشند سخن ایشان چون
سخن کودکان باشد ندانند چه میگویند ابن عباس از رسول صلعم روایت کرده که چون روز قیامت باشد منادی
ندا کند خصماء الله خصمان خدای کجا اند قدریان بر پای خیزند با روهای سیاه و چشمهای زرد لبها و دندانها گشوده آب
از دهنهای ایشان روان گشته گویند والله که بدون تو معبودی نگوئیم و خدا را نپرستیدیم بدون از آفتاب و ماه

لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا
خَالِدُونَ آیه در شان منافقان است که با جهودان دوستی میکردند و اسرار مومنان با ایشان نقل میکردند گفت
نی چنین و نی نگرنی محمد کسانی را که تولا کردند و دوستی با قومی که خدای بر ایشان خشم گرفته است یعنی جهودان
چنانکه گفت من لعنه الله و غضب علیه ایشان از شما نیستند که مسلمانانند و دعوی مسلمانی میکنند یعنی با آنکه با جهودان
دوستی میکنند از منافقان ایشان از مسلمانان نیستند و از جهودان نیستند نه از مسلمانانند و نه از جهودان نه با آنانند و نه با ایشان
لا الی هؤلاء و می آید و سوگند میخورند بدروغ می گویند و آن دعوی ایشانست بر مسلمانی و بیدادند ایشان که آنچه میگویند که اسلام
و سوگند میخورند دروغ است مقاتل گفت مراد بدین عبد الله بن نبتل منافق است یکروز رسول خدای در حجره نشسته بود
جمعی از صحابه حاضر بودند گفت همین ساعت مردی از زن در آید و نفس چون راهبان باشد و بخشم شیطان نگرد در حال عبد الله بن
نبتل در آمد و او مردی بود ازرق چشم رسول صلعم گفت چرا تو و اصحاب تو مرا دشنام میدهند و سوگند خورد و صحابه نفی بیامدند و سوگند
خوردند که نگفتیم خدای تعالی گفت این سوگند بدروغ میخورید و میدانند خدای تعالی برای ایشان بساخته است و مهیا داده
عذابی سخت بدرستی که ایشان بد است آنچه میکنند سوگند بدروغ میخورند و سوگند خورد میدهند که میگردانند و آن از خود دفع میکنند
تهمت رسول و مومنان را و بدو بکار از خود باز میدارند و اسباب و اموال خود را نیکو حمایت میکنند و از راه
خدای بگردانند و اعراض میکنند متمردون باستخفاف و اهانت ایشان هرگز سود نکند چون عذاب گرفتار شوند با هلی ایشان
و نه فرزندان ایشان و نفرا و از سوند و خلود ند مذاب ایشان اهل النار و دوزخ خالد و جاوید بمانند يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا
فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ اسْتَحْوَذَ
عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنْسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَٰئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ
هُمُ الْخَاسِرُونَ حق تعالی خبر میدهد از حالت منافقان روز آخرت و مقالت ایشان میگویند که روزی که خدای
منافقان را مبعوث کرده و حشر کند ایشان را که مرا ایمان یاد دهد ایشان برای خدای سوگند خورند که ما مسلمان بودیم چنانکه برای شما سوگند
میخورند و این سوگند برای آن خورند که پندارند ایشان که در دین و مذهب مسلمانی بوده اند یا پندارند که این سوگند ایشان را در آخرت
نفعی خواهد کرد بدانید که این منافقان دروغ زنانند میگویند که ما مسلمانیم دروغ میگویند اهل قیامت مطلعا باشند
با آنکه دروغ نگویند و فعل قبیح نکنند همین صحیح گفت که در قیامت موافق مختلف باشند در بعضی موافق
قبیح راضی شوند و دانند دروغ نگویند و فعل قبیح نکنند و در بعضی چون بدوستان و مقصران باشند سخن ایشان چون
سخن کودکان باشد ندانند چه میگویند ابن عباس از رسول صلعم روایت کرده که چون روز قیامت باشد منادی
ندا کند خصماء الله خصمان خدای کجا اند قدریان بر پای خیزند با روهای سیاه و چشمهای زرد لبها و دندانها گشوده آب
از دهنهای ایشان روان گشته گویند والله که بدون تو معبودی نگوئیم و خدا را نپرستیدیم بدون از آفتاب و ماه

وستاره و نان الحمد لله عباس گفت راست گویید ولیکن فرق بالیقان از رای آمده کردند استند اکنون او بحثون انهم
علی شیء الا انهم هم الکاذبون آنگه گفت بحمد لله که ایمان قدم را تند شیطان بر ایشان دست یافت و الله غضبان
و زیانکار ایشان گشت و کرد خدای از یاد ایشان برد تا خدا را یاد کردند نه زبان و نه دل ایشان لشکر
شیطان خاسران و زیان کاران اند دنیا دارند و نه آخرت ان الذین یحادون الله و رسوله اولئک
فی الاذلین کتب الله لاغلبن انا و رسلی ان الله قوی عزیز لا تجد قوما یؤمنون
بالله و الیوم الاخر یوادون من حاد الله و رسوله و لو کانوا اباءهم او ابناءهم
او اخوانهم او عشیرتهم اولئک کتب فی قلوبهم الایمان و ایدهم بروح منه و
یدخلهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها رضی الله عنهم و رضوا
عنه اولئک حزب الله الا ان حزب الله هم المفلحون آنگه ایشان با خدای و رسول خدای دشمنی کنند
و عداوت آشکارا کرده اند و دیگر از اهل خدای و رسول خدای منع کنند ایشان در میان ذلیل ترین و خوار ترین مردمانی باشند که خدای
ایشان را ذلیل کرده و اینده باشد خدای تعالی نوشته است در لوح محفوظ و قضا کرده که من و رسولان من غالب
باشیم کس را غلبه نتواند کرد و خدای توانا است و غالب ضعیف نزول این آیه که کتب الله لاغلبن آن بود که مسلمانان
گفتند که گرفتیم خیبر و پدر امن آن ما را گشاده کرد و نگه امید داریم که روم و فارس ما را گشاده کرد و عبد الله ابی
سلول گفت می پندارید که روم و فارس چون این قریه است که پیرامن شماست ایشان از آن قوی تر
و منیع تر باشند که شما بر ایشان غلبه کنید آنگه گفت لا تجد قوما و سبب نزول این آیه آن بود که مردی
عبد الله بن عبد الله سلول نزدیک رسول صلعم حاضر بود رسول صلعم آب باز خورد بقیتی که در کوزه باند گفت
یا رسول الله دستوری ده تا این شربت ببرم تا پدرم با نخورد باشد که دلش بدرگه این از شرک و شک پاک شود رسول
گفت رو با شد آب بنزدیک پدر برد پدر گفت این چیست گفت نیم خورده رسول با نخورد تا دلت از شک
و نفاق پاک گردد عبد الله ابی گفت چه بود که مادر را نیاورد بیاید و رسول صلعم را گفت و گفت یا رسول الله دستوری
باش تا گردنش بزنم رسول صلعم گفت برو و مدارا کن و با وی بسازتر تو نه گفت ای محمد بیایی تو نمی را
بخدای و روز باز پسین ایمان آورده باشند ایمانی حقیقت که ایشان دوستی کنند با کسی که وی با خدای و رسول
خدای دشمنی کند و اگر چه این دشمنان خدای و رسول پدران ایشان و برادران ایشان و خویشاوندان
ایشان باشند یعنی حق مومنان حقیقی آنست که چنین است و دشمنی و دوستی دشمنان خدای از ایشان یافته
نفوذ مرکز این مومنان آنانند که خدای تعالی بر دلهای ایشان ایمان نوشته است و در دلهای ایشان ثابت
کرده اینده و حکم بآن کرده و دل را برای آن کرد که محل ایمان است و ایشان را تقویت کرده است و بره داده

بدلایل قرآن و محبت و برهان که دل ایشان بآن زنده کرده و جان ایشان بآن باقی ماند و بنصرت دادند بر دشمنان
و گفتند که مراد بروح جبرئیل است علیه السلام آنگه گفت و یدخلهم و باکه با مومنان در بهشت این بهشتیان
و نیکوی که در آخرت ایشان را بهشتها برد که در زیر درختان وی جویهای آب روان باشد ایشان
در آن بهشتها جاویدان باشند خدای از ایشان راضی شده و اعمال ایشان پسندیده و ایشان از خدای راضی شده
بآن ثوابی و بهشتی که ایشان را داده باشد ایشان که مومنان اند و سولیان و دوستان خدایند و دشمنان دشمنان خدایند
لشکر خدای و [illegible] اند و آیه دلیل است بر آنکه هیچ در اخلاص داخل نیست از دوستی دوستان خدای
و دشمنی دشمنان خدای بلکه اخلاص بعینه این است و در این است و تبلا و تبرا مراد از دوستان خدای و دشمنان
و لشکر وی و لشکر وی رستگار اند و فلاح یافتگان در خبر است عدد مناجات گفت بار خدایا لشکر تو
خادمان عرش تو گفتند گفت ایشان داد و دانا نگه چشم بر هم دارند و دلها پاکیزه دارند ایشان لشکر من اند
و مددکاران عرش منند سورة الحشر مدنی است بیست و چهار آیت است از رسول صلعم روایت
که هر که این سوره بخواند هیچ چیز نماند از هفت در و زنج و عرش و کرسی و هفت آسمان و هفت زمین الا که
همه بر وی صلوات دهند و آمرزش خواهند اگر آن روز یا آن شب بمیرد شهید باشد بسم الله الرحمن الرحیم
سبح لله ما فی السموات و ما فی الارض و هو العزیز الحکیم هو الذی اخرج الذین
کفروا من اهل الکتاب من دیارهم لاول الحشر ما ظننتم ان یخرجوا و ظنوا انهم
مانعتهم حصونهم من الله فاتیهم الله من حیث لم یحتسبوا و قذف فی قلوبهم
الرعب یخربون بیوتهم بایدیهم و ایدی المومنین فاعتبروا یا اولی الابصار این سوره
در اجلای بنی النضیر آمد از جهت آن و سبب آن بود که چون رسول صلعم بمدینه آمد بنو النضیر با رسول صلعم صلح
کردند که یاری رسول صلعم نکنند و دیگر بر حرب رسول یاری ندهند چون رسول صلعم بدر برد و کعب اشرف عهد رسول صلعم
ایشان گفتند که این از جفا است که با نعت و صفت او در توریة خوانده ایم او هفت و هیچکس بر
وی ظفر نیابد چون رود احد و صفی در مسلمانان پدید آمد گفتند این آن پیغمبر نیست عهد بشکستند و دشمنی
ظاهر کردند کعب اشرف با چهل سوار بمکه رفت تا با قریش عهد کند بعداوت رسول صلعم ابوسفیان با چهل مرد از قریش و کعب
اشرف با چهل یهود در مسجد الحرام رفتند پیش استار کعبه بنشستند و عهد بستند کعب با اصحاب خود
با مدینه آمد جبرئیل رسول صلعم را این حال خبر داد و گفت خدای میفرماید که کعب را بکش رسول صلعم
محمد بن مسلمه انصاری را که برادر رضاعی کعب بود فرمود تا وی را بکشت آنگه لشکر بر حصن بنی النضیر فرستاد
و ایشان را دهی بود که آن را زهره گفتندی چون رسول صلعم را بخبر رسید ایشان را دید که بر کعب اشرف زحمت میکردند و میگریستند

رسول خدای را گفتند بارادها کن تا این تعزیت بداریم رسول صلعم ایشان را گفت از اینجا برید گفتند مرگ بما نزدیکتر است
از آنچه تو میگویی در حال ساز کار کردند منافقان کس بایشان فرستاد که ما با شما ایم هم با حصار روید و بیرون نیایید
و اگر محمد با شما قتال کند ما با شما ایم اگر شما را بیرون کند با شما بیرون رویم ایشان دانستند که با رسول صلعم بس
نباشند طریق عذر پیش گرفتند کس فرستادند که بخیز و با سی مرد بیای تا ما با سی مرد بیاییم و بگوییم ما شنیدیم
که این سی مرد ایمان آورند ما از قول ایشان باز نیاییم ما نیز ایمان آریم رسول صلعم برفت با سی مرد ایشان
از جمله اصحاب سی مرد بیامدند بزمین صحرا در نگریدند گفتند چه کنیم سی مرد با وی اند که هر کس خود اختیار پیش از هر
وی گفت ای محمد سی مرد را غلبه و اوای باشد سخنی نتوان گفت اینان را کسل کن و سه مرد با یکدیگر
تا ما نیز سه مرد با یکدیگر سخن گوییم رسول صلعم خواست تا چنین کند ایشان این سه مرد را کارد داده
بودند تا ناگاه رسول صلعم را بکشند در میان ایشان زنی بود مسلمان برادری داشت مسلمان بر رسول صلعم
کس فرستاد و برادر را از کید ایشان آگاه کرد او بیامد و رسول صلعم را آگاه کرد رسول صلعم باز گشت و بر
دیگر روز لشکر بر حصن راندند و بیست و یکم روز ایشان را حصار دادند و خدای تعالی ترسی در دل ایشان
افکند و از نصرت منافقان نومید شدند طلب صلح کردند رسول صلعم گفت صلح بر آن است
که این ولایت بروید اگر خواستید و اگر نه تن در دادند و رسول صلعم قرار بر آن داد که آنچه بر شتر توانید نهادن ببرید
الا السلاح که اندک است و بسیار که با خود نبرند ابن عباس گفت صلح بر آن بود که
اهل مهرای سه اشتر و از متاع و غلبه بیش نبرند و آنچه با ندرها کنند ایشان از ناحیت مدینه باز کنند
و بشام رفتن یا بحاو باذرعات الا آل ابی الحقیق و آل الحیی بن اخطب که ایشان
با جمعی بخیبر رفتند حق تعالی در اول سوره گفت تسبیح و تقدیس و تنزیه مر خدای را
آنچه در آسمان است و آنچه در زمین است و اوست آن خدای که عزیز است و غالب
کس وی را غلبه نتواند کرد و حکیم است آنچه کند و فرماید بر وفق حکمت و صواب باشد و اوست
آن خدای که بیرون کرد آنانرا که کافر بودند از اهل کتاب یعنی جهودان را از سراهای ایشان برای حشر اول
ایشان بشام و حشر آخرین و دومین ایشان روز قیامت باشد چنانکه در اخبار آمده که زمین محشر
زمین شام خواهد بودن ابن عباس گفت که هر که شک میکند در آنکه محشر زمین شام خواهد بودن
گو این آیه بخوان برای آنکه رسول صلعم ایشان را گفت بروید گفتند کجا رویم گفت بمحشر خود
این آیه فرستاد لاول الحشر زهری گفت برای آن ان اول الحشر گفت که ایشان را هر که جلا
نفرمودند و جلاء خان و مان خود رها کردن است و نفرت و اگر این نبودی ایشان را خدای

بر ایشان عذابی فرستادی چنانکه گفت و لولا ان کتب الله علیهم الجلاء لعذبهم
فی الدنیا ابن کثیر گفت ای حشر اول بود حشر دوم باشی بود که ایشان را جمع کنند که مقاتل گفت
با ایشان مقام کند و اگر بود با ایشان برود و هر که از ایشان باز پس بسته و بر اسپ زد و گفت اندحشر
اول از مدینه و حشر دوم از خیبر بود و جزیره عرب با شام آنگه گفت ما ظننتم
نه پنداشتی شما و گمان نبردی که ایشان بیرون شوند و نشیمنهای خود رها کنند از برای آنکه ایشان را عدد بسیار
و عدد کارزار حاصل و قلعه استوار داشتند و ایشان نیز گمان چنان بردند که قلعها و حصنهای محکم کرده بودند
در ها و دروازها در بسته بودند با ایشان آمد باش خدای و ترس وی و فرمان وی از آنجا که ایشان
نه بوسیدن و کجا نبردند و بخاطر نگذشت بکشتن رئیس و مهتر ایشان کعب
اشرف که بسبب این دلهای ایشان ضعیف شد و آرام و قرار و امن در دلهای ایشان
نماند و نه آخرت و در دلهای ایشان خدای ترس را چون کعب کشته شد
و ایشان خراب کردند خانهای خود را بدستهای خود و بدستهای مومنان و این چنان بود که چون ایشان
گفتند که آنچه بر شتر توانید نهادند ببرید و باقی را رها کنید در سراها میکردند و مرهمی و در
و در بچه که خوب تر بود از سراها بیرون میکردند و بر شتران می نهادند و باقی مسلمانان خراب
میکردند ابن عباس گفت چون مسلمانان ظفر یافتند از بیرون سراها را خراب
میکردند تا در نخوند و ایشان را بگیرند ایشان از اندرون دیوار می شکافتند و بیرون میفرستند آنگه
خدای فرمود که اعتبار گیرید ای خداوندان چشمها و عقلها و اندیشه کنید در کار ایشان که خدای تعالی
چگونه مومنان را بر ایشان مسلط کرد و ایشان بی حکمی و کار زاری تا ایشان اسباب و متاع
و سراهای خود رها کردند و جلا نموده برفتند و لولا ان کتب الله علیهم الجلاء لعذبهم
فی الدنیا و لهم فی الاخرة عذاب النار ذلک بانهم شاقوا الله و رسوله و من
یشاق الله فان الله شدید العقاب ما قطعتم من لینة او ترکتموها قائمة علی
اصولها فباذن الله و لیخزی الفاسقین و اگر نه آنست که خدای تعالی
بر ایشان نوشته و لازم کرده اند که از خان و مان خود بروند و رها کنند و زمینی و جای
دیگر روند خدای ایشان را عذاب که وی عذاب استیصال در دنیا بقتل و اسیر چنانکه با مثال ایشان
کرد از بنی قریظه و ایشان را است عذاب دوزخ بعد آن عذاب که از خان
و مانشان آواره کرد اند و بنی قریظه را بکشتند و این عذاب دنیا و عذاب آخرت

ایشانرا برای آنست ونسبب آنکه باخدای ورسول خدای مخالفت کردند ومرکه باخدای
مخالفت کند ومعاداة ودشمنی کند خدای تعالی سخت عقوبت است عقاب خود بوی رساند
وعذابش کند آنکه گفت ما قطعتم هرچه شما آنرا ببریدی از درختان خرما بکذاشتی
شما آنرا ایستاده بر اصل خود وتنه خود آن بدستور خدای وفرمان وی بود برای آن فرمود تا رسوا کرداند
جهودان فاسق را که از فرمان خدای بیرون رفته اند باآنکه برسول ایمان نمی آورند واینانرا بایمان
فرموده است چون حضرت رسول صلی الله علیه وآله بنی نضیر
فرود آمد بفرمود تا بعضی از درختان خرما ببریدند بریدن درختان خرمان بر جهودان سخت آمد
بر سبیل طعنه گفتند که ای محمد تو دعوی میکنی که مرا بعدل فرستاده اند واین عدل نباشد
تو درختان نورسیده بریدن بلکه فساد باشد رسول را سخت آمد سلمانان
شفقت اندیشه کردند که نباد افساد باشد آنچه ما میکنیم بایکدیگر خلاف
کردند بعضی گفتند نباید بریدن که از جملهٔ غنیمت است بعضی گفتند باید بریدن
تعم انه جهودان وخشم ایشانرا ورسول فرمود که همه درختان خرما ببرند مگر
درختی که آنرا عجوه خوانند که آنرا نبرند وآن بهترین انواع خرماست ایشان
درین خلاف بودند که خدای تعالی این آیه فرستاد وگفت هرچه
بریدید از درختان خرمان ومر بکذاشتید همه بفرمان خدای بود خدای تعالی فرمود مفاتل گفت
لینه نوعی است از درخت خرما که خرمای او نرد ولطیف
وصافی چنانکه استخوان او از بیرون بتوان دید جهودان آن نوع را دوست داشتند بر ایشان
سخت آمدن بریدن او وگفتند شما دعوی صلاح میکنید واین فساد است
الله لا اله الا هو الحی القیوم رها کنید تا هر که از ما غایب باشد قال النبی صلی الله علیه
لا تاخذه سنة ولا نوم ویرا باشد خدای تعالی الناس ثلثة عالم ومتعلم
ما فی السموات وما فی الارض آیه وجه حسن آنچه جهودان والباقی کالهمج صدقت
من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه بعلمه آنرا فساد خواندند رسول الله صلی الله علیه وآله
ما بین ایدیهم وما خلفهم ولا یحیطون بشیء وقال علیه السلام اذا زالت
من علمه الا بما شاء وسع کرسیه السموات الشمس فتحت ابواب السماء وابواب الجنان
والارض ولا یؤده حفظهما وهو العلی العظیم واستجیب الدعاء فطوبا لمن قبلت له صلاته

بازنده وکشت این برای فتنه جهودان کافر فرمودیم فهو تعم وما افاء الله علی رسوله منهم
فما اوجفتم علیه من خیل ولا رکاب ولکن الله یسلط رسله علی من یشاء
والله علی کل شیء قدیر ما افاء الله علی رسوله من اهل القری فلله وللرسول
ولذی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل چون بنی نضیر هفتصد وانواد و
متاع خود بکذاشتند خدای تعالی آنرا برسول داد رسول بر صحابه مهاجریان قسمت کرد وانصار را ازان نصیبی نکرد
مگر سه کس را که محتاج بودند یکی ابو دجانه دوم سهل بن حنیف سیم زید ابن الصمة وازین نضیر شش زره وکمان وده یکی
سنان بر سر نیزه ویکی سه چوب رسول را بفرمود تا مال وملک ایشان بایشان داد این خدای تعالی این سخن این آیه فرستاد
وکفت هرچه خدای تعالی بر رسول خود کرد وآنرا از غنیمت وی کردانید وکرداند ازان نصیبی نداد وشرکت نهاد آن
مال جهودان بنی نضیر از خدای آنست که نهاد آن سود وکوشش نبوده است ودر تفسیر آیه صحیح ایشان شتر
بر تحصیل آن غنیمت تاخته ونبرده اند وقطع مسافتی وحربی وقتالی کرده اند لیکن خدای تعالی رسول خود را بر ایشان
مسلط کرد اینه مال بشتر فتح وچند از صحابه بترتیب بایشان رفت بطریق مصالحه خانه وجان رها
کردند واموال را با خود برسول داد بکذاشتند وخدای تعالی رسول خود را مسلط کرد اندر آنکه خواهد
از دشمنان خود وادر هر چیز قادر وتوانا است انکار کنت ما افاء الله علی رسوله آنچه خدای تعالی بر رسول خود
روزی کرد وغنیمت خاص وی کردانید یا از مال کافران که اهل دیه اند وایشان بنو قریظه وبنی نضیر اند که بعد
بودند وحوالی آن فدک است که بر سیل است از مدینه وخیبر ودیه های عربه وسلم خدای تعالی این جمله را
رسول داد تا بخانه که باید وبرادران تصرف کند کرد وگفته که چرا رسول این جمله را قسمت نکرد خدای تعالی
این آیه فرستاد که این اموال خدای است با آنچه خواهد دارد تا بدهد ورسول خود را
خدای است آنکه خدای تعالی وبا مالک آن کردانید وکسی است که نزدیک است برسول از خویشان وی
وآن فاطمه زهرا است علیها السلام وشوهر وی امیر المؤمنین علی ویتیمان آل محمد واو مسکینان وراه
راست از آل محمد مال غنیمت دیگر است والی فی دیگر لا غنیمت است که بتیغ بستانند ازان کافران تصرف بندند
آنچه نقل توان کرد باسر اسلام وآنچه نقل نتوان کرد خمس وبیرون کنند والی بر قلعه قسمت کنند
وفی آن باشد که از کافران بستانند بعقار وسرمایه یا زمین که اهلش رمیده وآنرا هالک شده آنرا رسول را باشد
خاص وآنرا که خدای تعالی کردانیده درین آیه واسلوکی که این آیه وولایت را دارد تصرف است بر سه قسمت
یکی آنکه ایشان را بستانند بر سبیل زکوة دوم آنکه در آیه صدقات ظاهر است وسیم آنکه از کافران بستانند بر سبیل
فی قوله تعالی انما الصدقات للفقراء الی آخر آیه دوم غنایم است که از کافران بستانند بر سبیل

قرب خدای تعالی وتحقیق آنکه ظاهر است فقد وما آتاکم الرسول فخذوه وما نهاکم عنه فانتهوا واتقوا الله ان الله شدید العقاب للفقراء المهاجرین
وکتاب داخل بود رسول را فرمان خلاف بود سیم الذی است وآن ما کیت که آن کافران بمسلمانان
آید بقتال وآنچه آن رسول را باشد دیار حیوة وی وآنرا بیرون کسی را که قایم مقام وی باشد از آنچه
واین قول ابن عباس است وعمر خطاب وعبد الله عباس را در آن خلافی است واخبار اصحاب ما بر آنست
که سهم خمس فیء هاشم اند از ذریه آن علی وعباس وعقیل وعبد الرحمن بن ابی لیلی روایت کرده از ابن عباس
که گفت من وفاطمه وعباس وزید بن حارثه نزد یک رسول شدیم وگفتیم یا رسول الله چون ما اخمس دست ما کن در حیوة خود
تا کسی را با منازعت نکند از بعد وران رسول چنان کرد که ما التماس کردیم ودر عهد ابو بکر دست باز بود ودر عهد عمر
همچنین بود آخر عهد عمر وی با ما بسیار آورد تا وحق بر وی کرد ازان بخاستن گفتم بنو هاشم را اکنون حاجت نیست
باین که وی بسلمانان صرف کنی ودر وقت دیگر عمر زنده می رود باشد ودر همچنان کرد بما سر گفت بنا بد کردن
که تیم که این خود با یاران نده همه بر این واو سر وی ما هی نوع همچنان اما دو گفت ودر روایت دیگر است که عمر
گفت بنو هاشم را حق خود بتر من دهید تا من در مصالح مسلمانان صرف کنم وچون مالی آید عوض باز دهم نه گفتم روا
باشد عمر خطاب را وفات رسید پیشانانکه مالی رسد وآن قرض ناکذارد بیان فی قوله تعالی کیلا
یکون دولة بین الاغنیاء منکم وما آتیکم الرسول فخذوه وما نهیکم عنه
فانتهوا واتقوا الله ان الله شدید العقاب للفقراء المهاجرین
الذین اخرجوا من دیارهم واموالهم یبتغون فضلا من الله ورضوانا
وینصرون الله ورسوله اولئک هم الصادقون دو بنج والفقرات
وبیم والدیه دو وت آن باشد که دیار آن مردمان مسلمان باشد از اموال چون عاریت وغیر آن ودو وت دیگر
باشد دو وت دیار خودتم کنت با یاران فی را رسول که اشیم وفرزندان وی نا بخشی وی باشد
دیار قوا نکرانی شما که بآن کاشت وکشت وما فی باشد دیار آن که آنرا بیکدیگر بیرون آنند کاهی دست
این بود وکاهی دست آن تا هر کس را که قوت وبند بیشتر بود دست خود کیرد چنانکه در جاهلیت بود وی چون
غنیمت اقامه رسانان غنیمت رهبی بکرفتی وآنچه در بیخم نیکو آمده بکرفتی وآنرا صفا خواندی حق تعالی
اسلام ربع الخمس کرد تا رسول را واقربای وی را جلیت ویرا الخمس باشد وآنچه حاصل است رسول را فی است ویرا
باشد وخویشان ویرا چنانکه در این آیه بیان کرده واین را خمس باشد انکار خدای تعالی کم الرسول آنچه رسول
شما را دهد از غنیمت بآن باشید وحلال وبرحق است یعنی هرچه رسول شما را از آن نهی کند بآن راضی شوید
وهرچه رسول شما آرد وشما را بآن فرماید فرا کیرید از وی وبدان کار کنید از رسول خدای روایت است که گفت قرآن
سبب تعبیرات بر آنکه ترک کند وخوار شمرد اند وآسان آنرا که ثابت وی کند وحدیث من سبب است
هر که فسک کند بحدیث من جمع کند بیان او وقرآن برا و خواند وباشد وهر که بقرآن نهاد کند وبحدیث من
در نیاید وآنچه از نیکان باشد وشما فرموده اند که قول من کریم وفرمان من کار بنده یه وثابت سنت من کنید
هر که بقول من راضی باشد بقرآن راضی باشد وهر که بقول من استهزا کند بقرآن استهزا کرده باشد خدای تعالی
گفت ما آتیکم الرسول فخذوه وما نهیکم عنه فانتهوا از خدای تعالی بترسید وخلاف قول خدای ورسول
وه که خدای تعالی سخت عقوبت طاقت عقوبت وی نیارند للفقراء المهاجرین الذین اخرجوا من دیارهم واموالهم غنیمت درویشانی را
که از مکه هجرت کرده اند از خانه وان وخویشی خود وبا رسول بمدینه آمده اند از مهاجریان که ایشانرا کافران
مکه از سرایهای ایشان بیرون کرده اند وما دامی ایشان جدا بکذاشته فضل خدای تعالی وخشنودی وطلبند درین خدای
یاری میکنند نصرت رسول را سیه هنداشتند که در عهد ایمان صادق اند لیت که درجات
که از مهاجریان مدینه بود که سنگ بشکم بستی ثابت ودراست یا ستاده از انکه نیکم وجمع بنود ودرستان که کنند
ودر ایشان شما را کمتر باید که جا نداشتند چون حال ایشان چنین بود رسول خدای تعالی نصیر را بمهاجریان نعمت
کرد وانصار را هیچ نداد مگر سه کس که محتاج بودند چنانکه در اول ذکر شده قوله تعالی والذین
تبوؤا الدار والایمان من قبلهم یحبون من هاجر الیهم ولا یجدون
فی صدورهم حاجة مما اوتوا ویؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم
خصاصة ومن یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون
وآنانکه در اسلام پیش بودند جای که فتنه وایمان آنکه ملازم مسکن خود کرده اند وایمان بآنها ملازم آورده اند پیش
از آنکه رسول هجرت کرد از مکه وجماعت مهاجریان واین قوم انصار اند که خدای تعالی بر ایشان ثنا کفت بآنکه ایشان
ایمان آورده اند ورسول خدای هنوز بمکه بود ومسجدها بنا کرده اند ودوست داشته وخواسته کسی را که با ایشان
هجرت کرده وبنزدیک ایشان آمده وایشان را در خود نیافته هیچ حاجتی وارادتی وحسد وآزی بنصیر که غنیمت کرفته
بوده اند بجهت آنکه مهاجران را داده اند واکرچه ایشان محتاج بوده اند طلب آن نکرده اند وآنکه رسول را کرد انصار
بر نفس خود اختیار کرده اند واین چنان بود که رسول انصار را کفت اگر خواهید هرچه از اموال دنیا دارید با مهاجران
قسمت کنید تا این غنیمت با شما نه همت کنم واگر خواهید اموال شما را وباین اموال بر مهاجران قسمت کنم انصار کفتند
اموال ما را وما را در خویشی با مهاجران قسمت کنم ویرا ایشان را ایثار کنیم وما ایشان در غنیمت شرکت نکنیم خدای تعالی این آیه فرستاد
که ویؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة عبد الله مسعود روایت کرده که یک شب رسول خدای تعالی مهمان شام و

دهم بود

حقتعالی بکند ارد چون سلام بداد مردی از بنی نضیر صف بر پای خواست گفت ای رسول خدا چرا ان و انصار یاری دهید و فریضه
درویش را مهار و هدیه رسول گفت ذکر غریب مکن که رکابهای دم بر بدی انکار گفت غریبان چرا ان گفتند
یا رسول الله کدام اند گفت یکی صحبت ثقات و دیگر اهل قوی که در انجا زندگی کنند و فرمان نگاه دارند و دوم مصحفی که در
دست قوی باشد که از انجا قرآن بخواند سیم عالمی که در میان قوی باشد که احوال او نداند و تفقد او
نکند چهارم اسیری در بلاد روم در میان کافران که خبر او نداند انگاه گفت که کیست که موئت و بر اکفا به
کند تا خدا تعالی و فرشتگان و رسول او بر او دعا دهد ابو الهیثم بن علی بر پای خواست و گفت بیا دست سایل بگرفت
و بحجره فاطمه رفت و گفت دختر رسول خدا مرا این مهمان نظری کن گفت ای پدر هم و خانه طعام مرا نیست
و گرسنگان را بمان محتاج اند و قوت روزه دارد و طعام بیش یکی کس را کفایت نباشد گفت حاضر کن ابو الهیثم علی
طعام پیش مهمان برد با خود گفت اگر من بخورم شاید و اگر بخورم مهمان را کفایت نباشد دست دراز کرده بعلت
آنکه چراغ اسلام مرکم چراغ را بنشاند انگاه فاطمه را گفت چراغ در گرو کردن چراغ تعلل کن تا مهمان از طعام
خلوت فارغ شود ابو الهیثم علی دهان و جبینه و بیان و نوره که طعام بخورد تا مهمان سیر شد فاطمه چراغ در
گرفت و پیش آورد طعام همچنان بر جای بود ابو الهیثم علی گفت چرا طعام نخورده گفت یا ابا الحسن طعام خوردم
و سیر شدم و لیکن خدا تعالی طعام تبارک کرده است انگاه ابو الهیثم از ان طعام بخورد و فاطمه و حسن
و حسین علیهم الصلوة والسلام و هر دو ان خانه مردند از ان طعام خوردند و همسایگان را نصیب کردند بامداد چون
ابو الهیثم علی بمسجد در آمد رسول گفت ای علی با مهمان چگونه بودی گفت نیکو بودم و خوش گذشت علی خدا تعالی تعجب
نمود از انچه تو و خوش کرد علی از ان خوردن و فشاندن چون تا مهمان طعام خورد گفت یا رسول الله تا که جز که گفت
جبرئیل و این آیه آورده است وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ از حذیفه روایت کرده اند
که من گفت ما بر مردی با جماعتی در بیابان کرفتار شده بودند و از تشنگی هلاک بودند و هر یک آب بر گرفتم و به
طلب بیرم خود رفتم چون بوی رسیدم و بیارمیدم بودم خواستم تا بوی دهم از بیرون من نادر سا بیرم اشارت
کرد که آب بوی ده چون بوی رسیدم جان داده بود بنزد یک پیرم خود آمدم آنجا داده بود گفتم یا سبحان الله
ایثار این باشد وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ و خبرات که مردی ابو الهیثم علی بسا تمرده
گفت ما را تمام کشته ماست کلاغ زند کانی تو کاندیم گفت تو کجا بجا رسیده گفته إِذًا وَجَدْنَا الْكَنَا
فَإِذًا فَقَدْنَا صَبْرًا اگر بیابیم بخوریم و اگر نیابیم صبر کنیم گفت حذیفه افضل الکلاب عند ما کان بر یک ما چنین گفته
یا ابو الهیثم بر یکی بر یکی گفت چنانکه ما کنیم چون بیابیم شکر کنیم و چون نیابیم ایثار کنیم انگاه خدا تعالی گفت وَمَن يُوقَ
شُحَّ نَفْسِهِ و هر که از بخت ضرر و طمع و بخل نگاه دارد تا مخالفت نفس کند و بر هوای او غلبه کند

از جمله آنان باشد که فلاح و ظفر یافته باشد بمراد و مطلوب خود رسیده باشد مردی از عبد الله بن عمر
گوید من هم که هالک باشم گفت چرا گفت بدانکه خدا تعالی میگوید وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ و زهره
شحیم از دست من چیزی بر وی نیاید گفت شح نه این باشد شح آن باشد که از خود نگاه دارد و از مال دیگران خوری
بخل این که تو میگوئی بخل است و بخل بد خوی باشد انس مالک گفت که رسول خدا گفت که هر که از کرده بدهد و بهای
طعام بدهد و زیانه که افتد خرج کند و بد باشد از بخل و شح نفس جابر بن عبد الانصاری روایت کرده از رسول
که اتقوا الشح فانه هلک من کان قبلکم بر حذر کنید که بخل هلاک کرد آنانرا که پیش از شما بودند که ایشان
خود بسیه که چیست که فرزندان آدم از ان زیانکار تعیین گفته و در بیتی گفته که بخل است که بدست ان
در بیتی است و رغبت چون مال بدست فراخ دست شود و بخیل هر که فراخ دست شود قوله تعالی وَالَّذِينَ
جَاءُوا مِن بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ
وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِّلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ و آنانکه آمدند
از پس مهاجران یعنی جمعی که بعد از ایشان از مکه هجرت کردند و بمدینه آمدند و گفته که مراد از ان آیه تابعین اند
تا قیامت هر که از پس قرن ابن ابی سلمه گفت مردم سه طبقه اند صحابه رسول اند از مهاجر و انصار که خدا
در حق ایشان گفت وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُم بِإِحْسَانٍ و تابعین اند و اتباع تابعین و اتباع آنانند که خدا تعالی در
حق ایشان گفت وَالَّذِينَ جَاءُوا مِن بَعْدِهِمْ پس چه کنی تا از این سه گروه بیرون نباشی عبد الله عباس گفت
ما افزوده ندکه ما نیز صحابه رسول اند آنانکه دانسته و ایشان ستوده خواهند شد سروق گفت از
عایشه شنیدم که گفت مثال افزوده اند که استغفار کنید صحابه رسول را تا هست بکنند و من از رسول شنیدم
که گفت است من از دنیا بیرون نشوم تا انگاه که آخر دنیا ان اولینان را هست کنند و هاشم ابن اخبار بسیار است و بسیار
که در ان عدد این سخن رفته است و هفت گروه اند و آیه اولیست را که جمعی از منافقان مدینه بر یکدیگر که پیش
از ایشان هجرت کرده اند ملاقات کرده اند چنانکه گفت وَالَّذِينَ جَاءُوا آنانکه از پس ایشان می آمدند
گفته بار خدایا بیامرز ما را و برادران ما را که ایشان بر ما سبقت گرفته اند و در ایمان و یکدیگر و حسد بدیده
مکرده با آنانکه ایمان آورده اند و تو خدا مهربان و بخشنده قوله تعالی أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا
يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ
مَعَكُمْ وَلَا نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَإِن قُوتِلْتُمْ لَنَنصُرَنَّكُمْ وَاللَّهُ
يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ لَئِنْ أُخْرِجُوا لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَلَئِن قُوتِلُوا

لَا يَنصُرُونَهُمْ وَلَئِن نَّصَرُوهُمْ لَيُوَلُّنَّ الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يُنصَرُونَ
بدانکه نزول کرده اند بنی نضیر را که نفاق کردند بنی نضیر را که آورده اند و بدلا کافر شده اند و ظاهر مسلمانان و در باطن
کافران مانند مرتد شدگان اند که خانه سازند و آنانرا خواستند از جند جایگاه سوراخ کشاده که اگر کسی قصد وی
کند از سوراخی بیرون رفته دیگر بیرون جهند نبی بنی نضیر را که برادران و اشاد خود را از کافران اهل کتاب
یعنی جهود ان بنی نضیر و بنی قریظه چه میگویند ایشان را میگویند شما دشمنان مدینه که ما شما را بیرون
کنند با شما برهم و موافقت کنیم و اگر از ایشان شما فرمانبرده و حق شما هیچکس را فرمان نبریم و اگر ایشان شما را قتال کنند
با نصرت و یاری شما کنیم حق تعالی از احوال منافقان بجهود ان پیغمبر آگاهی داد و انگاه گفت اهل خدا که می بیند
که این منافقان دروغ میگویند با ایشان و آنچه گویند هرگز نکنند و اگر جهود ان از دین و دیار ایشان بیرون کنند
منافقان با ایشان نروند و اگر جهود ان کارزار کنند منافقان یاری ایشان نکنند و اگر تفقد بکنیم که یاری
ایشان آرند و نصرت ایشان کنند و چرب پای ندارند و روی بپشت بنهند پس انگاه که چنین کرده باشند
ایشان منافقان یاری نکنند و از عذاب و هلاکت نرهانند ایشان را یعنی خدا تعالی ایشان را هلاک کرده اند بر ایشان
آنکه اظهار کرده باشند قوله تعالی لَأَنتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِم مِّنَ اللَّهِ
ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا يَفْقَهُونَ لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قُرًى
مُّحَصَّنَةٍ أَوْ مِن وَرَاءِ جُدُرٍ بَأْسُهُم بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسَبُهُمْ
جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّىٰ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا يَعْقِلُونَ مرایشان
سوی نیست ترسیدن و بیشتر ترسیده دلهای ایشان بعضی هیبت ایشان و خوف ایشان از شما سخت تر است
دلهای ایشان از هیبت خدای و خوف وی از شما بیشتر ترسنده از انکه از خدای بر ای انکه ایشان نیندانند خدا را و نمی
شناسند ما از وی ترسنده چنانکه باید ترسیده ایشان بعضی جهود ان تنها با جهود ان با منافقان قتال نکنند
با شما نکنند و نتوانند که کرد بر شما استوار کرده اند و شهرها حکم کرده که بدیوارها حصن و قلعها
از انکه کنار ها که بسحر آیند و با شما بسیار شجاعت نمایند از ترس که در دل ایشان باشد با هم بر هم شجاعت و صولت
و قوت ایشان با یکدیگر باشد و لاغر و شجاعت نشود زبان تو پندارد که ایشان یکی اند و بهم اند و با
یکدیگر موافق اند نه چنین اند که دلهای ایشان پراکنده است و هوای ایشان مختلف منافقان را و یکی
دیگر است جهود ان را بدیگر هر دو یکدیگر مذهب و یکدیگر و ان اختلاف ایشان بر ان آفت که ایشان
کرده اند که بینند اند پخته شده و صلاح ایشان در ان باشد و عقل ایشان را بینند قوله تعالی كَمَثَلِ الَّذِينَ

مِن قَبْلِهِمْ قَرِيبًا ذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ
إِذْ قَالَ لِلْإِنسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ
الْعَالَمِينَ فَكَانَ عَاقِبَتَهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدَيْنِ فِيهَا وَذَٰلِكَ
جَزَاءُ الظَّالِمِينَ داستان ایشان چون داستان آنانست که پیش از ایشان بودند
نزدیک بمنزل ایشان که بدیه کشته شدند شما را بیشتر از عذاب و مکافات که میکشند
چون رسول از بنی نضیر آمد بفرمود تا از نخل خود بیرون شوند عبد الله ابی گفت بیرون مروید و شما را چون
آیم خدا تعالی گفت مثل ایشان چون مثل اینانست از اهل بدر که و بال کار خود بچشیدند بعضی اسیر کردند و بعضی
قتل اسیر کردند و ایشان را باشد با ان عذاب دنیا عذابی دردناک در آخرت انگاه گفت مثل منافقان با جهود ان
چون مثل شیطانست که آدمی را بکار فریبد چون کافر شود با مراد او عذاب وی چنانکه با اهل بدر کرد ایشان را گفت
لَا غَالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ و من با شما ام و چون کافر شود و بشیطان و فرشته شود
کی بیگانه بیزارم از تو من بیزارم از خدا تعالی که پروردگار عالمیانست چنانکه شیطان با آدمیان وعده
و خلاف کند منافقان جهود ان را وعده دهند و خلاف آن کنند عبد الله ابی بر ایشان وعده میداد که
را با منافقان رسیده است و مردی بود در زمان قدرت و رسوخ منافقان سال خدا را بیاد کرد ابلیس چنین
خواست که بر دل ظفر یابد بنیاد خود را بر جهود ان خود را بر جهود ان بخت از جهود ان ایشان شیطان
گفت من و بر کنایت کنم و ایشان بیضه شیطان آن بود که رسول را خواست که رسول را بر بدعه زد و دیا
با قصاص و هنده شاه آنانرا خبر ایشان بیامد با جماعه از زیر صومعه رهبانیا با پیشاه و آنان داد رهبانیا جواب
نداد از برای آنکه نیز شغول بود ابلیس بر وجه نفاق در زیر صومعه نیز شغول شد با یکدیگر میان قاری رهبانیا کرد
ابلیس شیطان صبا بر زاری کرد رهبانیا دستور داد در صومعه رفت و باد بطریق و سوسه از حال دیده اشت
و انا آنچه رهبانیا عادت بود روز زیاد تر کرد و عبادت بیشتر از ان و یکی رهبانیا گفت این در ازین قوی تر
و عبادت و بیشتر است سالی بر آمد گفت بخواهم رفتن که رهبانیا است از بنی اسرائیل
خواهم دید و زیارت کرد رهبانیا را بیابت که از و منافقت کند فایده بنود در وقت رهبانیا رهبانیا گفت
تا دعای آمدن که خدا تعالی بیمار انرا آنانرا دعا شاهد و مبتلایانرا عافیت دهد و دیوانگان عقل دهد
گفت نخواهم چون مردم بدانسته را زیاده عبادت شغول گشته گفت نه وقت باشد که تا آنانرا احتیاج باشد
رهبانیا آنانرا با ایشان حیات انگاه ابلیس رفت با زنی یکی گفت مرد را هلاک کردم انگاه بیامد و مردی
بگرفت آن مرد چون دیوانه شد انگاه رهبانیا در ظاهر گشت گفت تا ابلیس را علم که دعا بدهد

که چون بر این مرغ خواهد دمید پرنده گردد به اذن خدا و بیمار را شفا دهد و مرده را زنده کند به اذن خدا و ابرص
و دیوانه را شفا دهد و این چیزها که بر مردم پوشیده است خبر دهد و ما که در خانه‌ها ذخیره کنند و روزی
پادشاهی و خزانه‌ها که پادشاهان دارند و دختر بخشیده ایشان را بر عیسی و مرده گشته که وی
قبول کند گفت در صومعه و در بیشه و بگویید که خواهر ایمانت زنده یک تن و با تو ایمان آورد که با ایمانت چه
باید کرد ایشان همچنان کردند عیسی چون از نماز فارغ شد نگاه کرد دختر را دید و نهایت جمال داشت و ماکرد و بی
طاقتی دست از وی باز داشت با وی دیگر بگفت و دیگر عیسی را وسوسه کرد که وی خوبترین زنان است و پوشش
است با وی جمع آن عیسی بفرمود و مواقعه کرد با او ارشد هر که وی پوشش شد و عیسی با وی مواقعه کرد و
تا آبستن بود پیدا شد ابیض عیسی را گفت چون بود که تو کرده و خواهر او اشارت خود را سوگند کرده تبرئت
کرد و بگفتن وی زبان بگو و من گفتم که شیطان مستولی شد و دیابرد عیسی چنان کرد و وی بخندید و دیا
دران کوه پناه و برفت ابیض و بی کوشه جائی و بر از خاک بر دو کشیده و بر رسید بر سر چاه کرد و بر دران آمد و
مطالب خواهر عیسی برسید نه گفت شیطان بر مستولی شد و دیابرد ایشان را و بر زمین برفته شیطان برادر مرا
و خواب حدیث کرد که شما بیایند که عیسی را خواهر شما چنین و چنین کرد برادر را خواب دید که گفت این
خواب شیطانیست برادر دیگر یکی از شب دوم برادر کهین از شب سیم همچنین و سوم کرد روز چهارم برادر بنشسته
و بخواهر بگریسته برادر کهین گفت من چنین و چنین خوابی دیده ام برادر مهین و بیان گفت و این چنین خوابی
دیده ایم پیش عیسی آمدند که خواهر را چه کرده گفت نه شما را نگفتم که شیطان مرا مستولی شد باز آمدند و باز
دیگر چنین خواب ایشان نمود گفت بر دیه که خواهر شما فلان جای است و زیر خاک و کوشه جائی و بر سر وی خاک
است ایشان رفتند و خواهر را از زیر خاک بیرون کردند و بیان باز آوردند و بر عیسی را از موسم بیرون
آورده بار دیگر اشارت کند بسیر ابیض گفت هیچ کرده که دیابرد را کشته کفارت گناه و دیگر که ابیض گفت کار
وی نام کم نبرد یک عیسی آمد گفت من آن را هم تا آن دعا آموختم و چه کردی که آب رود هر جا جان بر وی کنی سر
چنین آموزم که از بخاطات یاری گفت بیم گفت بجای سجده کن نامن بدعا چنین ایشان را بگیرم تا تو کم نبری
چون گریخته باشی قبه کن و این آیت که خدا را تسم گفت کشتی الشیطان را چون دانستی که آدمی را بعیسی
بر عیسی را گفت کافر شو یعنی بجحد کن را چون بجحد بکرد کافر شد گفت بیزارم از تو که من از خدای تعالی بر عیسی
و شیطان با آدمی و دیوانه باشد که ایشان در آتش دوزخ جاوده باشند و دوزخ جاودانه
بجای کافران و ظالمان است و این قصه بر هر اهل مدارست نشو رکبیاه اول که بر عیسی
بوده باشد بدان آنکه مومن بر یکی اهل مدینه کافر کرده و بر بنی تا اول سنی گفتا کفر آن باشد که

وکافر شد شیطان گفت که من از تو بیزارم و از خدای که پروردگار آسمانهای و زمین قوله تعالی یا ایها
الذین آمنوا اتقوا الله ولتنظر نفس ما قدمت لغد واتقوا الله ان الله
خبیر بما تعملون ولا تکونوا کالذین نسوا الله فانسیهم انفسهم
اولئک هم الفاسقون لا یستوی اصحاب النار واصحاب الجنة
اصحاب الجنة هم الفائزون ای مومنان که بدین کار از خدا ترسید و بر
و فرمان وی بر دید و حقوق کار خود و کار آخرت باید که نظر کنید و فرمان بر دید تا چه تقدیم بکنید و برای آخرت
بیش فرستید و برای روز فردا که آخر زمان است اعمال چه چیز پیش فرستید که آنجا مردم بر سه فرقه اند قیامت مقدم
سه اید جزا و سکافات آن تمام و کامل بیابی مومنان از خدا ترسید و از کار ها مصاحبه و قبایح
که خدای تعالی آنچه شما میکنید آگاه است و دانا و باشید زنهار چون کسانی که خدا با فراموش کردند و چیزی
نبدانستند شناختن و ترسیدن و از عقاب بر طاقت فسیان نهادند دست از اوامر و نواهی وی بداشتند
و حقوق وی ضایع کردند و فرمانهای وی بگذاشتند تا لاجرم خدای تعالی بر سبیل خذلان و عقوبت حق ایشان و صلاح
نفس ایشان از یاد ایشان باز برد تا از دنیا بر اهل خویش حظی بهره بر از قیامت بر نداشتند و تقدیم خیری
نکردند ایشانند فاسقان و بیرون آیندگان از فرمان خدای تعالی بر سبیل اعلام و تنبیه از خواب غفلت فرمود که
یکسان نیستند کسانی که اهل دوزخ اند و بنا بر آخرت اختیار کرده اند و آنانکه اهل بهشت اند آخرت را بر دنیا اختیار
کرده اند و چگونه یا یکدیگر یکسان باشند که اهل دوزخ خاکسار اند و اهل بهشت با حیاة و سکانه و لهذا در آیه
قوله تعالی لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرأیته خاشعا متصدعا
من خشیة الله وتلک الامثال نضربها للناس لعلهم یتفکرون
هو الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة هو الرحمن الرحیم
حق تعالی بر سبیل تمثیل و تفهیم فرمود که اگر این قرآن را بر طریق مثل بر کوه فرستیم و باسنگها و باین قرآن
مواعظ و زواجر و خطاب کنیم سنگ از خاشع و خاشع و ترسکار با او الحمد چنانکه بجا خود نماند و از ترس
خدای تعالی و خوف وی شکافته و پاره کرده و چنانکه آیات بیان در دلهای ایشان هیچ اثر نکند پس
دلهای ایشان از سنگ سخت تر است چنانکه گفت ثم قست قلوبکم من بعد ذلک فهی کالحجارة او اشد قسوة
و این که در آیت که اگر این قرآن را بکوه فرستیم و کوه از جمله شنوندگان و دانندگان باشد بترسد
تمثیل کرده و وجه اول ظاهر است بر آنکه مانند آن در کلام عرب هم بسیار است
چنانکه شاعر گوید شعر کو لا بن الصمة ادهم ومضرا لما ملس اصلا وانصا شاعر فرمایاه گوید

کرده ماه من کشیده بی می که انم من که احق چه کاهی و این مرغ زیر است نیز چنین که یکی بدو که ما
شاهی نیم و استانها نیم بر اندیشه آیا که تفکر و اندیشه کنند و مواعظ و زواجر و بیندازند تا باشد که
اندیشه کنند و بدانند آنکه خدا تعالی ذکر صفات خود کرد و کتاب است آن خدایی که جز او به خدایی نیست
دانند و پیدا و پنهان و اعلم و بموجودات و معدومات حاصل و نمایان و بر آن شناسا چنانچه بر وی زیاده
باشد و آن خدایی است مهربان بر جمله خلقان بر دنیا و آخرت و رسانیده و مرده را شفقت و رسانیده نه رحمت
و عقبی قوله تعالی هو الله الذی لا اله الا هو الملک القدوس السلام المؤمن
المهیمن العزیز الجبار المتکبر سبحان الله عما یشرکون
هو الله الخالق البارئ المصور له الاسماء الحسنی یسبح له ما فی السموات والارض
وهو العزیز الحکیم او آن خدایی که جز او خدایی نیست پادشاهی است که جمله موجودات
ملک و ملک اوست پاک است و منزه از جمله قبایح و نزد اهل اسلام است یعنی از آفات و معایب و قبایح با سلامت
هر که وی که بر بخت و بادکاه و دخت از وی و با سلامت است این کرده اند است مومنان از عقاب
و بخشنده است بخشنده آمان مهیمن است بر همه چیزها که ذات و نگاه دارنده و نگاه دارنده است و قیام بر ایشان
و قادر و نظر است بر همه چیز غالب است و قاهر جبار است خلق را بر جبر آنچه خواهد
جبر کند بر وی متکبر و شوانیا بر بزرگیست که جبروت و عظمت لایق جلال اوست دست شکسته دلان
کیره اصلاح کار ها شکسته ایشان کند متکبر است بر کفار و کبریا عزت و هیبت است و منزه از آنچه مشرکان
بوی حوالت کنند و ایشان کیر نامند است آن خدایی که آفریننده کائنات است و مقدر جمله موجودات را از عدم بتقدیر بیرون
خود بیرون آورد خلق کائنات را بشکل نگارنده صورتها هر یکی بشکلی و نوعی دیگر تا از یکدیگر
متمایز شوند با اختلاف نامها و رنگها و لغات نامهای نیکو و نیکوتر هر یکی از دیگر تسبیح میکنند و بر او هر چه
در آسمانها و زمینهاست با آنکه دلیل میکند که ایشان خالق و آفریننده کائنات هست تنزه و پاکیزه از همه عیبها و نقصانها
بعضی موجودات و از قبایح که مشرکان آنها را نسبت میکنند و اوست آن خدایی که عزیز است
قاهر و غالب حکیم است آنچه کند و گوید و فرماید بر وفق صواب باشد لا یحصی ثناء علیه و هو کما اثنی علی نفسه
از سوره حدید است که روز بر ایستاده بود سیکت چون روز قیامت باشد اهل آسمان و زمین را جمع کند
و این وقتی باشد که در صیحه قیامت باشد گفت انا الله انا الرحمن انا الرحیم انا الملک انا القدوس
انا السلام انا المهیمن انا العزیز انا الجبار انا المتکبر انا الله ذی الجلال والاکرام لم یکن شیئا من کنا
که من هستم این صفات و نیاز بیافریدم و هیچ نبود خواستم که کار دیگر باز آفریدم کجا اند پادشاهان و جباران

وگفتند هر که بامداد بگوید اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم و این سه آیت از آخر سورة الحشر بخواند خدای تعالی
هفتاد هزار فرشته را بر وی موکل کرده اند تا دعا کنند و آمرزش خواهند و صلوات دهند تا شب و اگر در آن شب بمیرد
شهید میرد و اگر در شب بخواند همین ثواب یابد ابو هریره گفت رسول خدا را گفتم نام مهین خدای تعالی را بیاموز
گفت بلی بآخر الحشر با گفتم همین جواب داد والله اعلم بالصواب

بسم الله الرحمن الرحیم
یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا عدوی وعدوکم اولیاء تلقون
الیهم بالمودة وقد کفروا بما جاءکم من الحق یخرجون الرسول وایاکم
ان تؤمنوا بالله ربکم ان کنتم خرجتم جهادا فی سبیلی وابتغاء مرضاتی
تسرون الیهم بالمودة وانا اعلم بما اخفیتم وما اعلنتم ومن
یفعله منکم فقد ضل سواء السبیل آیه در خطاب ابی بلتعه است و سبب آن بود
که زنی بود نام وی سارة از مکه بمدینه آمد پیش رسول صلعم رسول صلعم پرسید که آمدن شما بچه کار
آمده گفت آمده ام تا مرا بخدای دهند و جامه تا بکه باز شوم رسول صلعم گفت چه از مردم مکه نخواستی و این زن مغنیه
بود و با مکه گفت پس اندر بدر رکوع فنیا و نوحه مرثیه غیبت نکرد رسول صلعم فرزندان عبد المطلب را فرمود که وی را چیزی
دهید و برادرم و جامه و نفقه داده اند نیز یکی حاطب آمد و از وی چیزی خواست حاطب نامه نوشت بمکه با این
بعادت کرد حاطب ابن بلتعه اهل مکه که اعلموا ان رسول الله یریدکم فخذوا حذرکم بدانید که رسول صلعم قصد شما کرده
باید که بر حذر باشید نامه را بر وی داده و دینار زر این نامه باهل مکه رسانند و آنها بهستند و بیان موی خود
پنهان کرده و در دو نمکه نهاده و جبرئیل آمد و رسول صلعم را خبر داد که چنین حادثه است رسول صلعم امیر المومنین علی ع
و ملحه فرمود که دو سوار را گفت بروید که بروید تا بجایی رسید که آنرا روضه خاخ گویند آنجا زنی را بینید که نامه
دارد باهل مکه و ایشان را اعلام کرده اند ایشان را نامه و مایا ایشان و زنی بستانید و بیارید ایشان
برفتند و برادران مرتضی یافتند گفتند نامه که تو داری باهل مکه باده بگو نیست و سوگند خورد که نامه
ندارم و برادران بجستند یافتند خلاصه که برگرفتند امیر المومنین ع گفت شما رسول صلعم را از قبل
و سخن گفته است که در نامه او را دشنام میدهد و امیر المومنین ع مع از نیام برکشید و پیش وی رفت گفت
مینشانی بخدای که اگر نامه من ندهی گردنت بزنم آن زن چون بشنید گفت یا امیر المومنین تنها دروی
این بگرد تا نامه من بدهم آنگاه موی بگشاد و نامه با امیر المومنین داد بآن که نامه را رسول صلعم داد و رسول صلعم
برسید و خطبه بخت آنگاه گفت یکی از شما نامه نوشته است باهل مکه و ایشان را از عزم ما آگاه کرده است

اگر بیخبر و الا دعوی اسلام کند یکی و با بخت کسی بخواست بیم بار خاطب برخواست و گفت با رسول الله
نامه تم و خاتم و اند که میان اسلام نفاق نکرد نام پیش از این بنو که مرا و یکی خویشان است و اهل و میان این جماعت
و ما تجارتیم خواستم که اگر و اهل ایذا بدهد و بی حرب کنا شد دست ایشان را باشد بر این نامه رسیدن باشد عمر گفت
رسول الله ص او سوگند راست گفت بنم که و ما نافق است رسول الله گفت و ما اهل بدر است باشد که خدا تعالی ایشان را بیامرزد
باشد و خاطب را آن حق گفت صدق و راست و بر بدیه بگرفت و بر از سجن بیرون کنید مردم دست
بدیشت و بیان بماند و بی انداخته و او با زبر بیگریست و در رسول الله ص نگاه بگرفت تا باشد که بر وی رحمت
کند چون بدو رسید رسول الله ص فرمود که باز آمدی یا زاده نه توبه کرد خدا تعالی آیه فرستاد و گفت ای آنکسانی
که ایمان آورده اید مخالف رسول را با دوست داشته اید و قصد بتی کرد و شنان مرا و شنان خود را بدوست مگیرید
و با ایشان دوستی کنید با دشمن خود و با دشمن خدا تعالی دوستی توان کرد شما انکار بحث و مودت کنید با ایشان
و حال آنست که ایشان کافر شده اند بآنچه شما آمده اند از حق و ایشان رسول و شما را بیرون کرده از مکه و بیرون
کنید بدان آنکه بخدای که پروردگار شماست ایمان می آورید اگر شما بیرون آمده اید ایمان از مکه برای جهاد کرده بر راه رضای
من و خوشنودی من با دشمنان من دوستی مکنید و ایشان را بدوست خود مگیرید و پنهان میکنید دوستی خود را
با ایشان و شما آنچه سود پنهان کرده دوستی و حال آن باشد که دانسته اید تم با آنچه شما پنهان کرده اید و آنچه آشکارا
کرده اید دانم زیرا پنهان شما را و رسول خود را بر آن اطلاع دهم شما را از زیان اید. بناشد که هر که این فعل کند
از شما است بگرید باشد و گمراه شده باشد قوله تعالی ان یثقفوکم یکونوا لکم اعداء
و یبسطوا الیکم ایدیهم و السنتهم بالسوء و ودوا لو تکفرون
لن تنفعکم ارحامکم و لا اولادکم یوم القیمة یفصل بینکم
و الله بما تعملون بصیر حقیقت بیان حالت کافران می کند میگوید ایشان دشمن دین شما
اند دشمن دین هر دو است که اگر ایشان بر شما ظفر یابند دشمن حاضر شما باشند قصد شما کنند و دست و زبان شما
خود بر شما بگشایند بزیان دشنام دهند و بیت آهنگ کشتن شما کنند و ایشان دوست دارند و آرزو
خواهند که شما کافر شوید و اسلام ترک کنید اگر دوستی با ایشان بر خویشی میکنید هرگز نفع نکند و سود ندارد
شما خویشان و اولاد ایشان قوله تعالی شما اگر حبیب ایشان با کافران دوستی میکنید چون روز قیامت
باشد شما از ایشان قصی نخواهید دید ایشان جدا و خدا تعالی ما میان شویم خدا تعالی جدا کرد بینید
میان شما و خویشان و فرزندان شما روز قیامت و شما آنچه میکنید خدا تعالی بینا است قوله تعالی
قد کانت لکم اسوة حسنة فی ابراهیم و الذین معه اذ قالوا لقومهم

انا برآء منکم

انا برآء منکم و مما تعبدون من دون الله کفرنا بکم و بدا بیننا و بینکم
العداوة و البغضاء ابدا حتی تؤمنوا بالله وحده الا قول ابراهیم
لابیه لاستغفرن لک و ما املک لک من الله من شیء ربنا علیک توکلنا
و الیک انبنا و الیک المصیر انگاه حق تعالی مومنان را گفت چه بهتر کرده از شما خدا تعالی
با ابراهیم بخدا تعالی گفته بدین معنی که شما را اقتدا کردن نیکوست در ابراهیم ع و آنانکه با او بودند مومنان چون
گفتند قوم خود را که ما از شما بیزاریم و از آنچه گرامی پرستید و عبادت میکنید بدون خدا تعالی شما را و دین
شما را انکار میکنیم و دشمن میداریم میان ما و میان شما عداوتی و دشمنی همیشه باشد تا انگاه که ایمان آرید بخدای یگانه
شما را ابراهیم ع اسوه که بود اقتدا کنید الا بگفتار وی پدر خود را که گفت لاستغفرن لک هر آینه آمرزش خواهم
برای تو از خدا تعالی ابراهیم برای پدر گفت که استغفار کنم مومنان را روایت که برای پدران خود استغفار کنید
و برای خویشان کافر خود استغفار نخواهند چنانکه گفت تعالی ما کان للنبی و الذین آمنوا ان یستغفروا للمشرکین
و لو کانوا اولی قربی استغفار ابراهیم پیش از نهی مشرکان و شرط بود بر شرط ایمان چنانکه گفت و ما کان استغفار
ابراهیم لابیه الا عن موعدة وعدها ایاه چه بدانست که ایمان نخواهد آورد و دشمن خدا تعالی است از وی
تبرا کرد و گفت فلما تبین له انه عدو لله تبرا منه ابراهیم گفت برای تو استغفار کنم و ما املک لک من الله چیزی
دیگر نیستم برای تو چیزی استغفار کردن و مالک آن نباشم که چیزی از ابراهیم و مومنان گفتند الی ربنا خدا تعالی
ما توکل بر تو کردیم و با درگاه تو گشتیم و بازگشت ما و جمله خلایق با تو خواهد بود و این تعلیم است که خدا تعالی
بندگان خود را داده تا بدرگاهها رجوع کنند و دعا می دهند و آنچه ابراهیم و مومنان گفتند اندر پیش این دعا
بگویند قوله تعالی ربنا لا تجعلنا فتنة للذین کفروا و اغفر لنا ربنا
انک انت العزیز الحکیم لقد کان لکم فیهم اسوة حسنة لمن کان
یرجو الله و الیوم الآخر و من یتول فان الله هو الغنی الحمید
از جمله دعا مومنان است که گفتند ای خدای ما را فتنه کافران مگردان و بیامرز ما را آمرزش کن و آنچه در حق ما طمع
دارند از کار و فریب با ایشان نمای و ما را بدست ایشان باز مده. ما را یاری کن و خدای عزیز و غالب و دست
کار و دست گشا که ما را بر قرار دارد آنگاه بار دیگر بسبیل تاکید گفت تحقیق با اقتدا کردن نیکوست
خاصه کسی را که بخدای و روز بازپسین که قیامت است امید دارد و از آن روز ترسد و هر که
روی از ایشان اقتدا کند خدای تعالی مستغنی است از جمله خلایق و ستوده است در اقوال و افعال و ایمان
و بازیان ندارد زیان آن راجع با نفس ایشان باشد قوله تعالی عسی الله ان یجعل بینکم و

بین الذین عادیتم منهم مودة و الله قدیر و الله غفور رحیم لا ینهاکم الله
عن الذین لم یقاتلوکم فی الدین و لم یخرجوکم من دیارکم ان تبروهم و
تقسطوا الیهم ان الله یحب المقسطین چون این آیه آمد که با کافران دوستی مکنید
و اگر چه اقربا و خویشان شما باشند و دشمنی بحق ایشان نهاند و با دیار و خویشان خود و خدا تعالی جهد
و بسر ایشان بر ایشان رحمت کرد و ایشان را و مومنان اسلام آبا و اقربا و مودت و دوستی ایشان داد و گفت تعالی یکسان
و بسر دشمنی که بیاشد شما و میان آنانکه شما دشمن کرده اید از شرکان سوی و انفق بدیا آیه و خدا تعالی فارغ
و قل اند که دیار بکه اند از دشمنی و دوستی آورده و کارها بخشا اند کرده اند و آزرده و سرانجامات بر بندگان خود
خدا تعالی این وعده را بجا کرده و میان ایشان افتاده تا از مکه هجرت میکردند و ایمان می آوردند و با کفر
مخالفت و مخالفت میکردند رسول الله ص ام حبیبه را دختر ابوسفیان بزنی کرد و شوهرش عبد الله جحش بود او زن خود
ام حبیبه از مکه بحبشه هجرت کرد و با جماعت مسلمانان حبشه زن خود را بتزویج دعوت کرد قبول نکرد او حبشه بر رسول الله ص
کس فرستاد و ام حبیبه را از نجاشی بخواست نجاشی عبد الله را اعلام کرد که بیفتاد و اعلام کرد نجاشی جماعت
و نیاز بر رسول الله ص بود و او را مزید فرستاد ابوسفیان شکر کرد و از این جزا یافت گفت ذلک فضل الله یؤتیه
بدانکه رسول الله ص را نفرستاد تا خدا تعالی مومنان را گفت لا ینهاکم الله خدا تعالی شما را نهی نکند و باز نمیدارد از آنکسان
که با شما قتال نکردند در دین و اسلام شما و شما را از راه شما که مرکب بود بیرون نکردند با ایشان نیکی کنید و داد
عدل و دوستی با ایشان کنید یعنی که خدا تعالی دوست دارد و اشکال را عبد الله بن ابی بکر گفت
که ایشان خلاف بودند و بنو بیح که با رسول الله ص مصالحه کرده بودند که با رسول الله ص کار نکنند و کسی را یاری ندهند
قوله تعالی انما ینهاکم الله عن الذین قاتلوکم فی الدین و اخرجوکم من
دیارکم و ظاهروا علی اخراجکم ان تولوهم و من یتولهم فاولئک
هم الظالمون گفت خدا تعالی شما را از ایشان نهی میکند از اینکه نهی میکند که با شما قتال
کردند در دین و شما را از راههای شما بیرون کردند و یکدیگر را یاری دادند بر اخراج و بیرون کردن شما را نهی
نمیکند از آنکه با ایشان دوستی کنید و هر که با ایشان دوستی کند و از ایشان باشد که ایشان ظالمان و ستمکاران
باشند قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اذا جاءکم المؤمنات مهاجرات
فامتحنوهن الله اعلم بایمانهن فان علمتموهن مؤمنات فلا ترجعوهن
الی الکفار لا هن حل لهم و لا هم یحلون لهن و آتوهم ما انفقوا
و لا جناح علیکم ان تنکحوهن اذا آتیتموهن اجورهن و لا تمسکوا بعصم

الکوافر

الکوافر و اسئلوا ما انفقتم و لیسئلوا ما انفقوا ذلکم حکم الله
یحکم بینکم و الله علیم حکیم ای مومنان چون شما آیند زنان کافر را که مرتد گشته
که هجرت کرده باشند و با رسول اسلام بمدینه آمده باشند ایشان را امتحان کنید بآنکه سوگند دهید بخدای که جز
از دوستی نیست که شما از دشمنی شوهران خود نیامده اید و قصد دیگر از طمع و بیم بر وی نیامده اید و آمده شما جز
برای دوستی خدا و اختیار دین خدای بوده است چون این سوگند خورده اند خدا تعالی داناتر است بایمان ایشان زیرا
آنکه آشکارا بدانند و شما را اطلاع نباشد که ایشان مخالف اند ایشان را نگاه دارید و پیش
کافران مکنید تفریسه که تا این زنان بر آن کافران حلال اند و این کافران زنان حلال اند و در روایتی از ابن عباس
امتحان ایشان بکلمه شهادت باشد از عایشه روایت که با مکه در آمدند بکر گفت اذا جاءک المؤمنات یبایعنک
علی ان لا یشرکن بالله شیئا انگاه گفت و آتوهم ما انفقوا این زنان که ایمان آورده اند تا نه یکشوهران
روید و آنچه خرج کرده باشند نفقه و کابین بایشان دهید و اگر شما را رغبت باشد که زنان را نکاح آرید بر شما
هیچ حرجی نباشد چون نزد ایشان بدهید و اینک خدا تعالی فرمود که آنچه شوهران بر ایشان خرج کرده باشند
با ایشان دهید بر آن زنان که مسلمان شوند و شرط بود که هر که بطمع و رغبت بیاید و ایمان آرد و با مکه فرستند
و اگر زنان باشند آنچه شوهران بر ایشان خرج کرده باشند با ایشان دهید نه هر گفت اگر این
مسلمان بود رسول الله ص دو مرد کرد و بعضی نقل کنند اند که این حکم منسوخ است که اگر زنی مومن شود و شوهرش
کافر باشد با اتفاق میان ایشان بلوغ حاصل کرده و لا تمسکوا بعصم الکوافر چنگ در زنان کافر مدارید یا بسبب
عصمت نکاح داشتن زنان کافر عصمت بمعنی بر کت دست زنان ایشان و عقد نکاح ایشان بدارید که هر کس که
او زنی باشد کافر بسکه و او بدین آید مسلمان شود عصمت زنان شوهر میان ایشان منقطع کرده و همچنین هر زنی
که از شوهر بیاید مسلمان شده و شوهر وی کافر باشد عقد نکاح میان ایشان فاسد باشد و باطل شود
گفت چنانچه آیه آمد عمر خطاب دو زن خود را که هر دو مشرک بودند و یکی بود طلاق داد قریبت ابی امیه و
ام کلثوم بنت ابی جهل بن هشام که مادر عبد الله بن عمرو بود و ابو جهم بن حذیفه که شعبه
زینب دختر رسول الله ص زن ابو العاص بود اسلام آمد و بمدینه آمد ابو العاص نزد او بیامد و اسلام آمد رسول الله ص
زینب را بوی داد انگاه خدا تعالی مومنان را گفت فاسئلوا ما انفقتم اگر چنان باشد که زنان شما مرتد شوند
و با مرد حرب که مکه رود شما نیز آنچه خرج کرده باشید از مهر خواهید و ایشان نیز از شما بخواهند آنچه خرج
کرده باشند چون زنان ایشان هجرت کنند و بمدینه آیند این حکم کرده شد و میان ما حکم خدا است

او حکم کنید و بیان و خلاصه تم و انا حکم کالات قوله تعالی وَإِنْ فَاتَكُمْ شَيْءٌ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ
إِلَى الْكُفَّارِ فَعَاقَبْتُمْ فَآتُوا الَّذِينَ ذَهَبَتْ أَزْوَاجُهُمْ مِثْلَ مَا أَنْفَقُوا
وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ چون خدا تعالی بأن حکم فرمود که در آیه گذشته
بود که بیان کرده شد که هر کس از کافران که بمدینه آمده و مسلمان شده کافر و بی دین بلاد و بر شوهرش و زنان را باز گرفته
و اگر زنی از مسلمانان مرتد شده و بمکه رفته آن کرفته و بیاد کافر و بی دین بلاد و با مومنان خدا تعالی آیه فرستاد
و گفت اگر فایت شود و در گذرد از شما چیزی از زنان شما و بکافران صدیق زنان شما پیش ایشان فوت شما است
که کافر بی ایشان شما دهند آنانرا که زنان ایشان رفته باشند از مومنان مانند آنکه ایشان نفقه کرده باشند
و باز خانه داده از مهر بیزنان دفعیت کافر بی ایشان بدهید و بر این وجه تنبیه کرده اند آیه را که اگر کسی از زنان شما
بکافران رود و ایشان کافر بی و بی دین شما نفرستند پس از بی شما با کافران عقابی و قتالی افتد و غنیمت یعنی
غنیمت و نفرت شما باشد از آن غنیمت بشوهر و بدهید مثل آنچه داده باشند از کافر بی عده اصحاب
گفت جمله آنانکه از مسلمانان با زنان مانده اند از زنان و پیش ایشان نیامده اند و کافر بی و بی دین نفرستاده اند
بود ندیم الحکم دختر ابو سفیان که زن بن عباس بن شاه بود و دوم فاطمه بنت ابی امیه که زن عمر بود چون عمر هجرت
کرد و بی هجرت نکرد مرتد شد سیم بریع بنت عتبه زن شماس بن عثمان چهارم عبده زن عمر بن عبد و بجهم
هند دختر ابو جهل زن هشام ابن هاشم کلثوم زن عمر ابن الخطاب شرکان کافر بی ایشان بنده اند
رسول صلعم کافر بی ایشان از غنیمت بشوهران ایشان داد انکاه خدا تعالی فرمود که ترسید ای مومنان از عقاب
خدا تعالی که بود ایمان آورده اید بآنچه شما را سفارش میکنند و در شما حکم میکنند و اندیشید قوله تعالی
يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَى أَنْ لَا يُشْرِكْنَ
بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ
وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِينَكَ
فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعْهُنَّ وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ
رَحِيمٌ خدا سبحانه و تعالی خطاب کرد رسول خود را و گفت ای پیغمبر بکشید و بلند کنید رسول صلعم
چون زنان خویشتن پیش تو آیند خواهند که با تو بیعت کنند تو نیز با ایشان بیعت کن و این روز فتح مکه بود رسول صلعم
بیعت مردان بسته و از آن فارغ شد و بمکه و صفا شد زنان آمدند تا بیعت کنند ابو سفیان صلعم سفر نمود
میان ایشان و زنان بیعت میگرفت بفرمان خدا تعالی و رسول صلعم و بیعت چنان بود زنان که جامه میان ایشان و رسول

انکه

انکه بود ندیکسر دست رسول صلعم بود و یکسر دست زنان هند دختر زن عتبه زن ابو سفیان و میان زنان پیش
رسول صلعم آمد مستنکر و نخواست که رسول صلعم و میان شما سه بیعت مردان بر اسلام و جهاد گرفته بودند چون به بیعت
زنان رسید گفت بر آن بیعت کنید بر آن و من با شما که بخدا هیچ چیز را شریک نکنید و دزدی نکنید و زنا نکنید و
دختران خود را میان سر بر داشت و گفت یا رسول الله با ما تاکید میکنی که با مردان نکردی چون گفت و لا
یسرقن دزدی نکنید هند گفت یا رسول الله ابو سفیان مرد بخیل است و من از او دزدی چیزی که نخواهم نمانم مرا حلال
است یا حرام ابو سفیان حاضر بود گفت هر چه برگرفته تر حلال است چون هند این سخن بگفت رسول خدا و میان شما
گفت تو هند و گفت آری یا رسول الله فاعف عما سلف عفا الله عنک از آنچه در گذشت در گذر که خدا تعالی
ترا عفو کناد و این برای آنکه که هند حمزه را شکم شکافته بود و مثله کرده و جگر بیرون کرده و در دندان مبارک رسول
خدا گفت و لا یزنین زنا نکنید هند گفت او زن الحره زن آزاد چگونه زنا کند آنکه گفت و لا یقتلن اولادهن
و فرزندان خود را نکشند هند گفت ما ایشان را می پرورانیم و شما ایشان را میکشید نزد که و این برای آن گفت که
پسران حنظله بن ابو سفیان ابو سفیان در روز بدر کشته بود رسول صلعم از این حدیث تبسم کرد و لا یأتین
ببهتان و بهتانی که دروغ فرا بافند از پیش دست و پای خود و بر گردن بدی بهتان نهند و گفته اند که مراد بهتان
آنست که فرزند غیری را بشوهران خود بندند و ایشان را عادت بود که زنی که راهبه اخته بود و او را بر شوهر
گفتی شوهر را که این پسر من زاده ام از زنا و ام از زنا و ولد الزنا گفت یفترینه بین ایدیهن و ارجلهن آن بهتان یعنی
که را میدروغ گفتند که از میان دست و پای ها باشد میان دست و پای شکم باشد و فرج یعنی از شکم
است و مانند ایم خدا تعالی فرمود که بیعت بر زنی کنید که مثل این فعل نکنند هند چون این سخن بشنید گفت و الله
که میان زنان است و قوله تعالی بمعنی کار الحلال فی فرا بی انکار گفت و لا یعصینک فی معروف و در نیکی با تو
نشوند و هیچ سرزنی و نیکی که ایشان را فرا بی هند گفت ما بر آن حاضر شویم تا و قوم ما شویم انکاه زنان
همه و اقرار دادند و بر این شرط بیعت کردند مسلمانان و بر هر چه خلاف کردند بیعت گفت هر چه موافق
طاعت خدا باشد بجا آرید گفت آن باشد که با هیچ مردی خلوت نشینید این زنی گفت
آن باشد که جامه ندرند و روی نخراشند و موی نکنند و سر نتراشند و سیلی نکنند و شعر نخوانند و با
مردان نامحرم سخن نگویند و با ایشان نشینند و نوحه نکنند ابو هریره روایت کرد از رسول صلعم که روز قیامت
زنان نوحه کرده را بیارند و بر صف بدارند و ایشان با نگ کنند با نگ سکان از رسول صلعم
گفت نوایح را یعنی نوحه کرده را روز قیامت بر انگیزند از گورها خاک آلوده و گرد آلود بر اغبرا گفت
پوشیده و تهار سر زنان سیکوینده و ولیده مالک گوید خطه بر شما امروز و درخت عبد الله عمر گفت

که رسول صلعم هفت کرد زن نوحه کرده را و آنرا که گوش نوحه و داده زن سلیطه را و آنکه نکاح کند بر دست وی
انکاه رسول را خطاب کرد که با این زنان بر این شرط بیعت کن و سایل ایشان از خدا تعالی آمرزش خواه که خدا تعالی آمرزنده
و مهربان است قوله تعالی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ
عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَئِسَ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ
الْقُبُورِ جمعی از مسلمانان که در خشم بودند بیشتر بر آن رفتند و با ایشان تقرب نمودند و از ایشان
میوه و طعامی میگرفتند خدا تعالی ایشان را از این نهی کرد و گفت ای مومنان دوستی مکنید با گروهی که خدا بر ایشان خشم
گرفته یعنی جهود ان که ایشان از ثواب آخرت نومید شده اند بسبب تکذیب ایشان رسول خدا را و عناد ایشان
با وی و میدانند که از آن بهره نیست که در قدرت خدا تعالی کرده است ایشان چنان نومید اند از رحمت
خدا که کافران نومید اند از زندگی که در قبرها اند و چنانکه کافران که اصحاب گورها اند و چنانکه کافران که مرده اند و اصحاب گورها
اند از رحمت خدا نومید اند سورة الصف مکیست و چهار آیت ابی بن کعب از رسول صلعم روایت کرده که هر که
این سوره بخواند عیسی بر مریم صلعم برای وی استغفار کند مادام که وی زنده باشد الله اعلم بالصواب

بسم الله الرحمن الرحیم

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ
تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ خدا را تسبیح کرده آنچه در آسمانها و زمینهاست و اوست
آن خدایی که غالب است کس و بر او نتواند کرد و حکیم است هر چه کوید و کند کسی را بر او اعتراض نرسد
خطاب کرد با مومنان و گفت ای مومنان چرا میگویید بزبان آنچه نمیکنید و فعل نمی آرید و این ملامتی
است که خدا تعالی مومنان را کرد و رفقی که ایشان با آن گفته که اگر بدانیم که کدام عمل نزد یک خدا دوست تر
است ما ملازم آن باشیم و جان و مال خود را در آن کار بذل کنیم حق تعالی و تقدس رسول که بگو ایشان را
که فاضلترین کارها و نیکوترین عملها جهاد است ملازمت جهاد کنید و در جهاد کردن ثابت قدم باشید چون
رفقا اسعد بود هر که بخشند و رسول خدا را تنها بگذاشته با وی کریزان اند تا حتی چند سعد و که با ایستاده
تا خدا تعالی ایشان را فتح و ظفر داد و ایشان را بر سبیل توبیخ گفت لم تقولون ما لا تفعلون چرا میگویید
چیزی که آنرا نمیکنید گفته که اگر بدانیم که کدام عمل بهتر است ملازم آن باشیم جان و مال فدا کنیم اکنون
که معلوم شد که جهاد است اقدام نکردید و ایستادید و پشت بر غنیمت کردید تا مسلمانان رسول زدند و دو
و زنان و دیگر گفت چون مومنان طلب بهترین اعمال میکنند این آیه آمد که هل ادلکم علی تجارة تنجیکم

من عذاب

من عذاب الیم بیتی بر بیان اند و این آیه را بیان نمی آمد گفته که اشکی بیان آیه آمد تا در ایمان بجان و مال مسابقه نمی
چون وقت در آمد و فرا احد پیش آمد وقت حاجت بود خدا تعالی بیان کرد و گفت تؤمنون بالله و رسوله و
تجاهدون فی سبیل الله بأموالکم و انفسکم چون در حرب رفتند و بایستادند و بگریختند خدا تعالی این
آیه فرستاد لم تقولون ما لا تفعلون سبب این آمد که مردی بود مشرک رسول را صلعم ندا
زنجانیده بزبان رفته بسبب خاص روی در گفت رسول را از کشته شده که خبر داد نتوانسته گفت و یا
و گفت از میان قوم کی گفت من کشتم مرا خطاب و بعد از حرف گفته دروغ میگوید و در امر سبب گفت
سبب حاضر بود در گفتند چرا نیکوی کرد کشتم گفت و یا برای خدای کشتم برای آن کشتم تا از آن لاف زند و مان
گوید رسول صلعم سبب را گفت و گفتی گفت آری یا رسول الله خدا تعالی این آیه فرستاد یا أیها الذین آمنوا لم تقولون
ما لا تفعلون آیه اگرچه سبب خاص فرود آمده است مراد از وی عموم است تا مسلمانی که لاف زند و چنان
حال گوید که آنچه نکرده باشد گوید که کرده ام یا چون مردم فتنی بنداند که راست میگوید و مدح میکند چنانکه در
روایتی دیگر گفت و یحبون ان یحمدوا بما لم یفعلوا انکاه گفت کبر مقتا بزرگ دشمنی است نزدیک خدا تعالی انکه
گوید چیزی که آن نمیکند یا بدی نکند پس آنچه تحقیق کرده گوید که کردم و آنچه نکرده ایم از آن لاف نزند و گوید
که کرده ایم که از آن بزرگ خدا تعالی دشمن داشتن است قوله تعالی إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ
فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ لِمَ
تُؤْذُونَنِي وَقَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ
وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ خدا تعالی آنانرا که کینه حرب میکنند و جان و مال فدا کنند
و گفته نهایت دشمن دارند و دست داده کسانی را که قتال کنند در راه خدا صف زده و ایستاده و ثبات قدم
نمایند تا بنده اگر ایشان ثبات قدم بنیان الله و دیوار استوار کرده اند بر اساس که از زیاد رحمت چنانکه
در هیچ خرجه و گشاد کی نباشد و این صفت پیاده کانند در حرب رسول صلعم تفصیل
نداده اند و این صفت که خدا تعالی کرد بجهت و ثبات قدم قومی اند که ایشان سیزده مرد صالح ایشان است
بهر که و باشد بدلیل قول رسول صلعم که گفت لا عطین الرایة غدا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله که
فردا دهم رایت را انکاه گفت ای کجا اند علی که با قوم خویش گفت اگر قوم جهاد را بیخانه و حال
آفت و شما میدانید که من رسول خدا تعالی بجهانیان نمی آرید و کفار را بر نمیکنید ایشان موسی را با قوم بیخانه ند کاهی
گفتند که ساحر است چون ید بیضا و اژدها و غیره و کاهی گفتند که این ابرص است چون پیش ایشان نهند نوشته

کاهی گشتن هر دو نیست میکردند چون هر دو بیفتی رفته بودند و هر دو ناوقات رسیده بود کاهی میگشتند که
خدا تعالی ایشان را اسرجه کاهی میگشتند که اجاد میکنیم تو خدا را تو بجا دهید اذ غیاث ورزیک موسی گفت
شما میدانید که من رسول خدا را بر شما میخانید و تعظیم و توقیر من میکنید انکار گفت چون قوم و اندازه خدای گشتند
و بجنبیدند خدا تعالی ایشان را بجنبانید بر سبیل خذلان و بمای معیاد ایشان نطفه خود از ایشان باز گرفت
و خدا تعالی را تمامید و هدایت نکند قوم فاسقان را که ایشان از اهل لطف نباشند و لطف را و جواب ایشان اثر
نباشد قوله تعالی وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ
مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَاةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ
أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُوَ يُدْعَى إِلَى الْإِسْلَامِ وَاللَّهُ لَا
يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ و یاد کن ای محمد چون عیسی پسر مریم گفت از فرزندان یعقوب
که من فرستاده خدایم شما را تصدیق کننده و راست دارنده آن کتابی را که از پیش من فرستاده اند یعنی کتاب توریة را
و بشارت دهنده ام شما را بپیغمبری که از پس من خواهد آمد نام وی احمد است عیسی گفت که من پیغمبر خدایم بر شما
پیشین ایشان و آمدم و پیغمبران را بر پیشین و شما را باده پیغمبری بشارت می دهم و میگویم که نام وی احمد است و پیغمبران
دیگر نیستند و خدا تعالی ده و ان ایشان خدا را ستایند و ترنا کو تو است کعب الاحبار گفت که حواریان
از عیسی پرسیدند که ان پس از تو خواهد بود گفت آیا است احمد حکما و علما و انبیا حکیمانه و دانایان کمایشند
و خدا تعالی باشد که علی از ایشان را نیز باشد فَلَمَّا جَاءَهُمْ پس انگاه که این پیغمبر بشارت داد و بایشان آمد با حجتها
روشن ایشان گفتند که این جادوی ظاهر و معجزات است یا عیسی آمد با آیات و بینات گفتند که این
جادوست انگاه خدا تعالی گفت و کیست ستمکارتر و ظالم تر از آنکس که دروغ بر خدا تعالی بندد و حال آنکه باشد
که وی را باسلام دعوت کنند و اسلام قبول نکند و وی دین خود را اجابت نکند تا از دروغ بر خدا تعالی بهتر
و بخدا جادوی خواندن وی ظالم تر باشد و خدا تعالی را نمایند و هدایت نکند ظالمان را که انصاف
خدا را کار نبندند و روز قیامت ایشان را نمایند چون امروز را بشارت رفته باشند
قوله تعالی يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ
الْكَافِرُونَ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ
عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ وصف کافران کرده کتابی که از نور چون خواهند تا نور
خدا را که از روضه تمام باشد بدهان خویش چنانکه نور چراغ و شمع را باده دهان بنشانند ضمیمه

ایشان در آنکه

ایشان در آنکه میخواهند که دین خدا را باطل کرده اند و نور ایمان و اسلام و شریعت بنشانند تا نکه در دین بنشانند
خدا تعالی می رسند و حق تعالی و شریعت بخواهد چون صاف کرده است که بدهن خود باده دمیدن تا نور آفتاب
آفتاب را از آن خالی نباشد نباشد دین و اسلام را از کفار ایشان نقصانی نباشد خدا تعالی نور خود را تمام کرده اند
و اگر چه کافران آنرا کاره باشند و است آن خدای که رسول خود محمد را بفرستاد با دلالتی از نمایند و بیان
و حجت و قرآن و دین سلمانی و دین حق و حق راست تا بر ظاهر و غالب کرداند بر تمامی جمله این دین تا همه
جاها نشانه و هیچ جایی نماند الا بامداد و شبانگاه در دین نماند الا آن را بدین رسول اسرشوند و دین
بخداوند او غالب کرده و اگر چه مشرکان بت پرست کاره آن باشند قوله تعالی يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ تُؤْمِنُونَ
بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ
لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي
مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ
الْعَظِيمُ ای مومنان و کردید کاه شما را بتجارتی و دلالت کنم بر بازرگانی و تجارتی که شما را از عذاب
دردناک رهانانده و نجات دهد آن تجارت آنست که بخدا و رسول او ایمان آرید لفظ خبر و تمام امر را باده
کرده است تا اعلام باشد بر وجوب امتثال نایند امر را که ما بر شما امتثال کرده اند و اجر بر هم دهد آن ایمان بجاهد
موجه و کوی که ایمان آرید و در راه خدا تعالی و جهاد اهل خود را و جان خود را بدید کنید مومنان را خطاب کرده که
ایمان آرید و جهاد کنید تا ایمان ایشان صحیح و بوده باشد زیان نبوده باشد فرموده که بدلا ایمان آرید تا مراد
این باشد که ای مومنان بر ایمان خود ثبات نمایید و جهاد کنید که شما را ایمان و جهاد بهتر است از ادخار خانه
شما و از آسایش و راحت دنیا و شما اگر شما دانید که این بهتر است ایمان را و جهاد را اختیار کنید تا خدا تعالی گناهان
شما را بیامرزد و شما را بهشتهای با نعمت و راحت برد که زیر درختان آن جویهای آب روان باشد و شما را ساکن
مسکنهای که و پاکیزه و خوش کرده اند در بهشتها و بعدن حسن و بعدن گفت آن عمارت حسن پسندیده و قیمتها ساکن
طیبه گفت من از رسول خدا شنیدم که گفت که کوشکی است در بهشت از یکپاره لولو و در آن کوشک هفتاد سرای
باشد از یاقوت سرخ در هر سرای هفتاد خانه از زمرد سبز در هر خانه هفتاد دیگر بهتر از آن فرشی دیگر بر هر فرشی
هفتاد حور العین در هر خانه هفتاد مایده طعام بر هر مایده هفتاد نوع طعام و در هر خانه هفتاد غلام و کنیزک
باشد خدا تعالی حق تعالی را چندان قوت بدهد که با همه خلوت کند و از هر طعام بخورد و از هر کاه جبر از هر
و این فوزی بزرگ باشد قوله تعالی وَأُخْرَى تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ

وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ
مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ
أَنْصَارُ اللَّهِ فَآمَنَتْ طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرَتْ طَائِفَةٌ فَأَيَّدْنَا
الَّذِينَ آمَنُوا عَلَى عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ و خدا تعالی با آن نعمت آجل که ثواب
و آمرزش است و نعیم بهشت نعمتی دیگر عاجل که شما را دوست می دارید و میخواهید که زود که بشارت و آن نصرت است
از خدای تعالی و دیگر فتح و شما را فتحی است نزدیک و آن فتح مکه است و فارس و روم و اندکی گفت یحبونها
تعریف و توبیخ است ایشان را بر محبت نعمت عاجل و آن زود بود بشریه نفع عاجل و دوست تر دارید از آجل انکه
گفت بشارت ده ای محمد مومنان را و گفت ای مومنان شما یاران رسول خدا و دین خدا باشید چنانکه حواریان
یاران عیسی بودند یعنی یکی با ایشان که با من یار باشید و از شما کدام اند آنانکه یار من باشید و با من
باشید و دین جهد کرده و در دین آورده بنصرت خدا تعالی چنانکه عیسی پسر مریم گفت حواریان را گفته یاران من
در توجه نصرت دین خدا تعالی حواریان گفتند ما یم یار خدا تعالی و آنانکه دین خدا را یاری کنند خود را با خدا تعالی
اضافه کرده تا نحن انصار الله گفتند بر تعظیم و تشریف پس ایمان آوردند عیسی گروهی از بنی اسرائیل و کروهی
دیگر کافر شدند ما قوت دست کردانیدیم مومنان را بر دشمنان و قطع دادیم ما ایشان را بر ایشان غالب گشتند
و بر دشمنان آنانکه بحجت و قدرت و غلبه و گفته اند این است که جمعی از ایشان بعیسی ایمان آوردند و جمعی کافر شدند
مومنان را بر کافران ظفر دادیم سورة الجمعة مکیة بقول ابن عباس و ضحاک و مقاتل و یکی دیگر از
مدنی است و یازده آیت است از رسول خدای روایت است که هر که سورة الجمعة بخواند و بر آن مداومت کند هر که بجمعه حاضر
حاضر آمده باشد و بعدد هر که نیامده باشد ده حسنه بنویسند و فانی مداومت کرده است و روایت است که هر
هر شبی که در شب جمعه سورة الجمعة بخواند و صبح اسم ربک در نماز پیشین سورة الجمعة و المنافقین بخواند چون
چنین کند عمل کرده باشد بعمل رسول خدا تعالی و ثواب وی بر خدا تعالی بهشت باشد و از اهل اهرام

بسم الله الرحمن الرحيم

يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ
الْحَكِيمِ هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو
عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ
كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ و در قرآن کاهی فرموده سبح بلفظ ماضی و کاهی یسبح
بلفظ مستقبل و این اشارت بدوام تسبیح و تقدیس و در ماضی و مستقبل هر دو هم و تقدیر بیان آن میکند که در

آسمان و زمین

آسمان و زمین هیچ چیز نیست الا که در تسبیح خداوند و آفریدگار خویش است چنانکه فرموده وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ
إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ میگوید که خدای را تسبیح میکند بر آنچه در آسمانها و در زمینهاست آن خدایی که بزرگ
عزیز است که کس را قدرت نتواند کرد و بیاید است بدانست عزت و جلال و در نسبت حکیم است آنچه کند بر وفق
صواب کند و آن خدای که بفرستاده بر بیابانیان نویسنده و ناخوانده نتوانند نوشتن و نتوانند خواندن
و ایشان را در آن رسول فرستاده که از ایشان است بیت او بیسواد است و حال او بیسواد است نامی نویسنده
نتوانند نوشتن و نتوانند خواندن از ام القری است یعنی که ام باشد یعنی که چنانکه ایشان را بخوانند
این رسول که بهاست آیات خدای را یعنی قرآن پاک و پاکیزه میکرداند ایشان را یعنی از کفر و شرک و عصیان
و می آموزند کتاب خدای را و حکمت و شریعت را ایشان پیش از این بحیثیت که ایشان در ضلالت حق هویدا و کمراهی
روشن بودند و بیرون عاقل ضلالت ایشان پوشیده نبود قوله تعالی وَآخَرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا
يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ
وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَاةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا
كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ
وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ و بفرستاد در میان ایشان تا تعلیم کرد کتاب
و حکمت جمعی دیگر از ایشان و این دیگران کدام اند مفسران جمهور گفته اند که اینان اهل فارس اند دلیل این تاویل قول رسول
در وقتی که از مجلس اکرم کرد که این قوم کدام اند دست بر کتف سلمان زد و گفت دین را اگر بر پرویزن بسته باشند
نیابد بجای رسد لا یدرکه دست آن دین تا بدین جماعت یعنی فارسیان عبد الرحمن بن ابی لیلی روایت
کرده از روی از صحابه و هر کاه که در حدیث گفتی حدثنی رجل من اصحاب رسول الله روی ابو هریره علی بن ابی طالب گفت رسول
گفت در خواب چنان دیدم که مردم گوسفندان سیاه و دنبهای سفید و از آن گوسفندان گوسفندان خاکستری
بر آمدند و ثابت است که تعبیر این چگونه باشد علی بن ابی طالب گفت من گفتم تعبیر این آن بیدانم که عرب را تسخیر شوند و از
و از پی ایشان عجم تسخیر شوند تا رسول گفت جبرئیل علیه السلام همین گفت تعبیر این سال جمعی دیگر گفته اند که یاران
کسانی اند که در اسلام آمدند از پس رسول و در اسلام آیند تا روز قیامت سهل ساعدی گفت از رسول گفت
اصلاب مردان از اسلام من مردان و زنان باشند که بهشت شوند بحساب و تا فرا است بحیثیت قرآن و بیست
از رسول آمده و می آمدند چون این هر دو باشد پس ایشان از ایشان بیرون باشد و گفت جمعی دیگر از ایشان عرب اند
از فرزندان ابراهیم و عجم نیز از فرزندان و هم اند پس ایشان باشند لما یلحقوا بهم هنوز ایشان نرسیده اند و روزی
بود که ایشان رسیده اند و آن خدایی که عزیز و حکیم است و تکبیر کردن و مدح را بر ما انجیب کار بزرگ

واختیار کرده در یاباد کار بیاده خلایق فرستاده و بیاد رسالت بخلق او نیز و آخرین فضل خدای است با آنکس
دهد که خواهد و حکمت و اقتضا کند و او خداوند فضل بزرگ است بفرستاده رسول بخلق آنکه حق
سبحانه و تعالی مثل زده جهود از اولاد آنکه ایشان از توریة خواندند خبر نبی صلعم دیگر نبود بدان کتوبی که با کران کشته
و اهل از آن بیخ نصیبی دیگر نبود گفت مثل آنکسان که بار توریة بر پشت ایشان نهادند یعنی تکلیف کردند ایشان را
بدانستن توریة و عمل کردن بدان پس آنکسان که ایشان نداشتند توریة را یعنی بآن کار نکردند و تمتع نشدند
و ایشان بار توریة بر ایشان بود چون یاد ایشان بود یاد ایشان نیاوردند مثل ایشان چون در آن
گوشت که کتابها بر نگ و کران بردی نهند آن کتابها علمی نداشته که بر پشت و بجیب و حاصل وی از آن
جز رنج چیزی دیگر نبود و این مثل که خدای زده بر ایشان مثلی بست قوی که آیات خدای بدروغ داشته
و ظلم و بیداد کردند و خدای راه نماید قومی ظالمان که در آیات نظر نکنند و الطاف او بدیده نشوند
قوله تعالی قل یا ایها الذین هادوا ان زعمتم انکم اولیاء لله من دون
الناس فتمنوا الموت ان کنتم صادقین ولا یتمنونه ابدا بما
قدمت ایدیهم والله علیم بالظالمین قل ان الموت الذی
تفرون منه فانه ملاقیکم ثم ترددون الی عالم الغیب والشهادة
فینبئکم بما کنتم تعملون

بگو ای جهود و جواب ده جهودان را که گویند او ترسان
خدایم که اگر چون گفتند که ما دوستان و دوستان خدا بیه از ایشان جهود مردمان اگر راست میگویید که باز نخواهید
تا از این فنا بخواری باز نرسید و بیرون اگر راست که خدا رسم از ایشان دوستان خود ساخته است بیه که هر که
دوست خدا باشد مشتاق لقای آخرت و بهشت باشد و مرگ را تحفه روز کار خود سازد چنانکه ابوذر غفاری رضی الله عنه
میگفت لا ابالی وقع الموت علی او وقعت الموت علی و چون نضر بن حارث بن کلده بن عبد مناف بن عبد الدار
الکعبه چون بغیر از نضر گفت تنها و مرگ کنید نیاشد که گفت آن خدای که جاه تیار است که اگر خدای
و جاه بدی حرمت کنی هر کتابی جهود اه تنها مرگ نکنید با آنکه ایشان ستم داشته اند از کرده ایشان
بسبب آنچه کرده اند از معصیت و خدا رسم و انات با حوال ظالمان از جهودان و کافران ابو هریره
گفت که رسول صلعم گفت که باید که هیچکس تنها و مرگ کند که اگر نیکو کار باشد نیکوی در زیادت کند و اگر بد کار باشد
باز ایستد و توبه کند آنکه خدا رسم گفت با آنکه این جهودان تنها و مرگ میکنند از مرگ گریزند یکوا فیا نا که آن مرگ
که شما از آن سر گریزید لا محاله ناچار بشما رسد و بگریختن شما شما را از مرگ فایده ندهد چنانکه شاعر گفت شعر
و من هاب اسباب المنایا ینلنه ۞ و ان ارتقی اسباب السماء بسلم ۞ و من کان فی حصن من الموت لم یرم ۞ و لو کان فی برج
علیه بیرم ۞ و لو کان فی بیت باشد شما را در کند و باز

کرده

کرده اند با خدای که دانند نهان و آشکارا است قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا
اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله وذروا البیع
ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون

ای مومنان و گرویدگان چون بانگ کنند برای نماز جمعه
و بانگ نماز بشنوید کارهای خود را فرو گذارید و دست از بیع و شری بدارید و بشتابید بذکر خدای که نماز است
بشتابید تا نماز اقیام کرده و گذارده آن بهتر است از هر چه شما در آنید اگر شما تامل کنید تا بدانید که راه باین
ندا یا بانگ نماز است که امام بآن برخیزد شود یا فرخ بر سایه بن زید که گفت رسول را یک جمعه آن بود و آن بلال بود
بر در مسجد بانگ نماز بکرد و چون رسول صلعم برخیزد شد و چون فرود آمد آن از خیر قامت بگفتی و عهد ابوبکر همچنین بود
و عمر و در عهد شما مردم بسیار شدند و خانها از مسجد دور شد بفرمود تا روز آدینه بانگ نماز بکردند بر خیزد
بانگ نماز اول بنام عثمان که بر پای بود بگفته ی و چون بر آمدی قامت بگفتی ای بر آن آن جمعه خواندند
که خدای جمع کرد در این روز میان آدم و حوا و این گفت که این را جمعه خواند کعب بن لوی و او نیز گفت که عبد گفت
و بعضی گفته اند که اضافه جمع شده اند و گفته جمعه از اد هفته روز است و آن روز بهشت است و تمامی از نیز
روز است و آن بهشت است از روز مرد به او روز خود سازیم و در این روز عبادت خدای نمودیم با شیم و جاهلیت
روز آدینه را عروبه خواندند و پیش جمعه بن زهره رفته سعد با ایشان در برکت نماز بکرد و ایشان را پند
داد و وعظ گفت و بدان ایشان گوسفند بکشت و ایشان را طعام داد و ایشان از روز جمعه نام نهاد بدان
اجتماع ایشان در آن روز خدای تعالی آیه جمعه فرستاد و آن اولین جمعه بود در اسلام و اولین جمعه رسول صلعم با صحابه
خویش که آن بود که چون هجرت کرد بقبه مدینه بنی عمرو بن عوف فرود آمد روز دوشنبه بر دیار هم و بعضی گفته دوازدهم
ربیع الاول بود و ایشان بر این عوف مسجد بنیاد نهاد و ایشان اقامت کرد تا روز آدینه آنجا بماند و آنگاه روی بمدینه نهاد
چون بنو سالم عوف رسید در روز که نماز آدینه کرد و نماز آدینه فریضه است و شرایط وجوب و حضور امام عادل است یا کسی که
نایب او باشد بعضی رفت که شافعی گفت چهل کس و بعضی امام شرط نه و در مذهب ابو حنیفه و قوی آنست
که بسه کس منعقد شود یکی امام و دو ماموم بر آنکه اقل جمعه است و در تحریم بیع خلاف کرده اند نزد یک
اصحاب ما آن وقت باشد که امام بر منبر نشیند پس بانگ نماز و بیشتر از بانگ نماز کرده بود نزد یک شافعی و ابو حنیفه
چون اقامت بر داد سه بیع حرام شود اگر بیع کنند و در وقت آن بیع نیز است نزد یک ابو حنیفه درست نباشد
و نزد یک شافعی و ابو حنیفه اگر بایع و مشتری از اهل نباشد که نماز جمعه بر وی واجب باشد بیع درست نباشد و اگر نماز
بر وی واجب باشد درست باشد و فضیلت روز جمعه و ثواب او بسیار است رسول خدای جمعه را حج درویشان

نهاده است الحج الاکبر چون قصد جمعه جامع کنند نماز آدینه بکذارند ایشان را ثواب حج بنویسند جابر بن
عبد الله انصاری روایت کرده که هر که او سه نماز آدینه ترک کند بی ضرورت خدای مهر بر دل وی نهد و خدای
کند و ابو هریره روایت کرده که رسول صلعم یکروز آدینه بر منبر گفت بدانید که خدای تعالی نماز آدینه بر شما واجب کرده در این
مکتوب در این سال در این ماه در این روز در این ساعت در این مقام هر که جاحد کند در حیوة من و از پس وفات من با امامی و جاحد
فلا جمع الله شمله خدای پراکند کی وی جمع نکناد و بر وی برکت نکناد و برکت و مدارج مستولی نباشد و هر که ترک
کند قوی بدین رغبت و عمران حصین گفت هر که او روز آدینه غسل کند گناهان وی بیامرزد آن گناه که راه مسجد جامع
بکرده بگناهی که بکرده عمل بیست سال نویسند و ابو چون از زمان فارغ شود جوازه هند و یا بدو بیست سال
عمل آن با ملک گفت که رسول خدای فرمود که شب معراج مرا بآسمان بردند در زیر عرش هفتاد شهر بستان دیدم هر یکی
همچند دنیا یاران فرشتگان خدای را تسبیح و تهلیل میکردند و تسبیح میگفتند با خدایا بیامرز آنانرا که نماز
آدینه حاضر آیند با خدایا بیامرز آنانرا که روز آدینه غسل کنند اما از فضل روز آدینه آنست که رسول خدای گفت
بهترین روزها که آفتاب در وی بر آید روز آدینه است خدای تعالی آدم را روز آدینه آفرید و روز آدینه بزمین فرستاد
و روز آدینه وفات کرد و روز قیامت آدینه باشد و هیچ جانور جن و انس در او ساعتی است که هر که در آن
ساعت اتفاق دعا افتد مستجاب کرده و آن ساعت وقت است که امام از خطبه فارغ شود و مؤذن قامت
گوید و بدین تاخیر روز است تا نگویم ساعت اندک باشد بسقوط آفتاب و گفته اند چون قرص یکنیمه فرو شده باشد
انس مالک از رسول صلعم روایت کرده که این روز بهترین روزهاست و اهل بهشت این روز را روز مزید
خوانند گفتم یا رسول الله مزید چه باشد گفت در بهشت وادی است فراخ خاک او از مشک سفید چون روز قیامت
باشد بفرماید تا کرسی از زبرجد آنجا و پیغمبران خدای را بیارند و بر آن کرسی نشانند و صدیقان و شهیدان و مومنان
پیرامن ایشان بنشینند خدای تعالی گوید بندگان را که حاجتی که دارید بخواهید گویند با خدایا رضای تو خواهیم خدای
گوید بندگان را تو شدم از شما حاجت بخواهید هر کس حاجتی که دارد بخواهد و خواهش بدهد ایشان را آنچه چشم
ندیده باشد و هیچ گوش چنان نشنیده باشد و بر دل هیچ آدمی نگذشته باشد آنگاه هر کس با مقام خود روند تا هر
روز آدینه و شب آدینه و هیچ ساعتی خدای را جل جلاله در شصت هزار ساعت که در باشد از آتش
دوزخ و دوزخ خدای را در بهشت بحوقی که هیچ پیغمبر مرسل و هیچ فرشته مقرب آنرا ندیده باشد چون
روز آدینه باشد خدای را گوید بحق کسی که وی گوید که قد افلح المؤمنون من آتیه محمد المستکینون علی ذکر آتیه المؤمنون
فرایضه ظفر یافته مومنان است بدین کار و مستکف باشد و فرایضها و کذارند آنگاه فرشته را فرستد بگوید من
تا گوید بشارت باد ترا که خدای را در روز آدینه سه نظر است بامت تو در هر روز هفت هزار کافر را بیامرزد عبد الله

عامر گفت

عامر گفت چون روز آدینه باشد خدای بفرماید تا بنزدیک بیت المعمور بنشیند و فرشتگان گرد وی حاضر آیند جبرئیل با ملک
نماز کند میکائیل امامت کند و فرشتگان قفای وی نماز کنند چون فارغ شوند جبرئیل گوید ثواب این بانگ نماز چیست
است بدادیم میکائیل گوید ثواب این امامت با امام است بدادیم و فرشتگان گویند ثواب این نماز نماز کنندگان
است بدادیم حق تعالی گوید بر من نخاوت میکنید و من اولیترم بجود و نخاوت شما گواه کنم که گناهان امت
محمد را بیامرزیدم آنگاه پراکنده شوند تا آدینه دیگر جمعه بیامرکت درست حق تعالی است امام و بعضی فضل او
بر دیگران در حسن چون ماه شب چهارده بر دیگر ستارگان چون روز آدینه باشد حق تعالی بفرماید فرود آیند و بر کرسیهای
در بهاء فرشته و تسبیح و تهلیل میکنند تا آنگاه که روز جمعه و مردم از نماز بگرد فارغ شوند نوری از عرش
پدید آید گوید ندای رضوان این چه نور است گوید این نعمت است اوی آید و فضا و حور بهشت و حلی وی گرفته
و فضا و در شرف و با حجرهای پر دست گرفته و سوزه و فضا و از پس او آیند کیسوهای پر دست گرفته با آید
بر سر خود فتنه و آن سر باشد از نور و آوازی بر آرد تسبیح و تهلیل تا نماز دیگر چون نماز دیگر بکند بر خیزد
و جامه ساز بکرده این حوریان گویند جامه ساز بیاد فروکذارد اهل دنیا حسن تو مطلع شوند از شوق تو بمیرند
آنگاه گوید مالک تا تو کرایی گوید من آن بنده که اوی کسی بود که روز آدینه در مسجد رفته و آخرین کسی بود که
بیرون آید و چون بانجا آید عادت او این باشد که دیگر آدینه چنین کند قوله تعالی فاذا قضیت
الصلوة فانتشروا فی الارض وابتغوا من فضل الله واذکروا الله کثیرا
لعلکم تفلحون واذا رأوا تجارة او لهوا انفضوا الیها
وترکوک قائما قل ما عند الله خیر من اللهو ومن التجارة
والله خیر الرازقین

خدای تعالی چون بیع حرام کرد و مباح کرد آینده در وقت آنکه از نماز
کنید و بیع و شری کنید اندر این طلب دنیا نیست مراد سنتی است و بیماری و تشییع جنازه
و زیارت برادر و طلب کردن روزی و از ماده قتاده روایت است که نماز روز آدینه شد و طلب کردن
روزی و شب آنکه گفت و اذکروا الله خدای را یاد کنید در وقتی که از نماز باز گشته باشید و بیع و شری مشغول گشته
تجارت مکنید که شما از ذکر خدا مشغول گشته اند و بیاد خدا مشغول مکنید در جلد اول تا باشد که شما را فلاح و ظفر باشد
جابر عبد الله انصاری گفت روزی از روزها آدینه با رسول صلعم نماز کردیم کاروانی در آمد و آواز طبل بیامد مردم
همه نماز بریدند و برفتند بر طلب تجارت و بر نظاره و آواز طبل آیا رسول نماند بکرا از کس خدای تعالی آیه
فرستاد که اذا رأوا تجارة او لهوا چون پنبه تجارت و ماز کافی یا لهو از شنیده آواز طبل و آواز دف شب بر کنده
شوند از مقام نماز خود و رو بتجارت و لهو آیند و ترا که همی فرو گذارند ایستاده بر پای بر منبر خود ای محمد بگو

سانی در مدینه قطعی و در مدینه نخلستان تجارت نام بود روزی که در آمد و نیت آورد رسول صلعم بر منبر خطبه میکرد
چون آواز طبل آن بشنافتند رسول را رها کردند تا با وی نماند الا اندکی رسول صلعم گفت بآن خدای که مرا بحق بخلق
فرستاده اگر شما رفتید بوادی آتش در آمدی و همه را بسوختی و این سوی ایشان سر بلا کردند بر آن آمده کاروان
و همه بالای آفتاب که آمدند بود آنها مقدم قریش همه که ایشان را که این سامد میکنند که آنچه
نزد یکی خدای است از نفع و ثواب و لذات آخرت بهتر است از این لهو و تجارت که شما را از آن نان رها کنید و بهتر
رازقین میکنند ارید و خدای بهترین روزی دهندگانست بهترین روزی دهندگان سوره المنافقون
مدنیست یازده آیت رسول خدا گفت هر که این سوره بخواند از نفاق بری بود و ایمن الله اعلم

بسم الله الرحمن الرحیم

اذا جاءک المنافقون قالوا نشهد انک لرسول الله والله یعلم
انک لرسوله والله یشهد ان المنافقین لکاذبون اتخذوا
ایمانهم جنة فصدوا عن سبیل الله انهم ساء ما کانوا یعملون
ذلک بانهم آمنوا ثم کفروا فطبع علی قلوبهم فهم لا یفقهون
خدای تعالی در این سوره ذکر منافقان کرده و از سیرت و طریقت ایشان خبر داده رسول را از آنچه خواسته گفتن و خواسته
کرده پیش از آن کردن و گفتند تا علم و معجزه باشد رسول را گفت چون آیند منافقان بنزد یک تو بگو
گوینده که ما گواهی میدهیم و سوگند میخوریم که رسول خدایی و فرستاده وی و حال آنست که خدا میداند حقیقت که تو
فرستاده وی از دل نیکو نیند بزبان سوگند که تو رسول خدایی و زبان تو را داده اند دروغ میگویند که آنچه دل ایشان
خلاف آنست که بزبان میگویند سوگندان دروغ خود را سپری ساخته اند خود را بآن از معرفت گمراه و تا بیوشیده
میدارند و آن قبول است از مردم بایشان نرسد چنانکه مردم کار از خود را بپوشیده دارند تا زخمی بدی نیاید
پس ایشان بگشته از راه خدای یعنی منافقان و دیگران را که در آیه ندبحیت که بدکاری است آنچه ایشان میکنند
و پوشیده داشتن کفر و ظاهر کرده ایمان و سوگند خورده ایشان بآنچه دعوی میکنند بدرستی این بد است که ایشان
ایمان آورده اند بزبان و گواهی شهادت بگفته ایم جان بر آنکه گرفته ایشان و کفر ایشان ظاهر گشت بر منافقان
و خدای ایشان را بر آن اطلاع داد چنانکه گفت لنغرینک ثم لنبعدنهم بکم پس مهر نهاده شد بر دلهای ایشان
تا دیگر نور بدی که عظیم پس ایشان نمیدانند و نمیدانند و نمیخوانند و اذا رأیتهم تعجبک
اجسامهم وان یقولوا تسمع لقولهم کانهم خشب مسندة
یحسبون کل صیحة علیهم هم العدو فاحذرهم قاتلهم الله

انی یؤفکون

انی یؤفکون عبد الله بن ابی در فضیحه و نیکو دیده بود جمعی که هم از منافقان رفت و پیش رسول
آمدند و نشسته و پیشها بآن گذاشته و سخن گفتند و حسب جانه و تعالی حکایت ایشان با پیغمبر رسول خود کرد
و گفت یا محمد چون ایشان را به بینی تنهای ایشان و صورتهای ایشان را بعجب آری اگر ایشان سخنی گویند گوش فرا سخن
ایشان دار و بشنو صورت ایشان را حقیقی باشد و سخن ایشان را معنی چه پندارند که ایشان چون چوبها اند یا
دیوار فرشته یا چون تنهای تراشیده و باد بر آن گذاشته ایشان دلی و زهره و دیری نباشد هر آواز که شنوند پندارند
که بر ایشان خواهد بود و ضرر بایشان خواهد رسید و هلاک خواهند شد ایشان دشمنان اند از ایشان خود بگریز و
ایشان را مگر که خدای ایشان را بکشاد رسول که ایشان چگونه از حق میگردند و امر میکنند با ظهور که حق
و فرمان او که در آیات قرآن تم و اذا قیل لهم تعالوا یستغفر لکم
رسول الله لووا رؤسهم ورأیتهم یصدون وهم مستکبرون
سواء علیهم استغفرت لهم ام لم تستغفر لهم لن یغفر الله
لهم ان الله لا یهدی القوم الفاسقین این آیه در عبد الله ابی سلول و منافقان
و اصحاب او و قصه او چنین بود که چون رسول صلعم شنید که بنی مصطلق بر جمع شدند بر حرب و به پرون شد
با اصحاب خود ایشان را یافت بر سر آبی که از آنجا حیت فرود بر جا حل چون فتح کرد و بهم آورد بنو المصطلق بزیت و فتنه
و جمعی از ایشان کشته شدند و زنان و کودکان را اسیر کردند و اموال ایشان غنیمت کرد و مردم و از مسلمانان مجروح رفت
مردی از انصار از قوم عباده بن الصامت غلط کشته شد که بنات که از جمله کافران است
مردم و دین بود که مزدور از آن عمر خطاب اسبی در دست گرفته می آمد بر آب آمد و از قوم فزاره نام او جهجاه و در اسان
جهنی که خلیفه و تمیمی بود حضرت آن آواز داد که یا مشرکان مهاجرین مرد را مهاجر بیاری جهجاه آمد نام او جهجاه
ابی اوبر سیل استهزا گفت چه جاد تو انجا و عبد الله را جهجاه داد عبد الله گفت بیرت را تا بمدینه رویم که تا
از کسانی چنان آید که از خصومت باد بیاید آنگاه رو بقوم خود کرد که این شما با خود کرده اید اگر نفقه طعام با ایشان ندادی
امروز با ما خصومت نکردندی و دیگر شل با ما ایشان چنان است که گفت اسمن کلبک یأکلک سگ را فربه کن تا ترا بخورد
اگر با سگ شویم عزیزان ما ذلیلان را بیرون کنند قرین خود را خواست و تذییل رسول را و اصحاب و بیاید ارقم جوانی
بود و او کودک بود گفت چه تذییل رسول را بخواهی و اصحاب او را ذلیل بخوار قوی در قوم خویش و چه در عزت اقتدار
و مدد فرزند مسلمان و اگر که پسر از بنی بیان او تو در سستی نباشد عبد الله گفت خاموش باش کمن با زبان سگ و مرد ارقم
برفت و رسول را خبر داد عمر خطاب گفت یا رسول الله بفرما تا گردن فرزند رسول صلعم گفت چرا تو مسلمانان روی پیوسته
اند و مردم کردند بر اصحاب خود را میکشند آنگاه بفرمود تا مردم از انجا کوچ کردند و کوچ فرستاده بنزد یک رسول

یاد کرد که از این صحرا سخن نگفته ام زید ارقم دروغ میگوید و عبد الله ابی در بیان قوم خود شریف بود جمعی انصار را
که حاضر بودند گفتند یا رسول الله او برادر است و مردی عاقلت گفتار کودکی در حق وی نشنوید تو اند بود که سخن
و فهم کرده باشد و نگفته باشد رسول صلعم عذری قبول کرد و این در میان انصار فاش گشت هر زید را
ملامت کردند زید از این سخنان پشیمان شد و قیلوله نکرد گفت آنگاه گفت تا مردم با رحلها نهادند و کوچ
کردند در وقتی که رسول را مادت بنوی کوچ کرد زنگم حکام برده اسید بن حضیر پیش رسول صلعم آمد گفت در وقت
سنگ چیل فرود گفت یا اسید نشنیده ای آنچه صاحبان گفته است که چون با مدینه شویم عزیزان ذلیلان را بیرون
خواهند کرد گفت یا رسول الله عزیزی و ذلیل را اگر خواهی و بیرون کن و لیکن یا رسول الله مدارا کن قوم و کرم خود
کار فرمای و امروز در وقت که تو بمدینه آمدی قوم و تا جمع مرصع ساخته از بردن تاج سر و نشسته بر این راست
و چون قرار آمدی آن کار بگردن گشت و در چنان بیچاره که تو از وی چنان اندیشه بودی بعد الله بن عبد الله
پیش رسول صلعم آمد و گفت بفرما او رسول خدا را که فرزند من سر و کیش تو آمد و خوارج که باید نیکو کار و
شفقت تا زنی فرزند و نباشد و لیکن چون باد بن افتد و در بن ماهنه نباشد و اگر که بدین و بیا نخواهی گفت
و یا نکنم که اگر کسی بگفته کج کرده آن رو نرفته و آن شب و دیگر روز تا چاشتگاه که آفتاب گرم شد
و مردم بخشند فرود آمدند و از ماندگی و کوفتگی نخفته و رسول صلعم این راه آن که تا مردم از حدیث عبد الله ابی فارغ
آنگاه تا زید گیرا بخاطر بجای زود آمدند که آنرا بقعا گویند باد بر خواست و شتر ایشان رسول صلعم گم شد
و این در شب بود رسول صلعم گفت ایشان را سخت بر آن آفت که در مدینه کسی از زندگانی کافران بر دست گفته
کیست گفت زید بن ارقم یکی از جمله منافقان گفت عجب از جمله که چنین دهد که در مدینه حاضر آماده است
و مدینه اند که اشرف شده است بکمال رسول صلعم گفت بخدا لا کسی وعده نمیکنم که عجب دانم آنچه گویم از عجب چیزی
نگویم جبرئیل آمد و مرا خبر داد از گفتار این منافق و خبر داد که گفت در فلان شب زمان و در شاخ درختی آویخته است
برفت چنان بود که رسول صلعم خبر داد و بود و ایمان منافق نیکو نباشد چون بمدینه رسیده اند فاطمه که از جمله رسول
جبرئیل آن بود و بیشتر و بیاه ایشان بود بر دو زید در خانه نشسته بود و از نجات بیرون نمی آمد خدای تعالی
این سوره فرستاد و تصدیق زید و تکذیب عبد الله ابی سلول صلعم گفت ای زید خدای تعالی تصدیق تو و این
سوره فرستاده است چون عبد الله ابی بخواست که در مدینه شود پیش پایه پیش وی بگرفت و گفت و اصحاب
که چاکر که در مدینه شوی که عزیزان رسول صلعم و بیا باز داشت و مردم گرد شده عبد الله ابی پیش رسول صلعم
فرستاد که مرا در مدینه کن رسول صلعم گفت فرستاده که در این مدینه آید و بیرون آید و بیرون هاکرد و روز پنجشنبه
تا نده شد و بیا گفته و چون چنین آیه آمد پیش رسول صلعم و تا برای تو استغفار کند زید بگرد اینده و گفت اگر گفته

که ایمان آورده

که ایمان آورده و گفته که نماز کن نماز کردم گفته زکوة بده بدادم چیزی دیگر بماند الا که محمد را سجده
کنم خدای تعالی و چون این آیه فرستاد و گفت چون گوینده و برای صنعت بدا الی سلول را و اصحاب او که بیاید
تا رسول خدا برای شما استغفار کند و از خدا تعالی آمرزش خواهد ایشان روی خود بگردانند و سر بجنبند و تو بینی ایشان
ایشان را که اعراض کنند و گروه کشی و تکبر نمایند سوار عبد الله بگفت بر ایشان که استغفار کنی برای ایشان
و آمرزش خواهی و اگر تخلی خدای تعالی ایشان را هرگز نیامرزد و فاسقان را از بهشت نمایند قوله تعالی
هم الذین یقولون لا تنفقوا علی من عند رسول الله حتی ینفضوا ولله
خزائن السموات والارض ولکن المنافقین لا یفقهون یقولون
لئن رجعنا الی المدینة لیخرجن الاعز منها الاذل ولله العزة ولرسوله
وللمؤمنین ولکن المنافقین لا یعلمون این منافقان آنانند که میگویند که با
یکدیگر نفقه کنید بر کسانی که نزد یک رسول خدایند و گرد وی میگردند و ایشان را طعام میدهند تا از او باز نتوانند
و گرسنگی برانند و هر کجا بجای دیگر روند ایشان که این سخن میگویند نمیدانند که روزی و دست خدای
فرزندان آسمان و زمین را است و در قبضه قدرت وی است و لیکن منافقان فهم نکنند و در نیابند این
منافقان میگویند که اگر با مدینه مراجعت کنیم عزیزتر عبد الله ابی سلول خواری از مدینه بیرون
کند و آن سخن آن وقت گفتند که از غزای مصطلق باز گشتند و ایشان قبیله بودند از جمله رسول صلعم بر ایشان
و گروه بازنمود که عزت ایشان را نیست و بنی خزاعه عزت خدایرا است بقدر و نیکو عزت خدایرا با ظهور دین
بر یکدیگر آیات را و مومنان را نصرت و نصر بر کافران و گفتند عزت خدایرا است بکفایت هنگام الوکیه
علی الحق و رسول خدایرا بکفایت انا کفیناک المستهزئین و مومنان را بعلو و فتح و انتم الاعلون
ان کنتم مؤمنین و گفتند عزت خدایرا است بر بعوث و رسول است بنبوت و مومنان را بصبوت به
و از جهت ابن عباس رضی الله عنه روایت است که گفتند من شل و رسول را بر سر شی مسبوق و باشد که باشد و خدای بر سر شی
مسبوق من باشد و من شل باشد تی و باشد من که باشد خدایرا و رسول را و مومنان را است و لیکن منافقان
نمیدانند و جزاست که حسین بن فضل رحمه الله گفته که مردمان میگویند که در قرآن و تکرار هست گفت آن نیست
و تکرار آن عزت و آن آیه بخواند و لله العزة الی آخر الآیه قوله تعالی یا ایها الذین
آمنوا لا تلهکم اموالکم ولا اولادکم عن ذکر الله
ومن یفعل ذلک فاولئک هم الخاسرون وانفقوا مما رزقناکم من قبل ان یأتی
احدکم الموت فیقول رب لولا اخرتنی الی اجل قریب

فَأَصَّدَّقَ وَأَكُن مِّنَ الصَّالِحِينَ ۝ وَلَن يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا
وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ۝ ای مومنان فکر دین کنید تا نباید که مشغول کند شما را مال و اولاد شما و تصرف
کرده شما را از تمتع گرفتن ایشان در لذات دنیا و نه فرزندان شما دنیا و نه مودت ایشان و شفقت کردن
بر ایشان از ذکر خدای و یاد کردن وی و گفته اند مراد باین ذکر حج نماز است و دیگر قول تمام رجال لا تلهیهم
تجارة ولا بیع عن ذکر الله هر که این کند یعنی یاد دنیا و فرزندان خود مشغول شود و از ذکر خدای و کار آخرت
باز ماند و او از آنکه باشد که ایشان زیان کار باشند خطر آن را بحیرت فانی فریفته باشند
و آخرت را بدنیا داده باشند انکار گفت نفقت کنید از آنچه ما شما را روزی کرده ایم و شما داده ایم از زر
مال و متاع دنیا پیش از آنکه مرگ یکی از شما رسد و گوید که نفقت کنید تحسر و تاسف خورد و هر یکی از شما
گوید و آرزو خواهد که ای بار خدای چرا تاخیر نکردی و مرگ من باز پس نداشتی تا مدتی و زمانی نزدیک تا من
صدقه دادمی و از جمله صالحان و نیکوکاران بودمی و بعد از اعتبار گفت زکوة بدهید و حج کنید پیش
از آنکه سلطان مرگ شما را برسد انکار توبه قبول نکند و هیچ عمل سود ندارد و خدا گفت هیچکس نباشد
که از استطاعت دارد و حج نکند بعد بدرگاه شما رجوع کند با دنیا و بر گفته اتقوا عذاب آخرت
این سعود حق گفته باشد که فرا آن باشد که گفت نزد قرآن بتا خواهم انکار این آیه بر خواند الی قوله فاصدق و اکن من الصالحین
این الحجاج صیغه اسد قدیم و از جمله حج کند که باشیم صیغه بحر گفته که مراد از این آیه منافقانند و ایشان
باشند که تمنای رجوع کنند بدان آنکه این سوره در حق منافقان است ایشان تمنای تاخیر میکنند
بنده را وقت که مرگ باشد و اجل نیامده و مرگ هستی شخصی که اجل وی در آمده باشد
و خطاب عام است و آنچه شما میکنید چون حال چنین باشد لازم و واجب باشد ساعت غفلت
مرگ با او راجعات و گذارد حقوق سورة التغابن مکیة وهی ۱۸ آیة
این کعب گفت از سوره خدا که هر که این سوره بخواند خدا تعالی وی را از مرگ نجات دهد و از اسم

بسم الله الرحمن الرحیم

يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَىٰ
كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۝ هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنكُمْ كَافِرٌ وَمِنكُم مُّؤْمِنٌ ۚ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ
بَصِيرٌ ۝ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ ۖ
وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ ۝ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ
وَمَا تُعْلِنُونَ ۚ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ۝ تسبیح میکند خدای را سبحانه و تعالی

آنچه در آسمانها و زمینهاست پادشاهی حقیقت و ریاست نه غیر و با هم از زمین خلق و هم از زمین تصرف چون
با ولا و آفریده و هر بیانه تصرف اوست بتغییر و تبدیل و زیادت و نقصان و بآخر و فنا خواهد کرد لا بد که
ملک وی باشد و حمد و شکر و ستایش و ریاست برای آنکه جلد نافع و منفعتها از وی باشد و مضاف باوی باشد
یا بواسطه یا بی واسطه و اوست آن خدای که بر همه چیز قادر است و قادر اوست آنکه با فرید شما را از عدم بوجود آورد
بقدرت و هر چه نیکو تر باشد شما را کافر شدند و هر چه ایمان آورده اند شما را مسلمان کرد و ایمان باشد و است و مثال این
آیت قال الله خلق کل دابة فمنهم من یمشی علی بطنه ومنهم من یمشی علی رجلین چون در این آیه حادثی
بجز اعلوی نیست باید که در این آیه نیز حادث کفر و ایمان جز باشد و هیچ دلیل نیست بجبر و اراده آیه چنانکه
تاویل میکنند که خدا تعالی بنده را کافر آفرید برای آنکه کافر آفت که کفر از وی صادر شود و اینجا خلق از خدا و
میشود و کفر از بنده و خدای بنده را بر فطرت آفریده است چنانکه گفته است فطرت الله التی فطر الناس
علیها و پیغمبر گفت کل مولود یولد علی الفطرة فابواه یهودانه و ینصرانه گفت هر که که زاید بر فطرت
اسلام زایا مادر پدرش و یا جهود و ترسا کنند و در جزیره دیگر است از پیغمبر که گفت خدا تعالی فرمود خلقت
عبادی کلهم حنفاء فجاءتهم الشیاطین فاجتالتهم عن دینهم گفت بعضی از شما کسی که کافر است
و در پیش ذات در بلاء چون نشانهای وی و صفت که بنمایند آنکه خدا تعالی قادر است و آنچه دلیل است
بر بطلان قول معتزله و اثبات نبوت بر انکار نبی بر آنکه خلقنا احد باین صفت نباشد و اما سوی و کافر قرین آنکه
این اسم هست قوی باشد خارج و آن انکار گفت خدا تعالی آنچه شما میکنید آگاه است و هم حوادث فعل این کفر و ایمان
و غیر آن بنده کان کرده اند یا فرموده آسمانها و زمینها بحق نه باطل یا بر فرمود صحیح و حکمت تمام و شما را مصور کرد و نیکو ساخت
صورت شما را نیکو کرد اینه با نکه نیکو تر و زیباتر آفریده دلیل بر قدرت که او توانا کند که با یست صورت تن
صورت حیوانی دیگر بود و اگر هیچ حیوانی نیکو تر از انسان نبودی تمنا کرده اند گفت با وست بازگشت همه خلقان
بسوی او آنچه در آسمانها و زمینهاست و پنهان سازد آنچه شما آشکارا میکنید و آنچه آشکارا میکنید او بنگه داند
آنچه در ضمایر شما و سینها شماست و این جمله که گفت دلیل میکند بر آنکه از کلیات و جزئیات هیچ چیز از علم او بیرون
نیست و هیچ بر وی پوشیده نیست و خود و آفت که از وی خبر کند و از ضمایر و از انکار بحال و پرسند
قوله تعالی ألم یأتکم نبؤا الذین کفروا من قبل فذاقوا وبال أمرهم
ولهم عذاب ألیم ۝ ذلک بأنه کانت تأتیهم رسلهم بالبینات
فقالوا أبشر یهدوننا فکفروا وتولوا واستغنی الله ۚ والله غنی
حمید ۝ خبر آیا نیامد و معلوم شما نگشت خبر آنانکه پیش از شما بودند از کافران که با پیغمبران ایشان دشمنی کردند

ایشان ایمان نیاوردند بحجت بر ایشان لازم شد و سزای حق عذاب شدند تا لا بد بر وبال و سزای کار خود از کفر و
معاصی چشیدند در دنیا و ایشان را عذابی دردناک باشد در آخرت انکار علت عذاب ایشان و سبب آن را بیان کرد تا کسی گمان
نبرد که آنچه بر ایشان رفت بی سبب و جرم بود گفت آن عذاب که بایشان رسید بسبب آن بود که رسولان ایشان که ما فرستادیم
بایشان آمدند با آیات و معجزات ایشان ایمان نیاوردند و انکار ایشان کردند گفتند آیا آدمی از جنس ما هدایت کند
و رسالت و گذارد پیغام با آنچه ما فرشتگان با ما نیامده و رسالت نگذارد آنرا انکار کردند که رسول آدمی باشد
آنرا انکار کردند که سنگی را چوبی خدای باشد اندیشه کردند تا بدانند که چوب و سنگ خدای را نشاید و شایسته
رسالت بطلان خدا تعالی آنرا باید که اگر فرشتگان و فرشتگان ایشان را در نظر نیامدی و کار بدو رسالت آدمی بود چنانکه
گفت ولو جعلناه ملکا لجعلناه رجلا و ایشان را هم سوال با آن بود و ایشان با معجزات که از پیغمبران دیدند ایمان
نیاوردند و کافر شدند و از ایشان برگشتند بخدای تعالی باطل و آن است و بر ایمان و طاعت خدای تعالی هیچ اعتبار
نیست و اعتبار بدیشان و سوده و قوله تعالی زعم الذین کفروا أن لن یبعثوا
قل بلی وربی لتبعثن ثم لتنبؤن بما عملتم ۚ وذلک علی الله یسیر ۝ فآمنوا
بالله ورسوله والنور الذی أنزلنا ۚ والله بما تعملون خبیر ۝ یوم یجمعکم
لیوم الجمع ۚ ذلک یوم التغابن ۚ ومن یؤمن بالله ویعمل صالحا یکفر
عنه سیئاته ویدخله جنات تجری من تحتها الأنهار خالدین
فیها أبدا ۚ ذلک الفوز العظیم ۝ دعوی کرده آنانکه کافر شدند که ایشان را بر نخواهد
انگیخت و زنده نخواهد کرد اینه بگو بلی بخدا قسم که آنچه خواهد کرد و بر پرده کاین که شما را بانگیزد
از گورها و زنده کرده اند پس از آنکه خبر دهند شما را بآنچه کرده باشید از نیک و بد و جزا کرده اشما را بر اشیا
و این بر خدا تعالی سخت آسان است پس ایمان آورید بخدا و رسول و بآن نور که با وی فرستادیم یعنی
قرآن و بر آن قرآن نور خواند که خلقان بوی راه یابند چنانکه بر روشنی طریق و راه یابند و خدای
بدانچه میکنید دانا و آگاه است شما را آن روز که جمع کند شما را بیاد کاه جمع باشند و آن روز قیامت است و آن روز تغابن باشد
که در آن روز که خلق اولین و آخرین در آن روز جمع باشند و آن روز قیامت است و آن روز تغابن باشد
که هر یکی بر غبن بیند هر یکی بر حظ خویش و بهره خویش حسرت و پشیمانی خورند اگر کافر باشد که بدی چرا ایمان نیاوردم
و اگر عاصی باشد که بدی چرا معصیت کردم و اگر نیکو باشد که بدی چرا طاعت نکردم و عبادت در زیادت نکردم
تا نصیب من از بهشت بیشتر بودی از آن پیغمبر صلعم روایت کرده که در قیامت هیچ بنده نباشد که او را در بهشت
منزلی است که جای وی در دوزخ بود نباید اگر ایمان نیاورده تا نکرده زیادت کرده و بر این یوم التغابن بدان آنکه

در این روز زیان و بیهوده پیدا شود غبن حقیقت آنست که در کار آخرت نه آنکه در دنیا و اگر چه عظیم بود بسبب هر که
اسرار دنیا بدی غبن نزد و فرو آن غبن و باطل ظاهر شد و این شخص که باشد آنکه کسی ایمان آورد
و عمل صالح کند که هر که ایمان آورد و کار نیکو کند خدا تعالی و بر او فرا دهد نیکوی که در دنیا و آخرت
زیان باشد و بهشتها جاوید باشند و بهشت آن فوز عظیم است و هر که کافر شد قوله تعالی
والذین کفروا وکذبوا بآیاتنا أولئک أصحاب النار خالدین فیها
وبئس المصیر ۝ و آنانکه بخدا کافر شدند و بدین رسول و آنچه آنان آورده اند
دوزخ اند و در دوزخ جاوید باشند و بد بازگشتی است دوزخ کافران قوله تعالی ما أصاب
من مصیبة إلا بإذن الله ۗ ومن یؤمن بالله یهد قلبه ۚ والله بکل
شیء علیم ۝ وأطیعوا الله وأطیعوا الرسول ۚ فإن تولیتم فإنما علی رسولنا
البلاغ المبین ۝ الله لا إله إلا هو ۚ وعلی الله فلیتوکل المؤمنون ۝
خبر دهید که هیچ مصیبت نرسد مگر بسوی خدا تعالی و فرمان خدا تعالی از آنچه
تعلق بخدا تعالی دارد از بیماریها و بخوری و مصیبت و فقر و غنی و تنگی و هر که بخدا تعالی ایمان دارد
و خدا را بشناسد و بفهمد که آنچه از قبل خدا تعالی بود بر هر که صلاح وی در آنست خدا تعالی دل وی
را نماید و راه هدایت کند که تا دل وی روشن گردد و طاعات و خیرات در زیادت عمل اصلاح
کند و نماید دل وی را بحکم استرجاع تا انا لله و انا الیه راجعون بندگان اند و آن راضی شود و تسلیم شود
و اگر بدی گفت راضی نماید دل وی را بصبر و شکر و اجر و تسلیم کند و بحق بر خدا گفت که اگر ایمان
نیاورد که آنچه بوی خواهد رسید از وی دیگر بود و آنچه بوی نخواهد رسید هرگز بوی نرسد و خدا تعالی
عالم است و خدا را طاعت دارید و رسول و یا فرمان برید که اگر برگردید و پشت بفرمان خدا و رسول کنید
و بالا آن راجع با شما باشد رسول را نیاید بر پیغام رسانیدن و کار وی جز این نیست خدا تعالی
آنکه جز او خدایی نیست بر خدا تعالی باید که توکل و اعتماد کنید مومنان نه بغیر وی قوله تعالی یا أیها
الذین آمنوا إن من أزواجکم وأولادکم عدوا لکم فاحذروهم
وإن تعفوا وتصفحوا وتغفروا فإن الله غفور رحیم ۝ إنما أموالکم وأولادکم
فتنة ۚ والله عنده أجر عظیم ۝ ای مومنان که در دل شما کافر زنان شما کافر اند و فرزندان
که دشمنان شما اند از ایشان بحذر کنید و از بد و وفا با ایشان حذر کنید و این آیه در حق کسان آمد که خواستند تا هجرت
کنند و آن که با مدینه شوند و دوستی زن و فرزند و اسباب و اولاد ایشان کرد ایشان شد از جهت ایشان عوض شد تا مگر

الا بجهود که روی خدا و اهل و مال و فرزندان بعد که خواستی که هجرت کنند ایشان در بیت رو بکرسیته ی و دشمنی
کرده ندی و گفته و ای تو چکی نه کیم و زنده کافی بی تو چگونه باشد اما در هجرت هاکری خدا تعالی این آیه فرستاد
وکت قول ایشان مشتری و متابع ایشان باشیه چون جا غوبه رفته فقه علم و شریعت می آموخته
و با پیه و شریعت ایشان رو بکرانی زیاده می شد ایشان فرزندان و زنان خود را میر نجانیدند و معتوب می
کردند و بکشته ما از هجرت کرده شما منع کرده بتا از علم و شرف باز ماندیم خدا تعالی کفت با این هر که ایشان
کرده با شما اکر شما عفو کنید و ان کناه ایشان ندکه رو و آنها بپوشید و بیامرزید و مطالبه و مواخذه
نکنید ایشان را خدا تعالی آمرزنده و مهربان است کناه شما بیامرزد و بشما رحمت کند انکاه کفت بجهت
که اموال شما و خواسته شما و فرزندان شما بلایی و فتنه اند شما را و بسبب اقامه دن شما از کناهان نه ترک
منع بکنید و بر کسب حرام میدارید و منع حق نمیدارید یعنی بسبب ایشان این چند از شما واقع میشود و در آیه اول
کفت انما اموالکم و اولادکم فتنة بیان آنکه همه زنان و فرزندان دشمن نیستند یعنی از ایشان دشمن باشند
و در آیت دوم من بیان و در کفت انما اموالکم و اولادکم فتنة بیان آنکه مال و فرزندان همه کس فتنه باشند
و دشمنی از ایشان نیامده است که عبد الله سعود کفت کمی بیه اللهم انی اعوذ بک من الفتنة بر آنچه کس
باشد از شما که او کرفتار نباشد بزن و فرزند و مال و دیکر جنب کمی بیه اللهم انی اعوذ بک من ضلالات
الفتن بعد الحمی کفت رفتم رسول صلعم بر منبر خطبه میکرد الحسن و الحسین علیهما السلام و ایشان
پیراهنها سرخ پوشیده الحسن را پای در آمد بیفتاد رسول صلعم خطبه قطع کرد و از منبر بزیر آمد و ایشان را
بکرفت و بمنبر برد و بعد از خود نهاد انکاه کفت صدق الله العظیم حیث قال انما اموالکم و اولادکم فتنة
دم عمل نداشت که این کودکان را بکرفتم انکاه با خطبه رفت و قال تعالی و اعلموا انما اموالکم و اولادکم فتنة
و بدانید که و ثواب عظیم نیابید که شما را مال و فرزندان باشد که از ان نزد یک خدا است سمع کنید
قوله تعالی فاتقوا الله ما استطعتم و اسمعوا و اطیعوا و انفقوا خیرا
لانفسکم و من یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون
ان تقرضوا الله قرضا حسنا یضاعفه لکم و یغفر لکم و الله
شکور حلیم عالم الغیب و الشهادة العزیز الحکیم ترسید از خدا
تا فرمان و هر آنچه توانید و چه وجه و وسع و طاقت شما است کناه و فسق و بد کرداری و خدمت
و میان جان خود بینید و آنچه شما را میفرماید و از آنچه نهی کند و بجوی که شما را فرموده است و واجب
کرده اینده و بکنید آنچه بهتر است و نیکوتر و نافع تر شما را و آن آنست که خدا تعالی شما را بان فرموده و نهایه کرده

این بود که

این بود که نفقه کنید و بجوی و بر اخود بعضی از شما است و بعضی از آله است چنانکه کفت ان ترک
خیرا الوصیة بعضی از آله و بعضی از بخل و از آنها باشد که ایشان دشمنان اند و ظفر یافتکان
باشند انکاه کفت اکر قرض دهید خدا را قرضی نیکو خدا تعالی آنرا زیاده دهد و بر شما بیامرزد تا
هفتصد با اضعاف مضاعف برساند و بر شما بیامرزد و خدا تعالی بسیار دهنده و بردبار است بکنه با شما از نیکوی
آنچه بافت نمایید و بشکر و جزای احسان از داده ثواب عظیم جسیم است با کثرت معاصی شما بعفو بکرده
تجمیل کننده و انتهی پس ابتدا و آشکارا و نهان عزیز است که کس دیا نه بکند حکیم است که هر چه
کند و فرماید بر وفق صواب و حکمت باشد سورة التحریم مدنیة دوازده آیت
ای بنکب کفتند رسول صلعم که هر که این سوره بخواند چون بمیرد بیست رسول صلعم مرده باشد الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم

یا ایها النبی اذا طلقتم النساء فطلقوهن لعدتهن و احصوا
العدة و اتقوا الله ربکم لا تخرجوهن من بیوتهن و لا یخرجن
الا ان یاتین بفاحشة مبینة و تلک حدود الله و من یتعد
حدود الله فقد ظلم نفسه لا تدری لعل الله یحدث
بعد ذلک امرا اف ای پیغمبر کفت آیه در حق رسول صلعم آنکه حفصه را طلاق داد و فرمود که باز رجعت کن
و رجعت کن کفت و بعد از آنکه زن خود را طلاق داد در حال حیض رسول صلعم فرمود که باز رجعت کن
و رها مکن تا پاکیزه شود انکاه اکر خواهی طلاق فرمود پیش از آنکه با وی خلوة کنی و اکر خواهی بدارش
و طلاق مده و بیا بی بیمی طلاق داده نه چنین بدهید عبد الله رسول صلعم روایت کرده که دشمن ترین
چیزی که خدا تعالی دارد از چیزها طلاق حلال است و ابو داود نیز علی صلعم روایت کرده از رسول صلعم که تزوجوا و لا
تطلقوا فان الطلاق یهتز منه العرش زن کنید و طلاق مدهید که عرش از طلاق بلرزد و ثواب از رسول صلعم
روایت کرده که هر زنی که بی سبب از شوهر خود طلاق خواهد بهشت بر وی حرام باشد انس مالک روایت کرده
از رسول صلعم که احلف بالطلاق و لا استطلف به الاسانق بطلاق سوکند نخورید و نه دهید الا منافق
خدا تعالی نامی کرده اینه پیغمبر را و خطاب بسبیل عموم کرده اما وی است و به خطاب داخل باشند کفت ای
پیغمبر چرا حرام کردی تو ذات تو که طلاق دهید زنان خود را طلاق دهید ایشان را بر ان زنان عدة
ایشان در طهر یعنی که در ان طهر ایشان مقاربت نکرده باشند و خلوة نساخته باشید بر ان یکی آن طهر از
جمله عدة ایشان است و عدة زن سه پاکی است بعد از شوهر و بی طلاق دهد و آن یک پاکی که

این بود که نفقه کنید و بجوی و بر اخود بعضی از شما است و بعضی از آله است چنانکه کفت ان ترک
خیرا الوصیة بعضی از آله و بعضی از بخل و از آنها باشد که ایشان دشمنان اند و ظفر یافتکان
باشند انکاه کفت اکر قرض دهید خدا را قرضی نیکو خدا تعالی آنرا زیاده دهد و بر شما بیامرزد تا
هفتصد با اضعاف مضاعف برساند و بر شما بیامرزد و خدا تعالی بسیار دهنده و بردبار است بکنه با شما از نیکوی
آنچه بافت نمایید و بشکر و جزای احسان از داده ثواب عظیم جسیم است با کثرت معاصی شما بعفو بکرده
تجمیل کننده و انتهی پس ابتدا و آشکارا و نهان عزیز است که کس دیا نه بکند حکیم است که هر چه
کند و فرماید بر وفق صواب و حکمت باشد سورة التحریم مدنیة دوازده آیت
ای بنکب کفتند رسول صلعم که هر که این سوره بخواند چون بمیرد بیست رسول صلعم مرده باشد الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم

یا ایها النبی اذا طلقتم النساء فطلقوهن لعدتهن و احصوا
العدة و اتقوا الله ربکم لا تخرجوهن من بیوتهن و لا یخرجن
الا ان یاتین بفاحشة مبینة و تلک حدود الله و من یتعد
حدود الله فقد ظلم نفسه لا تدری لعل الله یحدث
بعد ذلک امرا اف ای پیغمبر کفت آیه در حق رسول صلعم آنکه حفصه را طلاق داد و فرمود که باز رجعت کن
و رجعت کن کفت و بعد از آنکه زن خود را طلاق داد در حال حیض رسول صلعم فرمود که باز رجعت کن
و رها مکن تا پاکیزه شود انکاه اکر خواهی طلاق فرمود پیش از آنکه با وی خلوة کنی و اکر خواهی بدارش
و طلاق مده و بیا بی بیمی طلاق داده نه چنین بدهید عبد الله رسول صلعم روایت کرده که دشمن ترین
چیزی که خدا تعالی دارد از چیزها طلاق حلال است و ابو داود نیز علی صلعم روایت کرده از رسول صلعم که تزوجوا و لا
تطلقوا فان الطلاق یهتز منه العرش زن کنید و طلاق مدهید که عرش از طلاق بلرزد و ثواب از رسول صلعم
روایت کرده که هر زنی که بی سبب از شوهر خود طلاق خواهد بهشت بر وی حرام باشد انس مالک روایت کرده
از رسول صلعم که احلف بالطلاق و لا استطلف به الاسانق بطلاق سوکند نخورید و نه دهید الا منافق
خدا تعالی نامی کرده اینه پیغمبر را و خطاب بسبیل عموم کرده اما وی است و به خطاب داخل باشند کفت ای
پیغمبر چرا حرام کردی تو ذات تو که طلاق دهید زنان خود را طلاق دهید ایشان را بر ان زنان عدة
ایشان در طهر یعنی که در ان طهر ایشان مقاربت نکرده باشند و خلوة نساخته باشید بر ان یکی آن طهر از
جمله عدة ایشان است و عدة زن سه پاکی است بعد از شوهر و بی طلاق دهد و آن یک پاکی که

در ان طلاق داده از این جمله باشد و این مذهب اهل البیت است علیهم الصلوة و السلام و مذهب شافعی
موافق این است کفته اند که مراد این است که طلاق دهید ایشان را در حالی که در عدة خود آورده باشند
یعنی در طهری که در عدة حیض آورده باشند و بر این وجه عدة حیض باشد و این مذهب ابو حنیفه باشد
که قرائت یک و حیض است انکاه فرمود که و احصوا العدة بجمله و بشمرید و نکاه دارید که زنان در این
عدة که عدة طلاق رجعی است بر شوهر شان حق نفقه و سکنی است و شوهر را نرسد که حق ایشان
و منع کرده از شوهر کرده و بترسید از خدای تعالی که خدا تعالی اقرب کارهاست و بر وی کارهاست
و مخالفت او مرد نواهی و در احکام شریعت و این زنان را که در عدة باشند از خانهای ایشان که در انجا
ساکن بوده باشند پیش از عدة یعنی از خانهای شوهران بیرون نکنید و نه بیرون شوند از خانهای
شوهر خود که طلاق داده باشد تا انکاه که ناشایستی بدید کرده باشد و از عدة بیرون آید ایشان را از خانه
بیرون نکنند و نه بیرون شوند از خانه شوهر که فاحشه کرده باشد سزاوار فاحشه که موجب اخراج
باشد خلاف کرده اند بعضی کفته که زنا است چون زنا بدید دست شود برای حد بیرون آورند و بیرون آرند ایشان
خانه و توقف نکنند تا انکاه که عدة بیرون آید قتاده کفت زشتی زبان که طلاق
دهد زشتی باشد و بد سکنی زن عدا بر شوهر کفت کمترین فاحشه و آن باشد که خویشان مرد را
بزنا بیخاند و این موجب آن باشد که وی را از خانه بیرون کنند و این جمله که در حدهای خدا است
خداوند است و این احکام و نواهی است هر که از حدهای خدا که احکام و اوامر و نواهی است تعدی
کند و بر نفس خود ظلم کرده باشد یا بکه خود را مستحق عقاب کرده باشد و ثواب خود را دور کرده باشد
انکاه کفت لا تدری لعل الله یحدث بعد ذلک امرا آن نمیدانی که امری حدث بر آن نهادیم باشد که خدا تعالی بسبب ایشان کاری پدید آورد برای
شوهر انکه اندوه و دل و دیده ایشان را رجعت کند و باز رود بسبب آنکه عزم طلاق کرده باشد
قوله تعالی فاذا بلغن اجلهن فامسکوهن بمعروف و اشهدوا
ذوی عدل منکم و اقیموا الشهادة لله ذلکم یوعظ به من کان
یؤمن بالله و الیوم الآخر و من یتق الله یجعل له مخرجا
و یرزقه من حیث لا یحتسب چون این زنان که عدة دارند و بعد شما باشند
چون باجل خود رسند و اجل عدة و نکاه باشند باشند اما نزدیک باشد که در کذرند و این شما را احتیاج
است اکر خواهید نکاه دارید ایشان را بنیکوی بمعروف رجعت کنید و رها دارید ایشان را بر وجه است
و اکر خواهید از ایشان مفارقت کنید بنیکوی بکذارید تا از عدة بیرون آید و حقی دیکر کنید اکر خواهید

تا که در اندرون عدت باشند اختیار شما است چون از عدت بیرون آیند اختیار ایشان است که خواهند
زن شما باشند و اکر خواهند نباشند و مراد بمعروف مقتضی شریعت است یعنی نکاه دارید ایشان را با بخیر
شود ایشان را نفقه و کسوه و سکنی و جز آنچه بایشان تا از عدة بیرون آیند و مالک کفته
کرده اند و رجعت بکنید بشاهد و فرمود شما را شاهد تا شوهر نکند و در بیع باشند انکاه فرمود که و رد عدل
از کنید بر طلاق داده و این بنزدیک اصحاب ما است که از شرایط صحت طلاق اشهاد است و ظاهر
امر بوجوب باشد یعنی و امر قرآن و سنت بنزدیک اصحاب ما و اکر کفته اند مراد اشهاد مراجعت است باید کفت
که این امر است بوجوب بتنهایی فرقه و اکر بر وجه و صل کنند دیکر واجب باشد و در دیکر سنت بود و هر کس
رابعه قرآن شناخت و نیافت که باین آیت که در وجوب اشهاد بر نکاح بر آنکه کفت مراد اشهاد است
بر رجعت و این نام فتوی الا بر آنکه بعضی بر یقین کند بر آنکه آیت بعضی است بر رجعت چون طلاق
و لا تخصص معنا انکاه کفت و اقیموا الشهادة لله و کواهی قائم کنید برای خدا تعالی و نیاز و نه برای
مخلوقان از مرجع آنکه حق و این امر است بسبیل وعظ جمله مکلفان کفت آن وعظ بدین فرمود
بجهت و مانا بقامت شهادة من کان یؤمن بالله الکی را که بخدا تعالی ایمان آورده و بروز قیامت
اکر چه آن وعظ هکذا نابود از مومنان و کافران چون مومنان بآن متعظ شدند و نفع کرفتند ایشان را
تخصیص کرد انکاه کفت هر که از خدا تعالی بترسد و طلاق سنت دهد و در ایقاع طلاق و کواه آن احتیاط
کند برای وجه که فرموده اند طلاق دهد و کواه بکیرد و از ترک واجبات و ارتکاب منهیات حذر کند
خدا تعالی از هر کاری بجهت و از هر اندوه و عظیم که باشد بیرون آید و بدید آرد و از میان بلاهای دنیا
و آخرت بیرون آرد و روزی دهد او را بجا که علم ندارد و در حساب نیارد منسوب کفته آیه در حق عوف
بن مالک اشجعی و سبب آن بود که پسر ایشان را اسیر کرده بودند نام وی سالم بن عوف بنزدیک رسول صلعم و کفت
یا رسول الله حال فرزند من اینست و مرا وی ندارم که وی را نه بدیه کم رسول صلعم کفت بزد یکی از
چیزی نیست الا بدهام بر دیوار بعیر کاه و تقوی را کاه بنه و صبر کن و بسیار بکوی که لا حول و لا قوة الا
بالله عوف بازکشت و با او فرزند کفت که رسول صلعم این بفرمایید مادر کفت یکی فرموده است ایشان
تقوی و بعیر کاه پس کرفته و بیوسته کفت لا حول و لا قوة میکفته پسر با مادر بکرد و بر پسر سالم
شکار کاو فایل یافت ان بنه بجست و بکاه در آمد کله اشتر و بدید کله کفت بجاه اشتر ایشان را بیاورد
با خود و ایشان بآن توانکر شدند فذلک قوله و من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب
عبد الله بن عباس کفت یکروز رسول صلعم این آیه بخواند انکاه کفت یجعل له مخرجا این شما را از دنیا و مخرجی

دهند از نعمتهای دنیا و از غنیمتها و هر که و از شما بدهد در قیامت حسن ابن امصلی گفت هر که از خدا بترسد
در ادای فرایض او را خروج نمایند از عقاب روز قیامت و روزی دهد و بر آنچه داده باشد ابو حنیفه
روایت کرده که حسن گفت در کتاب خدا بترسم آیتی که اگر مردمان بدان کار کنند ایشان را کفایت باشد
آنگاه این آیه بخواند و تکلیف کرد در جزاست که مردی نزد یک عمر آمد گفت مرا علمی ده و بر اکتفا تو قرآن
دانی گفت نه گفت برو قرآن بیاموز تا آنگاه بیاموزم که اهل یمن بقرآن دانان نیستم آن مرد رفت
بدین علم و قرآن بیاموخت چون باین آیه رسید که وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ
لَا يَحْتَسِبُ از عمر طمع برید و باز پیش عمر رفت تا وقتی که عمر را دید گفت چه کردی قرآن آموختی گفت
آموختم گفت بیا تا ترا علم دهم گفت نخواهم گفت چرا گفت زیرا که هر قرآن از علم فارغ شدم و مستغنی شدم گفت
آیتی قرآن مرا بس آمد که مرا از تو و غیر تو مستغنی کرد و هر که بترسد وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ
مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ قوله تعالی وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ
بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا و هر که بخدا تعالی توکل و اعتماد کند و توکل بکرم
و عنایت وی کند خدا تعالی وی را بس باشد که وی کفایت حاجت و حرز رعایت او باشد عبد الله بن عباس
گفت از رسول صلی الله علیه و سلم شنیدم که هر که از استغفار بسیار کند خدا تعالی وی را از غمها بیرون آرد از هر تنگی وی را فرج دهد
و روزی دهد وی را از آنجا که گمان نبرد و هر که بخدا تعالی توکل کند و با او استوار باشد دشمن سرکش و درشت
و بیت و خدا تعالی وی را کفایت کند از کارها بدرستی که خدا تعالی برسد بآنچه خواهد از کارها خود و هیچ وی را
مانع نتواند شد عبد الرحمن مانع گفت چون این آیه آمد صحابه گفتند ما توکل بخدا تعالی کردیم تا کفایت
کند کارها ما را بآنچه داشته است فرو گذاشته و محافظت کرده اند خدا تعالی از بهر این آیه فرستاد
إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ یعنی فیکم و علیکم خدا تعالی قضا خود براند و شما و هر چیزی را اندازه و
اندازه نهاده است که با بخار برسد یعنی که هر که بر وی تنگ شده و اگر نکند قضا خود براند جز آنست که هر که
توکل کند بر آنچه کرده است و بزرگ و عظیم اثر دهد قوله تعالی وَاللَّائِي يَئِسْنَ
مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسَائِكُمْ إِنِ ارْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ
وَاللَّائِي لَمْ يَحِضْنَ وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ
حَمْلَهُنَّ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا ذَلِكَ
أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ إِلَيْكُمْ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُعْظِمْ
لَهُ أَجْرًا و آن زنان که قوبیده شده باشد و حیض ایشان منقطع شده اما شما ندانید و شک باشد

که قطع شده

که قطع شده حیض ایشان از جهت آنست از بیماری یا از علتی بکراست و این در شک و زنی بود
که کم از چهار سال باشد و گفته اند بچهار سال و از پیش از این هم از نیکو بود چون حیض نه بیند و کسانی که در سن
و باشند حیض نیست عدة ایشان سه ماه باشد بعضی بر گفته که این ترتیب و شک در عدة ایشان است
بعضی گفته اند حکم ایشان و عدة ایشان سه ماه باشد بعضی بر گفته و الائی لم یحضن و اما ایشان را حیض
نیفتاده باشد از سن خرد و سال و هر زنان ایشان را حیض افتاده باشد عدة ایشان هم سه ماه باشد
و اما زنانی که باردار باشند و خداوند آن حمل عدة ایشان آنست که وضع حمل کنند از عقب طلاق یا بهنه
و اما کنیزکان خود که دنا ما عدة زنان آنست که شوهرش متوفی شود عدة و اجب الاجلین باشد اگر از دو
چهار ماه و ده روز وضع حمل کنند چهار ماه و ده روز تمام کرده اند و اگر چهار ماه و ده روز گذشت و وضع حمل کرده تا
وضع حمل کنند از عدة بیرون نیاید و نزد یک مخالفان فرقی نیست در بیان آنکه عدة از وفات باشد
یا از طلاق که بوضع حمل هر دو صورت از عدة بیرون آید بسبب اختلاف کرده اند نزد یک اصحاب ما غایة
عدة یا از نزد ماه باشد و نزد مالک واحد و یک قول شافعی آنست که یکسال باشد و مذهب
اهل عراق آنست که چون یک حیض بدید بحیض عدة نتواند داشت و اگر شوهر ده سال توقف باید کرد
تا آنگاه که از حیض آیس شود آنگاه سه ماه عدة باشد این قول دولت شافعی را و اصحاب ما در این
قول کرده اند آنکه گفت وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ هر که از خدا تعالی بترسد در کارها بفرمان وی رود خدا تعالی کارهای وی
آسان کرده اند این امر و فرمان خداست که فرستاده است از احکام عدة زنان و طلاق و حیض ایشان
و هر که از خدا تعالی بترسد در عمل کرده بآنچه بیان کرده است و فرستاده است و محافظت کند بر حقوق
که واجب باشد بر وی از سکونت دادن و نفقه کرده خدا تعالی گناهان وی را کفر کرده اند و فزوده اند در قیامت
نزد او بزرگ باشد و ثواب بسیار و بزرگ کند قوله تعالی أَسْكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ
سَكَنْتُمْ مِنْ وُجْدِكُمْ وَلَا تُضَارُّوهُنَّ لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ وَإِنْ كُنَّ
أُولَاتِ حَمْلٍ فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتَّى يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ
فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَأْتَمِرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ وَإِنْ تَعَاسَرْتُمْ فَسَتُرْضِعُ
لَهُ أُخْرَى لِيُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ وَمَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ
فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ
عُسْرٍ يُسْرًا خویشتن را که هست ایشان را در جایی که شما ساکن باشید و بیم از آن مکان و مسکنی که دیگر شما و وسع طاقت شما باشد

وان کن

و ایشان را ضرر مرسانید و بجایی نبرید نفقه و تقصیر مکنید و مسکن تا کار بر ایشان تنگ شود و بر باشند
از خانهای شما بیرون شوند و این را علت ساخته باشید در قطع نفقه و اگر آن زنان طلاق داده باشند
باشند ایشان را نفقه بدهید تا آنگاه که وضع حمل کنند و درین سخن خلاف نیست اگر طلاق رجعی
باشد و اگر باین اما اگر عدة وفات باشد و زن حامله باشد نزد یک ما هم نفقه و مسکن واجب
باشد تا وضع حمل از اصل تر که و نزد یک شافعی و ابو حنیفه نفقه از و نصیب وی کنند از میراث
چون وضع کرده اند اگر فرزندی را برای شما شیر دهند نزد ایشان با ایشان ده هید از برای شیر دادن و بعضی
گفته اند این حکم مخصوص است بزنان طلاق داده ایشان چون وضع حمل کنند و مصلحت زوجیت
میان ایشان منقطع شود برای شیر دادن فرزند اجرت مثل آن با ایشان دهید و یکدیگر را فرمان برید
و کارهای شما بر نیکی و بیان بمعروف و نیکوی و بعضی با یکدیگر یکدیگر ساخت کنید خطاب با مردان
و زنان است بدانید که اجرت دادن مکار کنید و اگر زنان باید که حق کنند فرزند از آن هر دو است هر
دو فرزند شریک اند یعنی که یکدیگر حق کنند پدر اجرت داده مکار کند و مادر چون زنی باید از برای
پدر شیر دهد آنگاه امر کرد و گفت تو انگر باید که از توانگری و دست رس خود نفقه کند
بحسب آنچه لایق او باشد و آنکس که رزق بر وی تنگ باشد و فراخ دستی ندارد که نفقه کند از آنچه خدای
وی را داده است بحسب وسع و قدرت خویش که خدا تعالی تکلیف نکند هیچ نفسی را مگر بقدر
و اندازه آنچه وی را داده باشد از نفقت و توانگری و این مثل آنست که در آیتی دیگر فرموده و بعضی
علی الوسع قدر و علی المقتر قدر و زود باشد که خدا تعالی بعد از درویشی و تنگدستی بنده را توانگر و
فراخ دست کند و رزق بر وی بگشاید و این وعده است که خدا تعالی داده است شوهران
درویش را بتوانگری و وعده خدا تعالی خود بود و خلاف نباشد قوله تعالی وَكَأَيِّنْ
مِنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ فَحَاسَبْنَاهَا حِسَابًا
شَدِيدًا وَعَذَّبْنَاهَا عَذَابًا نُكْرًا فَذَاقَتْ وَبَالَ أَمْرِهَا
وَكَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا خُسْرًا أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا
فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا رَسُولًا
يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ
إِلَى النُّورِ ای بسا دیه و شهرها که خدا تعالی و فرمان وی عاصی شدند و از سر عنق و تکبر از فرمان خدا تعالی

بیمزان

و بیمزان و عاصی کردند و از مخالفت و عصیان از حد در گذشتند ما ایشان را حساب سخت کردیم مستقصی را لحظه
ما شما را خراج کرده است برای آنکه واقع خواهد شد و بود و فرا خواهد بود تا بینید آنچه واقع شده است و بوده
یعنی ما ایشان را عذاب سخت کنیم و باستقصا بپرسیم و حساب با ایشان مناقشه کنیم و ایشان را عذاب کنیم سنگ و سخت
و شاید که مراد این بود که ایشان را عذاب سخت کنیم در دنیا یعنی قلیل و کمتر اعمال ایشان در حقایق و بعد از بعث کنیم
و کردیم ایشان را در دنیا بقحط و تیغ و انواع مصایب و در آخرت عذاب کنیم ایشان را عذاب منکر بر پیچیده
اهل آن دیه وبال کار خود و عقوبت کرده از خود و بود و سرانجام کار ایشان خسران در دنیا بکار و خدا تعالی
بساخت برای ایشان در قیامت عذابی سخت بر ایشان اب مقتول و خداوند آن خرد از حال و آن ایشان
اعتبار کردید و بینید که در آن عذاب بر ایشان چه رسید و در آخرت چه خواهد رسید از شر آنچه ایشان
کرده تا حذر کنید و از خدا تعالی و مخالفت وی و رسول وی بترسید ای کسانی که خدا تعالی فرستاده است
یعنی قرآن که آیات آن ذکر و پند است و موعظه و شرف شما چنانکه گفت و انه لذکر لک و لقومک
یا فرستاده خدا تعالی و بنا بقحط و تیغ و انواع مصایب و در آخرت عذاب کنیم ایشان را عذاب منکر بر پیچیده
اهل آن دیه وبال کار خود و عقوبت کرده از خود و بود و سرانجام کار ایشان خسران در دنیا بکار و خدا تعالی
بساخت برای ایشان در قیامت عذابی سخت بر ایشان اب مقتول و خداوند آن خرد از حال و آن ایشان
اعتبار کردید و بینید که در آن عذاب بر ایشان چه رسید و در آخرت چه خواهد رسید از شر آنچه ایشان
کرده تا حذر کنید و از خدا تعالی و مخالفت وی و رسول وی بترسید ای کسانی که خدا تعالی فرستاده است
یعنی قرآن که آیات آن ذکر و پند است و موعظه و شرف شما چنانکه گفت و انه لذکر لک و لقومک
یا فرستاده خدا تعالی و بنا بقحط و تیغ و انواع مصایب و در آخرت عذاب کنیم ایشان را عذاب منکر بر پیچیده
اهل آن دیه وبال کار خود و عقوبت کرده از خود و بود و سرانجام کار ایشان خسران در دنیا بکار و خدا تعالی
بساخت برای ایشان در قیامت عذابی سخت بر ایشان اب مقتول و خداوند آن خرد از حال و آن ایشان
اعتبار کردید و بینید که در آن عذاب بر ایشان چه رسید و در آخرت چه خواهد رسید از شر آنچه ایشان
کرده تا حذر کنید و از خدا تعالی و مخالفت وی و رسول وی بترسید ای کسانی که خدا تعالی فرستاده است
یعنی قرآن که آیات آن ذکر و پند است و موعظه و شرف شما چنانکه گفت و انه لذکر لک و لقومک
یا فرستاده خدا تعالی و بنا بقحط و تیغ و انواع مصایب و در آخرت عذاب کنیم ایشان را عذاب منکر بر پیچیده
اهل آن دیه وبال کار خود و عقوبت کرده از خود و بود و سرانجام کار ایشان خسران در دنیا بکار و خدا تعالی
بساخت برای ایشان در قیامت عذابی سخت بر ایشان اب مقتول و خداوند آن خرد از حال و آن ایشان
اعتبار کردید و بینید که در آن عذاب بر ایشان چه رسید و در آخرت چه خواهد رسید از شر آنچه ایشان
کرده تا حذر کنید و از خدا تعالی و مخالفت وی و رسول وی بترسید ای کسانی که خدا تعالی فرستاده است
یعنی قرآن که آیات آن ذکر و پند است و موعظه و شرف شما چنانکه گفت و انه لذکر لک و لقومک
یا فرستاده خدا تعالی و بنا بقحط و تیغ و انواع مصایب و در آخرت عذاب کنیم ایشان را عذاب منکر بر پیچیده
اهل آن دیه وبال کار خود و عقوبت کرده از خود و بود و سرانجام کار ایشان خسران در دنیا بکار و خدا تعالی
بساخت برای ایشان در قیامت عذابی سخت بر ایشان اب مقتول و خداوند آن خرد از حال و آن ایشان
اعتبار کردید و بینید که در آن عذاب بر ایشان چه رسید و در آخرت چه خواهد رسید از شر آنچه ایشان
کرده تا حذر کنید و از خدا تعالی و مخالفت وی و رسول وی بترسید ای کسانی که خدا تعالی فرستاده است
یعنی قرآن که آیات آن ذکر و پند است و موعظه و شرف شما چنانکه گفت و انه لذکر لک و لقومک
یا فرستاده خدا تعالی و بنا بقحط و تیغ و انواع مصایب و در آخرت عذاب کنیم ایشان را عذاب منکر بر پیچیده
اهل آن دیه وبال کار خود و عقوبت کرده از خود و بود و سرانجام کار ایشان خسران در دنیا بکار و خدا تعالی
بساخت برای ایشان در قیامت عذابی سخت بر ایشان اب مقتول و خداوند آن خرد از حال و آن ایشان
اعتبار کردید و بینید که در آن عذاب بر ایشان چه رسید و در آخرت چه خواهد رسید از شر آنچه ایشان
کرده تا حذر کنید و از خدا تعالی و مخالفت وی و رسول وی بترسید ای کسانی که خدا تعالی فرستاده است
یعنی قرآن که آیات آن ذکر و پند است و موعظه و شرف شما چنانکه گفت و انه لذکر لک و لقومک

چیزی قادر است برانکه قادر صفت ذات است و بهمه چیز عالم است بانکه تفکر و اندیشه در آفرینش آسمان
و زمین و بعد اشیا عالمست برانکه عالم الغیب است و این آیه رد قول یهود است بر یهودان قول بجبر که
ایشان گویند که خدا تعالی از جاهل جهل و از کافر کفر میخواهد برانکه گفت من این بر آن کردم تا بدانند
و عالم باشند بانکه خدای تعالی بر همه چیز قادر است و علم او بر همه محیط است سورة التحریم
مدنیست برقول ابن عباس و نهاده و آنه است از سی و سه آیت است که هر که این سوره بخواند
خدا تعالی ورا توفیق توبه نصوح دهد بسم الله الرحمن الرحیم
یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لک تبتغی مرضات ازواجک
والله غفور رحیم قد فرض الله لکم تحلة ایمانکم والله
مولیکم وهو العلیم الحکیم در سبب نزول آیه خلاف است بعضی گفته اند سبب آن
بود که رسول صلعم روزها صحبت کرد با بوبکر بیان زنان یکروز نوبت حفصه بود گفت یا رسول الله دستوری باشد
تا بخانه پدرم روم که مرا ملاقاتی هست رسول صلعم او را دستوری داد رفت رسول صلعم کس فرستاد و کنیزکی
خود را که قبطیه را بخواند که او را ابرهیم بود ملک اسکندریه بوی فرستاده بود او را جا داد کرد و در خانه حفصه
با او خلوت کرد حفصه باز آمد در را بسته بود بر در نشست تا رسول صلعم بیرون آمد و عرق بر روی مبارک
حفصه بگریست و گفت یا رسول الله کنیزکی بخانه من آوردی و با وی خلوت کردی در حجره بنو یه و حرمت من نگاه
نداشتی و او را یکزنان ابن نکردی رسول صلعم گفت خاموش باش که این کنیزک منست و حلال منست مرا و ترا بر خود
حرام کردم بدان خدای تو دیگر سر راست مرا با تو هیچکس نکردی و این امانتی است بنزد یک تو و چیزی
دارش که بعد از وی مالک کار او بیکر خواهد بود و بعد از وی بدارش وی بدین راضی شد و خوشدل شد اما سر
بنزد زنان نگاه نداشت چون بنزد عایشه رفت و با خانه عایشه بگفت و گفت بشارت باد ترا که رسول صلعم ماریه را
بر خود حرام کرد و آن اندوه ما را کفایت کرد حفصه و عایشه دوستان یکدیگر بودند و حفصه با ازواج
دیگر هم پشت بودند خدا تعالی آیه فرستاد و گفت یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لک و در روایتی
دیگر آنست که رسول صلعم را عادت بودی که چون از مسجد بیرون آمدی هر بار دو حجره خود بگردیدی و
احوال بیکدیگر از حفصه آن حضرت بگی انگبین و آن حضرت را و بروایتی زینب بنت جحش بود و
بروایتی دیگر ام سلمه حفصه و عایشه مواطاة کردند که رسول صلعم را بگویند از تو بوی مغافیر می آید و دو کس زنان را
گفته که هم این سخن بگویند و رسول صلعم سوگند خورد که از وی بوی کریه شنوند بدان آنکه جبرئیل بنزد یک وی آمد که
او خوشنود بود از مفارقت نگاه داشتی رسول صلعم نزد یک سوده شد گفت بخواستم تا این سخن بگویم و

ندانم

ندانستم که سخن دروغ گویم که رسول صلعم را دران کراهتی باشد من هیچ نگفتم چون بنزد یکی عایشه رفت آستین
بر بینی گرفت رسول صلعم گفت چرا چنین میکنی گفت از تو بوی مغافیر میشنوم گفت من انگبین خورده ام در خانه حفصه
رفت حفصه سخن گفت عایشه گفت قول او بود که آن نحل بر عرفط نشسته باشد رسول صلعم گفت من انگبین بر
خود حرام کردم که تحریم خدا تعالی آیه فرستاد و گفت ای پیغمبر چرا بر خود حرام کردی آنچه خدا تعالی بر تو
حلال کرده است یعنی انگبین یا ماریه قبطیه را چرا این هر دو بر خود حرام کردی برای طلب رضا خوشنودی زنان
خویش تو رضا ایشان را بطلبی ایشان را و بترسانت که رضا تو طلبند و این هر دو که بر خود حرام کرده از روی ذاتی خود
چنانکه بعضی از مخالفان گفته اند که ذات چیزی برانکه تحریم بعضی شهوات و مستلذات بر نفس خود حرام کردن
بسنت قبیح نیست بلکه درین معنی گناه باشد اما اینکه خدا تعالی ورا گفت چرا کردی برانکه آن گفت که تو که او دیگری
و اضافی کرده بود و قاری ندب را گویند چرا کردی و این نوبت نباشد و برا که در تو واجبی بود انکاه گفت والله
غفور رحیم خدا تعالی آمرزنده و مهربان است کسی را که شکر افضال بدان کرده باشد و مستحقی و ثوابی زان
خود فایت کرده ابنده آن ثواب و پاداش کند و آنچه بر خود حرام کرده باشد خدا تعالی و بیاسایند و بدی
رحمت کند آن سبب که بر خود حرام کرده اند مطلق آن بود تا بیچانکه گفت قد فرض الله لکم تحلة ایمانکم که
بدید کرد برای شما چیزی که بتعبد سوگندان شما زایل کرده اند و سوگند را حلال کرده اند و آن کفارت یمین است
که در سوره المائده بیان کرده است که ده مسکین را طعام باید داد تا ده درویش را جامه باید کرد یا بنده
آزاد باید کرد و اگر ازین عاجز آید سه روز روزه باید داشت و این کفارت بعد از جنت باشد
و اندر یمین خدا تعالی بوی شما و سیده شما و سوگند کاشتاست و او بترست شما از نفس شما و نصیحت وی
نافع تر است شما را از نصیحت شما نفس خود را و اوست دانا بمصالح شما حکیم است بدید کند برای شما از احکام آنچه
صواب و مستحق حکمت باشد قوله تعالی واذ اسر النبی الی بعض ازواجه
حدیثا فلما نبأت به واظهره الله علیه عرف بعضه واعرض
عن بعض فلما نبأها به قالت من انبأک هذا قال نبأنی
العلیم الخبیر ان تتوبا الی الله فقد صغت قلوبکما وان
تظاهرا علیه فان الله هو مولیه وجبریل وصالح المؤمنین
والملائکة بعد ذلک ظهیر چون پیغمبر با بعضی از زنان خویش یعنی حفصه در پنهان
در سخنی گفت یعنی تحریم ماریه با حفصه و او گفت این سر راست و امانتی با کسی مگو و حفصه چون خبر داد بآن
حدیث عایشه را ابن عباس گفت من با تو سخن خواهم گفت تا با کسی مگوی گفت آن حدیث چیست گفت بدید

رسول خدا جمله زنان خود را طلاق داده است سوگند این آفت که من حفصه را می گفتم و از من نشنید و اکنون
دانستم که بدیدن بیامدم و حفصه گفتم رسول خدا شما را طلاق داده است گفت نه ایندانه الله آنست
که از ما مفارقت کرده بود بیشتر ام ابرهیم رفت و بنشستم بیامدم رسول را غلامی بود سیاه گفتم در رو و رسول را
بگو که عمر بر در است دستوری هست تا در آید غلام رفت و بیرون آمد جواب نداد من رفتم و نزدیک منبر نشستم
بجناح قرابتی بدیگر بیامدم و غلام را گفتم دستوری خواهد رفت و بیرون آمد جواب نداد تا سه بار رفتم و از آمدن
بازپسیم دستوری داد در رفتم و سلام کردم رسول صلعم بر حصیری خفته بود و آن حصیر بپهلوی وی اثر کرده گفتم یا رسول الله
زنان را طلاق داده گفت نه گفتم الله اکبر و آن حکایت که مرد با زن خود رفت و با حفصه گفتم رسول صلعم بخندید گفتم
یا رسول الله دستوری هست که زنی از خدمت تو با تو گفت روا باشد من و تو بگردیم در خانه وی چیزی ندیدم مگر سه
پوست کوسفند گفتم یا رسول الله اگر دعا کنی تا خدا تعالی روزی بر است تو فراخ کرداند چنانکه بر فارسیان و
رومیان کرده است و او از نشست و گفت یا ابن خطاب تو در شکی هیچ اندیشی که ایشان را دنیا معجل کرده
اند و لذات و طیبات در دنیا بر گرفته یا رسول الله استغفار کن برای من گفت من سوگند خورده ام که یکماه بیش
ازین زنان روم عمر و از عایشه روایت کرده که گفت روز نوزدهم تا بیست و نه روز بگذشت رسول صلعم پیش من
آمد گفتم یا رسول الله نه سوگند یکماه بود گفت و نه روز یکماه باشد انکاه گفت یا عایشه من
ترا چیزی خواهم گفتن بر تعجیل حرص نیست که مشورت با پدر و مادر بکنی گفت چیست این آیه بخواند
یا ایها النبی قل لازواجک ان کنتن تردن الحیوة الدنیا الی قوله تعالی اجرا عظیما
من گفتم که درین باب پدر و مادر مشورت نکنم خدا و رسول خدا را اختیار کردم یا رسول الله این سر راست
نگفتم با پدر و مادر رسول صلعم گفت که تو را خبر چون تو با شما انکاه گفت و ان تظاهرا
و اگر هم پشت شوید بر عایشه و حفصه و یکدیگر را یاری دهید در بخانه رسول صلعم و آنچه ویرا از آن
کراهت آید و ما نیز ارد و یاری کردم نیست بدرستی که خدا تعالی یار و یاور و دوستی کار وی است و او و جبرئیل
است و جبرئیل که رسول خود را و جبرئیل یار و یاور و هم پشت وی است و فرشته
عظیم است و آنکه مرد که صالح جمله مسلمانان است یار اوست علی ابن ابی طالب و این چند تمام
در اخبار و اخبار نجاهان است با شاهد درست از رسول صلعم روایت کرده اند و چنین است که چون این
آیه آمد رسول صلعم دست بر ابو بکر علی صلعم بگرفت و گفت این مردان صالح زنده است و فرشتگان نیز هم
یاری دهند وی اند پس از این هر یاری که او است دخترش را و اجر زنان را قوله
عسی ربه ان طلقکن ان یبدله ازواجا خیرا منکن مسلمات

مؤمنات قانتات تائبات عابدات سائحات ثيبات وأبكارا
يا أيها الذين آمنوا قوا أنفسكم وأهليكم نارا وقودها الناس و
الحجارة عليها ملائكة غلاظ شداد لا يعصون الله ما أمرهم و
يفعلون ما يؤمرون يا أيها الذين كفروا لا تعتذروا اليوم
إنما تجزون ما كنتم تعملون حق تعالى بر مؤمنان رحمت كند و بر كافران عذاب
گفت اى زنان محمد شما به كه خداوند شما را رسول طلاق دهد و بدل دهد بهتر شما زنانى كه از شما بهتر
مسلمان باشند كه مؤمنان خداى و رسول را تصديق كننده باشند و بر امر خداى و رسول ايمان
دارند كه باشند و هجرت كننده كان بطاعت خداى و رسول فرمان برنده و نماز كننده و بر خداى و
فرمان برنده رجوع كننده باشند و عبادت كننده كان باشند و هجرت كننده كان هر كجا كه رود با وى رود و
گفته اند كه سائحات روزه دارنده كان باشند به شوى كرده باشند و به دوشيزه باشند شوى نا كرده
و اين دليل است بر بطلان دليل الخطاب چه اگر دليل الخطاب بر كار گيرند لازم آيد كه زنان پيغمبر اين
صفت موصوف باشند و زنان پيغمبر بدين صفت موصوف نبوده اند پس دليل الخطاب را اصلى نباشد از اينجا كه
سوره است با افراد انكار خداى تعالى خطاب كرد مؤمنان را وگفت اى كسانى كه ايمان آورده كان نجات خويش و اهل
و فرزندان خود انكاه دارند از آتش دوزخ كه آتش اگر و هيزم آن آدميان اند و سنگها يعنى كبريت يعنى آتش كه
افروخته شود بكرامى و سنگ چنانكه ديگر آتش كه بهيله انگيخته شود بر آن آتش موكل باشند فرشتكان درشت خو
با قوت و ايشان غلظ نباشد و دل ايشان رقت و رحمت نباشد بر اهل دوزخ بغايت خشمگين باشند و اين فرشتكان
زبانيه دوزخ اند ماموريند به خداى تعالى بآنچه ايشان را فرمايند و بكنند آنچه بدان مامور باشند انكاه خطاب
كرد با كافران و اين خطاب ايشان را در قيامت باشد گويند اى كافران و ناكرويدكان امروز هيچ عذر مياريد
كه عذر نماند است شما را با شما بكويم و در نيابد از فرستادن رسولان و چيزى داده از دين روز آنچه شما را هيچ عذر
نافع نكذاشت امروز شما را جزا دهند بر آنچه شما در دنيا كرده ايد قوله تعالى يا أيها الذين آمنوا
توبوا إلى الله توبة نصوحا عسى ربكم أن يكفر عنكم سيئاتكم
ويدخلكم جنات تجري من تحتها الأنهار يوم لا يخزي الله
النبي والذين آمنوا معه نورهم يسعى بين أيديهم
وبأيمانهم يقولون ربنا أتمم لنا نورنا واغفر لنا إنك على كل شيء قدير
اى مؤمنان با خدا توبه كرده و از كناه توبه كنيد توبه نصوح و توبه نصوح آن باشد كه بر كناه پشيمان
شود و از كناه باز ايستد و بر كناه

شيرازيان

شيرازيان شود و ابن مسعود از رسول روايت كرده است كه آن بود كه پشيمان بود بر كذشته و بر غربت
باشد كه در آينده و باز آن شود كه بكوشد آن باشد كه چون پشيمان شود بزبان استغفار كند و بتن باز ايستد و اصوة
كفت توبه نصوح را سه علامت است كم كفتن و كم خوردن و كم خفتن فتح موصلى كفت علامت توبه سه
چيز است محاسبه نفس و كثرة البكاء و كثرة الجوع و انقطاع سر سقطى كفت آن بود كه توبه كند
و بر وى باز نكردد چنانكه بر وى از عذاب بر دهد و بكرانى از عذاب بر ماند چه شرط سلامتى آفت كه سلمان
آن خواهى كه بخود خواهى ابو سعيد عليه كفت است توبه نصوح كه بر كناه كذشته و پشيمانى خوردن و از اين
كذشته را قضا كنيد و بر مظالم كنيد و از خصمان خود حلالى خواهيد و تنها خود را در طاعت خداى تعالى
كرده ايد چنانكه در تعاقب و معصيت بر دهد ايد و لحم طاعت بچشانيد چنانكه شيرينى معصيت چشانيده ايد
تا باشد كه خداى تعالى بشما رحمت كند و كناهان شما را باز پوشد اى شما و باز بر دو شما را در بهشتهاى
برى كه در زير آن جويهاى آب روان باشد كه خداى تعالى بشما رحمت كند پيغمبر را شاد و رسوا نكرده اند و
آنانكه با وى باشند و بوى ايمان آورده باشند چنانكه كافران و منافقان را در آن روز رسوا كرده اند و عذاب
كنند انكاه و صف مؤمنان كرد و كفت ايشان آن روز عزيز و كرم باشند بر بهشت و نور ايشان بيش و پيش
ايشان كه ايشان را راه باشند و باطن ايشان را آفتاب كرده اند در پيش ايشان و از راست و چپ ايشان بر بهشت و ايشان
در بهشتهاى خود از بهشت فرو آيند و كفت اند طاعات و عبادات در پيش ايشان و از دست راست ايشان
ميرود و ايشان مى كويند اى خداى نور ما را تمام كردان تو بيا مرزا خداى كه بر هر چيزى قادر و توانائى و اين
انكاه كويند كه نور ايشان چنانكه در دنيا بوقت مرك فرو مرد در روز قيامت رسد نور ايشان فرو ميرود و ظلمت
كه بخود باشد مؤمنان كويند با خداى ما نور ما را تمام كردان تا در نيابد و تا بكرانيم
يا أيها النبي جاهد الكفار والمنافقين واغلظ عليهم و
مأواهم جهنم وبئس المصير ضرب الله مثلا للذين كفروا
امرأة نوح وامرأة لوط كانتا تحت عبدين من عبادنا صالحين
فخانتاهما فلم يغنيا عنهما من الله شيئا وقيل ادخلا النار
مع الداخلين اى پيغمبر جهاد كن با كافران بشمشير و قتال كن با منافقان بحجت قتاده
كفت با منافقان با قامت حدود كه در آن وقت بر منافقان بر نيامد بلا آنكه ايشان بود ند كه ارتكاب كردند
كناهى كه آن مستوجب حد بكشند و با ايشان جهاد و تشدد كن و نرم جانبى و رياى مكن و هيچ مساعدت
و اقبالى مكن در جهاد و اقامت حدود كه مأوى ايشان دوزخ است و بد جاى بازكشتن ايشان دوزخ

انكاه مثل زد كافران و منافقان را در انكه ايشان را عقوبت كنند و هيچ معاونت و اعانت نكنند و مثل بزد مثل
ايشان را بنا بكشته بحال زن لوط و زن نوح كه ايشان دو بخت اسر و فرمان دو بنده از بندكان صالح ما بودند
يكى نوح و ديكرى لوط و در خانه اين دو پيغمبر مرسل بودند يكى زن نوح بود نام او واعله بود و زن لوط را نام واهله
بود ايشان هر دو با شوهران خود خيانت كردند و اين خيانت زنا نبود خيانت زن نوح آن بود كه او قوم نوح را
كفتى كه مرا سخن وى مشنويد و اعتماد نكنيد كه او ديوانه است احوال وى بهتر دانم كه هوا بر وى
مطلع باشم بعث و روز كار كسى بنوح و خبر ايمان آوردن رفيق و جبار ان كفار را خبر كرد تا ديوانه ندانى و خداى
كرد ندى و خيانت زن لوط آن بود كه قوم خود را خبر داد آمدن مهمانان و غريبان بنزد يكى وى بيامدندى
و مهمانان را بخود داشتندى و آن قوم آن مسافران را غريبان كردند و اين هر دو زن كافر بودند بعضى از عباس
منافق بودند و رتبت و زن بكى ايشان در دين پيغمبر كفايت نكرد و سودى نداشت از عذاب خداى هيچ ديكر انا
سود نداشت و ايشان را روز قيامت كويند با كشنده روند كه دوش بدوزخ و آتش و زخم بر دوزخ
شويد قوله تعالى وضرب الله مثلا للذين آمنوا امرأة فرعون إذ قالت
رب ابن لي عندك بيتا في الجنة ونجني من فرعون وعمله ونجني
من القوم الظالمين ومريم ابنت عمران التي أحصنت فرجها
فنفخنا فيه من روحنا وصدقت بكلمات ربها وكتبه وكانت
من القانتين خداى تعالى مثلى زده است كه بر اركانى كه ايمان آورده اند زن فرعون
آسيه بنت مزاحم و انكه وصلت كافران ايشان را زيانى ندارد و زن بكى ايشان بخداى ناصر كرد اند و كم نكند
چنانكه ترك و رتبه آسيه را هيچ زيانى نداشت بود زاهد و جداد كافرى كه دعوى خدايى كرد و او آنا
ربكم الاعلى فاش كرد و اين آسيه در وقتى كه ساحران جمع خود بنزد فرعون و موسى عصا بيندخت از دها
كشت و آنچه ايشان ساخته بودند اژدها و ريسمانها فرو برد و ايمان آورد و بدقى ايمان خود از فرعون
پنهان ميداشت چون فرعون بر او مطلع كشت فرمود ويرا كه از بن بر كرد بر سنكى بدين فرعون فرمود تا ويرا
چهار ميخ كردند و در آفتاب و سنكى عظيم بر او نهادند تا بر دو نرسد چون آن سنكى بديد و خداى تا ديد و ايمان
لى عندك في الجنة يا خداى ديد بهشت از براى خانه با خداى تعالى و در آن حال حجاب بر كرفت تا بهشت خانه
بديد از سينه بكيا كه از براى وى آفريده بود و دلخوش كشت انكاه خداى تعالى جان وى بستد
پيش از انكه سنكى بروى زنند چون بر وى زنند بر تنى زده بى جان الى و رنجى بوى نرسيد و هم در زندان دعا كفت
ونجني ومريم جاهده و ويرا جاهده فرعون و عمل كفر و ضلالت و عذاب وى بندكان كافر و جرم
ديكران

وبهائى مرا از اين قوم ظالمان و بيدادكاران كه قوم فرعون از قبطيان و همچنين مثل بريم بدختر عمران كه او خود را
نكاه داشت و اندام خود را از فساد و بدنامى ما در ديدم در و از روح خود كه آن جبرئيل بود عدايد و باد
در آستين وى ديد و كفتند در كريبان در حال آبستن كشت مريم بعيسى و براى آن روح را با خود اضافت
كرد كه فعلى بود كه جز مقدر و مرى نبود كه آن باد و من جبرئيل عيسى عمرا بيا فريد مريم تصديق كرد و باور داشت
و كلمات خداى خود را و اين كلمات آنست كه خداى تعالى بآن سخن كفت و به پيغمبر وحى كرد و باور داشت
كتابهاى خداى را كه فرستاده بود به پيغمبران و او از جمله مطيعان و نماز و دعا كنندكان بود و براى ابن مريم القانتين
كفت كه ويرا قوت مردان بود در عبادت خداى رسول الله كفت مردان بسيار كامل اند و از زنان كس كامل الا چهار
زن مريم دختر عمران و آسيه زن فرعون و خديجه دختر خويلد و فاطمه دختر محمد صلعم و مريم دو مثل زد كه خداى تعالى
تعريض است عايشه و حفصه را و تحذير است ايشان را بهتر و مهمى براى انكه در وى ذكر كفر كرده است
و اشارت است با نكه ايشان اعتماد نكنند بر انكه زنان رسول خداى اند كه آن فضل ايشان را سود نكند الا وقتى كه مؤمن باشند
چنانكه زن نوح و لوط را سود نكرد و تعريض و تحذير حفصه بيشتر است براى انكه افشاى سر خلاف رسول صلعم كرد
سورة الملك مكى است سر آيات است عبد الله عباس روايت كرد از رسول صلعم كه كفت در قرآن سوره اى است كه بيرون
خواستم كه در دل مرد مومنى بودى و آن سوره الملك است عبد الله مسعود كفت چون بنده را در كور نهند فرشتكان عذاب
از قبل و پايان وى در آيند فرشتكان رحمت كويند شما را در وى سبيلى نيست كه او در شبها سورة الملك
خواندى با سر بنان او آيند كويند شما برويد راه نيست شما را كه در شبها سورة الملك بسيار خوانده انكه كفت اين سوره
مانع است از عذاب كور و اين سوره را در تورية هم سورة الملك خوانند هر كه اين سوره را در شب بخواند او را
ثواب حاصل شود بسم الله الرحمن الرحيم تبارك الذي بيده
الملك وهو على كل شيء قدير الذي خلق الموت والحياة ليبلوكم أيكم
أحسن عملا وهو العزيز الغفور الذي خلق سبع سموات طباقا ما ترى
في خلق الرحمن من تفاوت فارجع البصر هل ترى من فطور ثم ارجع البصر كرتين
ينقلب إليك البصر خاسئا وهو حسير بزرك است و نيكو است آن آفريدكارى كه بقدرت است بدوام
و بقاء بى استيلاء زوال باقى است لا زوال وجود ويرا ابتدا نيست و دوام ويرا انتهاء نه ثابت است كه ثبوت جمله اشيا باوست
و بكات آسمانها و زمينها از وى است كه ملك او را زوال نيست و پادشاهى ويرا اعتزال و انتقال نه ملك
و پادشاهى بدست قدرت اوست و امر و فرمان او ملك آفريد و در قبضه قدرت خود همه ميكرداند چنانكه خواهد ايجاد و اعدام
و زيادت و نقصان و او بر هر چيزى قادر است از انچه در تحت قدرت آيد و تحصيل الوجود نمايند چنانكه بايجاد قادر است

بر اعدام قادر است مرگ آفرید و حیوة تا معلوم شود که قادر است بر شی و ضد وی از آنجا که مرگ از معنی بود نی ضد حیوة بود
و مذهب ابو القاسم بلخی و اشعری بخلاف اینست که مرگ معنی است ضد حیوة و حیوة معنی خلق موت آنست که خلق کند عند آن جان منتفی
کرده از تخریف بیت و ترجیح بنوعی معانی بر بعضی از آنچه حیوة محتاج وی باشد از حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و مذهب درست
این است و برای آن گفتم که او معنی این است که حکمی صادر نیست از وکه استدلال توان کرد باو بر آنکه او موجود است
و جهد طریقی نباشد باثبات او اثبات کردن وی موجودی بر ما بها الذوست آنخدایی که بیافرید مرگ و زندگانی را که مرگ مفقود
داشت برای آنکه بقهر نزدیک تر است و تا مکلفان منتظر شدن و بدانند که این حیوة را مرگ در عقب است و رجع با مرگ
خواهد بود تا دل بمرگ نهند و کار وی ساخته گردانند بعضی دیگر گفته اند برای آن تقدیم کرد که او مقدم است نه بمعنی که
خاک و غلظ و آن چیزها که اجیار از و آفریده حیوانات و جماد بودند انکه حیات در و آفرید از عبد الله عباس روایت کردن
که خدا مرگ را بصورت کبش سیاه سفید آفرید و هیچ چیز که بگذرد الا که ببوید و حیوة را بصورت اسب ادیان ابلق آفرید
هیچ چیز نبود الا که زنده شود و آوان است که جبرئیل بر روی نشست ببوید چون ساهری دریابد و خالی از وی او بر کرت و در نگیرد
که سالها از این انداخت تا بیانکه آمده این خبر اگر درست شود بسبیل تمثیل بود گفت برای آن آفرید مرگ و زندگانی را تا بیازماید
شما را و امتحان کند تا کدام کس است از شما که نیکوکار است حق تعالی و تخلیه و تکوین و تغییر بسبیل ترسع و مجاز امتحان
خوانده است بجای که نظر با مکلفان صورت امتحان دارد یعنی خدای تعالی شما را حیاتی داد که با وجود آن کاری بتواند
کردن و مرگ را بشما مسلط کرد اینها تا بی باشد شما را باختیار کردن عمل نیکو برای آنکه و برای مرگ بعث و جزا باشند و اوست آنخدای
که عزیز است و غالب عاجز نکرد اینها و را آنکسی که عمل بد کند از انتقام کشیدن اگر زنده است کسی را
که بر وی تفضیل کند از عاصیان و بد کردگان از انه رسوله صلعم و بایه است فی قوله لیبلوکم ایکم احسن عملا احسن عملا عن
محاسن الله و اشرع الی طاعة الله یعنی تا اختیار کند شما را که با عقل تر است و بر حیز کارتر است و طاعت دارتر است
تفضیل عباد عبادت کرد تا کدام خالص تر است و مصیب تر که کرد خالص نباشد و مصیب باشد بر یا آن عمل هیچ نبود و اگر
بسبب نیت چنان باشد که خدای تعالی فرموده باشد پس لابد باید که تا عمل جامع باشد این دو وصف را یکی اخلاص و دیگر اصابت تا از
بدعت در باید و هر باشد آن خدایی که بیافرید هفت اسمان را طبقه بر زیر طبقه دیگر نه بینی تو در آفرینش خدای خود که صفت او مختلف است
هیچ تفاوتی و اختلافی نه از روی حکمت و نه از روی نظر بلکه جمله مستقیم باشد و در اتفاق و احکام همه متساوی باشد دیگر
در آسمانها تا هیچ کاهش و زیادت و نقصانی باید پس باز گردان چشم خود را تصفح و تتبع کن تا هیچ فطور بینی و شکافی و کژی
می بینی پس باز گردان چشم را و باز درین آسمانها و یک تصفح و تتبع کن تا هیچ عیبی و خللی می یابی که اگر بسیار یکدیگر و نظر خود را
مکرر کنی چشم تو باز گردد و نظر تو کند و خسته و مانده گشته و بر نیامده در آسمانها هیچ خللی تفاوتی نیافته کعب الاحبار گفت آسمان
دنیا موجی است مکفوف و دوم از سنگ سفید و سیم از آهن و چهارم از مس و پنجم از سیم و ششم از زر و هفتم از یاقوت

سرخ و از آسمان تا بر زمین هفت مسافت است میان هر حجابی بیابانها و صحراهاست از زر و نام آن نوشته که هر حجابی را موکلی است
فیطلا در پس است و لقد زینا السماء الدنیا بمصابیح و جعلناها رجوما للشیاطین و اعتدنا
لهم عذاب السعیر ۵ و للذین کفروا بربهم عذاب جهنم و بئس المصیر
اذا القوا فیها سمعوا لها شهیقا و هی تفور تکاد تمیز من الغیظ کلما القی
فیها فوج سألهم خزنتها الم یأتکم نذیر قالوا بلی قد جاءنا نذیر فکذبنا و قلنا
ما نزل الله من شیء ان انتم الا فی ضلال کبیر ۵ و قالوا لو کنا نسمع او نعقل
ما کنا فی اصحاب السعیر ۵ فاعترفوا بذنبهم فسحقا لاصحاب السعیر ما این اسمانها
که آسمان دنیاست و خانه و یک تاست بیاراستیم و زینت کردانیدیم بستارگانی که در وی نشسته اند چنانچه چراغها
خانه در روشنی و ما آنچه منفصل میشود از نور این کواکب چون پاره آتش کرده بر شیاطین انداخته شود چنانکه شعله از آتش جدا کنند
یا خدا از زمین وی آتش در گیرند و بجای بندند و آتش خود بجایی باشد شیاطین چون قصد استراق کنند و دزدیده گوش دارند
تا سخن اهل آسمان بشنوند اشارت بآن آتش بسوزانیم که بایشان انداختیم و خود ساخته ایم برای شیاطین در دوزخ عذاب
آتش فرو خته و کنده اگر هر اشیاطین همانند یعنی این ستارگان را طوفی و کاهنها جنب کرده ایم که ایشان از این ستارگان و مکان
ایشان کاهنها بر و از علم و کار و کرد اخبر دهند انکه گفت انا که بخدای کافر شدند عذاب دوزخ است و بجایی باز گشتن
دوزخ دوزخیان را و کافران چون اشارت در دوزخ اندازند چنانکه همه در آتش اندازند ایشان مر این آتش را شنوند
آوازی منکر چنانکه از آتش بزرگ شنوند در حالت سوختن و روایت که مراد این بود که ایشان از اهل دوزخ آوازی
خشونت ما تند و از خشم چنانکه در دیگر آیه گفت لهم فیها زفیر و شهیق و آتش دوزخ میجوشد و ایشارا از
قعر دوزخ به بالای اندازد و از بالا بقعر دوزخ می برد چنانکه لو دیدی بآتش سخت چند آنچه زیر بود بر بالا آرد
و از بالا بزیر برد و دوزخ از خشکی و ویرانی باشد بدو زخیان نزدیک باشد که پاره شود و از یکدیگر جدا شود و این عبارتهاست
از شدت خشم یعنی خشم خزنه دوزخ باشد و شاید که از خشم چنان بر آمده باشد تا بدانی که نزدیک باشد که شکافته شود
انکه گفت که هر گاه که در دوزخ اندازند ذکر و کافران خازنان دوزخ بر سبیل توبیخ و ملامت از ایشان پرسند که
هیچ پیغمبری بر شما گذشته این روز و از این عذاب بترسانیده و شما را خبر نداده ایشان جواب دهند و گویند بلی بما و ما را بخبر داده بود
ندانستیم و تکذیب وی کردیم و گفتیم خدای تعالی هیچ چیز نفرستاده و شما اینکه دعوی میکنید که خدای تعالی فرستاده است در دوغ میگویید
نیستید شما مگر در ضلالتی و گمراهی بزرگ و شاید که این سخن فرشتگان باشد که ایشان را گویند نبودی شما در دنیا الا در ضلالت
بزرگ و ما نیز گفتندی که کافران دوزخی بر سبیل تلهف و تحسر ای دریغ اگر ما گفتار پیغمبران شنیدمی و بدانستی آنچه
رسولان گفتند ما از اهل دوزخ نبودمی پس ایشان معترف شوند بگناه و اعتراف ایشان را سود نکند انکه گفت پاک

باد اصحاب دوزخ را و دور باد از رحمت حق سعید جبیر گفت سحق نام وادیی است در دوزخ ابن عباس گفت روز قیامت
دوزخیان را بیارند تا بدوزخ برند و دوزخ از و منقبض شود حق تعالی گوید چه بود ترا گوید بار خدایا باتو بودمی گوید رها کنید و بیا
دیگر بیارند چون بکنار دوزخ رسد گوید بار خدایا کاش بتو ندانی بودمی گوید کاش تو چه بود گوید انکه بر من رحمت کنی
حق تعالی گوید رها کنید و بیا دیگر بیارند از آتش غمیقی و زفیری بر آید که اهل دوزخ بر آید که اهل عرصات همه از آن بترسند ان الذین
یخشون ربهم بالغیب لهم مغفرة و اجر کبیر ۵ و اسروا قولکم او اجهروا
به انه علیم بذات الصدور الا یعلم من خلق و هو اللطیف الخبیر ۵ تا که از خدای
خود بترسند در حالی که خلوت بود و از همه مردمان غایب باشند و کس ایشان را نه بیند ایشان از ترس خدای ترک و امید کنند
قبایح و معاصی نکنند ایشان را آمرزشی باشد از خدای هر دی و ثوابی بزرگ و بنه بزرگوار اگر خواهید گفتار خود پوشیده کردانید
و آهسته گویید و اگر خواهید آشکارا کنید و بلند گویید خدای تعالی از آن تفاوتی و نقصانی نیست چنانکه آواز بلند شنود
و آواز پوشیده شنود و این هر دو نزدیک وی یکسان است از آنچه در سینه هاست از ضمایر و سرایر شناسد
و داند مفسران گفتند که مشرکان پیغمبر را ناسزا گفتندی خدای تعالی رسول را آگاه کرد از ایشان خبر دادی و رسول را با ایشان گفتی
که چنین و چنین گفته اید ایشان را گمان نداشتی که مگر حق ایشان را کسی شنیده است و باوی نقل کرده چون سخن کرده بودی
گفتندی اسر را این سخن آهسته گویند تا کسی نشنود خدای تعالی این آیات فرستاد و گفت اگر آهسته گویید و اگر بلند سخن
شنوم و دانم می انکس که شما را آفرید اقوال و افعال شما را و اند چون مخلوق را داند اقوال و افعال مخلوق هم داند و اوست
آنخدایی که با لطف است و رفق عالمست و آگاه آنچه ظاهر است و باطن سبب گفت مردی در شبی از شبها در میان
درختان میرفت بادی سخت بر آمد و از مرد رختی بیک بسیار فرود آمد و رخ اطراف بگذشت که ای خدای داند
کجا بیک این درختان فرو افتاده است هاتفی آواز کرد اولا یعلم من خلق و هو اللطیف الخبیر هو الذی
جعل لکم الارض ذلولا فامشوا فی مناکبها و کلوا من رزقه و الیه النشور
ءامنتم من فی السماء ان یخسف بکم الارض فاذا هی تمور ۵ ام امنتم من فی
السماء ان یرسل علیکم حاصبا فستعلمون کیف نذیر ۵ و لقد کذب الذین
من قبلهم فکیف کان نکیر اوست آنخدای که زمین را برای شما رام کرده و نرم کرده اید تا بر آن
خدای باید رفتن میروید و تصرف میکنید تا آنچه روزی صبر و دشوار نباشد بر شما آسان کرده اید پس بروید در آن
زمین و کوههای وی و این عبارتست از نهایت تذلیل زمین چنانکه گفت مرا در راههاست در میان کوهها یعنی
مرغان که جهان کران بسرانت و دو شمای حیوانات از آنان و غیر آن بر شما آسان کرده ایم بسبب راه کردن
میان کوهها پدید کردیم و بخریدیم از نعمتهای آنچه روزی شما کردیم از روزی خدای بخورید و یاد وی خواهید بودن نشر شما بگیرید

از کرمها تنها بسبب نشاط این نعمتها کنار دهید ایا ایمن شدید که کسانی را که نعمت خدای میخورند تا شکر این نعمت کنند
و گفت می ایمن شدید شما از آنکه بدی که ملکیت و پادشاهی در آسمان است و تخصیص آسمان برای آنکه از
دست تصرف دیگران دور است و گفته اند برای آن گفت که مشرکان گفتندی الله خدای آسمان است
و اصنام خدایان زمین اند گفت از خدای شما بر زمین ایمن شدید ایا از آنکه شما را بزمین فرو برد چنانکه قارون وی را برد
هم ناگاه یعنی تو زمین را که در حرکت آید و مایل زمین رافرو برد و خدای تعالی از مکانی و جهت منزه است برای آنکه این
صفت اجسام باشد خدای تعالی خالق اجسام است اما اشارت مردم در وقت دعا بآسمان برای آنست که آسمان محل
وحی است و مهبط فطرت و محل قدسیات جای مقدسان و مخزن باران است و معدن رزقهاست چنانکه
فرمود و فی السماء رزقکم و ما توعدون یا خود انکه ایمن شدید از آنکه بادی سخت که سنگ ریزه آورد بشما فرو فرستد
و شما بآن باد هلاک شوید چنانکه قوم لوط هلاک شدند پس نگه نمایید که چگونه باشد بیم کردن من شما را بعذاب و اندران
وقت دانستن شما هیچ سود نکند که رسول را طرشی داد و کافران را تهدید کرد باز انکه گفت چنانکه ترا تکذیب میکنند این کافران
بدرستی که پیش از ایشان کافران پیغمبران خود را تکذیب کرده اند ما بر ایشان انکار کردیم و نعمتهای خود از ایشان بگردانیدیم
و عذابها بر ایشان فرستادیم بنگر تا چگونه بود انکار کردن ما ایشان را بعذاب او لم یروا الی الطیر فوقهم
صافات و یقبضن ما یمسکهن الا الرحمن انه بکل شیء بصیر ۵ امن
هذا الذی هو جند لکم ینصرکم من دون الرحمن ان الکافرون الا فی غرور
امن هذا الذی یرزقکم ان امسک رزقه بل لجوا فی عتو و نفور ۵ افمن یمشی
مکبا علی وجهه اهدی امن یمشی سویا علی صراط مستقیم و نمی کرند و نمی بینند مرغان
که بر و ناپیشان در میان هوا پرهای خود از هم کشاده آید و در هوا معلق الها گسترده می بینند و گاه با بالها فراهم کرده بر
بالهای ایشان قبض و گاهی بسط ایشان را معلق در میان هوا نگاه نمیدارند هیچکس مگر خدای بقدرت خود و او بهر چیزی بینا است
و داند بهر مخلوق حسب صلاح وی میکند آیا کسی که لشکر تمامست یعنی نگاه دارنده تمامست چنانکه لشکر پادشاه را
نگاه دارد و یاری کند یعنی انکس که بر وی اشارت کند و گوید که اوست نگاه دارنده شما بآن اندازه بر خدای یا خود خدای است چون نه
و گاه از خاندانیه یکدیگر خبر دار میپرسید و چون خدای تعالی شما بجی رساند بنان و نفع نترسند که چرا باید پرستید ایشان
انکه گفت این کافران نیستند الا در غرور و فریبی از شیاطین در پرستیدن بتان یا کسیست انکس که شما را بدو پرستید
خود نه خدا شماست و روزی دهنده شما خدا است و بر اینستید انکه خبر داد از عناد کافران و مجحود ایشان و گفت نه
که ایشان بلجاج و ستیزه میکنند در عصیان و طغیان و رمیدن از فرمان خدای همان انکه منکر نیستند مگر
گفت ای انکسی که میرود در حالی که بر روی در افتاده باشد از آن سبب که بر پای راه رود و در روی می افتد و جان با

که کسی سر و دیده است و او را هیچ عقل و اتحادی نباشد این خبر را یا نشنیده باشد یا این حال وی بر شما
یا حال این قتاده گفت مراد آنست که کافران را روز قیامت بیاگنند ایشان سر بر روی و بر دو رخ می افتند
و مومنان قدم خود بسلامت کالبرق الخاطف میگذرند قل هو الذی انشأکم وجعل
لکم السمع والابصار والافئدة قلیلا ما تشکرون ۵ قل هو الذی ذرأکم
فی الارض والیه تحشرون ۵ ویقولون متی هذا الوعد ان کنتم صادقین ۵
قل انما العلم عند الله وانما انا نذیر مبین ۵ فلما رأوه زلفة سیئت وجوه الذین
کفروا وقیل هذا الذی کنتم به تدعون ۵ ای ایشان جواب ندهند و عذر نیارند که ما نشنیدیم
تو ای محمد بگوی که ناظر شما و رازق شما آن خدایست که شما را بیافرید و از وجود بدم آورد و شما را گوشهای شنوا و چشمهای
بینا و دلهای دانا پدید کرد و بیافرید اندکی شکر میکنید شما این نعمت خدای را یعنی شکر نمیکنید بگوی که او آنکسی است
که بیافرید شما را در زمین و به هر دو انید و بر انگیزاند شما را و بر انگیزاند و باحضرت وی جمع کنند تا جزای هر یکی بر وفق کردار
بدهد گفتند از کافران بخبر داد آنچه ایشان گفتند گفت میگویند ایشان ای محمد این وعده که ما را میدهی
بقیامت کی خواهد بودن اگر راست میگوید که خواهد بودن مرا بدو ایشان را و بگوی که علم آن بنزدیک خداست
و محمد داند که کی خواهد بودن من پیغمبریم کسی را بیش نیستم کار من این است مرا بعلم غیب راه نیست الا که خدای تعالی
خبر داد از حال ایشان چون مشاهده آن کنند گفت چون کافران آن وعده نزدیک بینند و روز قیامت را بعیان
آن مشاهده کنند روهای ایشان سیاه گردد و کار ایشان تباه شود و محنت بر وی ایشان پدید آید و ایشان را
گویند این است که شما از بهر وی میدانستید و انکار میکردید قل ارأیتم ان اهلکنی الله ومن معی
او رحمنا فمن یجیر الکافرین من عذاب الیم ۵ قل هو الرحمن آمنا به وعلیه توکلنا
فستعلمون من هو فی ضلال مبین ۵ قل ارأیتم ان اصبح ماؤکم غورا
فمن یأتیکم بماء معین ۵ کافران بلاکت پیغمبران و مومنان میکردند و میگفتند که منتظر بمرگ و چشم چاه نمیدارید که بایشان
رسد ونحن نتربص بکم الدوائر ای خدای تعالی رسول خود را فرمود که بگوی ای محمد ایشان را که ما و شما چشم داریم و
منتظریم بانتظار میرسد که مایز منتظر بعاقبت و واقعه غارت چنانکه گفت قل تربصوا فانا معکم من المتربصین و در
آیت گفت بگوی ایشان را که هلاک کند مرا خدای تعالی و ما را که با من اند از سوسان چنانکه شما تمنا میکنید ما را زین زندان
دنیا خلاص یابیم یا بکشت یا بمهشت باشد یا اگر بما رحمت کند بلاک آمال باز پس دارد و بر همه ما تاخیری کند شما را
که کافرانید از عذاب در مال مقری و مهربانی نیست شما را که نگاه دارد که زیان رسد شما را هلاک ما میطلبید و در آن فوز بلطف
و سعادت ماست و شما خود در هلاکت گرفتار شدید که از آن هلاکت هیچ نجات نخواهید بودن شما را و اگر خدای بر شما

کند اهمال و نصرت شما را که زیان رسد و هلاک گشت خدای بر دست ما و که نصرت کند بگوی ای محمد که اوست آنکه ای که رحمت
وی عام است بر جمله خلایق ما بوی ایمان آوردیم و توکل بوی کردیم و بر نه بغیر وی باین محمد بنگرید که ما بضلالتیم زود باشد که بر
بزنید که بدانید و معلوم شما گردد که بر دو انکه بر ضلالت مبید ایم و ما یا شما بر دیگری ای محمد این کافران را که هیچ می بینید که اگر این آب
شما زمین فرو شود و زوی ای محمد ما نه کلیمی و مقاتل گفتند مراد زمزم است و چاه بیجون و آن چاهی است عادی و قدیم و بگران
گفتند مراد چشمی است گفت بگوی که این آب را اگر خدای تعالی بزمین فرو برد که باشد که این آب دایم بیرون آرد برای شما و بر روی زمین
ظاهر و روان گرداند و آورده اند که یکی از جمله زنادقه میگفت بکی این آب خواهد گفت رجال خدا و معادن احرا و مردان
یاقوت و کلکهای می بزر آب بر دیدن آرد و بغیب بخشت آب سیاه و چشم او آمد از ناقی شنید که میگفت بیار این مردان تخت
و کلکهای بزر را تا این آب بکشاید سورة النون مکی است بجاه و دو آیه است از رسول صلعم روایت است که هر که این
سوره را بخواند خدای تعالی او را ثواب آنان بدهد که خوی خوش و از صادق ع گفت هر که در نماز فریضه یا نافله بخواند خدای تعالی او را
ایمن گرداند از دو بیش و فضایش کند بسم الله الرحمن الرحیم
ن والقلم وما یسطرون ۵ ما انت بنعمة ربک بمجنون ۵ وان لک لاجرا غیر ممنون
وانک لعلی خلق عظیم ۵ فستبصر ویبصرون ۵ بایکم المفتون ۵ ان ربک هو اعلم
بمن ضل عن سبیله وهو اعلم بالمهتدین ۵ حق تبارک و تعالی درین سوره سوگند یاد کرده است و نون
و بقلم و بآنچه می نویسد خدای تعظیم را باین دو ادات و قلم سوگند خورده از محمد یاد کرده اند که نون نام حوت
خدای ویرا گفت کن مداد باش و آفریده شد و او سفید تر بود از شیر و شیرین تر بود از شهد لکن قلم را خطاب کرد که بنویس قلم
بنوشت آنچه بود و آنچه خواهد بود تا روز قیامت ابن عباس گفت آن ماهی است که زمین بر پشت او نهاده شد گفت
اول چیزی که خدای تعالی بیافرید قلم بود و لوح بر پشت آن چه خواست بودن آنکه آبی از آب بر آمد از آن بخار آسمان بیافرید آنگه
زمین بیافرید و زمین بر پشت وی نهاد و نون بجنبید و زمین را بجنبانید خدای تعالی تا که مهما را بیافرید و میخ زمین کرد و آنکه این
آیت نخواندی والقلم وما یسطرون گفتی و مقاتل گفتند ان بهمت است امیر المومنین علی ع گفت یا مهر است و در بعضی
از تفاسیر کنند اما لی لکم کلکم سلونا والله و بقی حلق الیه تا اینجا اخبار کنند از خدای تعالی چون زمین را بیافرید و بشکافت آنرا
و هفت زمین کرد اند و فرشتند آن هفت زمین را بر دوش گرفت و سه ماه کشید یکی بشرق و یکی بمغرب رسید و برابر
قرار قدم وی گاو آفرید و سر فرستاد او را بچهل شبانروز بر قدم آن فرشته بر کوهان او قرار نگرفت پاره یاقوت
فرستاد و بر پشت گاو نهاد و فرشته قدم بر آن یاقوت نهاد و طاقت وی بر آن یاقوت پانصد ساله راه بود قدم وی قرار گرفت قوایم گاو را جای قرار نبود
خدای تعالی سنگی بزرگ فرستاد کافت وی بحلقه کافت هفت آسمان و هفت زمین و قوایم گاو بر آن سنگ قرار گرفت و آن سنگ آنست که لقمان
پرسیده را گفت یا بنی انها ان تک مثقال حبة من خردل فتکن فی صخرة صخرة زیر خدای تعالی و زمین و آسمان و زمین را بیافرید و بر آنها فرید مظیم

و نبلت و آن سنگ بر پشت وی نهاد و جمله آدم وی خالی ماند و آن ماهی بر روی آب است و آب بر باد است و باد بر قدرت خدای تعالی
کعب الاحبار گفت ماهی بوسوسه ابلیس قصد کرد تا بجنبد و آنچه بر پشت وی است باندازه خدای تعالی جهانی بغرستاد تا بر پشت وی شد و بلغ
وی رسید لرزید بر خدای تعالی بنالید فرمان داد تا بیرون آمد و بر روی پشت تا دیگر جهت جنبیدن نکند مگر بر اذن عباس رضی الله عنه
گرد که آخر حرف رحمن است و مجموع الر و حم و نون که اوایل این سه سوره است جمع کنی الرحمن باشد معاویه بن قره گفت که نون دوات است
از نور و چنانست که اولین چیزی که خدای تعالی خواهد آفرید قلم بود بنظر هیبت در وی نگاه کرد بشکافت و او بر اکثر بر گشت چون روم گفت
چون خواهد بودن تا روز قیامت او بلوح برفت و ذلک قوله جل ذکره ن والقلم وما یسطرون و در زند و یک بعضی حلقات رفت و را
و لشتک یافت گفت اقسم فصل و القضاء غالب و کاین ملتطف اللوح و گفت اندر هوا بنهد و قلم خط و کتابت گرفت که خدای تعالی بهفت
نماده است و گفت علما بالقلم ابن عینیه گفت از دلالت قلم آنست که هیچ کتابت نیست خدایرا الا که بقلم نوشته و گفتند و آن بیان
زبان و بیان بیان و بیان زبان مشی خود شهور و عوام و بیان بیان باقی مانده و قدم و دین و دنیا بدو چیزست بقلم و شمشیر و قلم زبر دست
شمشیر است چنانکه شاعر گفت ان یخدم القلم السیف الذی خضعت له الرقاب و ولت و للموت لا شی یغالبه
ما زال یقرع بالمری به القلم ۵ کذا تفنی الله لا قلام مذ بریت ۵ ان السیف لها مرا زبت خدم ۵ حی بجهان و تعالی باین ماهی و باین قلم
یا باین لوح زبر و قلم که گفت شد باین دوات و قلم که ذکر کرده آمد قسم کرد و گفت بحرمت نون و قلم و آنچه نویسند کان می نویسند
از فرشتگان و غیر آن از کتب که تو که محمدی در آن حال که منعوی و مکرم بنعمت خدای خود و نه بنسبتی چنانکه کافران در حق تو
گفتند و جنون بتو نسبت کردند و باز گفتند یا ایها الذی نزل علیه الذکر انک لمجنون و تراست در تحمل اعباء رسالت
و قیام نمودن بر مهمان مزدی ناگسسته و ثوابی نه منقطع و تو بر خوی نیکوکاری و نیکویی خدای تعالی تعظیم خلق رسول کرد و در باران
لطف گفت انه بسیاری تحمل کردن و رنجهای که از قوم خود میکشید و بلایی که موجب بر باد و بد خدای تعالی تو را فرمود
و انک لعلی خلق عظیم عن الحسن و بدانی

نیکی میسازد ظالم و رسول خدای بود که آسمان بگریه بر مردی میگرید که خدای تعالی او را بر اختی و سعادت داده باشد و عملی و راح و کفایتی که مرو را باید نکه بخود
ظلم کند فذلک قوله تعالی ان کان ذا قربی بر آنکه خداوند مال است و خداوند پسران باشد بر ایشان بیاید داد و مال بخیل جهود الانت
باز دوی خواند گویند این افسانهٔ پیشینیان است و گفته اند که شاید که معنی این بود که فرمان بر کسی را که موصوف است باین صفات
نیمه برای آنکه ویرا تو انکاری و بهره هست از دنیا سَنَسِمُهُ عَلَى الْخُرْطُومِ إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ
الْجَنَّةِ إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ ۝ وَلَا يَسْتَثْنُونَ ۝ فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِنْ
رَبِّكَ وَهُمْ نَائِمُونَ ۝ فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ ۝ فَتَنَادَوْا مُصْبِحِينَ ۝ أَنِ اغْدُوا عَلَى حَرْثِكُمْ
إِنْ كُنْتُمْ صَارِمِينَ ۝ فَانْطَلَقُوا وَهُمْ يَتَخَافَتُونَ ۝ أَنْ لَا يَدْخُلَنَّهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ
مِسْكِينٌ ۝ وَغَدَوْا عَلَى حَرْدٍ قَادِرِينَ ۝ فَلَمَّا رَأَوْهَا قَالُوا إِنَّا لَضَالُّونَ ۝ بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ
حق تعالی گفت زود باشد که ما این شخص را بر وصف و موصوف باین صفات ذمیم را که نشان کنیم و داغ نهیم بر مرضی از روی وی
که شریفترین اعضای وی است و آن بینی است که بهاء را مکان عزت و القب نهاده و جای تخت و تکبر تا دلیل باشد و نشان
بیغایت اذلال و اهانت وی برای آنکه داغ بر روی عیب باشد و خاصه بر نیکوترین موضعی و بلندترین جایی از روی که
آنرا بنشان پوشیدن ابن عباس گفت این داغ شمشیر بود روز بدر روی چون بکار زار آمد تیغی بر بینی وی ملک زد نشان
و حرمت باوی بماند بعضی گفته اند که او را دشنام دهیم و صفتی موصوف کند و اینم که آن باوی بماند و بان مشهور باشد چنانکه حیوان بداغ
مشهور شود محمد احمد گفت یعنی باوی در قیامت سیاه کرد اینم نشان باشد که بان نشان ویرا بشناسند نضر
شمیل گفت ویرا خرطوم خوانند و خرطوم نامیست از نامهای خرطوم گفت ما بیازمودیم ایشان را بنعمتی و بلا مکه را
و ببلا مبتلا کردیم و آن بود که بدعاء رسول صلعم ایشان را قحط آمد و بکرسنگی چند سال مبتلا کردانید گفت ایشان را ابتلا
کنیم چنانکه اصحاب آن بستان معهود و معروف را ابن عباس گفت آن بوستانی بود در یمن که از مردان خواندندی
در پیش صنعای یمن بود و بوستانی که در بعضی که کنند زاد که در آن بود و بی خداوندان مردی از اهل صلاح و نماز کن بود عادت
وی آن بود که هر فراکه برزمین افتادی در وقت بریدن درویشان را بودی و تا آنکه خمیازه رخت بودی و آنکه دیانت آنان منع
نمودی و چون خرما تمام بچیدی حق تمام بدرویشان دادی و خداوندان بر آن برکت کردی چون آن مرد بدنیا برفت و پسران پسر
بود ایشان گفتند ما آن نتوانیم کرد کسی را که پدر ما از انتفاع این بکیمه بدرویشان دادی ما را عیالی بسیار است
و مال اندک راه بر آنکه دیان بگرفتند و بوقت انتفاع درویشان بر عادت می آمدند ایشان میگفتند هنوز وقت بریدن
نیست امروز با فردا می اندیشیدند آنکه ناگاه بهمان از درویشان در شبی بروند و از آنجا بر دو برین گذرند و
و انشاء الله گفتند در آن شب که اتفاق کردن آتشی بیامد و آن و چنان شد باد سوخته شد چنانکه خدای تعالی ذکر آن کرد فَطَافَ
عَلَيْهَا بگشت بر ایشان بوستان و طواف کرد طواف کننده از خدای تعالی و نفرمان وی و آن آتشی بود که از آسمان بیامد و از آنجا

وحلان بود که ایشان خفته بودند پس این بوستان گشت همچون شب سیاه ابن عباس گفت چون خاکستر سیاه و در لغت
خزی خاکستر سیاه را صرم خوانند فَتَنَادَوْا پس خداوندان بوستان یکدیگر را واداد اند و در وقت صبح که بخیزند و بسر
گشت و بوستان خود رو دید که خرما نمیدیدند ایشان بر نفتند و بیکدیگر و باد آزرم و بامستکی میگفتند که امروز بر بوستان
برما باید صبح مسکینی و درویشی بود و درویشان را بر بوستان ملک نهید وعده و با رفتند این برادران بامداد بگاه قادر و تقدیر با همه تقدیر کرده
و عزیمت شد منع کردن درویشان از آن بوستان مصمم گردانیده و وجه برین معنی منع است و همچنین غضب و خشم است ایشان گفتند که بمرد بخود
رو دید بحرث رفتند بحرد خدای بمعنی بخشم خدای رفتند که خداوند بوستان را سخت برده و خشم خدا ظاهر کرده و برین معنی قادر و بر سبیل تمکن و تمکین
باشد یعنی در حالی که قادر بود بر آنچه عزم کرده بودند از بریدن خرما و منع کردن مسکین و درویشان سدی گفت چون خرما آن بوستان
جدا شد چون بآن بوستان رسیدند بوستان را سوخته و خاکستر سیاه دیدند قالوا گفتند که ما گمراه شدیم راه بوستان غلط کردیم
یا بوستان مصمم را بدان و برخت گذاشته ایم این آن مقام نیست بجد اندیشه کردن و بدانستند که این آن جایی است از آن سخن
اضطراب کردند گفتند نه که ما محروم کرده اند و خیر و نفع این بوستان از ما دفع و منع کرده اند برای آنکه ما از درویشان باز گرفتیم و محروم کردیم
که درویشی را درین بوستان راه ندهیم قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْلَا تُسَبِّحُونَ ۝ قَالُوا سُبْحَانَ
رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ۝ فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَلَاوَمُونَ ۝ قَالُوا يَا وَيْلَنَا
إِنَّا كُنَّا طَاغِينَ ۝ عَسَى رَبُّنَا أَنْ يُبْدِلَنَا خَيْرًا مِنْهَا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا رَاغِبُونَ ۝ كَذَلِكَ
الْعَذَابُ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ گفت آنکس که فاضلترین و عادل ترین ایشان
بود من شما را گفتم و درین سوگند که میخوردید چرا استثنا نکنید و انشاء الله نگوئید ابر صلح گفت استثنای ایشان سُبْحَانَ الله بود و
من شما را گفتم بیدلان سخن که میگوید که درویشان را منع کنیم چرا تدارک این نیت و این سخن نگوئید و بذکر خدای و تسبیح وی مشغول
نشوید و این برای معنی است که در عرف پارسیان نیز باشد که سخن نیکو گوید و برا گویند سُبْحَانَ الله میگوئی و گفتند که معنی
این است که چرا استغفار نمیکنید از این نیت بد بعضی ایشان درین وقت گفتند پاک و منزه خداوندا ما آنچه کردیم و کردیم بر خود ظالم و
ستمکار بودیم آنکه برخی از ایشان روی بر خی آورد بعضی روی و دیگر بدیگر نهادند و یکدیگر را ملامت کردند و میگفتند ای وای بر طاغی
و باغی بودیم و در نظر کردند اندک اندک و گذشت بودیم شکر نعمت خداوندی و بایست گفت که زان آوردیم و حق خداوندی زود و ایشان باز گرفتیم و
آنچه بدرگاه بجای نیاوردیم نالایق آنچه سزای باید و رسید آنچه کردیم و بکنار خود معترف شدیم و از آنچه کردیم پشیمان گشتیم
شاید که خدای تعالی بما بدلان بوستان بدهد بستان بهتر و دیگر تر از آن که ما بدلان گشتیم و رغبت بوی نمودیم و طلب خیر از حضرت پروردگار
او میکنیم ابن مسعود گفت خدای تعالی بر ایشان صدق شناخت و ایشان را بوستانی بدلی بهتر از آن و درو میوه بسیار بود و آنکه
بوده مرحوم شده از آن باز نتوان بودی و نام این بوستان حیوان بود آنکه حق تعالی بر سبیل تهدید گفت كَذَلِكَ الْعَذَابُ عذاب
ما چنین باشد مر کسی را که مثل این فعل کند و عذاب ما بدیگر چنین بود که شکر نعمت ما نکردند ما ایشان را بقحط و نیاز مبتلی کردیم و عذاب

آخرت بزرگتر باشد و بعضی از عذاب دنیا اگر دانستندی از آن احتراز کردندی و نمیدانستند از برای آنکه اندیشه نمیکنند در آیات و بینات
لامشرکان إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ ۝ أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ ۝ مَا لَكُمْ
كَيْفَ تَحْكُمُونَ ۝ أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ ۝ إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ ۝ أَمْ لَكُمْ
أَيْمَانٌ عَلَيْنَا بَالِغَةٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ ۝ سَلْهُمْ أَيُّهُمْ بِذَلِكَ
زَعِيمٌ ۝ أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ بدرستی متقیان و پرهیزکاران
را نزدیک خدای است بهشتهای با نعمت خالص از شایبه تخویف چون بوستانهای دنیا مشرکان گفتند که چنان باشد
که محمد میگوید بعضی و جزای باشد حال انجا همچنین باشد که در دنیا مر کنند مجرمان و گناه کاران چون مسلمانان باشد که ما این تمنا
میکنید چگونه کافر را با مومن یکسان کنیم این تمنای محال و حکم باطل شما چگونه میکنید کار خداوند نیز اریدید که با شما مفوض خواهد بود
تا چنانکه شما را باید حکم کنید یا خود شما را کتابی هست از آسمان فرو فرستاده و در آن کتاب میخوانید که شما را در آخرت مانند
آن باشد که در دنیاست و شما را باشد آنچه اختیار انجا یا خود شما را بر سر کنند عهدها و عهدها هست و سنده تا روز قیامت که شما را
باشد آنچه شما بحکم کنید آیا ایشان بپرسی ای محمد که کیست از شما که باید این حکم که حال شما در آخرت همچنان خواهد
بود که در دنیا این بعلم که آورده بشما و این رسالت که آورده و یا خود ایشانرا شریکان و همبازانند که در دین کفار موافق ایشانند
که بیارید ایشان خود را و معبودان خود را تا برین سخن موافقت نمایند و برای ایشان برین سخن گواهی دهند اگر راست میگویند
درین دعوی که میکنند يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ ۝ خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ
تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ وَقَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَالِمُونَ ۝ فَذَرْنِي وَمَنْ يُكَذِّبُ
بِهَذَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ ۝ وَنَهْلَكَ بعضی که میگویند روز که بکشف عن ساق و بیان کشف کنند و باز برند بجامه و از ساق
خود و این عبارت از شدت و سختی کار و مراد آنست که ایشان که بیارید که لهان و شرکاء خود را تا برای ایشان گواهی دهند و در
روزی که کار ایشان سخت گردد و این آن وقت بود که ایام و نیامد فرض گردد و بر تکلیف و تربیت شود و قیامت پیدا گردد
و ثواب و عقاب را معاینه بینند بعد از آنکه خبر شنیده باشند ابن عباس گفت این سخت ترین ساعتی باشد در روز قیامت و این
آن ساعت است که رسول صلعم خبر داد و روی بمومنین و ابو سعید خدری و غیر ایشان گفتند چون روز قیامت باشد خلایق را
در عرصات بدارند خدای تعالی میان ظالمان و مظلومان حکم کند تا بمقدار که کسی را که شرابی آمیخته فرو خته باشد تکلیف کنند تا
خیر از آن آب جدا کرده اند بسبب عقوبت آنکه منادی ندا کند که جمله خلایق بشنوند گویند هر امتی بر عقب معبود خود و مقتدای
خود بروید اصحاب صلیب را بصلیب بدوزخ برند بت پرستان را با بتان بدوزخ برند عابدان با معبودان خود بروند آنکه جهودان
را گویند شما که پرستیده اید گویند عزیر پسر خدا را گویند دروغ گفتید خدا را زن نبود و چگونه فرزند باشد آنکه بوثنان و فرشته
پرستند بصورت عزیر و عیسی ایشان که پرستند معبودان با ایشان اند خدای تعالی ایشان را گوید بروید و بر بدایشان را فرشتگان ایشان را

بجا بسر دوزخ برند و بجایگاه دوزخ سپارند وَذَلِكَ قَوْلُهُ كَانَ هَؤُلَاءِ آلِهَةً وَمَا وَرَدُوهَا وَكُلٌّ فِيهَا خَالِدُونَ آنکه بجا شدند تا آنکه خدایرا
پرستیده اند از بتان و منافقان خدای تعالی گوید شما که پرستیده اید گوید خدا را خدای تعالی بفرماید تا حجاب از روی و نور بی از نور عظمت
وی بیدا شود که جمله مومنان بسجود آیند تا آنکه منافقان و مرائیان بوده باشند خواهند تا بجده کنند نتوانند که پشت ایشان خشک شده باشد
جمله کنند تا بجده کنند بقفا افتند وَذَلِكَ قَوْلُهُ يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ یعنی آروزه که کشف کنند و باز بنه
جامه از ساق یعنی بنمودن نوری و ایشان را دعوت کنند با سجود یعنی آن داعی و باعث که پدید آید ایشان را عند آن که از بر بیند خواهند تا بجده
کنند تا اندر چشمهای ایشان ذلیل باشد و از ترس و خوف در وی پیدا شود بایشان رسد منافق و ضرری در آن وقت برای آن باشد
که ایشان را بفرمان نبود در دنیا با سجود کردن و نماز گذاردن و دعوت میکردند و ایشان بسلامت و تندرستی بودند بجده میکردند
و نماز بجای می آوردند سدی گفت مراد آنست که حی علی الصلوة می شنیدند و اجابت نمیکردند کعب الاحبار گفت
و الله که این آیه فرو نیاید الا در آنکه از نماز تخلف کنند او روه الله که رسم خشم را فرا خواهد بدلند در آخر عمر و کسی هست وی گرفته تا بجده
رفتی و بر گشتی تر معذور بر می گفت و دانی و ما رسم حی علی الصلوة و شنوم اجابت نکنم که بر سبیل تهدید بگفت رها کن مرا با آنکه
این حدیث را یعنی قرآن را تکذیب میکند که زود باشد و پس روزگار بر نیاید که ما ایشان را در نوریم در جه در جه و پاره پاره تا بهلاکت
رسند و هلاک کردن از آنجا که ندانند یعنی مهلت دهیم و فرو گذاریم ایشان را در نعمت تا مغرور شوند تا آنگاه ما ایشان را از ایمان آن نعمت
در بیم در گذرانیم و بعذاب دوزخ رسانیم وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ ۝ أَمْ تَسْأَلُهُمْ
أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ ۝ أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ ۝ فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ
وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نَادَى وَهُوَ مَكْظُومٌ ۝ لَوْلَا أَنْ تَدَارَكَهُ نِعْمَةٌ مِنْ
رَبِّهِ لَنُبِذَ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ ۝ فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ ۝ وَإِنْ يَكَادُ
الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ ۝ وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ
تا غافلترین و قتی و خوشترین ساعتی ایشان را بگیرم چنانکه گفت حتی اذا فرحوا بما اوتوا اخذناهم بغتة فاذا هم
مبلسون کید من استوار تر است و عذاب من سخت تر و قوی تر مهلت دادن را که سبب غفلت بود کید خواند که گفت یا خود
تو از ایشان بر هدایت و ارادی رسالت مزدی میخواهی که ایشان از غرامت آن گران بار می شوند و طاقت آن نمی دارند این سبب
نمی خوانند و شریعت نمی موزند یعنی تو از ایشان مزدی نمی طلبی چرا ایشان در طلب هدایت تقصیر میکنند یا غیب نزد یک ایشان است
یعنی نوح محمد ذکر از لوح نمی نویسند و حکم میکنند و بتو احتیاج ندارند با این همه ای محمد صبر کن برای حکم خدای تو در امهال
ایشان و تاخیر نصرت تو بر ایشان و تمهید لکن بعذاب ایشان و ترا مانند خداوند آن ماهی مباش یعنی یونس چون خشم
گرفت رقم مزدیش و استعجال عذاب کرد حق تعالی آن است که با ایشان مدارا کنی و مهلت دهی ایشان را و چون یونس خشم
ناشی شد که خدا را بخواند و او مکظوم و مغموم بود اندوه رسیده و محنت زده گفت لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ
إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ آنکه نه آنستی که بعقل یعنی چون تو زندگی تو بود رسیده و او را دریافت که دعای وی مستجاب گشت

وازشکم مای خلاص یافت او را بیندا خست بر زمین خالی از آب وکیاه و او مذمم و نکوهیده بود فَأَجْتَبَهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ
مِنَ الصَّالِحِينَ ۝ وَإِن يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ ۝ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ
وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ برگزید و اختیار کرد بر دیگران او را از جمله صالحان
یعنی نام وی در جمله نیکوان صالح بنوشت و حکم کرد بصلاح وی وَإِن يَكَادُ الَّذِينَ کفتن و کافران خواستند تا سر هم بر همچشم
کنند تعجبی از قریش بیامدند و بار وی بایستادند و کفتند ما تا بدین مردی ندیدیم در فصاحت و بلاغت و اظهار بینه و کفتند
این جامقی بود و از بنی اسد معروف بچشم بد می آمدند و این سخن بکفتند و کفته اند چشم ایشان بغایتی بود اکر ایشان را
کشت با هستی یکی از ایشان کبرک را کفتی بر خیز و زنبیل بردار و بیار کوشت بیار او بیامدی هر یکی اشتری یا کاوی یا کوسفندی
یکدیکری بکفتی الحسنها و ثابت مثلها و رجال سیفنادی و خداوندان آن بیامدندی و آنرا بکشتندی و او را از آن نصیبی دادندی
و در میان ایشان مردی بود که چشم بر هر چه افکندی از پای بیفتادی یا بمردی یا بکشتندی و این مرد را از چشم بر دن کذاشتندی
در هر وقت که وش کرفتی و امر خیمه بر افراختی و نظاره میکردی قریش بیامدندی و این مرد را کفتند تا چه زیان دارد که بیایی و نظر
بر محمد افکنی باشد که چشم تو در وی رسد او بیامد و رسول صلعم قرآن میخواند و برابر رسول صلعم بایستاد و ساعتی در رسول میکریست
و هیچ شک نکرد در آنکه رسول صلعم را چشم آمده شود این بیت انشا کرد شعر قد کان قوم یحسبون سیدا ۝ و الحال انک سید
میمون ۝ حق رسول صلعم را از چشم بد وی نکاه میداشت و این آیة فرستاد و کفت این کافران میخواستند تا ترا بچشم خود
کشند و ضرری بتو رسانند چون قرآن بشنیدند که میخواندی در تو نکاه میکردند و میکفتند ما أَفْحَمَهُ و ما أَفْحَمَهُ تا چه زهره شیری
که او دیده از است از غایت حیرت و سرکشتکی که ایشان راست در کار تو و نیست این قرآن الا ذکری و شوقی و موعظتی
مر عالمیان را بیچ کسی را که چنین ذکری و شوقی آرد برای جهانیان چکد نه ویرا دیوانه خوانند و باد و انکی نسبت کنند و خبر است
که رسول صلعم کفت العین حق و ان العین لیدخل الجمل القبر و الجمل و القدر و قال الرقیة الا من عین او حمة او لمة
فیس کفت یا رسول صلعم فرزندان جعفر را چشم میرسد روا باشد که برای ایشان فسونی و تعویذی نویسی کفت روا باشد اکر
چیزی بودی که قضا را غلبه کردی چشم بد بردی و سکلها از دین خلاف است ابو علی جبائی و ابو القاسم بلخی کفتند این را اصلی
زانی کفت کر این ممتنع نیست و بین اجماع مفسران است و معروف است میان عقلا مسلمانان و مجبر است و سید
رحمه الله صلعم را بیدار و انا نکرد و نمی دارند کفتند که تفسیر آیة آنست که بنظر عداوة بتدمی نکرند و میخواهند که قدم ترا بلغزانند
و هلاک کنند تر سورة الحاقة مکی است پنجاه و دو آیت از ابو امامه از ابی بن کعب روایتست که رسول صلعم کفت هر که او
سورة الحاقة بخواند خدای تعالی او را حساب آسان کرداند و در خبری است که هر که یازده آیة از این سورة بخواند خدای تعالی او را از
آفت جهالت کاه دارد و اکر تمام بخواند نوری باشد او را از سر تا بقدم بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
الْحَاقَّةُ ۝ مَا الْحَاقَّةُ ۝ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحَاقَّةُ ۝ كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَعَادٌ بِالْقَارِعَةِ ۝ فَأَمَّا ثَمُودُ

فَأُهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ ۝ وَأَمَّا عَادٌ فَأُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ ۝ سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَ
ثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَىٰ كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ ۝ فَهَلْ تَرَىٰ لَهُم مِّن
بَاقِيَةٍ الحاقة نامست و نامهای قیامت یعنی که واجبست بدن وی ثابت و لازم است و واقع شدن وی که ریب و شک نیست
در وی برای آن حاقه خوانند قیامت را که اموات و حقیقات در وی کارهای بحق باشد از حسنات و ثواب و عقاب که سبیل
استعظام و استهوال کفت توجه دانی و تراچه شناسا کرد که این حاقه که قیامت چیست و هول و بیم وی تا بچه غایت است یعنی از زندگی
و مدا عقابی رسیده است که دانی بعکس بالجمله رسید ترا بالجمله حاصل شد بکندان قیامت و عظمت آن آنکه ذکر نمود که و ذکر عاد و
بنو لیثان صالح ثمود رفت و هود بعاد و ایشان را از این روز قیامت که بحقیقت آمدنی است و روزی که بکوید مردمان با هول
قیامت که خبر خود را باور نداشتند و تکذیب وی کردند چنانکه اهل مکه و دیکران ترا تکذیب میکنند اما ثمود هلاک شدند و طغیانی که
کردند بیاد وی بحقت از حد در کذشت شهر من جنب ابن عباس از رسول صلعم روایت که وی که خدای تعالی هیچ بادی نفرستاد و هیچ
بادی الا بمقدار و کیل الا روز هلاک عاد و قوم نوح عاد که این روز باران در فرشتکان موکل خزینه عاصی شدند و از فرمان ایشان بیرون
شد هلاک کشت أَمَّا ثَمُودُ فَأُهْلِكُوا و باد روز هلاک عاد هم طاغی شد و خازنان آنکه این آیة بخواند و اما عاد فاهلکوا بریح صرصر
عاتیة مسخر کردانید و مسلط کرد بر ایشان این باد را هفت شب و هشت روز متوالی و پیاپی و هب کفت این ایام آنست
که از ایام العجوز خوانند که عجوزی در این ایام در سرای رفت و انجا رفت و در خیمه باد در سرا رفت و او را بکشت و باد منقطع کشت
و از عجوز آخرین کسی بود که از آن قوم هلاک شد تو بدیدی فهم را یعنی عاد را بدین ایام لیالی و در بن بادی سخت افتاده و هلاک
شده که کوئی درختان خرما اند شکسته شده و بر سیده کفتند که باد بر ایدا آنرا از بن بکند یا از بیخ برکند و بیفکند پس هیچ می بینی
ایشان را بقیتی یعنی بعد هلاک شدند و بمحکمی نماند از ایشان وَجَاءَ فِرْعَوْنُ وَمَن قَبْلَهُ وَالْمُؤْتَفِكَاتُ بِالْخَاطِئَةِ ۝ فَعَصَوْا
رَسُولَ رَبِّهِمْ فَأَخَذَهُمْ أَخْذَةً رَّابِيَةً ۝ إِنَّا لَمَّا طَغَى الْمَاءُ حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ ۝ لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ
تَذْكِرَةً وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ ۝ خزینه و کرد هلاک فرعون و قوم او کرده است و کفت فرعون و آنانکه از قبل او بودند از تبع و
خدم و حشم وی و کسانی که ساکنان دیهها بودند که آنرا مؤتفکات خوانند و آن دیهای قوم لوط است ایشان همه کاری عظیم کردند
کناه بیحد و اندازه از شرک و کفر و از آن معاصی که میکردند خدای تعالی پیغمبر ایشان فرستاد و پیغمبر خود عاصی شدند
بالاجرم کرفت خدای تعالی ایشان را کرفتنی سخت زیادت بر حد تحمیل که بدیکرانشان رسیده آنکه کفت با جون آب طغیان
کرد و از حد بکذشت و در عهد نوح صد ساله کفت از بالای همه جهانها پاره کذر کذشت چون آب باین بسیاری شد ما شما را
در کشتی نشاندیم تا شما غرق نشدی و این بر سبیل تذکر کفت تا برای شما تذکره و عبرتی کردانیدیم آن حالت
را که با مومنان قوم نوح که بر از نجات دادن ایشان و غرق کردن کافران و یاد کیرد از او و نکاه دارد که شما را یاد کیرنده که آن موعظه

یاد کیرد و بشنود و بران کار کند و صنایع نکرد اند از ابن برکت بن علی عبد الله بن الحسین روایت که چون این آیة آمد وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ
کفت رسول صلعم امیر المؤمنین علی را سألت الله ان یجعلها اذنک ای خدای تعالی خواستم تا کوش تو کند امیر المؤمنین علی که من پس از آن
هرکز چیزی فراموش نکردم و نیز نباشم هیچ فراموش نکنم اده عامی رسول صلعم بر بدهٔ اسلمی روایت که رسول صلعم علی را کفت یا علی ان الله
امرنی ان ادنیک و لا اقصیک و ان اعلمک و الفهمک و حق علی الله ان تعی فنزلت هذه الآیة کفت خدای مرا فرمود تا
ترا نزدیک کنم و دور نکنم و ترا بیاز موزم و فهم کردانم و حق است که تو یاد کیری یعنی نکیر کنی و تو نیز و بدانی که بر
پس علی کفت که پس از آن هرکز چیزی فراموش نکردم فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ ۝ وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ
وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً ۝ فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ ۝ وَانشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ ۝
وَالْمَلَكُ عَلَىٰ أَرْجَائِهَا وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ ۝ يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَىٰ
مِنكُمْ خَافِيَةٌ ۝ پس آنکه که در صور دمند یکباره و آن نفخه اولی باشد و زمین را و کوهها را بردارند اجابتها
خود بیاد بی تخت عظیم که بر زمین و کوهها سلط کرده اند با سبب آنکه فرشتکان را نفرماید باید سبی خدای تعالی تقدیر خود زمین
و کوهها را بردارد و بر یکدیکر زند یکبار زدنی که همه در هم شکسته شوند و خرد کردند و چون کرد اند در هوا باید شد پس آن روز واقعه
پدید آید و قیامت آشکارا شود و آسمان شکافته کردد پس این آسمان محکم و آن بهر زدای و ضعیف و سست باشد و فرشتکان بر کناره های
آسمان ایستاده باشند و بردارند عرش خدای را و آن فرشتکان بر زمین ایشان هشت فرشته ابن عباس کفت هشت صف فرشته باشند که عدد
ایشان جز خدای تعالی نداند و در خبری دیکر هشت از رسول صلعم که حاملان عرش امروز چهار اند روز قیامت مدد کنند ایشان را چهار دیکر باشد
شوند و در خبر است که هر فرشته را چهار رویی باشد رویی چون آدمی و رویی چون روی شیر و رویی چون روی کاوی و
رویی چون روی کرکس بهر رویی از خدای تعالی و زیادت جنس میخواهند از علی ابن الحسین زین العابدین صلعم روایت
که خدای تعالی هر فرشته را چهار دست آفرید بیش از عرش نیافرید الا سه چیز هوا و قیامت و آنکه عرش بیافرید از الوان انوار و نه بر سبز
رشته سبز از وست و نه سرخ که رنک سرخ از وست و نه زرد که رنک زرد از وست و نه سفید اصل انوار است و
روشنایی روز از وست آنکه خدای تعالی بیافرید هیچ طبقی نیست الا که تسبیح و تقدیس او میکنند باوازهای مختلف و اکر
او از ایشان بر زمین رسیدی کوهها پاره پاره شدندی و دریاها بزمین فرو شدندی کفت آن روز عرش خدای را این هشت فرشته
بفرق کرفته باشند و آن روز شما را عرض کنند و از حال بپرسند و حساب بکنند هیچ پوشیده و نهانی از پوشیده های شما چیزی
پوشیده نماند از عرض کردنها مکنا از اعلم شود و خبر می دهد که مردمانرا سه جای عرض دهند بعضی را بدست راست و بعضی
بدست چپ و بعضی را از جانب پشت فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَاؤُمُ اقْرَءُوا كِتَابِيَهْ
إِنِّي ظَنَنتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيَهْ ۝ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَّاضِيَةٍ ۝ فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ ۝ قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ
كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ ۝ اما آنکس را که نامه وی بدست راست دهند و کوید

بکیرید این نامه من و بخوانید و این برایان کویند و دانند که در آنجا چیزی نباشد که ایشان را از آن شرم باشد بر سبیل اعجاب و اولا کویند
بجهت کرمی میدانستم و تقدیر بود مرا که من بحساب خود خواهم رسید و مرا بعمل خواهند داد پس او در عیشی و زندکانی باشد و پسندیده
خوش در بهشتی عالی و موقع مکان او و قدر و رتبه او بناهای وی بلند و کشکهای وی عالی میوه های آن بهشت نزدیک بر دست وی
رسد کرابسته باشند و بکرفته و لکرفته ایشان را کرینه بخورید از این طعامها و از این میوه ها و بیاشامید از این شرابها که این بهشت و نعمت
شما راست بالجمله کرده اید و از جزا فرستاده روز ایام کذشته از اعمال صالحه وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ
فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيَهْ ۝ وَلَمْ أَدْرِ مَا حِسَابِيَهْ ۝ يَا لَيْتَهَا كَانَتِ الْقَاضِيَةَ ۝ مَا أَغْنَىٰ
عَنِّي مَالِيَهْ ۝ هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَهْ ۝ خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ۝ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ ۝ ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ
ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ ۝ إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ ۝ وَلَا يَحُضُّ عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ ۝ فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ
هَاهُنَا حَمِيمٌ ۝ وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غِسْلِينٍ ۝ لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِئُونَ ۝ و اما آنکه نامه وی بدست چپ دهند او کوید کاش کاش من
بمن نداده بودی و ندانستمی که حساب من چیست این برایان کوید که دانند در آن نامه فضایح و رسوایها باشد و این کاشکی که این حالت
مرا مکی بود و قطع کننده کار من و این کاشکی که آن مرکی که مرا در دنیا بود مرکی بود و بجهم کشنده باشد بعد از وی حیوتی نخواهد بود و کاشکی
بودی تا بدستی که بر سبیل تفسیر و تملک کرد مال من از من غنا نکرد و دنیا من نرسید ملک من و قوت من از دست من بنده و ملک
کرد بد و باین نماند و هر آنچه جمع نماند عذاب حال خدای تعالی تمام خازنان دوزخ را فرماید که بکیرید و بیاویزید بر نهید و در خبر است که چون
خدای تعالی کرد بکیرید او را بر سر یک کز صد هزار فرشته از بالا بر کرد آید و دوازده هزار دوزخ بر ایشان پاره پاره شود
چنانکه در دست ایشان جز چیزی نماند که خدای تعالی باز آفریند و را بکیرند و بند بر دست و پای او نهند و غل بر کردن وی نهند
پس آنکه ایشان را خطاب کنند که او را باد دوزخ برید و با آتش بسوزید پس در او را در زنجیر کشند هزار زنجیر هفتاد کز ابن عباس
کفت بکز فرشتکان باشد از زیر وی در آرند و بپیچند در وی بر وی بدین وی در برند و از زیر وی بیرون آرند
نف بکال کفت هفتاد کز باشد هر کزی هفتاد باع باشد هر باعی از آنجا که ما با شیم تا مکه و این حدیث در جهت کوفه کفت
کفت اکر همه آهن دنیا است با یک حلقه بسنجند یک حلقه وی بر هر آهن دنیا بدید سوید بن هبیر کفت
جمله اهل دوزخ در یک سلسله باشند و اکر یک حلقه وی بر کوه نهند کوهها کداخته شود و کفته اند که بیان کرده و کفت این عذاب این
سختی و برایان آن باشد که او بخدای تعالی ایمان نیاورده باشد و هرچه ما را بر طعام دادن درویشان تحریص نکرده باشد پس او را
انجا خویشی و دوستی نباشد که بفریاد وی رسد و دلش بر وی بسوزد و او را هیچ طعامی نباشد الا زهر داب و خون و ریم اهل دوزخ
که از اندام ایشان روان شود صحاک کفت غسلین درختی است در دوزخ که خورش اهل دوزخ باشد از آن طعام خورند
الخطا کنندکان و کناه کاران که مشرکانند از حق در کذشته و باطل رسیده ابو درداء بوسته زنی خود را تحریص کردی
که طعامی که می سازی و آشی و خورشی که می پزی بسیار بپز برای درویشان و کفتی که بکیرید نخورید با ایمان قطع کرده ام و بریده

تم بکوش تا بنده دیگر را بطعام دادن قطع کنیم حق تعالی ما را دادن طعام را بدر درویشان در مقابله کفر و شرک نهاده است بلکه قرین
شرک کرده است بلکه تحریص کردن را بر چیزی که نرود حالا کسی که روی منع کند و طعام ندهد فَلَا أُقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ ۝ وَمَا لَا تُبْصِرُونَ ۝
إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ۝ وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ ۝ وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ ۝
تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ کفت ملایت سوکند میخورم بآنچه می بینید شما و بآنچه نمی بینید یعنی بجمله کائنات و موجودات باسمان و زمین
و بدنیا و بآخرت و بنور و بظلمه و بجسام و بارواح صادقه کفت بآنچه می بینید از نعمت احاطه نام و بآنچه نمی بینید از رحمت باسمان و زمین
بادوستانم کرین قرآن کفتار رسول بزرکوار است یعنی تلاوت و قرائت پیغام کذار کاست کریم یعنی محمد و کفتند جبرئیل امین قول انه
رسول کریم یعنی قوة عند ذی العرش هم برین تاویل که تلاوت و حکایت وی است نه آنکه کلام وی است وما هو بقول شاعر قلیلا
میکنند که آن رسول را خواند از آنجاست که از وی می شنوند پندار که از وی میکوید بر سبیل انکار کفتار وی است کفتار شاعری نیست
آنکه بر سبیل تهجی کفت اندک ایمان می آورید و اندک ایمان شما و کفتار کاهنی نیست حرز آن کرد اندک تفکر و اندیشه میکنید برین
قرآن تا بدانید معلوم شما کردد که این قرآن از جنس شعر و کهانت نیست و محمد نه جنس شاعران و کاهنان است کاهن آن باشد که دعوی
کند که علم بجنس قرینانی مستند که اخبار غیب باس میکویند و اما غیب خبر میدهند ولیکن برای آن کفت که ایشان بکمان بر رسول
غلط میخواندند و قرآن را شعر برای آنکه ترکیبی عجیب و نظمی بدیع می شنیدند که مثل آن نشنوده می دانستند که وی را صنام هند برای تهمت و تحقیر
و بر اشعر خواندند و کاهنان کفتند که در وی اخبار غیب است بلکه مشتمل که از جنس کهانت است و آن اندیشه نکردند که آنچه بالفاظ
جنان باشد چنانکه ایشان دعوی کردند و این بالشانی وحی است از قبل خدای پس بر وجه ظلم قرآن را شعر و کهانت خواندند و درین تفکر
نکردند که شعر کلامی موزون و مقفی که فایده معنی دهد و قرآن موزون و مقفی نیست و رسول داشتند و کاهن و کاهن بنده ایشان بوده
و کفت که او تنزیل است فرستاده از خدای جهانیان وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ
بِالْيَمِينِ ۝ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ ۝ فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ ۝ وَإِنَّهُ لَتَذْكِرَةٌ
لِلْمُتَّقِينَ ۝ وَإِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُكَذِّبِينَ ۝ وَإِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ ۝ وَإِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ ۝
فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ واکر چنان باشد که این رسول فرو باقد بر ما سخن دروغ یعنی سخن که ما کفته باشیم بر ما بندد و
بر ما کذب را اورا بکشیم کشتنی که از آن سخت تر نباشد و آن قتل صبر است که او را بسیکشند و اوی کرد چنانکه دست
راست بکیرد و شمشیر از پیش روی وی زنند تا او را دست راست بکیریم و اکنه کرکت دل وی ببریم و آن رکها است که میان
پی کردن باشد و کفتند رکها است اند پشت ابن عباس کفت او را بکیریم بقوت و قدرت و بین عبارت است از قدرت
و قوت آنکه ویرا کرفته باشیم بحکمی نباشد از شما که ما را از کشتن وی باز دارد و منع کند و این قرآن پندی و موعظتی است
مهر پرهیزکاران را و ما میدانیم که از شما کسانی اند که تکذیب میکنند و بدروغ میدارند قرآن را خطاب کافران را و کفته اند مردم و خطاب
مومنان است یعنی از شما جمعی اند که بقرآن کافر خواهند شد و این قرآن حسرتی باشد کافران را بجهت تواب مومنان و مطیعان بیند

و ایشان از آن محروم مانده باشند و این قرآن نهایت یقین است و کمال حقیقت و محض حقیقت است صرف شبهه نیست بعضی کفته اند که این
حقیقت یقین است یعنی آن یقین الجابی باشد این نه است پس تسبیح کن بنام خدای بزرکوار قرآن خدای که جهان اشیا با کمال عظمت در نهایت
حقارت شکر اند که نعمت وجی قرآن ترا کرامت کرده است و آیه دلیل است بر آنکه اشیا بنا اسم مسمی باشند که کفته چنین بدین اضافه الی
الله بودی سورة المعارج مکی است چهل و چهار آیه است ابن کیسان از رسول صلعم روایت کرده که هر که این سوره بخواند خدای تعالی از
آن بدهد که محمد کناه دارند و نماز بپای کنند بسم الله الرحمن الرحیم سَأَلَ سَائِلٌ
بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ
مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا وَنَرَاهُ قَرِيبًا ابن عباس کفت این سایل
نضر بن الحارث بود که او برای خود عذاب خواست قوله اللهم ان کان هذا هو الحق من عندک فامطر علینا حجارة من السماء
او ائتنا بعذاب الیم اینچه خواست از عذاب رعد بر بهی رسید او را و اکشتند بصر یعنی صرعه کردند که او را باز داشتند و طعام و
شرابش ندادند تا بمرد و ابو اسید الدوری بدر کس را کشتند بعد و را و عقبة بن معیط را حسن بصری کفت این دو کس از مجرمان
بودند که پرسید از وی تا این عذاب که خبر میدهد که اخبار بود و بکه واقع خواهد آمد خدای تعالی خبر داد که کافران خواهند بود و سفیان عیینه را
پرسید از این آیه سایل کفت پیش از تو هیچکس مرا این سوال نکرده است مرا خبر داد پدرم از جعفر بن محمد صادق علیه السلام از پدرش
که چون رسول صلعم دست امیر المومنین علی بکرفت در غدیر خم و او را بالای منبر برد و بر مردم عرض کرد که من کنت مولاه فعلی
مولاه و تعداد امت که بر ابلاغ این حدیث در سیان مردم آشکارا شده و در قبایل عرب منتشر شد این خبر بحارث بن نعمان الفهری
رسید و برخاست و بر شتری نشست و آنجا بشکر کاه رسول صلعم رسید از ناقه فرود آمد و ناقه را زانو بست و بخدمت حضرت رسالت
آمد و رسول صلعم با صحابه حاضر بود کفت ای محمد تا بدی و کفتی که خدای مرا فرمایدکه بکویید اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله قبول
کردیم و کردن نهادیم و کفتی حج نماز کنید بذیرفتیم کفتی زکوة بدهید بدادیم و کفتی کناه و نماز بدارید قبول کردیم و هیچ خبر بود بی قبول کرد بجهالت
حمد را نمی نمودی که باز وی بسرعت کرفتی و بر بالا بردی و کفتی که مرا من مولای و هم علی مولای و علی است این خبر دیر را فرضه
کفتی بخدای فرمود تا رسول صلعم کفت والله الذی لا اله الا هو که من این قول و فرمان خدای تعالی کفتم او بر وی بکرد آمد و کفت
اللهم ان کان هذا هو الحق من عندک فامطر علینا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب الیم صفت بار حمله خود و سیه
بود که بسکی از آسمان در آمد بر سر او و از دبرش بیرون شد و بیفتاد و بمرد خدای تعالی این آیه فرستاد و خواهنده درخواست
و جوینده طلب داشت عذابی را که واقع شونده و فرو آینده است برای کافران بمحکمی نباشد که آن عذاب را
دفع کند و باز دارد از خدای تبارک و تعالی و اجمد وی چون محکمه وی واجب کرداند وقوع آن عذاب را بر وی از آن خدای که خداوند
آسمانهاست هر یک زیری دیکری ابن کیسان کفت معارج کشایش است که میان هر دو آسمان زمین و زمین باشد مجاهد
کفت راههای آسمانهاست که فرشتکان بر و بر آسمان بر شوند که بیان بعد و دور بر معارج کرد و رعد و ابن عباس کفت راه ارشوند

و ازین معارج کفتند فرشتکان و جبرئیل عنا آنکه بعرش وی رسند و مجای که او اندر هبط وی باشد در روزی که مقدار آن روز
مقدار پنجاه هزار سال باشد از سالهای دنیا و کفتند چندانی بر شود که اکر جاز وی کسی دیکر باشد بپنجاه هزار سال برود و این معارج
از زیر هفتم زمین تا بپالای هفتم آسمان باو اندر می که خدا را باشد در جای دیکر فرمود فی یوم کان مقداره الف سنة و روزی مقدار
الف سنة باشد و این از آسمان دنیا باشد تا زمین آمدن پانصد سال راه باشد و بر فرتا پانصد سال راه باشد و کفتند فی زیادة
مزید این است که روزی دراز پنجاه هزار سال باشد و آن روز قیامت است و این مقدار موقف خلق است برای فصل و حساب
قضا بدان معنی که اکر حساب خلقان در خدای کنند پنجاه هزار سال کار آید و خدای تعالی بنیم ساعت این حساب بکند بر همان کفت مرا در روز
قیامت است که بنده را در پنجاه موقف است مهر موقف هزار سال از ابن عباس روایت کرده اند شدة روز قیامت و سختی
وی بر کافران تا پندداری که این روز بر ایشان این مدت است ابو سعید روایت کرده از رسول صلعم که یکی رسول را از این آیه سوال کرد کفت
یا رسول الله ما اطول هذا الیوم چه دراز روزی خواهد بودن این روز قیامت رسول صلعم کفت آنخدای که جان من بدست اوست که این
روز بر مومن سبکتر باشد از آنکه نمازی از نمازهای فریضه که او بکذارد در دنیا ابراهیم التیمی کفت مقدار آن روز بر مومن چندان باشد که میان
نماز پیشین و نماز دیکر آنکه رسول را فرمود که ای پیغمبر فرستاده این کافران تا میرها تند و بر سبیل استهزا طلب عذاب و غرامت میکنند
تصبر کن صبر کردن نیکویی آنکه در میان از ترجمی بیدا شود این کافران این روز را می بینند و از قدرت ما و در میرانند و از جهل
مستحیلات شمرند و الا ایشان دیکر میدانیم و در قدرت بحشر و نشر ایشان می بینیم یَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ وَتَكُونُ
الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ وَلَا يَسْأَلُ حَمِيمٌ حَمِيمًا ۝ يُبَصَّرُونَهُمْ يَوَدُّ الْمُجْرِمُ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ
عَذَابِ يَوْمِئِذٍ بِبَنِيهِ وَصَاحِبَتِهِ وَأَخِيهِ وَفَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا
ثُمَّ يُنْجِيهِ روزی باشد که آسمان کدر شود چون نقره کداخته بود کوهها چون پشم رنکین زده و حمیده چون کوهها
از دور و رنکها بزاغ رنکها یعنی از اهواء کوهها که در وی باشد بعضی سفید و بعضی سرخ و بعضی سیاه چنانکه کفت وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ
بِيضٌ وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا جدد خدای تعالی از ایران و روان کرد اندچون پشم رنکین باشد و حمیده و ضعیف و دوران روز نیز سند هیچ
خویشاوندی را از خویشاوندی بدانی که هر چه مشغول باشند و از کناه خویشاوندی خویشان و دیکر را سوال نکنند و از وی
خبر سند چنانکه کفت وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى باشان نمایند یعنی کافران را بیکدیکر نمایند متبوعان را بتابعان رسانند
تا از یکدیکر بتر اکنند حضرت شاه دانند با یکدیکر نمایند بدانند که میان ایشان شفقت و مهربانی نمانده است عبد الله عباس کفت
بکسانت باشد که یکدیکر را بشناسند پس از آن دیکر کس کس را نشناسد و آن روز کناه کار تمنا کند و آرزو کند که فدیه بدهد
فرو شند و در حضرت بسران و زنان که ایشان می نادیده اند و زن و برادر و قبیله و عشیره و برادر که بناه با وی بیدا دند و همه در زمین را
بستانند پس آنکه در نجات دهند کَلَّا إِنَّهَا لَظَى نَزَّاعَةً لِلشَّوَى تَدْعُو مَنْ أَدْبَرَ وَتَوَلَّى وَجَمَعَ فَأَوْعَى
إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا إِلَّا الْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ
عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ ۝ وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ
بِيَوْمِ الدِّينِ وَالَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ حق بر سبیل
رجوع و زیر فرمود که باشد که این شما که در آن رجوع بجای حاصل آید بحقا که این دوزخ است آتش وی و دوزخی که نام وی لظی
کفته اند که نام دوزخ دوم است از دوزخ آتشی که دوست از سهار کند که کوشت از استخوان بر دو جمله اعضا و جوارح را سوزد هر که از ایمان اعراض
کرده باشد و پشت بر و کرده و اسر اینجی اند و سکو بذلک الی ابن عباس کفت کافران و منافقان را نام و نسب بزبان فصیح و از
وهد آنکه چندین بار چنانکه مرغ و ندا و چندین خلیل احمد مراد تمکین اوست از عذاب ایشان آنکه صفتی دیکر کرد ویرا
و کفت او جمع کرد مال در دو عالم و جمع کرد و بان بخیل کرد و زکوة نداد و کفتند که عبد الله سلم کرسیه در بستی و بر کفت چه خبر
کفت شنیدم که خدای تعالی کفت وَجَمَعَ فَأَوْعَى آنکه وصف طبیعت آدمی کرد و کفت بدرستی که آدمی را بخیل و تر سنده آفریده اند
چون تنک دستی و دو درویشی بوی رسد جزع و ناشکیبایی کند و چون فراخ دستی و توانکری یابد باز دارنده و منع کننده و بخیل باشد
برغبت شکر کننده طاعتی باشد که باند که رضی خود از دنیا و بدان قوت اندک از دنیا خشنود کرده و رسول خدا کفت شر ما فی الرجل
شح هالع و جبن خالع بترین آنچه در مرد بود بخیلی که او را بجمع آورد علی الحرص و بدلی که دل وی از جای ببرد یعنی آدمی از بنا کار اختیار
میکند و ترس و این دو صفت را که بخل و جزع است جمع داشته بدو که بیابد برای آن آفریده شده است و بر اطبیعی کفت آنکه این دو سوال
استثنا کرد و کفت صدیقین اند الا مومنان که نماز بپای دارند و بدان مداومت نمایند و مواظبت کنند و صحابه بر سیدند که ایشان
که باشند کفتند آنکه در نماز التفات نکنند و اعجاب راست و چپ نکاه نکنند و مراقبه و محافظت ارکان و اوقات وی کنند و الذین در
مالهای ایشان حقی باشد معلوم و مقدر یعنی زکوة و مقدار مرخواهنده وی بر مردی را بجای خواهنده نخواهند پندارند که محتاج نیست
مرخویش کرد اند و الا صدقه روایت که مراد باین آنست که توانا بخود نرنج کنی و بلد و بنوی و حی مرد نزدیک بجمعه و الا آنکه
تصدیق کنند و باور دارند روز حساب و جزا و الا آنکه از عذاب خدای معهود ترسان و خایف باشند از برای دفع عذاب استعداد
کنند بطاعات و خیرات و اجتناب معاصی و شهوات حقیقه که عذاب خدای ایشان نه بان حد است که از ایمن توان بود
وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ ۝ إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ
فَمَنِ ابْتَغَى وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ ۝ وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ وَالَّذِينَ هُمْ
بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ ۝ وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ۝ أُولَئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُكْرَمُونَ
و آنانکه فرجهای خود را از حرام نکاه دارند و منع کنند از آنکه حرام اند مر زنان حلال خود که در نکاح او در آورده باشند
یا زنان که دست ایشان مالک ایشان کشته باشند یعنی کنیزکان خود که ایشان را بدین و ملامت نکنند و هر کس که جز این
طلب دارد و از آن کسان باشد که ظلم و بیدادی کنند بر خود و با نفس خود و شهوتی کنند و از خدای که خدای تعالی نهاده تعدی کنند
و آنانکه امانت کاه دارند و مر امانات عهد و پیمان کنند و بعهد وفا کرده باشند و وفا کنند و آنانکه شهادت و کواهی حق قیام کنند

وگواهی باز نکنند سه کلمه شهادت نیارند و شهادت ان لا اله الا الله زبان راست و انکه بر نماز و اوقات نماز محافظت کنند ایشان
که جامع این خصال و هادی این صفاتند در بهشتهای مکرم و معزز باشند ۞ فمال الذین کفروا قبلک مهطعین
عن الیمین و عن الشمال عزین ۞ ایطمع کل امرئ منهم ان یدخل جنة نعیم ۞ کلا انا خلقناهم
مما یعلمون ۞ فلا اقسم برب المشارق والمغارب انا لقادرون ۞ علی ان نبدل خیرا منهم
وما نحن بمسبوقین ۞ حیث این کافران که جواب تو شنانیده اند روی بتو کرده اند که روی کشیده و منحرف کرده و از جانب راست
و از جانب چپ کرده اگر روی بتو حلقه زده و ترا در میان گرفته سخن تو می شنوند و در ان اندیشه نمی کنند بلکه استهزا و افسوس میدارند
روایت کرده اند که مشرکان بیامدند و بر پیرامون حضرت بنشستند و سخن وی میشنیدند و استهزا کردند و می گفتند
که اگر چنین است که محمد میگوید ایشان بهشت خواهند رفت ما پیش از ایشان بهشت رویم و جای ما بهتر باشد خدای تعالی
گفت ای هر یک ازین کافران طمع میدارند که ایشان در بهشت با نعمت روند حقا که این نباشد و هر که مطموع ایشان حاصل کرده
انکه گفت ما بیافریدیم ایشان را از انچه میدانند و هی شناسند که از نطفه آفریده اند و در اصل طینت همه متساوی اند و هر کس که بهشت
رود باستحقاق رود بایمان و عمل صالح و زهد و تقوی ۞ همان تو که جلد پرسکاری ۞ بدنیست و زهد و ترسکاری ۞ مکن تکیه که من پور فلانم
نسب رک کند خوی استاری ۞ ببین تو جایگاه و جای سلمان ۞ و جای بولهب در دزم خواری ۞ بعضی از صحابه رحمهم الله وعظ کفتی
هر ستاره و هنا در آدمی گفتی که اصل او از مال و مخرج بول است انکه کذا و هم بر سبیل ایوده است تا که در مجرا در بود میان
اب و خون بود انکه بر پیرون آمد سیل و خایط باز کردید و بابول و غایط خود در ماند انکس که حیز باشد او را انکه چگونه
رسد ۞ ای تباه ادم ابطرتهم ۞ خطوتهم من الدنیا الدنیه ۞ فلم تطر ۞ والولهم منی ۞ وانتم اذا تنبو امنیه ۞ سوگند
خورم بخدای مشارق و مغارب که ما قادریم و توانا بر انکه ایشان را هلاک کنیم و قومی دیگر بجای ایشان بیاوریم و ما مسبوق نباشیم
کسی را عاجز نتوانند کرد و بر ما سبقت نتوانند گرفت و از ما در نتوانند گذشت فذرهم یخوضوا و یلعبوا حتی یلاقوا
یومهم الذی یوعدون ۞ یوم یخرجون من الاجداث سراعا کانهم الی نصب یوفضون ۞
خاشعة ابصارهم ترهقهم ذلة ذلک الیوم الذی کانوا یوعدون ۞ انکه پرسید محمد بدیکه گفت دست
ایشان بدار و بگذار ایشان را تا خوض کنند و فرو رفتن نمایند و بازی نمایند و بیتند و زنهار خود را و ان روزی که ایشان را
وعده داده اند و ان روزی که از گورها بیرون آیند بشتاب بیرون که بیاید که ایشان با غایتی و نشانی که ایشان را مست و شناسند
و بر یکدیگر سبقت میکنند خاشعة ابصارهم چشمهای ایشان خاشع از ترس و ذلت در هر پیدا بایشان رسد از ترس سیاه
روی باشند از خوف روزی باشد ایشان را وعده داده اند و از ان روز ترسانیده سورة نوح مکی است و صد و ده ایة است
ابی بن کعب از رسول صلعم روایت کرده که هر کس این سوره بخواند از جمله اهل باشد که دعای نوح صلعم را دریابد فی قوله ولمن دخل
بیتی مومنا وللمومنین والمومنات ۞ بسم الله الرحمن الرحیم ۞ انا ارسلنا نوحا

ترهقهم

الی قومه ان انذر قومک من قبل ان یاتیهم عذاب الیم ۞ قال یا قوم انی لکم نذیر
مبین ۞ ان اعبدوا الله واتقوه واطیعون یغفر لکم من ذنوبکم ویؤخرکم الی اجل مسمی ان اجل الله
اذا جاء لا یؤخر لو کنتم تعلمون ۞ ما فرستادیم نوح عم پیغمبری بقوم او و او را گفتیم که بترسان قوم خود را پیش از انکه
بایشان آید عذابی دردناک و ان عذاب است بصل بود یعنی طوفان که بایشان رسید و همه هلاک شدند نوح صلعم بایشان رفت
و ایشان را تحذیر کرد و گفت ای قوم من شما را بیم می کنم و می ترسانم و از بن کار که شما را بر مصر شده اید از پرستیدن بتان و ترک
کردن عبادت خدای جهانیان و بگویم که خدای را پرستید و از معاصی اجتناب کنید و طاعت من دارید و فرمان من برید تا خدای تعالی بیامرزد
گناهان شما را و پس از دو عمر شما تاخیر کند و در مرگ شما تا مدتی که مسمی است و تمام رجه باین آیه دلیل است بر قول انکه اثبات و اجل
میکند یکی اولی و یکی اخری مشروط است بتقوی و عبادت پس ایشان چون نکردند عمل صالح با اجل اقصی نرسیدند و باجل اول هلاک
شدند کسانی که و اجل فرض نمیکنند این چنین کافران جواب دادند و گفتند که ایشان را اجل اقصی انکه بودی که ایمان آوردندی و تقوی
کار بستندی چون کرد باجل اقصی شان نبرد چنانکه اگر ایمان آوردندی ایشان را فواید بهشت بودی چون نیاوردند بی خود پس نتوان گفتن
که ایشان را هم دوزخ باشد و هم بهشت که اجل اقصی بهشت مسقوف بود بشرطی که حاصل نیاید و بدلیلی نماز تو که ایجاب رسیدن و اجل اول هلاک
در نکند چون ایشان را تمامی و زیاده کردن اجل چون برسید و تا تاخیری نباشد و باز پس نماند و اگر شما بدانید و اندرک کنید فقیه
قال رب انی دعوت قومی لیلا ونهارا ۞ فلم یزدهم دعائی الا فرارا ۞ وانی کلما دعوتهم
لتغفر لهم جعلوا اصابعهم فی اذانهم واستغشوا ثیابهم واصروا واستکبروا استکبارا
ثم انی دعوتهم جهارا ۞ ثم انی اعلنت لهم واسررت لهم اسرارا ۞ فقلت استغفروا
ربکم انه کان غفارا ۞ یرسل السماء علیکم مدرارا ۞ ویمددکم باموال وبنین و
یجعل لکم جنات ویجعل لکم انهارا ۞ نوح پیغمبر پس از انکه دعوت کرد قوم خود را و دو زکاه در از دعوت کرد
از ایشان بسوی ایمان نیاورد ایمان ایشان مایوس گشت و شکایت بالله برد گفت ای بار خدایا من این قوم خود را دعوت کردم
و در دعوت هیچ تقصیر نکردم بلکه ملامت کردم هم در شب و هم در روز و ایشان را بحضرت تو میخوانم و دعای من ایشان را نیفزود الا گریختن از قبول
کردن و من هر وقت که ایشان را دعوت کرده همی در شب یا در روز تا باشد که ترا ایشان بیامرزی بان سبب که تو بر کنند و انکه معصیان
باز ایند ایشان انگشتهای خود را در گوش کردندی از من نشنوند و جامها می خود بر خود پوشیدندی و روی کشیدندی تا مرا نبینند
و دیگر که ظلم کردندی و بیستادندی چنانکه از ان بر نگردند و اصرار خود بر بدی استعمال نکنند و کردن کشی و بزرگی نمودندی پس من
ایشان را دعوت کردم باشکار ایشان را اعلان کردم بی دعوت و پنهان کردم بی پنهان که دعوتی بود و همچنین که ممکن بود دعوت کردم و هیچ
تقصیر کردم با ایشان هیچ سود نداشت چنانکه در شل آورده اند ۞ مرغی پنهان با دو جست افتاده اند ۞ انکه ایشان را گفتم که از خدای
خود آمرزش خواهید که او آمرزنده گناهان است تا فرو فرستد بر شما باران پیاپی شبانه روزی و خیرات که در عهد عمر خطاب بدید شد

قحطی بعظیم بود اصحاب او باستغفار رفتند عمر باستغفار هیچ نیفزود و چون باز آمد گفتند استسقا نکردی گفت استسقا کردم بکاهیت
بغایت جهد و طاقت و بعهد نوح عم چهل سال بر نهاد ایشان عقیم شد و باران از آسمان نیامد نوح عم ایشان را گفت از خدای آمرزش
خواهید و استغفار کنید تا خدای شما را باران دهد و زنان شما را حال و اولاد شوند انکه این آیت تلاوت کرد و خبر است که مردی بنزدیک
حسن بصری آمد و او را گفت که گناه بسیار دارم گفت بر استغفار کن دیگری گفت گفت بسیار کرده ام و باران نمی آید بنزدیک من
گفت بر استغفار کن دیگری آمد و گفت مال بسیار دارم و هیچ فرزند نیست گفت بر استغفار کن گفت سه دیگری آمد که بر ستانی
دارم و وقف است که میوه بر آید و از ان آب نیست می ترسم که خشک شود گفت بر استغفار کن حاضران گفتند یا سبحان الله چرا عوت آمدند
و هیچ آیت مخالف صد الاستغفار و بودی گفت اعتبار بقول خدای کردم در قصه نوح عم قال استغفروا ربکم انه کان غفارا الایة ترجمه
خواهید تا خدای گناهان شما بیامرزد و باران فرستد و مال شما و پسران شما را و زیادت کرده اند و شما را بوستانها و جویهای آب
روان دهد ما لکم لا ترجون لله وقارا ۞ وقد خلقکم اطوارا ۞ الم تروا کیف خلق الله سبع
سموات طباقا وجعل القمر فیهن نورا ۞ وجعل الشمس سراجا والله انبتکم من الارض
نباتا ثم یعیدکم فیها ویخرجکم اخراجا ۞ والله جعل لکم الارض بساطا لتسلکوا منها سبلا فجاجا
قال نوح رب انهم عصونی واتبعوا من لم یزده ماله وولده الا خسارا ۞ ومکروا مکرا
کبارا ۞ ای چه بوده است مر خدای را امید دارید تعظیمی و وقاری و بحالی نمی باشید که در ان تعظیم کردن خدای تعالی را در
سری که گفت بر دیگر گفت از تعظیمت خدای نمی ترسید مجاهد گفت خدای را عظمت و بزرگی نمی بینید و اعتقاد نمی کنید و حال انکه
کردگار شما را اطوار و ادوار آفریده است انحالک انکه نطفه انکه علقه انکه مضغه انکه عظام انکه لحم انکه خلق دیگر انکه طفل انکه کودک انکه
مراهق انکه محتلم انکه محیط انکه جهان انکه کهل انکه پیر انکه خرفی نمی بینید و نمی اندیشید که خدای تعالی این هفت آسمان بر طبق یکدیگر آفرید
و ماه را در آسمان نوری کرده و آفتاب را در چراغ که اول بار در روشنایی بینا باشند یا نمی بینید که چگونه آفرید
و چنین نیست بلکه نور این ست بقوت و ضیایی آفتاب نرسد و ماه در آسمان دنیاست در میان آسمانها نیست این معارف استعمال
مرتبه است که گویند فلان خانه در فلان شهر است و اگر چه بکنار شهر است افتاده باشد هفت آسمان را بهفت شهری که فرات از انجا
که همه باشد یکدیگر اند عبد الله عمرو تاویل الایة گفت که روی فتاب و ماه بجانب آسمان است و قفای ایشان بجانب زمین
گفت بدین حدیث ایتی نخواهم از کتاب خدای و این نیز خواهد و الله انبتکم و خدای بر رویانید شما را از زمین رویانیدنی
و این بر سبیل استعارت است پس شما را دیگر بار بزمین برد پس از انکه بمرده باشید و دیگر بار بیرون آرد شما را
بیرون آوردنی و خدای تعالی زمین را برای شما بساطی کرد انید تا انکه شما را بدروی میکرد بدانا می سپرید و می رویدانید
زمین در راههای فراخ انکه بیان کرد شکایت نوح را از قوم گفت نوح پیغمبر گفت ای خدای من ای قوم در من عاصی شدند و فرمانی
میکردند و متابعت پس روی کردند کسی را که نیفزود و نیفزود او را در زیادت مگر مال وی و فرزندان وی مگر خسارت و زیان

مکروا کبارا

کاری انچنان که احسان می نماید که در بزرگی و حرمت وی می افزاید از مال دنیا و فرزندان با طنا و خسارت وی می افزاید در
آخرت و این قوم رؤسا و اشراف قوم وی بودند و با خدای کید و مکر بزرگ کردند و ان مکر ان بود که زیر دستان از متابعت نوح
منع میکردند و گفتند که مکر بزرگ آن بود که هر روی بر بالای دوست بر کی طنز کرفت و نوح را بی روی و گفتی ای پدر من بر نیند لم
کوش کن تا بعد از و فات من ترا نیز بر و فرمان او کنی که جادوی است و دیوانه و هیچ نگوید که صلاح باشد وقالوا لا تذرن
ودا ولا سواعا ولا یغوث ویعوق ونسرا وقد اضلوا کثیرا ولا تزد الظالمین الا ضلالا ۞ مما
خطیئاتهم اغرقوا فادخلوا نارا فلم یجدوا لهم من دون الله انصارا ۞ وقال نوح رب
لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا ۞ انک ان تذرهم یضلوا عبادک ولا یلدوا الا فاجرا
کفارا ۞ رب اغفر لی ولوالدی ولمن دخل بیتی مومنا وللمومنین والمومنات ولا تزد الظالمین
الا تبارا ۞ ای رؤسا ضلالت اتباع خود را گفتند دست از خدایان خود بدارید و از پرستیدن ایشان دور نشوید و خاصه
این پنج بت را که یکی را ود خوانند و یکی را سواع و دیگر را یغوث و پنجم را نسر همچنین گفت آدم رابع بر پرورد بنی نوح لم
ایشان بود و ایشان صد عابد بودند و زاهد یکی از ایشان بمرد برادران او بر اندوه مکین شیطان بیامد و گفت اگر خواهید تا صورت
وی برای شما بکنم تا قبله شما نهید چون نماز کنید در ان نگرید و او را یاد کنید ما نخواهیم که در قبله ما چیزی باشد که یاد ما را یاد
کنیم گفت در دیوار مسجد نهید پس وی را بنشستند و او را بنشستند صورتی بکرد از مس و از پس ان یکی دیگر بمرد بصورت وی تمثالی کرد انکه مدتی برآمد
بر ین هر دو دست از نماز و عبادت بداشتند و روی در مساهله شیطان بایشان آمد و گفت شما خود هیچ معبودی را نمی پرستید گفتند کرا
پرستیم گفت این تمثال و صورت که بینید خدایان پدران شما اند نمی پرستید که روزگار کامهای ایشان است ایشان از پرستیدن کرفته اند
نوح را هم بفرستاد و نوح عم ایشان را باعبادت خدای تعالی خواند ایشان فرزندان را وصیت کردند و گفتند لا تذرن الهتکم الایة محمد
بن قیس گفت این پنج کس پنج مرد صالح بودند از عهد آدم تا نوح و ایشان را اتباعی بودند که با ایشان اقتدی کردند و نمیخواهند
یاران ایشان گفتند اگر بصورت ایشان تمثالی بسازیم و نمایدیم ایشان بدیدن آن تمثال کم کردانیم گروه را باشد
بسانند چون ایشان بمردند شیطان بیامد و فرزندان ایشان را گفت ایشان معبود ان پدران شما بودند پدران شما بودند ایشان را نمیپرستید ایشان
بت پرستیدن گرفتند عبد الله عباس گفت که نوح کافران را منع کردی از انکه گرد آمده را صلوات الله علیه طواف کنند تا ابلیس
بیامد و ایشان را گفت آدم خواست تا بر روح من بر شما بر صورت آدم تمثالی سازم تا شما گرد ان طواف کنید برای
برای ایشان پنج صنم بتراشید و ود و سواع و یغوث و یعوق و نسر ایشان را حمل کرد برای انکه آن بتان را پرستند چون ایام طوفان
بود در زیر خاک و گل بماندند تا انکه شیطان ایشان را بیرون آورد برای مشرکان عرب قضاعه و ود را بر کرفتند و انرا بدومة
الجندل می پرستیدند از ایشان بود اشراف بنی الکلب رسیدند انکه اسلام آمد و ان بت بنزدیک ایشان بود و قبیله طی بنزدیک رابر
کرفتند بمرا بردند و می پرستیدند تا انکه بنی انیف خواستند تا از ایشان بستانند تا بکرد انیدند و بانی الحرث بن کعب برد ند و بر

را کهلان بر کوفتند از ایشان میراث بهمدان رسید و لشکر بختنصر افتاد و سواع بذو الکلاع افتاد و از بنان که عرب را بود لات نقیف
را بود و عزی سلیم و غطفان را و ساع قبیله را و اساف و نایله و هبل بنی کنانه را و یغوث بر مذحج و یعوق بر همدان و نسر بر حمیر و هبل
در میان کعبه و منبر و ذبح بالای وی بود و بصورت مردی بود و سواع بر صورت زنی و یغوث بر صورت شیری و یعوق بر صورت اسبی
و نسر بر صورت کرکس انکه گفت وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا و بسیار کس را گمراه کردند و ای بار خدایا بر آن ظالمان و ستمکاران مگر این
این زن و سا و اشراف با این بتان که بعبادت ایشان بسیار کسان گمراه شدند و از سبب کتابهای ایشان بود که ایشان را بامه فرقه کردانید
پس انکه در آتش و زخمشان بردند فصحاک گفت این مرد و دو رویا بود در میان آب آتشی پدید آمد و ایشان را بسوخت و کفتند هر یک شخص را از
یک جانب آسمان فرو میکرد و از دو کرجانب آتش میسوخت و ایشان نیافتند از خدای بیاران که از ایشان عذاب باز دارد و قال الروح نوح
چنین دعا کرد که ای بار خدای کذار بر روی زمین از این کافران هیچکس را که بر زمین کرده و کر کو بکذاری بندکان ترا کمراه کنند و از ایشان
در وجود نیاید مکر بی سامانی کاری کافر دعای نوح بر ایشان کفتند که بد ستم بخدا بود و باعلام وی این زید کفت نوح بر ایشان انکه دعا کرد که خدای
ارحام زنان ایشان عقیم کردانید و اصلاب مردان خشک کرد پنجاه سال و کفتند هفتاد سال نوح دعا کرد و اجابت کرد و در
میان ایشان هیچ کودکی نبود انکه نوح دعا کرد و بر دو رو باد رفود را نام پدرش ملک بن متوشلخ بود و نام مادرش رحمانیت از نسل خدا
بیلعم زمان و بیدر و هلر بر ما و هر کس که دعا از من آید و او مومن باشد و کفتند که بخانه مسجد خواست کفتند کنیسه است
و جمله مردان مومن و زنان مومنه را بیامرز نوح پیغمبر و دعا کرد یک بهلاک کافران و دوم برای آمرزش مومنان و این مستجاب شد و این
که دعا و دوم و آن آمرزیدن مومنین و مومنات است مستجاب شده باشد چون مرسنا از دعا کرد کفت ای بار خدای مبفرز ای بر ظالمان
کافر را الا بهلاکت و دمار سیرة الجن یکی است پیشت و هشت آیه است ابی بن کعب از رسول صلعم روایت کرد که هر که این سوره بخواند
خدای تعالی او را بعدد هر آدمی و پری که بجن و ایمان آورده باشند و تصدیق کرده و بعدد هر که تکذیب کرده و ثواب از کردن بنده نویسد
در دیوان حسنات او بسم الله الرحمن الرحیم قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ
نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا
أَحَدًا وَأَنَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا وَأَنَّهُ كَانَ يَقُولُ سَفِيهُنَا
عَلَى اللَّهِ شَطَطًا وَأَنَّا ظَنَنَّا أَنْ لَنْ تَقُولَ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بکو ای محمد
خبر ده مرا از کسی که وحی فرستادند انکه جمعی از پریان میکذشتند و آن بشنیدند بایستادند و کوش فرا دادند و استماع قرآن
کردند مفسران کفتند این سه کس بودند از جنیان نصیبین که کوش با قرآن خواندن رسول صلعم کردن ابرهه و نمالی کفت اینجنیان
نه از نصیبین بودند و ایشان کروهی اند که از ایشان که بعدد هفتاد کس بودند و عامه لشکریان ابلیس بودند چون ایشان
با نزدیک قوم خود رفتند کفتند ای قوم ما قرآنی عجب شنیدیم و این انکه کفتند که رسول خدای ایمان آورده بودند و رسول صلعم ایشان را
بر سالت بجنیان فرستاده ایشان برفتند و وعده کردند کفتند ما قرآنی عجب شنیدیم سخنی که بجز سخن خدای نیست و در دلایل

بجهاد

بجهاد و بر این صفات راه مینماید برشد و صلاح و توحید و ایمان ما بآن ایمان آوردیم و با خدای خود پس زین خرد نیاریم و با ما بکویم
و او کخدای ماست بزرکوار است و بلند جلال و عظمت و بزرک و بی نیازی وی هرکز زنی نکرفت و نه فرزند نه کفت انکه
کفتند برای انکه او هیچ نیست و این یکی از صفات اجسام است و او غنی و بی نیاز است و او را صاحب و همسر نباشد و آن آنست که وی
و کم عقلان و نادان قوم ما یعنی ابلیس بر خدای سخن کفته است که ظلم و دروغ است و لایق جلال حضرت وی نیست و آن آنست که وی
با خدای زن و فرزند نسبت و او را زن و فرزند کفت و این تحقیق و یقین بدانستیم بلکه کمان بردیم که هرکز آدمیان و پریان بر
خدای دروغ نکویند و آنچه کویند راست کویند این کمان و کمه تعلل ایشان امتحان کردیم و آنچه کفتند آنرا معتقد شدیم چون
بدانستیم که عقلا آنست از آن اعتقاد باز ایستادیم و مومن شدیم وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ
مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا وَأَنَّهُمْ ظَنُّوا كَمَا ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ أَحَدًا وَأَنَّا لَمَسْنَا السَّمَاءَ
فَوَجَدْنَاهَا مُلِئَتْ حَرَسًا شَدِيدًا وَشُهُبًا وَأَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ
يَجِدْ لَهُ شِهَابًا رَصَدًا وَأَنَّا لَا نَدْرِي أَشَرٌّ أُرِيدَ بِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ
رَشَدًا وَأَنَّا مِنَّا الصَّالِحُونَ وَمِنَّا دُونَ ذَلِكَ كُنَّا طَرَائِقَ قِدَدًا بدرستی که مردانی
بودند از آدمیان که پناه بجنیان داده اند و این آن بود که چون از عرب در بیابان سمال حاضر آمدی کفتی امروز سید هذا الوادی من
شر سفهائها تفسیر چون این بکفتی اعتقاد کردی که در جوار و امان و دست خدای تعالی و این بر فتی مقاتل کفت اطلین کسی که پناه کرفتند
انسان بجنیان بنو حنیفه بودند انکه این در عرب فاش کردید هر مکت از ابن السایب الانصاری که یک روز من بایدم بر فتم
در اول انکه رسول صلعم بدینه نداده بود و در راغب در آمد بنزدیک شبانی شدیم چون شب بنیمه رسید کمک بیاید و برا کرفت رای او زاد
و کفت یا عامر الوادی جار لک جارک منا یعنی او زاد ای ما مالوا زاد رسل ما الوا زاد خشیدیم و کس رانی دیدیم که بر در ما بیاید و در میان
کله رفت و کذر بوی نرسید حق تعالی آیه فرستاد و از آن خبر داد از حالت و مقالت ایشان و کفت مردانی از آدمیان بنا بجنیان
با مردانی از جنیان پس این آدمیان جنیان را در زیاده کردند بدیدی و جبابی و کردن کشی بسبب کرفتن ایشان تا کفتند که ما چون
دانش بیشتر دیدیم صد در فرمان ما اند و در پناه و حمایت ما اند و ایشان پنداشتند که کسان بر ندیدی جنیان کان بر ندیدی چنانکه شما که هرکز کان
کان بر ندیدی کخدای تو هیچکس را بر نا بکرد و خبر نکرد انکه این دو آیه کفته اند اجمالا آنست که خدای وحی کرده است و پیغمبر را
خبر داده از قول جنیان است و جنی کفته اند اجمالا کفار ایشان است یعنی ایشان کفتند که آدمیان کان بر ندیدی چنانکه
شما کان بر ویی که خدای هیچکس را بر نخواهد انکیخت و با پیغمبر و طلب کرد بیرکه با آسمان برنشیم آسمان را بیا فتیم پر کرده از فرشتکان که
کماباشند شدیدا سخت قوی و ستارکان که پاره های آتش اند یعنی خواستیم تا بر آسمان رویم و بجنی از اضطراب بینیم با فرشتکان
ملح می شدیا آتشی می آمد و ما را می سوخت و بدرستی که ما از این آسمان می نشستیم در جایهای نشستن برای کوش زد و استن و سخن شنیدن
پس از این می نشستیم و سخن می شنیدیم اکنون هر کس که بخواهد که استماع کند می یابد پاره آتش برای خود کماباش که منع کند و ما از شنیدن

وجنیان این برهان کردند تا سخن فرشتکان بشنوند و بیابند بهمام انکه برجا سخن که غایب میدانیم چون چنین بود انعدا ایشان از این سخن شدند
بفرشتکان و بنهاب و این نام آن ستاره است که باشد آتش و زهره کفته می شود چون تیر و اما لا ندری و ما نی ایم این سخن جنیان است
که از زهره پدید شد یعنی علم غیب کفته و ما نی ایم که با این زمین چه خواهند از بلا و نکبت و بیماری و درویشی یا خلاف این از رشد
و صلاح و تندرستی و فراخی خواهند خدای ایشان و بدرستی که از ما صالحان و نیکمردان اند و از ما هستند قومی که دون و فرو تر ایشان اند یعنی
در میان ما نیکان هستند و بدان هستند و ما بر دو مذهب خداوندان راههای مختلف و مذهبهای کرناکون و پراکنده و یعنی بر تر سایی و یعنی
بر تر سایی در میان و وَأَنَّا ظَنَنَّا أَنْ لَنْ نُعْجِزَ اللَّهَ فِي الْأَرْضِ وَلَنْ نُعْجِزَهُ هَرَبًا وَأَنَّا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَى
آمَنَّا بِهِ فَمَنْ يُؤْمِنْ بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا وَأَنَّا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ وَمِنَّا الْقَاسِطُونَ فَمَنْ أَسْلَمَ
فَأُولَئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا وَأَنْ لَوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَاهُمْ مَاءً غَدَقًا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَمَنْ
يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ يَسْلُكْهُ عَذَابًا صَعَدًا وَما بیقین میدانستیم که در زمین خدای را عاجز نتوانیم و بادی بر نیاییم چون
چون فرار کنیم از عذاب کنیم بکریختن و برا عاجز نتوانیم کرد که از وی رد کند بر ما و ما که در قبضه قدرت وی باشیم و در تحت امر وی
و ما چون بشنیدیم قرآن را یعنی بکردیدیم و ایمان آوردیم هر که بخدای خود ایمان آورد و از هیچ ظلمی نترسد و از نقصانی نیندیشد بیقین و انکه
زیانی از نیکوئی و ثواب و لعب عقابش کند و از انکه ما مسلمانانند و انکه ظالمان و کافرانند یعنی از مسلمانانند و جنی کافرند هر که
اسلام آورد و کردن نهد بر خدای را اولی آنا باشد که قصد صلاح کاهد کرده باشند و بصواب رسیده و نعمت یافته و اما آنانکه ظالمان
و جبارانند و ایشان همه جهنم و دوزخ اند چنین سخن را نشاید و همچنین وحی فرستاد بمن که اگر ایشان یعنی جمله خلایق از بان و آدمیان
در راه راست مستقیم بودندی و جبر و ظلم و بیدادی نکردندی و بر طریقه ایمان و هدایت بودندی و راه نمایی ما بر ایشان کشادندی
و در روزی ما بر ایشان فراخ کشتی و ما ایشان را بیدا آنش آبی و آبی که اصل معاش و بنیاد توانکری ایشان در آن بودی و این نعمت بر ایشان
بیش آن بودی تا ایشان را بیازمایم تا بر نعمت شکر میکنند یا نمیکنند تا بیشتر جزای شاکران یابند و بر کفران نعمت سزای کافران نعمت سزای کافران محسن بصری کفت
والله که اصحاب رسول صلعم در وین بودند چون بر طریقه مستقیم رفتند خدای تعالی ایشان بکنود نامفتون خدند و امام
خود را بکشتند یعنی عقار کلبی و حمزه و بکر کفتند مراد این است که اگر ایشان بر طریقه که مقام کردندی من ایشان را مال بسیار دادمی
تا مفتون و مفتون شدندی بدان مال و مستوجب عقاب کشتندی چنانکه کفت انما نملی لهم لیزدادوا اثما و لهم عذاب مهین انکه
کفت هر که اعراض کند و از راه اسلام روی بکرداند خدای تعالی او را عذاب سخت بدکه در پی هیچ فرجی و فرجی نباشد عکرمه کفت صعد
کوهی است در دوزخ کلبی کفت ولید مغیره را تکلیف کنند در دوزخ تا رکن شود نام صعد بسیاری رنج و مشقت و چون
بر بالای کوه رسد پیاده است بنند و او را بر رنج بدارند و یکباره تکلیف کنند که بر بالا شود همیشه در تکلیف باشد وهو
قوله سارهقه صعودا وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ
كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا قُلْ إِنَّمَا أَدْعُو رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ

ضرا ولا رشدا

ضَرًّا وَلَا رَشَدًا قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا إِلَّا بَلَاغًا مِنَ اللَّهِ
وَرِسَالَاتِهِ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا کفتند سبب نزول آیه آن بود که جنیان کفتند
که ما چند نزدیک تر آییم و در مسجد با تو بنکریم تا انکه کمایم و از انجا که ما بیم تا انجا می دود است خدای تعالی این آیه فرستاد و کفت مساجد
همه خدای است خدا را خدا و بکر بر سید حسن بصری کفت جمله بقاع زمین را خلقت لقوله جعلت لی الارض مسجدا و تربتها طهورا کفت
زمین را برای من مسجد کردند و خاک را طهور کردند میکوییم نماز کنیم من و امت من و هر کجا آب نیابیم تیمم کنیم و خبر است که پس از
نزول این آیه چون در مسجد نماز میکردند کفتندی لا اله الا الله و السلام علی رسول الله و کفته اند مراد بان اعضای سجود هفت اند است هفت
و دو کف دست و دو زانو و دو انکشت پای کفت این مساجد آفریده خدای است بان جز خدای را سجده مکنید و کفته اند مراد بان
بنیانی نماز است یعنی نماز خدای است و سزاوار خدای است بان جز خدای کس را نخوانید و عبادت مکنید و برین معنی هم حمل کرده اند که مساجد
خدای است تا در انجا دعوت کنند و روی بکار دیکر مشغول شوند و چون برخواست عبد الله یعنی محمد از خدای را یاد عبودیت میکرد خلق
را بخدای زیادت میکرد بهر بهری سر بهری فرو ریزند زمره ایشان و هر بهری ایشان بر جماع قرآن عبد الله بن عباس کفت که این از قول آن
نفر جن است که بکار میکنند با جنیان دیکر چون باز دیکر قوم شدند خبر دادند ایشان را از خام مطلق وقت نماز و قرائت قرآن
و از خام ایشان و افتد بدی وقت نماز قضا و کفت مراد این است که چون رسول صلعم برخواست بقرائت قرآن جن و انس
مستمع شدند و یکی کفت بطلان کار او کشتند و اطفاء نور دین خدای تعالی منع کرد ایشان را از آن و حجت وی ظاهر کردانید قل انما ادعو
ربی و رسول صلعم کفت من خدای را میخوانم و او را می پرستم و عبادت میکنم و هیچکس را با وی شریک نمیکرانم ای کار که من میکنم موجب آنست
که خاصه یاد و امر من خبر و با من عداوت و دشمنی کنید و آنرا انکار کنید قل یکوئی ای محمد کسی مالک نیستم برای تو نفعی و ضرری
و نفع و ضرر خاص بدست من نیست بدست خداست یکوئی ای محمد که مرا هیچکس از عذاب خدای و هرکز پناه و پناهکاه
نیابم جز او و قال الکسائی سبب نزول آیه آن بود که کافران قریش و بر کفتند از من خود بر کرد تا ما پناه خود کیریم خدای فرمود دیکر بکوی
که مرا از عذاب کس پناه نتواند کرفت و زینهار نتواند دادن مالک هیچ پناه که باشد و هرکه از عذاب وی نتوانم یافتن مکر رسانیدن
از خدای تعالی پیغامهای وی و اشتغال کردن فرمانهای وی و هرکه عاصی شود بخدای و پیغمبر وی او را اثر جهود و رنج باشد در انجا و او بلند
و هرکز رهی و راحتی یاد نه بیند و اذا رأوا ما یوعدون فسیعلمون من اضعف ناصرا و اقل عددا قل ان
ادری اقریب ما توعدون ام یجعل له ربی امدا عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی
من رسول فانه یسلک من بین یدیه و من خلفه رصدا لیعلم ان قد ابلغوا رسالات ربهم و
احاط بما لدیهم و احصی کل شیء عددا حق تعالی میکوید که این جماعت ظاهرا و معاونت میکند که میکشند در عداوت محمد
و اطفاء نور وی بجهان با شد انکه معاینه بینند آنچه ایشان را وعده میدهند از ظهور مسلمانان بر ایشان و نصرت بر دشمنان و غیر آن پس
زود بدانند تا که ضعیف تر بوده است ناصر و یار و عدد کدام انکه تر بوده است بکوئی ای محمد این جماعت را که میکویند وی بیند

از وی که این وعده تو کی خواهد بود ایشان را آمدی و نهایتی که من نمیدانم که نزدیک است بلکه آنچه خدای او وعده میدهند یا دور است وعده
من از آمدنی و نهایتی خواهد نهاد که پیش از آن وقت باشد من این نمیدانم خدای میداند و او داننده نهانهاست غیب او داند و بر
غیب خود کس را اطلاع ندهد الا آنرا که برگزیند و بر بستد از پیغمبران بدرستی که بیارد از پیش وی و از پس وی نگاهبانی از فرشتگان
تا بدانند و ورد کرد اند شیاطین را از وی نگاه دارند از وسوسه ایشان تا برساند وحی خدای را چنانکه فرموده باشد الا که وارد
وحی را از شیاطین نافرشتند و الهام نکنند بمردمان در دعوی علم غیب مفاکه گفت خدای تعالی پیغمبر ایرا بسنا و الجن یا مدعی پرستش
فرشته یا شیاطین را بر وی لفاکه غیر وی بسبیل اضلال خدای تعالی فرشتگان از پرستادی تا ایشان را بدانند وی و اعلام کرد ندی
انبیا را که ایشان شیاطین اند از ایمان احتراز کنید لیعلم تا بداند که پیغمبران رسانیدند پیغامهای خدای خویش را بیقین تا معلوم وی ظاهر گردد
بر آنچه وی عالم بود بر آن که ایشان رسانیدند پیغامهای را زیاده و نقصان و علم او محیط است با نکه نزدیک ایشان از شرایع و غیر
آن بیم چنانکه وی غایت نشود و غیر و بدانست مر چیزی را بعدد و بتفصیل از خرد و بزرگ و اندک و بسیار از آنچه بود و از آنچه نبود
سورة المزمل گفته اند بعضی که مکی است و بعضی مدنی و نوزده آیتست از ابی بن کعب روایتست که هر که این سوره را در نماز
خفتن یا در آخر شب بخواند آن شب و روز با این سوره که باشد برای او و زنده دارد خدای او را زنده داشتنی نیکو و خوش

بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها المزمل قم اللیل الا قلیلا نصفه
او انقص منه قلیلا او زد علیه و رتل القرآن ترتیلا انا سنلقی علیک قولا ثقیلا ان
ناشئة اللیل هی اشد وطأ و اقوم قیلا ان لک فی النهار سبحا طویلا و اذکر اسم ربک
و تبتل الیه تبتیلا رب المشرق و المغرب لا اله الا هو فاتخذه وکیلا حق سبحانه و تعالی ایکه رسول
را مر بجامه زشب خطاب خاصست با پیغمبران اما مراد عامست امت محمد را در تحت خطاب و اظهار میکوید که ای خفته و جامه بر فرو کشیده
و خود را بجامه ساز پوشیده برخیز و شب و نماز بپای دار و کو اندکی از شب که در آن قدر آسایش مشغول کردی و بخوابی بیدار شب
یا بیشتر شب اندکی کم کردان یا بر نیمه شب بخرابی اختیار تست و نماز کردن در این مقدار از شب و قرآن بخوان بترتیل و آهستگی چون
این آیت آمد رسول صلعم و صحابه نماز میکردند در شب و نمیدانستند بتحقیق که تلفی است از شب یا نیمه وقت که شب باید و زیاده از توس
اگر بسیار اگر آنچه مراد آنست از ذکر آن مقدار قیام کرد و نشود حق سبحانه و تعالی در آخر سوره آنرا تخفیف کرد بقوله علم ان سیکون
منکم مرضی و آخرون یضربون فی الارض و آخرون یقاتلون فی سبیل الله فاقرؤا ما تیسر منه و اقیموا الصلوة و آتوا الزکوة
و اقرضوا الله قرضا حسنا و ما تقدموا لانفسکم من خیر تجدوه عند الله هو خیرا و اعظم اجرا و استغفروا الله
ان الله غفور رحیم بدرستی که خدای تعالی بر تو بدانی ای محمد که تو بر حقیقت بر دو ثلث از شب و بر نیمه شب و بر ثلث شب و گاه از نیمه شب
و دو ثلث شب با نیمه شب و دو ثلث شب بر خیزی و گروهی از آن با تو بر پای ایستادند و از تو و خدای تقدیر میکند و اندازه شب
را بدانند مقدار را که از شب در وقت قیام میکنند و نمیدانند شما اوقات شب را و نمیدانند ضبط آن نتوانید کردن و راست
نتوانید دانستن مگر باستنباط و آنچه بخیزد باشد از شب در آن قیام کنید و این بر شما متعذر و دشوار باشد پس خدای تعالی از شما بپذیرفت
و عذر شما قبول کرد آنچه می توانید از شب بخیزید و نماز و آنچه آسان است از قرآن بخوانید آنچه مقدار باید خواند آیه
ابن عباس گفت صد آیه کعب گفت هر که او هر شب صد آیه از قرآن بخواند او را از جمله قرآن خوانان نویسند الکه گفت و حکمت
و تخفیف با نفسه گفتند این از بهر آن که دانست که از شما زود بود که بیمار شوند و جمعی دیگر در دین بیرون روند بتجارت
و طلب مال کنند و جمعی بکار جهاد کردن در راه خدای بشما از طاقت این تکلیف نباشد بر ایشان هم آسان کرد و بر شما تکلیف
بر یک حد باشد عبد الله مسعود گفت هر که چون از شهری بشهری برد و بقیمت وقت بر بندد تو اسبا و بنزد یک خدای تعالی شمیدان
باشد الکه این آیه بخواند و آخرون یضربون فی الارض یبتغون من فضل الله و آخرون یقاتلون فی سبیل الله الکه حق سبحانه
فرمود فاقرؤا ما تیسر منه بخوانید از قرآن آنچه آسان است و از صادق روایتست که تا تیسر منه خشوع دل است و صفای سر
بجای دارید نماز را و زکوة بدهید و بخدای دهید قرض نیکو مراد صدقاتست و انواع نیکو که بجز ایمان لازم است چنانکه از دین و ام
و جز آن الکه بآخرت رسید زاد از پیش بفرستید که آنچه از بهر خود از پیش فرستید آنرا نزدیک خدای تعالی بیابید بهتر از آن و بزرگتر
از آن بزد و ثواب و از خدای تعالی آمرزش خواهید که او آمرزنده گناه و بخشاینده و مهربان است سورة المدثر بنام و نشان تو
از رسول روایت است که هر که این سوره را بخواند او را بعدد هر که تصدیق کرده محمد را و هر که تکذیب کرده بنویسند

بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها المدثر قم فانذر و ربک فکبر و ثیابک
فطهر و الرجز فاهجر و لا تمنن تستکثر و لربک فاصبر جابر عبد الله انصاری گفت که از رسول شنیدم که گفت مرد

یوم ترجف الارض و الجبال و کانت الجبال کثیبا مهیلا حق سبحانه و تعالی رسول را بصبر فرمود میگوید ای
محمد صبر کن بر کفار بر رسالت و پیغام و بر ایذا دادن کافران در آزار خلق و ظلم بخصمان مرجوش و افعال ناشایسته از ایشان هجرت کن
و از مجاورت ایشان در شهر هجرت کردن نیکو بدل مخالفت با ایشان و در ظاهر زبان با ایشان مدارا کن و نیکوترین وجهی لطف
و رعایت کن ابو الدرداء گفت مادر بدایت اسلام در روی قوم بخندیدیم و با دلهای با شمشیر آنکه می باشد که مار انکشتن ایشان فرا بود و
این از آن تقیه است که حق را بایشان عیب کنند و این آیت منسوخ است بآیه قتال گفت ای محمد و این کافران کذار که تکذیب
تو میکنند تا من شر ایشان از تو کفایت کنم و دل ایشان بعاقبت کافران که خداوندان تنعم اند در دنیا اصحاب ثروت و تنعم که مال و
انعام دادند قریش و بزرگان اهل مکه که در مکه استهزا میکردند بر رسول صلعم و مؤمنان و در جنگ بدر کافران را طعام میدادند و ایشان را
مهلت دهم زمانی اندک پس روزگار بر نیاید که بقیع نگشته شوند و بآتش من سوخته گردند الکه بر سبیل تهدید و وعید گفت که ایشان را
نزدیک ما سلسله و نماده آنچه بخلاف تعجب و ناز و نعمت و رفاهیت و دولت ایشانست از بندهای متین و زنجیرهای آتشین که بر
دست و پای و گردن ایشان نهند نه از بهر آنکه بگریزند از بهر آنکه تا عذاب بر عذاب بیفزاید و زنجی است نزدیک ما خفته و آتش بر
افروخته و طعامی با غصه که در گلو ماند نه بر بالا شود و نه بزیر آید نطعامهای دوزخ که زقوم و ضریع و غسلین و غساق است از بیم
و زود لی که از اهل دوزخ جدا کرده و عذابیست نزدیک ما بیشمار از انواع عذاب دوزخ تا با این جمله او را برای محمد از ایشان
بستانم و کینه تو از ایشان بخواهم و خبر است که چون رسول صلعم این آیت بخواند بیفتاد و از هوش برفت آورده اند که وقتی امیر المؤمنین
علی را دیدند یاران بیارک بدر آمد و از آن رنجی عظیم یافت گفت یا خداوند پاره استخوان این صد رنج ترا فی آفریدن ترا بصد عقوبت
بدانکه گوید ان لدینا انکالا و جحیما و طعاما ذا غصة و عذابا الیما الخلیل بن احمد گفت شبی نزدیک حسن بصری حاضر بودم
روزه داشت چون طعام حاضر آورد بدین آیت یاد شد آن طعام نخورد گفت حق تعالی بیان کرد که این عذاب ایشان را از زبانه باشد که زمین
و کوهها بلرزد و اصطلاب و صرعی عظیم در زمین و کوهها بدید آید و کوهها چون تپه‌های ریگ روان گردد از صعوبت و سختی انا
ارسلنا الیکم رسولا شاهدا علیکم کما ارسلنا الی فرعون رسولا فعصی فرعون
الرسول فاخذناه اخذا وبیلا فکیف تتقون ان کفرتم یوما یجعل الولدان شیبا
السماء منفطر به کان وعده مفعولا ان هذه تذکرة فمن شاء اتخذ الی ربه سبیلا
حق سبحانه خطاب کرد قریش را و گفت ما فرستادیم نزدیک شما رسول را که محمد است صلعم گواه باشد بر کفر شما چنانکه فرستادیم موسی را
برسالت نزدیک فرعون موسی پیغام بگذارد و رسالت برسانید فرعون فرمان نبرد و در پیغمبر موسی عاصی گشت لاجرم
با فرعون را بسبب عصیان او بگرفتیم گرفتنی سخت پس شما ای قریش چگونه حذر کنید اگر کافر شوید در خدای و رسول خدای و بر کفر
اصرار کنید آن روزی و چگونه روزی روزی که گردانند اطفال و ترسان از روز کودکان بر شوند و موی سیاه کودکان را بهول و بیم خود آن
روز سپید کرداند آسمانی باین عظمت از بیم آن روز شکافته گردد و این وعده ایست که خدای کرده است وعده او لا محاله کاین

روایتست که هر که این سوره را بخواند او را بعدد هر که تصدیق کرده محمد را و هر که تکذیب کرده بنویسند
سورة القیامة بنام و نشان تو
از رسول روایت است که هر که این سوره را بخواند او را بعدد هر که تصدیق کرده محمد را و هر که تکذیب کرده بنویسند
لا اقسم بیوم القیامة و لا اقسم بالنفس اللوامة ایحسب الانسان الن نجمع عظامه بلی قادرین علی ان نسوی بنانه
بل یرید الانسان لیفجر امامه یسئل ایان یوم القیامة فاذا برق البصر و خسف القمر و جمع الشمس و القمر یقول الانسان یومئذ
این المفر کلا لا وزر الی ربک یومئذ المستقر ینبؤا الانسان یومئذ بما قدم و اخر بل الانسان علی نفسه بصیرة و لو القی معاذیره
لا تحرک به لسانک لتعجل به ان علینا جمعه و قرآنه فاذا قرأناه فاتبع قرآنه ثم ان علینا بیانه کلا بل تحبون العاجلة
و تذرون الآخرة وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة و وجوه یومئذ باسرة تظن ان یفعل بها فاقرة کلا اذا بلغت التراقی
و قیل من راق و ظن انه الفراق و التفت الساق بالساق الی ربک یومئذ المساق فلا صدق و لا صلی و لکن کذب و تولی
ثم ذهب الی اهله یتمطی اولی لک فاولی ثم اولی لک فاولی ایحسب الانسان ان یترک سدی الم یک نطفة من منی یمنی
ثم کان علقة فخلق فسوی فجعل منه الزوجین الذکر و الانثی الیس ذلک بقادر علی ان یحیی الموتی سورة الدهر بنام و نشان تو
از رسول روایت است که هر که این سوره را بخواند او را بعدد هر که تصدیق کرده محمد را و هر که تکذیب کرده بنویسند
هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئا مذکورا انا خلقنا الانسان من نطفة امشاج نبتلیه فجعلناه سمیعا بصیرا
انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا انا اعتدنا للکافرین سلاسلا و اغلالا و سعیرا ان الابرار یشربون من کاس کان مزاجها
کافورا عینا یشرب بها عباد الله یفجرونها تفجیرا یوفون بالنذر و یخافون یوما کان شره مستطیرا و یطعمون الطعام علی حبه
مسکینا و یتیما و اسیرا انما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاء و لا شکورا انا نخاف من ربنا یوما عبوسا قمطریرا فوقاهم الله
شر ذلک الیوم و لقاهم نضرة و سرورا و جزاهم بما صبروا جنة و حریرا متکئین فیها علی الارائک لا یرون فیها شمسا و لا زمهریرا
و دانیة علیهم ظلالها و ذللت قطوفها تذلیلا و یطاف علیهم بآنیة من فضة و اکواب کانت قواریرا قواریرا من فضة قدروها
تقدیرا و یسقون فیها کاسا کان مزاجها زنجبیلا عینا فیها تسمی سلسبیلا و یطوف علیهم ولدان مخلدون اذا رأیتهم حسبتهم
لؤلؤا منثورا و اذا رأیت ثم رأیت نعیما و ملکا کبیرا علیهم ثیاب سندس خضر و استبرق و حلوا اساور من فضة و سقاهم
ربهم شرابا طهورا ان هذا کان لکم جزاء و کان سعیکم مشکورا سورة المرسلات بنام و نشان تو
از رسول روایت است که هر که این سوره را بخواند او را بعدد هر که تصدیق کرده محمد را و هر که تکذیب کرده بنویسند
والمرسلات عرفا فالعاصفات عصفا و الناشرات نشرا فالفارقات فرقا فالملقیات ذکرا عذرا او نذرا انما توعدون
لواقع فاذا النجوم طمست و اذا السماء فرجت و اذا الجبال نسفت و اذا الرسل اقتت لای یوم اجلت لیوم الفصل
و ما ادراک ما یوم الفصل ویل یومئذ للمکذبین الم نهلک الاولین ثم نتبعهم الآخرین کذلک نفعل بالمجرمین
ویل یومئذ للمکذبین الم نخلقکم من ماء مهین فجعلناه فی قرار مکین الی قدر معلوم فقدرنا فنعم القادرون
ویل یومئذ للمکذبین الم نجعل الارض کفاتا احیاء و امواتا و جعلنا فیها رواسی شامخات و اسقیناکم ماء فرات
ویل یومئذ للمکذبین انطلقوا الی ما کنتم به تکذبون انطلقوا الی ظل ذی ثلث شعب لا ظلیل و لا یغنی من اللهب
ان ها شرر کالقصر کانه جمالة صفر ویل یومئذ للمکذبین هذا یوم لا ینطقون و لا یؤذن لهم فیعتذرون ویل یومئذ
للمکذبین هذا یوم الفصل جمعناکم و الاولین فان کان لکم کید فکیدون ویل یومئذ للمکذبین ان المتقین فی ظلال
و عیون و فواکه مما یشتهون کلوا و اشربوا هنیئا بما کنتم تعملون انا کذلک نجزی المحسنین ویل یومئذ للمکذبین
کلوا و تمتعوا قلیلا انکم مجرمون ویل یومئذ للمکذبین و اذا قیل لهم ارکعوا لا یرکعون ویل یومئذ للمکذبین
فبای حدیث بعده یؤمنون سورة النبا بنام و نشان تو
از رسول روایت است که هر که این سوره را بخواند او را بعدد هر که تصدیق کرده محمد را و هر که تکذیب کرده بنویسند
عم یتساءلون عن النبا العظیم الذی هم فیه مختلفون کلا سیعلمون ثم کلا سیعلمون الم نجعل الارض مهادا
و الجبال اوتادا و خلقناکم ازواجا و جعلنا نومکم سباتا و جعلنا اللیل لباسا و جعلنا النهار معاشا و بنینا فوقکم
سبعا شدادا و جعلنا سراجا وهاجا و انزلنا من المعصرات ماء ثجاجا لنخرج به حبا و نباتا و جنات الفافا
ان یوم الفصل کان میقاتا یوم ینفخ فی الصور فتأتون افواجا و فتحت السماء فکانت ابوابا و سیرت الجبال فکانت
سرابا ان جهنم کانت مرصادا للطاغین مآبا لابثین فیها احقابا لا یذوقون فیها بردا و لا شرابا الا حمیما و غساقا
جزاء وفاقا انهم کانوا لا یرجون حسابا و کذبوا بآیاتنا کذابا و کل شیء احصیناه کتابا فذوقوا فلن نزیدکم الا عذابا
ان للمتقین مفازا حدائق و اعنابا و کواعب اترابا و کأسا دهاقا لا یسمعون فیها لغوا و لا کذابا جزاء من ربک
عطاء حسابا رب السموات و الارض و ما بینهما الرحمن لا یملکون منه خطابا یوم یقوم الروح و الملائکة صفا لا یتکلمون
الا من اذن له الرحمن و قال صوابا ذلک الیوم الحق فمن شاء اتخذ الی ربه مآبا انا انذرناکم عذابا قریبا یوم ینظر المرء
ما قدمت یداه و یقول الکافر یا لیتنی کنت ترابا سورة النازعات بنام و نشان تو
از رسول روایت است که هر که این سوره را بخواند او را بعدد هر که تصدیق کرده محمد را و هر که تکذیب کرده بنویسند
والنازعات غرقا و الناشطات نشطا و السابحات سبحا فالسابقات سبقا فالمدبرات امرا یوم ترجف الراجفة
تتبعها الرادفة قلوب یومئذ واجفة ابصارها خاشعة یقولون ائنا لمردودون فی الحافرة ءاذا کنا عظاما نخرة
قالوا تلک اذا کرة خاسرة فانما هی زجرة واحدة فاذا هم بالساهرة هل اتاک حدیث موسی اذ ناداه ربه بالواد
المقدس طوی اذهب الی فرعون انه طغی فقل هل لک الی ان تزکی و اهدیک الی ربک فتخشی فاراه الآیة الکبری
فکذب و عصی ثم ادبر یسعی فحشر فنادی فقال انا ربکم الاعلی فاخذه الله نکال الآخرة و الاولی ان فی ذلک
لعبرة لمن یخشی ءانتم اشد خلقا ام السماء بناها رفع سمکها فسواها و اغطش لیلها و اخرج ضحاها و الارض
بعد ذلک دحاها اخرج منها ماءها و مرعاها و الجبال ارساها متاعا لکم و لانعامکم فاذا جاءت الطامة الکبری
یوم یتذکر الانسان ما سعی و برزت الجحیم لمن یری فاما من طغی و آثر الحیوة الدنیا فان الجحیم هی المأوی
و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی یسئلونک عن الساعة ایان مرساها
فیم انت من ذکراها الی ربک منتهاها انما انت منذر من یخشاها کانهم یوم یرون ما یوعدون لم یلبثوا الا عشیة
او ضحاها سورة عبس بنام و نشان تو
از رسول روایت است که هر که این سوره را بخواند او را بعدد هر که تصدیق کرده محمد را و هر که تکذیب کرده بنویسند
عبس و تولی ان جاءه الاعمی و ما یدریک لعله یزکی او یذکر فتنفعه الذکری اما من استغنی فانت له تصدی
و ما علیک الا یزکی و اما من جاءک یسعی و هو یخشی فانت عنه تلهی کلا انها تذکرة فمن شاء ذکره فی صحف
مکرمة مرفوعة مطهرة بایدی سفرة کرام بررة قتل الانسان ما اکفره من ای شیء خلقه من نطفة خلقه فقدره
ثم السبیل یسره ثم اماته فاقبره ثم اذا شاء انشره کلا لما یقض ما امره فلینظر الانسان الی طعامه انا صببنا الماء
صبا ثم شققنا الارض شقا فانبتنا فیها حبا و عنبا و قضبا و زیتونا و نخلا و حدائق غلبا و فاکهة و ابا
متاعا لکم و لانعامکم فاذا جاءت الصاخة یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه و صاحبته و بنیه لکل امرئ
منهم یومئذ شأن یغنیه وجوه یومئذ مسفرة ضاحکة مستبشرة و وجوه یومئذ علیها غبرة ترهقها قترة
اولئک هم الکفرة الفجرة سورة التکویر بنام و نشان تو
از رسول روایت است که هر که این سوره را بخواند او را بعدد هر که تصدیق کرده محمد را و هر که تکذیب کرده بنویسند
اذا الشمس کورت و اذا النجوم انکدرت و اذا الجبال سیرت و اذا العشار عطلت و اذا الوحوش حشرت
و اذا البحار سجرت و اذا النفوس زوجت و اذا الموءودة سئلت بای ذنب قتلت و اذا الصحف نشرت و اذا السماء
کشطت و اذا الجحیم سعرت و اذا الجنة ازلفت علمت نفس ما احضرت فلا اقسم بالخنس الجوار الکنس و اللیل
اذا عسعس و الصبح اذا تنفس انه لقول رسول کریم ذی قوة عند ذی العرش مکین مطاع ثم امین و ما صاحبکم
بمجنون و لقد رآه بالافق المبین و ما هو علی الغیب بضنین و ما هو بقول شیطان رجیم فاین تذهبون
ان هو الا ذکر للعالمین لمن شاء منکم ان یستقیم و ما تشاءون الا ان یشاء الله رب العالمین سورة الانفطار بنام و نشان تو
از رسول روایت است که هر که این سوره را بخواند او را بعدد هر که تصدیق کرده محمد را و هر که تکذیب کرده بنویسند
اذا السماء انفطرت و اذا الکواکب انتثرت و اذا البحار فجرت و اذا القبور بعثرت علمت نفس ما قدمت و اخرت
یا ایها الانسان ما غرک بربک الکریم الذی خلقک فسواک فعدلک فی ای صورة ما شاء رکبک کلا بل تکذبون بالدین
و ان علیکم لحافظین کراما کاتبین یعلمون ما تفعلون ان الابرار لفی نعیم و ان الفجار لفی جحیم یصلونها یوم الدین
و ما هم عنها بغائبین و ما ادراک ما یوم الدین ثم ما ادراک ما یوم الدین یوم لا تملک نفس لنفس شیئا و الامر یومئذ لله
سورة المطففین بنام و نشان تو
از رسول روایت است که هر که این سوره را بخواند او را بعدد هر که تصدیق کرده محمد را و هر که تکذیب کرده بنویسند
ویل للمطففین الذین اذا اکتالوا علی الناس یستوفون و اذا کالوهم او وزنوهم یخسرون الا یظن اولئک انهم
مبعوثون لیوم عظیم یوم یقوم الناس لرب العالمین کلا ان کتاب الفجار لفی سجین و ما ادراک ما سجین
کتاب مرقوم ویل یومئذ للمکذبین الذین یکذبون بیوم الدین و ما یکذب به الا کل معتد اثیم اذا تتلی علیه
آیاتنا قال اساطیر الاولین کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون
ثم انهم لصالوا الجحیم ثم یقال هذا الذی کنتم به تکذبون کلا ان کتاب الابرار لفی علیین و ما ادراک ما علیون
کتاب مرقوم یشهده المقربون ان الابرار لفی نعیم علی الارائک ینظرون تعرف فی وجوههم نضرة النعیم
یسقون من رحیق مختوم ختامه مسک و فی ذلک فلیتنافس المتنافسون و مزاجه من تسنیم عینا یشرب بها المقربون
ان الذین اجرموا کانوا من الذین آمنوا یضحکون و اذا مروا بهم یتغامزون و اذا انقلبوا الی اهلهم انقلبوا فکهین
و اذا رأوهم قالوا ان هؤلاء لضالون و ما ارسلوا علیهم حافظین فالیوم الذین آمنوا من الکفار یضحکون
علی الارائک ینظرون هل ثوب الکفار ما کانوا یفعلون سورة الانشقاق بنام و نشان تو
از رسول روایت است که هر که این سوره را بخواند او را بعدد هر که تصدیق کرده محمد را و هر که تکذیب کرده بنویسند
اذا السماء انشقت و اذنت لربها و حقت و اذا الارض مدت و القت ما فیها و تخلت و اذنت لربها و حقت
یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه فاما من اوتی کتابه بیمینه فسوف یحاسب حسابا یسیرا
و ینقلب الی اهله مسرورا و اما من اوتی کتابه وراء ظهره فسوف یدعو ثبورا و یصلی سعیرا انه کان فی اهله مسرورا
انه ظن ان لن یحور بلی ان ربه کان به بصیرا فلا اقسم بالشفق و اللیل و ما وسق و القمر اذا اتسق لترکبن طبقا
عن طبق فما لهم لا یؤمنون و اذا قرئ علیهم القرآن لا یسجدون بل الذین کفروا یکذبون و الله اعلم بما یوعون
فبشرهم بعذاب الیم الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات لهم اجر غیر ممنون سورة البروج بنام و نشان تو
از رسول روایت است که هر که این سوره را بخواند او را بعدد هر که تصدیق کرده محمد را و هر که تکذیب کرده بنویسند
والسماء ذات البروج و الیوم الموعود و شاهد و مشهود قتل اصحاب الاخدود النار ذات الوقود اذ هم علیها
قعود و هم علی ما یفعلون بالمؤمنین شهود و ما نقموا منهم الا ان یؤمنوا بالله العزیز الحمید الذی له ملک
السموات و الارض و الله علی کل شیء شهید ان الذین فتنوا المؤمنین و المؤمنات ثم لم یتوبوا فلهم عذاب جهنم
و لهم عذاب الحریق ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات لهم جنات تجری من تحتها الانهار ذلک الفوز الکبیر
ان بطش ربک لشدید انه هو یبدئ و یعید و هو الغفور الودود ذو العرش المجید فعال لما یرید هل اتاک حدیث
الجنود فرعون و ثمود بل الذین کفروا فی تکذیب و الله من ورائهم محیط بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ
سورة الطارق بنام و نشان تو
از رسول روایت است که هر که این سوره را بخواند او را بعدد هر که تصدیق کرده محمد را و هر که تکذیب کرده بنویسند
والسماء و الطارق و ما ادراک ما الطارق النجم الثاقب ان کل نفس لما علیها حافظ فلینظر الانسان مم خلق
خلق من ماء دافق یخرج من بین الصلب و الترائب انه علی رجعه لقادر یوم تبلی السرائر فما له من قوة و لا
ناصر و السماء ذات الرجع و الارض ذات الصدع انه لقول فصل و ما هو بالهزل انهم یکیدون کیدا و اکید
کیدا فمهل الکافرین امهلهم رویدا سورة الاعلی بنام و نشان تو
از رسول روایت است که هر که این سوره را بخواند او را بعدد هر که تصدیق کرده محمد را و هر که تکذیب کرده بنویسند
سبح اسم ربک الاعلی الذی خلق فسوی و الذی قدر فهدی و الذی اخرج المرعی فجعله غثاء احوی
سنقرئک فلا تنسی الا ما شاء الله انه یعلم الجهر و ما یخفی و نیسرک للیسری فذکر ان نفعت الذکری
سیذکر من یخشی و یتجنبها الاشقی الذی یصلی النار الکبری ثم لا یموت فیها و لا یحیی قد افلح من تزکی
و ذکر اسم ربه فصلی بل تؤثرون الحیوة الدنیا و الآخرة خیر و ابقی ان هذا لفی الصحف الاولی صحف ابراهیم
و موسی سورة الغاشیة بنام و نشان تو
از رسول روایت است که هر که این سوره را بخواند او را بعدد هر که تصدیق کرده محمد را و هر که تکذیب کرده بنویسند
هل اتاک حدیث الغاشیة وجوه یومئذ خاشعة عاملة ناصبة تصلی نارا حامیة تسقی من عین آنیة لیس لهم
طعام الا من ضریع لا یسمن و لا یغنی من جوع وجوه یومئذ ناعمة لسعیها راضیة فی جنة عالیة لا تسمع فیها
لاغیة فیها عین جاریة فیها سرر مرفوعة و اکواب موضوعة و نمارق مصفوفة و زرابی مبثوثة افلا یعلمون
الی الابل کیف خلقت و الی السماء کیف رفعت و الی الجبال کیف نصبت و الی الارض کیف سطحت
فذکر انما انت مذکر لست علیهم بمصیطر الا من تولی و کفر فیعذبه الله العذاب الاکبر ان الینا ایابهم
ثم ان علینا حسابهم سورة الفجر بنام و نشان تو
از رسول روایت است که هر که این سوره را بخواند او را بعدد هر که تصدیق کرده محمد را و هر که تکذیب کرده بنویسند
والفجر و لیال عشر و الشفع و الوتر و اللیل اذا یسر هل فی ذلک قسم لذی حجر الم تر کیف فعل ربک
بعاد ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد و ثمود الذین جابوا الصخر بالواد و فرعون ذی الاوتاد
الذین طغوا فی البلاد فاکثروا فیها الفساد فصب علیهم ربک سوط عذاب ان ربک لبالمرصاد فاما الانسان
اذا ما ابتلاه ربه فاکرمه و نعمه فیقول ربی اکرمن و اما اذا ما ابتلاه فقدر علیه رزقه فیقول ربی اهانن
کلا بل لا تکرمون الیتیم و لا تحاضون علی طعام المسکین و تأکلون التراث اکلا لما و تحبون المال حبا جما
کلا اذا دکت الارض دکا دکا و جاء ربک و الملک صفا صفا و جیء یومئذ بجهنم یومئذ یتذکر الانسان و انی له
الذکری یقول یا لیتنی قدمت لحیاتی فیومئذ لا یعذب عذابه احد و لا یوثق وثاقه احد یا ایتها النفس المطمئنة
ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی سورة البلد بنام و نشان تو
از رسول روایت است که هر که این سوره را بخواند او را بعدد هر که تصدیق کرده محمد را و هر که تکذیب کرده بنویسند
لا اقسم بهذا البلد و انت حل بهذا البلد و والد و ما ولد لقد خلقنا الانسان فی کبد ایحسب ان لن یقدر علیه
احد یقول اهلکت مالا لبدا ایحسب ان لم یره احد الم نجعل له عینین و لسانا و شفتین و هدیناه النجدین
فلا اقتحم العقبة و ما ادراک ما العقبة فک رقبة او اطعام فی یوم ذی مسغبة یتیما ذا مقربة او مسکینا ذا متربة
ثم کان من الذین آمنوا و تواصوا بالصبر و تواصوا بالمرحمة اولئک اصحاب المیمنة و الذین کفروا بآیاتنا
هم اصحاب المشئمة علیهم نار مؤصدة سورة الشمس بنام و نشان تو
از رسول روایت است که هر که این سوره را بخواند او را بعدد هر که تصدیق کرده محمد را و هر که تکذیب کرده بنویسند
والشمس و ضحاها و القمر اذا تلاها و النهار اذا جلاها و اللیل اذا یغشاها و السماء و ما بناها
و الارض و ما طحاها و نفس و ما سواها فالهمها فجورها و تقواها قد افلح من زکاها و قد خاب من دساها
کذبت ثمود بطغواها اذ انبعث اشقاها فقال لهم رسول الله ناقة الله و سقیاها فکذبوه فعقروها فدمدم علیهم
ربهم بذنبهم فسواها و لا یخاف عقباها سورة اللیل بنام و نشان تو
از رسول روایت است که هر که این سوره را بخواند او را بعدد هر که تصدیق کرده محمد را و هر که تکذیب کرده بنویسند
والیل اذا یغشی و النهار اذا تجلی و ما خلق الذکر و الانثی ان سعیکم لشتی فاما من اعطی و اتقی
و صدق بالحسنی فسنیسره للیسری و اما من بخل و استغنی و کذب بالحسنی فسنیسره للعسری و ما یغنی عنه
ماله اذا تردی ان علینا للهدی و ان لنا للآخرة و الاولی فانذرتکم نارا تلظی لا یصلاها الا الاشقی الذی
کذب و تولی و سیجنبها الاتقی الذی یؤتی ماله یتزکی و ما لاحد عنده من نعمة تجزی الا ابتغاء وجه ربه
الاعلی و لسوف یرضی سورة الضحی بنام و نشان تو
از رسول روایت است که هر که این سوره را بخواند او را بعدد هر که تصدیق کرده محمد را و هر که تکذیب کرده بنویسند
والضحی و اللیل اذا سجی ما ودعک ربک و ما قلی و للآخرة خیر لک من الاولی و لسوف یعطیک ربک
فترضی الم یجدک یتیما فآوی و وجدک ضالا فهدی و وجدک عائلا فاغنی فاما الیتیم فلا تقهر و اما السائل
فلا تنهر و اما بنعمة ربک فحدث سورة الم نشرح بنام و نشان تو
از رسول روایت است که هر که این سوره را بخواند او را بعدد هر که تصدیق کرده محمد را و هر که تکذیب کرده بنویسند
الم نشرح لک صدرک و وضعنا عنک وزرک الذی انقض ظهرک و رفعنا لک ذکرک فان مع العسر یسرا
ان مع العسر یسرا فاذا فرغت فانصب و الی ربک فارغب سورة التین بنام و نشان تو
از رسول روایت است که هر که این سوره را بخواند او را بعدد هر که تصدیق کرده محمد را و هر که تکذیب کرده بنویسند
والتین و الزیتون و طور سینین و هذا البلد الامین لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم ثم رددناه اسفل
سافلین الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات فلهم اجر غیر ممنون فما یکذبک بعد بالدین الیس الله باحکم الحاکمین
سورة العلق بنام و نشان تو
از رسول روایت است که هر که این سوره را بخواند او را بعدد هر که تصدیق کرده محمد را و هر که تکذیب کرده بنویسند
اقرأ باسم ربک الذی خلق خلق الانسان من علق اقرأ و ربک الاکرم الذی علم بالقلم علم الانسان ما لم یعلم
کلا ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی ان الی ربک الرجعی ارأیت الذی ینهی عبدا اذا صلی ارأیت ان کان علی الهدی
او امر بالتقوی ارأیت ان کذب و تولی الم یعلم بان الله یری کلا لئن لم ینته لنسفعا بالناصیة ناصیة کاذبة
خاطئة فلیدع ناده سندع الزبانیة کلا لا تطعه و اسجد و اقترب سورة القدر بنام و نشان تو
از رسول روایت است که هر که این سوره را بخواند او را بعدد هر که تصدیق کرده محمد را و هر که تکذیب کرده بنویسند
انا انزلناه فی لیلة القدر و ما ادراک ما لیلة القدر لیلة القدر خیر من الف شهر تنزل الملائکة و الروح فیها
باذن ربهم من کل امر سلام هی حتی مطلع الفجر سورة البینة بنام و نشان تو
از رسول روایت است که هر که این سوره را بخواند او را بعدد هر که تصدیق کرده محمد را و هر که تکذیب کرده بنویسند
لم یکن الذین کفروا من اهل الکتاب و المشرکین منفکین حتی تأتیهم البینة رسول من الله یتلو صحفا مطهرة
فیها کتب قیمة و ما تفرق الذین اوتوا الکتاب الا من بعد ما جاءتهم البینة و ما امروا الا لیعبدوا الله
مخلصین له الدین حنفاء و یقیموا الصلوة و یؤتوا الزکوة و ذلک دین القیمة ان الذین کفروا من اهل الکتاب
و المشرکین فی نار جهنم خالدین فیها اولئک هم شر البریة ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة
جزاؤهم عند ربهم جنات عدن تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابدا رضی الله عنهم و رضوا عنه ذلک لمن خشی ربه
سورة الزلزلة بنام و نشان تو
از رسول روایت است که هر که این سوره را بخواند او را بعدد هر که تصدیق کرده محمد را و هر که تکذیب کرده بنویسند
اذا زلزلت الارض زلزالها و اخرجت الارض اثقالها و قال الانسان ما لها یومئذ تحدث اخبارها
بان ربک اوحی لها یومئذ یصدر الناس اشتاتا لیروا اعمالهم فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل
مثقال ذرة شرا یره سورة العادیات بنام و نشان تو
از رسول روایت است که هر که این سوره را بخواند او را بعدد هر که تصدیق کرده محمد را و هر که تکذیب کرده بنویسند
والعادیات ضبحا فالموریات قدحا فالمغیرات صبحا فاثرن به نقعا فوسطن به جمعا ان الانسان
لربه لکنود و انه علی ذلک لشهید و انه لحب الخیر لشدید افلا یعلم اذا بعثر ما فی القبور و حصل ما فی الصدور
ان ربهم بهم یومئذ لخبیر سورة القارعة بنام و نشان تو
از رسول روایت است که هر که این سوره را بخواند او را بعدد هر که تصدیق کرده محمد را و هر که تکذیب کرده بنویسند
القارعة ما القارعة و ما ادراک ما القارعة یوم ی

وابی میکفتم و روایتی بکر بن کرمی حری بودم مرا آزاد نمودند نجب و زاست و پیش و پیش نکاه کردم کسی را ندیدم شخصی
را دیدم بر سر پای نشسته مرا ندیدم که من بترسیدم و از مستوحش شدم و مجی بر من افتاد که من باخانه خدیجه شدم ترسنده و کفته
و شوق مرا تب آن خدیجه مرا بر شد جبرئیل آمد و این سوره را آورد بخطاب محمد را میکرد که ای خفته و جامه در سر کشیده برخیز
از خواب و ترسان قوم خود را از عذاب کافران بیارند و شایست تو نمایند و خدای خود را تکبیر کوی و حضرت بزرکوار ای و اینصفت
کبریا و جبروت مخصوص کردان بذکر او مطلق و پادشاه بر حقیقت او را و ان و اخلاق جامه خود را از نجاست پاک کن و ضرر خود را
از وجع و دوش زدایل بشوی دل خود را از نجاست علایق جسمانی و اوزیز علایق جهانی طهارت ده و این عبارت که جامه را ثیاب
حلال باشد و ثیاب که بر بدن زید کفت که در جامه شرعی چنان کن که مشرکان که ایشان جامه نظیف نپوشند طاوس کفت که جامه کناه و اکر جامه
کناه از لوث پاکیزه باشد ابو لهب و بن علی جامه کناه و اشتی کفتند چرا جامه را کوتاه میداری کفتند تا بقی و اثقی فاطهر و از پلیدی و ماتم
و معاصی بپرز از عذاب خدا و تهدید بر بد باشی و دور شده کاهی کفت دور باش از انچه مستحق عذاب شوی مخالفت هوای نفس کن و دوستی
دنیا مکرد که دوستی دنیا سر همه خطاست و اکر عطای دهی آن عطا را تا بحق از آن داده باشی از ستانی کفر عطا و ضرر طمع داشتن لایق
حال کریمان نباشد و این خاص رسول صلعم را بوده است و کفته اند ای نبی تنزیه نه نبی خر بر بود باشد که چیزی بدهی و بیشتر از آن باز
ستانی بخاطر کفت داد و کرنه حلال است و هم حلال آنست که چیزی بمدیه بدهی و بیشتر از آن باز ستانی و آنچه
حرام است آنست که از شیء مرام کرده است و بیع کفت که عمل خود بسیار مدان که هم رغبت نعمت خدای تعالی بر تو حقیر است این زیرکت
بسنه نعمت منه بر بندکان تا بدان امید و ستانی و ای رساله تیکن و برای خدا بر تو صبر کن بر رنجی و بلائی و محنتی که در کذاردن رساله
بتو میرسد از مشرکان و بر جهاد کردن با ایشان فاذا نقر فی الناقور فذلک یومئذ یوم عسیر علی الکافرین غیر یسیر چون
در صور دمیده شود آن روز آسان نیست و در صور دمیده شود و نزدیک باشد سخت و خوار بر کافران نه روزی باشد بر ایشان سهل و آسان پس
ای محمد صبر بکن و ترک خدا برا که بر خدای تو دران روز و او تواز ایشان بستاند رسول خدای کفت کیف انعم و صاحب القرن قد التقم القرن
از زندکانی لذت بکنم یا چم و صاحب صور صور در دهن کرفته منتظر آنکه کی زند که در دم یاران کفتند یا رسول الله چکونه کویم و بر یاد دادن
محمد کفت بکویید حسبنا الله و نعم الوکیل علی الله توکلنا بصبر کفتند که ذکر این اوفی قرآن هیچ اندیشه چند این آیه رسید بکه و باد باد
خداوند را بزد و جان بداد ذرنی و من خلقت وحیدا وجعلت له مالا ممدودا وبنین شهودا ومهدت
له تمهیدا ثم یطمع ان ازید کلا انه کان لآیاتنا عنیدا سارهقه صعودا آیه در حق ولید مغیره
و هر وی آمد او را در میان قوم و حید خواندندی و او را مال بسیار بود سفیان ثوری کفت هزار هزار دینار بود این بسیار کفت نه هزار
دینار مقاتل کفت مال او بستانی بود و طایفه که میوه او سال تا سال منقطع نکشتی و لیکن آنست که انا ممدود خوانده است و رجای
دیکر و ظلیل ممدود و این بر بستانی نباشد و او را باغ بسر برد و بقول مقاتل هیچده چون این آیه آمد محمد و وی در نقصان نهادند
تا همه فرزندان او و مال او هلاک شد و عاقبت او بر هلاک کشت حق تعالی کفت ای محمد خاطر مبارک خود بر ایشان مدار مرا با ایشان کذار

کذار و خاموش باش کافر که او را وحید خوانند و نام او ولید است من او را بیافریدم تنها و بهره از مال و فرزندان او و مال کشیده بسیار
کوارده کردم و پسران او که همیشه نزدیک و حاضر اند که و از و غلبه پیشه بداده ام او را و تمکن کردانیده ام او را و تمکن کردانیده ام او را و وسعت و زیادت و هم
کفت این نعمت را شکر نکذارد و ایمان نیاورد انکه طمع میدارد که و مال و فرزندان او بفزایم حقا که این هرکز نباشد و مطموع او هرکز
حاصل نکردد چکونه مقصود رسد و مراد خود بیابد و او آیات و دلالات و بینات ما را انکار میکند حق را نمی شناسد و میداند و مجی میکند
بکافران قوت چکونه طمع زیادتی دارد و زود بود که در سایه بوی عذابی سخت و مشقتی عظیم که او طاقت آن نیاورد ایم سعید جبیر از
رسول صلعم روایت کرده که صعود کوهی باشد از آتش دوزخ که هفتاد سال بر انجا میرود و اکاه هفتاد سال بکر فرو میرود همیشه درین عذاب باشد
انه فکر وقدر فقتل کیف قدر ثم قتل کیف قدر ثم نظر ثم عبس وبسر ثم ادبر واستکبر
فقال ان هذا الا سحر یؤثر ان هذا الا قول البشر سبب نزول این آیات ان بود که چون هم تنزیل الکتاب من الله
العزیز العلیم نازل کشت رسول خدای این سوره بخواند و ولید مغیره بر در مسجد بود می شنید چون رسول بدانست که ولید مستمع است
دیکباره باز کرفت و بخواند ولید بکفت شنید جمع قریش آمد و کفت من امروز از نحوی و صکلامی شنیدم که نه کلام انس و نه کلام جن است انه له
لحلاوة وان علیه لطلاوة وان اعلاه لمثمر وان اسفله لمغدق وانه یعلو ولا یعلی ان سخن و اعلاوتی است و تر و تازکی و طراوتی است
زیرا و میوه او راست و زیر و شاخ او را غالب باشد و بر و غلبه نکند این بکفت و برفت قریش کفتند که ولید صابی شد و اکر او صابی شود
همه قریش صابی شوند بنزدیک ابوجهل لعین شدند ابوجهل کفت من کار وی کفایت کنم برخواست و بنزدیک ولید آمد چون و لشکر ولید
و بر کفت مرا و لشکر کفت چکونه و لشکر ناشم بیشتر هم که قریش بکویند که از بهر ولید طامع خواهم کرد که بر سر شده است و در رویش این سبب
میخواهد که از دین پدران خود بکردد و در دین محمد آید تا از فضل و طعام ایشان چیزی بیابد ولید در خشم شد کفت قریش نمیدانند که مال
و عده که مراست کسی را نیست محمد و صحابش طعام بسیری نمی یابند ایشان از انکه فضل خدا می باشد این بکفت و با ابوجهل لعین قریش آمد ایشان را
کفت بکویید شما که محمد را ساحر است و میدانید که از و عاقله کسی نیست کفتند همچنین است کفت بکویید که او کاهن است کفتند که او کاهنه
کرد کفتند نمیدانم کفت بکویید که شاعر است هرکز دیده که او شعر کفتند نه کفت بکویید که دروغ زن است هرکز از وی دروغ نشنیده
کفتند والله و هو لاسحر نحنا همیشه این بوده است در میان ما و قریش کفتند بسر جست ولید ساعتی اندیشه کرد انکه سر بر آورد و کفت
ساحر است میان زن و شوهر تفریق میکند و میان پدر و فرزند جدایی می اندازد و آنچه میکوید سحر است حق سبحانه این حالت را حکایت میکند
بکوید که ولید تفکر کرد و با خویشتن تقدیر کرد و انکه سر بسر تعجب کفت هلاک باد او کشته چکونه تقدیر کرد و چکونه اندافت این حدیث پس هلاکت
باد او را و لعنت باد بر و چکونه تقدیر کرد و این تکرار برای آن کرد که وی دو تفکر کرد و دو تقدیر کرد یکی انکه کفت ساحر است دوم انکه تعلیل کرد
بتفریق میان مرد و زن تقدیر پس انکاه اندیشه کرد که او چنین است یا نه پس روی ترش کرد چون کار بر مشتبه کردید و نداشت که چه
کوید ثم ادبر پس انکه پشت بر کرد و روی بکردانید و کردن کشی و تکبر کرد و کفت نیست این قرآن مکر سحری و جادوی که از اهل بابل و اینکه
کفت نیست این الا سحر و میان کفته اند بسیار و خبر را خواستند و در وی بردند که مشرکان حواله قرآن با ایشان کردندی بعضی و بکر کفت که سحر را

یعنی تو بین و بیان بلکه کفت بضلال منافقان و کافران نزدیک این امتحان و حکم کنند هدایت موسنان و ما یعلم جنود ربک الا هو کس
نمی داند که لشکر خدای چند است الا او از بسیاری که هست تواند که آن عدد بیش کرداند و کس نداند علت آن که چرا این نزد بعضا که نداند
که آسمان و زمین چرا هفت است این جواب ابوجهل است که او کفت لشکر خدای همین عدد است ابن عباس کفت رسول خدای خبر داد
قسمت میکرد جبرئیل و در پهلوی او نشسته بود فرشته آمد و کفت خدا تعالی میفرماید که فلان کار و فلان کار و می باید که در سول جبرئیل کفت او را و همی شنای
کفت دانم که فرشته ایست و نه هر فرشته که خدا را است من او را شناسم آمده اند که موسی و دنیا جات کفت بار خدا یا و آسمان
خلقان تو کیستند کفت فرشتکان کفت عدد ایشان چند است کفت دوازده سبط کفت عدد هر سبطی چند باشد کفت دو رهای
خاک انکه کفت و ما هی نیست او یعنی دوزخ با این عدد نوزده و علت آن با این آیات قرآن مکر دکوی و بیندی مرا و میان او کلا
والقمر واللیل اذ ادبر والصبح اذا اسفر انها لاحدی الکبر نذیرا للبشر لمن شاء منکم ان یتقدم
او یتاخر انکه سوکند یاد کرد بر تو یا و استعظام مقر کفت حقا و بحق ماه چند آید و صبح مت شب چون پشت بر کند و بحق و فضای
روز چون روشن شود و تاریکی شب زایل کرد اند که این سقر دوزخ است یکی از جمله داهیهای عظیم و بلای سخت که بزرکی از و بلای
و خطر نیست بترسانند و بیم کردن ترساننده خلقان است از او میان کسی که از شما که عنان اختیار و دست او است که پیش آید
تقدم می نماید بطاعات و خیرات سبقت میکرد و اکر میخواهد تاخیر میکند و باز می ایستد کل نفس بما کسبت رهینة الا
اصحاب الیمین فی جنات یتساءلون عن المجرمین ما سلککم فی سقر قالوا لم نک من المصلین
ولم نک نطعم المسکین وکنا نخوض مع الخائضین وکنا نکذب بیوم الدین حتی
اتانا الیقین فما تنفعهم شفاعة الشافعین هر نفسی و هر تنی بآنچه کرده باشد در کرو باشد یعنی بعمل خود کرفتار
باشد و در کرو او خود مانده باشد الا اصحاب یمین کسانی که نامه بدست راست ستانند که ایشان نفس خود را از کرو بیرون آورده
باشند و نه تنها خود را از آتش دوزخ آزاد کرده باشند و بایمان و عمل صالح ایشان بجمال صالح بکناه خود مرتهن نباشند برای نکه حدیث
ایشان بیاموزند تا مرا و اصحاب الیمین کیست و ایشان از ابو هریره علی روایت کرده که کفت اطفال موسنان اند میان کفت ایشان
که فک رهن خود کرده باشند بنزدیک ابو حمزه ثمالی از حمد باقر که کفت که ما شیعه ما اصحاب الیمینیم یعنی ایشان اصحاب یمین و بهشتیهای
باشند که صفت آن حق خدای نتواند کرد از انچه بر آن و کناه کاران می برسند نما بجهد بدوزخ آورده بجهد که دید که سقر کرفتار شدید
کویند تا ذکر کردیم و از جمله نماز کنندکان نبودیم و در ویش را طعام ندادیم و با نان بودیم که در معاصی خود خوض کردند و با مدعیان
ایشان بودیم و بروز قیامت که روز حساب و جزا است تکذیب کردیم و باور نداشتیم تا انکه علامات و امارات مرکز آمد و شربت
قهر مرکز بچشیدیم آخر آیه دلیل است بر انکه مراد با یات کافران و جهان و عاصیان باشند انکاه خبر داد که ایشان را
هیچ سود نکند و شفاعت شفاعت کنندکان از پیغمبران و شهیدان و صالحان و جمله موسنان عبد الله مسعود کفت جمله موسنان اهل
بهشت اند و در دوزخ نمانند الا انکه جامع باشد این چهار خصلت را و این آیه را دلیل است بر انکه کفار متعبد اند شرایع که کر نبودندی

نگفتند که سبب آمدن باید دوزخ ترک کفار و زکوة و خوض در معاصی بودی و تحریم یه دلیل است بر آنکه خدای تعالی بشفاعت شفیعان
جهنمی را از دوزخ بیرون آرد حسن بصری گفت که از رسول صلعم روایت کرده که شربت دوزخی هفتاد کس از اهل بیت خود شفاعت کند
و همچنین رسول خدا فرمود که روز قیامت مردی بیاید از اهل بهشت گوید بارخدایا فلان کس را در دنیا مرا شربتی آب داده است و او در
دوزخ است او را بیرون گوید بتخفیف او بیاید و آنکس را در دوزخ بجوید تا بیابد و از دوزخ بیرون آرد و گفت مردی باشد
از امت من که بشفاعت او بیشتر از عدد مضر بهشت روند ثم قال فما لهم عن التذكرة معرضين ۵ كأنهم حمر مستنفرة
فرت من قسورة بل يريد كل امرئ منهم أن يؤتى صحفا منشرة كلا بل لا يخافون الآخرة كلا انه تذكرة
فمن شاء ذكره وما يذكرون الا ان يشاء الله هو اهل التقوى واهل المغفرة یکه بر سبیل تعجب گفت چیست
ایشان را و چه افتاده است که از این تذکر و پند که قرآن است اعراض میکنند و روی می گردانند بدرستیکه ایشان همچو الاغ وحشی
که از شیر می رمند و میگریزند تا چون خران وحشی از آنکه نصیبی از آن گیرند در میدان ایشان و اعراض کردن از قرآن تشبیه
کرده است بخری که از شیر می رمند آنگه گفت بل یرید ایشان بعضی همه کتابهای آسمانی مند چنانکه خواست می داد سوره این
چنان بود که کافران گفتند ما بتو ایمان نیاریم ای محمد تا خدای ترا بما یکی نامه نفرستد و از آنجا نوشته که این نامه است از خدای تعالی
بفلان و فلان باید گفت که محمد را ساحت کنید و فرمان برید چنانکه گفت لن نؤمن لك حتى تنزل علينا كتابا نقرؤه ابن عباس گفت
مشرکان گفتند اگر محمد راست میگوید باید که فردا که برخیزیم بر بالین هر یکی از ما نامه باشد در آنجا نوشته براءة و امان من از دوزخ حق تعالی رد کرد
و نپذیرفت و گفت کلا نامه نیست بر شما چنین امید آنکه گفت نه امر ایشان از قبل از آن نیست که آنچه بر ایشان اقتراح میکنند باشد تا می دهند
از آن است که ایشان از آخرت و عذاب آخرت نمی ترسند حقا که قرآن پندی و یاد دهنده ایست هر که خواهد که یاد کرد و فرا از خدا پند
گیرد تواند و بعد و شواری نیاید و یاد نکند قرآن را و نخواند الا که خدای تعالی خواهنده آن باشد برای آنکه طاعت است و خدای هر چه است
آن او و چون یکی گفت ایشان ذکر آن نکنند مگر آنکه خدای تعالی خواهد باشد یا ذکر آن نکند الا که خدای تعالی خواهد که ایشان را
بدان جبر کند چنانکه گفت ولو شاء ربك لآمن من في الارض كلهم جميعا افانت تكره الناس حتى يكونوا مؤمنين آنگه ای کمال سزاوار آنست که از تو بترسند و از معاصی
اجتناب کنند و اهل آنست که بیامرزد گناه گناه کاران را و سول خدا گفت و من اتقى آیه که خدای تعالی گفته است من اهل آنم که از من بترسند
و بیامرزم از گناه کبیره اهل آنم که بیامرزم از آنکه من انبار نیکو و بر روایتی دیگر من اهل آنم که از من بترسند و از معصیت بپرهیزند که اگر
بترسند و توبه کنند من اهل آنم که ایشان را بیامرزم سورة القيمة مکی است و چهل آیه است رسول خدای گفت که هر که این سوره
بخواند من و جبرئیل گواهی دهیم که او مومن بوده است بروز قیامت و روی او تابنده و روشن باشد بسم الله الرحمن الرحيم
لا اقسم بيوم القيامة ولا اقسم بالنفس اللوامة ايحسب الانسان ان لن نجمع عظامه بلى قادرين
على ان نسوي بنانه حق تعالی میفرماید که نه چنان نیست که لا اقسم که کافران اعتقاد کرده اند و منکران بعث و حشر
و نشور بر آن اصرار مینمایند که حشر و نشر نخواهد بود و کس را برخواهند انگیخت من سوگند میخورم بروز قیامت که هر آینه بر انگیزند و حشر

کنند شما را و سوگند می خورم بنفس ملامت کننده خود را بر تقصیری که کرده باشد در طاعت و تعصی و بر هیزکاری فتاده گفت لوامه ملامت
باشد ابن عباس گفت ملامت صلعم و روز قیامت هیچ تنی نباشد که خود را ملامت نکند اگر نیکو باشد و اگر فاجر که مطیع باشد و اگر عاصی مطیع گوید
چرا طاعت بیشتر نکردم عاصی گوید چرا معصیت کردم و بالیت نکردمی و فعصیان نکردمی کافر باشد انگشت حیرت بدندان ندامت میگزد
و میگوید یا حسرتی على ما فرطت في جنب الله و ایضا گفت قتادة گفت روز قیامت کافر باشد و فرق منافق و فرق مرایی آنجا که کافر باشد بلعن
الله دیگر و از آنجا که منافق باشد بهمه و آنکه و از آنجا که مرایی باشد کاهی بنداء الامرایی خلق و آنکه چنین باشد ملامت کنند خود را ایحسب
الانسان می بیند و دو کان فی برد ای دعی و ابن عدی بن ربیعه بود نمسایه رسول صلعم در مکه و پیوسته رسول صلعم در دعا کفتی اللهم
اکفنی شر جاری السوء یا خدایا مرا شر این همسایه بد کفایت کن ای عدی روزی پیش رسول صلعم آمد و گفت ای محمد مرا خبر ده که قیامت کی
خواهد بود و چگونه باشد رسول صلعم از احوال قیامت و اهوال قیامت و اهوال و بعضی گفت مدتی گفت ابی حذیفه که تو بکجایی که ما بینه بدینم با هر نه ترا بیم ممکن
باشد که استخوانهای بپوسیده بر آنکه نوع کنند خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت چنین می پندارد آدمی که استخوانها را بعد که بپوسیده نکنیم و نخواهیم
و بلی نخواهیم آفرید بلی از برای مضایی دیدنیه و بوسیده و بخاک زمین آمیخته و ابعاد خود از سیان خاکم بیرون آوریم و بقدرة خویش
و بر آنکه اول بریم و فادریم بر آنکه سر انگشتان او راست کردانیم چنانکه در اول بوده است با صغری و لطافت که آن راست چگونه از
عادت استخوانهای بزرگ عاجز شویم و گفته اند که معنی آنست که ما قادریم بر آنکه انگشتان او راست کنیم چنانکه اول بوده و تا نتواند کرد
چون نسیم اسبان تا آن تصرف میکند نتواند کرد بل يريد الانسان ليفجر امامه يسئل ايان يوم القيامة
فاذا برق البصر وخسف القمر وجمع الشمس والقمر يقول الانسان يومئذ اين المفر آنکه ای و می
بخواهد که فجور کند و از کار معاصی بیشتر از روز قیامت بر آن این بپرسد که قیامت کی خواهد بودن سعید جبیر گفت که این فجور آن است که بعضی آنکه
که معصیت خواهش دارد و تو بر بازپس بعلمای مسرع بود و تو به مسعود ابن عباس گفت هر او بخورد نکند بیت است یعنی خواهد که دروغ دارد
آنرا که در پیش دست از بدست و تفور و صاحب و کتاب و ثواب و عقاب سند گفت هر او ظلم است یعنی خواهد تا آنچه ستر تا از ظلم بی طاقت
و قدرت خود بکند سر در معصیت بندد و بی مولای نفس برود و آنکه حق تعالی بیان کرد که قیامت کی خواهد بود بعلم و علامات نه تعیین وقت گفت
وقتی باشد که چشم حیران کرده و محیر و بیمار از هشتی و سرگشتگی فتاده و مثال گفتند که این وقت مرگ باشد که فرشتگان را بعد
دوزخ یاد بهشت چشم او شاخص و متحیر کرد و چنانکه گفت و اذا الجحيم سعرت و آن وقت آدمی که بر جای کریزش بکجاست تا از هول آن روز
بگریزم و پناه او و هم خدای تعالی و مرا رحم کرد و گفت كلا لا وزر الى ربك يومئذ المستقر ينبؤ الانسان يومئذ
بما قدم واخر بل الانسان على نفسه بصيرة ولو القى معاذيره حقا که ایچ پرهیز نباشد هیچ حصن و قلعه و کوه
نباشد که پناه بآن دهید تا از سختی این امان یابید در آن روز هیچ قرارگاهی نباشد مگر باندازه ای ترهیج و مستقر عبد الله ابن عامر شبانه است

مکی بحسب اشتقاق جای دهد از آنکه مستحق بهشت باشد و بهشت برد و از آنکه مستحق دوزخ باشد و دوزخ باشد و دوزخ آنرا و آن روز خبر دهند و آگاه کرده اند
و آنچه از خیر و شر کرده باشد از اعمال خیر و شر و یکی را از ایشان بنیکوی بیند و بدی را سزا بدی یابد و آنچه بازپس گذاشته باشد و هر که در ماه از مال زر
و زنان و از طریقه نیکو باز بدیقه بگذاشته باشد برای دیگران که بر آن کار کنند بزرگ گفته است در کتابهای صغیره اول خذلان است
تا معاصی نه دوم آنکه حلیه اولیا از بهشت نشانند و قواعد اعمال بدی کنند سیئه و برحمت بودی در بعد ندهم آنکه در مال معصیت با دستیکر که از اهل
میکنند هیچ آنکه او بیش خود بدارد و از آنچه کرده باشد و بر اخیره بدهد و ذلك قوله ينبؤ الانسان يومئذ بما قدم واخر گفت آدمی را بخود و بینی و کرمی
است او خود که نفس همه است چنانکه گفت شاهدين على انفسهم بالکفر استیاج آن ندارد که کسی و بر آنچه کرده باشد خبر دهد و اگر خود کوای دهد اعضا
و جوارح وی بدو که کوای دهند بر تقریر علیهم الستم و ایدیهم و ارجلهم بما کانوا یعملون و گفته معنی آیت بل الانسان على نفسه آدمی را بر نفس خود بینی هست
یا او بر نفس خود بینی بسیاست احوال خویش از غیری بدو آنکه بگوید تواند و اگر تحمید و بر اخیره مندو روی کرا و هند و اگر چه عذرها انگیزد و بهانها آورد
از وی قبول کنند بدرستیکه لا ينفع الظالمين معذرتهم فالمراد اعذارهم آوردن سودی کند و فایده ندهد و معاذیر ایشان آنست که حق تعالی گفت شهدوا
حول البیت بیشی کنند چنانکه گفت لو الانهم لکنا مومنین و در جواب اینکه لعلی اهدى من احدى الامم الکنتم خیر امة گفت معاذیر بر وجه
یعنی که در وقت معصیت بر دهانی و کذاره و در دهانی بنده و چنانکه او در آن معصیت بروی پوشیده ماند مگر بوشیده نماند لا تحرك به
لسانك لتعجل به ان علينا جمعه وقرانه فاذا قرأناه فاتبع قرانه ثم ان علينا بيانه چون وحی خدای تعالی بنایت
حرص و دلی که وی را بود بر قرائت قرآن و حفظ و فهم سابق آن زبان و در دهان بجنبانیدی و بخواندن و حفظ آن مسارعت نمودی از ترس آنکه مبادا
که فراموش شود خدای تعالی و بر آن فرمود خاموش باش و گوش فرا دار تا جبرئیل تمام بخواند و تعجیل مکن چنانکه رایتی دیگر فرمود و لا تعجل بالقرآن من قبل
ان یقضی الیک وحیه و ایضا شد که رسول صلعم این قول کرده باشد و این بعضی از بهران باشد تا کنند چنانکه گفت و لا تطع الکافرین والمنافقین و
معلوم است که هرگز رسول صلعم طاعت کافران و منافقان نداشت بیکدیگر ای محمد زبان خود را بخواندن و بخواندن از بهران تعجیل مکن و آنرا بر آن
تا جبرئیل بخواند خواندن و از نسیان و فراموشی کاری ترس که بر ما مستوجب کردن قرآن در سینه تو و روان کردن قرآن بر زبان تو پس آنچه قرآن بخوانیم
یعنی جبرئیل از مناسبت خواندن او کن و در رسیدن معانی و مشکلات قرآن و رسیدن تعجیل نمایی که بر ما مستوجب کردن مشکلات و معانی قرآن و بیان آن
و معلوم آن آیه دلیل است بر آنکه جمع قرآن رسول کرده در آخر عمر بتوجیه جبرئیل فی قوله و قرآنا برای آنکه نتوان خواندن الا بجمع و سوره و ترتیب
و دلیل است بر آنکه تفسیر قرآن بنص رسول صلعم باید لقوله قرآنه علینا بیانه آنکه رسول را در جمع کرد از عاوتی که او را بود از تعجیل خواندن و فرمود بنا بی
و آهستگی خواندن و تقریر قوی تا دل ایشان قرار گیرد و فوت باینه و بر قرآن راسخ خوند کلا بل تحبون العاجلة وتذرون الآخرة
وجوه يومئذ ناضرة الى ربها ناظرة ووجوه يومئذ باسرة تظن ان يفعل بها فاقرة گفته اند که کافران
و زنگ کافران از آنچه بر اندازد انکار و نیاکنند بازبینید این و سزیر شوید آنکه گفت نه شما دنیا دوست میدارید و کار آخرت
رها کرده اید چون آخرت ظاهر کرده و در آن روز رویها باشد روشن و نورانی و تازه هیچ بهشت و رضای خدای تعالی کنند و منتظر و نیز خدای تعالی
نگرند و بهشت و رحمت وی و در بعضی کاه نگرند و روز قیامت تازه روی هفت بهشتیان باشد تا بدانند و فرشتگان که ایشان اهل ثواب و روی کافران بعکس

کنند و بیاشد و رنجور کاه فرا از آنچه کشیده و ترش کرده از آن سبب که بیقین و آنکه بایشان عذاب خواهند کرد و بلایی خواهند رسانید
که بهشت نکنند و خواهند که ایشان باشند می کرند و منتظر می باشند انواع عذابی و اهانتی که دیگران مینگرند و منتظر می باشند انواع رحمت و اشهد
و اشاره باین آنست که در بدر آنکه خدا بر ایشان در دید و گفتند که این نظر یعنی رؤیت است و برین دلیل آورده اند گفتار شاعر آنکه نظرت
الى من زين الله وجه فيا نظرة كادت على عاشق تقضى و ایضا دارین آیه هیچ دلیل نیست از بهر آنکه نظر در کلام عرب بر وجوه است یعنی
تقلیب حدقه باشد بجهت مرئی و یعنی فکر و اندیشه بود و یعنی انتظار بود آید و یعنی مقابله و یعنی رحمت آمده اما معنی رؤیت زیاده است بدلیل آنکه اثبات
نظر کنند و نفی رؤیت کرده اند الى الله الا فلا اراه ما فکر کردیم و ما را ندید و اگر معنی رؤیت بودی که ما را دیدم و ندیدم و این سخن شناعت
باشد و دیگر آنکه رؤیت عبارت نظر کنند که بیند ما زلت لفظ الیه حق را دیده می کردیم ما دنا آنکه بدیدم و مجزه ایمانیه نفس خود کنند نظر سبب رؤیت
و همچنین سبب نفس خود باشد و دیگر آنکه نظر یا الى متعدی است و رؤیت بنفس خود متعدی گویند رایت الیه چنانکه گویند نظرت الیه و دیگر خدا را ای مرئیه
آنکه تقلیب حدقه باشد برای آنکه مرایی و این برخدای روا نبود اما آنچه گفت لا ینظر الیهم یوم القیمة معنی آنست که وی بر ایشان رحمت کند و این شخص
که آورده اند مدنی نیست از بندها و این است بندها و بلی است نه بخدای تعالی سلف بر آن نظر و آیه بمعنی انتظار است چنانکه عبد الله عباس و مجاهد
و قتاده و سعید جبیر و یحیی از مفسران گفتند و باین معنی نظره رقان بسیار است و اذا مسه الخیر فناظرة ای منتظرة و قوله الى نظرة
الى میسرة ای فانتظار الى میسرة و انتظار هم بنفس خود متعدی باشد و هم بالی چنانکه فنظرة الى میسرة و چون یعنی تقلیب حدقه بود هم بالی متعدی
نباشد چنانکه شاعر گفت شعر وجوه یوم بدر ناظرات الى الرحمن یاتی بالفلاح و روایت کرده ناظرات بمعنی منتظرات بوده بکار آنکه بعضی
از اهل علم گفتند الى بمعنی نظر است چنین لا باشد و دیگر آنکه مضاف محذوف باشد تقدیر ثوابی ثواب ربها نعمت خدای و ثواب می باشند
دیگر آنکه نظر چون بمعنی رؤیت باشد بر اتصال ابصار باشد و اتصال برائی و این راست نباید الا بامقابله یا حکم مقابله محل و این راجع
و الوان و اوزد بر خدا روا نبود كلا اذا بلغت التراقي وقيل من راق وظن انه الفراق والتفت الساق بالساق
الى ربك يومئذ المساق بگویند ای طالبان دنیا باز آیید از طلب دنیا و بنگرید و تفکر و اندیشه کنید و آنچه در پیش دارید از
مردن و بآخرت رسیدن که چون نماز در وقت مرگ از رسیده و گذرد و بجز کردن رسد و کار سخت گردد که بیند کسی که امروز کند کجاست
انگشتی او عاجز کند بطلب افسون کران و طبیبان برخیزند تا افسون فایده کند و نه علاج طبیب دانی نفعی بود فرشتگان که بنجان او
بر آسمان برد فرشتگان رحمت اند یا فرشتگان عذاب اند و بیقین بدانند و معلوم وی کرده که روز مفارقت وی است از دنیا محبوب و
مال و مطلوب وی روز جدا شدن روح وی از بدن انس بالله رسول صلعم روایت کرده که چون بنده در سکرات
مرگ افتد اعضای وی بعضی بعضی سلام میکنند و میگویند علیک السلام انا رفک و نفارقنی الیوم القیمة و از رنج و سختی جان کندن
ساق بر ساق الیدن کیرد چنانکه برهم پیچید خود با بهای وی بمبرد و از کار بیفتد و مرد لطف رنج بر رنج و سختی بر سختی در زیادت بشود که دنیا
بکار آخرت مختلط کرده شود و دنیا بشدت آخرت متصل شود و آخرت دوزخی باشد از دنیا و اولین دوزخی باشد از آخرت یکی از آنکه
گفت هیچ منزلی قطع نرو و سختر از گور نیست که اولین منزل است از آخرت و آخرین منزلی از منازل دنیا یعنی معاکنت چون بنده از گور بر نهند

جهاد فرشته بیاید یکی بر سر وی بایستد و یکی بر پایین وی و یکی بر راست وی و یکی بر چپ فرشته سر بیان کوید ابد الله لک و علی ایمان
شد و یکی بر راست کوید عمل رفت و وبال ماند و اکر بر چپ بود کوید اغتنال رفت و اعمال ماند و اکر بر پایین بود کوید یضحک تا اکر کب
حلال برده است و شغلت بخدمت ذو الجلال برده است الحمد لله که بر نیکی الساق دران و دو بر زدن او یا حکم خدای ترا باشد هلاک خدای تعالی
فرماید فرشتکان خلایق را بانجا میرانند فَلَا صَدَّقَ وَلَا صَلَّى وَلَٰكِن كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ ثُمَّ ذَهَبَ إِلَىٰ أَهْلِهِ يَتَمَطَّىٰ
أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ ثُمَّ أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ تصدیق نکرد رسول خدا را و قرآن را و ایمان نیاورد بخدای و رسولش و نماز نکرد و روزه
صدقه نداد لیکن رسول خدا را دروغ زن داشت و بکشت و پشت بر رسول خدا کرد پس آنکه برفت و قصد اهل خود و خانه خود کرد و تکبر و غرور کننده
و خرامنده بتکبر لیکن بود که چون مردم از خواب برخیزند خویشتن را بکشند و خبر آمده است از رسول صلعم از امت اعتی المطیطا و خدستهم الرقوم و
فارس سلط بعضهم علی بعض و جنات من حجر و ندر دم و فارس بشارت کنند و قرآن باشد که ایشان را بر یکدیکر سلط کردانید و کفته اند که این
آیه در حق ابو جهل آمد اکر از غیبت با خطاب تغلو کرد و کفت بر سبیل تهدید و وعید هلاکت باد ترا در دنیا پس هلاکت
باد و نزدیک شد بتو هلاکت و هلاکت باد ترا در آخرت و نزدیک باد بتو پس از هلاکت عذاب و بر روایت معنی این بود که وی
بر تو در دنیا از شمشیر مسلمانان روز بدر و کشته شدن تو و وای بر تو که زنده کردانند از بهر سؤال و عذاب دوزخ
بخشانند پس وای بر تو آنکه باز میرانند و روحت بدوزخ رسانند و وای بر تو چون ترا بکیرند و بر صراط قیامت حاضر
کردانند فتاده روایت کرده که چون این آیه آمد رسول صلعم در بطحای مکه کریان ابو جهل بکرفت و بر راکت أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ
ثُمَّ أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ ابو جهل کفت مرا تهدید میکنی و می ترسانی بخدای و خدای تو با این هیچ نتواند کردن که من عزیزترین
اهل مکه‌ام چون دو زبد بر دو قوت قریش و ضعف لشکر رسول بدید هیچ نشد که کرد که دست ایشان از بود وی رسول آیه
و کفت بسازانی و زخدای خود مرا نهر بستی خدای تعالی دیر ایشکند الکند و نکر بتر از آن نباشد و بر دست عبد الله مسعود که
بهر بالود ضعیف کفته شد و وی از ضعف و پیری جنک میتوانست کرد و کوکشکان بر می آمد هر کرا در دیر قیامتی
بکشتی بر کشتی سیدم ابو جهل را دیدم خود را در میان کشتکان پنهان کرده پای وی کرفتم و از میان کشتکان بیرون کشیدم و پای
بر پشت وی نهادم بمن نکاه کرد و کفت پای بر بالای بلند نهاده کنم ای ملعون در بن جای هم تکبر میکنی کفت دانم که مرا بجز ابی
کشتن نرسد وصیت میکنم محمد را یکوی که من در جهان از قوم دشمنی ترکشیدند بدم مرا بشمشیر من بکش و سر مرا زینه بیر
تا کد محمد بر چند بنکوهد کنم بخدای که خدای ترا دشمن مرا زان میدارد که تو محمد را سیدادی و ترا بر تیغ کشتی خود نکشتم
سر ترا از خدان بیرم تا هر کدام حقیر تر باشی عبد الله مسعود کفت سرش بیر بدم خواستم بر وی قوت نداشتم رسنی بر وی
بستم و در زمین میکشیدم تا پیش رسول صلعم رفتم رسول مرا بشارت داد بهشت و خدایرا شکر کرد در خبر است که رسول
کفت هر امتی را فرعونی بوده است و فرعون این امت ابو جهل است أَيَحْسَبُ الْإِنسَانُ أَن يُتْرَكَ سُدًى
أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِّن مَّنِيٍّ يُمْنَىٰ ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّىٰ فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ

أَلَيْسَ ذَٰلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَن يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ می این آدمی می پندارد که او را مهمل و خوامد کذاشت چون کوسفند
بی شبان و چهارپای بی نماز تا چنانکه بیخبر باید بکوید این چکونه پندارد و در خیال خود چکونه آرد و می پندارد بمال نفوس خویش کرد بدن ایشان
بمجالی آنچه استدلال ساز و برانکه بر اصلاح وی فرید کار بهست حکیم بجکه بیخبر و اندارد که ویرا از تکلیف طالبی کرد اند چون کال عقل
و قدرت و تمکین داده باشد نه این آدمی نطفه بوده است از آب منی که در رحم ریزند و تقدیر کنند و ویرا از مادر رحم بیرون آید خون
شیر و غلیظ پس از آن خون بیافرید در رحم خلق و راست کرد اندر صورت ویرا و اعضای ظاهر و باطن ویرا هم در رحم پس بیافرید
از وی جفت نر و مادی و دخت و نوع از نر و ماده و مینه می آن خدایی که برین قادر باشد قادر باشد بر آنکه مرده کانرا زنده کرداند چون
بر ابتدا قادر است دلیل که بر اعاده قادر بود و خبر است که چون این آیت آمد رسول صلعم بخواند و کفتی سبحانک اللهم و بلی عبد الله مسعود
کفت که هکه سورة الاعلی بخواند بایکه بکوید سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَىٰ و آنکس که سورة القیمة بخواند چون باخر رسد بکوید سُبْحَانَكَ وَبَلَىٰ
سورة الدهر مکی است سی و یک آیت از رسول خدای روایت است که هر که سورة الانسان بخواند جزای وی بر خدای حریر
بهشت باشد بسم الله الرحمن الرحیم هَلْ أَتَىٰ عَلَى الْإِنسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ
لَمْ يَكُن شَيْئًا مَّذْكُورًا إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا
إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا حق سبحانه و تعالی میکوید می نیاید بر آدم زمانی از روزکار
که وی در آن زمان چیزی مذکور نبود و این زمان آن بود که مدت چهل سال جان مکه و طایف فکنده بود کاه خاک بود و
کاه جماد و کاه ملصاق کفتند چهل سال که بود باران بر وی آمد کل بود بکشت روزکار رنک بکرد اندر جماد کفت
چهل سال جماد بود آفتاب در وی تافت خشک شد چهل سال صلصال بود کفت اند معنی این است که قد اتی بر آدم
زمانی از روزکار بکذشت که وی چیزی نبود که از وی ذکر کنند نزدیک حسن بصری و قتاده کفتند مراد بانسان آدم است
و بنزدیک دیکران آدمیان اند دلیلش قول الانسان من نطفة و آدم را از نطفه نیافریده اند خالی آفریده اند
کذا این آیه بنزدیک عمر خطاب بخواند کفت ای کاشکی که مجنان می بودمی و مخلوق نکشتی و مکلف نشدمی و در تفسیر اهل البیت آمده که
بانسان علی بن ابی طالب است و این استفهام در معنی نفی باشد یعنی هیچ زمانی بر این انسان نکذشت که او در آن زمان مذکور
نبود یعنی محمد مذکور و معروف بود و چکونه مذکور نباشد آنکس که نامش نام خدای و رسول خدای بر ساق عرش و در بهشت
و بر سرادقات عرش نوشته باشد پس از خلق آدم چنانکه در اخبار آمده است که بکتبی بر ساق العرش لا اله الا الله محمد
رسول الله ایه تنه علی و نصرته و دلیل رجعت این قول آن است که الف لام در انا خلقنا الانسان عهد است اشارت است
بانسان مقدم و این انسان را از نطفه آفریده باید که انسان آدم باشد و دیکر آنکه نزدیک مفسران این سوره آمده در حق علی بن
ابی طالب است پس باید که مراد وی باشد و بر عموم حمل باید که بنی جنس بنی آدم و اکر چه بر خصوص وارد شده باشد بیکدیکر
ما بیافریدیم آدمی را از پاره آب منی آمیخته یعنی آب مرد با آب زن در رحم و اخبار آمده است که آب مرد سفید و سبک و آب زن زرد و

وتنک مرکدم که غالب شود فرزند باو ماند فتاده کفت امشاج انواع باشد اول نطفه آنکه علقه آنکه مضغه آنکه کوشت پرویند
آنکه طفل بیافریدند این آیت را در کار ابو جهل فرو فرستادند و بیدن کفت خدا تعالی آنچه کرد خلق را بنده چیز سه عقل و سه کافر و سه مؤمن
اما سه مؤمن جمع و بصر و زبان است و سه کافر نفس و هوا و شیطان است و سه مؤمن عقل و روح و دکر اوست میکوید ما بیافریدیم آدمی
در آن حال که بدید امتحان و ابتلا و بیاز بودیم و مراد از ابتلا تکلیف است از آنکه تکلیف صورت امتحان دارد پس آنکه او را شنوا
بینا کردیم یعنی چون ارادت ما ابتلای وی بود و بر اشنوا و بینا آفریدیم تا ابتلا کنیم که تکلیف تمکین تصحیح باشد و آنکه راه بوی نمودیم
حق را با طاعت و کردیم نصب ادله از آنکه علم کردیم و تمکین دادیم اکر شاکر باشد و اکر کافر باشد از برای آنکه در علم ما بسته که کافر باشد
خواهد شد لطف را نکردیم بلکه هدایت او هم بر آن حد کنیم که هدایت نیافتن کافران یافتن و دارد و شکر کردن بلیک که و آنچه باشد و تعالی تبارک
بجانی آریم تا اکر وی کفر خود بجای نیارد و صحت بر وی لازم باشد و این آیت است بعضی که کفت خدای کافر از هدایت بند بر خدا تعالی
کفت ما بدایت کردیم و آنچه رایت کردیم و بجای آوردیم و صحت را ایل کرد انیدیم اکر کافر اند هتدی نشوند و ایمان نیارند و بر کفر
اصرار نمایند ما از بهر ایشان بساخته ایم و بنهاده زنجیرها و غلها و آتشی افروخته تا غلها بر کردن ایشان نهیم و در زنجیرها کشیم و آتش
بسوزانیم کرسنکان ماعی و کرسنه تشنکی و زنجیر و زندان باشند إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِن كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا
عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا بر عقب ذکر کافران ذکر مؤمنان و نیکوکاران کرد و ثواب و جزای
ایشان تا طاعات جانب ترهیب و تخویف کرده باشد تا کافران از کفر و عصیان باز ایستند و مؤمنان طاعات و خیرات و زیادت
کردانند کفت نیکوکاران و نیکوکاران را و کسانی را که مؤمنند راست کنند و سبکی و سرکشی کنند و کافرند در وقتی که کافران در دوزخ بعذاب
تشنکی کرفتار باشند ایشان را در بهشت آب چشمه خورانند از کاس و کاس وقتی که پر از خمر باشد که مزاج و آمیختکی آن کاس چشمه
کافور باشد یعنی آب کافور چشمه ایست در سرای بهشت از آنجا بسر ابهای بهشتیان و اوصیای پیغمبران میشود و چشمه که سنکان خدا از آنجا
آب بخورند و با آمیزند آن آب خمر میآشامند و روان میکردانند آب از چشمه را بهمکی که ایشان میخواهند میبرند در کوشکها و سرایهای
خویش میبرند و بر ایشان نه هزار و صد هزار روان کردانیدی اهل معانی کفتند که مراد آنست که این شراب در سپیدی و خوشی
بوی چون کافور باشد نه عین کافور که کافور کلاطوفی باشد اهل اشارت کفتند مزاج شراب ایشان از بهر آن کافور کردند
تا تبدیل ایشان سرد کرد و تا مراد بایشان آنه و لیخه بر عقب این است کیت و دیکر که آمده است اتفاق اهل البیت و جمله مفسران
الا فتاده که این آیات در حق امیر المؤمنین علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام آمده است از حسن بن محمد الصادق
روایت است که سیزدیک فاطمه علیها السلام اندکی جو بود آنرا آس کردند و از آن عصیده ساختند چون در پختند
بنماندند مسکینی آمد و کفت رحمکم الله علی بن ابی طالب را بخواست و ثلثی بوی دادیم و در زمان یتیمی آمد و کفت رحمکم الله
حضرت ثلثی دیکر بوی داد پس از وی اسیری آمد و کفت رحمکم الله امیر المؤمنین علی آنچه باقی مانده بود بوی داد از آنچه بخشید

حذف ایشان این آیات فرستاد و در این آیه داخل باشد هر معنی که مثل فعل ایشان کند رضای خدا را تعلیمی که مفسرات
و امام اصحاب حدیث است بحسن روایت بیاورده است ابن جابر و عبد الله عباس و غیر ایشان که امام حسن و امام حسین علیهم السلام
بیمار شدند حسن ایشان با جمله صحابه و مردان عرب بعیادت ایشان رفتند رسول خدای علی را کفت اکر نذری کنی در حق فرزندان
و نذر کرد آن اوفای نیاید هیچ سود امیر المؤمنین علی صلعم کفت از خدا تعالی بپذیریم که اکر فرزندان مرا شفا دهد سه روز روزه بدارم
فاطمه علیها السلام کفت مرا نیز بپذیر فقه حسن و حسین کفتند ما نیز همین نذر کردیم فضه کفت من نیز هم نذر کردم چون خدای تعالی
ایشان را شفا داد علی فاطمه کفت وقت آنست که بنذر وفا کنیم و بنزدیک ایشان از فلیل و کثیر هیچ چیز نبود امیر المؤمنین علی
را مسافر بود چون نام او شمعون بن حابا بنزدیک وی رفت و از وی قرض خواست وی پاره پشم آورد و سه صاع جو و کفت
این بزنان ده تا بپزند و این صاعها مزد اینست حضرت امیر دست و بخانه آورد فاطمه از آن جو صاعی آس کرد و پنج قرص
پخت و یکی را قرصی و همه روزه باشند امیر المؤمنین علی با رسول صلعم نماز کذارد و بخانه باز آمد طعام در پیش نهادند
تا تناول کنند مسکینی دست بطعام نکرده بود ندکه سائلی بر در آمد و کفت مسکینی ام از مسکینان مسلمانان مرا طعامی دهید
که خدای تعالی از خانهای بهشت طعام دهاد علی چون آواز وی بشنید روی با فاطمه آورد و کفت بیت آن دختر تو بهترین خلقان
فیه ده مرا بیاد بان ای مسکین را کرد برداشت ای زنان چونین سیر کردان فاطمه علیها السلام جواب داد فرمان
شنیدم از دل و جان ای شمع خدا و شمع ایمان اخشی تخم در اخانم خواهم که خدا کریم و نیک است ای امیر المؤمنین علی
دست فرا کرد و قرص خود ایثار کرد و بمسکین داد فاطمه موافقت کرد حسن و حسین موافقت کردند فضه نیز موافقت کرد و آنشب
بآب دهن بکشادند روز دوم صاعی دیکر آس کردند و پنج قرص بپختند و بوقت افطار پیش نهادند یتیمی بر در آمد و کفت
السلام علیکم یا اهل البیت النبوة و معدن الرسالة یتیمی ام از اولاد مهاجران پدرم را در غزوه شهید کردند مرا طعامی
دهید تا خدای تعالی شما را از مایده بهشت طعام دهد امیر المؤمنین علی چون بشنید این بیتها انشا کرد بیت یتیمی فاطمه بر دم
یتیم است مرا کر سنکی و رنج و بیم است نزدیک خدایی و کریم است فاطمه علیها السلام
جواب داد بر من مصطفی و جانم من نان نخورم بی دهانم تا کرد اند مرا خداوند در حضرت شفیع جهانم شب
نیز جمله طعام بدادند و روزه بآب خالص کشادند روز سیم ان باقی چون طعام بساختند و وقت افطار شد خواستند که
طعام تناول کنند سائلی آمد و کفت اسیری ام از اسیران شما امیر کرفتار آید و طعام نمیدهید امیر المؤمنین علی روی با فاطمه آورد و
کفت فاطمه بخت بیکه آمد بدم اسیر مضطر اکر کسی کند نومی ترا نان و نمین و زار و مخور فاطمه علیها السلام
جواب داد ای شهر شهر علم و دار شهر بروزه است و شهر از کرسنکی نان ایشان اندر زندی نداشت
چند روز آنشب نیز طعام بدادند و بر آب تهی روزه بکشادند روز چهارم امیر المؤمنین علی بخواست بیکدست و حسن
و بدیکر دست حسین را بکرفت با ایشان بخدمت رسول صلعم آمد ایشان از ضعف می لرزیدند رسول صلعم از آن حال دلتنک شد کفت آنچه

فاطمه دوم بیامدند فاطمه در محراب ایستاده بود بابنت افتاده اگر کوسنگی رسول صلعم چون جان دید گفت واعوثاه بالله اهل بیت
محمد یوفون بالنذر جبرئیل آمد این آیات آورد ویوفون بالنذر الی قوله وکان سعیکم مشکورا این مهمان کفت رسول صلعم چون
فاطمه را چنان دید بگریست وگفت تمامه و نرنده تا درین رنجید و من از شما بی خبرم جبرئیل آمد و این آیه آورد ان الابرار
یشربون من کاس کان مزاجها کافورا و اتفاق اهل تفسیر است که این سورة در حق علی و فاطمه و حسن و حسین آمد و درین دلالت
مخالف معوالف را تا بحدی که مثل شده است شاعری را یوفون بالنذر ویخافون کان شره مستطیرا ویطعمون
الطعام علی حبه مسکینا ویتیما واسیرا ۞ انما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاء ولا شکورا
انا نخاف من ربنا یوما عبوسا قمطریرا این ابرار وفا میکنند بنذری که کرده اند و می ترسند از روزی که شر آن ممتد
نالش باشد و عام یعنی دوزخ قیامت و اهوال و شدایه او و طعام بذل میکنند و می بخشند با آنکه طعام را دوست میدارند و محتاج
و مشتهی اند یا بدوستی طعام دادند طعام بیدهند مسکین و یتیم و اسیر را امیر المؤمنین علی کفت حثت الی من ینازعکم نثلث الطعام القفیز
والقفیز فی الصیف والقفیز بالشتاء طعام میدادند و میکفتند که ما شما را طعام از بهر رضای خدای و طلب ثواب او میدهیم
سعید جبیر کفت که ایشان این سخن نراندند لیکن خدای تعالی از سر ایشان و صدق نیت و خلوص اعتقاد ایشان خبر داد و این
را بشان ثنا کفت کفتند که ما برای خدای طعام میدهیم نه برای خلق و از شما جزا و مکافات و شکر نمیخواهیم برای این میدهیم که ما
از خدای میترسیم و در روزی که مردم در آن روز از سختی و شدة ترش روی باشند بنایة عبد الله عباس کفت عبوس کافران
در آن روز بحدی باشد که قطرات آن از جهنم ایشان بجای آب بدهن آید کلبی کفت عبوس آن باشد که در دوزخ کشاده می شود و قطریر
قمطریر سخت بحدی کفت قمطریر آن باشد که لبها از دهن بر دارد و پیشانی بشکنج آرد ۞ فوقیهم الله شر ذلک الیوم
ولقیهم نضرة وسرورا وجزاءهم بما صبروا جنة وحریرا ۞ متکئین فیها علی الارائک
لا یرون فیها شمسا ولا زمهریرا نگاه داشت خدای تبارک ایشان را از بدی آن روز که از اهوال و شدایه و سختی
آن می ترسیدند و با ایشان استقبال ایشان بروی و بداد ایشان را تازگی و تراوتی و نرمی و بهجتی و شادی و دل و یاد ایشان
شاد و با دل مهربانی کردند بطاعت و عبادت و فقر و احتیاج ایشان بطعام و روزه داشتن و طعام ناخوردن و بدر دویش و
مسکین و اسیر دادن و خود کسته بودن بهشتی که در او انواع طعامهای کوارنده و لطیف باشد از بهر طعمه ایشان و برای آنکه بنوشند
و در وی کران بود شاید دن جزا دادن ایشان را از جامهای حریر بهشت از رسول خدای پرسیدند که صبر بدرجه باشد کفت چهار کونه است
صبری است نزدیک زخم اول که بدایة و ابتداء بلا باشد و صبری است برای فرا بیضو و صبری است بر امتثال مهامی و
صبری بر مخادم و صبری است بر مصایب آنکه بیان حالت ایشان کرد کفت تکیه زده باشند در بهشت بر تختهای آراسته و کلهای
بسته و بر بالشها مرصع بانواع جواهر اندر یاقوت و شوشها از چون پادشاهان آسوده و خوشدل بر تختها تکیه زده
نه سرما بایشان راه یابد و نه کرمای آفتاب بینند در بهشت اکر باشند و یا نه بینند تا سرد باشد مرای بهشت در بهشت و نه
بینند

بینند تا سرد و شدایی آفتاب کویند بار خدایا ندارا وعده داده و کفته لا یرون فیها شمسا ولا زمهریرا این مدا آفتاب
چیست خطاب آید که آن ندا آفتاب نیست علی ابن ابی طالب است با فاطمه زهرا می کردانان بخندیدان نرد بنا نهای
ایشان است که از آن بهشت منور کردید ودانیة علیهم ظلالها وذللت قطوفها تذلیلا ۞ ویطاف
علیهم بآنیة من فضة واکواب کانت قواریرا قواریرا من فضة قدروها تقدیرا ۞ یکید
ایشان نکیه زدکان باشند بخمها و نزدیک شوند بایشان سایهای درختان بهشت و مسخر دایم کرده و آسان کرده اند بر
ایشان چیدن میوه های ایشان درختان را تا چنانکه بخواهند میوه بازیکنند اکر خواهند ایستاده و اکر خواهند نشسته و اکر خواهند
خفته بر هاک باشد شاخهای درخت بایشان می آید تا اول میکند مجاهد کفت زمین بهشت از سیم است و خاکش از مشک
و اصول درختان از زر و شاخها از لؤلؤ و زبرجد و یاقوت و میوه و زر و برکهای او هر که خواهد که از میوه چیند ایستاده و خفته
و نشسته تواند و بر اهل بهشت میکردانند قدحهای و آنا طلا از زر و سیم و کوزه های بی کرشه که آبکینه بوده اند و در اصول خلقه آبکینه
از سیم سپیدی و چون سپیدی نقره و صفا و روشنی و چون صفای آبکینه اصل او سیم باشد اما صفای آبکینه دارد عبد الله مسعود
کفت عبد الله عباس را پرسیدم ازین آیه کفت اکر پاره سیم را بکوبند و از آن تنک کردانند چون بر عکس شراب در وی نظر نماید
اما سیم بهشت چنان باشد که شراب در وی ظاهر بود و چون آبکینه مرقی از خاک زمین ایشان باشد و زمین بهشت از سیم است
آبکینه ایشان از آن باشد آنکه بیان صفت آن آبکینه کرد کفت آبکینه که همچنان که ایشان آنچه تقدیر کنند از و آنا ها و کوزها
بر مقداری و شکلی که مراد ایشان باشد حاصل کردد و روا بود که این تقدیر ساقیان کنند مبر قدس و سیر ابی هر کس شراب
دهند بحسب احتیاج او کفتند که مراد آن است که بر قدر آنچه ایشان اندیشه کنند بیاید نه زیادت و نه نقصان ویسقون
فیها کاسا کان مزاجها زنجبیلا ۞ عینا فیها تسمی سلسبیلا ۞ ویطوف علیهم ولدان
مخلدون اذا رأیتهم حسبتهم لؤلؤا منثورا ۞ واذا رأیت ثم رأیت نعیما وملکا کبیرا
بدهند ایشان را در بهشت کاسی که مزاج آن زنجبیل باشد از چشمه در آنجا که سلسبیل خوانند کفتند زنجبیل نوعی
عرب محبوب و پسندیده باشد و نشاط آورنده بود فتاد کفت زنجبیل شراب متقیان و مقربان باشد و شراب دیکران بکافور
ممزوج کردانند و سلسبیل اصل و منبع او از زیر عرش بود از آنجا بجنت عدن آید و از بهشت عدن بجنتهای دیکر رود
و بر ایشان او را سلسبیل خوانند که در راهها و سراها و خانها روان باشد و برای آنکه سایع و کوارنده باشد و یطوف علیهم
بر ایشان طواف میکنند و کرد ایشان میکردند از بهر خدمت غلامانی مخلد و مؤبد جاوید بر آن شکل باشند که ایشان را آفریده اند
بکشت و دو کاران آن بنکر ند بزرک نشوند و ملحق و بزرکند نه چون این علامانی بنداری که در صفاء رنکه بشره و برا کنده
ایشان مرکبی در مقاتی نه بهر کاوی و خدمتی بهر مرد یکدکر ترتیب کنند و یا شبیه و یا انصد فعه دور کرده و چون بنوع دیکر
اعجابی در بهشت بنی متقی و بیکه تعلق آنچنانکه در وصف هیچ واصفی نیاید ملکی بزرکواری و پادشاه بزرک ملک کبیر

آن مزار سال راه باشد هر بنده نشسته اضعاف ملک خود را در نظر می آرد و تعلق باشد کمال و ملکی باشد بی زوال کفته اند
این ملک کبیر آنست که هر وقتی فرشتکان سلام ایشان آیند و چون در آیند و سنوری خواهند عالیهم ثیاب سندس
خضر واستبرق وحلوا اساور من فضة وسقیهم ربهم شرابا طهورا بر زبر ایشان جامها
باشد از دیبای تنک کرانمایه و قیمتی برنک سبز دیبای ستبر و غلیظ کفته اند که این دیبا استر جامهای ایشان باشد و حلیها زیور
ایشان کرده باشند دستوبندها از سیم که بکمه صفت آن نتوان رسید آنچه ما در رای او باشد از غایة صفائی و نوازش دید
و نقره بهشت از جمله جواهر بهتر باشد از زر و در و یاقوت کاهی بحلی نقره متحلی شوند و کاهی بحلی زر چنانکه کفت تحلون فیها
من اساور من ذهب در دنیا تفضیل زر بر نقره بعرف است بعقل و شرع نیست روا باشد که سیم آنجا کرانمایه تر و نیکوتر
از زر باشد و شراب دهد ایشان را خدای تعالی شرابی بنایت پاک و پاکننده ایشان را از هر چیزی که مضر حق باشد و از غل
و حسد بر یکدیکر چنانکه کفت ونزعنا ما فی صدورهم من غل شرابی باشد پاک مستی نیارد و خمار شر نبود و با قبایح داعی
نبود و با بول نکردد بلکه از اندامهای ایشان جدا شود با آنکه عرق خوشبوی تر از مشک ابو قلابه کفت خدای تعالی هر مرد را
از اهل بهشت قوت و شهوت صد مرد بدهد از اهل دنیا چون طعامی که خواهند بخورند شرابی دهند ایشان را که شکم را
خوش بکرداند و بوقت هضم طعام و شراب رشحی شود و از اندام ایشان بیاید با نه مشک از مرسل بن عبد الله ثابت
میکرد و این سورة بخواند چون باین آیه رسید و از دهشت می بدید چون کسی که چیزی مزه کند او را کفتند یا شیخ قرآن
میخواندی یا شراب بخوردی کفت شراب بخوردم کاس وسقیهم ربهم شرابا طهورا و اکر از قرائت قرآن لذت شراب
و خوشتر از آن نیافتی همانا که نخواندی عبد الله عمر کفت هر دو حبشی بنزدیک رسول صلعم آمد و کفت خدای تعالی ما را بر تفضیل
داده است بحسن صورت و صفای لون و بیاض اکر ایمان آریم بآنچه تو داری و اعمال کنیم که تو میکنی باز در بهشت با شیم رسول
کفت آری الکه کفت بخدای که جان من بدست وی است که هر دی باشد سیاه در دنیا که بیاض و نور او در بهشت از هزار
فرسنک می تابد الکه کفت هر که بکوید لا اله الا الله او را عهدی باشد نزدیک خدای و هر که بکوید سبحان الله و بحمده
او را صد و بیست و چهار هزار حسنه بنویسند یکی حاضران کفت یا رسول الله پس هلاک کیست رسول صلعم کفت مرد باشد
که روز قیامت می آید و چندان عمل دارد که اکر بر کوه نهند کران بار شود یک نعمت از نعمتهای خدای بیاید و از آن مستغرق کردانند
تا او بیاد بفضل و رحمت خدای الکه رسول صلعم این آیات در صفت بهشت همی خواند چون بآنجا رسید وسقیهم ربهم شرابا
طهورا حبشی کفت یا رسول الله حبشیم مرا در بهشت همان بینند که حبشیم نه کفت آری حبشی نعره بزد و بیهوش کشت از آن بیهوشی
در آمد بخود و در آن بیخودی مستوفی شد عبد الله عمر کفت بزرکی خدای که رسول را دیدم که بدست خود او را دست داد
تمام و اضافه آب دادن با خدای با نعمتی بود که مرا از درد و باهر و فرمان او بود و قولی دیکر آنست که بودت سید است
دلیلش اکر نبی عند ربک بنی آرد هدی ایشان را سید ایشان علی ابن ابی طالب ع و او ساقی اهل بهشت است و اخبار ائمه

مخالف و موالف متظاهر است که ساقی کوثر علی ع خواهد بود تا بحدی که خدا بتعنی را بخشم آورده ۞ رب هب لی من لدنک
عیسی بحق آل رسول ۞ واسقنی شربة بکف علی ۞ سید الاولیا و زوج بتول ۞ ان هذا کان لکم
وکان سعیکم مشکورا بدرستی که آنچه دکران کرده شدند از بهشت و ولدان و نعیم و غلمان جزای اعمال شما
بوده و شما را بدو سعی که شما کردی در تحصیل رضای خدای تعالی شکر نهاده افتاد یعنی مقابل یعنی مقرر شد
آیه دلیل است بر آنکه جزا بر عمل خواهد بود بخلاف آنچه مجبره کفتند که جزا بر عمل نیست برای آنکه جزا عقب
باشد فضل و احسان بود و خدای که جبرئیل این آیات را بر رسول خواند کفت جزا اجابت فرما که
تر این آیات در حق اهل بیت تو انا نحن نزلنا علیک القرآن تنزیلا فاصبر لحکم
ربک ولا تطع منهم آثما او کفورا ۞ واذکر اسم ربک بکرة واصیلا ۞ ومن الیل
فاسجد له ولیلا طویلا خدای تعالی بر سبیل منت و تذکر نعمت رسول خود را کفت ما این قرآن را بر
فرود آوردیم فرود آوردنی نه بیک دفعه بلکه آیتی پس از آیتی و سورتی پس از سورتی تا بود شوار نباشد
آن و یا کرفتن چنانکه کفت وقرآنا فرقناه لتقرأه علی الناس علی مکث انکه رسول را بر سبیل تعظیم
صبر کن مر خدای خود را و امر او را که از سر حکمت و صواب صادر است بر احتمال رنج و مشقت و سفاهت کافران
تر بامتثال فرمایم و مطاوعت مدار و فرمان کافران بزه کاری و کافر را آثم عتبه بن ربیعه است و وی رسول خدا را کفت
اکر آنچه میکنی و کویی برای آن میکنی که ترا زن نیکوی باید در محمد عرب از دختران من نیکوتر کسی نیست یکی از آنکه تو بخواهی
بتو دهم بی مهر ترا زین کار باز ایستی و کفور ولید مغیره است که او رسول را کفت اکر این دعوی نبوة برای مال میکنی قریش را
کر مال من از همه بیشتر است ترا چندان مال بدهم که خوشنود شوی خدای تعالی مر رسول را از ایشان فرمان نبرد و کر خدا آن مثال
و نام خدای را بر بنی نازکن در وقت بامداد یعنی نماز بامداد و شبکاه یعنی نماز پیشین و دیکر و در بخش از شب سجده کن خدا را یعنی
نماز شام و خفتن و تسبیح کوی و در از شب یعنی نماز شب قیام نمای ان هؤلاء یحبون العاجلة ویذرون
وراءهم یوما ثقیلا ۞ نحن خلقناهم وشددنا اسرهم واذا شئنا بدلنا امثالهم
تبدیلا بدرستی که این جمع دنیا را دوست میدارند کار دنیا میکنند و آخرت را دست بی دارند و با بهشت
می افکنند و روزی که ایشان را و سخت دشوار را یعنی روز قیامت و از بهر این روز کاری می کنند ما آفریدیم و خلق
و خلق ایشان محکم و نیکو کردانیم مفاصل و اوصال ایشان مدرق و عصب محکم کردیم و اکر خواهیم ایشان را بامثال ایشان
تبدیل کنیم ایشان را و امثال ایشان در شدت اسر هم بیارائیم که طاعة دارند و عاصی نشوند ان هذه تذکرة
فمن شاء اتخذ الی ربه سبیلا ۞ وما تشاؤن الا ان یشاء الله ان الله کان علیما حکیما
یدخل من یشاء فی رحمته والظالمین اعد لهم عذابا الیما بدرستی که این سوره و این آیات

موعظتی است پس هر که خواهد و اختیار کند اختیار کند و وسیله سازد بر سیدن برضای خدای و نزدیکی
عبادت و عبادت او و این آیه دلیل است بر آنکه مکلف مجبور نیست فعلش اختیار در دست اوست و نمیخواهید
الا آنکه خدای نخواهد و چون نخواهد آنکند و بدان فرماید و آنکه مجبور کند بیند که نخواهید شما الا آنچه خواهد خدای
باشد خدای باشد بالجلال است بلی آنکه مرید مباحات و قبایح باشم و بخدای مرید نباشد نه مباحات را و نه قبایح را
و قبیح قبیح باشد و این صفت نقصانست بر خدای نفرماید و اگر مرید باشد هر چه بندگان از آن مرید باشند
مرید جمله اوست و قبایح و کفر و شرک باشد و این منافی حکمت بود و صفت او نیست که او عین و الهام
است و صفت از آنکه نخواهد در رحمت خود برد و بیارد او را و افضل خود آنها که ظالمان و کافران اند ساخته
عذابی دردناک بادردناک سورة المرسلات مکی است بجاه آیتست از مصحف روایت کرده
دانی تفسیر نویسد بود که از مشرکان نیست عبد الله مسعود گفت این سوره لیلة الجن فرود آمد و ما در راه
رسول خدای بود بسم الله الرحمن الرحیم والمرسلات
عرفا صافات عصفا والناشرات نشرا فالفارقات فرقا فالملقیات ذکرا عذرا
او نذرا ۵ انما توعدون لواقع ۵ حق سبحانه و تعالی سوگند میخورد بفرستادگان که ایشان را فرستاده و بمعروف و نیکویی
که ایشان بر عقب ارسال در وقت آمدن از آنها خود جان سخن می آیند که بادهای سخت که آنرا عواصف خوانند در وقت
جستن از سحاب خویشتن و بفرشتگان دیگر که ایشان در وقت آوردن وحی از آسمان بالهای خویش را میگشایند و در هوا نشر
شراع میکنند و زمین پس آنکه کوهی آورند فرق کردند میان حق و باطل بیان کردن که حجت و بالجلاجت پس القا آورند که بنی آدم
کرد ند به پیغمبران ناعذر بهانند محتفا را وحی یا نذر مبطلا را که کفر اند سوگند است بیادهای عذاب که از بهر هلاکت وعذاب
عاصیان و کافران فرستاده متتابع و بیاپی پس این بادها در حقیقت بر کافران سخت آمدن و الناشرات سوگند است بیادهای
رحمت که ابر را نشر کنند و بر کنند میکنند بهر زمینی که میفرمایند ببرند تا باران آنجا بارد و بادهای که زمین مرده را زنده میکنند بباران
زنده گردانی پس فرق میکنند میان آنکسی که شکر خدای کند بر نعمتی و آنکس که شکر نکند و کافر شود پس القا ذکر بیان
ایشان ذکری ناعذر بود کسانی را که عذر خواهند بخدای بتوبه و استغفار کردن در چون نعمت خدای و دبا باران بیند سکر خدای
گذارند یا انذاری و بیم کردنی باشد کسانی را که از شکر خدای نعم غافل باشند بمنبر سوگند که آنچه شما را وعده میدهند از قیامت
و بعث و نشور و ثواب و عقاب بر وقوع است و واقع خواهد شد لامحال آنکه وقت آن علامات یاد کرده آنه بتعبیر و کسف
فاذا النجوم طمست واذا السماء فرجت واذا الجبال نسفت واذا الرسل اقتت لای یوم
اجلت لیوم الفصل وما ادریک ما یوم الفصل ویل یومئذ للمکذبین ۵ قیامت وقتی باشد
که ستارگان از آسمان محو شوند و نور و ضیاء ایشان ببرند و اثر ایشان ناپدید گردانند و آسمان از آنکه افتد و روزها

دنیا کافها پدید آید که کوهها از جای خود برکنند و خاک کرده اند و به باد دهند چنانکه از کوهها اثری نماند چون زمانی و
پدید کند تا در آن وقت بر امتان خود گواهی دهند و ایشان را ضمان دهند از بهر گواهی دادن آنکه بسبب تعظیم و تهویل گفت از بهر کدام
ایشان را ضمان دهند و بر یو و بگویند روزی که جدا کرده اند نیک بختان را از بدبختان و مومنان را از کافران و طیعان را
و بر شیاطین را و دو رخیاز او و توحید ای محمد که روز فصل چگونه روزی است و مهلت آن روز و شدت او تا بچه غایت است
وای در آن روز مر کسانی را که امروز تکذیب میکنند و بخدای ایشان را میکنند و باور نمیکنند الم نهلک الاولین
ثم نتبعهم الاخرین کذلک نفعل بالمجرمین ویل یومئذ للمکذبین ۵ الم نخلقکم من ماء مهین
فجعلناه فی قرار مکین الی قدر معلوم فقدرنا فنعم القادرون ویل یومئذ للمکذبین ۵ نمیدهد
میکند کافران را وقت هلاک کردن گذشتگان میکند تا بترسند و اعتبار گیرند میگویند ما هلاک کردیم پیشینگان را و امتان گذشته را
چون قوم نوح و عاد و ثمود چون ایشان را هلاک کردیم و ما همچنین کنیم با هر قومی که همچون ایشان و منکران باشند گفتار پیغمبر خود قبول کنند
و اور را دروغ زن دارند وای در آن روز که عذاب فرستیم دروغ دارندگان گفتار پیغمبر را می نه ما شما را بیافریدیم از آب
ضعیف و حقیر یعنی نطفه پس از آنکه آن آب را قرارگاهی استوار ممکن کردیم یعنی رحم مادر تا بمدتی که معلوم ما بود و آن نه ماه باشد
تا وقت وضع حمل که خدای داند که در آن وقت وضع حمل خواهد بود پس ما تقدیر کردیم آن مدت دار رحم مادر و تقدیر
در رزق و احوال او که چه کند و چه ماند و چند ماند و چند ضرر این همه مقدر کردیم و بر آفریدن او و این تقدیرات قادر بودیم
و نیکو قادری مقدریم ما چرا اندیشه نکنید تا بدانید که قادریم بر عذاب شما در دنیا و باز آفریدن شما از بهر جزای اعمال
شما در آخرت وای در آن روز که عذاب کنیم نیکو باز از دنیا و آخرت. الم نجعل الارض کفاتا احیاء وامواتا
وجعلنا فیها رواسی شامخات واسقیناکم ماء فراتا ویل یومئذ للمکذبین ۵
بر سبیل منت و تذکیر نعمت میگوید نه ما زمین را جامع گرفته و جمع کننده شما کردیم زندگانی و مردگان را تا زنده باشید بر پشت
زمین باشید و مطالب و مقاصد خویش از گل و ملبوس و مسکن حاصل میکنید و چون بمیرید در شکم زمین باشید و در
زمین از بهر شما کوههای بلند آفریدیم و بداده ایم شما را آبی خوش از باران تا کشتها و درختان شما از آن آب خورد و آنچه
زیادت باشد از کشت و درخت در زیر کوهها و دیعت کردیم تا بتدریج از چشمها بشما برسد می نگرانید نعمت آن باشد که تکذیب
پیغمبر کنید وای در آن روز که عذاب از تکذیب کردن عذاب فرا رسیم انطلقوا الی ما کنتم به تکذبون
انطلقوا الی ظل ذی ثلث شعب لا ظلیل ولا یغنی من اللهب انها ترمی بشرر کالقصر
کانه جمالت صفر ویل یومئذ للمکذبین بگذارید خواهند گفت میگوید ما ایشان را فرا رسیم و گوییم که شما قیامت را دیدید
پیدا شد اینکه قیامت و اینک دوزخ بدید و آنچه از آن بدوزخ پیدا شد یعنی بدوزخ روید و شاید که این سخن با ایشان خازنان
دوزخ گویند یا دوم گویند برویم با سایه سه شعبه و دسیاه دوزخ که آن سایه راست شاخ باشد و سه شاخه دارد یکی زبانه است و یکی زبانه چه دیگر با آتش

بکافران محیط کرده بجهت کفت سایه دوزخ که برایند و آنکه محیط اهل دوزخ کرده چنانکه کفت احاط بهم سرادقها یعنی دودی که هم فرا کیرد
بتنکم و تیرکی کفت سایه که سایه موسنان باشد سایه مرستان ظل ظلیل باشد سایه کافران لا ظلیل باشد سایه باشد که سایه نبندازد
ت و سوختن آتش هیچ سودی و نفعی نکند و آتش دوزخ می اندازد بهر جایی از جهانها و شررها و شرر آن بمانند خرمن کاه باشد
بد کبی که آن شرر دوزخی بجون کوشکی است بزرکی و مرد بزرکی باشد و بقدر تشبیه کرده اند که کفت بتندی که شرر دوزخ را که اشتر آنی
باسیاه که باز زند و آن دود و دوزخ دارند کان قیامت و دوزخ را از آنی که صفتی او این باشد هذا یوم لا ینطقون ولا یؤذن لهم
م یرون ۵ ویل یومئذ للمکذبین ۵ هذا یوم الفصل جمعناکم والاولین ۵ فان کان لکم کید فکیدون
یومئذ للمکذبین ۵ ای روزی است بعنی و قیامت که دوزخ بکوید بعنی بکوید که ایشان را در آن نفع نبود که آن سخن و رد
کفتن فائده نباشد و نتایج که مراد آن باشد که این وقتی است که سخن بکویند از برای کفر و قیامت و روز را زاهد بود و دو هم اند و هم لو بسیار
سخن کویند و دو رد بکوید در مقامی سخن حضرت کویند و باید که خصومت کنند چنانکه کفت تختصمون و در مقامی دیکر
بشان ندند اسخن نتوانند کفت جوارح و اعضا را سخن از ند چنانکه کفت الیوم نختم علی افواههم وتکلمنا ایدیهم وتشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون
بین روز سخن نتوانند کفت و دستوری ندهند ایشان را در سخن کفتن پس عذر نتوانند آورد و پیش ایشان را نه دستوری باشد در سخن و نه
اجازه هند و اوی و بعضی بر دوزخ دارند کان را الکه کفت این روزی فصل و قضاست و روز بیت کرد او مظلومان از ظالمان بخواهیم و بیان بکنیم
جملکی در بین روز و کسانی که پیش از ما بوده اند ایشان را بجهان حاضر کردیم پس اکر جهان است که شما را کیدی و حیلتی هست پس بیاورید و بصرف
ایشان کید بکنید و بکسانی که بدین شریعت ما را کار بکردی کمراه و بر کیدی کنید بلیس در دفع عذاب و اندر آن روز که حال این باشد در دوزخ دارند کان را
یا که دو کفت ان المتقین فی ظلال وعیون وفواکه مما یشتهون ۵ کلوا واشربوا هنیئا بما کنتم تعملون
انا کذلک نجزی المحسنین ۵ ویل یومئذ للمکذبین ۵ بدرستی که پرهیزکاران روز قیامت در سایه درختان و جهان باشند و آن روز
نه میوه اکر از آن خواهند بر کنند ایشان را بجهت و این میوه ها و بیاشامید آب بجهت آنکه بدرد و بیاشامید آب و خمرات با همچنین و هم نیکوکاران را بالحال
ن ایشان و آنی در آن روز دوزخ دارند کان را که خواهی مرستان و نیکوکاران و هم آنکه در کفر روی بدنیا آورد و بدنیا و مال دنیا قانع کردند
تمتعوا قلیلا انکم مجرمون ۵ ویل یومئذ للمکذبین ۵ واذا قیل لهم ارکعوا لا
رکعون ۵ ویل یومئذ للمکذبین ۵ فبای حدیث بعده یؤمنون ۵ ای آنکسانی که بخدا و فرد دنیا مشغول شدند
عظام دنیا مشغول کشته و دنیا بر آخرت آورده و بجهد یاد نه دنیا و جهد در آن باشید زمانی آنکه که شما کافران و کافرانی که این زمان
بر کوتاه نه و در باخر رسد و بیلای آخرت و صرف نه و که کفار شبه و ای بدان روز دوزخ دارند کان قیامت را آنکسان که چون کوید ایشان را رکوع کنید
از و نماز را رکوع خوانند زیرا که رکوع رکنی است و بعضی چیزها عبادت کنند از جمله او و ایشان رکوع نکنند و نماز
نیارند کفتند که این آیه در حق ثقیف آمد چون بنی صیف ایشان را بنماز فرمود کفتند ما رکوع نکنیم و پشت خم نیاریم
بهتر و یکی ما عار است و دشنام رسول خدا ای کفت کفت لا خیر فی دین لیس فیه رکوع و لا سجود و در دینی که رکوع و سجود نباشد خیری نیست

بسیل تعجب کفت این کافران بکدام سخن و بکدام کتاب ایمان خواهند آورد چون باین حدیث که قرآن
ایمان نمی آرند با این همه بلاغت و فصاحت که در آیات

سورة النبا مکیة

چهل آیت رسول خدا کفت هر که این سوره بخواند خدا تعالی روز قیامت بر وی شرب بخشاید
از ما دق م روایت کرده که هر که این سوره بخواند هر روزی آن سال بیرون نیاید تا که زیارت خانه خدای
کند

بسم الله الرحمن الرحیم

عم ۵ یتساءلون عن النبا العظیم الذی هم فیه مختلفون ۵
کلا سیعلمون ۵ ثم کلا سیعلمون ۵ حسبانه قسم بر وجه تفخیم شان و تعظیم
سوال کفت از چه سوال میکنند ما آنکه خبر نه که چیست که ایشان را در او خلاف میکنند بجا هلکت قرآن
است و دلیل قرآن هنا عظیم است منه معروف و قتاده کفت بعث و قیامت بعضی کفته اند این نبا
عظیم سوال است در تفسیر اهل البیت علیهم الصلوة والسلام آمده است که ابوذر غفاری از ابوطالب
علیه روایت کرده که روزی من و ابوذر فکر شام بودم آنها سلامها و ما را بسلام مصطفی حل کرده بجای
بخواندند و در جمع عمر بیاورده عن النبا العظیم بخواند من خواستم که پیش او روم ابوذر بر کفت قسم بر کانک
بجای خود باش خود پیش رو رفت و کفت اشرف النبا العظیم الذی هم فیه مختلفون هو ابن ابی طالب فقال
کفت والله العظیم و ملی و کلامی تا نمیم و من و کلامی جسم بیا قلتم و بینکم هلکتم بعد ما یستعین علی الکفر بهم
عذیر قد علم ثم علا صیحه و دری را سه و بیده و کفت من آه خبر نه که در من خلافکرده بود و در ولایت من
سازمت نموده و از ولایت من باز آمده بیا آنکه قبول کرده بینی ستم خود را هلاک کرده بعد از آنکه
از کفر تیغ من رهاکشته و روز قدیم رسیده اینه و روز قیامت بدانه آنچه امروز که بدید آنکاه ندامت
نزد و سرو کیه شتر بیندا خت آنکاه باز آمد و کفت الی اصلاح ناسمین دانا و دو اکر ملاح فی الاوفق
کوکب الی نوق او فوت و ما فاد و لا کم عن قوم ادرت عمران اصبع بنا که کفت در جنب بصره با امیر المؤمنین
خانه بودم مردی از فکر بصره بیرون آمد و این آیت بخواند ابو امیر مردی پیش او رفت و کفت اشرف النبا
العظیم الذی این خبر بزرگ پیشنا سی کفت نه کفت این نبا عظیم که در او خلاف میکنند ثم کلا سیعلمون عما کنتم
و بیا آنه در وقتی که میان اهل بهشت و دوزخ با یکدیکر خلایق را در میان بهشت و دوزخ قسمت کنم دوزخ را کریم
خنده به فانه سما عدابی او دوزخ زبان را بکرد از دوزخ شمانان است و دوزخ فانه من اولیای دست آن زبان
بد ارکه از دوستان است نزاز بنده شمانان من آفریده اند تا در بهشت و دوستان من نیم کلا سیعلمون پس خداوند
دوزخ که بدانید که این نبا عظیم چیست در وقتی که بر کنار حوض کوثر نشاییم و دوستان خود را آب دهم و دشمنان خود را

شویه قوله تعالی وبنینا فوقکم سبعا شدادا ۵ وجعلنا سراجا وهاجا
وانزلنا من المعصرات ماء ثجاجا ۵ لنخرج به حبا ونباتا ۵ و
جنات الفافا ۵ و بنا بالای شما و زیر شما بنا کردیم و بنا کردیم هفت آسمان استوار محکم هر یک
از بالای یکدیکر بکردیم و بیافریدیم بر آسمان چراغی روشن و درخشان که آفتاب و فرو فرستادیم از ابر
باران تند یکی بارنده از ابر سحاب و صلاح شما آب بارانی بجا هلکت سعرات بادهات که ابر را در
و باد از آن بر وی بر وی که آید عبد الله مسعود کفت خدا تعالی باد را بفرستد تا ابر را جمع کند آنکاه از آب جنبا
فرو آرد که شتران و ستوران شتر بدفع و شه تا آنکه باد و ابر یکدیکر بیاید و آنرا پاکنده کند و هوا تا چون بر سر
آید مضرت نکند این آب از ابر بهر آن فرستیم تا علف چهارپایان باشد و سبزه تا نهای صبا و جنت بهم رسد و شه
میوه شما باشد از برای آنکه هم تا شکر کنند کذا از نباید و از آن روز که در پیش شما
اند پیشه کنند

قوله تعالی ان یوم الفصل کان میقاتا ۵ یوم ینفخ فی
الصور فتاتون افواجا ۵ وفتحت السماء فکانت ابوابا ۵ و
سیرت الجبال فکانت سرابا ۵ بدرستی و حقیقت که روز فصل وقت
در بیان خلایق روزی است که خداوند آنرا وقتی کرده است که چون دنیا با آخر رسد و بیان
است که چون بآن نهایت رسد اهل عالم زنده کرده اند روزی که دمیده شود در صور یعنی اسرافیل دمیده در
تا روحها را در قالبها و تنها که باد دمیده پس شما بیایید از کورها جوق جوق و کروه کروه بسا
بخانه ابرابوب انصاری روزی بود بر رسول صلعم از این پرسید کفت ای رسول خدا از کاه عظیم چیست که آنکاه بکرد
وکفت روزی از روز قیامت بر روی قیامت حشر کنند از اشتران من خلق تم ایشان را از روی شان
کرده اند بآن علامات بعضی بر صورت خوکان بعضی بر صورت بوزینکان بعضی بر یا بر بنیه
بعضی کور باشند بعضی کر باشند بعضی زبان از دهان بیرون آمده باشد و بر دهان افتاده زبانها
خایند بعضی را دستها و پایها بریده باشند و بعضی را بدار سر قطران بیشه باشند بعضی را بر خاک آتش
کرده باشند بعضی از ایشان کنده بیاشند مردار آنانکه بر صورت خوکان باشند خواران باشند
و شوت ستانده کان و آنانکه بر صورت بوزینکان باشند سخن چینان باشند آنانکه کرکون باشند
رباخواران باشند کوران قاضیان باشند که حکم ناحق کرده باشند کنکان و کران آنان باشند
که بکار خود عجب باشند و آنانکه زبان بخایند عالمان اند که بدانچه کویند کار نکرده باشند آنانکه
کردست و پای بریده باشند کسانی اند که همسایه را رنجانیده باشند آنانکه بر درخت آشنیز باشند

نام چنانکه اشتر عرب را از حوض باز رانند آنکاه تیغ بزند و بدوزخ رسانند این نبا عظیم بقول اکثر قرآن
اهل تفاسیر است که بعضی کفته اند که شرات جمع کفته اند که اضافه بیشتر کانات است که بعضی
تفاسیر است و خواهد بود بعضی کفته دروغ است و نخواهد بود و اکر بوده است بعضی کفته دیوانه است
بعضی کفته ساحر است سلمان کفته که پیغمبر است و اکر علی ابن ابی طالب است بر کفته امامت و ولایت
و بعضی کفته که خلافت است و بعضی کفته که امامت است آنکاه حق تعالی بر سبیل وعید و زجر کفت کلا زایه
این سلاد و دوزخ بدانید این مقال با چندین دلایل و بیان معجزات چه جای شک که در شبهات است آیا اکر ندانید
این بنا عظیم حوادث روز بود که بدانند عاقبت و سرانجام ناه افتاد و انکار کرده خود را انکار بر سبیل مبالغه
بدانید و وعید اکر کرده و لفظ ثم آورده تا معلوم کرده که وعید دوم سخت تر و بلیغ تر است از وعید
کفت حقا که روز بود که بدانند ایشان آنکاه ذکر نعمتهایی که با بندکان کرده است تقریب آن کرده و میکوید

قوله تعالی الم نجعل الارض مهادا ۵ والجبال اوتادا ۵ وخلقناکم ازواجا
وجعلنا نومکم سباتا ۵ وجعلنا اللیل لباسا ۵ وجعلنا النهار معاشا ۵
آیا نیز از فراش و بساط شما که بر فراش بخشنده و آرام کرد نشما زمین قرار کرده و بساط و آسایش شوید و بیا
ما کوهها را میخها نیز کرده ایم تا از جای خود بجنبد بر جای بساط نهند تا باد آنرا از جای بر نداره
و کوهها را میخ زمین کرده ایم تا زمین از وقت سیاره و ساکن تا شما را بر زمین قرار کرده که اکر حرکت کرده بودی
بر یکی بکشتی و شما را جفت آفریدیم زنده و مادینه تا مستانس شوید و تسخیر کرده و بر لباس و انواع مختلف
بدیم بعضی سفید و بعضی زرد و بعضی سرخ بعضی سیاه هر یکی از زبان دیکر و هنوز دیکر چنانکه کفت و اختلاف
تکم و الوانکم و نه خواب شما را بیاسایش و آسایش شما کردیم تا آن شب و روز که کار کرده در روز
رسیده باشد بخواب از شما زایل کرده و کفته اند که سبات خود خواب بعضی را خواب شما خواب کردیم
که خواب دو کونه است خوابی است که از او آکاه نباشد و خوابی که آکاهی از او در آخرت باشد
و کرات که جیت منقطع شده حواس از عمل و خواب همچنین است بعضی خداوند این خواب
بر یکی را بر یکی دیکر اند و قادر است بر آن چکونه قادر نباشد بر آن خواب که در کیت همین حواس بی
بر لباس کار کند بعضی خلق را اعاده کند و نیز لباس شما کردیم چنانکه خود را لباس پوشیده که اینه
خود را پوشیده میکرد اینه بیت دیکر جا تا کسی را بیان اطلاع نباشد و کفته اند که مراد اینست که لباس
است لباس شما کردیم تا در شب خویشتن را بجا به پوشیده در وقت خفتن چنانکه کفت وجعلنا النهار معاشا
بعضی وقت و محل طلب معاش شما کردیم تا در روز بآنچه محتاج باشید قیام کنید و بکسب و مصالح مشغول

خانه‌ان باشند آنانکه چون مرد ایشان باشند آنکسانی باشند که فهوات ولذات حرام مشغول شده باشند
آنانکه چیاس قطران پوشیده باشند اهل کبر و فخر باشند و بکشایند و این روز آسمان از بهر آن که فرشتگان را
بر کوی تو که آسمان را خود در هاره یعنی چنان نماید که و آسمان دراست از فرشتگان و در واره که معنی این بود که
آسمان بکشایند و آسمان خود در هاره است برای آنکه هر بنده را در آسمان دو در باشد از دو روزی اش
فردی آید و از دیگری اعمال او بر آسمان برند و چون بمیرد آن دو در بسته شود و در آن روز کوهها روان کردند تا بیابان
گردد بود است چنانکه بنزدیک سراب گردیده است و دیگر بیابان چنین از کوهها اثر نماند

قوله تعالی ان جهنم کانت مرصادا للطاغین مآبا لابثین
فیها احقابا لا یذوقون فیها بردا ولا شرابا الا حمیما
وغساقا جزاء وفاقا انهم کانوا لا یرجون حسابا وکذبوا
بآیاتنا کذابا وکل شیء احصیناه کتابا فذوقوا فلن نزیدکم
الا عذابا بدرستی و حقیقت که دوزخ جای و مقامی است که در او دوزخیان در عذاب باشند می نگرند
و منتظر می باشند عذابی دیگر یا دوزخ را حواست که اهل بهشت بیان بگذرند و فرشتگان با ایشان می
نگرند و سلام میزنند مرجو و بازگشتی است دوزخ کسانی را که طغیان کنند و از فرمان خدای در گذرند
و رنگ کنند و باشند در دوزخ سالهای ناشمار که یکی را دیگری می آید گفته اند حقب هشتاد سال باشد
و از ابن عباس روایت کرده اند که هر سالی سیصد و شصت روز باشد و هر روزی هزار سال باشد
سال دنیا و از ماه هر ماهی روز هر روزی هزار سال عبد الله عمر گفت که رسول صلعم گفت که هر که بدوزخ
شود تا احقاب نگذرد از دوزخ بیرون نیاید هر حقبی هشتاد سال هر سالی سیصد و شصت روز هر روزی هزار
سال تا اینمان نگوید که کسی از دوزخ بیرون خواهد آمد از حسن بصری گفت هر چیزی را حدیث مگر عذاب دوزخ
را گفت لابثین فیها احقابا هر که احقابی بر آید از پس آن حقبی دیگر در آید همچنین تا ابد الآبدین آنگاه
آن احقاب را منسوخ کرد گفت احقابی که پخته در اینجا سرایی که حدیث اقتر را کم کرد آنه و شراب که بعقب
و گرمابه دوزخ را ساکن کرد آنه و خواب را بر خواننده از برای آنکه مردم را در گفته بینی که انگشت بخسبد و او
جانه دیگر بیابد و اگر نشسته بخسبد تشنگی او ساکن کرد و ایشان خواب نبخشند و راحت نیابند و نه شرابی
که تشنگی ایشان بنشاند لیکن بچشند آبی جوشانیده و بغایت گرم کرده اند و بیم و خوف و زرد آب
اهل دوزخ شهوان خون گفت غساق و آن آبی است در دوزخ در وی سیصد و سی شعب است
در هر شعبی سیصد و سی خانه هر خانه را چهار فاویه ما بین هر چند منظمه در هر ایی چندان زهر است که چون خدای تعالی

ندانه

ندانه شاب دوزخیان از آنست و دوزخ با این انواع عذاب جزاء دوزخیان است موافق کرده ایشان
ایشان مسائل کفت بدتر از شرک کاهی نیست و بدتر از دوزخ عقابی نیست عذاب دوزخ بدتر که جزا
گناه بدتر که باشد آنکه گفت انهم لا یرجون حسابا ایشان بحساب و کتاب ایمان نداشته و از بدون
ترسیده نه بیان آنکه ایشان از بیانات و حساب ایمان نبوده و آیات ما را تکذیب میکردند و از سر
باور نداشته و هر چیز را بمجرد ایم و نوشته و آنرا مضبوط کرده نه آنکه ما را بیان احتیاج باشد از بهر
تا بر تو حجت باشد پس بچشید ارکان بان آیات و این نشان بینات و این سرشکان و هیاهو و خفیات
کمانی فزایم شما را الا عذاب در کات و این آیات دیگر است که آن شرکان و طاغیان و کافران را
وعده کرد احقاب کفایت از دوام و خلود عذاب از سدی روایت کرده است که سخت ترین آیتی در قرآن بر اهل
این آیت فذوقوا فلن نزیدکم الا عذابا قوله تعالی ان للمتقین مفازا
حدائق واعنابا وکواعب اترابا وکاسا دهاقا
لا یسمعون فیها لغوا ولا کذابا جزاء من ربک عطاء حسابا
بدرستی و حقیقت که پرهیزکاران را نجات از دوزخ و فیروزی و ظفر است بهشت از بهشتها
از انواع درختان میوه از درختان خرما و انگور حدیقه بوستانی باشد که در بر گرد او درختان میوه باشد
و در میان آن درختان نانی کواعب نارپستان دوشیزگان یکی همه یکسان و یک شکل و قدحی پر از شراب
ساقی که پیاپی در دهند ایشان را و هند در بهشت سخنان لغو نباشد و بی فایده و افترا بهم نشنوند و دروغ نه
با یکدیگر و یکی بر دیگر بدروغ زن نگذارند جزا دهد خدای تعالی جزا دادنی از او عطایی موافق و عطایی
که در اجر ایشان عطایی کافی و بسنده قوله تعالی رب السموات والارض
وما بینهما الرحمن لا یملکون منه خطابا یوم یقوم الروح
والملائکة صفا لا یتکلمون الا من اذن له الرحمن وقال صوابا
خداوند آسمان و زمین و آنچه میان آسمان و زمین است خداوند است مهربان بر بنده داده خلقا
و بخشاینده بر بندگان عاصی و تایب مالک نباشند و نتوانند آنرا خطابی یعنی نتوانند که از خدای
باشد بر ایشان و نتوانند که سخنی بگویند مگر وقتی که دستوری باشد و سخن گفتن کلوکت شفاعت
مگر بفرمان خدای تعالی که مالک باشد در روزی که روح بایستد و فرشتگان در صفی بایستند سخن نگویند
از ایشان و از آدمیان الا آنکس که خدای تعالی دستوری دهد که سخن گوید سخنی صواب از
عباس روایت کرده اند از رسول صلعم پرسیدند که روح چیست گفت لشکری است از لشکرهای خدای

فرشتگان اند ایشان را سر پای باشد و دست انگاه این آیه بخواند یوم یقوم الروح والملائکة
صفا لا یتکلمون و گفت فرشته ایست از آسمان هفتم که از هر فرشته ایست عظیم تر یا از آسمان چهارم است
خلقتش را هزار هزار و هزار هزار تسبیح کند از هر تسبیحی فرشته آفریند روز قیامت او در
صفی ایستد و این فرشتگان در صفی دیگر و دیگران عبد الله بن عباس آنست که خلقتش را بدست
مرش در پای است از دو جهت آسمان و هفت زمین و هفت دریا و هر وقت جبرئیل در آن دریا رود فورش
بر فوق و جانش بیرون از زیادت کرده از آنجا بر آید و بر هفتاد هزار فرشته بیفشاند از هر قطره که از آن بر هاء وی بچکد خدای
او دیدن بیافریند و هب گفت جبرئیل پیش خداوند ایستاده باشد هیبت خداوند او را بر فضای او افتاده
از هر روز خداوند هزار فرشته بیافریند در پیش خداوند ایستاده باشند سر بزانو و سخن نگویند چون ایشان را
دستوری دهند سخن گفتن گویند لا اله الا الله و این آنست که خداوند فرماید یوم یقوم الروح والملائکة
صفا یعنی جبرئیل و یک صف باشد و آن فرشتگان در صفی دیگر سخن نگویند چون دستوری یابند سخن گویند بصواب
و صواب گفتار لا اله الا الله است و گفته اند از تاج آدمیان است که بین الصفین با فرشتگان
یک صف باشند ابن زید گفت قرآنست و این آیه بخواند و کذلک اوحینا الیک روحا من امرنا
ما وقتی گفتیم آنها که ایشان را دستوری دهند خدای ثنا گوییم و بر مصطفی درود فرستیم و شفیع خود را شفاعت
کنیم و خدای ما را رحمت کند و شفاعت دهد

قوله تعالی ذلک الیوم الحق فمن شاء اتخذ الی ربه مآبا انا انذرناکم عذابا قریبا یوم ینظر المرء ما قدمت یداه ویقول الکافر یا لیتنی کنت ترابا

این روز حق است و بود بی هیچ شکی است در وقوع و هر کس که خواهد که با خدای خویش بجهد و بازگشتی
کند و بطاعت و اعمال صالحه بهشت را بازگشت و عذر ها منقطع کرده بیغمبر را فرستادیم و از عذابی که
نزدیک است بشما که آن عذاب آخرت است خبر دادیم بیم کردیم در هفته که در شنبه و به بینید و حاضر کرده اند
نیز یک خود آنچه کرده باشد و دوست و مقدم داشته باشد یا خود منتظر باشد جزا و کرده را چون باشد
منتظر ثواب و رحمت و اگر کافر باشد منتظر عذاب و نقمت و می گوید ای بر من کاش من خاک بودمی چنانکه بودم
هرگز حشر نکرده بودمی تا این روز ندیدمی و این سخن در آن وقت گوینده که خداوند جمله جانوران را زنده کرده اند
یا ایشان حکم کرده باشند تا بحدی که دو شاخ بر سر آن گوسفند بی سر آن گوسفند رود است انگاه با
یکدیگر ایشان را خاک کرده اند گاه گوید یا کاش که من نیز خاک بودمی یعنی چون ایشان خاک بودمی تا اکنون خاک گشتمی چون

ایشان

ایشان عکس گفت در بعضی کتب دیدم که در این حال چون وحوش و بهایم و مردم آدمیان بیند گویند شکر
خدایرا که ما را آدمی نیافرید که اگر ایشان بهشت نیامدیم بایدی نیز بهشت و دوزخ ما نیست و گفته اند مراد بکافر ابلیس است
چون خود را از آدم خاکی بتر دانست و در اینجا نگرد در این حال رتبه آدم و آدمیان از وی بخواهد بود اگرچه این هر
اما بسیل شل باشد و در بعضی قرائت یا لیتنی کنت ترابا بمعنی کاش که ذرکی بدی کاش که این شعله ابو تراب بود
اما این هر کرامت که با ایشان پرسیدن رسیده

سورة النازعات مکیة یقول عب

چهل و شش آیت است و سی و سه حرف است و هر که این سوره بخواند حساب وی روز قیامت بمقدار آنها
که کسی نماز فریضه بگذارد تا انگاه که در بهشت شود صاد و قاف گفت هر که این سوره بخواند بر آب بیرد و بر آب خورد
و بر آب بیرد و بر آب خورد

بسم الله الرحمن الرحیم

والنازعات غرقا والناشطات نشطا والسابحات سبحا فالسابقات سبقا فالمدبرات امرا

بجان عالم جل جلاله سوگند یاد کرده بفرشتگان
که جان کافران را نزع بکنند از بر هر دیدی و بن هر اخی فرو بر کشند تا انگاه که نام بجانب آن نگاه ها کنند تا با جانها
شود باره دیگر نزع کنند مقاتل گفت ملک الموت و اعوانش جان کافران از تن برانند با شدت و سختی
که آن را شاخها باشد هر شاخی از آن پاره جان ایشان در آویزد آن را بر کشند دیگر باره ها کنند و الناشطات
سوگندان بفرشتگان که جان مومنان از قالب ایشان بنشاط بیرون می آرند حاشیه من نشط الدلو من البئر
بیرون آرد از چاه بر آورد و بیکشاید چنانکه کسی بند از پای دست اسب بگشاید تا جان بنشاط تمامتر از تن مومن مفارقت
کند و بیرون آید چنانکه چیزی که هیچ مومن نباشد الا که در هر کرب بهشت بر وی عرضه کنند تا بنگرد و بیند و نیکوتر
از این نعمت که در آن است در نیابد بهشت بیند و آن را بیند و در بهشت ایستاده و بیاشامد و بیکوبند
اینها اینها با آنها آنچه آن حال بینند نشاط کنند در رفتن نشاط کردنی و السابحات سوگند است که بفرشتگان
که از آسمان فرود می آیند بسرعت و نشاط از بر صالح اهل زمین و آنچه ایشان را فرموده باشد پس ایشان در
وقت آمدن پیش گیرند کافران اند بر یکدیگر پس این فرشتگان تدبیر کنند کافران و مومنان کافران کار دنیا اند عن ابن عباس
بن سابط گفت تدبیر کار دنیا چهار فرشته میکند بجبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل جبرئیل موکل است بر باد ها و
لشکرها و میکائیل موکل است بر قطرات باران و نبات زمین و اسرافیل فرمان خدا را بایشان برساند و ملک الموت
موکل است بقبض ارواح سدی گفت نازعات جانهای کافرانست که در سینه غرق شود کشنده کافر وقت
مرگ خود چنان بینند که در آب غرق شود ناشطات عبد الله عباس گفت جانهای مومنان است که بیرون نشاط
کنند ناشط گوینده آنها که از جایی بجایی رود سابحات ابن زید گفت جانهای مومنان است که در هوا پرند مانند

سیاحت کنند بگفت جان مومنان از تن چنان بیرون آرند که دود آتشی که از آب بیرون برند و بر قوت ساعتی
آرد و ساعتی جای کنند سابقات عبده ابلیس گفت جانهای مومنان که سابق می شوند بهشت
آل گفت فرشتگان اند که جانهای مومنان بهشت می برند و گفته اند که مردگان را بنازمات اسبان غازیان اند که
ت رفتن خورده بغاز و کشنده کشیده و تمام از باد در آزد کردن ایشان تا شطان روندگان از راه اسلام
نازیان و جهاد و سابحات همه روندگان دریا سابقات بر یکدیگر پیشی گیرندگان در رفتن مدبرات
گان فرشتگان تدبیر بر دشمن قوله تعالی یَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ
ب یَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ يَقُولُونَ أَئِنَّا لَمَرْدُودُونَ
الْحَافِرَةِ أَئِذَا كُنَّا عِظَامًا نَخِرَةً قَالُوا تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ
فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ حق سبحانه و تعالی سوگند
ه باین فرشتگان که ذکر ایشان کرده شد که شما را بر انگیزانند و زنده گردانند تا هر کسی را بر انچه کرده باشند
ادهند در روزی که بجنبد زمین چنان و آن حالی که در تیف و بود و دهشت و بود زلزله آید و دهشت آینده
نیز و سخن از گفته اند راجفه نفخه دوم است و میان این و نفخه نخستین سال باشد و قتاده گفت این دو
ه باشد نیز زمین و کوهها و جنبش آیند و هر چه در دنیا باشد از حیوانات همه بمیرند و صیحه دوم هر آن زنده گردانند
بن کعب گفت چون بیوانی شب بگذشتی رسول خدای بخواستی و آواز دادی که یا ایها الناس اذکروا الله
ر راجفة تتبعها الرادفة در جایت اندوت یافته از هول آن زلزله دلها مضطرب و جانها متحیر باشد از ترس دلها
جای خود زایل گردد و مقام خود قرار نگیرد و چشمهای ایشان بر چشمهای خداوند دلها از زیان و ترسان باشد و در پیش
سنه و چنانکه بخواسته داشت حال ایشان چنین خواهد بود و قول ایشان از این اعلام سکون قول نیکنند
یکی بنده هی را بر انکه مرده باشیم و باشیم رد کنند باحالت اول و باز گردانند هم در آن طریق اول از حیوة چنانکه
ه ما هم چون بمیریم باز بدیگر بار زنده گردانند و گفته اند که چنانکه استخوانهای ریزنده و پوسیده باشیم
ایشان گفته و زنده گردانند انگاه این کافران گفتند اگر چنین باشد که محمد میگوید این بازگشتی باشد
از زیان ما خسرو زیانکار باشیم چون تکذیب کرده باشیم و ایمان نیاورده محمد و این سخن بر سبیل استهزا بود
خدای تعالی فرمود که این امر صعب نیست و بعید شمارید که بحقیقت این بازگردانیدن یک زجره و صیحه باشد حافره
بمعنی حفره باشد و یکی نخستین آستانه که چون قدم نگاه کنی بر عتبه آن حال ایشان بر روی زمین باشند و ساهره گفته اند
نام زمین قیامت و گفت نام کوهی است بنزدیک بیت المقدس و زمین شام را هم ساهره خوانند
فتاده گفت نام وادی است از نام وادی دوزخ قوله تعالی هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَىٰ

إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى ۝ اذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ
فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَىٰ أَنْ تَزَكَّىٰ ۝ وَأَهْدِيَكَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَتَخْشَىٰ ۝ فَأَرَاهُ
الْآيَةَ الْكُبْرَىٰ ۝ فَكَذَّبَ وَعَصَىٰ ۝ ثُمَّ أَدْبَرَ يَسْعَىٰ ۝ فَحَشَرَ فَنَادَىٰ
فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَىٰ ۝ فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَىٰ
إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ يَخْشَىٰ ۝ خدای تعالی با رسول خود خطاب میکند استفهامی بر سبیل تقریر که
آمد بتو و بمن تو آمد حکایت موسی و سخن او چون خدای تعالی آواز داد او را بر وادی مقدس که آن را طوی گویند و او را بپاکی و
و چنین اند و رحم بجنبید و برگفت بنزد موسی را بر نزد یک فرعون که او طغیان کرد و از حد خود در گذشت و مو
و خدای بیکسو و بیا بگو هیچ رغبت می افتد ترا که از دشمنی که و پلیدی که بر پاکیزه شوی و من ترا راه نمایم بخد
تو و آفریدگار تو که بر بنده گان قرابت فرید و بر خلقان مسترده داد و ایشان را و بیافرید چون بر داد آفت
با تو از وی خدر کنی و از عقاب وی بترسی مخالفت وی نکنی طاعت وی بجای آری تا بنا که پادشاه دنیا شده و پا
آخرت گردی پاکا و منزها و بر با خدای که لطف و کرم وی با کسی که بر دست چهار صد سال در وی خدای کرده باشد
تا باین غایت باشد که وی را باین لطف و مدارا و کرم با خدمت خود دعوت کند و وی بر هر دو فرمایند که با وی
سخن نرم گویید و بلطف و مدارا با سلام خوانید سخن وی و لطف وی و کرم وی با کسی که دوست بود و دانی که
چگونه بود آورده اند که خدای تعالی موسی را گفت که برو و دعوت کن را اگرچه بدانی که اجابت نکند موسی گفت بار
خدایا بر من از بر چه میترسی گفت بر قدر رفتن و حجت آورده رو و تا فردا او را حجتی بنا شد ما را موسی حجتی با
موسی برفت و فرعون را دعوت کرد فرعون از وی معجز طلبید موسی آیت گرفت از معجزه بزرگتر نبود و آن
آن بود که عصا بینداخت و بر شد فرعون و حال ما بر نگرگشت و گفته اند مراد بآیة الکبری عصا است
و ید بیضا و هر دو را یکی خوانده است بر آنکه دو که بدیشان است تابع است و تبرهٔ آفت که هر دو
و است فرعون چون معجزه بدید ایمان نیاورد و تکذیب کرد و خدای تعالی عاصی شد و او را ساحر خواند
پس انگاه پشت بر کرد و از ساحر ترسیده می شتافت با پشت بر ایشان آورده و سعی کرد در رفتن و بر راه
در راه ساحری و فسادی پس جمع کرد قوم خویش را یا ساحران و در میان ایشان آواز داد و گفت من خداوند بزرگترم
بزرگترین شما گفت انا بر این آیه خواست که بیان خدایان شما اند و من بزرگترین ایشان و من آیا خواست
که اشراف و سادات را یا بر شما اند و من خداوند ام پس خدای تعالی بگرفت او را بعقوبت و نکال آخرت
و دنیا و نکال دنیا بغرق و نکال آخرت بدوزخ یکی بآب و یکی بآتش یکی بغرق و یکی بحرق نکال دنیا از بهر آنکه
گفت ما علمت لکم من اله غیری و نکال آخرت از بهر آنکه گفت انا ربکم الاعلی گفته اند که میان این دو کلمه چهل سال

انکاه گفت در حدیث موسی و فرعون اعتبار است کسی را که ترسد از خدای و از مخالفت او و انکاه سبب تنبیه
است با مکلفان عبد سلام قوله تعالی ءَأَنتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمِ السَّمَاءُ بَنَاهَا
رَفَعَ سَمْكَهَا فَسَوَّاهَا وَأَغْطَشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا وَالْأَرْضَ
بَعْدَ ذَٰلِكَ دَحَاهَا أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعَاهَا وَالْجِبَالَ
أَرْسَاهَا مَتَاعًا لَّكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ آیا مشرکان که وای مکران بعث و نشور بیدا اندیشه
لیند تا معلوم شما کرده که چون ما قادریم بر آفریدن آنچه از شما بزرگتر و سخت تر باشد از آفریدن شما باری دیگر
بچون مرده باشید عاجز نیاشیم می شما سخت تریدو سخت تر بآفریدن یا آسمان یا رفعت و شده آسمانرا بنا کرده
و بیا فریدن سقف او و بلند کرد اینده پس او را راست کرد بی شطری و فطوری و تاریک
و شب او را تاریک کرد اینده روز او را بیرون آورد و روشن کرد اینده شب و روز را اضافت با آسمان از آن
کرد که تاریکی و روشنایی از آنست بغروب و طلوع آفتاب و نیز بر اعتبار آنکه آسمان آفریدن حق کرده
و بگسترانیدن مردمی آب او و خلاصه زمین را آفریدن اما گسترده انکاه آسمان آفریدن بسال از جبرئیل آمده
و زمین را از زیر خانه کعبه گسترده چنانکه در پیچیده بر روی زمین باز گسترانیده عبد سلام گفته خلاصه
زمین کعبه را بیا فریدن بر چهار رکن و بر آب نهاده پیش از آنکه عالم آفریده و فرا رسال و گفته اند که معنی اینست
که زمین را بر روی آب گسترانید از زمین آب را بیرون آورد و گیاه را اینکه خلاصه پیش از آنکه آدم را آفریدن
و جمله حیوانات را آفریدن آنچه ایشان را بآن محتاج بودند بیا فریدن یا بدانی که پیش از آنکه بآخرت رسی کار آخرت
مهیا ساخت و آنچه بدان محتاج باشد از پیشی یا بد فرستاده و حق تعالی منافع را با آب و مرعی عبارت
کرده است و کوهها بر روی زمین ثابت کرد اینده تا زمین مضطرب و متحرک نباشد و این همه را بجهت
کرد تا متمتع و بهره ای باشد شما را و چهارپایان شما را باین تمتع گیرند و کار آخرت ساخته گردد اینده
قوله تعالی فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَىٰ يَوْمَ يَتَذَكَّرُ
الْإِنسَانُ مَا سَعَىٰ وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِمَن يَرَىٰ فَأَمَّا مَن طَغَىٰ
وَآثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَىٰ وَأَمَّا مَنْ خَافَ
مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ
یکی بیکار چون قیامت و احوال و شدایید قیامت یا و او داهیه و بلایی است که بر جمله داهیها غالبست
و او حالیه و سخت تر و صعبتر حادثه و واقعه نیست بعضی از اهل علم گفته اند بطامه کبری انکاه باشد
که اهل بهشت را بهشت برند و اهل دوزخ را بدوزخ و این نداء دهند یا اهل الجنة خلود و لا موت در آن

رفته در آن

رفته در آن وقت یاد کند آدمی آنچه کرده باشد از خیر و شر و فراموش کرده باشد از خیر و شر و بهره و تاسف
میخورد میگوید بدو چه کردم و نیکوی چرا پیشتر نکردم و دوزخ را بر روی آرند و ظاهر کرده اند و بر اهل عصیان
عرض کنند چون حال چنین باشد کسی را که در دنیا طغیان کرده باشد و پای از جاده حق بیرون نهاده باشد و اختیار
دنیا و زندگانی دنیا کرده باشد دوزخ مسکن و مأوی وی باشد و آنکس که از وقوف و ایستادن در پیش خدای
از بهر حساب و عتاب ترسیده باشد و نفس اماره را از هوا و شهوت منع کرده باشد مأوی و مرجع وی باشد
قوله تعالی يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا فِيمَ أَنتَ مِن ذِ
كْرَاهَا إِلَىٰ رَبِّكَ مُنتَهَاهَا إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرُ مَن يَخْشَاهَا
كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا
می پرسند و از تو سوال میکنند ای محمد کافران که خواهد بود و از وقت وی می پرسند که اثبات خواهند
کرد انکاه گفت ای محمد در چه چیز یاد توان کرد قیامت آن نیز تعلق ندارد و تا بآن کاری نیست منتهی علم آن خدای را
هیچ کس نداند و کس را بدان عالم نکرده اند و گفته اند که فیم انکار است سوال کافران را یعنی این سوال
در چه چیز است و چرا است انکاه گفت انت من ذکراها توانی دید که خاتم پیغمبرانی و رسالت و پیغمبری بتو ختم کرده است
از ذکر قیامت و علامات و نشانها و فرستاده تو نشانهای قیامت است بتو کتب بوده قیامت و واجب
بوده استعداد آن سوال ایشان را که از قیامت بپرسند و کار قیامت بدانند تا از بهر انذار فرستاده اند
حشر کنند بنده ایرا که در دنیا باید رکرده یک نکرده اند مگر شبانگاهی یا چاشتگاهی و در آن آفت که چنان بنده از
که در یک نکرده اند الا بقدر آخر روز یا اول روز سورة عبس مکیست چهل و یک
آیت از سوم روایت است که هر که سوره عبس بخواند روز قیامت روی او خندان باشد
و از ترس روی بان نباشد بسم الله الرحمن الرحیم
عَبَسَ وَتَوَلَّىٰ أَن جَاءَهُ الْأَعْمَىٰ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكَّىٰ
أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنفَعَهُ الذِّكْرَىٰ أَمَّا مَنِ اسْتَغْنَىٰ فَأَنتَ لَهُ
تَصَدَّىٰ وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَّكَّىٰ وَأَمَّا مَن جَاءَكَ يَسْعَىٰ
وَهُوَ يَخْشَىٰ فَأَنتَ عَنْهُ تَلَهَّىٰ آورده اند که روزی عبد الله مکتوم مردی بود
نابینا مکفوف نزد پیغمبر صلعم آمد و او را عبد الله بن شریح گفته اند و صنادید قریش چون عتبه بن ربیعه و ابن جهل
بن هشام و عباس بن عبد المطلب و غیر ایشان حاضر بوده اند پیغمبر صلعم با ایشان سخن می گفت و از روی بر ایشان

ن خود را با ایشان داده بود و صورت سیرت ابن ام مکتوم نیافت که ایشان حاضر اند و رسول صلعم با ایشان
ن سیکویه روی به رسول آورده و گفت یا رسول الله اقرانی و معنی ما علک الله انا بخت خدا ترسم بتو آموخته است
یا سخن و بند خواند و این سخن که رسیکرده رسول صلعم روی از وی بکرد اینده کراهت آنکه سخن قطع می بایست
آخر نا رسیده و نیز از برای آنکه تا کار قرآن تکریم که اتباع جمع و بجیبان ایشان و صورت ایشان نا بینایان و سقله الله
الله صلعم این آیه فرستاد و گفت عبس و تولی بر آن هرگاه که رسول الله صلعم وی را کرامی داشتی و گفتی مرحبا
بکسی که خدای تعالی از وی با من عتاب کرده و زود بود و یا بر مدینه خلیفه کرد اینده و بر آن از وی هیچ در پیش
ن ترش کرده و فرا پیش هیچ تو انکه نیامد جمعی سخن گفته این عبس ابن رسول صلعم بود و او که روی ترش کرده اما محققان
ته اند که رسول صلعم نبود که روی ترش کرده بلکه مردی بود از امویه تیره یک رسول صلعم حاضر بود چون ابن ام نابینا اینجا
و روی خود را فراهم کرفت و امراض کرده و روی ترش کرده عبس و امراض که از جمله صفات ذمیمه بود
حق صفت و امان و تحیر آن کوینده سخن آشنا فیکفت و حق رسول صلعم چون قرآن کفت و خدای تعالی رسول را از جمله
نی نیکو کرده است و کفته و لو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک بحسن خلق و کرم و تواضع
وصف کرده و انک لعلی خلق عظیم تا در چیز آمده است که رسول صلعم دست دوستی سیاه نهاده تا که بر
خلق از کرم رها نماشتی که دست خود از دست وی در کرفتی تا هم آن غلام آغاز کردی و دست از دست رسول صلعم
بر دی حق تعالی از آن مرد امویه جزا داد و گفت روی ترش کرده و فراهم کشیده و امراض کرده از بینا آن نابینا
نیدانم بکتوم که بر وی آمد آنکاه التفات کرد با رسول صلعم که روی با ایشان آورده بود و با کی از ایشان سخن میکفت
از جهت آنکه باشد که وی ایمان آرد تا یکی از نیز ایشان آورد کفت فرمود تو چه دانی و تا چه شناسا کرد اینده
بحال این کافر که ایمان خواهد آورد و یا اسلام پاکیزه خواهد کشت و مطیع تو حاصل خواهد آمد یا خود و یا
سوعظ تو بینده تو سود خواهد داشت و کفته اند که سزاست که چه چیز را بحال این نابینا عاکم کرد اینده
باشد که وی با آنچه تو و یا تلقین کنی و بیاموزی از شریعت پاکیزه شود یا خود مستظ شود و بینده تو قبول
کند و پس موعظت تو و بینده تو و پس سود کند آنکاه کفت اما من استغنی اما آنکس که توانکر باشد تو فرا پیش وی
رفتی و روی بوی آوردی چون عتبه و شیبه ما بیاسر بن عبد المطلب و چه باشد بر خواکه پاکیزه شود و اکر
ایمان نیارد بتو چیزی رسانیدن رسالت پیغمبر یکیست و اما آنکسی که پیش تو آید شتابنده و طلب
خیر و تعلیم شریعت و او از خدای ترسیده و آن کافر و ابن ابی ایشان تو خود را از وی مشغول سازی

قوله تعالی کلا انها تذکرة فمن شاء ذکره فی صحف مکرمة
مرفوعة مطهرة بایدی سفرة کرام بررة قتل الانسان

ما اکفره

ما اکفره من شیء خلقه من نطفة خلقه فقدره ثم السبیل
یسره ثم اماته فاقبره ثم اذا شاء انشره کلا لما یقض
ما امره آنکاه رجوع کرد رسول را بعاود تا آنچه کرد تا حد تکلفان را از آنچه بر آنست از کار نیا کفت
این سوره با این آیات قرآن موعظتی و بینده است علیان را که خواهد که یاد کیرد این ذکر را و فرا پیش
کند نام اختیار و دست است این تذکره و یا مهتر بزرکی است که آنرا از لوح محفوظ نوشته اند آن رفیع
القدر است مقدر و منزه است از شیاطین بدستهای نویسندکانی است که ایشان بزرکوار اند و نیک
مردان اند و بر چیز کاران اند صنف فرشتکان که این صحف از لوح محفوظ می نویسند و کفته اند مراد باین صحف صحف
ابرهیم است و صحف انبیا یافت ان هذا لفی الصحف الاولی صحف ابرهیم و موسی و هب بن کفت مرا
صفوه اصحاب رسول الله آنکاه بسیار بعجب کفت کشته باد آدمی و هلاک چه کافر است او بخدای و بنعمت خدای
آنکاه منت سالار آورد که فی ابتدا انشا و آنچه وی مهر آفت و سفر قرآن اصول نعمت و فروع نعمت که دلالت
با ایمان و توحید و موجب شکر و عبادت خدای است کفت خدای تعالی و بیا از چه آفریده از پاره آب حقیر
آفریده است اما نعمت کرده اینده اند رحم تا وقتی معین بینده و نطفه باشد آنکاه علقه و چه مقدار
مضغه بود که عظام شود و چه قدر کشت بر وی پیدا شود و از پس چهار ماه حیوة در وی آفریده و چه مقدار
دیکر در رحم باند پس آنکاه راه بیرون آمدن از رحم او بر وی آسان کرده و طریق خروج بر وی نموده بنا کفت
و هدیناه النجدین و سلوک آن بر وی سهل کرده اند تا مقدار و تمکین هر کدام از آنکه خواهد رود با اختیار خویش
بو بکر کفت کفت معنی آنست که میسر شود هر کس را با آنچه او را آن آفریده یافت قوله اماته فاقبره
ما خلق ثم اماته پس بیرانید او را و کور کرد و یعنی بفرمود تا در کورش کنند که بر او داشت او را و بر صحرا
کذاشت پس آنکاه وقتی که خدای تعالی خواهد و یا زنده کرد اند پس از مرکش آنکاه مبعوث کرد و در روز آدمی را
از آنکه بر آنست از آنکه بعث و نشر و از آنچه دانست از دنیا و رفتن بر راه دوزخ یا طلب بهشت وقت قیامت
و کفت کو باز ایست از آنکه وی بکذارد است هنوز آنچه وی را خدای تعالی فرموده و او را کرده آنچه بروی
واجب کرده و حق نعمت وی کذارد و وی را نیز تیره نیاکند یا بر پیشه نه فلینظر الانسان
الی طعامه انا صببنا الماء صبا ثم شققنا الارض شقا فانبتنا
فیها حبا و عنبا و قضبا و زیتونا و نخلا و حدائق غلبا و فاکهة
و ابا متاعا لکم و لانعامکم آنکاه آدمی را در خشونکی و شبیه حرث کو بنکر بچشم
دل و اندیشه کن و نعمتهای که از بهر وی می آفریدیم و از خاک پرورده می آوردیم تا حال خود بداند و نعمتهای ما را شکر کناه

بدیه کو سنکرا دی بهام خویش کا اورا زنجیر وجه ساختیم وچه سبب ما که بیم تا روی بوی رسیده ما بیختیم بر تیز
ساختیم یعنی بالا زنجیشی و زین بدی قطره قطره پس انکاه آبشکافتیم زمین را بکیاه و بروا بیندیم در او انواع کیاه
جبوب که صلاحیت غذا دارد و ازان ناه و انکور با کیزه نا خوش و بیات نا ناه خورش و بیاشد و
عبی از کیاه که آنرا بیب کویند از برای علف چهارپایان و زیتون بیاد و رمن و درختان خرما و بوستانها که در وی درختان
خرما و میوه آن باشد از درختان عظیم و ران و از انواع میوه از برای آدمی و کیاه نازه و بستان جمیع کیاه از بیخ جانات
دیکر ابرهیم تیمی روایت کرده از ابو بکر بن سیده نه که فاکهة و ابا چیست کفت ای بار خدای فاکهة
کدام آنها سایه بر من افکنده و کدام زمین مرا بردارد چون و کتاب خدا تم بر آنچه کویم اما الفاکهة فاعرفها و اما
الاب فلا اعرفه فاکهه را میدانم و اما اب را نمیدانم اعرابی کفت روایت کرده در تفسیر خطاب این آیه بخواند
انکاه کفت این و میدانم اب نه دانم که چیست و این هر دو چیز غلبی در تفسیر خود آورده است انکاه حق
کفت این هر دو آفریدم برای آنکه آفریدم تا متعی و برخورد ارباشد شما و چهارپایان شما تا اول از او انتفاع بر کیرند
بطعام و منافع او انکاه انتفاع اجل بنظر کرده در او تا با آن منافع عالم را باشد و حشر و نشر را با وی در ایشان
و انتها و تمام نظر کنید بدانید که دنیا را عملی نیست سبیان کلی کفت رسول صلعم مرا کفت علامت چیست
کفتم کوشت و شیر انکاه کفت آنچه شود کفتم آنچه دانی کفت خدا تم دنیا را بطعام مثل زده است اول نیکو
و لذیذ باشد و آخر کنده و ناخوش عبد الله عمرو قدره و رفته خویش کفت چون آدمی در قیامت جدا
شود و آنچه خورده باشد از وی جدا شود و فرشته آوازی دهد از روی اعتبار یا هذا این آفت که تو بوی
نجل میکردی بنکر که چه چیز شده است قوله تعالی فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاخَّةُ
يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ
لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ ضَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ
تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ أُولَئِكَ هُمُ الْكَفَرَةُ الْفَجَرَةُ یعنی پس آنکاه
خواهد بود که بیاید و کاخود بیاید و عمر خود را که سرایه آخرت بر باد نداده ایام مرا استغراق نه و فرزند
و خویش و پیوند نکنند که چون وقت نفخ صور باشد صیحه قیامت آید آوازی کرد انسه و بیان غایت
کوش از سختی و هیبت آواز کرده و کریزان شوند از زن و فرزند و برادر خود بکریزند و از پدر و
مادر خود بکریزند و ایشان نیز از وی بکریزند نشست خویشی و رحم بجای نماند هیچکدام را بیاد دیکری باشد
هر یکی را از ان خویشان در ان روز کاری باشد که او بآن مشغول باشد و باد دیکران نیز از ده هر کسی با حال خود

دیاند باشد عایشه و حبرانه رسول صلعم کفت یحشر الناس عراة بالحرم العرق روز قیامت خلقان را حشر کنند پای
بر هنه و تن بر هنه و ختنه ناکرده عرق لجام بر دهن ایشان کرده فاکیکش ایشان رسیده سوده کفت وا سوأتاه
چون بر هنه باشند و عورت یکدیکر بنکرند کفت مردم آنروز با آن بیم از نه انکاه این آیه بر خواند لِكُلِّ امْرِئٍ
مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ حسن بصری کفت اورد کوکه از بد دیکر بکریزد یعنی ابرهیم باشد که از آذر بکریزد
و نوح و لوط باشند که از زن بکریزند او کوکه از پدر بکریزد هابیل باشد که از قابیل بکریزد یعنی سفیان
کفته اند که از ان که بدر تا و بر اسطا بنه نکند از انکه برادر کوید که مرا بار خود سوا نکردی بدر و مادر کویند در
و نیکویی با ما تقصیر کردی زن کوید بدین قدر حرام آمدی و چنین و چنین کردی پسران کویند که در تعلیم و ارشاد ما
تقصیر کردی انکاه باز نوده که خلقان در قیامت بر دو کونه باشند روها باشد در ان روز نورانی و درخشان
و خندان و کشاده و شادان و روهای دیکر باشد در ان روز که کرد و غبار بر روی نشسته باشد و سیاه کرده
و دیکر سیاه کشاده که در دنیا بیب بر خواسته باشند از بهر ان شب و کسانی که در راه خدای جهاد کرده روی ایشان
نشسته باشد روی ایشان در ان روز نورانی باشد و آنها که در دنیا بتنعم و نازندکانی کرده باشند و بجا
نرفته و روی خود را از کرد و معاصیات کرده باشند روهای ایشان کرد آلود و سیاه باشد در اخبار آمده که چون
خدا تم ناقصه کند میان بهایم و ایشان از خاک کرد آنها آن خاک کرد می شود و بر روی کافران نشیند آنانکه با
ایشان با کافران فاجران باشند بخدا کفتار آورده باشند و بی سامانی کرده سورة کورت
مکیست بیست و هفت آیت است از رسول صلعم روایت که هر که این سوره بخواند خدا تم او را از رسوایی
قیامت نکاه دارد انکاه کرانمایه اهل دو بکشاینه اسرار ایضاحی

بسم الله الرحمن الرحیم

إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ وَإِذَا الْجِبَالُ
سُيِّرَتْ وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ
وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ
سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ
وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ وَإِذَا الْجَنَّةُ
أُزْلِفَتْ عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أَحْضَرَتْ سبحانه تعالی در این سوره طرفی از احوال
و اهوال قیامت کرده و کفت یا و کن ای محمد آنوقت که روشنی آفتاب را در نوردند چنانکه کسی عامه
در پیچد و خود را بر تن و بال کرده است ابو صالح کفت از فلک خورشید بینه از ان سعید جبیر کفت کورت

لفظ صبی آفتاب را کوکب داشته باشی فرمود و چون ستارگان آسمان بیرون ریزند چنانکه
بر آسمان هیچ ستاره نماند عبد الله بن عباس گفت متغیر شوند یعنی بی نور و چون کوهها را دهواران کرده است
تا سراب و گرد و هوا و چون اشتران را فرو گذارند و بی آبستن رها کنند از بی خداوند ایشان و
وحوش را که با ایشان حشر و هرب لا انسان فیش تمامی نباشد در آن وقت که دریاها بر آبستن بر آمده
باشد و دریا بر خشکی و بر آنکه و بر ترش نه و شده از عزت و چون وحوش را حشر کنند یعنی هر یکی بحر
آمیخته شوند و هیچکدام ضرر یکدیگر نرسانند از هول آن روز عبد الله بن عباس گفت حشر ایشان مرگ ایشان
باشد و حشر هر چیزی مرگ او بود و مرگ چون و آنرا که حشر ایشان بعث و نشور باشد و چون دریا بحر گشاینده
دریاها آمیخته دریا بی سیانا گفت دریا بتابند تا آب آتش شود عبد الله بن عباس گفت
خدا تعالی چون روز قیامت بخواهد بود آفتاب و ماه و ستارگان را در دریا افکنند آنگاه باد و آن بادها
دمیده بر سته تا باد چه و آنرا آتش کرد اند ابی بکر گفت شنوانیده باشد از نشانهای قیامت
پیش از قیامت کی آنکه مردم در بازارها بکار خود مشغول باشند ناگاه رجفتی آفتاب بشود ایشان در
این باشند اندیشه بکنند تا چه رسید آفتاب بسان ستاره که بدید آمده باشد آن آسمان فرو ریزد در این باشند
کوهها و روی زمین در حرکت آیند و سوخته کردند حیات با ایشان کرده اند آدمیان و دریا در پیران کرده اند و آب و
وحوش و طیور با یکدیگر آمیخته کردند در این حال ایشان را گویند بار دیگر بشما آمدیم و خبر بشما آمدیم
بسان آتش که وی بخشد و این باشند که نیز شکافته شود تا با آسمان هفتمین ایشان در این باشند که باد وی بر آید
و هلاک کرد اند و اذا النفوس زوجت و چون نفسها را جفت کرده اند ارواح با اشباح متصل کرده است
صالحان با صالحان و بصالحان و فاسقان با فاسقان عبد الله بن عباس گفت مردمان در این وقت سه صف
شوند فذلک قوله و کنتم ازواجا ثلثة و چون از دختر زنده در گور پرسند که بچه سبب و بچه گناه
کشته شده است بر آن پرسند تا توبیخ و تقریع کنند و وی باشند و این چنان بود که عرب را چون دختری
آمده و بر آن زنده در گور می ارش و درویشی و تنگدستی و آن تنگ آنکه بخواستاری وی رود چنانکه خدای تعالی
از ایشان حکایت کرده یتواری من القوم من سوء ما بشر به ایمسکه علی هون ام یدسه فی التراب اگر از ایشان
کسی دختر خود را بخشی از بیرون بیرون چنین راست کرده و بشبانی فرستاده و اگر خواستی که دریا بکشد
بدشت شاد و دریا نگاه داشتی آنگاه مادرش را گفتی که دریا بیاری و طیب کن تا بخانه شوهرش برم مادر چنان
کردی و دریا بیاوردی و دریا بانه کرد کنده بودی کنده در آنجا نگرد چون در آنجا نگرد چون دریا را آنجا انداختی و خاک بر

بر دوانست کردی و شما مرا ایشان در این معنی گفته است شعر سمیتها اذ ولدت بنت و الدهر قد یأتی بما
تشاء و گفتند از جمله عرب آفت که سگ را بر دختر زنده دفن کنند نهایت که قیس عاصم پیش رسول
آمد و گفت یا رسول الله در جاهلیت هفت دختر را زنده در خاک کرده ام گفت آن بر هر یکی بنده آزاد کن گفت
یا رسول الله من خداوند اشتر سرخ گشته ام هر یکی اشتری بخانه خدا هدیه کن و این سؤال اگر چه ظاهر بود
تعالی دارد بر حقیقت آن کسی را باشد که دریا گشته باشند چنانکه در حق عیسی مریم گفت ءانت قلت
للناس اتخذونی و امی الهین من دون الله و چون تعجیل آنان باشند که این حدیث بوی حالت کردند بر غرض
از آن سؤال نه بدین و ترش باشد بدانرا که دختر را زنده در گور کرده باشند و دریا باشد که سؤال
بمعنی طلب باشد یعنی ایشان را از کشنده که ایشان را بخواهند کشید بجا آن فرزندان شما چه گرید با ایشان و بچه
گناه کشتید ایشان را فاذا الصحف نشرت و چون نامها باز کنند و بگشایند آنچه کرده باشند از خیر و شر
بمثقال ذره در آنجا یابند روز که نامها در چنبره و روز حساب بگشایند و چون آسمان از جای خود زایل کرده اند
و آن روی بکدیگر فرو کشند چنانکه قصاب پوست از گوسفند فرو کشد و چون دوزخ را بغایت گرم
کرده اند و تابان بخشم خدای تعالی و چون بهشت را نزدیک کرده اند باهل بهشت در این وقت بدانند هر نفسی
آنچه کرده باشد و چیزی است که پیش از سوره این آیات بخوانند چون باین آیات رسید که علمت
نفس ما احضرت گفت و قطع ظهرا آه که نیز گفت عبد الله بن عباس گفت در این آیت دوازده حالت
شود و دنیا شود و آخرت قوله تعالی فلا اقسم بالخنس الجوار الکنس
والیل اذا عسعس والصبح اذا تنفس انه لقول رسول
کریم ذی قوة عند ذی العرش مکین مطاع ثم امین
و ما صاحبکم بمجنون گفت سوگند بخورم و قسم یاد کنم بستارگان سیاره چنین و
که رجع شوند چون بآخر برج برسند باز پس گردند الکنس پنهان شوند در زیر روشنایی آفتاب یا در جایگاه شوند
از برج دوازده گانه این پنج ستاره است زحل • و مشتری • و مریخ • و زهره • و عطارد
و گفته اند مراد جمله ستارگان اند که پنهان شوند و بشب از مکان خود باز آیند کالجوار تطلع من مکانها
و سوگند بخورم بشب که بر گذرد و روز و بصبح چون نفس زند یعنی روشنایی و گشاده گردد و باد و نسیم
در جواب آیه که این قرآن گفتار رسولی است گرامی بر خدای یعنی جبرئیل و این برقوم مجاز است
و بحقیقت قرآن سخن خدای است و گفته اند اما چون آورنده و گذارنده جبرئیل بود و سخن خدای از وی شنید
آنرا سخن و خواندن این رسول خداوند قدرت است با نکات و ترتیب است بترتیب خدای که خداوند عرش است

را نه روایت اینجا یعنی در آسمان فرشتگان آسمان مطیع امر و اند این است بر وحی خدای تعالی زیاده و نقصان
نکنند و در وی تکذیب و هم باین سوگند که صاحب و یار شما است محمد که کلام او و بیان شما است
و بیان شما در بیان شما بود است و بر سیدانند وی شناسید و بدو روایت نیست چنانکه شما می گویید

قوله تعالی وَلَقَدْ رَآهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ ۝ وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ
بِظَنِينٍ ۝ وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ ۝ فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ ۝
إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ ۝ لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ ۝
وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ۝

بدرستی که
دید محمد جبرئیل را بصورت خود که خدای تعالی او را آفریده است بکنار آسمان تهامه و روشن
بمطلع آفتاب اعلی و این چنان بود که رسول م با جبرئیل گفت که مرا بباید که تا بدان صورت به بینم که در آسمان می
باشی جبرئیل گفت طاقت نیارم گفت علی الاقل باید که بینم گفت بجا خود ایستاده ایم گفت بسطا گفت و نگفت
بعرفات گفت و نگفتم اگر هدایت بکی و حق آن نزد که موسی بر رسول م بر کوه سینا رفت و نبشت
نگاه جبرئیل می آمد از جانب کوه عرفات با هیبتی و آواز از خشخشه و صلصله هر دو آسمان بر شبیه و از
شرق تا بمغرب پر شد و آسمان هفتمین بود و دیگر باریش در زمین بود رسول م بینا و بیهوش شد جبرئیل
با آن صورت آمد که بعادت پیش رسول م آمدی و بیامد و نبشت و رسول م با خود گرفت تا رسول م
بهوش باز آمد رسول م او را گفت یا رسول الله ترا خلق من عظیم می آمد اگر بیکاکیل را به بینی سر او در زیر عرش
و پایاش در زیر هفتم زمین عرش بر دوش او نهاده و هر وقت از ترس خدای تعالی چنان حقیر شود که عنکبوتی
تا عرش بنا ایستاده جز بعظمت و قدرت خدای تعالی گفت و ما هو بنت او یعنی رسول خدا بر آنچه خبر
میدهد از وحی و غیبیات متهم یعنی بر وی تهمتی نیست آنچه خبر میدهد چنان است و از خدای جان است
و نیست این قرآن گفتار دیو رانده و بلعنت کرده یعنی ابلیس چنانکه شما می گویید همراه بدا گشت و حق
ظاهر کرد بدین شما کجا میروید از راهها شبهها و کاهنها و تهمتها گاهی گویید که قرآن سحر است و گاهی گویید
آن شعر است گاه گویید که افسانه پیشینگان است نه چنین است که شما گمان است براه قرآن
رویید که قرآن نماز شفاعت و بیان است و این قرآن مگر ذکری و موعظتی و پندی مر جهانیان
جهانیان را مگر مر آن را از شما که وی خواهد و رغبت کند و بر راست باشد و راست رود و راستی طلبد و نخواهد
شما استقامت و راستی را و هدایت را الا خدای تعالی خواهد آن خدای که آفریدگار و پروردگار عالمیان
و آفریننده آشکارا و نهان است یعنی نخواست شما طاعت را و استقامت را نباشد از برای آنکه شما نمایند

که طاعت

که طاعت خدای تعالی چه چیز است آن خدای تعالی چون خواهد بآن فرماید آنگاه شما را خواستن فعل و اختیار
آن پدید کرد پس بدین سوگند را بدین متکلمان باشد

سورة انفطرت مکیة

نود و ده آیت است رسول خدای صلعم گفت که هر کس که این سوره بخواند بعدد هر کودکی که در دنیا است و بعدد
هر قطره باران که از آسمان بزمین آید او را حسنه بنویسند و کار او در قیامت نیک باشد

بسم الله الرحمن الرحیم

إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ ۝ وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ ۝ وَإِذَا الْبِحَارُ
فُجِّرَتْ ۝ وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ ۝ عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ
وَأَخَّرَتْ ۝ حق سبحانه و تعالی در این آیات که علامات قیامت گرد سیکی یکی که بعد یاد کند
روز را که در آن روز چون آسمان شکافته شود و جدا و شکافته آسمانها بدید آید و چون ستارگان از آسمان
ریخته شوند و منتشر گردند و چون دریاها در هم گشاینده باهت دریا یکی شود و آب شور با شیرین آمیخته شود
خزینه ها گشاده و دریاها اکنایند تا آتش شود و بحشک شود و دریاها زیاده شود و چون گورها از زیر و زبر
گشته مردگان زنده گردانند و آن گورها بیرون آرند و چنین وقتی جان هر تنی آنچه کرده باشد و مقدم کرده
از اعمال خیر و طاعات و معاصی و آنچه بان سبب گذاشته باشد از نظام و ضایع کرده باشد از فرایض
که خدای تعالی بر وی واجب کرده است از نماز و زکوة و غیر آن یا آنچه قدیم کرده است از صدقات و تاخیر
کرده باشد و بگذاشته از زکات

قوله تعالی يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ
الْكَرِيمِ ۝ الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ ۝ فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ
رَكَّبَكَ ۝ آنگاه خطاب کرد با آدمی و گفت ای فرزند آدم ترا چه غره کرد ای بدو چیز ترا فریفته کرد بخدای
کریم تا تو وی عاصی شدی و مخالفت وی کردی و چه است که رسول م این آیه گفت غره جهل
آدمی را جهل فا دانه و غرور کرد قتاده گفت غره بی نوا سلطان ابلیس فضیل عیاض
گفته اگر روز قیامت خدای تعالی ترا گوید ما غرک بربک الکریم الله چه جواب دهی گفت سترک المرخاة بر دهای
فرو گذاشته تو همان اسمی که در دنیا می گفتند شعر یا کام اذنب انا مسی ۝ الله فی العفو ماسکا
غرک من ربک اراه ۝ وسطر طول ساوکا ۝ ابر بکر دراز گفت جواب در آیت فی فوبر بک الکریم
پندار که سایل را در آخرت تا گوید غرق کرمک کرم و بزرگواری تو مرا غرور کرد چنانکه در خبر است
که ابو الدرداء غلام خود را آواز داد چند بار نشنید و جواب نداد آنگاه گرد غلام بر در رفت گفت ای غلام
چرا جواب نمادی غلام گفت از بر آنکه بحلم تو واثق بودم و اعتماد بر کرم تو داشتم و از عقوبت تو ایمن بودم

پس این تیر را جواب دهی خوش آنکه آزادش کرد عبد الله عباس گفت هیچ بنده نباشد و الا که خدا تعالی در
قیامت بنده و کوید یا ابن آدم ما فرمود بان فرزند آدم تا چه چیز بین سفر رکرد بآن عمل که دانستی چه کردی
چنانرا مرا جواب دادی ذو النون مصری گفت کم مغرور تحت الکرسی لا حشر بسا مغرور که در قبر بوده است
اهل دینه ابو بکر طاهر گفت چه فرق کرد تا بخدای آنکه ترا بیافرید آفرینی نیکو بخبرترین شکلی و
نیکوترین صورتی پس راست کرد تا تمام کرد اینه آفرینی بی نقصان سلیم الاعضا است قامت و بالا آفرینه
موی حیوانی دیگر که سطح آفرینه است پس راست کرد اینه تا همه بیان اعضای قدرت کرد اینه در خوبی
نیکوترین تا حسنا و باشد و تا راست کرد اینه در آفرینه در هر کدام از صورت و شکل که خواست و حکمت
و انتقام کرد و ترکیب تو کرد در آن صورتها عم و خال و اقربا و خویشان ترا و جز کوید که بگرفتند رسول را
نت ان فلان تا فرزند فلان است گفتم آری گفت باکه مانند کنم ترا مادر را پدر گفت چنین بکوی که چون
نطفه در رحم قرار گیرد خدا تعالی تشبیهی که میان آن مرد و زن باشد تا با آدم جمع کند و او را بر آن شبه آفریند که
خواهد از ایشان نه بمعنی که خدا تعالی چه گفت فی ای صورة ما شاء رکبک یعنی فیما یشبهک و بین آدم ابو صالح
نت در صورتی که خواست ترا ترکیب کرد چون صورت آدمی خواست چنین آمد و اگر صورت دیگر چون ثابت
خواستی چنان بودی برای آنکه باختیار فاعل مختار است نه باجبار موجبی که خلاف آن روا باشد

قوله تعالی كَلَّا بَلْ تُكَذِّبُونَ بِالدِّينِ وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ
كِرَامًا كَاتِبِينَ يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ كلا رد است و زجر یعنی بآن ایستید
و بکرم خدا تعالی فریفته مشوید و روی بطاعت آرید و از معصیت و قبایح دور کردید انگاه گفت که نه شما را احتراز
نیست از آنکه شما روز حساب و جزا و دین و شریعت را بدروغ رسانید و بکنید آنچه می توانید
و مظاهر که شما نگاه و باقی است از فرشتگان که اعمال شما می نویسند و شما را نگاه دارند نویسنده کافی
کریم از کرم ایشان است که در چیزی آنکه چون بنده طاعتی کند فرشته دست راست شاد مانه شود
و بشتابد بکرامه بنویسد و چون معصیتی کند فرشته دست چپ خواهد که
بنویسد فرشته دست راست کوید توقف کن توقف کند چنین خود را بتوقف فرماید تا هفت ساعت
تا باشد که بنده پشیمان شود بر دی نوشته نشود پس از هفت ساعت کوید بنویس که بر جاهل بنداشت
آنچه ایشان نویسند از سر دو افتر نویسند از بهر آنکه دانند آنچه شما می کنید قوله تعالی إِنَّ
الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ يَصْلَوْنَهَا يَوْمَ الدِّينِ
وَمَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ ثُمَّ

مَا أَدْرَاكَ

مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا وَ
الْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ روز قیامت که روز جزاست آنانکه نیکو مردان اند و نیکوکاران
نشسته بقی خدا در سود نکنند بامداد ایشان دیدار نیکوی نکنند بر سوگند که خورند و وعده و عهدی که کنند
وفا کنند ایشان دنیا و نعیم بهشت باشند و آنانکه کافران و فاسقان باشند و کافر خود فاسق باشد
و فاسق در دوزخ باشد و با آتش دوزخ سوخته میشود روز قیامت که روز جزاست و آن روز خایب
کردند همه در دوزخ باشند کافران و فاسقان اهل صلاة ابدا در دوزخ نباشند انگاه بسبیل استدلال
و استفهام گفت و فرجه دانی که روز جزا چگونه روزی باشد و انگاه مبالغت را تکرار کرد و گفت پس تو چه
دانی که روز قیامت چگونه روزی باشد علم هیچ عالمی بحقیقت آن روز نرسد و فهم هیچکس آنرا ادراک نکند برای آنکه هر چه
متصور کرده پیش از آن باشد انگاه بسبیل اجمال در وصف آن روز گفت روزی باشد که هیچ نفسی مالک نباشد
و نتواند هرچیزی را که از وی چیزی دفع کند و باز دارد از عذاب خدای تعالی حکم در آن روز خدای را باشد در ثواب
و جزا و عفو و عقوبت کسانی را که امر فرمود عفو حکم و فرمان روایی میکند آن روز و مفوض و مقرر کرده اند
فرمان خدای را باشد در آن روز سورة المطففين مكية وهي ست وثلثون آية
رسول صلعم گفت هر که این سوره بخواند خدا تعالی روز قیامت او را از حوض کوثر آب دهد و او را بهشت
فردوس و گناهان او بیامرزد فیض کریم خویش بسم الله الرحمن الرحيم
وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ وَإِذَا
كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ أَلَا يَظُنُّ أُولَٰئِكَ أَنَّهُمْ
مَبْعُوثُونَ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ
حسبحانه و تعالی تهدید کرده است و وعید کسانی را که چیزی بیمانند و سنجند کم بیمانند و کم سنجند کسانی
اند و ای بر آنانکه کم بیمانند کان اند چیزی را که از بهر خود بیمانند از آنچه از مردم ستانند که بیمانند و کم سنجند
و تمام ستانند و چون برای مردم بیمانند از آنچه ایشان را بباید داد یا وزن کنند یا بسنجند کم بیمانند و کم سنجند
و زیان مردم کنند عبد الله عباس گفت چون رسول صلعم بمدینه آمد اهل مدینه در آب کیل و وزن بغایت خبیث
بودند و معاملات ایشان نشکافتی بود با تلخ حیلها که آنجا بود و فاسقان بود و ایشان نشانده و ملامسه
و مخاطره بود و مردی بود در مدینه نام او ابو جهینه و صاحب دات یکی زیادت و یکی نقصان بیکی جهینه ی و بیکی
بدادی خدا تعالی چون این آیات فرستاد رسول صلعم بیازار آمد و این آیت بر ایشان خواند نیکو شدند در
وزن و کیل رسول خدا گفت خدا تعالی بخ قوم را بتلا کرده اند بر چیزی گفت و با رسول الله آن کدام است

گفت جمع قوم باشند که نقض عهد کنند الا خداوند دشمن را بر ایشان مسلط کرده و هیچ قوم نباشد
که بخلاف راستی حکم کند والا وبائی بر ایشان مسلط کرده و فواحش و بدیها و هر قوم ظاهر کرده الا که مرگ بر
ایشان مسلط شود و هیچ قوم کم سنجیده نه و کم پیمودن عادت نکنند الا که نبات و گیاه منع کنند و ایشان را
بقحط و تنگی مبتلا کنند و مالک دینار گفت رحمه الله یکروز بیمار شد بعیادت او رفتم آمده رنج یافتم مالک سیدات
و سیئات دو کوه آتش قصه من کردند گفتم یا هذا این چه حالت گفت این از آنست که مرد دیگر را دیدم که یکی زیاده
و یکی ناقص زیادت بستدی و ناقص بداده می‌گفت از امیر بشنیدم که گفت مردی طلع علینا از اکثر که مروت
او در کمال و چشمه مرتزاز دیبات او می‌جنبید که چون ابلیس نیز عزیمت از حکم ملت فارغ گشتی بیانا که قوم را مالک
و گفتی یا ایها الناس اوفوا المکیال والمیزان ۵ لا تبخسوا الناس اشیاءهم ولا تفسدوا فی الارض
بعد از روزه مردی را دیدم که زعفران می‌سنجید و چرب می‌سنجید دانست که ترازو راست نیست
زعفران از کفه برخیزد گفت اول ترازو راست آنگاه اگر خواهی جز سنجیدن او نیفتد او تنگ آنگاه بسیل شد یه
گفت آیا بیند اند این جماعت که ایشان را حشر خواهند کرد بیاد روزی عظیم روز قیامت روزی که
مردم بایستد بر خداوند پروردگار جهانیان نه از حقوق وی بپردازند آمده و از حقوق اصحاب حقوق و بقضا نه
پردازند و حساب باز دهند که چه کرده‌اند و چه گفته‌اند و چه اندیشیده‌اند و چه کرده‌اند و گفته و فرمان ایشان چه
بوده و هر مثقال ذره از کجا کسب کرده‌اند و چه کرده‌اند و کجا صرف کرده‌اند و از چه کسب کرده‌اند را وی خبر کرد که روزی
عبد الله عمر این سیرین خواند بایشان آیه رسید چند ان بگریست که بافتاد و دیگر نتوانست خواندن قوله تعالی
كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سِجِّينٍ ۝ وَمَا أَدْرَاكَ مَا سِجِّينٌ
كِتَابٌ مَرْقُومٌ ۝ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ۝ الَّذِينَ
يُكَذِّبُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ ۝ وَمَا يُكَذِّبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ ۝ إِذَا تُتْلَىٰ
عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ۝ كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ
مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ۝ كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ ۝
ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُو الْجَحِيمِ ۝ ثُمَّ يُقَالُ هَٰذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ
تُكَذِّبُونَ ۝ حق سبحانه و تعالی رنج کرده است و زجر کسانی را که کم پیمایند از کیل و وزن گر
کتاب و حساب غافل بوده‌اند آنگاه گفت بدرستی و حقیقت که نامه اعمال فاجران در سجین باشد ابن
عازب از رسول ۲ روایت کرده که سجین نام هفتم زمین است عبد الله عباس از کعب الاحبار پرسید که سجین
چه باشد گفت بدانکه جانهای کافران بآسمان برند آسمان قبول نکند بزمین آید زمین قبول نکند فرود برند زمین

دیگر قبول

دیگر قبول نکند همچنین می‌برند تا هفتم زمین اینجا بسجین برند و آن حد ملک ابلیس است جایی که حشر کرده اینجا
بحشر شیاطین نباشد و روایت دیگر هم از کعب گفت که او گفت در توریة چنان یافتم که سجین نام دخمه است
در زیر هفتم زمین نام هر شیاطینی بر آنجا نوشته چون دعای آسمان بر جانی کافران برسند بجانهای ایشان ۱
بسجین اندازند بتر و یک آیه دخت ما علیین چون جان بنده مومن برد ارند درهای آسمان بگشایند
بر اوقات بازیر عرش رسد دستی از عرش بیرون آید و نزل و کرامة او بنویسید کلمه گفت مسکین است زیر هفتم زمین
بنرکه بنزد هفت آسمان از دوات نامهای کافران در آن سنگ نهند و گفته‌اند سجین نام کتابی است
جامع اعمال شر که خداوند علمای کافران و فاسقان از جن و انس در آنجا جمع کرده‌اند و گفته‌اند جاهای
دوزخ آنگاه بسبیل تهدید گفت و ترجه دانی که سجین چیست آنگاه خود بیان کرد که کتابی است نوشته و
علامت کرده رقم چون رقم نامه که بنشرند و فرو پوشند تا جز اهل آن کس بر حساب آن و مرقوم و مختوم باشد
بلغت حمیری مرقوم نهاد و اوراق رفته در دوزخ دارند کافران آنکه رفتن قیامت و حساب و جزا بدوزخ دارند
و بدوزخ نهاد قیامت و حشر و نشر را الا هر ظالمی بزه کار که چون آیات ما را بر وی خوانند گویند که این افسانه
پیشینگان است آنگاه گفت کلا نظام سعدی بان ایشان ظلم و عدوان و تکذیب قرآن آنگاه گفت نه که قفل کرده
بر دلهای ایشان آنچه میکنند از گناهان و زنگار سیاهی گرفت و دلها خیر قبول کرده و بصفت زاد بر دلهای
ایشان بسته گشت ابو هریره گفت از رسول شنیدم که چون بنده گناهی کند نقطه سیاه بر دل او پیدا
آید که آن سیاهی فرو گیرد و اگر از گناه شود آن زنگ محو شود تا تمام دل سیاه شود فذلک قوله کلا بل
ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون حذیفه یمان گفت چون بنده گناهی کند سقاوت یکانگشت از و منتقص گردد
همچنین بر گناهی تا آنکه چنان شود که همه دل فراهم آید و مغلوب گناه گردد آنگاه این آیه بخواند بکر ابن عبد الله
گفت چون بنده گناهی کند بقدر آن سوزنی سوراخ در دل او پدید آید همچنین بر گناهی تا چنان شود که ماشه فراز
گردد آنگاه گفت کلا کو بانا ایستد و دور شوید از این گناهان که بر دلهای ایشان غالب می‌شود تا بشوی آن در
حجاب خذلان می‌ماند و سلوب توفیق می‌گردند حفاظ روز قیامت از رحمت خداوند و ثواب او محجوب
باشند و در دوزخ رهین و مستحق آتش باشند و این آیه بخواند کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون و دلیل بر
رؤیت چنانکه شاعر گوید بدان آنکه حجاب بر اجسام روا باشد و خدا تعالی جسم نیست دیگر آنکه حجاب بقبض رؤیت
نباشد بقبض و بسط باشد و این چیز در حق اجسام متصور شود و اگر ایشان را دیدم که بقبض رؤیت است
هم دلیل باشد بدان آنکه چون کافران محجوب باشند مؤمنان محجوب نباشند مگر بدلیل الخطاب و این
معتقد نیست بنزدیک بیشتر اهل علم چون کافران از رحمت خداوند دست منع شوند آنگاه بآتش دوزخ سزاوار

وبعذاب مبتلا کردند پس ایشانرا نیکو بکشید این عذاب گرانی عذابیست که شما بدروغ میدانستید آنرا
قوله تعالی کلا ان کتاب الابرار لفی علیین ۞ وما ادریک ما علیون
کتاب مرقوم ۞ یشهده المقربون ۞ ان الابرار لفی نعیم ۞ علی
الارائک ینظرون ۞ تعرف فی وجوههم نضرة النعیم
یسقون من رحیق مختوم ۞ ختامه مسک ۞ وفی ذلک
فلیتنافس المتنافسون ۞ ومزاجه من تسنیم ۞ عینا
یشرب بها المقربون ۞ حق سبحانه وتعالی رد کرده و زجر کافران از تکذیب و بیان
حالات مومنان و نامهای اعمال ایشان گفت حقا که نامهای اعمال نیکوکاران در علیین است و علیین
نام دیوان دیوان خیرات و طاعات چنانکه سجین نام دیوان معاصیست عبد الله عباس گفت علیین لوحی
است از زبرجد سبز و در سر آن اعمال ابرار را نوشته باشد سخاک گفت سدره المنتهی است
اهل معانی گفته‌اند جایی باشد بلند زیر یکی عرش الله گفت در این آیه که اهل علیین از چند ساله
راه بر اهل بهشت فرو نگرند چون یکی از ایشان بر گوشک خود آید و بهشت فرو نگرد از نور روی بهشت روشن
شود اهل بهشت بدانند که بنده نور روی اهل علیین است انگاه سبیل تفخیم گفت تو چه دانی که
علیین چه باشد هم او بیان کرد و گفت کتابی باشد نوشته یا مرقوم بعضی گفته‌اند که معنی این آیه بر این قول است
که نامه ابرار نامه ایست نوشته و در جایی نهاده که آنرا علیین خوانند حاضر شود در آنجا که نامه اعمال ابرار است
از فرشتگان مقربان انگاه وصف ابرار کرد و گفت بدرستی که نیکمردان و نیکوکاران بهشت یافته باشند
چون پادشاهان بر سریر ملک باشند و تخت دولت نشسته باشند و نگرند بآنچه خداوند ایشانرا داده باشد
و کرامت کرده و نگرند بدشمنان خود که در دوزخ با انواع عذاب گرفتار باشند چگونه خداوند ایشانرا عذاب
میکند چون در روی ابرار نگاه کنی بشناسی در روی ایشان نضارت و تازگی نعمت بهشت ایشان را چشانند
و دهند از شراب صافی و پاکیزه و خوش طعم مهر کرده تا دست هیچکس بآن نرسد که خداوند را آن
نقاب بود باشد بجای گل در دنیا عبد الله عباس گفت مختوم آمیخته باشد و آمیزش وی
بمشک باشد چنانکه در دنیا با آب آمیخته کنند عاقبت و خاتمت وی مشک باشد یعنی چون از دهن باز
گیرند بوی مشک دهد ابو الدرداء گفت آن خام شرابی باشد سینه که ایشان شراب خود بآن ممزوج کنند
و دیده‌اند چون مشک بود تا اگر کسی بگوید گفت در روی زند و در دنیا آنرا چون معطر شود و هر جا زمان از بوی
وی نصیب یابند چرخ چنین جایی که جای ابرار است باید که رغبت کنند کانرا رغبت نمایند و انیس

چنین

چنین مقامی عمل کنند و با یکدیگر بمساعدت نمایند باعمال صالحه تا از یکدیگر متمان باشند و بر باینده که هر کرا عمل
بیشتر تمام و نفیس‌تر و خوبتر انگاه گفت مزاج آن شراب از چشمه باشد که آنرا تسنیم خوانند و بهشت عدن بر ایشان
فرو می‌آید و منزلها و خانهای ایشان عبد الله عباس گفت تسنیم شرابی باشد که مقربان از آن صرف دهند
و دیگران را ممزوج بعضی دیگر گفته‌اند که آبی است و چون اعمالی می‌آید و در قدح اهل بهشت ریخته می‌شود چون
بر سر وی باز ایستد چنانکه قطره بر زمین نیاید گفت ایشان آب دهند از آن چشمه که مقربان از آن چشمه آب خورند
اهل اشارت گفته‌اند که این شربتی باشد صرف نه ممزوج که مقربان خورند بساط قرب در مجلس انس در بوستان
عیش بکار رضا بشاهد مصطفی و بر تقی و اهل البیت علیهم الصلوة والسلام قوله تعالی ان الذین
اجرموا کانوا من الذین آمنوا یضحکون ۞ واذا مروا بهم یتغامزون
واذا انقلبوا الی اهلهم انقلبوا فکهین ۞ واذا رأوهم
قالوا ان هؤلاء لضالون ۞ وما ارسلوا علیهم حافظین
فالیوم الذین آمنوا من الکفار یضحکون ۞ علی الارائک
ینظرون ۞ هل ثوب الکفار ما کانوا یفعلون ۞

بدرستی که مجرمان و گناهکاران از مشرکان و منافقان چون ابو جهل و ولید مغیره و عاص بن وائل و بعداوت ایشان
خسته‌اند بطریق استهزا چون مسلمانان و ابو ذر و مقداد و عمار و بلال و صهیب گذر کردند که آیه در شان
ابی جهل نزول آمد که بگروهی از صحابه بنزدیک رسول می‌آمد آن جماعت مشرکان چون ابو جهل و ایشان
بگذشتند بخندیدند و گفتند هنگام رفتن محمد صلعم خداوند این آیه فرستاد و گفت این کافران از مومنان
میخندند و چون مومنان بایشان می‌گذرند بطریق استهزا و افسوس بیکدیگر بچشم اشارت می‌کنند و چون
بآن بگروه باز دیگر اهل خود بطریق مزاح و باز می‌گشتند و چون مومنان می‌بینند میگویند اینها گمراهان اند که
بر دین محمد و دین وی میروند عبد الله عباس گفت که ایشان منافقان قریش بودند انگاه خداوند
فرمود که این ساعت که فرستاده‌اند تا حافظ و نگاه‌بان شما یعنی مومنان باشند اگر هر یکی از ایشان
نگاه خویش نخواهند باشند ایشانرا نیکو باشد آری آن روز چنین کردند که مجرمان فرو بدین مقام رسیدند
و بعذاب دوزخ گرفتار شدند و مومنان از حالت ایشان بخندند وقتی که بر تختها نشسته باشند و نگرند چنانکه
در جنات که خداوند خواهد که در شادی اهل بهشت بیفزاید چون ایشان در بهشت بر تختها مرصع از
زر و سیم قرار گیرند و اهل دوزخ در دوزخ باشند بفرماید تا دری از دوزخ در بهشت گشایند کافران
چون بر بهشت ناختن گیرند و افتند و می‌خیزند تا آنرا در بندند چون خواهند که در بهشت روند آنرا در

بشارت دهند و اجابت نا ایشه کرده شد مومنان در آن حال آن شاد و بخنده اند انکه گفت قل تربت
الکفار هیچ پاداش داده اند کافران را بآنچه بکرده اند از کفر و معاصی و بیا چنین داده اند صورت استفهام است
و مراد تقریر سورة انشقت مکیست بیست و سه آیت از رسول خدای روایت
است که هر که این سوره بخواند لعین باشد از آنکه نامه اعمال وی از پشت وی بدو دهند الجیم اصل ن

بسم الله الرحمن الرحیم

اذا السماء انشقت واذنت لربها وحقت واذا الارض مدت والقت ما فیها وتخلت واذنت لربها وحقت
یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه

حق تعالی وصف قیامت می کند و از آثار و علامات و چیزهای که بدید می آید چون آسمان شکافته گردد و گوش بفرمان خدای تعالی دارد و هر چه فرمایه و سخن خدای را حق باشد بنزدیک بنده مطیع که گوش بر خداوند خویش کند و طاعت وی کند و بر او راست مر آسمان را که منقاد امر خدای تعالی باشد مر آنکه مخلوق و آفریده وی است و چون زمین را بکشند کشیده تا ادیم عکاظی و فراخ کرده اند که هر اندر وی نهند بر آن زمین مردمان اندازه بقدر آنچه در وی است و زمین که از سرگاه و گنجها خالی شود چنانکه هیچ در باطن وی نماند و حق تعالی است که می گوید اذا زلزلت الساعة زلزالها واخرجت الارض اثقالها و گفته اند چون نشانهای قیامت ظاهر گردد از زمین آنچه در وی باشد بیندازد از بارها و جگرهای خویش ظاهر گردانید و در مثل این ظلم و قتل کرده ام امروز عذاب بکنم ساری گوید بر این و ماند این مراد است بر این که بر وی و جا کنند و زمین فرمان خدای را گوش دارد و مطیع و منقاد شود و بر او راست زمین را طاعت خدای داشتن و فرمان وی کردن تا بدین وقت و زمان آدم برسد آنچه کرده باشد و به بیند جزای آنچه کرده باشد و معتقد داشته باشد آنگاه حق تعالی خطاب کرده آدمی را و گفت ای آدمی تو کوشانند و رنجانند و فنا خود را طلب کن و روزی تا رسیده بخدای تعالی و قطع شود چنانکه اثر آن در تو ظاهر شود و اصل کدح رنجی است که اثر آن ظاهر باشد چنانکه رسول خدای گفت هر که سوال کند مستغنی و از سوال کرده سوال آن روز قیامت در روی و خراشیده گیا باشد و حالا وی همچنان است تا زنده است همیشه و طلب بقدر خود کند یا دیب و بیخ الدم و اسقام و مصایب است و چون مرگ و ترسی کند و گفته اند که مستی است که آدمی چون کشتی سخت بتو خواهد رسید و در آمده و رسیده تو آب خدای تعالی که و احوال او و آنچه بعد از مرگ است از مقامات و قرینه و بآن اعمال و اجزای نیکو و بدی

تحاهد بره

تحاهد بره ثم تعرض فاما من اوتی کتابه بیمینه فسوف یحاسب
حسابا یسیرا وینقلب الی اهله مسرورا واما من اوتی
کتابه وراء ظهره فسوف یدعوا ثبورا ویصلی سعیرا انه
کان فی اهله مسرورا انه ظن ان لن یحور بلی ان ربه
کان به بصیرا آنگاه بسبیل وعظ و زجر و ترغیب و ترهیب که حال مومنان و کافران گرد تا مرهمات
هر دو طرف ترغیب و ترهیب کرده باشد تا لطف کامله باشد گفت پس از آنکه آدمیان بخدای رسند
یعنی پس از ثواب و عقاب خدای تعالی بر وی گرد باشند اما آنکس که نامه اعمال وی بدست راست دهند
علامت رضا و ثنا آن باشد که روز حساب حساب وی آسان کنند و با اهل خود و منزلت خود رود از پشت
نزد یک حوریان و ولدان و خادمان و خویشان وی و فرزندان وی که پیش از وی رفته باشند خرم و شاد آن گشته یا
رسول الله تو گفتی من بحساب بعذاب هر که حساب کنند عذاب کنند و اینجا حساب آسان است و عذاب نیست
رسول صلعم گفت آن حساب نیست عرضه است بر حساب من یوقش فی الحساب عذاب هر که در حساب با او
ناقشه کنند و بر او عذاب کنند آنگاه گفت و اما من اوتی کتابه اما آنکس که نامه اعمال وی از پس پشت بدو دهند
بدان آنکه دست راست وی باگردن بسته باشند و دست چپ وی با پس پشتش بود از پس پشتش نامه دو دست
وی نهند بجا هد گفت دست چپش از پس پشتش بیرون آرند و نامه بدو دهند پس او زود بود که بشود
چنانکه ویکی بیند و اولاد و واهلگاه و سوخته شود باقرب سوختنی همیشه این جزا بود و برای آن
که در میان اهل خود در دنیا شاد مانه و خرم بود شادی دنیا نعم و نعمت آخرت باشد لا یفرح ان الله لا یحب
الفرحین شادان مباش اند و هیچ مباش ان الله لا یحب کل قلب حزین خدای تعالی هر دو آن و هیچ زاد دوست
پس هر که امروز متابعت نفس کند و از پی شهوات و لذات دنیا رود و از مغیب شیطان و هوا نفس رود
منع دفتر و هوا نفس بر وی کند و مخالفت حضرت بی نیاز کند راه و آرزو و طلبیده گرد دنیا آنان
کند پشت بر طاعت خدای و روزه و نماز کند و نامه اعمال باز کند نامه سیاه بنده صحیفه گناه بنده
دست خود را از شاخ معصیت کوتاه بنده حال خود تباه بنده اعضا و جوارح خود را بر افعال و اعمال خود گواه
بنده در پیش آتشی و جهانی نه که فرا راه بنده معصیت چون کوه و طاعت چون کاه بنده خود را در زندان
و سیاه چاه بنده و دیگر از فرا فراز سنه فرو چاه بنده بعضی را بر سر دولت شاه بنده بعضی را
مضیق محنت با اندوه آه بنده هر گویند که لا اله الا الله بنده در آتش دوزخ با دود و شور باشد و محروم از
از بهشت و حور و قصور باشد و از رحمت خدای دور باشد و از برخ و عذاب دوزخ مجهول باشد جمله از شرح

بی نور باشد از ترس یکان حضرت دوریاشد را آنکه دهد نیا از روز قیامت وجزای خیر دهد باشد
وچون کان کرد کان برد وبا خود فرا نماند وگفته که هر کس دیر با خدای وعقاب وعقاب وی رجوع وبازگشتی
نخواهد برد وخدای تعالی باعمال وافعال وی بنا وداناست شعر آن نه جنایت که وی بنده اراده
زان پیشتر است که کان وی اراده اورا با خدای رجوع وبازگشت خواهد بود وخدای تعالی از کار وی آگاه است
بسبب آنچه کرده باشد جزا یابد قوله تعالی فَلَا أُقْسِمُ بِالشَّفَقِ وَاللَّيْلِ
وَمَا وَسَقَ وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ فَمَا لَهُمْ
لَا يُؤْمِنُونَ حق تعالی میگوید که هر آینه سوگند میخورم بشفق واین سرخی باشد که بعد از آفتاب باقیست
چون آفتاب فرو شود وبرای اصحاب ما وبیشتر اهل علم از اصحاب وتابعین وفقها چون شافعی ومالک
واوزاعی وابو یوسف فرو شدن شفق آخر وقت نماز شام باشد واول وقت نماز خفتن ومذهب
ابو حنیفه آنست که شفق سپیدی باشد وقول عمر ابن عبد العزیز نیست وشواهد لغت واشعار عرب
دلیل بر مذهب اول است فراء از عرب شنیده که جامه سرخ را ثوب مشفق گوید وقال الله تعالی لحمر الشفق
وبعضی از علما گفته بیاض فرو نشده غلیل احمد گفت رضاء اسکندر شنیدم در وقت غیب بیاض
را دیدم که از این افق بآن افق میرفت وفرو شده بجاهد گفت مراد بشفق در آیه هر روز است
بیاض آنست که در مقابله وی گفت واللیل بحق شب وآنچه گرد از آنچه منتشر گردد در روز از حیوانات که با
گشته باشد بر روز بجهت آنکه مجتمع شود وقتی که گرد شود در شب چهارپا هم باین سوگند که شما ای مکلفان
بر نشینید وترکب کردید حالی بعد از حالی ودرجه پس از درجه یعنی رفیع تر از بعضی واین حالات و
طبقات مرکب وآنچه از پس وی باشد از مقامات ومنازل قیامت که در وقتی بمیرانند ودر وقتی
عرض کنند ودر وقتی حساب کنند ودر وقتی سوال کنند ودر وقتی بمیرانند ودر وقتی بهشت یا دوزخ
بر نشینند گفت این حالات یکبار عدم ویکبار رجوع ودیگر بار مرگ ودیگر بار حیوة ودیگر بار مرگ
دیگر بار بعث ونشور وحکما گفته اند از آن وقت که آدمی نطفه باشد تا آن وقت
که بمیرد او را سی وهفت حال در اول نطفه دوم علقه سیم مضغه آنگاه استخوان آنگاه گوشت بر وی پوشیده
شود آنگاه چنین گویند ویرا وچون ولادت شود ویرا گویند چون شیر خورد رضیع خوانند چون از شیر
باز گشت فطیم گویند چون مستر شود گوده گویند چون بزرگ یافع گویند چون بر نشو ناشی گویند چون تمام
بالیده شود مترعرع گویند چون بحد رسد یک شود مراهق گویند چون بحلم رسد محتلم گویند آنگاه یافع گویند
چون شارب بر کند طاکر گویند بعد از آن چون ریش بر آرد ملتحی گویند مجمین تا آنگاه که بمیرد وبعضی مدت

حال کرده

حال کرده وهر که امروز بر حالتی باشد وفردا بر حالتی باید که بداند که تدبیر بدست بنده نیست بدست قادر و
حکیم آنگاه حق تعالی گفت چیست ایشان را که باز میگردند از آن وبر قرائت عاصم بفتح یا خطاب باشد
واین قرائت عمر خطاب وعبد الله مسعود وعبد الله بن عباس است واین خطابیست بپیغمبر ما ومعنی این باشد
که تو ای محمد رو بکنی بر طبقات آسمان طبقی از پس طبقی یعنی در وقت معراج از آسمان هفتم روایت که این
معنی که بر نشینید شما ومرتکب کرده بدست ودر قرائت بیشتر ناس قوله تعالی وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ
الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُكَذِّبُونَ وَاللَّهُ أَعْلَمُ
بِمَا يُوعُونَ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ وتوبیخ کافرانست که باین همه آیات
وحجتها ایمان نمیآرند وچون قرآن بر ایشان بخوانند سجده نمیکنند وجزاست که رسول را بخواند و
اسجد واقترب وآنانکه با وی بودند همه سجده کردند وقریش از بامداد بر ایشان دست زدند وصفیر
میکردند خدای تعالی این آیه فرستاد وایشان را سرزنش کرد وگفت چیست ایشان را که قرآن بر ایشان میخوانند
سجده نمیکنند آنگاه گفت ایشان کافرانند تکذیب میکنند وبدروغ میدارند این قرآن را وخدای تعالی عالمتر
بآنچه ایشان در دل دارند از کفر وجحد وبغی وآنچه جمع میکنند از اعمال نیک وبد پس قرار میدهد بشارت دهنده
ایشان را بعذابی دردناک مگر آنانکه گرویده اند وکردار نیکو کرده اند آنانکه ایمان میآرند وعمل صالح کنند
بشارت وی بخلاف این باشد ایشان را مزدی وثوابی باشد هرگز منقطع نشود ومنقطع نشود
سورة البروج مکیة بیست ودو آیت از رسول صلعم روایت که هر که این سوره
بخواند بعدد آن ده بنده آزاد کرده باشد وبنویسد وبیاد بیاموزد وبیاد بیاموزد وبیاد کند وبیاد کند
وبدرجه بسم الله الرحمن الرحيم
وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ
قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ النَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ إِذْ هُمْ
عَلَيْهَا قُعُودٌ وَهُمْ عَلَى مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ
حق سبحانه وتعالی قسم یاد کرده است بآسمانی که خداوند بروجات وآن دوازده برج است
حمل • ثور • جوزا • سرطان • اسد • سنبله • میزان • عقرب •
قوس • جدی • دلو • حوت یعنی بحرمت آسمان که خداوند برج است
وبحق روزی که موعود است خلقان را بآن وعده داده اند وآن روز قیامت است وبحق شاهدی یعنی رسول

لقوله تعالى انا ارسلناك شاهدا ومبشرا ونذيرا وسلم روز قيامت كواه باشد بر جمله خلايق وبحق
مشهود يعنى روز قيامت لقوله تعالى ذلك يوم مجموع له الناس وذلك يوم مشهود راوى خبر كويد كه پيغمبر
صلعم شام مردى را ديدم پشت بآن نهاده از رسول خدا حديث كرد از وى پرسيدم كه شاهد ومشهود
چيست كفت شاهد روز آدينه است ومشهود روز عرفه انا بجا بكذشتم كوكى را ديدم با روى چون ماه
از رسول حديث كرد از وى پرسيدم كفت شاهد روز آدينه است ومشهود روز عيد نحر است لقوله
ذلك يوم مشهود عكرمه كفت شاهد فرشته ايست كه بر بنى آدم كواه است لقوله وجاءت كل
نفس معها سائق وشهيد ومشهود روز قيامت ابو مالك كفت عليهم شهيد اما دست وپاى ايشان وكفته
اند شاهد حجر الاسود است ومشهود حاجيان چنانكه در خبر است كه حجر الاسود بزبان فصيح روز قيامت
كواهى دهد كسانى را كه بوى رسيده باشد وبدين اقوال بسيار است حق تعالى ما را بدين سوكند هاى كه قرآن
قرين بصوفى اند ودر اية خدمت حق اند بآنچه كرده اند باسوختكان از انواع عذاب تا ايشان از اسلام ايمان
باز آرند وبكرده اند چنانكه كفت بصوفى اند وبلعنت كرده كسانى را كه كار وى بساحرى بنظام ميداشتى كه
خداوند تعالى وى را ايشان را در آتش مى ناختند تا از ايمان بر كردند وكافر شوند وقصه
اين آنست كه صهيب از رسول صلعم روايت كرد كه وى كفت در امت سلف پادشاهى بود وساحرى
وى يوفس ذو نواس وى ساحرى بود چون ساحر پير شد پادشاه را كفت من پير شده ام كودكى را پيش من فرست
تا وى را سحر آموزم تا قايم مقام من باشد پادشاه غلامى را پيش وى فرستاد غلام برفت وحديث وى
شنيد وسخن آن سيل نمى كرد در راه وى راهبى بود مردم از وى علم مى آموختند آن غلام بكه وى را پيش فرست
وسخن وى بشنيد دانست عظيم بود سيل كه هر روز مى آمد وحديث وى شنيد تا دين وى كرفت وپادشاه
بر وى هيچ اثر علم بحر نديد تا اتفاق چنان افتاد كه رفتن وى بيرون در راه خلقى عظيم ديد كفت چون بود
كفته اند عظيم در راهست وهيچكس نميتواند كذشت كفت امروز بخبر كنم كار راهب را وكار ساحر را
تا خود بر حق كيست انكاه سنكى برگرفت ودر وى نهاد وكفت بار خدايا اكر دين راهب حق است
اين مار را بدست من كشته كردان واكر ساحر حق است كار او را پيدا كن وسنك بينداخت ومار را
بكشت مردم شناكردند وبكفتند اين بيامد راهب را خبر داد راهب كفت اى غلام ترا ايشانست
باد كه كار تو بجايى رسيده وترا ذكر بديد آيد وليكن ترا ابتلا كنند بايد كه بر آن بلا صبر كنى واكر ترا كويند
كه اين دين از كه آموختى مرا بدست بآن مده كار غلام بجايى رسيده كه مستجاب الدعوه كشت مردم از
اطراف بنزديك وى آمدند وى دعا ميكرد اجابت مى افتاد آن ملك را نديم بود تا پنجاه از خويشتن بر خواست

پيش وى آمد وى را كفت اكر مرا شفا دهى وچشم من نيكو كنى ترا مالى عظيم بدهم كفت من كسى را شفا نتوانم داد شفا
خداى تعالى دهد اكر بخداى ايمان آرى من دعا كنم تا خداى تعالى شفا دهد مرد ايمان آورد وى دعا كرد خداى تعالى
اجابت كرد چشم وى درست شد وبينا كشت روز ديكر پيش ملك آمد وملك وى را كفت چشم تو كه درست
كرد كفت خداى كفت ترا خداى هست جز از من كفت آرى خداى من وخداى همه جهانيانست كفت اين سخن از كه شنيدى
كفت ترا بآن چكار وبا عذابها سخت كرد تا بكفت كه از آن غلام شنيدم كه تو وى را ساحرى مى آموختى
غلام را حاضر كرد كفت كار تو بجايى رسيده كه چشم نابينا بينا مى كردانى انكاه ميكويد من نميكنم خداى تعالى مى
كند ترا اين كه كفت اى ملك ترا با اين حكايت چكار است وى را عذاب ميكرد تا انكاه كه بكفت كه فلان
راهب را بياوردند وكفتند از دين بركرد كفت نه بركردم بفرمود تا ارهٔ بر سر وى نهادند وبدو نيم كردند
انكاه نديم را بياوردند وكفتند بركرد كفت نه بركردم او را بدو نيم كردند انكاه غلام را بياوردند وكفتند بركرد كفت
نه بركردم بفرمود تا فرمود كه وى را بفلان سر كوه برد وبكويند از دين بركرد اكر نه بركرد از كوه بزيند از زيرين
غلام را بسر كوه بردند وكفتند بركرد كفت نه بركردم خواستند تا از كوه بزيند از زيرين بكفت اللهم اكفنيهم
بما شئت اى خدايا ترا ايشان از من كفايت كن وچنان زلزله بر آمد وايشان همه هلاك شدند غلام باز آمد ملك را خبر
دادند از حال غلام را بدست جماعتى ديكر باز داد وكفت وى را بيابان دريا بر كه اكر از دين بركردد
در دريا اش اندازيد وى را بيابان دريا بردند كفتند بركرد كفت نه بركردم خواستند كه بدريا اش افكنند
كفت بار خدايا ترا ايشان از من كفايت كن بادى در آمد وكشتى غرق شد وى بسلامت بآب برفت ملك را
خبر كردند كفت چه كرد ايشان اكر با تو بودند غلام كفت خداى تعالى دفع شر ايشان كرد پادشاه ديكر غلام را بخواند
غلام كفت خواهى كه من فراتو آموزم كه تو مرا چكونه توانى كشتن كفت خواهم كفت روزى كه خواهى كه مرا بكشى
هر مردمان را بصحرا بر دو جمع كن وبلند بزن وسر را بر دار كن وتيرى در كمان نه وبكو بسم الله رب الغلام كه من بنام
خداى من مرا نتوان كشت وتيرى بزن كمانكه پادشاه چنان كرد تيرى بينداخت وكفت بسم الله رب
الغلام تير بر سر وى غلام آمد غلام دست بر آورد وبر روى نهاد وجان بداد مردم كه آن بديدند همه دين پادشاه
بركشتند وكفتند آنرا رب الغلام وغلام بديد پادشاه كفت آه از اقدام آنچه مى ترسيدم چون مردم به
يكبار دين غلام كرفتند پادشاه ايشان را بدين كرد ايشان بركشتند بفرمود تا بسر راهها خندقها بكندند وآتش
در آنجا افكندند ومردم را بآن نزديك سيكردند هيچكس بركشت همه را آتش افكندند تا آخر زنى را بيارد
با كودكى طفل زن باز پس سيكريخت كودك آواز داد وكفت يا اماه اصبرى فانك على الحق اى مادر صبر كن كه
تو بر حق زن بجست وخويشتن را در آتش افكند هلاك كشت چند كس پيش از وقت سخن كفته كه

یوسف و اشطه دختر فرعون و عیسی و یحیی و صاحب جریج و صاحب الاخدود و سیبویه گفت
روزی بنزدیک عمر خطاب ذکر این غلام میرفت یکی از جملهٔ حاضران گفت من این غلام را دیدم دست بر آن
بجراحت نهاده هر دو دست و بگرفتی دست و با انجا رفتی مسائل گفت اخدود سر بود یکی بنجران
یمن و آنرا یوسف فواس بود و سبب آن بود که مردی ترسا بزمین نجران آمده و ایشانرا بدین عیسی دعوت
کرد اجابت کردند و فواس بیرون رفت لشکری از حمیر برگرفت و آنجا رفت و آن مردم را مخیر کرد
میان سوختن و جهود شدن ایشان جهود را اختیار کردند خندقها بکندند و بیک روز ده هزار مرد را بسوخت
و یکی بشام بود و آنرا ایلیا جوس را بود سیم بپارس بخت النصر را بود حق تعالی ایشانرا لعنت کرد و نفرین
کرد کشته باد بلعنت خداوند آن اخدود و نشکافتند خدا در زیر شکل آتش افروخته و دود قوی که ایشان بر کنار
آن نشکافتند و کو هافشته بودند و آن مومنانرا بسوخته و ایشان با آنچه میکردند با آن مومنان از سوختن
گواه بودند نزدیک ملک گواهی دهند یکی بر آنکه هیچکدام در سوختن تقصیر نکرده است قوله تعالی
وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ الَّذِي لَهُ
مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ إِنَّ الَّذِينَ
فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابُ
جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ این مومنانرا بنزدیک این کافران هیچ چیز نبود که مستحق عذاب
شوند و چون ایشان هیچ بدی نکرده بودند این انتقام و کینه ایشان بدان آن کشیده شد که ایشان بخدای گرویده
آنست که بدین ایمان آورده و بجا دست و کشته ایمان آورده بودند خدای تعالی غایب و قاهر است کسی را
قهر نتواند کرد عزیز است ملک بود که نیاید بسنده بود و ستوده و مستحق مدح و حمد و شکر است خدای
که ملک آسمان و زمین و بر است و بر همه چیزها گواه است و بر همه چیزها آگاه است هیچ چیز از وی فرو نشود
و غایب نگردد بدرستی و حقیقت که آنکسانی که بسوختند مردان مومن و زنان مومنه از مردان و زنان و آنکه
توبه نکردند ایشانرا است عذاب دوزخ از بهر کفر و عذاب آتش سوزنده عذاب دوزخ از بهر کفر و عذاب
آتش سوزنده از بهر سوختن ایشان مومنانرا و این آتشی دیگر باشد در دوزخ و مظهر و منزل کفران اول و گفته اند
دوزخ در آخرت و عذاب حریق در دنیا چنانکه روایت کرده اند که آن آتش بر ایشان گردید و همه سوخته شدند
این در دنیا بود و در آخرت باشد ایشانرا آنچه باشد حذیفه گفت از رسول شنیدم که گفت با حذیفه

در دوزخ

در دوزخ شیران اند از آتش و سباع از آتش و حشرات و کلوبها از آتش خدای تعالی فرشتگانرا فرستد
تا بآن کلوبها اهل دوزخ را بکشند و بآن حشرات پاره پاره کنند و بجوده آن سباع بکشند هر که
عضوی بخورند خدای تعالی عضوی دیگر بیافریند و روایت کرده اند که مراد بآیهٔ الذین فتنوا المومنین والمومنات اهل مکه
باشند از قریش که مومنانرا میرنجانیدند خدای تعالی ایشانرا فرمود و گفت ایشانرا دو عذاب باشد
در آخرت یکی بسبب کفر و دوم بجهت ایشان مومنانرا آنگاه ذکر ایشان کرد و گفت بدرستی و حقیقت که آنانکه
ایمان آورده اند و عمل صالح کرده اند و بر بلا و محنت کافران صبر کرده اند ایشانرا بهشتها باشد که در زیر درختان جویهای
آب روان بود و آن طفر بزرگ است مومنانرا و فوز خوشگوار قوله تعالی إِنَّ بَطْشَ
رَبِّكَ لَشَدِيدٌ إِنَّهُ هُوَ يُبْدِئُ وَيُعِيدُ وَهُوَ الْغَفُورُ
الْوَدُودُ ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ هَلْ أَتَاكَ
حَدِيثُ الْجُنُودِ فِرْعَوْنَ وَثَمُودَ بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ
وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ فِي لَوْحٍ
مَحْفُوظٍ تهدید است مر کافرانرا و جبر است بگرفتن خدای ایشانرا فرمود ای محمد بدرستی که گرفتن
خدای ایشانرا سخت خواهد بود هم در دنیا و هم در آخرت و چگونه خدای تعالی سخت گیر نباشد که او است آنکه
خدای که ایشانرا بیافرید اول بار و بیافریند و زنده کرده اند دیگر بار ایشانرا در قیامت و او است چون شکر
نعمت و ایمان کننده و اعاده و تکذیب کننده بگیرد ایشانرا گرفتنی سخت با کافران است و او است
و با مومنان و مطیعان مهربان و او است آن خدای که آمرزنده گناهان است و دوست دارنده
مطیعان خداوند عرش بزرگ است و بزرگی عرش تا بدانجاست که وهب بن منبه گفت که سطبر زمین که با ما هم
باشند سلسله است و زیر آن زمین بحر است با هفت سلسله و بحر محیط تا بن بحر هفتم زمین
و جنب آسمان دنیا چون حلقه است در بیابانی و آسمان دنیا و جنب آسمان دوم چون حلقه در بیابانی و جنب آسمان
هفتم و هفت آسمان و هفت زمین و جنب کرسی چون حلقه در بیابانی و این همه جنب عرش چون حلقه باشد
در بیابانی و خدای عرش بزرگ است بگذاشته خواهد و گرد بر گرد اعتراض رسد آنچه گفته بر وفق
صواب و حکمت باشد آنگاه خطاب کرد رسول را و گفت هیچ آمد بتو یعنی بتو رسید و ترا معلوم شد خبر و قصه
لشکرهای است سقیفه از فرعون و قوم ثمود که می دانند تکذیب کردند و قوم ثمود که پیغمبر خود صالح را دروغ داشتند
و با ولیاء نیاورده اند تا رسید بایشان عذاب آنچه ترا معلوم است و کافران عهد خود را از آن چیزها داده
که ایشانرا که این چیزها نشنوند و از مثل این عذاب نمی ترسند آنگاه گفت نه این جماعت کافران

که حاضر نه عهد توانند کرد یعنی توانند ترا و کتاب ترا و پیغمبر ترا و خدای تعالی از بیرون ایشان عالم است
باحوال ایشان و قادر است بر عقاب ایشان و چگونه قدرت دارند از پیش و نتوانند که بگریزند و از دست
و نتوانند جستن نه این قرآن که ایشان آنرا تکذیب میکنند قرآنی است شریف و بزرگوار بزرگ قدر
و بسیار چیزها در لوح نوشته فرشتگان آنرا نگاه میدارند از عبث و باطل پاک کرده که بر لوح محفوظ
نوشته است لا اله الا الله وحده و دین اسلام و محمد عبده و رسوله خدای کیست و دین او اسلام است
و محمد بنده و رسول وی است هر که بخدای تعالی ایمان آرد و وعده وی راست داند ثابت و وی تغیر است
و دگر و یا در شب برد و دریا و حیات از دیده طوش چند اند است که از آسمان تا زمین و عرش
از شرق تا مغرب و کنارها و دریا از مروارید و یاقوت است و قلم اول نور است و اصل و در کنار فرشته است
که دریا ما طریق گویند و آن لوح محفوظ است از شیاطین و خدای تعالی را سیصد و شصت نظرات در شبانه
روز که در این نظرها احیا و اماتت کند و اعزاز و اذلال کند مسائل این لوح بر جانب
راست عرش است سوره الطارق مکیست و ثمانیه آیات رسول خدای گفت هر که این
سوره بخواند او را بعدد هر ستاره که بر آسمان است ده حسنه بنویسند او را بتعداد وجود

بسم الله الرحمن الرحیم

والسماء والطارق وما ادریک ما الطارق النجم الثاقب
ان کل نفس لما علیها حافظ فلینظر الانسان مم خلق
خلق من ماء دافق یخرج من بین الصلب والترائب
انه علی رجعه لقادر

ابن عاصم روایت کرده از پدرش که وی گفت رسول خدای را دیدم
که در شریعه بنی غفار نماز میکرد و این سوره میخواند من یاد گرفتم بجا آوردن بی تصحیف بکذشتم و قومی
از قریش در میان ایشان بودند مرا گفتند از چه شیفته این سوره بخواندم شتافان گفتند ما را خبر میدهی
که این حق است قریبان گفته ما صاحب خود را بیان شما شاییم اگر راستی که وی حق است ما تابعیت
کرده می خداوند سوگند خورد بآسمان و بستاره که آنرا طارق خوانند گفت بحق آسمان و بحرمت ستاره که در شب
پیدا شود و هر چه در شب آید آنرا طارق خوانند و حواد ث را طارق خوانند چنانکه شاعر گوید شعر

لا مرحبا بسهیل طاب اوله ۰ فربما خر بسهیل اهل اندار ۰ یا راقد اللیل مسرورا باوله ۰ ان الحوادث قد یطرقن اسحارا

بعضی مفسران گفته سوگند آیه آیه آن بود که بکرد تا ابو طالب با رسول خدای تا آن وی خبر و ستاره
از آسمان بیفتاد و هر چه اخبار و بازگشت ابو طالب ترسید گفت او فرزند این چیست گفت

ستاره

ستاره ایست که از آسمان بیفتاد و این آیت ستارها بات خدای تعالی آنکه خدای تعالی این سوره بفرستاد و
ما ادریک ما الطارق و تو چه دانی ای محمد که طارق چه باشد آنکه بیان کرد که طارق ستاره ایست درخشنده
که تاریکی سوراخ کند و آن در بگذرد و عالم را روشن کرده اند بدو چیم کنند شیاطین را که بر شیاطین آید سوراخ کند
و بسوزد و یا گفته که این ستاره پروین است و بعضی النجم را پروین خوانند دیگران گفته نجم است که از
آسمان هفتم تا بعد عبادت مبارکست که این ستاره چون ستارگان دیگر جای خود بگردانند از آسمان خود فرود آید و با
ایشان باشد و چون رفته باشد با جای خود شود پس او طارق باشد و آمدن و شدن خداوند سوگند خورد بچنین سوگند
که نیست هیچ تنی الا که بر وی نگاه بانان است از فرشتگان که عمل وی بر وی نگاه میدارند و آنچه میکند از خیر و شر
پس وی نویسند بملکوت این حافظ خدای باشد که رقیب و نگاه بان وی است ابو امامه از رسول خدای روایت
کرده که خدای تعالی را بر هر آدمی صد و شصت فرشته موکل است که آفات آن وی دفع میکنند از آن جمله هفت فرشته
بچشم موکل اند آفات و شیاطین از وی چنان می رانند که یکی از ما مگس را از انگبین میراند که اگر یکی از حفظ
خود فرو گذارند شیاطین بر وی بر آیند آنکه خدای تعالی فرمود که آدمی بنگرد و نظر کند در آفرینش خود تا بداند که وی را
از چه آفریده اند آنکه هم او بیان کرد که وی را از آبی جهنده آفریده اند خدای تعالی رفق و دقت چنین باشد
بقوت و نکات از وی آب آفریده اند آب مرد و زن با آنکه این هر دو بر هم یکدیگر ممزوج می شود و یکی یکدیگر را این
آب بیرون می آید از پشت مرد و سینه زن از میان دو پستان و آن خدای که آدمی را از این آب بیافرید قادر است
بر اعاده وی و پس از وی صنوبر مسائل گفت قادر است که از بر بابنایی و از بنایی با پیری
با کودکی و از کودکی با طفلی و از طفلی با نطفه قوله تعالی یوم تبلی السرائر
فما له من قوة ولا ناصر والسماء ذات الرجع والارض ذات
الصدع انه لقول فصل وما هو بالهزل انهم یکیدون
کیدا واکید کیدا فمهل الکافرین امهلهم رویدا ۰ آدمی سینه
پوشیده باشد از نقاب و نبات و تیره گشته و جدا کرده اند میان نیک و بد و پاک و پلید سفیان گفت
مراد بسرایر خبایای امانات است از نماز و روزه و غسل جنابت و وضو اگر مرد گوید روزه دارم یا نماز کردم و غسل
طهارت کردم و نکرده باشد گرفته اند بی خدای تعالی دلیل این تاویل حدیث عبد الله است از رسول
روایت کرده که سه چیز است که هر که بر آن محافظت کند دوست خدای باشد نماز و روزه و غسل جنابت و آن روز
که آدمی را حسب کنند و باز آفریده و سرایر و ضمایر وی بر همه آن کشف شده و بر هر چه کرده باشد
جزا دهند و یا فوق و یا دون باشد که وی را پاداش کند و عذاب از وی باز دارد آنکه خدای تعالی سوگند خورد

وقت بحق آسمان خداوند باران که یکبار بیارد و یکبار باز ایستد و انگاه دایستد و بیارد و شاید که مراد
بماء این باشد و بعرب اسما خوانند بسبب سحابت و بحق زمین که خداوند شکافت یعنی شکافتن شود
نباتات و درختان و جویهای آب روان که این قرآن کتابیست جدا کننده میان حق و باطل و حرام
و حلال نیست سخن او سخن هزل و جدا سخن او آنست که در وی با حلالست و تعظیم باشد خواندن
و شنودن و باید که چنان دانند که خداوند با بد خطاب میکند امر و نهی و وعد و وعید از خداوند می شنود
چون بآیت وعید رسد باید که تضرع کند و امید دارد که از اهل آن باشد و چون بوعید رسد پناه با خدای جوید
از آنکه اهل آن باشد انگاه رسول را خبر کرد که این مشرکان و کافران کید میکنند و بدی میکنند با تو و
مومنان بکروهی رسانند و نیز کید میکنیم بانکه تفضل بر ایشان و مهلت ایشان میکنیم و مهلت ایشان دهیم و فرا
میکنیم ایشان را تا کامی بگیریم ایشان را تو نیز مهلت ده ایشان را بر ایشان نفرین مکن بهلاکت و تعجیل مکن و
راضی باش بتدبیر من و ایشان را تا من نیز ایشان را مهلت دهم و فرا گذارم زمانی اندک یعنی تا روزگار بدار انگاه
بدست مسلمانان ایشان را هلاک کنم

سورة الاعلى مكية نوزده آيتست

رسول خدا گفت هر که این سوره بخواند خدا بعدد هر حرفی که بر ابرهیم و موسی و محمد فرود آمده است و حسنه
بنویسد با ایشان نیز و گفت رسول خدا این سوره دوست داشتی و گفتی او کسی که سبحان ربی الاعلی گفت
میکائیل بود رسول خدا گفت که جبرئیل گفت ثواب گوینده این تسبیح در نهان و غیر او در تازه حسنات
وی از عرش و کرسی و کوهها و دریاها و چون بنده که بگوید سبحان ربی الاعلی خداوند گوید راست گفت
بنده من انا اعلی فوق کل شیء گواه باشید ای فرشتگان که من و دریا بیامرزیدم و بهشت گرامیت کردم
و چون میکائیل زیارت وی کند هر روزی و روز قیامت و دیا بر بخوشی گیرد و پیش خداوند آرد و
گوید با خدایا در حق او شفاعت من قبول کن خداوند قبول کند و گوید دیا بهشت بر هر که این سوره
رسول خدا بخواند و گفتی سبحان ربی الاعلی و بجد چون آیه فسبح باسم ربک العظیم آمد گفت این در رکوع
میکنید و چون این آیه سبح اسم ربک الاعلی گفت در سجود گوید سبحان ربی الاعلی و بجد

بسم الله الرحمن الرحيم

سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى ۝ وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى ۝
وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى ۝ فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَى ۝ سبحانه وتعالی در کرده است
تسبیح وقت بگوید سبحان ربی الاعلی و منزه کرده آن خداوند خود را از آنچه لایق حضرت وی نباشد از صفات
نقص فرمود گفت معنی آیت که بنام خداوند تسبیح کن عبد اظهار کرد مراد بتسبیح نماز است

و باسم ازاست یعنی نام کن بفرمان خداوند آن خدایی که خلقها را بیافرید و راست آفرید بحسب مصلحت چنانکه
صلاح دانست محکم و متقن چنانکه دلیل کند که از آثار حکم ساخته است آن خدایی که تقدیر کرد هر چیزی
را آنچه صلاح وی در آنست پس هدایت کرد وی را نیز بوی و یا بآن چون طفل را بپستان مادر و چون مرغ را بر روزی
وی و چهارپایان را بمرتع وی سبحانه گفت مراد آنست که راه نمود هر نوع را از حیوان که با جفت خود
چگونه خلوت باید کرد تا از وی فرزند آفریند و گفته اند هدایت کرد وی را بمنافع و توفیق و قدرت
و تمکین و اباحت علت و بنیاد و آن خدایی را که گیاه را از زیر زمین آورد و بدان چهارپایان را انتفاع از او
حاصل شود و تا نظر کرده وی منافع اجل را پس انگاه که این گیاه را خاشه سیاه و زرد بیند با ول
سبز و زرد و سرخ و سپید با الوان مختلف باشد انگاه که خشک کرده از آن کرده قوله تعالی

سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنْسَى ۝ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ ۝ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى ۝ وَنُيَسِّرُكَ
لِلْيُسْرَى ۝ فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَى ۝ سَيَذَّكَّرُ مَنْ يَخْشَى ۝ وَيَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى ۝ الَّذِي
يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَى ۝ ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى ۝ فرا گذارد وی خداوند رسول خود را بیکی بدو گفته را بر ایشان مدار
دیگر وحی که باز وی فرود که قرآن بر تو خوانیم تا تو یاد گیری قرآن خوانی و فراموش نکنی و بیان آن بود
که چون جبرئیل آیتی یا سوره بر رسول خواندی چون بآخر آمدی رسول هم باز خواندی تا فراموش نکند
خداوند آیت فرستاد و دریا این کرد اینده پس از آنکه رسول هم باز خواندی و دانست که فراموش نکند الا ما
شاء الله مگر آنچه خداوند خواست که از حفظ ببرد و بحکم آنرا و تلاوت آنرا رفع کند چنانکه گفت ما ننسخ
من آیة او ننسها نأت بخیر منها او مثلها الم تعلم پس ترا فراموش کند آن آیت و دیگر انا انزلناه بدرستی
که او وی را آنچه آشکارا و آنچه نهانست و بیشتر یعنی بلند خواندن قرآن با جبرئیل و آهسته
خواندن و بیشتر خود از بهر تقریر وی آن و حمل بر وی بر علوم او و بیرات ناجله آشکارا و نهانها را شامل
باشد و زود بود که ما آسان کردیم ترا راه راست و آسانی و توانگری که بهشت است توفیق دهیم بر اعمال
صالحه و نیز یعنی سهل و آسان که بآن بهشت رود یا خود یعنی بر قرآن آسان کنیم تا آنرا یاد گیری و بخلقان برسانی پس
حمد و بیان چون بر قرآن آسان کنیم وحی و پیغام شریعت و پند دهد و وعظ کرده خلقان را اگر وی منفعت
و پند سود خواهد داشت و اگر نه اعراض کن و دست بدار از وعظ ایشان و گفته اند که پیشان و
بکن آنچه ترا از بر آن فرستادیم اگر چنین نکنند که از اجابت علت ایشان کرده ایم و اباحت علت
اقتضای تذکیر میکند تا حجت بر ایشان لازم کرده که زود بود که بوعظ قوی شوند و پند گیرند انکسانی

که از خدای بترسند و تقوی کنند تا بسبب تقوی حق را بشناسند و متابع حق کردند و دور شود از
موقف و تزکیه تو آنکس که شقاوت و کفر بکمال رسیده باشد آن بدبخت کافر بخدا نام و رسول را که
سوخته شود با آتش بزرگ که آن آتش آخرت یعنی دوزخ و طبق زبانه زهر از وی که آتش و هوا از آتش
طبقات دوزخ کات دیگر بزرگتر باشد و آتش دنیا نیست با آتش آخرت خود تر باشد هر حال آن
بدبخت در دوزخ جای باشد که بخود تا از عذاب برهد و زنده شود زندگی که در او راحتی باشد ع

قد افلح من تزکی ۞ و ذکر اسم ربه فصلی ۞ بل تؤثرون
الحیوة الدنیا ۞ والآخرة خیر وابقی ۞ ان هذا
لفی الصحف الاولی ۞ صحف ابرهیم وموسی ۞ از چنین آنکس که در دنیا پاکیزه شود از گناهان لا اله الا الله و اعمال صالحه و ورع و پرهیزکاری
یافت و نظر آنکس که در دنیا پاکیزه شود از گناهان لا اله الا الله و اعمال صالحه و ورع و پرهیزکاری
قیام نماید و از آنچه خدای حرام کرده است بجنب باشد و کسب کند که طهارت کند بر ایمان و قیام خدای بر
بسا نکاه نان کند از نمازها بجا نیاورد یعنی از نماز کنند اند زکوة بدهد یعنی زکوة فطر و نام خدای بر
یعنی در راه مصلی گیرد و پس نماز کند یعنی نماز عید فطر و گفته اند که این تاویل ضعیف است بر آنکه این
سوره مکی است و در مکه فرض زکوة فطر و نماز عید نبود و جابر عبد الله انصاری گفت معنی آیت
آنست که از رسول خدا پرسیدم گفت تزکی آن باشد که ایمان آورد و بنماز و بین اقرار دهد فصلی یعنی نماز
گفت و بیخ نماز محافظت نماید آنگاه حق تعالی بر سبیل ملامت گفت که شما دنیا را بر آخرت می‌آرید و آن
بنده کانی که کنید حیوة دنیا و زندگانی دنیا را اختیار کنید بر زندگانی آخرت و آنرا زندگانی آخرت
غافل و بی خبر اند و نمیدانند که آخرت بهتر است و باقی تر و این فانی است و آن باقی راوی
خبر کرد که بنده بنزد یک عبد الله مسعود بود هم این آیه بخواند آنگاه گفت و ما اینه ما چرا دنیا بر آخرت
اختیار میکنیم گفتند بگو گفت بدانکه مانع و شهوات دنیا از مطاعم و مشارب و مناکح عاجلست و آخرت مالا
وصف کرده اند این دانسته می‌شناسیم و آنرا نمیدانیم که نمیدانیم و نمیدانیم که نمیشناسیم باقی بهتر از نقد فانی
و هر که دنیا اختیار کرد آخرت از دست بلا دوش صاحب دنیا اند آخرت آنگاه حق سبحانه و تعالی گفت ان
هذا یعنی که این معنی آنچه ذکر کرده شد در این سوره معنی او در کتابهای پیشین است و اما صحف ابراهیم
در صحف ابرهیم چند معنی پیغمبر علیهما السلام نوشته و خبر آمده است که در صحف ابرهیم نوشته است
که ینبغی للعاقل ان یکون حافظا لسانه عارفا بزمانه مقبلا علی شانه عاقلا بما یعنی که زبان خود نگاه دارد و زمانه کار
خود بشناسد و در وی بکار خود آرد و عفان گفت از رسول پرسیدم که پیغمبران چند بودند گفت

سیصد و هشت و یک و ایزی دیگر سیصد و سیزده گفتم که خدای تعالی چند کتاب فرستاده گفت صد و چهار ده از آن
بیست نام داده و پنجاه و شش وی با دریب و ادریس نگو چیزی نوشت بقلم و دو ده بابرهیم و نوزده بموسی و انجیل
بعیسی داده و زبور بداود داده و فرقان بمحمد و آن چند چیز از چهار عربی بود هود و صالح و شعیب و چیزی سوره
الغاشیة بیت و شش آیه است عبد الله بن عباس رضی الله عنهما روایت کرده که هر که این
سوره بخواند خدای تعالی او را حساب آسان کند صادق گفت هر که این سوره را بر فریضه و سنت بسیار خواند
خدای تعالی در دنیا و آخرت او را بر سنت خود باز پوشد و روز قیامت از عذاب خود ایمن کرده اند انشاء الله تعالی

بسم الله الرحمن الرحیم

هل اتیک حدیث الغاشیة ۞ وجوه یومئذ خاشعة عاملة
ناصبة ۞ تصلی نارا حامیة ۞ تسقی من عین آنیة ۞ لیس لهم طعام
الا من ضریع ۞ لا یسمن ولا یغنی من جوع ۞ خبر داد حق سبحانه و تعالی بر سبیل وعظ
و تذکیر کسی را که هیچ آمده بتو و بر تو حدیث قیامت یعنی اند بحوالی گفت حال قیامت که پیدا است
و آینده با احوال و شدائد بان پوشیده و غایب و ظاهر بر چیزها و گفته اند غاشیه آتش دوزخ است
لقوله تعالی و وجوههم النار و آن روی‌ها باشد خاشع و ترسکار ذلیل عمل کننده در دوزخ عملی که در آن بخیده
و بخوبی باشند و آن عملی کشیده از بخیه‌ها و علامات کرده شوند و کرده نمای آنها باشند و میفرماید انشاء
نار بکه حامی دوزخ می‌شوند و بچشمه سرکه شوند از آنجا فرو افتند عبد الله بن عباس گفت اینها کافران باشند
که در دنیا تکبر کرده اند و طاعت خدای نداشته و عمل صالح نکرده اند صادق گفت هر که دشمن است اگرچه بعبادت
و اجتهاد کند از اهل این آیت سیه چرکست زاهدان جهودان و نصاریان اند که خود را در دنیا رنج دارند
باعمال که پندارند که این عبادت است و نباشد بدانکه بر خلاف امر خدا باشد و روی‌های ایشان خاشع
باشد و ایشان سوخته شوند و ملازم باشند آتش را بغایت گرم که زبانه میزند و غشاوه خدای و آب
دهند ایشان را از چشمه بغایت گرم می‌رسید و قتاده گفت آبی باشد که آنرا از آن وقت باز که خدای
تعالی آنرا آفریده است و جوشانند تا روز قیامت ایشان را در دوزخ هیچ طعامی نباشد الا خاری
خشک که آنرا ضریع خوانند خاری که چون تر باشد اشتر آنرا بخورد و چون خشک شود هیچ چهارپای آنرا نخورد
این زید گفت ضریع شوک خار باشد که در دنیا آنرا بر که باشد اما در آخرت از آتش باشد این عباس
از رسول صلعم روایت کرده که ضریع در دوزخ چیزی باشد که با خاری ماند که آنرا اشتر خواره خوانند از سیر آنرا
و از دره آکنده تر و از آتش گرم تر ابو هریره گفت خدای تعالی روز قیامت روی اهل بهشت نیکو کرده اند

چون فعل ایشان در دنیا اهل دوزخ نشت کرده اند چون فعل ایشان انگاه که سنگی بر ایشان سلط کرده اند
تا چنان شوند که آن عذاب کردن ایشان آسان شود و فرا دکنند و طعام بعد سایان بسیار
ایشان را ضریع دهند ایشان فرا دخواهند ایشان را غصه دهند که هزار سال در گلو ایشان بماند فرا دکنند و آب
طلبند تا آب آنرا از گلو ایشان زایل کرد اند مدت هزار سال فرا دکنند ایشان را از چشمه آینه آب دهند
که از گرمی آن روی ایشان بریان کرده ذلک قوله یشوی الوجوه بئس الشراب وجوه بکم ایشان بریده
اعضا و اسباب باره کنند بنا نکه گفت وتقطعوا ارحامکم چون این آیه آمد مشرکان گفتند که این
نیز اشتران ما خورند و فربه شوند خدایت این آیه فرستاد لا یسمن ولا یغنی من جوع فربه نکند و
گرسنگی را کفایت نکند و آنچه گفتند در نیز گفتند که ضریع را هیچ حیوانی نخورد قوله تعالی وجوه
یومئذ ناعمة لسعیها راضیة فی جنة عالیة لا تسمع فیها لاغیة
فیها عین جاریة فیها سرر مرفوعة واکواب موضوعة
ونمارق مصفوفة وزرابی مبثوثة چون ذکر اهل دوزخ کرد و عذاب ایشان ذکر اهل
بهشت کرد و ثواب ایشان گفت و آن روز روهای باشد با نعومتی و تازگی و بهجت و نیکوئی در انواع نعیم بهشت
خوشنود و شاد از سعی و عمل که در دنیا کرده باشند چه اندر هر کرامتها و نعمتها بینند در شیء مالی و جاه
و صحت و کوشکها و بنا زدا و بلند پایه و نیز کرامت بهشت هیچ لغو و اخرام نشنوند بدان آنکه سخن اهل
بهشت همه حکمت و تسبیح باشد و تحیه و ثنای خدای تعالی و چشمهای آب روان باشد هر جایی و در هر بقعه
یکی از شیر و یکی از انگبین و یکی از آب و اینجا تخت ها باشد بر داشته و بلند کرده اینده نامومن بر آنجا
نشسته باشد از جمله نعمتها که خود تمتع می گیرد و بهره می کرد و کوزه هایی باشد و خرطوم و حرم بر کنار چشمها نهاده
هر که می خواهد بنزدیک خود یا بدیر آب و یا شتابی باشد و بر یکدیگر نهاده تا بر هر کدام که خواهد
برنشیند و پشت باز کند از و زیلو ها باشد گسترانیده و پراکنده هر جای افکنده تا هر جا که رسد
جای نشستن باشد قوله تعالی افلا ینظرون الی الابل کیف خلقت
والی السماء کیف رفعت والی الجبال کیف نصبت والی الارض
کیف سطحت فذکر انما انت مذکر لست علیهم
بمسیطر الا من تولی وکفر فیعذبه الله العذاب
الاکبر ان الینا ایابهم ثم ان علینا حسابهم خدای تعالی
وصف بهشت کرد و نعمتهای بهشت و رفعت و بلندی آن یاد کرد و سوگند کرد که بهشت سرها باشد

بغایت بلند

بغایت بلند و دراز و آن مسافت صد ساله راه باشد و کمتر و بیشتر مشرکان این را بدروغ داشتند و گفتند
اهل بهشت چگونه بدین تختها روند گفت سر فرود آرند تا نخواهند یا بر دو نهند ایشان را عجب آمد خدای تعالی
خدایم این آیه فرستاد که این عجب است نمی نگرند و نمی بینند اشتران را که چگونه آفریده اند با اجرام دارد
چنانکه نشستن و بار بردن و ساده در جایی که قایم باشد بغایت مستعد است و همگی بیت خدای تعالی و بر
رام کرده اینده است تا سر فرود آرد و تمکین کند تا برنشیند و بار بر دو نهند و نیز در دو نظر نمیکنند نظر
اعتبار تا بدانند که خدای تعالی و را چگونه عجب آفریده است و خلقت و قوی کرده اینده با این قوت
و صلابت که دارد است منقاد کردگی شود تا چنانکه خواهد و را بکرد اند چنانکه شاعر گفت شعر
وبعیر ذا صبی بکل وجه ۰ وکحمل علی الحدید ۰ واکرام ده شاخی آورد با بسته و فراز نرود
و بمعنی قیمت ها آمده است که یکروز موسی با مدین و بهای اشتری بگرفت و بر دو داشتر بر اثر و بر پرفت
تا موسی صبح فروشد شتر هم آنجا بایستاد چون مردم بر آن واقف شدند گفتند بحقا که جانوری
بدین عظیمی را مسخر چنین ضعیفی کرد اینده ۰ سائلی گفت تخصیص اشتر از بر آن کرد که عرب از اشتر
بزرگتر حیوانی ندیده بود و سر دکان ایشان خیمه با اشتر باشد و نفیس ترین و عزیز ترین مال عرب شتر باشد
و نیز در آسمان نگاه نمیکنند که چگونه بر داشته اند بی عمادی و ستونی و بکوهها نمی نگرند که چگونه بر پا کرده اند و اندر
ثابت و زمین بگسترانیده است آنرا چگونه بگسترانند تا نظر کرده ایشان در این مخلوقات ایشان بحقایق و صانع
رسانند قادر عالم تا بدانند که آنکس که بدین جمله قادر باشد هست و حشر و نشر قادر باشد پس یاد دهد ایشان را
این چیزها تا در آن نظر کنند که کار قدرت کرده تنبیه کرده ایشان است اگر ایمان نیارند تو بر ایشان مسلط نیستی که ایشان را
بجبر و قهر بر نظر کرده و ایمان آورده دارد و لیکن آنکس که پشت و کمر آورده خدای تعالی و را عذاب کند عذابی
بزرگ تر یعنی عذاب دوزخ که آن عذاب از عذاب دنیا سخت تر بود و عذاب دنیا ایشان را قطع بود و تنگی و بدبختی و کشتن
و اسیر کرده بدستی بحیثیت که بازگشتن ایشان با ما است و حساب ایشان بر ما است روز قیامت ما ایشان را
جزا بدهیم سورة الفجر مکیة سی آیت و سی و دو حرف گفت هر که این سوره بخواند روز قیامت
روز قیامت صادق باشد گفت این سوره بخواند در فرایض و نوافل که این سوره امام حسین علیه السلام است
هر که این سوره بخواند بامام حسین علیه السلام باشد و از دوزخ نجات یابد اشارات سوره فجر

بسم الله الرحمن الرحیم
والفجر ولیال عشر والشفع والوتر والیل اذا یسر هل فی ذلک
قسم لذی حجر قدیم قسم یاد کرده است و سوگند خورده بفجر و بفجر سپیده است تا شب

کرده اتفاق پیدا شده است و این پیشتر مسیح باشد یا نه که زمانی عید الاضحی گفت بحج جمعه روز عرفات
چنانکه ذکر کرده است و مراد جمعه شب است منتها که گفت مراد ذوالحجه است نیست و لیال عشره
این شبهای عشره ذوالحجه است حق سبحانه و تعالی بر شرف این ایام قسم خورده است و ایام حج است بوی
سوگند خورده است مالک روایت کرده از عمر که گفت هیچ ایام نیست که خدای تعالی دوستتر دارد که بنده در عمل کند
عمل صالح فاضلتر از این ایام نوزده هر روز از و برابر است بر روزه یکسال و قیام هر شبی از و بقیام شب قدر
رسول خدا گفته که جوانی است که در این ایام پیوسته روزه میدارد و بیا گفت چه شنیده در فضل این
ایام گفت یا رسول الله چیزی نشنیده ام جز آن نیست که این ایام حج است و حاجیان در این ایام در اعمال حج
باشند من نیز خواستم تا در این ایام در جهادی باشم گفت بشارت باد ترا که هر که از این ده روز روزه
دارد چنان باشد که صد بنده آزاد کرده باشد و صد شتر قربان کرده و هزار اسب در راه خدای وقف
کرده چون روز عرفه روزه دارد چنان بود که دو هزار حج کرده باشد و دو هزار شتر قربان کرده و دو هزار
اسب وقف کرده بر مجاهدان و دو سال روزه بنویسند و یکسال از پیش و یکسال از پس و هر که در این دهم صدقه
دهد چنان باشد که به پیغمبران داده باشد و هر که بعیادت بیماری شود چنان باشد که پیغمبران را عیادت کرده
بود و هر که از پی جنازه فرا شود چنان باشد که از پی جنازه شهیدی فرا شده باشد و هر که مؤمنی را مهمان
کند چنان باشد که رسول خدا را مهمان کرده باشد و خبر است که در اول روز نوح و ابراهیم پیغمبر بود است
و در این روز و بر خلیل خوانده در این روز توبه آدم را قبول کرده و در این روز فاطمه را علیها السلام حضرت رسول
با علی مرتضی علیه السلام داد و بروایتی دیگر ششم این ماه بود و در این روز بود که رسول صلعم سوره برائت بابی بکر داد
تا بر مشرکان خواند بمکه و عهد ایشان بینداخت و صبانان چون جبرئیل آمد و گفت خدای تعالی میگوید لا بد بها عنک الا
انت او رجل منک این سوره را کسی ادا نکند الا تو یا مردی از تو باشد علی بن ابی طالب را بفرستاد در
راه دیدار یافت و سوره از وی بستد و دیگر بار مخیر کرد در رفتن و آمدن و دیگر بار بعلی بن ابی طالب
برفت روز عرفه سوره بر ایشان خواند و عهد ایشان بینداخت در این ایام که خدای تعالی ابراهیم را بنا و خانه کعبه فرمود
و ابراهیم ناکرده و اذ بوأنا لابراهیم المکان البیت و هم در این ایام بود که ندا کرد در مردم را بحج خواندن و اذن
فی الناس بالحج و هم در این ایام بود که وی را فرمودند که فرزند قربان کن و هم در این ایام بود که فدا آمد از بهر
اسمعیل و فدا به بذبح عظیم و بدین ایام وعده موسی تمام کردند و اتمامناها بعشر فتم میقات ربه اربعین
لیلة و اضحی و الوتر و بحق شفع و وتر شفع خلقان اند و وتر خدای است که وی را
ایشان و غایت قل هو الله احد صفات و بدات جابر عبد الانصاری از رسول خدا روایت کرده که فرمود که الحج

ویال عشر

ویال عشر جمعه است و شفع روز عید است و وتر روز عرفات عبد الله بن عباس گفت شفع نماز پیشین است
و وتر نماز شام مردمان فرا گفت عبد الله زبیر گفت را دیدم بزمین مکه که میگفت یا مستر الحجاج از وی فرو گرفت یک
آمده ایدیا ضعف و قوة و پشها نخفته و در دهنها یا سوده و بنا بر که باد ابرج خود باطل کنید نظر به کنید
با چیزی که بگویید یا چیزی بگیرید یا هدی که بینید یا اهل مکه فراخ دارید بر حجاج آنچه خدای تعالی بشما فراخ کرده است
و باری کنید ایشان را با آنچه از شما باز خواهند که ایشان وفد خدای اند و حجاج خانه خدای اند و ایشان را بر شما حق است
مردی بیامد بعرفات از جانب زمزم گفت بگو تا ایاد مشرکه کدام است و شفع و وتر چیست گفت ایاد عشر ذی الحجه است
و وتر وقت هذین تعجل فی یومین فلا اثم علیه یعنی در نفر اول و من تأخر فلا اثم علیه یعنی در نفر آخر گفت
بگو تا این مرا لا اله الا الله کدام است گفت روز عید قربان است و از ائمه علیهم السلام روایتست که شفع روز
نحر است یعنی هشتم ذی الحجه و وتر روز عرفات بحق شب جفت و روز یا روز جفت و آب بحاجه
و بگو گفتند که شب جفت و ذات انکاه گفت هل فی ذلک قسم حجر است در این چیزها که کرده شده سوگند خورده
خداوند عقل را یعنی حجر و خداوند عقل این را سوگند عظیم دانند سبحانه و قسم سوگند خورده است
بحق صبح روز ولادت و بحق شبهای باقی در حجر و بحرمت روز هشتم از وی و روز نهم که عرفات است
و بحق شبهای باقی که ما این کافران و مشرکان را عذاب کنیم چنانکه کافران پیش از این عذاب کردیم و هلاک کردیم

قد تقدم اکثر کیف فعل ربک بعاد ارم ذات العماد التی
لم یخلق مثلها فی البلاد

انکار بیان حال این کافران کرد گفت قد و اینه و قد بینه که خدای
چگونه کرد با عاد که قوم هود بودند و ایشان را ارم خواندند بنام جد ایشان که عاد پسر عوص بن ارم و عوض پسر ابراهیم
و ارم پسر سام بن نوح بود و خداوند ستون بود یعنی بعمارت شهر بودند و خانهای ایشان ستون بود
یعنی چوب شتر بودند و گفته اند که ستونهای ایشان هر یکی چون ستونی بود و در بلاد هر یکی
چهار صد کز بود رسول صلعم گفت از قوم عاد مردمان بودند که چون ایشان را باقی و صحت افتاده قوت
و صلابت ایشان چنان بود که یکی بیامدی و سنگی از کوه بکندی و بر حمل و عرض آن قبیله و بیاوردی
و بر ایشان فرو گذاشتی و ایشان هلاک کردی و گفته اند ارم شهر ایشان بود و بیاراده ذات العماد خواندندی
که بناهای ایشان ستون محکم بودی و وهب بنبه روایت کرده از عبد الله قلابه که او گفت ما اشتری کم
شد بطلب اشتر که بودم در بیابانی عدن افتادم شهری دیدم در بیابان آن بیابان حصنی دیدم در بیابان حصن
شهری در این آن حصن کوشکهای بلند بنا کرده کشتم فرا رفتم آنجا که باشد که احوال اشتر بپرسم بر آن حصن
نشستم هیچکس را ندیدم و هیچ آوازی و حرکتی نشنیدم اسب را بیستم و شمشیر حمایل کردم و از در حصن در رفتم و

بنا دیدم بلند و محکم و در بر وی آویخته از زبرجد مرصع بانواع جواهر گفت مدهوش باندم و بازگردم شهر استاد و بدم
که کشتی آن ندیدم و در او کوشکها معلق بداشته بر ستونهای زبرجد و یاقوت و در جاها از زر و سیم جدید مرصع بانواع جواهر
و بر بالای کوشک غرفها و از زیر آن غرفها و بر کرانه سیم و نوی و یاقوت و در میان آن کوشک بجای خاک مشک و
زعفران بود ریخته و بجای سنگ ریزها انواع جواهر و یاقوت و زبرجد و در میان آن بوستانها ساخته و انواع درختان
میوه نشانده و میوه رسیده و جویها آب ساخته از زر و سیم و بجای ریگ مروارید و یاقوت و زبرجد و زعفران
ریخته و آن زر آب پیدا بود من گفتم تا ندانم در بنا هیچ نیست الا که آن بهشت است که خدای ما را
وعده داده از آن مشک و عنبر گویند ریخته بود ریخته مشتی بگرفتم و خواستم که تا جوهری از دو جا گفتم تو آنرا بر گشتم
و باین آمدم و با مردمان حکایت کردم گفتند فتان آن چیست آن جواهر کو آورده بودم اظهار کردم و معنی بعزیز ختم
جز هبا و سیه رسیده فرستاده و مرا بخواند و در خلوت از من پرسید سر چنانکه دیده بودم بگفتم و با او در بنا مکر فرستاده
و گفت الحمد لله بخواند از دو پرسید که اگر همه در بنا شهر هست از زر و سیم و یاقوت و انواع جواهر
بدین نیکی گفت هست و من تا جزه هم بآن نگرم که آنرا ساخت شداد عاد بجا کرده و قرآنست فی قوله تعالی
ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد معاویه گفت ما را خبر ده از این گفت بدانکه عاد اولی را که قوم هود
بودند یعنی قوم هود از فرزندان عاد اولی بودند و عاد اولی را دو پسر بود یکی را نام شداد بود و یکی شداد چون
عاد هلاک شد ایشان بپادشاهی نشستند شهر گشادند و مردم را قهر کردند چون شداد بر پادشاهی بنشست آمد با مردمان
روی زمین خود مطیع و گشته و بوسه گاه با خواند و بدان داشت کشتی تا و یا آن زر خواست که در بنا بهشتی
کند سه هزار قهرمان را بخواند با هر قهرمانی هزار استاد و نوزده با صاحب رمانه ما هر انتشت و جزه او که من
چنین و چنین بنایی بسازم هر کس را آنقدر جواهر که در خزانه اوست با یک کس را بدهد و هر از جواهر و زر
بدهد آورده تا آن قهرمانان برفتند جایی ساده راست خوش هوا اختیار کردند کاخها بکشادند بوستانها بساختند
و بنا جاها از زر بجواهر مرصع بکردند مدت سیصد سال در این کار شد چون تمام کردند پیش شداد آمدند و در آن وقت
او را نهصد سال بود نیز زیاده و یا گفته اند آنچه فرموده بود تمام کردیم گفت بروید بر آن آن حصنی بسازید و گرد بر
گرد آن حصن کوشکها چنان کردند چون تمام کردند و زیبا نا فرموده و یا هزار و زیر بود چهار هزار و زیر کوشکی فرموده
بود بر هر کوشکی هزار خانه تا بر کسان آن کنند تا با بجا انتقال کنند چون ساز کرده شد بر خواست با جمله لشکر
و رعیت بدانجا بنا دند چون نزدیک آن رسید خدای تعالی آسمان صیحه بفرستاد و آزی فرستاد که خود را بجا کرده بود
هلاک شدند و هیچکس از ایشان در آنجا نرفت و در آن روزگار مردی از مسلمانان در آنجا شود مردی
باشد کوتاه سرخ روی سرخ موی خالی بر بر دارد و خالی بر گردن بطلب اشتر بیابان بگرد و با بجا یکا

لاحول

رسد و در آنجا شود و در حاضر بود بیابان نگریست و بیابد بدید گفت والله هذا رجل بخدا که آن مرد اینست
و عقل شیبانی گفت چون شداد عاد هلاک شد و آنانکه با وی بودند بصیحه و باد سرد بصحرا بوت نام موضع
بن شداد او را بملک خلیفه کرد بود بیاسا و بدید بار گرفت و با حضرموت آمد و در بیصر و کافی
بنده و در جایی بود و بر تخت از زر خوابانیده هفتاد حله منسوج بشتهای طلا بر وی افکنده و لوحی بنهاده
از زبر بالین و در نهاده و این بیتها بر وی نقش کرده شعر اغتر ایها المغرور بالعمر بدیه • اتاک داعی ابن عاد صاحب
الحصن الحمیه • و اتاه اهل الارض فی الخوف وعد و ومیه • وملک الشرق والمغرب سلطان شدید
فانی هود وکانی مثلا لا قبر هود • فذ ما اضیناه الی الارض شیه • فاتتنا صیحة تهوی بنا لا تبقی
فنوا فینا کنهم وسط بیدا رحیه • قوم ثمود وثمود الذین جابوا الصخر
بالواد • وفرعون ذی الاوتاد الذین طغوا فی البلاد • فاکثروا
فیها الفساد • فصب علیهم ربک سوط عذاب • ان ربک لبالمرصاد • و بدیده و ندانستی و خبر نیز رسیده که خدای تعالی
که ایشان را بود و آنانرا که قرن کنند و سنگهای بریدند و خانها و سنگ میکندند خدای تعالی از آن خبر داده
و تحتون الجبال بیوتا آمنین اهل میکنند او کسی که سنگ تراشیده و از خانه ساخت و متاع و اسباب
کرد از خام و بیرون نشده بود هزار هزار خانه و هفتصد هزار خانه در کوهها و سنگها کندند خدای تعالی صالح را پادشاه
فرستاد ثمود بود نکرده ایشان را عذاب فرستاد و همه را هلاک کرد و یکی بیندانی الحمد که خدای تعالی
با فرعون چه کرد بعضی بیدانی و تا جزه او را بر آن عذاب و هلاکت و این فرعون که وی را داد و آباد کننده
کردندی و آنانرا که کشته که چون کسی را عذاب فرمودی و بیاچارسیخ کردی چنانکه در خبر آمده است
که فرموده را خازن بود نام وی خمیل سوس بود و آنان خود نگاه میداشت و آن مرد است که خدای تعالی
گفت و جاء رجل من اقصا المدینة یسعی قال یا قوم اتبعون بود مشاطه دختر فرعون بود روزی دختر فرعون را شانه
میکرد شانه از دستش بیفتاد گفت گویا ه الکسی که بخدای کافر باشد دختر گفت تا خدای هست بجز پدرم گفت
ای فاسه خدای من و خدای پدرت و خدای آسمان و زمین و آفریننده کار عالم و ما بیافت و او یکی است
بی همتا و بنا زد دختر را بخبر رفت و پدر را خبر داد فرعون وی را بخواند گفت چه گوی آنچه گفته بود باز گفت
فرعون گفت از بنکه گفتی باز گرد و کافر شود و گرنه تا عذابی کم که جهانیان از آن بگویند گفت کافر نشوم
هرچه خواهی بکن فرعون بفرمود تا وی را چارسیخ کردند و بدار کردم بر روی کاشت و بر او دو کوه بیاورد تا

وگفتند این بگرد و اگر نه هر دو را در پیش تو کشم گفت بنگرم که مرا بیاورند و در پیش وی بنشاندی
بکشتند و گفتند با سینه مادرش نشانیدند تا بکشتند آن کودک گفت ای مادر سخت باش بر این عذاب و
صبر کن که منقریب با رحمت خدا رسیم و این سختی بماند و عذاب و ثواب خدای دایم شد فرعون چون
سخن کودک شنید بفرمود تا وی را بکشتند و آن کودک از آن چاه برد که وطنی سخن گفتند آنگاه فرعون کس فرستاد
بطلب بدرش خمیل بگرفت و بعضی گویند پنهان شد فرعون چند کس را بطلب وی فرستاد از ایشان
دو کس بدو رسیدند و بر او دیدند زنان ایستاده و صف زنان بسیار کرده و صفه ده ایشان چون همان دیدند
بازگشتند خمیل چون ایشان را بدید گفت با خدایا ایمان صد ساله که پنهان دارم و این هر دو کس را مرا بر من
مطلع شدند از ایشان هر کس که این حال مخفی و پوشیده دارد او را توفیق هدایت ده و راه های نیاز و حاصل
کن و آنکس که اظهار کند و بر اهلاک کردن وی و بخشش سیاه بکوه راه اندیشه کرده و کرا این سپاه محافظت وی
میکردند و بر او لطف شده ایمان آورده و یکی بگفت فرعون را خبر داد آنچه دید فرعون گفت بر این کس
میگوید که گواهی میدهد گفت فلان و بر ایشان درد بدند گفت من از این خبر ندارم فرعون بفرمود تا این غازیان را
گرفتند و آنانکه خبر داد عطا دادند و بنواختند آسیه بنت مزاحم زن فرعون مؤمنه بود و ایمان پنهان میداشت
فرعون را ملامت کرد و گفت زنی بی گناه را بدست ما کرده بکشتی فرعون گفت همانا تو بزن دیوانه
شده گفت دیوانه شده ام ولیکن خدای تو و خدای همه جهانیان آفت که آسمان و کوه و دریا
آفریده فرعون خشم گرفت و آن پیشخدمت را بر آن مادر و پدر و برادر بخواند و گفت همان نوع دیوانگی گفت اگر
گرفته بود و بر اگر فرمان است مادر و پدر و برادر ملامت کرده گفتند ترا چه رسید گفت خیر و سلامت
مرا از کفر فرعون دور گرفت و مرا بیشتر از این طاقت نیست گفت مگر ای فرزند که شوهر تو خدای آسمان و زمین
است گفت اگر چنین است که تو میگویی بگو بیند تا باران تا بی کند و آفتاب بر مقدم آن نهند
و او بر موخر آن و ستارگان که بر گرد آن گشته و این نتوانند کرد گفت خدای و آفریدگار کسی باشد که
قادر باشد و این جمله خرد باشد فرعون هفتاد بفرمود تا وی را نیز چاریخ کردند عذاب این حال گفت رحمت
ابن لی عنده که بیتا فی الجنة و نجنی من فرعون و عمله فیما این نوع عذاب کردند بعد از نهاده است و نجنی
من القوم الظالمین یعنی مرا فرعون خدا نهم و هر آسمان بگناه و جای آسیه بود نموده در بهشت
تا آن عذاب بر وی آسان شد و جای بهشت رسانید الذین طغوا فی البلاد که بعضی مادر و فرعون
انکار بود ندکه در شهرها و زمینها طغیان کردند و پای از حد خود بیرون نهادند تا لاجرم بسبب طغیان مستوجب
مستحق عذاب گشتند بسبب بر ایشان خدای توفان یا نه عذاب و چون سوط آنست ضرب و عذاب

آنرا استعاره

آنرا استعاره کرده و اشارة فرموده بانکه آنچه بایشان رسید از عذاب دنیا به نسبت با عذاب آخرت چون تازیانه است
قتاده گفت سوط نوعی است از عذاب و هر نوع از ایشان را عذاب از نوعی دیگر باشد انگاه گفت آیا کی کنید
آنچه میخواهند خدای تعالی بحمد بر ایشان که هر بر وی خواهد و باز گشت با وی هیچکس از وی فایت نشود و هیچ
چیز بدو فرو نشود عباد الله بگفت جبرئیل دوزخ هفتجایگاه مردم را بدانند و بر سند و از این زنهار
ان لاله الا اگر از عهده آن بیرون آید هلاک شده باید و هم رود و اگر هم آنجا و بباید دوزخ انداز دچون بدو رسد
از ثمانش بر سند اگر از عهده آن بیرون آید و اگر نه بدوزخش اندازند چون بسیم رسد از زکوة ثمانش بر سند و چون
ثمانه از زنا بر سند و بخم از بخش بر سند و بشم از عمره بر سند و بهم از نماز ثمانش بر سند اگر از عهده
این بیرون آید والا معاقبه کنند اما آن و اما عمر و بکر و عثمان و هفتاد چون از این همه ثابت شود و بر ایشان
بر سند قوله تعالی واما الانسان اذا ما ابتلیه ربه فاکرمه ونعمه فیقول
ربی اکرمن واما اذا ما ابتلیه فقدر علیه رزقه فیقول
کلا بل لا تکرمون الیتیم ولا تحاضون علی طعام
المسکین وتاکلون التراث اکلا لما وتحبون المال
حبا جما کلا حسبما نه وتعالی نکاه با آن جمله خلایق بنات فبراه ایشانات و رحم
با ملاست جای که ایشان را هیچ کرده و محصی نباشد از وی ایشان بخرطاعت میخواهد طاعت می خواهد
و سفر باید و از سامی منع و نهی میکند و ایشان را بر کار آخرت تحریص میکند ایشان خود رو بدنیا آورده اند پس اگر
آن خدای و ابتلا کند و امتحان رساند نعمت بود و اگر ای کرده اند و نعمت دهد گوید خدای من مرا گرامی کرد اینه
و اگر و بلا امتحان کند با آنکه رزق بر وی تنگ کرده اند گوید که خدای من مرا خوار کرده اند کلا نه چنانست که وی میگوید
وی نه از نعمت داده خدای آدمی را گرامی و نیست و تنگ کرده رزق بر وی و لاهانه و خوار و نیست بلکه این
هر دو ابتلا و امتحان و نیست تا نکرمت نکنند یا کفران می آرد و هم از بدی آن تا بر فقر صبر میکند تا جزع و شکیبایی
نماید بنا نکه گفت و نبلو کم بالشر والخیر فتنة تو انگری از برای کرامت نیست و درویشی از برای اهانت نیست و حب
حکمت و مقتضی مصلحت که آنرا که مصلحت باشد توانگری دهد و آنرا که مصلحت داند درویشی دهد با این همه شما کنید
آنچه بدان مستحق اهانت میشوند خدای تعالی تا المال داده از مردم و نیاز و سواء کنید یتیم را گرامی نمی دارید
لقمه و خرمه بدهکار ایشان نمی سوی و بکدیگر را بر طعام دادن و نیز مسکین نمی فرمایید و وصیت نمی کنید و میراث
میخورید خورد نمی در جایست حلال و حرام را نصیب خود بر نصیب دیگر ضم میکنید و میخورید و دیگر نمی دارید
حق زنان کودکان از میراث باز میگیرید و بلا دوست میدارید دوستی بسیار نهایت میکنید و از زنان با دیسه

که بر آنچه بکنید عمت بیاگشید و حسرت بسیار خورید وقتی که حسرت و پشیمانی سود ندارد قوله تعالی
إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا ۝ وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا ۝ وَجِيءَ
يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذِّكْرَى ۝
يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي ۝ فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ
عَذَابَهُ أَحَدٌ ۝ وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ ابن حسرت و ندامت کی باشد
در وقت فرا باشد که زمین را بکوبند کوفتنی پس از کوفتنی و خرد و ریزه کردانند چنانکه کوهها و پشتها را
هموار کرده و همه تلها شی شود زمین باشد هموار و صف صف و حکم خدای تعالی آید آثار سیاست او
ظاهر کرده و فرشتگان آسمانها و هفتم و فرشتگان جداگانه بایستند آیات قدرت و سلطنت
حق بدید آید و دوزخ را از جبر بر جهاب بیرون آرند و بعرصات قیامت حاضر کردانند و در آن وقت
و در آن حال خود را آنچه و بیاد کنند بر و نداد دنیا یاد آرد و بر کرده از خویش پشیمان شود و پشیمانی خورد و آن نداند که
و از کجا باشد اصل این روز منقعی و سودی نداند پشه و یاد کرده ابو سعید خدری گفت چون این آیه آمد زیادت
سود بر رفت بغایت متغیر گردید از صحابه کرام از چهره آن بنی و که رسول را از آن حالت بپرسید بترسید یک
ابن مسعود نیز آمد و گفت یا ابا الحسن رسول را که چه افتاده است که از آن سره و حال متغیر الوان شده است
و ما از انبساط آن نیست که سوال کنیم یا بپرسیم جداگانه است ابن مسعود بیامد رسول را فرشتگان
از پیش رسول آمد و رسول را در بگرفت و بوسه بر میان دو کتف وی داد و گفت تن حرام خدای تعالی یاد
ای رسول خدا چرا متغیر شده و چه افتاده است که از آن دلتنگی گفت جبرئیل آمد و آیاتی آورد بر من تحت آمد آنگاه
آیات را بخواند کلا اذا دکت الارض دکا دکا تا آخر ابن مسعود گفت دوزخ را چگونه آرند گفت دوزخ را
هفتاد هزار فرشته بهفتاد هزار زمام بعرصات قیامت آرند و در روایتی دیگر جزء از جمرات دوزخ را هفتاد هزار
فرشته بهفتاد هزار زمام بعرصات آرند آنگاه یک شتر از وی بدید آید که اگر نه از وی ستانند دفع کند جمله اهل جمع
بسوزند آنگاه خازنان را گویند یا رسول الله تا بنایت باد که خدای تعالی گفت و بیست نوبت آتش دوزخ
حرام کرده است هنه آنگاه هر کس گوید نفسی نفسی مگر رسول خدا که گوید امتی امتی انبیا از خوف و بیم اشتغال
جدا از نفسی بود از خوف سوال است جز رسول الله که گوید امتی ۵ و چنانکه فرمایی حق ۵ یا لیتنی این کافر آن عاصی گوید
ای کاش که من فرا پیش از این بخود دنیا فرستادمی تا این بندگان کردندی آخر است که چیزی که مرا از روز
دست گیر بود پس آن روز هیچکس را عذاب نکند چون عذاب وی و هیچکس را بند نکند چنانکه وی را عذاب و
از عذاب جمله اهل دوزخ بیشتر و بهتر بود و در قرائت دیگر معنی این است که هیچکس از زبانیه دوزخ عذاب نکند

دیگر

دیگر یا آن عذاب که وی را کند فرشتگان آن آدمی مردی نیست بر آنکه بر تعریف عبارت نه تعریف
جنس معنی آن مفسران گفته اند بن خلف الجمحی است قوله تعالی يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ۝
ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً ۝ فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي
جَنَّتِي ۝ خداوندم با من خطاب کرده کرامت و یا چنانکه با موسی سخن گفت باید زبان فرشته خطاب
کرد و گفت ای نفس آرمیده و ساکن گشته با حق چنانکه هیچ شبهه را بوی راه نبوده است و من خدای
خود را گفته و آنرا تصدیق کرده باز گرد با خدای خویش یعنی با آنچه وعده داده است از ثواب ایمنی و خشنود
از خدای و کرامتها و ثواب طاعتها چنین دیده و مجموده تر و آنکه خدای تو از خدای تو راضی و خدای از تو راضی این
خطاب وی را در وقت نزع و جان بردن باشد چون قیامت رسد و پاکیزه فادخلی فی عبادی
وادخلی جنتی عبد الله عباس روایت کرده که چون بنده مومن را وفات رسد خدای تعالی دو فرشته را
بفرستد تا تحفه وی از بهشت بیاورند و گویند النفس المطمئنة بیرون آی با روح و ریحان شو و خدای تعالی
از تو راضی بیرون آید و تو بوی از وی دیده و خوشتر از بوی مشک فرشتگان گویند تفسیر بنده مومن
می آورند که بوی تحفه خوشتر و هدیه در جهان آسمانها و وی بکشایند فرشتگان بر وی صلوات و هدیه روح او را
پیش عرش خدای برند فرشتگان که قابض روح او باشند خدای را سجده کنند و گویند بار خدایا بنده مومن
تو را پرستیده است با تو انباز نگرفته است آنگاه حق تعالی میکائیل را گوید این نفس را بنزد بارگاه
تعالی و مناجات و بفرمایید تا گوید و بیاید از و فراخ هفتاد هفتاد گز کشند و آن روح ریحان بهشت در گردد
انگشته و شمال او و گویند چنان باشد که عرس در خوابگاه خود آرایند الا مراد او از خواب خوش بر
خیزد با شد کسی که خواب تمام کرده باشد چون کافران و عاصیان نزدیک آید خدای تعالی دو فرشته را
بفرستد با پاره پلاس درشت و کنده که از آن کنده تنها شد بیایند و گویند النفس الخبیثة بیرون
آی با دوزخ و عذاب الیم و خدای تعالی سعید جبیر گفت عبد الله عباس فرا زیافت مرغی با سه کرشکا
و دکر بدید بود و در نفس و در قرب و بیرون بیامد چون و یا دفن کردند سر کردی و آوازی شنید ندا از هاتفی
که این آیه بخواند یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک مفسر گفته که این خطاب در وقت هبت باشد
نفس مومن را در وقت آنکه جانها را با قاب فرستد جان مومن را گوید ای جان آرمیده باز گرد بیک سیه خود و
صاحب خود را بنوع ثواب و تن خود شو و در شو در تن بنده از بندگان من آن بنده کان من اند
و شرایط بنده که بجای می آرند جان آنگاه در بهشت رود صالح بن جبان گفت آیه در حق عبد الله طلحه آمد روز
احد که روح وی را در و شرایت از رضات بهشت مکرم و شرف تبرک بیک خدای تعالی تا روز قیامت و گفته که

و حبیب بن عدی آن گاه که اهل مکه ویرا بیاویختند و روی بمدینه کرد تا گفت بار خدایا اگر مرا بنزدیک تو
قربتی هست روی من باقبله کردان خدا تعالی روی وی باقبله کرد بی آنکه کسی دست بوی برد اگر چه آیت
خاص باشد حکم وی عام باشد کسانی را که باین صفت باشند از مؤمنان سورة البلد مکیست
بیست آیت رسول خدا گفت هر که این سوره بخواند خدا تعالی ویرا از ختم خود امین کرد انشاء الله تعالی

بسم الله الرحمن الرحیم

لا اقسم بهذا البلد ۝ وانت حل بهذا البلد ۝ ووالد وما ولد ۝ لقد خلقنا الانسان فی کبد ۝ ایحسب ان
لن یقدر علیه احد ۝ یقول اهلکت مالا لبدا ۝ ایحسب ان
لم یره احد ۝ قدیم تعالی میگوید که سوگند بخورم باین شهر یعنی مکه و باین سوگند یاد شهر
خودم که شهر کاست تعظیم و تبجیل وی از شهرهای دیگر و چگونه سوگند نخورم باین شهر حال آنست که تو نازلی
و مقیم این شهر و مولد تو اینجاست و حرم پدر تو بود ابراهیم و اسمعیل با چنین شرفی که وی راست لا بمعنی آنست
که بود سوگند خورند بمعنی دیگر که هر آینه سوگند خورم باین شهر و تو حلال و مقیمی نه احلالاست آنچه گروهی دیگر را حلال
شده است و از آن بکراهت است که خدا تعالی رسول را حلال کرد که در اینجا کافران را بکشد و اسیر کند روز فتح مکه
در ساعت این استحلال را بکشند و دست و پا استانه کعبه زده بود و تعلق بخانه را و جماعتی دیگر را آنگاه رسول را
گفتند فی الله حرمت مکه یوم خلق السموات والارض خدا تعالی مکه را حرام کرد از آینده روزی که آسمان و زمین را آفریده و حرام
باشد تا روز قیامت پس آن کس را حلال نبود و پس از تو کس را حلال نباشد و در ساعت حلال بود
و خیانت و دزدیده و صید کشتن نشاید و یابنده آنچه در او یابند نشاید گرفتن مگر کسی که تعریف خواهد کرد
و سوگند بخورم بپدر و آنچه از وی وجود آید از فرزندان یعنی آدم و فرزندانش انبیاء و اولیا و صالحان عموم
یا ابراهیم پدر و فرزندانش و خاصه فرزندی محمد رسول را بحرمت این شهر و شرف نشان که ما آدمی را در رنج
و محنت و مشقت آفریدیم اول در معنی رنج بود آنکه در بند قماط بود آنگاه در بند مکتب و معلم آنگاه در
بند تکلیف آنگاه انواع مصایب و شدایدی آنگاه در اندوه و محنت مرگ آنگاه احوالی که در آخرت باشد
و معنی دیگر آنست که بخدا سوگند آدمی پندارد که ما وی را در بکارهٔ و خاصه افزودیم و از مکاره و آفت که مشرکان
بمحمد و باعظم حرمت و شرف قدر و فضل و اخراج وی از شهر چنانکه صید را در حرم حلال صید اند
تا از بند خدا تعالی ایشان را آنچه هر که حلال نبود و نباشد از کشتن ایشان ما را حلال کردیم مشرکان کشته
شده و فتح است و مراد با نسان مردی است که ویرا ابن الاشدین گفتندی قوی چنان بود که پای بر پوستی

مطالی

مطالی نهادی و چرمی که بر پای وی بود بر وی نماندی و پاره پاره شدی و مقدار قدم وی از آن بیشتر
و پای وی بماندی برین وجه مراد بلد مکه است و گفتهٔ اند که کسی بر وی قادر نباشد و هرگز کسی بر وی غالب
نباشد این مرد باشد و بر وجه اول مراد ماست از نماز دیدن فرزندش با پدر خدا تعالی خبر کرد و بکارهٔ نفس
و بمنت خود و شرف قدر خویش مغرور مشو و بدی خدا تعالی فرود که وی نپندارد که هیچکس قادر نباشد بر آنکه از وی
انتقام کشد و مکافات بدی کند که من حلال کردم و حرمت حرم بانی بسیار را و دیگر مراد و معانی خلق
بسیار گفته اند که این مرد و بسیار نیز بر خدا تعالی گفت همی پندارد وی که هیچکس ویرا ندید که این مال را نفقه کرد
یعنی یاد ندیدم و ندانستیم که مطلوب نفقه کرده این مال حاصل نشده است تا گفت آیه در حارث بن عامر
آمد و او نظاهر مسلمانی آمد بود رسول و باز کوفه فرود و وقتی که کاهی کردی از رسول صلعم پرسیدی رسول صلعم
ویرا بگفاف فرودی و گفت از من دیگر است و نفقات بلغت شد تا در چین مردم خدا تعالی گفت
و می بیند اگر کسی ویرا ندید و وقت انفاق مال دعوی میکند که نفقه کرده ام تا دروغ می گوید
یعنی خدا می بیند و میداند و روز قیامت از وی مطالبه کند چنانکه عادت است با بر مرتبه
کرد از رسول صلعم که وی گفت که روز قیامت هیچ بنده را هلاک نکند که قدم از قدم برگیرد تا از عمر و چه چیز پرسیده
نیاید از مرتبه کرده و از مال که از کجا کسب کرده و در چه نفقه کرده و از علم که بدان چگونه کار کرده و از دوستی اهل البیت

قوله تعالی الم نجعل له عینین ۝ ولسانا وشفتین ۝ وهدیناه
النجدین ۝ فلا اقتحم العقبة ۝ وما ادراک ما العقبة ۝ فک
رقبة او اطعام فی یوم ذی مسغبة ۝ یتیما ذا مقربة ۝ او مسکینا
ذا متربة ۝ حق تعالی آدمی را با دو نعمت خود بیدهد تا شکر وی کوشیده میگوید ما آدمی را دو چشم
پیدا دادیم تا آن دو چشم آنچه دیدنیست ببیند و از آن تمتع یابد و اعتبار کرده تا ما ویرا زبان گویا دادیم تا زبان
از آنچه در دل دارد عبارت کند و بگوید و بسبب نطق مطلوب و مقصود خود بیابد و شکر نعمتها ما وی کند تا ما ویرا
دو لب با قوت صفت دادیم تا مدد حال نطق و اکل و شرب از آن هر دو استعانت کند و ایشان نازک باشند
که اگر نباشد سخن گفتن و طعام و شراب خورده متعذر باشد و تا ما ویرا راه نمودیم براه خیر و شر و مصالح و مفاسد
گفتیم که خیر اینست و راه وی این خیر اختیار کن و براه وی رو و شر اینست و راه وی اینست و ما بگذاریم
از رسول صلعم روایت کرده که خدا تعالی وحی کرد بکتب گفت یا ابن آدم ای فرزند آدم اگر بانت با تو نافرمانی کند
و آنچه بر تو حرام کرده ام گفتی و لب و دیدی و نگاه داشتم نا بر هم زنی و اگر چشم با تو نافرمانی کند و آنچه بر تو حرام
دیده ای آن دیدی و دوستی از چشم آفریده ام نا چشم بر هم زنی اگر فرج با تو نافرمانی کند و محرمات در پیش وی

دو طبقه از آنها آفریده تا فراحم گیری عبد الله بن عمر گفت رسول خدا بخدمت پیشانی ما داشت که اوما در آن حال که
زاده باشد پیشانی ما را مقوم با این حرمت و با ما دو حق که کردیم بنگریست اقتحام نکرد و در اعمال
صالحه تقصیر کرده فلا اقتحم العقبه در نشد و شروع نکرد در گذاردن و در گذشتن از آن عقبه و تو چه دانی
الحسنه که گذشتن از آن عقبه چیست و بچه از آن عقبه بتوان گذشت این کدام عقبه است
آن دو پشته بلند است که خدای آن را نموده و هدیناه النجدین بر عقبه رفتن دشوار باشد و هر چه از آن
تکلیف بما لا یطاق کرده شده و تکلیف چیست امتثال اوامر که طاعت و عبادت است بر نفس دشوار باشد و اجتناب معاصی
هم دشوار است از بی سبب از بی هر دو بجد بر عبادت کردن آنگاه حسنه و قسم بیان کرده که گذشتن عقبه
چیست فک رقبه از آزاد کردن بنده است یا طعام دادن در روزی که قحط و گرسنگی باشد و هر محتاج طعام
باشد یتیمی را بی پدری را خداوند مقربه یعنی خویشی که خویش وی باشد چنانکه گفت و آت المال علی حبه ذوی
القربی و گفت اندر بی پدری محتاج و گرسنه را که از گرسنگی تن تنگ شده باشد یا مسکین بیچاره درویش را
خداوند قرب و حاجت و ذلت که بنده را از فقر و بیچارگی باز دارد و سید است عبد الله گفت این عقبه کوهیست
در دوزخ که از هفتاد درجه بدو رسد و فتاده گفت عقبه ایست در پیش صراط که از آن عقبه جز بطاعات
گرانمایه در نگذرند بجاهد گفت این عقبه صراط است پل است بر دوزخ سه هزار سال راه تیزی بهر
نیب و بهر فرمان و بهر کس و بهر پیاده و بهر سفاینی و طلبها است مردم بعضی از آن چون برق
جهنده و بعضی چون باد برنده و بعضی تاختن و بعضی آن و بعضی بخزان و بعضی بخروج و بعضی بنگرس در دوزخ
افتند بقدم اول که بر صراط نهند یکی را از جمله نیکان بر سیدند که این عقبه چیست گفت فک رقبه است
آزاد کردن بندگی یا آزاد کردن بنده یک رسول خدا آمد گفت یا رسول الله علمنی عملا یدخل الجنة ای عملی آموز
که مرا بهشت برد گفت بر عتق نسمه کن نسمه آن باشد که رقبه خود را آزاد کنی و فک رقبه آن باشد که دیگر
بهای وی را بکنی یعنی مکاتب را بهای خود داده مدد کنی و یا خویشان خود نیکوئی کنی و اگر چه ظالم باشند اگر این
نتوانی کرد گرسنه را طعام ده و تشنه را آب ده و امر کن بمعروف و نهی کن از منکر و اگر این نیز نتوانی زبان خود را
نگاه دار الا از خیر قوله تعالی ثم کان من الذین آمنوا و تواصوا بالصبر و
تواصوا بالمرحمة اولئک اصحاب المیمنة والذین کفروا بآیاتنا هم
اصحاب المشأمة علیهم نار مؤصدة بس این کس که رقبه گذشت خواهد که با اعمال
صالحه و آنچه در آیت بیان کرده باید که از آن باشد که ایمان آورده و عمل صالح کرده و یکدیگر را بصبر کرده بر ایمان و اعمال
صالحه و اجتناب معاصی و محنت و ملامت کرده و اندر فرموده و رحمت و رأفت بر یکدیگر وصیت کرده و آنچه حیث

خدای و آمرزش

خدای و آمرزش داده باشد اندر نکرده که ایمان بر آن اعمال سابق نباشد آنها موقوف و متوقف باشد این جماعت
که صفت ایشان است و احوال ایشان اصحاب الیمین اند کسانی اند که نامه بدست راست ستانند
اهل یمین و برکات و آنانکه کافر شدند بآیات ما اصحاب دست چپ باشند اعمال ایشان بدست چپ ایشان
دهند شوم ایشان و بدبختی باشند بر ایشان باشد آتش فرو آن آتش بر ایشان بسته تا ما یوس و ناامید باشند از
راحت و آسایش سوره والشمس یکصد و پانزده آیت از رسول خدا روایت است که هر که این سوره
بخواند و بر اجنداه ثواب باشد که گویا که هر چه آفتاب بر آن تافته صد تو بعدد اما در دنیا

بسم الله الرحمن الرحیم

والشمس وضحیها ۞ والقمر اذا تلیها ۞ والنهار اذا جلیها ۞
واللیل اذا یغشیها ۞ والسماء وما بنیها ۞ والارض وما طحیها ۞
ونفس وما سویها ۞ فالهمها فجورها وتقویها ۞ از روی قسم سوگند خورده است
بآفتاب و ماه و بحرمت آفتاب که چون بر آید عالم را نور کرداند و بحق وقت آفتاب و بلند گشتن وی عند
استوای وی در قطب آسمان که آن وقت را چاشت خوانند و بحق وقت ماه چون از پی آفتاب فراشود و تابع وی
باشد در غروب چون آفتاب فرو شود ماه عقب او فرو شود و بر پی وی میرود و نور از وی می ستاند چندانکه ملاقات
وی بیشتر باشد با آفتاب نورانی تر باشد تا شب بدر که بیکدیگر مقابل شوند جمله نورانی شود و بحق روز چون
آفتاب را جلوه دهد و ظاهر کرداند و آن روز یک بخش شدن آفتاب باشد و آن وقت را نهار آن بر آن گویند
و گفته اند بحق روز چون روشن کرداند ظلمت را و روز نیز را و بحق شب چون باز پوشد آفتاب را به
ظلمت و تاریکی خود و بحق آفتاب و بحق آسمان و بحق آن قادری حکیم دانای توانا که آسمان را بنا کرد و بحق زمین و آن
صانعی که زمین را بگسترانید چنانکه فرش گسترانند و بحق نفس و نفسی که آن نفس آدم است و آن خدای قادر است و عالم
که وی را راست خلقت و منصب اتقان آفریده و بکر حیوانات را منبع چون وی را فرید اعلام کرد و الهام کرد او
و وی خود را بی سامانی و فجور و تقوی و پرهیزگاری و وی را تمکین کرد از اختیار کردن هر کدام که خواهد تا اگر اختیار
طاعت کند مستحق ثواب گردد و اگر اختیار معصیت کند مستوجب عقاب گردد و دلیل بر آنکه وی را اختیار است
قول خدای است بر این آیت و گفته اند که مراد بالهام توفیق و خذلان است که تقوی و فجور توفیق و
خذلان و گفته قوله تعالی قد افلح من زکیها ۞ وقد خاب من دسیها ۞
کذبت ثمود بطغویها ۞ اذ انبعث اشقیها ۞ فقال لهم رسول
الله ناقة الله وسقیاها ۞ فکذبوه فعقروها ۞ فدمدم علیهم ربهم

بذنبهم فسويها ۞ ولا يخاف عقبيها ۞ بدرستی که حقیقت که فلاح یافت
وظفر آنکس که نفس خود را پاکیزه کرد اینده از پلیدی کفر و شرک و معاصی و غایب گشت وی بهره مانده آنکسی که
نفس خود را پوشیده کرده اند و مدفون کرده بتوبیخ کفر و نفس معاصی و جنایت که چون پیغمبر این آیت بخواند
وقف کرده و گفتی اللهم ان نفسی فقویها و زکیها فانت خیر من زکیها فالهمها وسویها
بچنین سوگند که اهلاک کنیم اهل مکه را بتکذیب ایشان رسول ما را چنانکه هلاک کردیم ثمود را قوم ثمود تکذیب کردند
و بدروغ داشتند پیغمبر خود صالح را بطغیان و عصیان چون نام آن نوع عذاب که ایشان را کردند و ایشان
باین عذاب کافر بودند و اعتقاد نداشتند اذ انبعث چون انگیخته شد بدبخت ترین ایشان یعنی قدار بن
سالف که ناقه صالح را بکشت و او مردی بود اشقر و ازرق چشم کوتاه و بالا مدور الخلق نام مادرش قدیس
بود رسول خدا ابن عباس روایت کرده که آن اشقی الاولین عاقر الناقة و اشقی الآخرین من قتلک یعنی بدبخت
ترین آخرینان آنکس است که ترا بکشد ابن عباس روایت کرده که کشتی بحاسن بسار خود بدست گرفتی و گفتی با منع
اشقیها ان یعجبها متن فرقدیم بدبخت ترین است پیچیده سیکند از آنکه خضاب کند این محاسن
را از خون سرش پس چون شوهر قصه کشتن ناقه کرده بود و قدار بن سالف را از برای این کار معین کرده بود صالح پیغمبر ایشان را
تحذیر کرده و گفت زنهار تا قصد کشتن وی نکنید که هلاک کرده بدست او وی بدار بود و بر آبان نصب کرده از آن
بگذارید چنانکه گفت هذه ناقة لها شرب یوم معلوم روزی که آب خوردی بعد از آنکه چندان که خوردی شیر
بادی که جمله شود بجای آب شیر خوردی ایشان گفتند صالح نشود بدو بایدش زنده داشت پس رفتند و ناقه را
پی کردند و بکشتند و از عذاب خدای ترسیدند خدای تعالی بر ایشان خشم گرفت پس هلاک کرد ایشان را هلاکی
تمام چنانکه بهر رسید و این هلاکت و عذاب استیصال در ایشان است که اینده تا یوم الحشر کسی از ایشان
از عذاب نجست و گفتند که خدای تعالی ایشان را هلاک کرد و شر ایشان را بر ایشان راست کرد یعنی خراب کرد بر ایشان
انداخت تا عود نیز خانهای خود ماندند چنانکه گفت فخذ علیهم اصفق من فوقهم و خدای تعالی از عاقبت و انجام
آن عذاب پرسید که از آن مضرت بود راجع شود پس بر ایشان در عذاب صبح ابقا کرد و چنانکه کسی از این ابقا
ابقا کند که گفت که کشتند ناقه را و از عاقبت مضرت ناقه نترسید باین دلیری بدان اقدام کرده سورة
والليل مکیت بیست و یک آیت رسول خدا صلعم گفت هر که این سوره بخواند خدای تعالی روز قیامت
او را چندان ثواب بدهد که زنوکرده و عاقبت او نیکو کرده اند و دشواری بر وی آسان کرده اند

بسم الله الرحمن الرحيم

والليل اذا يغشى ۞ والنهار اذا تجلى ۞ وما خلق الذكر والانثى ۞

ان سعيكم لشتى ۞ فاما من اعطى واتقى ۞ وصدق بالحسنى
فسنيسره لليسرى ۞ بتحقیق بدرستی که کوشش شما بسیار است و بسیار شما را و بحق روز چون ظاهر
شود روشن کرده چون تاریکی زایل شود و بحرمت آن سامی که قادر است که بیافریده نر و ماده را یعنی آدم
و حوا را که سعی شما و کار شما یا کنده و مختلف است بهر را سعی و آفت که خود را نجات دهد و بعضی را
و آنکه خود را هلاک کند بعضی را در کار دنیا و بعضی را در کار آخرت چنانکه رسول خدا گفت الناس رجلان مبتاع
نفسه فمعتقها وبایع نفسه فموبقها مردم دو نوع اند یکی آنست که خود را بخرد و آزاد کند دیگری آنست
که خود را بفروشد و هلاک کند فاما من اعطی پس آنکس که حق خدا بدهد از مال خود و از خدای ترسد و روی عاصی
نشود و تصدیق کند و باور دارد بهشت را و ثواب را سعد گفت که لا اله الا الله را یعنی
ایمان را یعنی گفتند که عرض بر آنچه بدهد هم در دنیا بیابد بیانش قول رسول خدا است ما طلعت الشمس قط
الا وبجنبتیها ملکان یصیحان انه اللهم عجل لمنفق خلفا وللممسک تلفا هیچ روز آفتاب بر دنیا بر آمد
که بر هر دو جانب وی دو فرشته باشند میگویند بار خدایا هر که مال نفقه میکند عوض آن بتعجیل بده و هر که
که نفقه نمیکند بتعجیل مال وی تلف کن و آن اگاه گفت مصداق این سخن در قرآنست فاما من اعطی تا آخر
آیة خدای تعالی میگوید هر که مال بدهد و بر آسان کرد ایم توفیق طاعتی که موجب بهشت باشد و بجان سازیم
که طاعت بر وی آسان ترین کارها باشد و اما آنکس که بخیلی کند و حق خدای بندهد و از خدای و ثواب
وی خود را مستغنی داند و بشهوات و لذات دنیا از نعیم بهشت مستغنی شود و بهشت را و نعمت بهشت تکذیب
کند ما وی را آسان کرده ایم براو کار آسان چنانکه آنرا توفیق دهیم ایشان را تا عمل کند که بدان عمل مستوجب دوزخ
کرده ابن عباس روایت کرده که رفته رسول خدا بجنازه حاضر بود چوبی در دست داشت متفکر و اندیشه
آنرا در زمین زده آنگاه گفت هیچکس نباشد و الا در بهشت و در جای برده و در دوزخ جای مرده گفت یا رسول الله
پس عمل چه کنیم گفت بر عمل کنید که هر کسی را آسان کرده اند آن کار که وی از برای آن
آفریده اند آنگاه این آیات را بخواند فاما من اعطی تا قوله فسنیسره وامّا من بخل
واستغنی ۞ وکذب بالحسنی ۞ فسنیسره للعسری ۞ وما یغنی عنه
ماله اذا تردی ۞ ان علینا للهدی ۞ وان لنا لللآخرة
والاولی ۞ فانذرتکم نارا تلظی ۞ لا یصلیها الا الاشقی ۞ الذی
کذب وتولی ۞ وسیجنبها الاتقی ۞ الذی یؤتی ماله یتزکی ۞
وما لاحد عنده من نعمة تجزی ۞ الا ابتغاء وجه ربه

الذ عنی ولسوف یرضی عطا گفت این آیات در حق ابو الدحداح آمد و سبب آن بود که مردی
انصاری بود و درختی خرما بود بعضی از شاخهای وی در سرای همسایه وی آویخته کودکان همسایه از آن
خرما بخوردندی که درویش بودندی وی شکایت پیش رسول آمد رسول او را گفت این درخت بمن فروش
بدرختی خرما در بهشت گفت نفروشم ابو الدحداح این حدیث بشنید پیش رسول آمد و گفت یا رسول الله
من می‌خرم آن درخت در بهشت با آن درخت گفت چگونه فروشی درختی که تا نیست گفت من از وی بخرم بیا به
و آن انصاری را گفت آن درخت بمن فروش بخرماستانی که مراست بر در مدینه انصاری وی فروخت
و خرماستان بعوض بستد ابو الدحداح پیش رسول آمد گفت یا رسول الله آن درخت مراست از من بخرید
بدرختی خرما در بهشت رسول گفت خریدم و وقف کرد بر آن درویشان خدای تعالی این آیه فرستاد
لقوله تعالی سیجنبها الاتقی گفت سعی انصاری که از بهر وی بود و سعی ابو الدحداح
که از بهر آن آخرت بود فاما من اعطی ابو الدحداح است که آن درخت بخرماستان بخرید و رسول فروخت
واما من بخل انصاری است که بخیلی کرد و آن درخت برسول نفروخت و ما یغنی و سود نکند از وی
یعنی از انصاری چون بمیرد و هلاک شود بدرختی که بر راست راه نرود تکلفا تا بیابان
انواع الطاف و این دلیل است بر آنکه لطف واجب است و بدرختی که مراست آن جهان و
این جهان نیکوکاران را ثواب دهیم در آن جهان و هم در این جهان چنانکه فرمود و آتیناه فی الدنیا
من شما را بلاکاها بدهیم و بترسانیدیم از آتشی که می‌بخشد و زیانه می‌زند بآن آتش سوخته نشود مگر بدبختی
که تکذیب کرد رسول خدا را و برگشت یعنی مرد انصاری که وی منافق بود و زود بود که در شود و
بپرهیزد از آن آتش پرهیزکاری که مال خویش بدهد و پاکیزه و شود یعنی ابو الدحداح و ذکره بدهد
و نبود هیچکس را نزد یک ابو الدحداح نعمتی که بر آن نعمت جزا دهد و مکافات کند یعنی کسی که بشری وی
هیچکس را نعمتی نبود و دست منتی تا آنچه کرد مکافات آن باشد لیکن آنچه کرد برای طلب ثواب خدای
بزرگوار کرد و توکل خود کرد و هر آینه زود باشد که وی راضی شود بآنچه خدای تعالی بوی دهد از ثواب
را و چنین گویند که هر وقت که رسول خدا بخرماستان ابو الدحداح بگذشتی که مرهون این درخت
ابو الدحداح را بدو خواهد بود از این سوره والضحی یازده آیت است
رسول خدا را گفت هر که این سوره بخواند از جمله آنان باشد که خدای نه بیند و رسول شفیع وی باشد
و بدهد و بتیان و سایلان دنیا و باحسنه بنویسند اسرار تعالی

بسم الله الرحمن الرحیم

والضحی

والضحی واللیل اذا سجی ما ودعک ربک وما قلی وللآخرة
خیر لک من الاولی ولسوف یعطیک ربک فترضی

مفسران گفته‌اند که جماعتی بنزدیک رسول آمدند و وی را از فاقه‌ها و اصحاب الکهف و از روح پرسیدند رسول
ساختر کم غدا فردا شما را خبر کنم و نگفت انشاء الله وحی بازایستاد زیرا که گفت نیاز بود که مصطفی از
زبان سگ بچه‌ای در سرای رسول بمرده بود و بدم رسول چون وحی آمد جبرئیل را گفت چرا چندین
روز نیامدی گفت نمی‌آیم که در سرای تو سگی و صورت از تصویرات باشد در روم مدت تا آمدن وحی عبد الله
عباس گفت پانزده روز بود و مقاتل گفت چهل روز بود و مشرکان زبان طعن دراز کردند گفتند محمد را
خدای وی را رها کرد و از وی بیزار گشت و دیگران بودند و وحی از وی منقطع شده رسول خدای
چون طعنه مشرکان شنید دلتنگ شد بیامد و برگرد حجره گشت و پشت اندیشه بکرد آنگاه بر زمین
نهاد و گفت باخدایا تو میدانی که دشمنان تو چه میگویند مرا هنوز وحی بود که جبرئیل آمد و این سوره
آورد رسول چون جبرئیل را دید تکبیر کرد از آنجاست که سنت شده که چون کسی را ببیند یا شنود
مدتی چون وی را ببیند تکبیر گوید و سنت شد از این سوره تا با آخر قرآن در اول هر سوره تکبیر گفتن رسول
جبرئیل را گفت کجا بودی که سخت بود اشتیاق من بتو جبرئیل گفت اشتیاق من بتو بیشتر بود ولیکن من بنده
مامورم وما نتنزل الا بامر ربک خوبی و علم سوگند یاد کرد و گفت بحق و حرمت سبحات گاه و این قسم
را بآن تخصیص کرد که آن وقت روز عظیم روز است و وقت ارتفاع آفتاب است و روز بود از سرما
و گرما در زمستان و تابستان و این وقت آن ساعات است که خدای تعالی با موسی سخن گفت و آن
وقت که سحرهٔ فرعون چوبها و رسنها بینداختند و موسی عصا بینداخت تا اژدها شد و سحرهٔ فرعون
ایمان آوردند بعضی گفته‌اند مراد آن روز جمله روزات بر آنکه در تمامی گفت والیل و بحق شب چون تاریک
شود و ساکن گردد که خدای تو تا وداع نکرد و ترا نگذاشت و آن تو نبرید چنانکه مشرکان گفته‌اند و دعوی کردند بلکه تو
دوست خدای و برگزیده و پسندیده وی در دنیا تا زنده باشی و وحی از تو منقطع نشود و چون بآخرت رسی
آخرة تا بهتر باشد از دنیا که در آخرت مقدم باشی بر جمله انبیا و رسل چنانکه گفت آدم و من دونه تحت لوای
یوم القیمة و من وعده که عطایی بتو دهد که راضی و خوشنود باشی در دنیا از نصرت و تمکین و فتح و ظفر
و در آخرت شفاعت عبد الله عباس گفت که روزی رسول این آیه بخواند که خدای تعالی از ابرهیم حکایت کرد
فمن تبعنی فانه منی ومن عصانی فانک غفور رحیم و این آیت که از عیسی حکایت کرد ان تعذبهم فانهم
عبادک وان تغفر لهم فانک انت العزیز الحکیم آنگاه دست برداشت و گفت رب امتی امتی خدای تعالی

جبرئیل را بفرستاد و گفت یا محمد بگو که چرا میگویی و او عالمتر جبرئیل آمد و گفت ای محمد خدایت سلام میرساند و می
گوید چرا میگویی گفت بار خدایا اینی گناه کار و ادم حوقتم گفت ویرا بگو که بمن رضا و بحوبم و ولایت تو و ترا
و فرشتگان ارم و این آیه آورد وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ رسول گفت اذا لا ارضی و واحد من
امتی فی النار لا حرم را نمی نشوم و یکی از امت من در دوزخ باشد و خبر است که رسول گفت روز قیامت
چنان شفاعت کنم خدا مرا که من گویم حسبی حسبی و خبر است که چون رسول این سخن بگوید حق تعالی آواز داد
با شفاعت رساند که دوزخ مانده باشند ایشان فریاد رسانند و گویند بار خدایا شفاعت رسول را بر سید
و بان رسید خدا تعالی فرماید تا هر را از دوزخ بیارند و خبر است که امیر المؤمنین علی روی با هم کوفه کرد
و گفت که شما که اهل عراقید یکی بیه که ایه و از این آیه در قرآن اینست که قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا
عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ گفتند بلی چنین میگوییم گفت ما که اهل البیتیم و گوییم که ایه و از این
آیتی نیست که وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ و مراد باین شفاعت رسول است و رسول راضی نباشد
که یکی از امت او در دوزخ باشد قوله تعالی أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَىٰ وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَىٰ فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ
وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ

حق تعالی نعمتها بر تو خود شمرد از ابتدا کار شما تا انتها کارش تا بر آن قیام کند و خوشنود باشد گفت زمینی
خدای تو ترا یتیم یافت پدر تو بمرد و تو هنوز شکم مادر بودی و بر مادری دیگر بصبیان و لادت تو بچند روز و مادرت
سوفی شد و تو در سالی بودی خدای ترا جای داد و نعم کرد با حیدت عبد المطلب و ترا دوست و رد کرد اینه
چندانکه بجد فرزندان خود ترا بر کنید و چون عبد المطلب را وفات رسید و تو هفت ساله بودی ترا جای
داد و بنزد یک عمت ابو طالب عبد الله عباس گفت که رسول گفت که من از خدای سؤال کردم گفتم بار خدایا
نه سلیمان را ملکی عظیم دادی و نه با فلان که فلان نعمت کردی مرا چه کرامت میدهی گفت نه ترا یتیم یافتم از پدر و مادر
ترا مؤوی و ما ولی بنمود حیدت را عبد المطلب انگاه عمت را ابو طالب را بر تو شفق کردیم آنچه باید در شفقت
بر فرزند خود تو بر پدر و مادر کنیم بی یاسید و بی ولایی و هرچه که بر من بیشتر و همچنین می کنم تا صادق هم را بر سید
که رسول را چرا یتیم کردند از مادر و پدر گفت تا قول و تربیت و خدای کند مجاهد گفت عرب در دی که
بی قبا باشد و بی نفقه آنرا یتیم خوانند صفی اینست که نه ما را یگانه اهل دنیا یافتیم ترا با خود گرفتیم و از بهر
خود بگزیدیم و وجدک ضالا فهدی و نه ترا ضال یافت یعنی از معالم نبوت و احکام شریعت ترا
هدایت کرد و عالم کرد اینه با آنچنانکه گفت ما کنت تدری ما الکتاب ولا الایمان عبد ایمان

گفت

گفت مراد آنست که رسول کودک بود و بعضی شعاب مکه راه گم کرده بود و گم شده و ابو جهل بوی رسید و دست
گرفت و بنزدیک جدش آورد خدایم با رخ بروی نهاد که بر دست و شمن تو یک جدش آورد و کثیر بن حمد
روایت کرد از پدرش که گفت در جاهلیت بحج رفتم مردی دیدم با بها و جمال که گرد کعبه طواف میکرد و میگفت بار خدایا
فرزند من محمد این سیاه و این حمت و بت بزرگ عظیم کرد و آن پرسیدم که این مرد کیست گفتند ویرا پسر زاده
هست محمد نام وی که ویرا هیچ جای نفرستادی الا که زود باز آمد باز گشتی اکنون ویرا بطلب اشتر که گم کرده
بیاده در می آید و اشتر او بدانست دعای کرد تا خدای زود ویرا باوی رساند ما دانیم که محمد می آید
کاقسم الطالع زمام اشتر گرفت عبد المطلب گفت ای قرة عین من و روشنایی چشم من ترا از غیبت تو رنجی
رسیده که حرکت فرایش نخواهد شد کعب الاحبار گفت مراد آنست که چون رسول از مادر باز ماند
شیر خواره بود ویرا از قبیله بنی سعد بن زید دادند حلیمه تا ویرا شیر دهد چون مدت رضاع تمام شد ویرا بر
داشت تا بنزدیک عبد المطلب آرد حلیمه گفت چون بدر که رسیدم از هاتفی شنیدم که گفت خبایک یا بطحا بکه
بنور ربها و حال با قوا آمد رسول از نهادم تا طهارت سازم چون باز نگریستم محمد را ندیدم فریاد بر آوردم
و جزع کردم و اندیشه کردم که خود را از بن کوه بیندازم تا بمیرم و از بن غم برهم در بن بودم که پیر بن رسید
از من پرسید که این جزع چیست قصه با وی بگفتم گفت بیا تا پیش هبل رویم که صنم بزرگتر است و از وی
خواهیم تا هدایت کند بیامدم آنه پیر پیش هبل آمد و کرد و دید و گفت او سنگی بیاد نواب و
شد ایا این زنی سعد را فرزند گم شده است نام وی محمد بر است نه وی را نامی حلیمه گفت
چون پیرام محمد هبل و هبت که پیرامن وی بود همگی نابود شد آنگاه آمد که ای پیر دو پاش که هلاکت بتان
همه بر دست محمد خواهد بود پیر بجای بلرزید عصا از دست وی بیفتاد و دو بجنبید آورد و گفت دو اشغول بدا
که این محمد را خدای هست که ویرا بتوانند چنر کرم شده بعبد المطلب رسید کان برد که بعضی از قریش دیا
هلاک کرده اند تیشه بر کشیده و آواز داد یا غایبه قریش جمع آمدند و گفتند ای سید ترا چه افتاده است
حال بر گفت انگاه رفت با قریش و در شعاب مکه بگردید چون با فتنه بیامد و سلاح بینداخت و روی
بیت الحرام نهاد و کعبه طواف کرد و روی بآسمان کرد و گفت شعر یا رب رد ولدی محمدا ۰ یا رب ان محمدا لم یوجدا ۰ یصبح قریش کلهم سیدا ۰ نادی ان
آسمان ندا کرد که ای قوم بترس مگیرید که محمد را خدایی هست که ویرا نگاه دارد عبد المطلب گفت ای هاتف
وی بکجاست گفت بوادی تهامه بنزدیک فلان درخت عبد المطلب رفت و روی بدیگر نهاد و دو تن فل
در راه بوی رسیدند موافقت کرد چون رسیدند رسول را دیدند که با شاخی از درخت بازی میکرد عبد المطلب

ویرا نشناخت که بدقان وی غایب بود از وی پرسید ترا نشناخت یا غلام رسول صلعم گفت انا محمد بن عبد المطلب
گفت تو پاک نفسی جان من فدای تو باد که بدترین جویندگان ویرا برداشت و بر پیشخود گرفت و وجود کی
عالمه فانی و نه ترا در وی یافت و بال خدیجه ترا غنی و توانگر کرد اینه و بال شمایم و بشارت که انتم
مال لا یفنی بستی گفت که نه ترا ماحب عیال یافت خلقان عیال تو بودند و بحتاج بودند ترا بعلم و قرآن و احکام
شریعت تو انگر کرد ترا بایشان نفقه کنی چنانکه و عیلک مالک تکن قلم پس ابو بکر چون حال تو چنین یافت
تو نیز بیتا با زمزه و قهر کن رضا بدار و بیتمی خود را یاد کن که کار یتیمان سخت است و دل ایشان نازک
و مجروح باشد از مرده بدل ایشان رسول خدا گفت اذا کنت ایتیم اهتز اهتزاز لبکاء چون یتیمی گریه عرش
خدای بخود بلرزد از گریه وی خدای گوید ای فرشتگان این کیست که یتیم را بگریانید که بدل پدر در طفولیت
بشر خود آمده ام فرشتگان گویند با خدایا تو دانا تری حقیقت آنچه گوید ای فرشتگان گواه باشید
که هر که دست بر سر یتیمی فرود آرد بهر موی که از زیر دست وی برود حسنه نویسند او را و رسول خدا گفت انا
و کافل الیتیم کهاتین فی الجنة من انگشت کوچکی را کنایت کند در بهشت همچنین باشم و انگشت دوم و میانگین
بهم بر نهاد و اما السائل فلا تنهر و اگر سائلی از تو سؤال کند و چیزی طلبد مانع مباش و روی ترش مکن اگر
خواهد و اگر هیچ طلبد بوی ده و بوی آموز و اگر چیزی بوی ندهی با وی بجواب خوش باز ده و در دینی خود یاد
کن رسول خدا گفت للسائل حق و ان جاء علی فرس سائل را حقوق است و اگر چه بر اسب آمده باشد و بر دیگر
حق سائل بوی ده و اگر چه دست و بخن زرین دارد و گفت اکثر آفت که سائلان را رسد دروغ گویند
تقدس بنو دهی انکه که ایشان را رد کردی ابرهیم ادهم گفت نیک مردانی اند سائلان که بر ما می آیند
و میگویند که تمامی هیچ رحمت که آن بر ما ایم و بنزد بریم و باشما رد کنیم چون نعمتها خود بر رسول عرض کنیم
نعمت خدای خود حدیث کنی آنرا بایشان پیوسته و آشکارا که رسول خدا گفت التحدث بالنعم شکر حدیث
کردن نعمت شکر است هر که شکر اندک نکند شکر بسیار نکند و هر که شکر مردمان نکند شکر خدای نکند و هر که
عطایی دهد باید که مکافات آن بکند و اگر نتواند بکند و نتوانست و اگر بانکار بدی کفران کرده باشد
سوره الم نشرح یکصد هشت آیت عبد الله مسعود از رسول خدای روایت کرد هر که
این سوره بخواند چنان باشد که بنده یکمن آمده باشد و مرا از غم شاد کرده و الم نشرح و الم نر

بسم الله الرحمن الرحیم

الم نشرح لک صدرک ۞ و وضعنا عنک وزرک ۞ الذی انقض

ظهرک ۞ و رفعنا لک ذکرک ۞ فان مع العسر یسرا ۞ ان مع العسر یسرا ۞ فاذا فرغت فانصب ۞ و الی ربک
فارغب ۞ در اخبار آمده است که این سوره و سوره یعنی و الضحی و الم نشرح یک سوره است و میان ایشان فصل نکند بسم الله
الرحمن الرحیم روایی الکعبی گفت رفت خدای خود حدیث کن ان نعمت با تو گفت و وعده ایشان گفت مادل ترا کشاده کردیم بدان بار غم و محنت
که بر دل تو بود و کذاردن پیغام و رسانیدن رسالت بخلایق و عام و من و اصل از دل تو زایل کردانیدیم با تو که دل ترا پر از علم و حکمت
و ابو بهر تصدیق دعوی نبوت مجرات بدست تو ظاهر کردیم ابو القاسم لحمی گفت معنی انست که رسول صلعم دلتنگ شده بود بقساوت مردمان
خدای تعالی وعده دل او خوش کرد انشید و نه ما نهادیم و فرو نهادیم از باری را که گرانی این بار از پشت تو از وی بیرون آوردیم چنانکه
پیغمبر دوست شکستن از وی کند یعنی بار که پشت ترا شکسته کند از تحمل اعباء نبوت و ایذای کافران و تکذیب ایشان او را ان بار از پشت
تو نهادیم یعنی پشت قوی کردانیدیم بمعجزات و براهین تا اسان گشت بر تو کشیدن آن بار تا چندانی از آسانی که بر پشت تو بار نیست
و گفته اند مراد آنست که بار گران از دل تو بر داشتیم بامر بدین گناه است تو و نه دکر ترا و نام ترا بلند کردانیدیم با نام تو ذکر کردیم تا بجای
خطیبان خطبه بر منبرها و مؤذنان منارها نام من برند و گویند اشهد ان لا اله الا الله بعقب این گویند اشهد ان محمدا رسول الله و حسان
ثابت در دین بحثی گفت و قسم الاله اسم النبی الی اسمه اذا قال فی الخمس المؤذن اشهد ابو سعید خدری روایت کرد از رسول صلعم که
گفت جبرئیل از خدای پرسید که نام محمد از چه بلند کردی گفت با نام خود پیوستم تا هر کس که گوید اشهد ان لا اله الا الله او
شنوا باشد تا گوید محمد رسول الله معنی گفتند که بان رفیع کرد که روز قیامت مدعی خلایق باو باشد باید شفاعت چنانکه باخدای
آمد رحمت که خدای تعالی فرمود نی طوبی و زیادت کرد انشید آنکه گفت ای محمد بدرستی که با دشواری آخرت هم آسان کردانیم با
فسردن دنیا یسر هست از راحت و فراخ اسانی با عسر موت هم یسری هست رحمت و بخشایش و شفاعت و خلاص و گفتند بر
عموم است جمله شدایید و منافع را یعنی با هر سختی آسانی هست و با هر رنجی یعنی و با هر دشواری و تنگدلی و با هر بیماری تندرستی
و با هر دردی تو لکری عبد الله گفت بکعب و مقرر رسول صلعم در بعضی از سفرها بر شتری نشسته بود مرا گفت یا غلام کلم لیک کلمات رسول الله
احفظ الله یحفظک الله یحفظه امامک تجده امامک تعرف الی الله فی الرخاء یعرفک فی الشدة خدا را نگاه دار تا ترا نگاه دارد و خدا را نگاه کن تا
او را در پیش خود بیابی و با او آشنا شو در آسانی تا ترا آشنا شود در سختی و دشواری و چون چیزی خواهی از خدا بخواه
و بدانکه علم و قدرت بخدا تست و اگر همه خلق جمع شوند تا چیزی دهند که خدا نخواهد ندهند و اگر همه خلق جمع شوند تا چیزی
دهند که خدا خواهد رسانند تو انند که بدان ضرر با خیرات و فرج با غمت و با دشواری آسانی عقبی گفت در باهیه بودم و در شک بودم
این بیت بودم افتاد ۞ ارد الموت لن یصیبنی ۞ بالدارج جد ۞ در راه از هاتفی شنیدم که از آسمان آواز داد ۞ الا ایها المرء
الذی لیس بمدرج ۞ و قد ترجیا لم تزل فی تدرج ۞ اذا اشتد بک العسر فکر فی الم نشرح ۞ و عسر بین یسرین اذا ذکرتها فارج
در خبر است که روزی رسول خدای بیرون آمد خندان و میگفت لن یغلب عسر یسرین یک دشواری دو آسانی را غلبه کند حق تعالی
الا دشواری و سختی باشد بر آن صبر باید کرد که آن سختی بمهد دنیا بگذرد با آسانی مبدل شود و در آخرت بدان ثواب یابند این

یکسحق یا دوا سافی بشیعه کنز بود و غالب بکه را که رسول صلعم اسم سوره خدای که چون فارغ شدی یعنی از نماز فانصب و رغب
شو بدعا خواندن و تعقیبات نماز یعنی آوردن نماز گذاردن وحی و رسانیدن پیغام و دعوت خلق چون فارغ شوی خدا را بعبادت
گفت و بعبادت حق رغبت نمای آورده اند که شخصی مرد را دید که بگریست گفت لبیس بهذا امر الفارغ امر و فارغ را این نزید دانند
انکه فرمود که رغبت خود بخدای مخصوص گردان و حوایج خود بحضرت او رفع کن و طمع از خلق ببر سورة التین هشت آیه است
رسول صلعم گفت هر که این سوره بخواند خدای تعالی او را در دو خصلت بدهد عافیت و خیر تمام در دنیا باشد و در قیامت بعد در مکان بهشت
بخواند او را در هر روزه شنوند لیس بسم الله الرحمن الرحیم
وَالتِّينِ وَالزَّيْتُونِ وَطُورِ سِينِينَ وَهَٰذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ
إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالدِّينِ أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ
الْحَاكِمِينَ حق سبحانه و تعالی سوگند خورده است و گفته بحق تین یعنی این انجیر که می خوریم و بحق زیتون که از او روغن میگیرند
و تخصیص ایشان از برای انکه از میوه هر دو نشان میدهد این دو درخت بجز تراست و ایشان را خاصیتهاست ابوذر غفاری روایت
کرده که روزی طبق انگور بنزد او بردند پیش رسول خدای رسول با در پیش یاران بنهاد و گفت بخورید که اگر گویم میوه از بهشت آورده اند
بجز خواهید بود برای انکه در روی استخوان نیست و میوه بهشت را استخوان نباشد و انجیر بواسیر را ببرد و نقرس
سود دارد معاذ جبل مولاه اند درخت زیتون که فتی و گفتی که رسول صلعم گفت نعم السواك الزیتون
من الشجر المبارکه و نیک مسواکست درخت زیتون و درخت مبارک [illegible]
انکه گفتاند مولاه منست و مولاه بیغمبر که پیش از موسی بوده اند کعب الاحبار گفت طور سینا کوه مسجد دمشق است و زیتون
مسجد بیت المقدس ان دو مسجد در شامست و بحق طور سینا که موسی مناجات کرد قتاده گفت مبارک و نیکو
کوهی باشد که درخت با میوه در روی باشد عبد الله عمر گفت چهار کوه است که تبرک بیک خدای مقدس است اول طور
سینا و ان آنست که موسی پیغمبر در روی با خدای مناجات کرد و طور سینا و این بیت المقدس است و طور تینا و
دمشق است و طور بمانا و این مکه است و هذا البلد الامین و بحرمت این شهر باستوار و با امانت یعنی مکه که در
در روی باشد ایمن باشد که ما آدمی را در راست ترین قامتی و نیکوترین صورتی آفریدیم و بعقلش مزین کردیم
و بامر و نهی و تمیز مهذب و تمام قامت و بالای راست بخلاف حیوانات آدمی تناول طعام و شراب بدست کند و
دیگر حیوانات بدهن ثم رددناه پس گردانیدیم او را با حالت فرو تر یا یعنی از جوان بپیری و از قوت بضعیفی
و از کمال عقل با خرف گفت آیه در حق کروهی آمد که ایشان در عهد رسول بهر گشته بودند و خرف شده اند
مالک روایت کند از رسول خدای که گفت کودک تا بالغ تا بحد بلوغ فرمان طاعت و خیری که کند ثواب آن پدر و
مادر را نویسند که تعلیم و تادیب و ترتیب و امر و نهی پدر و مادر باشد و هر آن گناه که کند نبودی نویسند و

تیر پدر و مادر او و چون بحد بلاغت رسد قلم تکلیف بروی رانند آن دو فرشته که بروی موکل باشند بنزد
تا او را نگاه میدارند چون بچهل سال رسد در اسلام خدای تعالی او را از سه بلا نگهدارد و ایمن گرداند از جنون و جذام و برص
و چون بپنجاه رسد بحقیقت حسابش کند چون بشصت رسد توفیق توبه کند چون بهفتاد رسد اهل اسمان دوستش
دارند چون بهشتاد رسد خداوند حسناتش مضاعف گرداند و سیئاتش تکفیر کند چون بنود رسد کتابه مقدم
و موخرش بیامرزد و شفاعت در حق اهل بیتش قبول کند و او را اسیر الله فی ارضه نام کنند که چون بحد خرفت
رسد خدای او را عمل که تن درستی و تمام عقلی کرده بنویسد او را چنانکه گفت الا الذین آمنوا ولیکن انکه ایمان
آورده اند و عمل صالح کرده اند ایشان را در وقت پیری و ضعف و خرفی و نادانی مزدی باشد که از انقطع نگردد
و ناقص نگرداند چنانکه در وقت قوة و جوانی کردی مثل عمل و ثواب بنویسند و بر وجهی دیگر معنی آیه چنین است
که ما آدمی را بر نیکوترین صورتی و زیباترین پیکری آفریدیم نه بیننی که آدمی را هر کز از و نباشد که صورت صورت
خوبتر حیوانی باشد از حیوانات انکه گفت ما این را از این صورت خوب آفریدیم که شکر نعمت ما کند بر خلقت و آفرینش
خویش و خیر این نعمتها که بر وی کرده ایم با صورتی رد کنیم و فرو تر اینا باشد در دوزخ و روز قیامت در درکه
دوزخش اندازیم که فروترین درکه باشد ابو العالیه گفت بد و دوزخش برند در بدترین صورتی و از صورت
خود ایست از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده اند که دوزخ هفت طبقه است ابتدا باسفل السافلین کنند
و انرا بر گردانند و بحضیض میکنند با هر طبقه چنانکه اولین انکه گفت الا الذین مگر از این آدمیان انانکه ایمان آورده اند
و عمل صالح کرده اند ابن عباس گفت مومنان قرآن خوانند عمر دراز دهند و ایشان را از او کنند در آخرت و در آخرت
ایشان را مزدی دهند ناگاسته و دایم پس ترا ای آدمی چه بر آن داشت که تکذیب کردی آیات ما را با نهی دایت
همه آیات و دلایل بنوز شبهه مانده است که بان سبب دین را یعنی روز قیامت و حساب و جزا منکر شوی انکه عهد
فرمود کافر را و گفت ندخدای تعالی حاکم ترین همه حاکمانست حکم کند بر ایشان بر انچه لایق ان و سزای ان باشد چون
رسول خدای این سوره با خر خواندی گفتی بلی و انا علی ذلک من الشاهدین سورة اقرء باسم ربک نود و نه آیه
است صادق علیه السلام گفت هر که این سوره بخواند اگر در ان روز و در ان شب متوفی شود شهید مرده باشد و شهدش
برانگیزانند و چنان باشد که در پیش رسول خدای شمشیر زده در راه خدای تعالی بسم الله الرحمن الرحیم
اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ خَلَقَ الْإِنسَانَ مِنْ عَلَقٍ اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ
عَلَّمَ الْإِنسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ بیشترین مفسران بر انند که این سوره اولین سوره ایست که بر رسول صلعم آمد و گفته اند که
فاتحه است زیرا که از عروه و عایشه روایت کنند که در بدایت کار رسول خوابهای راست دیدی هر چه در خواب دیدی چنان
بودی و چون تنها بودی او را اندکی زندگی تا یکروز بر کوه حرا تنها بودی که جبرئیل آمد و گفت ای محمد اقرء رسول صلعم

گفت ما انا بقارئ من خواننده نیام مجبور تا بار سیم این آیات بر من خواند اقرأ باسم ربک تا آخر علم بالقلم رسول صلعم گفت من
از این بیرسیدم مراتب کرفت ولرزه بر اندام من افتاد بحرا صعود نمیتوانستم کفتم زملونی دثرونی جنبجه جامه بر من افکندند و من
بخفتم جبرئیل عم آمد و دیکر بار و آیت آورد یا ایها المدثر برخواستم و این حال با خدیجه بکفتم و کفتم میترسم که این خیال سر دیو
باشد مرا خدیجه کفت حاشا که خدای تعالی این افات از دور دارد که تو مردی راستی و راست کوی و صله رحم کنی و رنج ازدرویشان
بدارب و مهمان را طعام دهی و مردم را بر ثواب رهنمای و معاونت کنی اکنه بر خیز تا نزد یک عم من رویم و او را از این خبر کنیم تا
چه بکوید پیش عم او ورقه نوفل رفتیم و او کتاب اول خوانده بود انجیل چون این حدیث بشنید کفت هذا الناموس
یا محمد اتاک الناموس موسی الاعظم قرناموس اعظمی و کتب اول خوانده ام که تو پیغمبری آخر الزمانی که ختم نبوة بتو کنند ای من در
روزگار تو بودمی تا نصرت کردمی بنده را بر که مشرکان بر تو از شهر بیرون میکنند و خدای هیچ پیغمبر نفرستاد که او را رنجانیده
اکنه رسول صلعم کفت که مرا که جبرئیل آمدی من خواستی که خود را بیندازم جبرئیل عم مرا بکرفتی و ورقه نوفل را از این خبر دادم کفت ای
محمد چون این بشنوی مکر تو بجایی باشی و انجه بدشنو و یاد کیر کفت محمد دیکر نوبت که جبرئیل آمد و کفت ای محمد اکنون حقا
محمد آن کفتم بخوانم چه بکفت بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین تا آخر سورة
فاتحه را حضر کردم کفت بشارت باد ترا که تا آن بیزیری که موسی و عیسی بیغمبر خبر داده اند بتو و ترا بجهاد فرماید
اکنون در روزگار تو در بایم پیش تو جهاد کنم اکنه دوی بخدیجه آورد و کفت فالک حقا یا خدیجه فاصلی حدیث اباه فاخبره برسل
و جبرئیل ثانیه و سکائیل معهما من الله وحی تشرح الصدر بنزل خدای تعالی میفرماید رسول را خاص و الخاص و است او را
عام که ای محمد بخوان تو یعنی در اینده از خواندن نام خدای بر آن خدای که بیافرید اولا خلایق را بر عدم و خاصه آدمی را
[illegible] که خلق را از عدم بوجود آورد و انواع نعم ایشان را کرامت کرد خدای که بیاموخت آدمی را نوشتن بقلم و بیان
کردن بسبب آن کفت اند اولین کسی که چیزی نوشت ادریس بود و کفته اند آدم بود ابن عباس کفت رسول را کفتیم یا رسول الله شاید
که تجدد نفی شنوم از احادیث آنرا بنویسیم تا هرا فراموش نشود کفت روا باشد فان الله علم بالقلم قتاده کفت قلم از نعمتهای
[illegible] که اکر نه قلم بودی بما تا نکه دین و ملک استقامت نکرفتی بما موخت آدمی را انچه او دانست و تقدیر کرد او را از ظلم جهل
با نور علم کفتند مراد بانسان آدمیست بیانه و علم آدم الاسماء کلها و کفتند رسول است لقوله تعالی و علمک ما لم تکن تعلم کلا ان الانسان
لیطغی ان رآه استغنی ان الی ربک الرجعی ارأیت الذی ینهی عبدا اذا صلی ارأیت ان
کان علی الهدی او امر بالتقوی ارأیت ان کذب و تولی الم یعلم بان الله یری کلا
لئن لم ینته لنسفعا بالناصیة ناصیة کاذبة خاطئة فلیدع ناده سندع الزبانیة کلا
لا تطعه و اسجد و اقترب کو بار ایست این آدمی از طغیان و معاصی و کفران بعد خدای بدرستی که آدمی

طاغی بشود و پای از حد خود بیرون نهد چون خود را توانکر می بیند از حد خدای بشود و سنتی بشود قتاده کفت طغیان از آن است که
مال زیاده شود و در اسبان نیکو و جامهای فاخر و طعام و شراب لذیذ می افزاید رسول خدای کفت در دعا اللهم انی اعوذ بک
من شر غنی و من غنی لطیفی یا رب خدایا بتو میدهم از دو ویشی که مرا زیاده بود و از توانکری که مرا طاغی کرداند آدمی را عاقبت
طغیان خود اعتراف نمیکند و از خدای نیز سد بحقیقت که مرجع محمد بتو است و بازکشت ایشان با خدای تو است نمی شنوند که چون ابو
طغیان خود کرفتار کردند اکنه کفت ارأیت الذی ینهی با کنه طاعت نمیکنند و بندکی خدای بجای نمی آورند و دیکر از منع میکنند و بندکی
ترا ای محمد آن مرد کافر را که او نهی میکرد و باز میداشت بنده را که نماز نمیکرد از نماز و این کافر ابو جهل لعین بود ابو هریره کفت
ای محمد در میان شما نماز میکنند و روی بر خاک می مالند و شما را رها میکنند بحق آنکس که با و سوکند خورده اکر من او را بینم که نماز کند پای
بر کردن او نهم و در زیر پای خود بمالم کفتند که او این ساعت نماز میکند بیا بد نماز رسول را رجوع کنند نزدیک رسول صلعم رفت و حال باز
کفت و دست سروی نزدیک کفتند تو چه بود کفت خواستم که قصد او کنم خندق دیدم میان او و خود یعنی رسول صلعم پر از آتش و
شخصی دیدم با پر ها خواست تا آن آتش به پر خویش بر من ریزد من باز پس کریختم رسول صلعم کفت بآن ذاتی که جان من در دست اوست
که اکر نزدیک من آمدی فرشتکان پاره پاره شدی از یکدیکر بعبودیتی اکنه خدای تعالی خطاب کرد بابی الحکم مخزومی کرد و کفت هیچ بینی و میدانی
که محمد را از نماز نهی میکند و از طاعت خدای تعالی باز میدارد اکر محمد بر حق باشد و بر هدایت و تقوی و پرهیزکاری فرمایید او را چه
باشد بر وی چه لازم آید و نشاید که خطاب رسول خدا را باشد بینی هیچ میدانی که این کس که ترا منع میکند از نماز بر حق بودی و بر
هدایت و ایمان خود بایکه از نماز نهی کرد دیکر از یهودی و مسلمانی فرمودی که او را چه بودی از درمان و شوبات هیچ میدانی تو که
چون تکذیب کرد و برکشت که او را چه باشد مستحق چه شود اندعاب می ندانست او کنه خدای تعالی او را می بیند و بر احوال او مطلع است
کجا باز ایست از انچه میکند نهی کردن محمد از نماز که اکر باز نایستد حقا که ما بکیریم موی پیشانی او و بکشیم او را بدوزخ و بزنیم
پیشانی او که دروغ زن و کناه کار است صاحب بنی ابو جهل رسول صلعم را از نماز نهی کرد رسول صلعم بانک بر وی زد ابو جهل کفت می بینی
بر من بیزی که اکر من خواهم بطحای مکه بکیرد از اسب اخضر موی و هر دانی مرغوبی موی تا با تو قتال نماید و خدای تعالی این آیه
فرستاد و کفت فلیدع ناده یعنی کو بخوان قوم را و لشکر خود را و اهل انجمن خود را که بیاید و بود که بیاید فرشتکان که زبانیه دوزخ اند
اکنه دوزخ کرد و رجز ابو جهل را و فرمود رسول صلعم را کفت محمد در نزد نماز و طاعت فرمان او مبر و بر حال خود می باش سورة القدر
مدنی است بر قول بعضی مفسران و اولین سوره که بدین سوره بود قتاده کفت مکی است بجز آیه از رسول صلعم روایت کرده
ابن شرف نحوی اند و اجتهاد نوابه هند که ماه رمضان روزه داشته باشد و شب قدر دریافته باشد و شب قدر دریافته کرده باشد بسم الله
الرحمن الرحیم انا انزلناه فی لیلة القدر و ما ادریک ما لیلة القدر لیلة القدر خیر من الف شهر تنزل
الملائکة و الروح فیها باذن ربهم من کل امر سلام هی حتی مطلع الفجر بدرستی و حقیقت که فرستادیم
قرآن را در شب قدر از لوح محفوظ بآسمان دنیا جبرئیل بر بنده ما املا کرد اکنه بعضی میکنی باقی آیات و سورة سورة تجب صورة

حاجت بدقیق مسطور است و در روز بیست و سال شعبی گفت کسی را از آنت که ما ابتدای فرستادن قرآن در شب قدر
کردیم و درین لفظ که گفت انا انزلناه از سه وجه یکی آنکه گفت ما فرستادیم با خود حواله کرد دوم آنکه نازل
باشد بنا بعت و نزول و سیم آنکه مخصوص کرد او را بنزول وقتی که شب قدر است و این شب را شب قدر بدان کردند که اندازه
بودن درین سال از آجال و ارزاق و اقسام همه درین شب تقدیر کنند عبد الله عباس گفت خدای تعالی در شب نیمه شعبان حکمها فصل
کند و در شب قدر فرشتگان سپارد و این شب را لیلة مبارکه خوانند برای آنکه درین شب برکت و خیر از آسمان فرود آید برات عمی و
و این شب شب تخفیف عقوبت و نیکی بندگان درین شب حاصل شود ابو بکر وراق گفت برای آن شب قدر نهاده که مردمان
قدر درین شب با آنکه در شب است خود چون طاعت کنند و شب زنده دارند تا این شب در کدام ماه است بمذهب ابو حنیفه آنست
که همه ماه است تا اگر کسی طلاق معلق کرد اندر شب قدر تا یکسال نبگذرد و طلاق واقع نشود جمهور علما بر آنند
که در ماه رمضان است ابو زین گفت شب اول رمضان است حسن بصری گفت شب هیجدهم از ماه رمضان است درستترین
اقوال آنست که در دهها اخیر است از ماه رمضان ابو هریره روایت از رسول صلعم کرد که رسول گفت فالتمسوها فی العشر الغوابر
در دهها باقی طلب کنید شب قدر را امیر المؤمنین علی رضه گفت که رسول صلعم در دهه اخیر اعتکاف کردی تا در شب کدام شب است
اخبار شافعی آنست که شب بیست و یکم است ابو سعید خدری گفت رسول صلعم شب بیست و یکم تا روز نماز کردی و آنست از آسمان
باران می آمد و در مسجد باران فرو آمدی گفت رسول صلعم در میان آب و گل سجده میکرد بامداد چون از مسجد بیرون آمد آب و گل
بر روی ظاهر بود بعضی دیگر گفتند که شب بیست و سیم است تا روز نماز کردی و در اخبار اهل البیت آمده است که هر روز اخیر
نزدیک رسول صلعم آمد و گفت یا رسول الله از قبیله ما ده بیشتر آمده و در است مارا در نمای شب قدر در ماه رمضان گفت
علیکم بلیلة ثلث و عشرین شب بیست و سیم رسول صلعم گفت جوانهای شما امروز افتاده هر که خواهد که عبادت کند علیه بلیلة
ثلث و عشرین که در خبر است که نبی صلعم جبرئیل را بمدینه فرستاد تا از رسول صلعم بپرسند که شب قدر کدام است نزدیک رسول
آمدند و سوال کردند گفت از ماه چند است گفتند بیست و دوم است گفت قرائت باشد بعضی گفتند که بیست و هفتم است ابن عباس گفت
عمر خطاب را پرسیدند از شب قدر گفت که ما از رسول نشنیدیم گفت در عشر اواخر است در شبهای طاق و هر کسی گفتند و من هیچ
نشنیدم ابن عباس توجه بکنیت گفتم از رای خود گویم گفت ای از قبیله بپرسم گفت خدای تعالی هفت چیز را هفت آفرید آسمانها
زمینها هفت و که مها هفت و دریاها هفت و خلق آدمی را هفت چیز است و روزی از وی هفت چیز است نمیدانم که این شب
بیست و هفتم است ابو بکر وراق را پرسیدند گفت که عدد کلمات این سوره بعدد شبهاست سوره سی کلمات و ماه سی شب آنکه پرسنده
گفت سی شمار و می نمر دچون باین رسید گفت چند داری گفت بیست و هفت در آنکه خدای تعالی این شب را باز پوشید در
میان شبهای ماه رمضان یاد در شبهای ده اخیر آنست که تا اهتمام کنند در طاعت و بر یک شب اعتماد نکنند خدای تعالی چون چیز را در چیز پنهان
پنهان کرده است شب قدر را در شبها و نماز وسطی را در نمازها و وقت قیام ساعت را در اوقات و نام بهترین را در میان نامها و ساعت

اجابت را در ساعات روز نادیده و رضای خود را در طاعات و سخط خود را در معاصی تا بندگان تا بکار اجتهاد
همه کنند خیر عبادت کنند بر تمامی شب قدر نماز بیارامند برای نماز وسطی و در ساعات روز نادیده بعد اشغال بخدا برای ساعت اجابت
و بطاعت قیام کنند برای طلب رضای خدای تعالی و از معاصی پرهیزند برای ترس از سخط خدای تعالی و فضیلت این شب بسیار است و منفعت او
بی شمار و در خبر است که شیطان درین شب بر دنیا بیاید و دیگر روز تا جایگاه و سنو اند که کسی را بغی رساند و هیچ ساحر درین شب اثر نکند عبد الله
عباس روایت کرد که خدای تعالی درین شب فرشتگان را بفرماید یا جبرئیل با فرشتگان از سدرة المنتهی زمین آیند هفتاد هزار با الویه نور و آن
علمها بر چهار جانب بر پشت خانه کعبه و بر سر تربت رسول صلعم و بر مسجد بیت المقدس و بطور سینا و آنکه جبرئیل گوید بر کوه بیچ
خانه و بیچ بنا که در دنیا موجود و موسوم باشد که فرشتگان در آنجا نشوند مگر خانه که در و سگ یا خوک یا خمر یا چیزی از حرام یا صورتی باشد
صد تسبیح و تهلیل و استغفار بکنند برای امت محمد چون وقت صبح باشد روی باسمان نهند ساکنان آسمان دنیا باستقبال ایشان آیند
و گویند آنکه ای سید گویند از دنیا دوش شب قدر بود امت محمد را فرشتگان گویند خدایا ایشان چکرد گویند صالحان امت را بامزید و غفلت
در طالبان قبول کرد فرشتگان آسمان آواز بلند کنند بتسبیح و تهلیل و ثنا بر آنچه خدای تعالی امر کرد با امت محمد از انجا روند با فرشتگان
آسمان دنیا با آسمان دوم فرشتگان آسمان دوم همچنان پرسند همان جواب یابند خندان شوند خدایرا تسبیح و تهلیل گویند ایشان نیز موافقت
با آسمان سیم آیند همین حدیث شنوند و جواب دهند تا با آسمان هفتم رسند بسدرة المنتهی رسند همان حدیث بپرسند و همان جواب
بشنوند و از تسبیح و تهلیل بردارند اهل بیت آواز ایشان بشنوند رضوانه اگویند این چه آوازست گویند فرشتگان خدا با تسبیح و تهلیل
میکنند بر امت محمد ایشان نیز آواز بردارند و تسبیح و تهلیل گویند حاملان عرش بشنوند بپرسند و جواب بشنوند که خدای تعالی آواز بلند کرد
بتسبیح و تهلیل خدای تعالی را پرسند و او عالمتر است گویند بار خدایا شنیدیم که تو گفتی بار خدایا امت محمد را بیامرزیدی و شفاعت
صالحان قبول کردی می تا کردی و است محمد راست نزدیک من آنچه هیچ آدمی را چشمی چنان ندیده با شنوده و بر خاطر هیچ بشر نگذشته باشد
و بدل هیچ آدمی نگذشت و در روایت دیگر آمده که جبرئیل در این شب با هفتاد هزار فرشته بزمین آیند و میکائیل با هفتاد هزار و لوای
حمد بیارند و از چهار زاویه با هفتاد هزار یکی بمشرق و یکی بمغرب و یکی در زیر عرش و یکی در زیر هفتم زمین و بر لوای حمد نوشته باشند اثنتا عشرة
و ثریا عشر و بیچ جای نباشد که جبرئیل با فرشتگان از ایشان در آنجا نرود و سلام نکند و سلام با ایشان رسانند در بیچ جایگاه اول
در مرکب الذین تتوفاهم الملائکة طیبین یقولون سلام علیکم دوم بر در بهشت سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین سیم در بهشت
و الملائکة یدخلون علیهم من کل باب چهارم در عرفات بهشت سلام قولا من رب رحیم پنجم بنزدیک لوای ابراهیم
بهشت غیثهم یوم یلقونه سلام و ما اندر یک خطاب است رسول را بوجه تعظیم شب قدر و توجه دانی ای محمد که شب قدر چیست
از آنکه در آیه و دانش نزد بلند قدر آن ندانستی که هم خود بیان کرد گفت که شب قدر بهتر است از هزار ماه که در وی شب قدر نباشد مفسران گفتند
که رسول صلعم چهار صحابه را نام برد که ایشان هر یک هشتاد سال خدایرا پرستیدند و طرفة العینی در وی عاصی نشدند ایوب و زکریا و حزقیل
و یوشع صحابه را این عجب آمد جبرئیل آمد و این سوره آورد و باز نمود که یکشب عبادت تو بهتر است از عبادت هزار ماه ایشان حضرت

دیگر گفتند که در بنی اسرائیل هیچکس را عابد نخواند بدین نام هزار ماه خدا را عبادت نکرد بی خدا تعالی ابن سیرة فرستاد و گفت این ایام
است ترا بیک شب حاصل شود ابو بکر وراق گفت که ملک سلیمان هزار ماه بود ثعلبی در تفسیر آورده است که وهب منبه گفت در بنی اسرائیل
مردی بود نام وی شمعون در روایت خدای هزار ماه جهاد کرد رسول را از این عجب آمد خدای تعالی گفت من ترا و امت ترا شبی دادم که از هزار
بهتر است از هزار ماه و این شمعون مردی بود قوی قتال میکرد تا کافران همه از وی عاجز شدند بنزدیک زن وی رفتند و وی را بمال
فریفته کردند و گفتند چون وی بخسبد وی را ببندیم و بکشیم زنش وی را بدست چون گناه شد قوت کرد و سن باره بکشد بار دیگر بیست
بیست بار قوت کرد باره شد گفت ای زن این چرا میگوئی گفت قوت تو بی زمام الله گفت خدای که چه چیز باشد که قوت ترا غالب باشد گفت
سوی سر من و وی سوی راز داشت چون بخفت زنش وی را بموی سر وی بست و کافران را خبر کرد بیامدند و وی را بگرفتند و زنی خود بردند و کوش
و بینی وی ببریدند و چشمهایش بکندند و وی در خدای بنالید خدای تعالی چشم بوی داد و دستهایش گشاده شد ملک ایشان را گرفتند و بر سر شوف
نهاده ملک بران کوشک بود ستون را بجنبانید که کوشک بیفتاد و ایشان همه هلاک شدند حسن علیه گفت من از رسول خدا می شنیدم که گفت
در خواب دیدم که بر بزرگان بنی امیه میرفت چون جبرئیل آمد از وی پرسیدم گفت بنی امیه باشند پس از تو بناحق بر منبر تو روند
من گفتم یا جبرئیل مدت ملک ایشان چند باشد گفت هزار ماه من دلتنگ شدم جبرئیل آمد و مرا تسلی داد و سورة الکوثر آورد و دوانا
انزلناه و باز نمود که شب قدر بهتر از هزار ماه بود نه کم و نه بیش و درین شب فرود آیند فرشتگان جبرئیل بزمین آید بفرمان خدای
ایشان و هر چه امر کند درین شب سلامت باشد و هزار سلامت چیزی دیگر تقدیر نرود و مخدوش سلامت است از بسیاری سلام فرشتگان
بندوستان خدای و اهل طاعت که تا وقت صبح بر ایشان سلام میکنند بر هر قایمی و قاعدی و راکعی و ساجدی مجاهد گفت سلامت است این شب تا طلوع
فجر و سواس ایشان که درین شب ممنوع باشند از اکلی و شربی و سائند سورة قدر مکی است ابو الدرداء از رسول صلی الله علیه و آله
مردی از خواص گفت یا رسول الله این سورة چه فضیلت دارد گفت و ربیع سافتخواند و فرشتگان مقرب این سورة را خواندن
وقت که خدای تعالی فرستاده است از خواندن وی فراتر نشوند و هیچ بنده نباشد که این سورة بخواند و الا خدای تعالی
فرشتگان را بفرستد تا وی را نگاه دارند در دین و دنیا و وی را دعا کنند برحمت و مغفرت و اگر بر و نخواستند چندان
ثواب دهند و بیاکه در و شبانی روز بوی رسد و تا در یکی شب یعنی چندانکه ملک دنیا باشد والله اعلم

بسم الله الرحمن الرحیم لم یکن الذین کفروا من اهل الکتاب
والمشرکین منفکین حتی تاتیهم البینة رسول من الله یتلوا صحفا مطهرة فیها
کتب قیمة وما تفرق الذین اوتوا الکتاب الا من بعد ما جاءتهم البینة وما امروا
الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین حنفاء ویقیموا الصلوة ویؤتوا الزکوة وذلک
دین القیمة بشی از آنکه رسول خدا را برسالت نفرستادند کافران و جهودان و ترسایان و مشرکان

میگفتند

میگفتند که ما از دین خود برنگردیم و دین خود رها نکنیم تا آنکه که پیغمبر را که در توریت و انجیل وعده داده اند
نفرستند آنگه ما دین خود رها کنیم و متابع وی شویم خدای تعالی حکایت کرد از ایشان آنچه گفته بودند
کسانی که کافر بودند از جهودان و ترسایان و بت پرستان در زمان گذشته یعنی پیش از بعث رسول که باز
کردند و زیان شوند و بگذارند دین خود تا آن وقت که بر ایشان آید بینه که معروف و مشهور است بنزد ایشان
و بجهتی واضح و گواهی است صادق یعنی محمد که وی رسول و فرستاده از نزدیک خدای و از قبل وی بیخواند بر ایشان
صحیفهای پاکیزه و گردانیده از باطل و در وی قرآن صحیفها نامها نوشته است مستقیم و راست ناطق بحق ایشان
همه برین اتفاق کرده بودند و بجهتی می باشد و آنکه این رسول را بفرستد تا باتفاق همه بوی ایمان آورند و دین خود
بگذارند وما تفرق الذین اوتوا الکتاب متفرق نگشتند و دور نشوند از نیکه بران اتفاق کرده بودند از جهودان
و ترسایان مگر پس از آنکه بدیشان آمد رسول که حجت خداست بر ایشان نصرت چون با ایشان آمد پراکنده شدند
بعضی ایمان آوردند و بعضی کافر شدند و انکار کردند و گفتند که آن پیغمبر موعود نیست و بعضی شناختند که
آنست اما اعتماد کردند آنکه گفت وما امروا و ایشان را بدین نفرمودند در توریة و انجیل که اختلاف کنند و
خدا را بیش گیرند با آن فرمودند و خدا را پرستند و طاعت را صافی و خالص مر خدا را کنند در حالی که مسلمان
باشند از دینهای باطل برگشته دین اسلام و مسلمانی اختیار کرده با آن فرمودند ایشان را که نماز بپای دارید و زکوة
مال بدهید اینست دین و ملت و شریعت مستقیم از جمله ادیان و ملک ایشان را باین دین و ملت فرمودند

ان الذین کفروا من اهل الکتاب والمشرکین فی نار جهنم خالدین فیها اولئک هم شر البریة ان
الذین امنوا وعملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة جزاؤهم عند ربهم جنات عدن
تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابدا رضی الله عنهم ورضوا عنه ذلک
لمن خشی ربه بدرستی و حقیقت آنکه کافر شدند از جهودان و ترسایان و مشرکان در آتش دوزخ باشند
جاویدان و ایشانند بدترین خلقان و آنانکه ایمان آوردند ایشان بهترین خلقانند ابن عباس گفت
الا الذین امنوا وعملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة در حق علی و اهل بیت او آمده است جزای ایشان
نزدیک خدای بهشتهای عدنست که در زیر درختهای او جویها آب میرود و ایشان در آنجا مخلد و متوبد
باشند خدای از ایشان خشنود باشد و ایشان از خدای خشنود باشند بآنچه بایشان میدهند از ثواب و
انواع نعم و رضای خدای کسی راست که از خدای خود بترسد و از معاصی حذر کند سورة اذا زلزلت
مکی است بقول ابن عباس و مدنی است بقول ضحاک هشت آیت است از علی ابن موسی الرضا روایتست که از پدر
خود امیر المؤمنین علیه السلام روایت کند که هر که این سوره را چهار بار بخواند چنان باشد که جمیع قرآن ختم کرده باشد

بسم الله الرحمن الرحيم

إذا زلزلت الأرض زلزالها وأخرجت الأرض أثقالها وقال الإنسان ما لها يومئذ تحدث أخبارها بأن ربك أوحى لها يومئذ يصدر الناس أشتاتا ليروا أعمالهم فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره ومن يعمل مثقال ذرة شرا يره

حق تعالی در این سوره ذکر قیامت کرده بعضی از اهوال و احوال وی گفت یاد کن ای محمد وقتی را و روزی را که در آن وقت بجنبانند زمین را جنبانیدنی مخصوص بر وجهی که حکمت و مشیت حق موجب آن باشد بر خلاف جنبانیدن معهود که آن جنبانیدن باشد که همه جهان از آن خراب گردد جنبانیدن باشد خاص بعضی زمین بلکه همه زمین را باشد بعموم و بیرون آرد زمین از شکم خود آنچه در اندرون وی باشد از گنجها و مردگان و آدمی که پدید چیست این زمین را وجه افتاده است که چنین مضطرب و متزلزل گشته است که هر چه در شکم دارد بیرون نهاد و در اخبار آمده است که گفتار کافران این باشد و گفتار مومنان این که هذا ما وعد الرحمن وصدق المرسلون و از فرو زمین خبر دهد و گوید بعجزهای خود بینی باآنچه بر وی نهاده است و آدمیان کرده اند از خیر و شر گواهی دهد عبد الرحمن بن صعصعه گفت از پدرش که من در حجره ابو سعید خدری بودم گفت چون یک نماز کنی در حجره آواز بلند کن و هیچ حص و اس و حجر و مدر نمانه الا که بر صدق تو گواهی دهند راوی خبر گوید ابو سعید را دیدم در مسجد الحرام در مقام نماز میکرد و در گفت گفتم چرا چنین میکنی و بر یکهای نمی ایستی گفت برای آنکه تا روز قیامت برای من گواهی دهند و این آیت بخواند زمین این خبر گوید بآنچه ای که وی را مکده باشند و الهام داده در آن روز مردمان بازگردند از گورها بر آنکه و مختلف بعضی نورانی و روشن روی و بعضی ظلمانی و تاریک روی بعضی ایمن و بعضی خایف روی بجهات و مساکن آورده چون از حساب باز گردند بعضی روی بهشت آورده و بعضی روی بدوزخ تا بایشان نماید اعمال ایشان یعنی جزای که در اعمال ایشان پس هر کس هم سنگ ذره نیکی کرده باشد جزای آن ببیند و اگر بدی کرده باشد بذره جزای آن ببیند عبد الله عباس گفت هیچکس نباشد که روی عملی کرده باشد از خیر و شر در دنیا الا که جزا بوی نماید تا مومن را حسنات نیست گشته و سیئات وی را بیامرزند تا کافر را حسنات نیست گشته بوی آنکه نه بر وجه ماهی کرده باشد و سیئات عذاب کنند محمد بن کعب گفت هر که خیر کند کافر کند در دنیا جزا یابد در نفس و مال و فرزند تا چون از دنیا برود و بر هیچ خیر نباشد و مومن هر بدی که کند هم در دنیا عقوبت یابد به یکی که بوی رسد در نفس و مال و اهلش چون این آیت در حق صحابه گفتند یا رسول الله این کار عظیم است که هر مثقال ذره شما را جزا دهند و او گفت این مکاره که در دنیا بشما میرسد از رنج و بیماری و مصیبت در برابر شما مثقال نیست شما باشد و انشاء الله

بقیه

بذره باشد برای شما تا روز قیامت شما را دهند مقاتل گفت این آیت در حق دو مرد آمد که یکی از ایشان دست از خیرات بداشت و گفت اجری از قرآن منع میکند از این خیرات و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا و دست نمی دارم برای آنکه از اموقفی نباشد و مال بسیار ندارم که بدهم دیگری گفت ما را که ما را باین گناهان ضرر زیان ندارد تو در مسلمانی قاصر و قاصر و خدای تعالی این آیت فرستاد که آن قدر که سود دارد که بدیشان رسید و این گناهان ضرر زیان دارد آورده آنکه سند و قاصر و خدا بسایلی و اسایلی را که رد سود گفت و بیک خدای از قبول میکند قرآن نه و خاقبول نمیکنی و خبر است که روزی رسول صلعم این آیت بخواند اعرابی حاضر بود گفت یا رسول الله مثقال ذره آنکه گفت بلی خواست و بیکفت و از رسول ایا و میگریست رسول صلعم گفت ای اعرابی دار اثر ایمان باخبرت صحصعه فرزند وی دیگر رسول صلعم رفت و رسول صلعم این سوره بخواند چون باخر رسید صعصعه گفت حسبی من القرآن ما سمعت ما بس است این آیت پس گرشنیدم پس گر بر نشنیدم رو باشد از تعبد بر سیدن کرد ذره بیست و چند باشد گفت صعصعه آنکه یکی بیست باشد و گفتند انه راجع و زن نباشد و آن اینست که چون شداح آفتاب در سود انتی افتد آنرا بتوان دید و این آیت مخصوص است بجماع برای آنکه هر که گناه کرده و توبه کرد خدای تعالی وی را بآن گناه مواخذه نکند پس اگر توبه نکرد جایز است که خدای تعالی عفو کند و مواخذه نکند برای آنکه آیات عفو دلیل است بر این پس این آیت مخصوص باشد بالکه اگر توبه نکند خدای تعالی عفو کند یا از آن جزای آن بنهد و نیز این آیت دلیل است بر بطلان احباط برای آنکه گفت هر خیری و شری که باشد مثقال ذره آنرا جزا باشد و صاحبش به بیند و دلیل کند بر آنکه خدای تعالی هر گناه را بیامرزد برای آنکه مخصوصات بآیات عفو و رجا

سورة والعاديات مکی است بقول ابن عباس و مدنی است بقول ضحاک یازده آیت صادق هم گفت هر که این سوره بسیار خواند خدای تعالی وی را روز قیامت با امیر المومنین علی بر انگیزد و از جمله رفیقان وی باشد انشاء الله

بسم الله الرحمن الرحيم

والعاديات ضبحا فالمغيرات صبحا فأثرن به نقعا فوسطن به جمعا إن الإنسان لربه لكنود وإنه على ذلك لشهيد وإنه لحب الخير لشديد أفلا يعلم إذا بعثر ما في القبور وحصل ما في الصدور إن ربهم بهم يومئذ لخبير

حق تعالی سوگند خورده بحق اسبان دوندهٔ تازیان در راه خدای تعالی که جهاد است دویدن که از آن آواز نفس اسبان قرآن شنیده و صبح او از نفس اسبان باشد در دویدن پس بحق اسبان که سبزه بدان اسبان کان آتش اند از سنگهای سم خود بران میزنند و آتش از آن بیرون می جهد چنانکه در وقت آنکه آتش زنه بر سنگ زنند پس سوگند باین اسبان که بعد از دویدن صبح بر دشمن رسند و بدو تاخت بند

بر ایشان پس ما این وقت غبار حرب در میدان دشمن برانگیزند بر درین وقت
در میان جمع دشمنان روند نون از خلق ایشان برین بعضی از مفسران گفتند و این از صادق مرویست
کرده انکه این سوره در غزوه ذات الصلاصل آمده است پس نگه رسول صلعم دو مرد را
از معروفان صحابه بفرستاد با لشکر بفرستاد و ایشان خایب و بی مراد باز آمدن عمرو عاص گفت
مرا بفرست که الحرب خدعة و تواند بود که ایشان را بفریبیم وی را بفرستاد وی نیز
خایب باز آمد رسول خدای امیر المومنین علی را علیه السلام بفرستاد با سه مرد امیر المومنین
راه بگردانید و راه نگرفت که از آن راه لشکر کفار بود و همه شب میراند در زمین سنگلاخ
وقت صبح بود بدیشان رسید و ایشان غافل بودند و خفته بر ایشان راند و قومی بسیار
از ایشان در وقت صبح بکشت و قومی را اسیر کرد و مال ایشان غارت کرد و
مظفر و منصور باز گشت ابو صالح گفت مرا با مکرمه خلاف افتاد در
عمامت وی گفت اسبان اند من گفتم اشتر اینند او گفت من این از
مولای خود شنیدم ابن عباس گفت من نیز گفتم که از مولای خود شنیدم امیر المومنین علی علیه السلام
و مولای من از مولای تو عالمتر است شعبی گفت این خلاف میان ابن
عباس و علی رضی الله عنه ابن عباس گفت صبح را باشد و گردی که از سم اسب انگیخته شود
امیر المومنین گفت نمی دانی که این آیه روز بدر آمده است و در میان ما هیچکس
اسب نداشت مگر مقداد اسود که وی اسبی داشت ابلق و زبیر اسبی داشت
و دو اسب را عادیات نگویند هر ادیات شتران باشند حاجیان است که بمزدلفه آیند و از
مزدلفه بمنا و مراد بجمع جمع منا است خدای خدا گفت بحق این ناسپاس
و این غازیان یا بحق این شتران و حاجیان که آدمی ناسپاس است و کافر
نعمت خدای خود را سپاس می باید داشت و شکر نعمت
خدای تعالی می باید کرد و ناسپاسی و ناشکری میکنند من گفتم گفتن از آنکه مصایب
با [illegible] و نعمت [illegible] و اموش کند چنانکه شاعری در این معنی گفته است
یا صاحب الذنب فی فعله [illegible] الظلم مردود علی ظلم الحق آنست و شفق

سیه و قدم در شهرستان مردگان نهیده هول شکر و نکیر و فشار گور و عذاب گور بشما رسد و آن خود نیست
یا آنچه بر آن باشد چه باشد هیچ چون بر انگیزند از گور و بعرصات حاضر آیند خدا که بدانست اعمال بد خود را چون
نامه اعمال بر آن کرده و ترازوی عدل و انصاف بنهند و بهشت و دوزخ را از پس پرده بحجاب بیرون آرند که رنج
کار خود ضایع کرده باشد و دنیا و سرایه عمر خود بر باد داده کلا تو تعلمون کنید و از این بازا بیستید و در کار
خود غنیمت آیند خدا که اگر بدانید شما که چه چیز پیش دارید دانستنی از سر علم و یقین نه از روی ظن و تخمین
شبها تخمین و روزها بازار سید همیشه در کار ساختن آخرت باشید و این از جهل و نادانی شما است که روی
بدنیا آورده اید و آخرت را فراموش کرده اید انگاه حق تعالی جزا داد ما علم فرموده از آنچه در پیش است از دوزخ
و آن را سوگند کرده اید تا دانسته و معلوم شما گردد و گفت بسبیل تهدید و وعید خدا که شما دوزخ را بچشم
یقین چنانکه شما را بر بینید و انگاه این جزا بر گرده اید باز یافت فزایدی و وعید را و گفت پس بینید دوزخ
را بچشم یقین چنانکه شما را در وی هیچ شکی و شبهه نماند و یقین علی باشد که حاصل شود پس از شک بر آن است
که خدا با متقی بیخشاید و مراد گفتند رؤیة اد علم است بر وی مخفی نباشد که بایند شما دوزخ را و فشنی
که در وی شبهه نماند چنانکه کسی چیزی بیند در وقتی که امارات و علامات آن ظاهر گردد در وقت نزع و
جان کندن و گذاشتن مال دنیا بوارثان و در این وقت تنا کینه و آن بخواهید شما که شما را حاکمند
تا کار خود بیان بدو کرده اید نیکو کینه چنانکه خدای تعالی جزا داده است رب ارجعون لعلی اعمل صالحا فیما ترکت
این را در دنیا بدانید و این آن حاصل نکرده و بچشم یقین بر بینید انگاه که شما را بدوزخ برند و بعذاب مبتلا گردید
تا انگاه که عرصات عرضه کنند ثم لتسئلن یعنی پس در آن روز و در آن وقت بپرسند شما را از نعمتها و دنیا که شما را
از کار آخرت مشغول کرده اند ابو هریره از رسول صلعم روایت کرد که این نعیم که از وی سؤال خواهند کرد آب سرد
است آفرید الله گفت رفتند رسول صلعم با مهمانی مقداد اسود وقت چون طعام بخوردند آبی سرد پیش آوردند
رسول آب بخورد و گفت یا ابرهاعلی الکبد چه سرد است این آب چگر چه یکی از شما خواهد تا آب خورد باید
که جهد کند تا آب که سرد تر باشد بخورد که آب سرد مفرا بشکند و تشنگی ببرد و بشکر خدای ما حمد
کرده ابو هریره گفت آب سرد بوقت تشنگی شکر از میان جاه بیرون آرد و در روایت دیگر از رسول صلعم آفت
که در این آیه وی گفت که هر که نان گندم بیان باشد و آب سرد و سایه که در وی بنشیند این نعمت از جمله آفت
که از وی سؤال کنند عبد الله جابر گفت از جناب شنیدم که وی گفت روزی که گرسنه بیرون آمدم
رسول را دیدم بیرون آمده مرا گفت بچه کار بیرون آمده گفتم تا بچه تو بیرون آمده ساعتی بود ابو بکر بیرون آمد
رسول گفت بچه بیرون آمده گفت بهمانکه شما بیرون آمده اید ما و سیاه آن نوع که خانه وی و خانه دیگران هیچ

طعام بوده و ایشان گرسنه بوده‌اند ساعتی بنشسته و حدیث کرده‌اند آنگاه رسول خدا گفت هیچ وقت دایه
تا آن خرما ستانه رویم ما شاید بخرستان ابوالهیثم نهاده کرده و او حاضر نبوده برخاسته و بباغ رفته
رسول ص را برگفت سلام ابن الهیثم جواب نداده تا رسول ص سلام زیادت کرده اند رسول ص خواست تا برگرده
ام الهیثم دیگباره گفت یا رسول الله آوازی نشنیده جواب نداده تا سلام زیادت کنی تا خیر و برکت ما
زیادت کرده رسول ص پرسید که ابوالهیثم کجاست گفت بطلب آب رفته است عین ساعت
بیامد و آنچه که هزار سلام و صلوات بر شوهر خود باد رفته‌اند و زهره در خشم خرما بیفکنده‌اند ایشان بنشسته
ابوالهیثم در آمد بسیار خشنود و خرم گشت شاخی از خرما که سیاه‌تر بوده بریده و پیش رسول ص آورده ایشان
بخورده آن مشغول شده ابوالهیثم خواست که گوسفند بکشد رسول ص نگذاشت آنگاه بتناول مشغول
شده ابوالهیثم خواست چون از خواب بیدار گشته طعام تمام شده بوده بخورده‌اند و آب سرد بخورده‌اند آنگاه
رسول ص گفت این سایه و طعام و آب سرد نعمتی است که خدای تعالی از این بپرسد و فرقه قم ثم لتسالن یومئذ
عن النعیم عبد الله عباس گفت چون آیه آمد صحابه گفته یا رسول الله ما از کدام نعمت خواهند پرسید
و ما نان جو بی‌نیم شکم می‌ایم خدا تعالی وحی کرد که بگو به ایشان که نه فلان و در پای داریم و آب سرد می‌خوریم و در سایه
می‌نشینیم عبد الله عباس گفت این نعمت درستی است و صحت جسم و بصر و سلامت دل خداوند بنده
از آن بپرسد بقیامت که چه کردی آن و بچه بکار بردی آن و او عالم تر است بیافرید تعالی
ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا محمد بن کعب گفت راه بنت نبوت و بعثت
رسول ص است که حق و نعمتی است بر جهانیان بیافرید قوله تعالی بعرفون نعمة الله ثم ینکرونها و از امام محمد باقر
و جعفر صادق علیهما السلام روایت است که مراد باین نعمت ولایت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب است ع و امنن الله
من الکل ولایته بیافرید و اتممت علیکم نعمتی اگر آنچه ناتمام باشد از سؤال گشته الحاد و بیتر از آنچه کامل دین
و تمام نعمت و رضای خدا تعالی از مکلفان و مسلمانی از ایشان باشد سؤال گشته و از آن بپرسند سورة
العصر مکیست و سه آیت است از رسول خدا روایت است که هر که این سوره بخواند خدا تعالی خاتمه
وی بر خیر کند و روز قیامت از اصحاب حق باشد انشاء الله تعالی و حسن

بسم الله الرحمن الرحیم

والعصر ان الانسان لفی خسر الا الذین آمنوا وعملوا الصالحات
وتواصوا بالحق وتواصوا بالصبر حق تعالی قسم یاد کرده است و سوگند خورده
بعصر که زمان آنکه در وی عبرتست خداوندگان عقول را و اولوا الابصار را باشد آنکه در وی دلیل قدرت

آفریدگار است

آفریدگار است بروز و آورده شب متقابل گشت مراد بعصر زمانه دیگر است و صلوة وسطی اینست
گفت بحق روزگار و بحرمت نماز دیگر جمعی و افرموده نقصان اند و خسران هر روز که بر ایشان میگذرد سرمایه
عمر ایشان کم میگردد تا آنگاه گفته سرمایه عمر ایشان رفته باشد و سود حاصل کرده باشند که طاعات
و عبادات که ذخیره روز قیامت نهاده باشند الا مؤمنان که ایشان در خسارت و زیانکاری نیستند
آخرت ابخریدند و در زاد عرض بداده‌اند ایمان آورده‌اند و عمل صالح کرده‌اند هر روز و شبی که بر ایشان
میگذشت اکتساب درجه از درجات بهشت کرده‌اند لاجرم سود کرده‌اند و بسیار آخرت فیروز و نیک بخت
شده‌اند در دنیا یکدیگر را وصیت و نصیحت کرده‌اند بلازمت توحید خدای
و تصدیق انبیا و موالات اولیا و یکدیگر را بصبر و شکیبایی فرموده‌اند و نصیحت کرده‌اند بلازمت حق و
گذاردن واجبات و دوری کردن از منهیات و صبر کردن بر طاعات و بلیات و شنوده‌اند لمن
از اعدای دین و حق اهل یقین و گفته است که مراد اینست که آدمی خسارت و زیانکاری
است روز بروز و شب بشب که عمرش ناقص میشود و ضعف زاید میگردد تا آنگاه که پیر شود و قوت شان
ساقط گردد همان عمل که در جوانی کرده باشند در جریده اعمال ایشان نویسند این کعب
گفت شنوده‌ام از رسول ص پرسیدم گفت والعصر سوگند است بآخر روز و به آنکه انسان
یعنی ابوجهل و خسارت است بگمرهان و اهل ابیت وکنت الذین آمنوا ایمان آوردند و عملوا الصالحات و فرزندان
وی و موالیان وی و متابعان وی بدان آنکه این صفات بایشان نه بقیامت الا من آمنوا الذین آمنوا
لقوله تعالی انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا وقوله والذین آمنوا وعملوا الصالحات لقوله الذین یقیمون الصلوة
ویؤتون الزکوة وتواصوا بالحق لقوله الحق مع علی وعلی مع الحق وتواصوا بالصبر لقوله الصابرین
والصادقین سورة الهمزة مکیست و هفت آیت است از رسول خدا روایت
که هر که این سوره بخواند خدا تعالی وی را بعدد هر کس استهزا کرده رسول و صحابه و حسنه بنویسد

بسم الله الرحمن الرحیم

ویل لکل همزة لمزة الذی جمع مالا وعدده یحسب ان ماله
اخلده کلا لینبذن فی الحطمة وما ادریک ما الحطمة نار
الله الموقدة التی تطلع علی الافئدة انها علیهم مؤصدة
فی عمد ممددة کلبی گفته است در لغت بن شریق آمده سؤال کننده و روی عیب
آمده که رسول را عیب کردی و چون بر وی بگذشتی چشم و ابرو جنبانیدی و مجاهد گفت همان است و جمله آنانکه

باین سنت باشند حق تعالی بندید و وعید کرده است بحق جنانکه بیان مردم سعی کنند بفساد و تفریق
کنند میان دوستان و خویشان و در روی بدی گناهان بنده و غیبت کنند و در پس مردم را بد گویند
و غیبت کنند مگر بدی و هر غیبت کننده را در دوزخ و هر بدگوی را در غیبت و هر غیبت کننده باین بان
از دکانات دوزخ یعنی این دوزخ کسی را است که سخت و این است انکاه گفت که این عیاب و منتاب
آنکس است که حساب جمع کرده مال را و باهاد حساب آورده آنرا تا اگر زیان عیبی تصرف کند معلوم کرده و
می بیند اگر که این مال در دنیا جاوید خواهد بود و هر که را بدی بسته خواهد کرد اینده تا در دنیا باقی
و جاوید بماند کلا بخدا که چنین نیست که وی پنداره و گمان می برد لن یدخل الموت مال و لا بنوه مرگ چون
بیاید نه مال دفع توان کرد و نه فرزند بال بقا حاصل نکرده و بقای جاوید جز بعمل صالح و زهد و تقوی
حاصل کرده و بهشت و نعیم بهشت حقا که وی را و مال و در دوزخ که اندازند از دکانات دوزخ که آنرا حطمه
خوانند یعنی نهایت شکننده و خرد کننده باشد و فرجانها و انکاه بیرون استهزا و استعظام گفت
و ما ادراک ما الحطمه کحطمه کننده استخوانها و خرد کننده گوشتها و فرجانها است چیست انکاه
هم وی بیان کرد و آتش بخود اضافت کرد و گفت آتش خدا است آتشی که بدست قدرت و قهر
خویشان خشم وی افروخته است و گرم کرده اینده آتشی که از جمله اطراف اعضا دل کرده و بیان دل
که لطیف ترین اعضا است برسد و دل از عضوی است که طاقت اندکی رنج نیارد چگونه طاقت آتش دوزخ
نیارد بدرستی و حقیقت که این دوزخ را بر این جماعت که سنت ایشان اینست بر در جابسته باشند بر ستونها
دراکشیده باشند و بآن محکم کرده اینده تا در اینده نجات و راحت بر ایشان بسته باشد و قتاده گفت این
عمودها است که ایشان را بآن عذاب کنند در دوزخ پس بر این معنی مراد آن باشد که ایشان در دوزخ در
بندها و زنجیرها باشند یکسر رکده ایشان و بکسر در دوزخ کشیده و محکم کرده اینده اخر مالک رحمه الله
کرد از رسول صلعم که او گفت که مؤمن زیرکی باشد و حذر کننده و ساکن و پایدار بجای و شتاب زده کی نکننده عالم و
با دبا باشد و منافق عیاب و غمان و شکننده باشد چون کسی باشد که چیزی جمع کند پاک ندارد از آنچه گویند
اگر راست باشد و اگر دروغ و از آنچه کسب کند اگر حلال باشد و اگر حرام و در آنچه نعمت کند اگر طاعت
باشد و اگر معصیت سورة الفیل مکیست پنج آیت است از رسول خدای روایت
که هر که این سوره بخواند خدای تعالی وی را این کرامت دنیا از خسف و مسخ و قذف و انواع بلاها و آفتها

بسم الله الرحمن الرحیم

الم تر کیف فعل ربک باصحاب الفیل ۝ الم یجعل کیدهم
فی تضلیل ۝ و ارسل علیهم طیرا ابابیل ۝ ترمیهم بحجارة
من سجیل ۝ فجعلهم کعصف مأکول ۝

سبحانه و تعالی خطاب کرد محمد را و گفت بتبیل نعمت و تذکیر بر وی و بر اهل مکه بهلاک کرده اصحاب فیل
و تحذیر کرده کافران مکه و غیر ایشان را از مخالفت رسول صلعم و قصه ایشان روی و حکایت وی که ایشان میدانی و معلوم
تو نیست که خدای تعالی با ایشان فیل چه کرد و وقتی که ایشان قصد مکه کردند از برای خراب کردن کعبه
و فیل اگر چه مفرد است مراد از و جنس است بدان آنکه با ایشان یک فیل بیشتر بود و گفته اند مراد با و
پیلی است که ایشان را بود و در بیان پیلان بغایت بزرگ نام و محمود و قصه این از عبد الله عباس
روایت کرده اند که وی گفت پادشاهی بود از پادشاهان حمیر که او را ذو نواس گفتند و جهودی بود و جماعتی
از قبیله حمیر بدین بود و جمعی ترسایان با بجا افتاده بدین ایشان عبد الله من بود و ساپان را با جهودی
دعوت کرده ایشان قبول نکردند بعضی را بکشت و بعضی را با آتش بسوخت و از ایشان کسی را رها نکرد
مگر یکی از ایشان که او را دوس بن ثعلبان گفتند و اسبی تیز داشت سوار گشت و بگریخت بنزدیک قیصر
رفت و قصه با قیصر بگفت و از وی یاری خواست تا کینه قوم خود باز خواهد قیصر گفت از اینجا تا ایجا
دور است و لیکن چیزی نویسم بملک حبشه که وی بر دین ما است تا ترا یاری کند چون نامه بملک حبشه رسید
مردی را نام او ارباط با لشکری بسیار فرستاد و گفت از ایشان ثلثی بکش و ثلثی را اسیر کن و نیز ملک نفرست
و ثلثی از شر خراب کن و بدان او سر بفرست و با ایشان قتال کرد و لشکر دو نواس متفرق شدند و وی نیز
روی بهزیمت نهاد و لشکر بر عقب وی و باسب در یا زد و هلاک شد ارباط در یمن آمد و آنچه ملک حبشه
فرموده بود بجای آورد و ملک حبشه ابرهه فرموده بود که با لشکر که تراست اینجا مقام کن ارباط اینجا مقام کرد
بعد از مدتی ابرهه را با وی خصومت افتاد و سازحرب کردند و بیکدیگر آمدند ابرهه گفت خصومت
ما است با یکدیگر تن بتن بیا تا با یکدیگر جنگ کنیم اگر مظفر شوی ملک و ولایت تراست برین
قرار افتاد هر دو بمیدان آمدند ارباط مردی جسیم و قوی بود و ابرهه مردی کوتاه و حقیر خلاصی ارباط بود سلاح
وی برگرفت بکد و با یکدیگر جنگ کردند ارباط در آمد حربه بر ابرهه زد و دهن بر بیدن بنان وی بالشم
خواست ابرهه بیفتاد غلام وی در آمد ارباط را تیغی زد و بکشت و لشکر ابرهه جمع شدند این خبر بخیاشی
رسید بخاشی خشم گرفت و فرمان نوشت که تا فرمان دادم است که با ارباط جنگ کن و وی را بکش

من لشکری فرستم که ترا بگیرند و بر پیشانی ترا بر نهند و خاک ولایت تو با سر خود آورم ابرهه نامه بخواند و بر
حال بر خود تا سرش بتراشید و بر سر خود با اینان خاک پیش بخاشی فرستاد و گفت آنچه بر آن سوگند خورده
من بجای آوردم و من بنده توام از قبل تو این ولایت نگاه میدارم والا آنچه ترا تراشیده سفرهای
بخاشی خوشنود شد و آن ولایت بدو داد و صنعا گشتی ساخت و مال جهان صرف آن کرد و نام وی
لمرناد و پیش بخاشی نامه فرستاد که من بنام تو کشته ساخته ام که در بسیط زمین مثل آن نیست مردم
از جایها آینده بدیدن آن و فرود بود که چنان سازم که مردم از بهر آن حج که بجانب مکه میروند بجانب
آینده بخاشی خوشنود شد و این حدیث در عرب پراکنده شد مردی از بنی مالک بن کنانه بدین جانب
رفت و در شب آنجا رفت و حدث کرد و کشته و هم در شب از آنجا بگریخت ابرهه از آن خبر
داد و گفت که این حرکت جز آن مرد اعرابی که آنجا بود کسی دیگر نکرده باشد و سوگند خورد که تشنه
تا کعبه را خراب نکرده آنگاه لشکر بسیار جمع کرد و مردی بیلاد عرب نهاد عرب را از آن خبر شد همه سازی حرب
کردند و اولین پادشاهی که با وی قتال کرد و تقرب از پادشاهان حمیر ابرهه غالب آمد آن پادشاه را بگرفت
خواست که بکشد گفت ای ملک من ترا بکار آیم در این عزم که کرده و با خود ببرد بقبایل خثعم
سید نفیل بن حبیب بیرون رفت با خثعمیان و قتال کرد ابرهه غالب آمد و نفیل را بگرفت خواست تا
بکشد گفت مرا مکش که من ترا دلیل باشم که تو احوال این ولایت نمانی او را زنده کرد و با خود ببرد از آنجا
بطایف آمد مسعود بن معتب بیرون آمد با لشکر ثقیف و گفت ایها الملک ما با تو جنگی نیست تو قصد
ما کرده مطلوب تو کعبه است اگر خواهی ما ترا دلیل فرستیم تا ترا بدان خانه نماید مردی را با وی بفرستاد
نام وی ابو رغال است چون بنزدیک سید که آنرا مغمس خوانند آنجا برد و گورش آنجاست عادة چنان رفته است
که هر که آنجا بگذرد سنگی بر گیرد و اندازد ابرهه از بنی نزار مردی را بفرستاد با لشکری عظیم تا برفتند بیش
و مال حرم بگرفت و دویست شتر از آن عبد المطلب بگرفت آنگاه کس فرستاد پیش سید که من آمده ام
تا این خانه خراب کنم اگر سنگی نکنی مرا با تو کاری نیست و اگر سنگی کنی با تو قتال کنم عبد المطلب گفت این پیغام است
راست نیاید بیاییم و جواب گوییم برخاست با جماعتی فرزندان و خدام آنجا رفت و نفر که ملک حمیر
بود بنزد ابرهه رفت گفت زنهار ایها الملک که عبد المطلب سید قریش است و در جود عرب و با قامت
بزرگی و شرف و او آنست که مردمان را طعام دهد بیابان و بنگ بشانی و رضای وی بجویی
و تحفه و پیشکشی که وی را فرا از عزت این بخت و برخاست و عبد المطلب را پیش ابرهه برد عبد المطلب
مردی تمام بالا و نیکو روی و صبیح زبان و مهابت بود ابرهه چون وی را بدید وقع وی در چشم عظیم آمد

از تخت

از تخت بزیر آمد و وی را بخود بنشاند و اکرام و اعزاز وی کرد آنگاه ترجمان گفت بپرس که چکار آمده
بپرسید عبد المطلب گفت کسان ملک اشتری چند از آن من گرفته اند بفرماید تا اشتران را باز دهند
ابرهه ترجمان را گفت بگو که من این مرد را عظیم دیدم و گمان بردم که در غایت کمال عقل است
من با لشکری باین عظیمی آمده ام تا خانه که شرف ایشان و آفت خراب کنم سخن آن نمیگوید اشتری
چند که کمین کرده بیاورده اند سخن آن میگوید او از چشم من بیفتاد ترجمان بگفت عبد المطلب جواب داد
که اشتران ملک خانه خداوندی است اگر خواهد نگاه دارد و منع کند ابرهه از این سخن بترسید
و خاموش گشت و اشتران با وی فرود عبد المطلب اشتران را باز کرده فرستاد و روی بمکه نهاد ابرهه از این
تردد ترسی دیگر ترسناک فرا پیش شد عبد المطلب با جمعی از رؤسا و قبایل عرب پیش وی رفت و گفت ثلثی
از مال حجاز و تهامه بتو دهم ترک خراب کردن خانه کن قبول نکرد از آنجا باز آمد عبد المطلب قریش را گفت
و شهاب ابن کوهر را دیدند تا مشرق فیما نزد آنگاه بیامد و حلقه در کعبه بگرفت و گفت یا رب لا ارجو
لهم سواکا • یا رب فامنع منهم حماکا • ان عدو البیت من عاداکا • فامنعهم ان یخربوا فناکا •
آنگاه بیرون رفت و بجایی متواری شد با قوم خود ابرهه روی بمکه نهاد با پیلان و آن دوازده پیل بود
و در میان ایشان پیلی بود سخت عظیم هایل که بخاشی فرستاده بود و محمود پیش رو پیلان بود اگر روی بر قبله
دیگر از برفتی و اگر بایستادی هم بایستادی نفیل که سید خثعم بود بیامد و در گوش وی گفت ای محمود دانی که
چه زیبا است این حرم خدای است و خانه اوست نگر اگر وی نکرده که هلاک شود این بگفت و
از میان ایشان بگریخت و بعضی که هر پنهان شد ایشان هر چه خواستند تا پیلان آهنگ خانه کنند
نکردند و آن پیل مرین تمکین نکرد و یکقدم از جهت خانه نرفت خدایتعالی از جانب دریا زغاف
فرستاد بر شکل خفاف هر یکی با سنگی در منقار و دو چنگال هر سنگی با سنگی خورده بالای سر هر مردی
یکی از ایشان ایستاده هر کرا سنگی زدی بر جا بمردی ایشان روی بهزیمت نهادند و زغان بر عقب
میرفتند و هم چنان سنگی انداختند نفیل بن حبیب چون آن بدید گفت این المفر والله الغراب
والابرهه المغلوب و ایشان نگاه میکرد تا کشته شدند و ابرهه در وی رمقی داشت که
جلد را گشتند او بیفتاد و خون در وی روان شد چون بصنعا رسید تکمش آماس کرده و بطرف
و اعضایش از یکدیگر جدا شد مقاتل سلیمان گفت چون ایشان قصه بکردند عبد المطلب
ابن مسعود ثقفی را گفت و او مکفوف بود و بعضی نابینا که در این کار چه می بینی گفت با یکدیگر حرمی روم
و شوبت کنیم بکوه حرا رفتند گفت ای آنست که صد اشتر بگیرد و از ناحیه وی بر آن خانه خدای و هر کی

نعلی و کرده‌ند آوردند و رها کنی باشد که آن سپاه بکی را کشته از ایشان خدای تعالی ختم کرده بر آن خانه همچنین
کرده‌ند چون ایشان برسیدند اول آهنگ اشتران کردند و چند اشتر را پی کردند و بکشتند ابوسعود
گفت اکنون قریش ختم خدای کشته‌ند تیغ ملک این باشکر گرانه نیامد تا این خانه را خراب کنند خدای تعالی
جانان روز بر وی و قوم وی سیاه و تاریک کرد اینده تیغ پشیمان شده و توبه کرده و خانه را جامه
قباطی پوشانیده و اشتران بسیار را کشت آنگاه گفت بنگرید بجانب یمن و بنگریست گفت مرغانی را می
بینم سینه که از کنار دریا روی بکه نهاده‌اند و اینک بر سر سیده‌اند گفت بشناسی این مرغان را گفت نه
مرغان را مرغی دیگر است سیاه در اندازه سرخ منقار بیامدند و گرد لشکرگاه ابرهه درآمدند چون
ایشان صف برکشیدند و آهنگ کعبه کردند آن مرغان سنگها بینداختند هر سنگی نام صاحب بر وی
نوشته بود آن سنگ بر سر هر که آمدی از بدر رفتی و اگر بر سینه آمدی از پشت بدر رفتی از آن جمع هیچ
کس نماند همه هلاک شدند الا ابرهه که وی تنها بحبشه رفت و در وی بحبشه نهاد مرغی از پاره سر وی بیرون
چون بحبشه رسید پیش نجاشی فرست و این قصه آغاز کرد و گفت مرغان با این سنگریزه‌ها با این
قوت و شوکت چگونه هلاک کردند جستک ریزه که بر ایشان زدند بخاشی از آن تعجب می‌کرد ابرهه با آن تکبر
از بالای سر آن مرغ را دید گفت اینست مرغ آن سنگ و منقار داشت بر سر وی زده و بر پای جای
و این بر لای آن بود تا بخاشی قوت و قدرت خدای تعالی بدانند آنگاه چون شب درآمد عبدالمطلب و ابوسعود
بر کوه حرا بودند و هیچ آوازی نمی‌شنودند و آثار لشکر ابرهه نمی‌دیدند چون روشن شد فرود آمدند
و اندک اندک پیش آمدند چون بلشکرگاه رسیدند همه لشکر را مرده دیدند زر و سیم و جواهر جمع کردند
عبدالمطلب دو جامه بکنده و هر دو را پر کرد از آن زر و سیم و ابوسعود گفت یکی تا دیگری را هر کدام که خواهی
که من انصاف قسم کرده‌ام آنگاه بیامدند و هر دو را چیز کردند و آنچه ماند بود برداشتند و عبدالمطلب
و ابوسعود با آن مال توانگر شدند و بر قوم خود سیادت یافتند و اقدی گفت ابرهه حبشه
آن بخاشی بود که در عهد رسول ما بود مسائل گفت عام الفیل پیش از مولد رسول بود بچهل سال
بعضی گفت بیست و سه سال بعضی دیگر گفت مولد رسول هم آن سال بود حق تعالی رسول را گفت ای محمد
دانستی که خدای تعالی با اصحاب الفیل چه کرد و چه کید ایشان را و مکر ایشان را در بدایشان را و چه کرد
کعبه و ضلال و هلاک و خسار ایشان کرد و باطل کرد این نکته داشت که مقصود ایشان حاصل کرده و
بفرستاد بر ایشان مرغان را کلا کله و کرده کرده و ماند اختند این مرغان با ایشان سنگ را چیل کرده

برای عذاب

برای عذاب و هلاک ایشان عبد الله بن برکت مرغانی بودند که ایشان را منقارها بود چون منقار مرغان و
چنگال سگان و سرها چون سر شیر آن عایشه گفت مرغانی بودند بر شکل بجایه ابن مسعود گفت خدای تعالی بادی
بفرستاد تا تقویت آن ساختن ایشان کرد هیچ سنگ از آن سنگها بر هیچ آهن نیامد که آن آهن را کند نکرد گفتند
جبل بیض بجبینات صفی سنگها را در دوزخ از گل باشد و مراد از نار آن باشد که خدای تعالی قدرت داد
مرغی را ضعیف تا بنده را بخود بر کند سنگی ضعیف که از گل باشد شخصی را هلاک کرد چه کرد اینده خدای تعالی
آن لشکر را چون برگ کشتی کرم خورده باجیوان دیگر خورده و از آن روث انداخته و این قصه اصحاب
الفیل و هلاک شده بآن مرغان ضعیف آفت که هیچ کس آن را انکار نتواند کرد و این فضل با هیچ چیز حواله
نتوان کرد الا با خدای قاهر قادر و این جمله فضایل کعبه است و مقدمه نبوت پیغمبر ما که وی در آن سال در
وجود آمده بود و گفته‌اند که معجزه خالد بن سنان بود که او وی عیسی بود

سورة لایلاف

مکیست بقول ابن عباس و بقول ضحاک مدنیست و چهار آیتست رسول خدا
گفت هر که این سوره بخواند خدای تعالی بر عدد هر که طواف کند و حج و عمره و حسنه بنویسد و برام هانی
دختر ابی طالب این سوره را روایت کرد که خدای تعالی قریش را بنعمت چیز تفضیل داد بر یکدیگر یعنی بر قبایل یکی آنکه
مرکه حرام از ایشان کرد دوم نبوت در بنی قبیله قریش کرد و صحابه کبار و تعالیه حاج و نصرت ایشان بر
اصحاب الفیل و اما ست و در ایشان سوره فرستاده که کرم ایشان با ایشان شریک نبود الحمد سه و المنه

بسم الله الرحمن الرحیم

لِإِيلَافِ قُرَيْشٍ إِيلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ
فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ
وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ در اخبار اهل البیت علیهم السلام آمده است
که ام ترکیب و لایلاف هر دو یکسوره است و بیان ایشان مثل بسم الله الرحمن الرحیم باید کرد
و دیگر گفت نان هر دو باید خواند عمر بن میمون گفت در بر مخاطب نان بیکردم این هر دو سوره را
با یکدیگر خواند و بسم الله بگفت و در مصحف ابی بن کعب هر دو یکسوره است و در بیان ایشان بسم الله نیست
پس برین قول لام تعلق داشته باشد بقوله تعالی فجعلهم کعصف مأکول یعنی هلاک اصحاب فیل را
بسبب ایلاف قریش و نظام حال ایشان کرد و اکثر اهل علم این سوره با سوره دیگر هر دو یکی شمرند و
بسم الله نویسند و از مسلمان روایت که در یکرکعت جمع نکنند میان دو سوره مگر والضحی و الم نشرح و
الم تر کیف و لایلاف که جمع باید کرد و برین قول معنی این شده که خدای تعالی منت نهاد بر قریش گفت

سن ایشان را در وقتی که دیگران گرسنه بودند طعام دادم و دیگران ترسان بودند ایشان را از دشمن ایمن کردم اینهم
تا بی خوفی و ترسی و همیشه در سفر میکردند یکی تابستان یا به که قریش بسان آنکه الف ایلاف
ایشان را خدای با سفر کردن و بیم و دهشت و خوف آزاد لایشان زایل کرد تا ایشان در زمستان از برهنگی بیمی
نهشتند و تابستان قیام شکر این نعمت باید که خدا را پرستند و عبادت و بندگی بجا آرند آن خدای که خداوند
این خانه است یعنی کعبه آنخدای که ایشان را طعام داد از گرسنگی و نعمتی بخشید که ایشان را بود و ایمن
کرد اینده ایشان را از ترس و بیم که خوف اصحاب فیل بود و از خوف شما که در حضرت و سفر ایمن بودند رسول
گفت خدا تعالی از فرزندان ابراهیم بنی کنانه را برگزید و از بنی کنانه قریش را و از قریش بنی هاشم را و از بنی هاشم مرا
مفسران گفته که قریش هر یکی که تمام کردند برای آنکه در وی آب و گیاه و کشت و بوستان نبود و معیشت ایشان
از تجارت بود هیچکس ایشان را تعرض نکردی و گفته اند ایشان اهل حرم خدا اند و همایگان خانه خدای و اگر حرمت
حرم نبودی کار ایشان دشوار بودی ناچار شده که در بلاد دین و شام خدا تعالی خیر و حصنی بسازد اهل
اهل این و شام طعام و متاع بکار آورند و بشتند آنرا و سفر قریش را کفایت شد بکلی گفت و نیز گویند که از آنکه
سفر کرد بجانب شام و از آنجا طعام و متاع آورد هاشم بن عبد مناف بود و او را بسان آن هاشم لقب نهادند
که وی در ایام قحط عادت بود وی که مهمان را طعام دادی و نام او عمرو یا اصلی بود سفیانه گفت و ضحاک
که مراد از آنکه گفت وآمنهم من خوف آنست که ایشان را این کرد از علت جذام که در مکه خدای تعالی
سالم از رسول صلعم روایت کرد که خاک مکه و مدینه و کرد او جذام را سود دارد ابن منذر علیه گفت ایشان را این
کرد از آنکه خلاف و بیم ایشان باشد

سورة الماعون مکیة بقول ابن عباس

و مدنی است بقول ضحاک و هفت آیت است و از امام محمد باقر علیه روایت است که هر که این سوره
بخواند و بر خدای تعالی ایمان و فروع وی قبول کند و حساب نکند با آنچه در دنیا کرده باشد و وجه باشد

بسم الله الرحمن الرحیم

أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالدِّينِ ۝ فَذَٰلِكَ الَّذِي يَدُعُّ
الْيَتِيمَ ۝ وَلَا يَحُضُّ عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ ۝ فَوَيْلٌ لِّلْمُصَلِّينَ ۝
الَّذِينَ هُمْ عَن صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ ۝ الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ ۝ وَيَمْنَعُونَ
الْمَاعُونَ ۝ سؤال گفت مراد باین شخص که درین سوره است که ذکر او کرده شده
و دیده نمیشود است ابن جریج گفت ابوسفیان است که وی هفت اشتر بکشتی چون یتیمی طعام خواستی از وی
او را بسانه ی خدا رفتی این سوره فرستاده و گفت همچو می شناسی و میدانی آنکسی را که وی قیامت و حساب

وجزا

وجزا را بدروغ میدارد و بهشت را انکار میکند که او کیست آنکه میراند آن یتیم را
میراند بعنف و زجر میکند و با وی درشتی مینماید و اهل خود را و کسان خویش را تحریص نمیکند و میفرماید بطعام
دادن درویش و مسکین از غایت بخل و خساست خود بخیلی میکند و اهل خود را بخیل و فرمایند الذین
یبخلون و یامرون الناس بالبخل حسبما نه و قتی نا داده طعام بدرویش و ناکردن مهربانی و شفقت بر یتیم
نشانه تکذیب قیامت و ثواب و جزا کرده اینده است یعنی اگر که چنین باشد و بر اقیامت
ایمان نباشد آنگاه این سوره را متصل کرده اینده با آنکه گفت وای مر نماز کننده کافر که از نماز غافل باشند
و باک ندارند که از ایشان فوت شود و وقتش برود و اگر نماز نکند از کار وی کوش ندارد و بجد و وی و حقوق
وی قیام نکند و حال قیام بر جای انتظام نکند و رکوع و سجود تمام بجای نیارند از نمازی که عاده دین و فاق
سیاه کفر و ایمان ساهی باشند و بر یاکه شعبه از شرک و کفر است مشغول باشند آنچه کنند بر یا
کنند نه با خلاص و نزکوة بنده هند و از شفقان منع کنند که قنطره اسلام است و بر اسلامی سنت
رسول صلعم را بر سینه از زیر گفت آنان باشند که در نماز تاخیر کنند از وقت بعد از ایام گفت مراد
منافقان اند که چون مردم را ببینند نماز کنند و چون نه بینند نکنند بیانش فوته تقم و اذا قاموا الی الصلوة
قاموا کسالی قتاده گفت مراد آنکس است که باک ندارد نماز کردن و اگر نکند بیانش آفت که
بریده اسلمی روایت کرده که چون این آیه آمد رسول صلعم گفت امت اگر این آیه شما را بهتر است از ملک دنیا مراد
بآیه آنکس است که اگر نماز کند امید نمی دارد بخیرش و اگر نکند نه ترسد از شرش عطا بن دینار گفت
الحمد عن صلوتهم و نه گفت که فی الصلوة تهم و الله که سلامت یافتی از این عبد الله مسعود گفت ماعون
چیزهایی است که همایگان از یکدیگر بخواهند چون تبر و دیگ و آنچه که در این بکار آید سعید ابن المسیب گفت
از عایشه که او گفت رسول صلعم که ماعون چه باشد گفت چیزی که بوی انتفاع گیرند و حلال باشد از کسی منع کرده
چون آب و آتش و نمک گفت از عایشه هر که او پاره نمک بکسی دهد همچنان باشد که شتر بره آزاد کرده باشد
و اگر جایی بود که آب نباید آب دهد چنان بود که قشنی زنده کرده باشد

سورة الکوثر مکیة

بقول ابن عباس و مدنیست بقول ضحاک و سه آیت ابوامامه از رسول صلعم روایت کرده که هر که
این سوره بخواند خدای تعالی وی را از حوض بهشت آب دهد بعدد هر قربانی که در منی بعید کرده اند و گفته اند
حسنه بنویسند صادق صلعم گفت هر که این سوره در نماز بخواند از حوض کوثر آب خورد و با چند درخت
طوبی نشیند

بسم الله الرحمن الرحیم

إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ ۝ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ ۝ إِنَّ شَانِئَكَ

هو الابتر عمار یاسر گفت این سوره در عاص بن وایل آمد که وی گرد زد در مسجد الحرام می‌رفت و رسول
پیرون می‌آمد شاعری با صحابه حدیث کرد چون در مسجد شد و جماعتی قریش در آنجا نشسته با یکدیگر سخن می‌گفتند با این ابتر
و رسول را خواست و این آنکه بود که رسول را فرزندی از خدیجه نام عبدالله فراه یافته بود و ایشان کسی را عقب
نداشتند و ابتر خواندند و خدای تعالی این آیه فرستاد و در کرد بر ایشان و گفت ان شانئک هو الابتر یعنی ای محمد دشمن کین از آنچه ایشان
ترا ابتر خوانند که ما اکثر فرق دیم و عقب و نسل فرزندان که بنده‌ترین جمع بقعه و خدمتکاران و اتباع جمیع آن
فرزندان تو باشند نه بینی که روز قیامت که جماعت کافران اهل بیت را گشته از فرزندان حسین
جز حسن زین العابدین که نمانند خدای تعالی از نسل وی تنها عالم را پر کرد پس تو ای محمد شکر این نعمت کن از
برای خدای خویش و اشتر بکش برای قربانی نماز عید کرد یا شکر که انکس که دشمن تو است یعنی عاص بن وایل
دنبال بریده و ابتر و بی فرزند خواهد بود و همچنین شد که خدای خبر داد از آنان که این سخن گفتند در حق رسول
در جهان نه عقبی اندوه اثره و ذکری دیگر که شرافت که نام حق تعالی است که رسول خدا را داده است
در بهشت اثر فرع آنکه گفت که یکی و نه رسول را نشسته بود و اثر می‌بردند هر شد سر و پیشانی کند چون سر برداشت
خرم و خندان بود گفت که چرا خندانم گفتند بفرمای یا رسول الله رسول گفت خدای تعالی سوره بن فرستاد
و سوره بخواند آنگاه گفت دانید که کوثر چیست گفتند خدا و رسول خدا عالمتر است گفت جویی است
در بهشت آبش از شیر سفیدتر و از انگبین شیرین‌تر و از مشک خوشبوی‌تر و از قدح راست‌تر کنارهای وی
از زبرجد سرخ رنگ است و مروارید و یاقوت بر کنارهای وی قبها از دیبا و یاقوت و مرجان و ارزان و قدحها بعدد
ستارگان آسمان بر کنارهای وی باشد هیچ باشد و از اصل درخت سدره المنتهی جاری است و آن شرقا تا مغرب
هر که از وی بخورد هرگز تشنه نشود و هر که وضو سازد با آن هرگز نشاشد و آنجا نرود است من با فضای
از حام گفته و انبوه فرمایند چون چهار پایان تشنه فرشتگان جمعی را از آنجا بازداشته و دور کرده‌اند چنانکه
اشتران که کین را از میان اشتران نگویم است تشنه فرشتگان گویند تو نیز ای که ایشان بعد
از وفات تو چه احداث کردند و چه بدعتها نهادند ساقی این آب امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب
باشد و وی دشمنان خود را آب دهد با یاران و فرزندان خود و به بهشت می‌فرستد و دشمنان را تشنه بدوزخ
برانند و بدل بین و سیمهم دیهم شرابا طهورا یعنی ایشان را شراب ایشان علی ابن ابی طالب ایشان را آبی
پاک و پاکیزه دهد از حوض کوثر و اما علی ابن الحسین زین العابدین ع گفته است نحن علی الحوض نسقی
نذود و نسقی ودادا و ونحن فی الدنیا و ونحن فی الآخرة و ومن سرنا فقد سرنا و ومن ساءنا فقد ساءنا و
ومن سار ناسا و سلاه و ومن کان غاضبا حقنا و ویوم القیامة یعاده و خوشبحانه و تعالی میگوید الحق

مارا داخل نماید در بهشت حوضی چنین و جوی آب بدین صفت داده‌ایم و در عقب تو و نسل تو کوثری و انبوهی داده‌ایم
شکر کن خدایا و نماز کن نماز عید و قربانی کن در عقب نماز انس مالک گفت رسول ص در بیابان اسلام ادا شکر کرد
آنگاه نماز کرد و خدای تعالی گفت اول نماز کن آنگاه نحر بعضی گفتند این سوره روز حدیبیه آمد که رسول ص منع کرد نماز حج
خانه خدای تعالی جبرئیل را فرستاد تا این آیه آورد و گفت هم اینجا نماز کن و قربانی کن و بر کرد بعضی گفتند وی نحر یعنی در
نماز دست بتکبیر گفتن برد اما مقابل سینه و این و این روایت اصبغ بن نباته است از امیرالمؤمنین علی ع که وی
از رسول خدا پرسید که این نحر چیست که خدای فرمود گفت آنست که دست برداری در تکبیر احرام و در تکبیر ها که این
نماز است و نماز فرشتگان در هفت آسمان آنگاه گفت هر چیزی را نیتیست و زینت نماز دست برداشتن است
بتکبیرها و این تکبیرات و سنتی و نماز است و دست برداشتن با هر تکبیری نزد یک اصحاب ما سنت است
و نزد یک شافعی در تکبیر افتتاح و تکبیر رکوع و تکبیر سجود و نزد یکی این حنیفه دست بنباید داشت عطا گفت
معنی آنست که سر از رکوع و سجود بر آرد چنانکه بعضی بنده توبه شود

سوره الکافرون

مکیست بقول ابن عباس و مدنی است بقول ضحاک شرح آیت

از رسول خدا روایت است که هر که این سوره بخواند چنان باشد که همه قرآن خوانده باشد و سرده
شیاطین از وی دور شوند و از شرک بری شود و از فزع اکبر ایمن باشد و گفت کوه کان بفریاد برآید تا وقت
خفتن این سوره بخوانند تا هیچ چیز ایشان را نقصان نرساند و روزی چیزی طعام رکعت خواهی که چون بیفتری
شود از هر آفت ترا بسنده باشد گفت بلی گفت این سوره بخوان قل یا ایها الکافرون و اذا جاء نصر الله
و قل هو الله احد و هر دو قل اعوذ و بسم الله بخوانند در آیه اجیر گفت من این کار بستم و مالی نبود مرا الا که صدقی مال
من از همه بیشتر شد عبد الله عباس گفت در قرآن هیچ سوره نیست که شیطان دشمن‌تر از وی

بخشم ایه الله این سوره

قل یا ایها الکافرون لا اعبد ما تعبدون ولا انتم عابدون ما اعبد ولا انا عابد ما عبدتم ولا انتم عابدون ما اعبد لکم دینکم ولی دین

بسم الله الرحمن الرحیم

سفیان گفت اند که این سوره در حق جماعتی
آمد از قریش چون حارث بن قیس و عاص بن وایل و ولید مغیره و اسود بن خلف و غیر ایشان آنکه رسول
گفتند یا با ما موافقت کن تا با تو موافقت کنیم یکسال خدایان ما را عبادت کن تا یکسال خدای ترا عبادت
کنیم رسول خدا گفت معاذ الله که من بخدای شرک آرم بطریقه ایشان گفتند که این تباه ما را استیلام کن تا ما با تو
ایمان آریم و دین ترا کاربندیم و خدای ترا پرستیم رسول گفت من هیچ کار نکنم تا امر و فرمان خدای تعالی جبرئیل آمد و رسول را

خبر داد که آنچه ایشان میگویند دروغ میگویند ایشان هرگز اختیار ایمان نکنند و بر کفر بمیرند و این سوره آورده شد
بمسجد الحرام رفت و مشاهده قریش بجا حاضر بود تا این سوره بر ایشان خواند و طمع از موافقت خود منقطع
کرد اینده حق تعالی مخاطب کرد و فرمود که بگو مر این کافران را که از تو موافقت میجویند و متابعت طلب میدارند
که ای کافران من نپرستم در زمان استقبال آنچه شما میپرستید آزاد درین حال و شما نیز هم نپرستید در زمان استقبال
آنچه من اکنون میپرستم و عبادت میکنم درین حال یعنی آنچه شما از من میطلبید از پرستیدن خدایان شما هرگز از من
در وجود نیاید و نکنم و آنچه من از شما میطلبم از پرستیدن خدای من شما نکنید و خدای را نپرستید انگاه گفت و لا
انا عابد و نه من هرگز در زمان گذشته نپرستیده ام آنچه شما پرستیده یعنی در جاهلیت و هرگز نیست
نپرستیده ام و هیچکس را بعبادت اصنام هرگز ندیده است پس چگونه از من توقع کنید و چشم دارید
در اسلام پرستیدن خدای شما نیز هرگز در جاهلیت و زمان گذشته نپرستیده ایم آنچه من می پرستم آنرا اکنون
عبادت بکنم و فقط انمی برای آنکه در زمان جاهلیت پیش از بعثت می پرستیده اند اما عبادت در آن
وقت مشروع نبود و فقط ما و من نکنت برای آنکه مراد اینست که من باطل را نپرستیده ام در جاهلیت و شما
حق را نپرستیده اید و گفته اند مراد اینست که من عبادت نکردم چنین عبادت شما و شما عبادت نکردید چنین
عبادت من برای آنکه عبادت من بر وجه قربت و شکر نعمت بود و عبادت شما بر وجه شامت بدان شما
واقعه اگر من با ایشان و اکنون من فرستاده اند تا شما را دعوت کنم و بمراد نجات بخشم چنین از من قبول نکنید
اگر کم از آنکه من از شما نجات یابم و دین شما شما را باشد و از آن من مرا باشد شما بر شرک باشید و بر کفر و من
بر توحید باشم و اسلام و گفته اند که این منسوخ باشد بآیه قتال و این در بدایت اسلام بود که مسلمانان
قوت نبود و گفته اند که این منسوخ نیست برای آنکه جمع میان او و آیه قتال ممکن است و مراد آنست که این
بر سبیل تهدید و وعید است چنانکه گفت اعملوا ما شئتم یعنی دین اسلام قبول نمیکنید شما را با دین شما که
در آن و عقوبت و جزا بشما رسد و هر کرا که مراد باین جزا است یعنی جزای شما را بآنکه میکنید شما را
خواهد بود و جزای من بر آنکه میکنم مرا از صادقست روایتست که وی گفت چون بخوانی قل یا ایها الکافرون
و چون بخوانی لا اعبد ما تعبدون بگو اعبد الله وحده و چون گویی لکم دینکم و لی دین بگو ربی الله و دین
الاسلام **سورة النصر مکیة و هی ثلث آیات** رسول خدا گفت هر که این سوره بخواند
چنان باشد که با محمد صلعم در فتح مکه حاضر بود و صادق گفت هر که این سوره بخواند در زمان فریضه یا نافله
خدای را بر جمله دشمنان نصرت دهد و در قیامت با وی نامه یاشد و ایمان شده که وی را امان
از دوزخ و هیچ چیز نگذرد که وی را بشارت ندهد بچیزی تا آنگاه که در بهشت جاوید رود

بسم الله الرحمن الرحیم

اذا جاء نصر الله والفتح ۞ ورأیت الناس یدخلون فی دین الله افواجا ۞ فسبح بحمد ربک واستغفره ۞ انه کان توابا ۞ تسبیحات و تهلیل این سوره در فتح مکه فرستاده در خبر است
که چون این سوره آمد رسول صلعم بگریست و گفت نعیت ابی فلان چیزی که من باین داده اند و این بر آن گفت که گفته بودند
که چون مکه بگشایند برای تو آخر عمر باشد و گفته برای آنکه دانست که هرگاه که نهایت رسد و برسد چنانکه شاعر گفت
شعر اذا تم امر دنا نقصه ۞ توقع زوال اذا قیل تم ۞ و این بیتان برای تهنیت رسول صلعم روایت کنند و قصه
فتح مکه بروایت محمد اسحق آنست که چون رسول صلعم عام الحدیبیه با قریش صلح کرد و شرط آن بود که هر که از قریش در عهد
رسول آید قریش باز دهد امر اسلام نباشد و هر که در عهد قریش شود رسول صلعم باز دهد اعتراض نباشد بنی بکر در
عهد قریش فتند و بنو خزاعه در عهد رسول صلعم آمدند و میان این دو قبیله فتنه و شری بود و چند خون بنی بکر
خزاعه مدد میکردند چون در عهد قریش فتند خویشتن را بایشان مستظهر دیدند و قریش ایشان را یاری میدادند
بباعث تقویت قریش بر خزاعه شبیخون کردند و مردی از بنی خزاعه کشته شد و این نزدیک حرم بود بنو خزاعه پناه
بحرم دادند و از جمله قریش که بنصرت بنو بکر آمده بودند صفوان ابن امیه و عکرمه و ابو جهل و سهیل ابن عمرو ایشان خود
چون بحرم رسیدند گفتند تو فلان را چاره نیست که با حرم آمدند و حرمت حرم را نگاه نتوان کرد تو فلان گفت بر دیه
و دیت خود بخواهید که ما در حرم بتر از این کارها میکنیم از دزدی و فساد بنو خزاعه در حرم پناه بارسول بدیل ورقا
دادند و او رسید قوم بنو بدیل بیرون آمدند و گفت ای قوم این آن عملست که با محمد کرده اید عهد بتاکرده
در حرم نگاه نداشته و اگر نه حرمت حرم بودی امروز بتیغها نصیب خود بیافتندی انگاه در حال روی
را بجانب مدینه راه کرد نام او عمرو ابن سالم الخزاعی بود بمدینه آمد پیش رسول صلعم با صحابه در مسجد بود
چند بیت شعر پیش رسول بخواند باین بیت رسید هم سوءنا ان نوتر عهدا فقتلونا رکعا سجدا
چون رسول صلعم این ابیات بشنید گفت ای سالم هیچ اندیشه مدار که نصرت خدای در پیش است انگاه
بدیل ورقا پس از آنکه این مرد را فرستاد بخلوت با جمعی از خزاعه بشکایت قریش آمد پیش رسول صلعم بمدینه
و با اعزاز و اکرام کرد و گفت شما باز گردید که من بر اثر شما می آیم و این انتقام را می باید کشید قریش از آنچه
کرده بودند پشیمان شدند ابو سفیان را گفتند ترا پیش محمد می باید رفت و عهد تازه کرد آنچه ابو سفیان
بیرون آمد رسول صلعم هم آنجا بود گفت گویی در راه می بینم که ابو سفیان آمده است بخواهد که عهد را
تازه کند ابو سفیان در راه بدیل ورقا رسید گفت از کجا می آیی گفت رفته بودم تا درین موضع اشتران

خود را بنیم بگذشت ابوسفیان گفت گمان من آنست که وی عید بنه رفته است فبکایت ما و اگر بخواهید
که بدانید که چنین است پشکاشتر ایشان بنگرید اگر در پیاله استه خرما باشد ایشان از مدینه می‌آیند
که اهل مدینه اشتران استه خرما بیشتر دهند بدیدند همچنان بود ابوسفیان بمدینه رسید و در مسجد آمد و با رسول
بسیار سخن بگفت رسول ع سر بنیاده و یک کلمه جواب نداد در خواست و پیش ابوبکر رفت و گفت از برای من
سخنی بگوی که گفت نتوانم پیش عمر رفت هیچ اجابت نکرد پیش امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب ع آمد و او
در حجره فاطمه بود و حسن ع کودک بود پیش ایشان نشسته بود گفت یا بن ابیطالب مرا چه رای می‌زنی گفت رای
نمی‌بینم که ترا سوده آید گفت ای دختر محمد فرزند ترا بگوی تا مرا حمایتی کند و این فخر بر وقایات بماند فاطمه
گفت یا هذا فرزند من کودک است و خرد و جهان که باشد که بر چیز خدای حمایت تواند کرد یا ابوبکر امیرالمؤمنین را
گفت چه رای می‌بینی گفت هیچ رای نمی‌بینم جز آنکه تو بمسجد نبی گاه بر خیزد و مسجد رسول خدای را بگوی که من حمایت می‌کنم اگر
رسول ع اجازت دهد راه تواست و اگر ندهد جز این رای دیگر نیست بیامد و در مسجد رسول ع این سخن
بگفت رسول ع التفات نکرد او بیامد تا دختر ام حبیبه که زن رسول ع بود بدید چون در آنجا شد خواست
که پای بر جامه بنده دختر نشیند و جامه در زیر پای گفت ای دختر نمی‌شاید که من پای بر جامه تو نهم گفت نه که این
جامه رسول است و تو مشرکی و مشرکی پلید باشد من روا ندارم که تو پای بر جامه رسول نهی ابوسفیان بیرون آمد
و بسکه شد و قصه با آن گفت گفته پس بخدا جازت که گفت لا والله گفت پس علی برفت و خدمت بدیدست
جز این نبود آنگاه رسول ع صحابه را گفت بیایید که کسی را از حال ما خبر باشد که من آن خواسته‌ام تا خبر من
از کیان بپوشیده دارد و زبیر بیامد حاطب بن ابی بلتعه نامه نوشت و بدست زنی سیاه بمکه فرستاد
و جبرئیل بیامد و رسول را خبر داد رسول ع امیرالمؤمنین علی را و زبیر را بفرستاد تا نامه از وی بستدند و حاطب آنان
عفو خواست و رسول ع عفو کرد و در سورة الممتحنه این حدیث مشروح است آنکه رسول ع از مدینه بیرون آمد با ده
هزار مرد از مهاجر و انصار بر اطراف راه رسید در راه ابوسفیان بن الحرث بن عبدالمطلب راه دید و عبدالله اسید
ایشان بترسید نه خواستند که بترسد یکی رسول ع آینده رسول ع ایشان را بازنداد و گفت نخواهم که ایشان را به بینم
از آن جهاد که از ایشان دیده‌ام ام سلمه گفت یا رسول الله کجا پسر عم است و کجا پسر عمه اگر دستوری دهی تا پیش
تو آیند و از تو امان خواهند گفت نخواهم که ایشان را به بینم ابوسفیان بن الحرث پسر خود را با خود داشت
گفت بخدا اگر مرا بخدا راه ندهد دست این پسر گیرم و در این بیابان بمیرم تا هر دو از گرسنگی بمیریم
رسول ع چون این حالت بشنید بر وی رحمت کرد دستوری داد تا در آمدند و هر دو اسلام آوردند و خبر رسول
بر قریش بپوشیده بود و ایشان سخت خایف بودند ابوسفیان بن الحرث و حکیم بن حزام و بدیل ورقا از مکه بیرون

آمدند تا کسی را

آمدند تا کسی را به بینند و خبر رسول ع بدانند عباس بن عبدالمطلب گفت من نیز اندیشه کردم که اگر رسول ع بدین
هیبت ناگاه در مکه در آید قریش بیامدند گفت اشتر رسول ع بنشستم و بر اندام و شب بود گفتم تا کسی را به بینم و خبری
باز دهم تا بیایند و از رسول ع امان خواهند آمدم و این سر بر بلندی شدند آنشان حکیم و بدیل گفتند
این چه آتش است بدیل گفت آتش بنی خزاعه گفتند پیش از آنست بدیل آنگاه بود که رسول ع آنجا بوده
بداشت عباس گفت با ایشان رسیدم آوازی ایشان بشناختم گفتم یا ابا سفیان قومی گفت یا ابا الفضل
قومی گفت چه بنده‌ای گفتم رسول خدای است باده هزار مرد که شما را با آن طاقت نباشد گفت پس
رای چیست گفتم پس اشتر من بنشین تا ترا بر قفا امان خواهم از رسول خدای گفت و با وی بیامد لشکر آورده
بر آنچه که میگذشت و گفت که عم رسول است علی جمله رسول الله چون بخیمه رسیدند عباس در رفت و گفت
یا رسول الله ابوسفیان بر در قبه آمده است امیر را و من در حق وی شفاعت میکنم اگر وی را بن بخشی و امان دهی
گفت بر قفا در پیش آورده بگیر و بیا پیش رسول ع رسم گفت و بحک یا ابا سفیان وقت نیامده که بگویی لا اله
الا الله ابوسفیان گفت بدر و مادرم فدای تو باد چه جانم فدای تو باد پس گرامی و رحیمی و رحم بین و تو با خشم که جز آن
خدای نیست که اگر بودی بفریاد ما رسیدی در این وقت گفت وقت نیست که گواهی دهی رسول خدای گفت
تن و جانم فدای تو باد پس علیم و کریم و رحم بین و مرا در این حدیث دو ماه مهلت ده گفت چهار ماه مهلت داد عباس
گفت و بحک یا ابا سفیان ایمان آور گفت بر مهلت آنگاه دعوت گفت و یا بر وی بگذار تا مردم وی را
به بینند بدانند که وی امان گفتم یا رسول الله قومی است که وی مردی است که فخر دوست دارد و طمع
شرف دارد پیش از این گفت برو و بگو که من وی گویم که هر که در سرای وی رود ایمن است و هر که در مسجد
الحرام رود ایمن است و هر که در خانه خود رود و در به بندد ایمن است عباس گفت و با وی در راه تنگ بداشتم
تا گروه بر وی بگذشتند و وی گفت اینها کیستند من گفتم فلان و فلانه تا آنگاه که رایت رسول ع
بداشت و سواد اعظم پدید آمد گفتم این رسول خدای است با مهاجر و انصار گفت یا عباس ملکی عظیم
یافت پسر برادرت گفتم و بحک این نبوت است آنگاه گفتم برو و قوت را خبر ده او برفت و در مسجد
الحرام آوازی داد و گفت یا معشر قریش بیا نجا رسید با لشکری که هیچکس قوت ایشان ندارد گفتند ما را
تدبیر چیست گفت رسول ع گفته است که هر که در سرای من شود ایمن است و هر که در مسجد الحرام شود ایمن
است و هر که در سرای خود شود و در به بندد ایمن است آنگاه حکیم بن حزام و بدیل ورقا بیامدند و اسلام
آوردند و بیست کس که نه رسول ع ایشان را بفرستاد تا مردم مکه را دعوت کنند و با اسلام خوانند و گویند
هر که در اهل مکه در سرای ابوسفیان شود ایمن است و در زیر مکه در سرای حکیم بن حزام شود ایمن است

و در حجر الحرام ایستاده بنشسته و این بگفته انگاه رسول ص رایت بسعد بن عباده انصاری داد و او رئیس
انصار ایان بود تا در گردن رایت بسته و وی برد و گفت الیوم یوم الملحمة الیوم تسبی الحرمة عباس
بشنید با رسول گفت ترسم که امروز سعد را بر قریش صولتی و اثری باشد که ما را نه بر ایمان رسول ص
علی گفت رایت از دوستان و تو در گردن ابراهیم نیز علی ع رایت بسته و در گردن پدر خود
رسیده ام هانی در انجا بود و بیا گفته جماعتی از کافران بحمایت ام هانی شده اند ابراهیم نیز علی ع روی
بوشیده داشت و ترک سر نهاد و آواز داد که ای اهل این سرای پرده کنید و شما خدایان انرا بجا
ام هانی بیرون آمد و برافشاخت گفت او چون امروز من دختر رسول خواهر علی ابن ابی طالب را
حرمتی بدارید که پرده کنید اینان انرا از سرای ام هانی گفت والله نشکوئک الی رسول الله نجدای که شکایت
تو با رسول بگویم ابراهیم نیز علی ع ترک از سر برداشت ام هانی برادر خود را بدید بجست و روان و بر
برادر و کاب ابراهیم نیز نهاد گفت ای برادر چگونه تکم نوکنه خورم که شکایت تو با رسول خدا بکنم
گفت بگو و رسول بخواه بلا قرود آمده است گفت بیا مدم رسول ص و رخجه بود و غسل میکرد تا در یکی آید
گفتم یا رسول الله ماذا لقینا الیوم من علی چه دیدیم ما امروز از علی فاطمه گفت ای ام هانی شرم نداری که
شکایت علی با رسول میکنی بر آنکه دو دشمنان خدایا بشناسید رسول خدا بخندید و گفت ام هانی آنانکه دو
را تو حمایت قرار داده ایم و حمایت شده لکانک من علی برای آنکه تو خواهر وی و رسول ص گفت تو که هیچ
کس را نکشیده و با کسی قتال نکنید الهبا انکه با شما قتال کند جماعتی از قریش در اسفل مکه با بنی بکر مجتمع بودند
خالد ولید با ایشان رسید با لشکری قتال کردند خدای تعالی ما را نصرت داد و رسول خدای
فرموده بود تا جماعتی از ایشان بکشند تنی چند را که مرتد شده بودند از جمله ایشان عبد الله بن سعد بن ابی
سرح بود او بحمایت عثمان رفت عثمان وی را بیاورد و چون او شفاعت کرد رسول ص سر در پیش افکند
انگاه گفت کسی نیست در میان شما که این را بکشد سعد عباده او را بکشت و فرستاد عبیده ابن الحطل را
بکشته که مرتد شده بود و آن مرد بسبب کرگرسنه و دو زن مغنیه را که بهجاء رسول غنا کردند و حویرث بن نقیل را
و عبد الله بن الحطل را و سعید بن حدیث را بکشت و آن ده زن یکی را بکشت و دیگری بگریخت و
حویرث را ابراهیم نیز علی ابن ابی طالب بکشت و فرموده بود که عکرمه ابو جهل را نیز بکشند او بیمن گریخت و
زنش ام حکیم ایمان آورد و آن رسول ص برای عکرمه امان خواست و کس فرستاد تا ایمان آورد و اسلام آورده او را گفت
بسلام تو چه بود گفت چون بیمن رسیدم خواستم که در دریا افتیم کشتی بر آمد نه کشتی بانان مرا گفت اگر با خدای
انبیا زیکدیگر در کشتی می نشینید که این کشتی جز خدا را بکار نمی برد اگر شرک در این کشتی می نشیند کشتی غرق

بشود

بشود و دیگران هلاک میکردند من در کشتی نشستم با زگشتم و ایمان آوردم رسول خدا در مکه آمد و در خانه
بایستاد و گفت لا اله الا الله وحده لا شریک له صدق وعده و نصر عبده و هزم الاحزاب وحده
آنگاه او خونی و ایمانی که در مکه میکنند امروز زیر قدم منست الا آستانه خانه کعبه و سقایه حاج و الا
هر که بعد کسی را بکشد در او دیه سلطه لازم آید از جمله چهل اثر آنست که چه در شکم دارد با عشر قریش خدای تعالی
نخوت جاهلیت از شما بر دید بدانید که مردم همه از آدم و حوا اند و خدای تعالی آدم را از خاک آفرید انگاه این آیه
خواند یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی الی آخر الآیة انگاه گفت یا اهل مکه شما را چه گمانست
که من و پسر برادر من با شما کنم گفتند آنچه لایق کرم تو باشد تو برادر ایی و پسر برادر ایی رسول ص گفت من امروز
شما را آزاد کردم از آن روز آن اهل مکه را طلقاء خوانند انگاه اهل مکه جمع شدند تا رسول را بیعت کنند
و رسول ص در زیر صفا بنشست و مردم می آمدند و بیعت میکردند بر سمع و طاعت چون مردان بیعت
کردند زنان آمدند و بیعت کردند سفیان بن ابیه بگریخت تا در یمن رود عمیر بن وهب
در حق وی شفاعت کرد باز آمد و بیم آن می شد تا که دیگر گفت همانا زنان حلیم تر و جمیل تر است و عبد الله
بن ابی سرح بنجران گریخت و از انجا بیامد و پیش رسول ایمان آورده و هبیرة المخزومی بنجران با نه برکه زن او
ام هانی اسلام آورده قاز و بر پیشه حق جل و علا بیغمبر خود را می گوید ای محمد چون نصرت و یاری
خدای بتو آمد بر آنکسانی که با تو عداوت کردند از کفار قریش و فتح مکه و این فتح در وقتی بود که ده روز گذشته
بود از ماه رمضان هشتم از هجرت رسول و بدین قول محمد مردمان در دین خدای و اسلام می آمدند گروه
گروه و این چنان بود که چون رسول خدا ص مکه بستد عرب گفتند چون محمد اهل حرم را نقاد کرد و ایشان را از
اصحاب الفیل نگاه داشت از دیل است بر آنکه وی رسول است و صدق قالست و از پس این
کس را طاقت این نباشد فوج فوج می آمدند و ایمان می آوردند سعد قاتل گفت مر اصحاب را اهل یمن اند
عبد الله بن سلام گفت چون این سوره فرود آمد رسول ص گفت الله اکبر جاء نصر الله و الفتح و جاء اهل الیمن
رقیقة قلوبهم لینة طاعتهم الایمان یمانی الحکمة یمانیة ابو عمار گفت من همسایه جابر عبد الله انصاری بودم
در پیش وی شدم از من احوال مردمان می پرسید بعد از وفات رسول ص من آنچه دیده بودم و دانسته
بگفتم از فرقه و اختلاف ایشان جابر بگریست و گفت از رسول خدای شنیدم که گفت مردمان
در دین خدای آیند فوج فوج و از دین خدای بیرون شوند فوج فوج گفتند یکی از دوستان علی ابن ابی طالب
پیش معاویه رفت و این گفت هیچ از قرآن دانی گفت اکثر اطیب گفت بر خوان تا بشنوم گفت بسم الله
الرحمن الرحیم اذا جاء نصر الله و الفتح و رایت الناس یدخلون فی دین الله افواجا گفت صحیح

یدخلون فی دین الله افواجا گفت آن در عهد رسول بود که در دین می آمدند فاما الان
نیز چون من دین اسلام از دین خدای بیرون میروند فوج فوج بجهنم رکب ای بعد چون نصرت
آمد و فتح مکه و ظفر یافتید بر دشمنان خدای خود را تسبیح کن بتسبیح مقرون و متصل بحمد و ثنای وی
بگوی سبحان الله و بحمده عبد الله بن عباس گفت عمر خطاب مرا حرمت داشتی و با اهل بدر در برابر
مواساة کردی وی را گفتند این کودک را بیش از قدر وی پایه می نهی گفت مرا سوابق هست از شما گفتند بگوی
گفتند در سورة الفتح برای فتح چرا بفرمود تسبیح باید گفت و استغفار باید کرد هر کس چیزی میگفت مرا گفت تو
چه میگویی گفتم چون این سوره بر رسول آمد وی را گفتند عمرت بآخر رسید استغفار کن گفت دیدی که وی از شما
بترسید ابن عباس گفت رسول هم در این سال فرمان یافت سائل گفت دو سال دیگر بماند
ام سلمه گفت پس از نزول سوره رسول هیچ حالت نبود وی الا که میگفتی سبحانک اللهم وبحمدک
استغفرک واتوب الیک خدایا تسبیح رسول را بتسبیح فرمود و باستغفار فرمود گفت از خدای آمرزش خواه که وی
همیشه توبه پذیرنده تایبان و مستغفران بوده است در زمان گذشته و باشد در راه آینده و توبه رسول
عبادتی بود و بیاری سبیل کرامت این بود که از وی معصیتی در وجود آمد و بود برای آن بود تا لطفی بود است
و بیاد توبه و استغفار گفتند رسول خدا گفت انی لاستغفر الله فی الیوم والیلة مرة ماه روایت
کرد چون این سوره آمد صحابه شاد شدند عباس بگریست گفت چرا میگریی گفت برای آنکه من شنیدم که
خبر مرگ رسول است رسول گفت راست میگوید و این سوره را سوره تودیع خوانند سورة
تبت مکیست پنج آیت رسول خدا گفت هر که این سوره بخواند ابد ده ام که خدای تعالی
جمع نکند میان وی و ابولهب در یک مقام الله اعلم بالصواب

بسم الله الرحمن الرحیم

تبت یدا ابی لهب وتب ما اغنی عنه ماله وما کسب
سیصلی نارا ذات لهب وامرأته حمالة الحطب
فی جیدها حبل من مسد

مفسران گفته چون این آیة آمد و انذر عشیرتک
الاقربین رسول گرفتاد و فرزندان عبد المطلب را بخواند و بر منبر شد و خطبه کرد که بنزدیک کسی خواهد
خواهد گفت یا صباحاه مردم بر وی جمع شدند و گفتند تو چه میگوید گفت یا بنی عبد المطلب یا بنی عبد مناف
یا بنی هاشم اگر من گویم در زیر این کوه لشکری فرود آمده است و شما را غارت خواهند کرد مرا باور دارید
گفتند آری گفت من انذار میکنم شما را بعذاب سخت و آتش عذاب دوزخ است ابولهب گفت مالک یا محمد هذا دعوتنا

سایر القوم

سایر القوم امروز همه روز مرا برای این میخواندی خدای تعالی این سوره فرستاد و گفت هلاکت باد و خسارت
و زیانکاری باد او دست ابولهب را تا قبض و بسط و بطش از وی حاصل نیاید و مال وی باد هلاکت
تا هیچ نماند و از بانگ و هلاکت تا نه وی باشد و نه مال وی چه عبد المطلب بود و گفته نام عبد العزی
بود و کنیت ابولهب بود و برای آن وی را ابولهب گفتند که روی وی همچون شعله آتش می تافت عبد الله
سعود گفت که رسول خدا را دعوت کرد و بدو زخ ترسانید گفت که چنانست که تو میگویی و این
حدیث راست است من خود را از دوزخ بال بازخرم خدا را تعالی بر وی رد کرد و گفت ما اغنی عنه ماله سود نکند
او را مال وی از جهان پایان از اشتر و گاو و گوسفند و آنچه که وی بدست آورد یعنی مال مکتسب و موروث و گفته
مراد بکسب فرزندانست و رسول فرزندان را کسب خوانده است و گفتند چون پیش از اطیب ما اکل من
کسبه وان ولده من کسبه و خبر است که بگرو خبر ابولهب و حضور وی پیش ابن عباس آمدند و او در
مسجد الحرام بود با هم خصومت کردند و با یکدیگر برآویختند یکی از ایشان بیفتاد و بروی در آمد و گفت اخرجا
عنی انکب الخبیث این کب خبیث را یعنی پسر ابولهب را از من دور کرد این گفته مراد خبر است
یعنی آنچه وی با من دارد از دشمنی و عداوت رسول نشسته و کرده و بر اهیچ سود نکرده در دنیا و
زود بود که سوخته شود در دوزخ در دوزخ با آتش خداوند در خشن آتش و زبانه و اشرار و نیز زنده اهل جهل و خیره
حرب خواهر ابوسفیان که یکچشم بود و نام بحن چینی کردی و در میان مردم فتنه و بدی انداختی و بدیارت خست
شوهر بود وی جیه بود و گوش کرفتی و شب بر فتی و خار و خاشاک در راه رسول خدای انداختی تا پای رسول مجروح
شدی ربیع افتر گفت که آن خار و خاشاک در زیر پای رسول نهادی از خوف و حرب بود وی مرد همدانی گفت
که یکشب این زن رفته بود و طلب آورده آنجا راه بر سنگی نهاد تا بیاساید فرشته بیامد و در پای آن خار بیزد
تا پای آن شد و بدو زخ رفت و در بحن چنین را حمالة الحطب خوانند برای آنکه بهمه آتش افروزند
و نمامی آتش و زخ افروخته شود و دیگر آنکه جهت آتش افروختن است و آتش را اثر تفریق بود و بحن چنین
اثر تفریق است اکثم بن صیفی را وصیت کرد بنا بدو که از شما کاه بحن چینی وجود آید که بحن
چنین آتش افروزد است و بحن چنین آن کند بیکساعت که ساحر بیکسال نکند آنگاه گفت فی
جیدها حبل من مسد است رسن از لیف یعنی رسنی که خار آنرا بر پشت کنند و رسن دراز خنق
و آنرا بر پشت رسنی چنانکه جیه کشند کانه گفته و این ابولهب را و زشت را از بهر تحقیر و مذمت گفت تا
ایشان را بخشم آرد که ایشان از خاندان شرف و شرف و وقار نگرفته بودند سائل گفت این
رسن در قیامت در گردن وی باشد در دنیا رسن چنین بود در دوزخ رسن آتش باشد یا پشتواره خار

آهنین بر پشت وی نهاده باشد و بر سر آهنین بر پشت وی بسته و بر آن عذاب کند عبد الله گفت
این سر آهنین زنجیر باشد آهنین و آهنین دراز وی هفتاد گز در هفتاد گز کند و آن زنجیر پیروی کند
و باقی بر که فرو رفته بجهد بجاهد گفت سد آهنی باشد که دیوار چرخ چاه کند سیصد سال
گفت دیوار قلعه بود بعضی گرد بند و بعضی داشت گفت در روایت محمد خرج خواهم کرد در دوزخ
دو مثال آن زنجیر آهنین باشد در گردن آورده اند که یکروز عقیل در پیش معاویه رفت و او بجامه جوانی
سر بعقب برده معاویه اشارت کرد بجامه زنان و گفت هذا عقیل عمه ابی لهب عقیل هذا معاویه عمه حمالة
الحطب روزی دیگر معاویه گفت که ای عقیل عم خود را ابی لهب را در دوزخ کجا بینی گفت ای معاویه چون
تا حال ابو لهب بتر باشد یا حال من تو حمالة الحطب به بینی چنانکه مرا اینجا باز نه به بینند اکنون بنگر

سورة الاخلاص یکصد و چهار آیت

ابو الدرداء از رسول صلعم روایت کرد که هر که یکبار قل هو الله احد بخواند چنان باشد که
سیکی از قرآن خوانده باشد و هر که سه بار بخواند چنان باشد که قرآن خوانده باشد و هر که در برای
شود و قل هو الله احد بخواند خدای تعالی در وی شفا از خانه و همسایگی وی ببرد انس مالک از رسول صلعم روایت کرده
که هر که این سوره بار بخواند خدای تعالی برای وی در بهشت دوازده کوشک بیافریند و اگر صد بار بخواند کفارت
بیست و پنج و صد گناه باشد و اگر چهار صد بار بخواند کفارت چهار صد ساله گناه باشد و اگر هزار بار
بخواند بنده تا جای خود در بهشت به بیند یا دیگری برای وی به بیند و در اجر وی گفت یا رسول صلعم
به نیکو بردیم یکروز آفتاب برآمد با نور و بینایی هر چه تا ستر که هرگز چنان ندیده بودیم رسول صلعم چیزی
گفت از سر چه روشنایی است که آفتاب را چندین شعاع است و نور هیچ روز چنین نبوده است
جبرئیل بیامد و گفت بدانکه معاویه الهیثی در بنه فرزند یافته است خدای تعالی هفتاد هزار فرشته است
تا بر وی نماز کنند این شرف وی بچه یافت گفت بآنکه قل هو الله احد بسیار خواندی در آمده و شده
و نشسته و بخواسته و شب و روز و بخواندی بخواهی یا رسول الله تا زمین را در نوردم تا بر وی نماز کنی گفت
خواهم پس رسول صلعم در آن حال بر وی نماز کرد با فرشتگان و باز آمد والله اعلم بالصواب

بسم الله الرحمن الرحیم

قل هو الله احد ۞ الله الصمد ۞ لم یلد و لم یولد ۞ و لم یکن له کفوا احد ۞

عبد الله بن عباس گفت عامر بن طفیل و اربد بن ربیعه پیش رسول صلعم آمدند
و گفتند بگو تا ما را با چه دعوت میکنی گفت بخدای تعالی گفتند بگو تا خدای تو از چیست از وی یا از نقره یا از

آهن یا

آهن یا از مس خدای تعالی این سوره فرستاد چون باز گشتند آتشی از آسمان بیامد و از یکی بسوخت
عامر بجست و در قصه نیز بر پهلوی وی زد و نیز هلاک شد جمعی منزلی گفته که عامر از بیم گفت من
بعد ایجنن مشغول دارم تو را ضربتی زنم تا هلاک شوی از بیم خواست تا شمشیر بکشد رسول صلعم
دریافت گفت اللهم اکفنی شرهما ساعة از آسمان در وی افتاد و بسوخت و عامر بگریخت
و در قصه نیز خورد و هلاک شد جمعی از مفسران گفته که جماعتی از احبار جهود از نزد یک رسول صلعم آمدند
گفتند بگو ای محمد تا خدای تو چگونه است که صفت وی و نعت وی در توریت خوانده ایم تا
موافق آن هست یا نه خدای تعالی این سوره فرستاد که بگو او محمد که آن خدای یگانه است که وی را دو بی نیست
خدای است صمد که پناه جمله پناه شده اند است همه را بوی احتیاج است و وی را بکسی احتیاج نیست
و صمد را چند وجه تفسیر کرده اند بعضی گفته اند الصمد الذی لا جوف له و بعضی گفته اند الصمد الذی لا یاکل
و گفته اند الصمد الذی یصمد الیه فی الحوائج و الصمد الذی لا جوف له و الصمد الذی لا یاکل
و لا یشرب و الصمد الذی لیس کمثله شیء و الصمد الذی لا تاخذه سنة و لا نوم و الصمد الذی
یستغنی عن الورى و الصمد الذی لا یبقی اخر الآفات و صمد آنست که آسمان آفرید و زمین را
آفرید و آدمی و آدم آفرید و شما همه باین معترفید عبد الله بن عباس گفت صمد سیدی بود که در جمیع
جموع با وی گفته صادق گفت غالبی باشد که کس وی را غلبه نتواند کرد و بعضی دیگر گفته آن بود
که بجز وی نشود که اگر شود حد وی نه آید و گفته الصمد جمع حرفت در حرف فی دلیل است
بر صفات کمال و هفت دلیل احدیت است لم دلیل آنست است صمد از صد قی است
یم از ملک است و الد از دوام جلال است لم یلد نزاد و هیچ فرزند از وی حاصل نشد
بدانکه این معنی بر نفی است نیامده و روا نیست پس فرزند نباشد برای آنکه زن جنس مرد
باشد و وی را جنس نیست و خدای تعالی ذات خود را شرح کرده اینه است از زن و فرزند و
گفت انی یکون له ولد و لم تکن له صاحبة و ان کسی نزاد از برای آنکه هر زاده محدث باشد و جسم
و خدای تعالی قدیم است که وجود وی را اولی نیست و جسم نیست و او را هیچکس کفو و همتا نبوده است
و نباشد بی قیاس نظیر است و شاید که مراد بنفی کفارت نفس صاحبة یعنی او را زنی باشد برای آنکه
کفارت در عقد نکاح شرط است پس این سورت مشتمل بر صفات قل هو الله احد اشارت است
بآنکه آفریدگار جمله اشیاست از حیوانات و جمادات و غیر آن و بر همین اینست آنکه وی قادر است
و عالم بآنکه مصنوعات و مقدورات او بنهایت احکام است و فضل که از قادر عالم در وجود نیاید

وانکه وی حیات وسمیع وبصیر هم درین که خالق است واحوال است واحد وست وهاست
بوحدانیت ونفی وشریک وانباز والصمد وصف وهاست بانکه وی غنی است وهیچ احتیاج وهاند ودرین آنکه
متی است وعالم آنست که وی عادل است وقبیح نکند زیرا که دانا که آنه قبیح است وبدان محتاج نباشد
لم یلد نفی تشبیه است وبجهات است ولم یولد وصفات بانکه قدیم است وازلی ولم یکن له کفوا احد
تعریض بنفی تشبیه است وقطع کرده بر آنکه ویرا شبیهی نیست از محمد باقر روایت است که چون از خواندن قل هو الله
احد فارغ شوی بار بگو کذلک الله ربی

سورة الفلق مدنیست وپنج آیتست

ابن کعب گفت روایت است از رسول که هر که قل اعوذ برب الفلق وقل اعوذ برب الناس خوانده باشد که جمله کتبی که
خدا فرستاده است خوانده باشد انشاء الله تعالی

بسم الله الرحمن الرحیم

قل اعوذ برب الفلق من شر ما خلق ومن شر غاسق اذا وقب
ومن شر النفاثات فی العقد ومن شر حاسد اذا حسد

خود را امر کرده رسول را وامر جمله است وه الله بدان که از جمله بدیها پناه باخدای جهان وحفظ وذکاه داشت
وه باشد به وجلاست بانند گفت بگو ای محمد که پناه میجویم باخدای صبح آنخدای که مر بروی است
دیبا زنده وبیرون آرنده از سیاه شب وتاریکی شب شکافنده شب است بصبح وفرو وی وشکافنده زمین
نباتات وکوهها بچشمها وآب عیسی گفت فلق زندان است دوزخ وزندان خانه که چون در وی باز کنند
اصل دوزخ بنمایند آینه وگفته که وحی است که شکافته می شود از حیوان پناه میدهم بخدای فلق از شر هر چیزی
که خدای آفریده است از آدمی وسباع وهوام از ظلم آدمیان وستم وکرا ایشان وازکشتن ودریدن درندگان
از دواه وکزیدن کزندگان از مار وکژدم وغیر آن وآتش سوزنده وه از علم وغرق وشر فاسق آن بدی
چون در آید وتاریک شود وتخصیص شب بدان که که در شب موذیات بیرون آیند وشوند از حیوانات وازنهای
خود بیرون آیند واحتراز از آفات بتاریکی شب دشوار باشد وسباع وهوام را طوارق لیل خوانند واز بدی
زنان دمنده بافسونها دمنده وگرهها بسخنان بد زنان جادو وساحر وفسوس بد وشر بد حسد حسد را اثری
نباشد اما آنکه کسی اعتقاد کند که آنرا اثری هست از آن اعتقاد درنگی بدل رسد وآنچه قصاص روایت
کنند که دختران لبید اعصم بر سر پیغمبر جادو کردند با آنکه بار موی از شانه وی بگرفتند وبتافتند ویازده
گره بر وی زدند وآنرا در بیر سنگی نهادند وبعضی جادوها ورسول را از آن بیمار شد وموی وی بریزید تا آنگاه
که وی در خواب دید که دو فرشته بالین وی آمدند واو بران مطلع شد امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب وزبیر

عوام الهرت

رسول را بر آن مطلع کرد اینه واین ده وسوره یوی فرستاد یازده
باد وآنرا باطل کرد اینه وشر شر حاسد وبنا باخدای ده از بدی حسد چون
سد برد وحسد را ظاهر کرد اند وبتقضی حسد خود کاه کند از بدی اندیشیده وکید ومکر کردن
وحاسد تا که حسد آشکارا نکند شر حسد جز با وی راجع نباشد اما چون ظاهر کرد از وی تعدی کند
وحسد حاسد بسوزد چنانکه هیزم را آتش بسوزد وحاسد همیشه در خشم باشد از کسی که ویرا کناه نباشد
حسد مذموم است وازتناء حال غیر باشد ومنفعت تمنا شل آن حال باشد واز محمود است

سورة الناس مدنیست وشش آیتست

از امام محمد باقر روایت که رسول
بخود شد جبرئیل آمد ومیکائیل وجبرئیل بر این دست راست وی نشست ومیکائیل بر یمین وی نشست وجبرئیل بتعویذ او
بقل اعوذ برب الفلق ومیکائیل بقل اعوذ برب الناس وروایت که بجهت حسن وحسین را بدین دو سوره
پناه کردی

بسم الله الرحمن الرحیم

قل اعوذ برب الناس ملک الناس اله الناس من شر الوسواس
الخناس الذی یوسوس فی صدور الناس من الجنة والناس

ملک یکی پناه میدهم بخدای که آفریدکار وبرورده کار آدمیان است مدبر وتشریف ایشان است
شاه مر ایشان است وقاهر ایشان است خدای که معبود جمله خلق است چون از آن
زانست چنانکه کفت تعالی واز جنها هم وجنها هم ایرا با من دون الله ویرا
خدا قسم ملک خواندند ویرا تخصیص کرد ویکی آنکه در آیت همچنین ایرا با وی
وی حقیقت ونازی بجاز تا غایت بیاد باشد وکفته اند مراد
کرکت برب الناس از آنکه بر وی بچه تربیت وی وتعلیم ماه خدا میکند
ت از برای این کفت ملک الناس که مالک ایشان خداست ومراد بسیم

قد وقع الفراغ من تحرير هذا التفسير الكلام المكالقدس
اللطيف الخبير السميع البصير وهو موسوم بجلاء الا
حزان وجلاء الاذهان في تفسير القرآن على يد العبد
الضعيف المذنب المحتاج الى رحمة الملك
الصمد غياث الدين محمد بن
ذ نوبها وستر عيوبها بتا
شهر رمضان المبارك
ثمانين وتسعمائة من الهجرة
بمقام قرية بيدستان